نشر تاریخ ایران: ۳۲

مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی: ۴۶

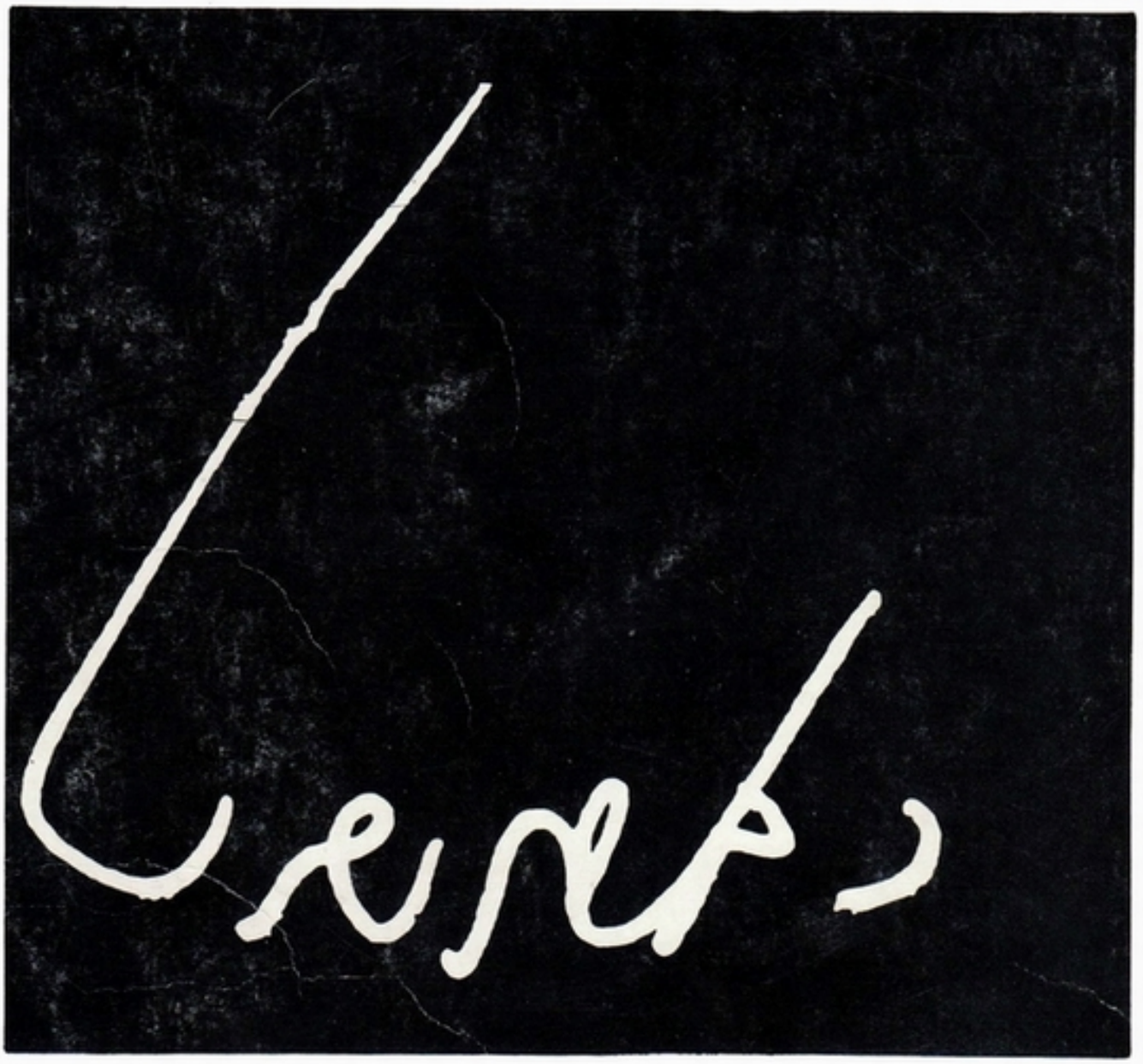

مصدق در محکمهٔ نظامی

به‌کوشش: جلیل بزرگمهر

ازانتشارات
نهضت مقاومت ملی ایران

مصدق در محکمهٔ نظامی

کتاب اول

(جلد دوم)

به کوشش

جلیل بزرگمهر

فهرست مندرجات جلد دوم

مقدمه	پنج
بخش ششم: شهود	۴۵۷
جلسه هفدهم	۴۵۹
» هیجدهم	۴۲۶
» نوزدهم	۴۴۴
» بیستم	۴۷۱
» بیست و یکم	۵۰۶
» بیست و دوم	۵۲۵
» بیست و سوم	۵۵۲
» بیست و چهارم	۵۸۴
» بیست و پنجم	۶۱۲
» بیست و ششم	۶۲۷
» بیست و هفتم	۶۴۸
» بیست و هشتم	۶۶۲
» بیست و نهم	۶۷۵
» سی‌ام	۶۹۳
بخش هفتم: محکومیت	۷۱۷
جلسهٔ سی و یکم	۷۱۹
» سی و دوم	۷۵۱
» سی و سوم	۷۵۶
» سی و چهارم	۷۶۵
» سی و پنجم	۷۸۵

جلسهٔ نوزدهم

نوزدهمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید.

رئیس: توضیح دهید ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط اعلیحضرت همایونی را گرفته و رسید دادید، به‌وسیلهٔ چه‌کسی دستخط بدست شما رسید و پس‌از دریافت و دادن رسید، چه‌دستوری صادر نمودید؟

دکتر مصدق: قبلاً لازم می‌دانم که از پیش‌آمد دو جلسهٔ قبل معذرت بخواهم. آن این بود که من از مادهٔ ۳۹۳ اصول محاکمات جزایی اطلاع نداشتم. قانونی که مرور می‌شد، همین قانون دادرسی کیفر ارتش بود. شاید خود دادگاه هم اطلاع نداشتند. اگر بنده از مادهٔ ۳۹۳ طلاع داشتم، اطاعت از اوامر ریاست محترم می‌نمودم. این راجع به‌این مسئله. و اما راجع به‌دستخط، چون منزل بنده بعداز ۹ اسفند دو در آهنی بنده کار گذاشتم که بین این دو در آهنی دو اطاق بود، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور اطاق خوابم، وقتی در زدند از طبقهٔ پایین تلفن کردند که دستخطی آوردند و می‌خواهند ابلاغ کنند. گفتم بگیرید و بیاورید. دستخط را آوردند. حال نمی‌دانم که از افسران مراقب خانهٔ من بود که این دستخط را آوردند یا آدم من؛ درست در نظرم نیست.

رئیس: چه‌دستوری پس‌از دریافت دستخط صادر نمودید؟

دکتر مصدق: دستخط را که دادند، خواندم. باآقای سرتیپ ریاحی با تلفن مذاکره کردم و گفتم یک‌چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که آورندهٔ دستخط را توقیف کنند.

رئیس: [خطاب به‌سرتیپ ریاحی]: آیا به‌همین نحو به‌شما دستور داده شد که آورندهٔ دستخط را توقیف نمایید؟

سرتیپ ریاحی: به‌هیچ‌وجه آقای دکتر مصدق در آن شب صحبت از دستخط نفرمودند. بنده به‌وسیلهٔ خود تیمسار سرتیپ نصیری دانستم که ایشان حامل امریه‌ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای آقای دکتر مصدق بوده‌اند. ولی در تلفن به‌هیچ‌وجه آقای دکتر مصدق اشاره‌ای به‌این موضوع نفرمودند.

رئیس: پس علت توقیف سرتیپ نصیری فقط حامل دستخط بودن بوده یا علت دیگری داشت؟

سرتیپ ریاحی: همان‌طور که قبلاً به‌عرض رسانیدم، سرتیپ نصیری به‌عنوان و تصور اینکه عامل عملی است، یعنی با تعدادی سرباز و ارابهٔ جنگی در شب حرکت کرده است، به‌این‌دلیل آقای دکتر مصدق به‌بنده دستور بازداشت ایشان را دادند.

رئیس: سؤال: پس دستور بازداشت ایشان‌را آقای دکتر مصدق به‌شما ابلاغ نمودند؟ و آیا علت بازداشتشان را خود آقای دکتر مصدق بیان کردند با شما خودتان تشخیص دادید؟

سرتیپ ریاحی: قبلاً از عصر شنبه آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که تیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد. البته به‌کرات آقای دکتر مصدق این‌قبیل اظهار نگرانیها کرده بودند. در دفعات دیگر نیز تصور اینکه

در دیباچه جلد دوم از محاکمات دکتر محمد مصدق که مربوط به بقیه جریان محاکمه در دادگاه بدوی نظامی میباشد بی‌مناسبت ندانستم نکته‌هائی را در حاشیه رسیدگی دادرسی آرتش یادآور شوم.

بعداز آنکه دولت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با یك کودتای نظامی ساقط گردید.

شاه و دولت کودتا مقدمات محاکمهٔ دکتر مصدق را در دادگاه ویژهٔ نظامی تدارك دیدند تا مصدق را زیر سلطهٔ نظامیان به‌اصطلاح «شاه‌پرست» خفه کنند، وپس از وارد آوردن انواع اهانتها و به‌نظر خود بی‌آبروکردن محکوم نمایند. سپس‌به‌دنیابگویندا‌عمال مصدق چنان خلاف بوده‌که در دستگاه قضایی‌کشورش محکوم‌گردیده است، غافل از اینکه در مورد دکتر مصدق و تأثیر جهانی محاکمهٔ او در اشتباه مطلق بودند.

دکتر مصدق، با پنجاه سال مبارزه با ظلم و استعمار و استبداد، مبارزه با رضا شاه و محمد رضاشاه و چشیدن طعم زندان‌ها و تبعیدها و سرفرودنیاوردن در مقابل زور مداران، با هوش و حافظهٔ سرشار و احاطه به‌علوم سیاسی و اجتماعی و تحصیلات عالیه، بی‌باك و غرنده همچون شیر دربند و درعین‌حال بدون تکبرونخوت وعاری ازجاه‌طلبی و ریاست مداری معمول، بیدی نبود که از این بادها بلرزد و مرعوب گردد. او در راه اعتلای ایران برای خود احساس خطر نمی‌کرد بلکه به‌استقبال خطر نیز می‌رفت. من این را باطی جلسات طولانی ملاقات و همکاری با او در طول مدت محاکمه به‌حقیقت دریافتم. ادعا نیست، عین واقعیت است. دکتر مصدق بارها در زندان به‌من گفت:

«خدا را شکر می‌کنم که این محاکمه فراهم شد تا بتوانم حقایق را به‌گوش ملت ایران برسانم. اگر مرا یکسره به احمدآباد تبعید کرده بودند مردم از بسیاری حقایق بی‌خبر می‌ماندند.»

بازپرسی

ظاهراً بازپرس پرونده سرهنگ کیهانخدیو بود. قبل از اشتغال به‌بازپرسی دکتر مصدق مردی سالم و نیك‌نفس شناخته می‌شد، با تشویق سرتیپ حسین‌آزموده به‌ننگ بازپرسی

آلوده گردید. در واقع بازپرسی با مباشرت شخص سرتیپ آزموده به‌عنوان دادستان‌ارتش انجام می‌گرفت.

جزئیات بازپرسی بدون کمی وکاستی عیناً در کتاب نقل شده است که از نظر موضوعات طرح شده در بازپرسی، مواجهه، تهدیدها وگاه خودشیرینی و تملق آزموده و مقاومت‌های فراوان دکتر مصدق بسیار خواندنی و عبرت‌آموز است. برای قبولاندن نظرات خود به بازپرس اصرار دارد. می‌خواهد همهٔ صفحات بازپرسی بامضاء او برسد، قبل از امضاء متن بازپرسی را بدقت مطالعه‌کند، و صفحات پرونده را یادداشت نماید. بازپرس و آزموده را کلافه می‌کند ووقتی با اعتراض آنان مواجه می‌شود به‌طعنه‌می‌گوید:

«در این مملکت همیشه دیده شده که پرونده‌هایی از بین رفته است. من نظرم استحکام کار خودم بوده است».

اعتراض دکتر مصدق به‌قرار بازداشت با تأئید در دادگاه نظامی مورد قبول‌واقع نگردید. از اصل هم قرار نبود این اعتراض مورد قبول واقع شود. مصدق از عدم قبول اعتراض تعجب‌نکرد. زمینه را بهتر درك نمود و خود را آمادهٔ نبردرویاروی‌کرد.

محاکمه و مقدمات آن، وکالت

چگونگی قبول وکالت را قبلا توضیح دادم. در اینجا قصدم تشریح نحوهٔ تلقی وکیل و موکل است.

در برخورد اول برای دکتر مصدق بین من، یعنی سرهنگ جلیل‌بزرگمهر که به وکالت تسخیری او انتخاب شده بودم، و دیگر سرهنگان و افسران که عده‌ای از آنان درساقط‌کردنش مداخله داشته و خانه او و فرزندانش را غارت‌کرده بودندوجه‌تمایزی نبود. همه لباس نظامی به‌تن داشته و به‌مراتب درجاتی داشتیم. او مرا می‌خواست به‌محك آزمایش بیازماید. من هم تلاش و اصراری در قبولاندن خودم به‌دکتر مصدق نداشتم. با وجود خطراتی‌که از این وکالت سوابق خدمتی‌ام را تهدید می‌کرد بدون مصلحت اندیشی نسبت به‌آیندهٔ خود با عشق و علاقه سرشار و بدون تظاهر وخودنمایی‌صادقانه و صمیمانه انجام این وظیفه مهم مصمم شدم.

در طول مدت آمادگی برای محاکمه، با برقراری روابط برای تهیهٔ مدارك‌از اشخاص جهت تنظیم لوایح و نیز در طول جلسات اولیهٔ دادگاه بدوی اعتماد دکترمصدق به‌من جلب شد و این جلب اعتماد موجب گردید که در دادگاه تجدیدنظر نظامی خودش مرا به‌وکالت انتخاب نماید. انس و الفت حاصله باعث شد که پس از تبعید به‌احمدآباد، ملك شخصی وی‌که تاآخر عمر نیز این تبعید ادامه داشت روابط اینجانب با وی همچنان از طریق مکاتبه ادامه یابد. شیرینی و حلاوت مجالست با او فراموش نشدنی است؛ این یاد و یادگار را همواره حفظ خواهم کرد.

جلسات دادگاه

اولین جلسهٔ دادگاه بدوی در روز هفدهم آبانماه ۱۳۳۲ و آخرین جلسه ــ جلسهٔ پنجم ــ در روز سی‌ام آذرماه ۱۳۳۲ تشکیل گردید. طول مدت جلسات دادرسی بدون درنظر گرفتن تنفس‌های کوتاه بالغ بر ۱۴۱ ساعت و ۲۵ دقیقه بود.

دکتر مصدق در تمام سه جلسهٔ اول و در قسمتی از جلسهٔ چهارم به‌تشریح عدم صلاحیت دادگاه پرداخت. دادگاه انتظار داشت که ایراد به‌صلاحیت فقط به‌موارد نقص پرونده، مرور زمان، عدم صلاحیت دادرسان و دادستان (دلایل مربوط بـه رد قضات) مربوط گردد. ولی با وجود تذکرات متعدد رئیس دادگاه دکتر مصدق در این جلسات و در خلال صحبت در مورد عدم صلاحیت، کارنامهٔ دولت خودرا برشمرد و از مبارزات دولت خود با استعمار، از مشکلات و موانع و از مخالفت‌هایی که با او می‌شد یاد کرد و توطئه‌هایی را که برای ساقط کردنش در مجلس و دربار صورت می‌گرفت فاش ساخت.

خوانندگان یقیناً توجه‌کرده‌اندکه دفاع دکتر مصدق به‌صورت عادی وبسهولت انجام نمی‌گرفت. تا دکتر مصدق شروع به‌قرائت قسمتی از لایحه‌اش می‌کرد از طرف رئیس دادگاه بطور مداوم بماو اخطار می‌شدکه: «مربوط به‌صلاحیت نیست.» یا«حال که دادگاه رأی به‌صلاحیت خود داده است فقط ایرادات به‌کیفرخواست را عنوان‌کنید.» یا«موضوعاتی‌که می‌فرمایید تاریخ دورهٔ محمدعلی‌شاه است و به‌ماربطی ندارد.» و یا...

قسمت اعظم از جلسهٔ چهارم و نیز قسمتی از جلسهٔ پنجم را سرتیپ‌آزموده به‌رد اظهارات دکتر مصدق پرداخت. البته نه‌با بیان ساده و عادی بلکه توأم بافحاشی، اهانت، افترا و نسبت‌های دروغ و ناروا.

در جلسهٔ پنجم، سرهنگ دوم شاهقلی وکیل سرتیپ ریاحی به‌دفاع از موکل‌خود پرداخت. سرهنگ شاهقلی با احاطه‌ای‌که، به‌قوانین جزایی و مخصوصاً قانون دادرسی وکیفر ارتش داشت و نیز به‌علت تجربه و ممارست در امر وکالت در دادگاههای‌نظامی راجع به‌عدم صلاحیت آغاز سخن نمود. و دادسخن می‌داد. او باقیافه‌ای شوخ و حق بجانب، با جملات وعباراتی‌پخته و سنجیده توأم با طنز و بالبخندهای‌ملیح با نهایت خونسردی و تسلط‌کامل بر اعصاب وظیفهٔ وکالتی خود را در حد اعلا انجام می‌داد. پایهٔ اظهارات او دفاع اصولی از نظرات دکتر مصدق درمورد عدم صلاحیت دادگاه نظامی براساس لوایح قانونی دکتر مصدق بود. بطوری‌که سرتیپ آزموده درپاسخگویی بسرهنگ دوم شاهقلی اورا متهم به‌دفاع از دکتر مصدق‌کرد. و همینطورهم‌بود.

جلسات ششم و هفتم در روزهای ۲۳ و ۲۴آبانماه صرف درفشانی‌های آزموده وپاسخگوئی وکلای سرتیپ ریاحی شد و در نهایت جلسهٔ هفتم به‌صدور قرار قبـول صلاحیت از طرف دادگاه و قرائت‌کیفرخواست منتهی‌گردید.

سرتیپ آزموده و دفاع از کیفرخواست

سرتیپ آزموده علاوه بر مطالبی‌که در جلسات گذشته اظهار داشته بود تمام‌ساعات جلسات هشتم تا شانزدهم یعنی حدود ۳۶ ساعت تمام را درظاهر صرف دفاع ازکیفرخواست‌کرد. آزموده‌باصطلاح با چك سفیدی‌که دردست داشت تحت عنوان «دفاع از کیفرخواست» زندگینامهٔ دکتر مصدق را با قلب حقایق به‌خیال خود به‌لجن‌می‌کشید. درمورد هرگوشه از زوایای زندگی دکتر مصدق، نسبت به‌اعمال وگفتار او درمجلس ویا خارج از مجلس، نسبت به‌زمان والیگری‌اش در فارس با فحش و ناسزا و اهانت یادکرد. هیچ تهمت و توهینی را نسبت به‌وزرا، مشاورین یا همکاران ومریدان مصدق فروگذار نکرد. این ناسزاها به‌تنهایی از شخصیت فرومایهٔ اوحکایت نمی‌کرد. بلکه کرسی به‌اصطلاح دادستانی تریبونی بودکه اشخاص دیگری نیز هر تهمت و ناسزایی داشتند بوسیلهٔ نامه یا تلفن و یا به‌طور شفاهی به‌او القاء می‌کردند و آزموده، بدون کوچکترین بررسی و تحقیق جملگی را چاشنی دفاع خود می‌کرد و این اشخاص‌که درجمع‌آوری تهمت و ناسزا او را یاری می‌دادند عبارت بودند از مجموع هیئت‌حاکمه، نمایندگان غیر مستعفی دورهٔ هفدهم مجلس، صاحبان داعیه، سناتورهای خلع شده از کرسی سناتوری، افسران برکنار شده و بازنشسته‌که بعدازکودتا مجدداً به‌خدمت‌عودت داده شده بودند، قضاتی‌که در زمان خدمت دکتر مصدق ازآنان سلب صلاحیت قضائی شده بود و... به‌این‌ترتیب تعدادکمی نبودندکه فحش نامه‌ها را تهیه‌کنند و به‌دست‌سرتیپ آزموده برسانند. اوهم همهٔ آنها را با شوق و ذوق وافر می‌پذیرفت و به‌نام حفظ‌حیثیت شاهنشاهی ایران و دفاع از استقلال مملکت، خودرا زبان ملت قلمدادکرده و از پشت تریبون دادستانی چك سفید فحاشی و تهمت را بطور بلامنازع مصرف‌می‌کرد. او فقط درجستجوی‌کسب افتخار برای شخص خود نزد شاه بود.

همه دستگاههای دولت به‌اقتضای زمان دربست در اختیارش بودند و یا از نظر خودشیرینی و ارائه خدمت اسناد و مدارك در اختیارش قرار می‌دادند. از جمله در جلسهٔ دوازدهم دادرسی تصویب‌نامه‌های مربوط به‌هزینه‌های حضور هیئت نمایندگی‌ایران درجلسات شورای امنیت و دیوان دادگستری لاهه و هزینهٔ معالجهٔ مرحوم دکترحسین فاطمی، وزیر خارجهٔ دولت دکتر مصدق با آب و تاب و با تحریف حقایق توسط‌آزموده بیان‌گردید. دکتر مصدق‌گفته بودکه هزینهٔ خود و پرستار و پزشك معالج‌ام (دختر وپسرش دکتر غلامحسین مصدق) را در سفر آمریکا و سپس در سفر لاهه خود متحمل شده‌ام. سرتیپ‌آزموده با سوء نیت و تحریف می‌خواست وانمودکندکه دکتر مصدق مدعی پرداخت همهٔ هزینه‌هاست و دروغ می‌گوید. سرتیپ آزموده با ردیف‌کردن ارقام تصویب‌نامه‌ها از دکتر مصدق می‌خواست‌که حساب چند هزار لیره و سی، چهل هزار دلار از مالیاتی‌راکه این ملت فقیر پرداخته‌است پس بدهد. دکتر مصدق درجلسه سی‌ام دادرسی ضمن رد اتهامات، هزینه‌های هیئت نمایندگی ایران را در شورای امنیت‌سازمان ملل متحد (در سال ۱۳۳۵) که غیر از خودش از چهارده‌نفر دیگر تشکیل شده بود

وسهس مخارج سفر بدهند برای احقاق حقوق ایران در دیوان دادگستری لاهه‌راکه درحدود ۵۰۰۰ لیره می‌شد با هزینهٔ مسافرت حسین علاء و علی‌اکبر داور بسویس در سال ۱۳۱۲ که مبلغ ۳۵،۰۰۰ لیره بود مقایسه‌کرد وگفت: هیئت‌های ایرانی در سال ۱۳۳۵ در شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه دولت انگلیس را محکوم کرد و هیئت دونفرهٔ ایرانی در سال ۱۳۱۲ با صرف چند برابر مخارج سال ۱۳۳۵ امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را ۳۲ سال تمدیدکرد. علیرغم‌مخالفت‌رئیس‌دادگاه ازادامهٔ کلام دکتر مصدق، معهذا وی چه خوب‌گفت: ببین تفاوت ره ازکجاست‌تا به‌کجا؟

دکتر مصدق با بهره‌گیری از درك سریع، حافظهٔ سرشار، تیزهوشی و موقع‌شناسی و با انتخاب مناسبترین فرصت‌ها تیرهای زهرآگین به‌صورت نقل حکایت ازگذشته‌ها، واقعیات و امثال، نقل‌قول‌های تاریخی به‌طرف هیئت حاکمهٔ غاصب رها می‌کرد و برگ وریشهٔ‌کودتا و دادگاه فرومی‌ریخت‌که این اقدام خود باعث تشدید فحاشی آزموده می‌شد و آزموده را وادارمی‌کرد تا به‌عنوان تهدید تقاضای سری‌کردن جلسات دادگاه رابنماید. دکتر مصدق سعی می‌کرد به‌رئیس دادگاه نپیچد اما ازکنایه‌زدن نیز غافل‌نبود. دریك مورد رئیس دادگاه به‌دکتر مصدق‌گفت:

ــ اینجا مجلس روضه‌خوانی نیست.

دکتر مصدق بلافاصله پاسخ‌داد:

ــ ما این روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم‌کردیم.

در یك مورد دیگر دکتر مصدق آب خواست؛ پس از اینکه لیوان آب را در دادگاه سرکشیدگفت:

ــ الحمدالله‌که‌ازآب‌هم مضایقه‌کردندکوفیان... نشد. (دکتر مصدق خواست بگوید اینها اگرچه از طایفهٔ‌کوفیانند ولی اجازهٔ آب خوردن‌دادند.)

در یك مورد دیگر، سرتیپ‌آزموده به‌دنبالهٔ اظهاراتی گفت:

ــ وقتی جزئی مخالفتی با نظریات او (منظورش دکتر مصدق‌بود) می‌کردند تادرجهٔ یزیدی تنزل می‌کرد.

دکتر مصدق به‌سرعت پاسخ‌گفت:

ــ آقا یزیدی ترقی است!!

دکتر مصدق در جلسهٔ چهاردهم در یك فرصت‌کوتاه از تعریفی‌که از زبان نظام‌ــ الملك (رئیس دارالشورای زمان صدارت مشیرالسلطنه در سلطنت محمدعلی‌شاه) نسبت به‌مدعی‌العموم شده بود اورا با طرخان زمان سلاجقه‌که محرم‌شاه و دربار آنزمان بود مقایسه نموده نتیجه‌گرفت‌که طرخان هرنوع باقلوائی[!!] را می‌توانست‌میل‌کند.

یا در مورد مرگ خدایی‌که رئیس دادگاه به‌آن اشاره‌کرد، دکتر مصدق‌گفت:

ــ آخر اجل هم یك‌جوری می‌آیدکه آدم نمی‌فهمد.

از جلسهٔ هفدهم به‌بعد در اثر فشارهای مقامات بالا و نیز تهدیدهای تلویحی و تصریحی سرتیپ آزموده بتدریج‌که جلسات ادامه یافت سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه رو در روی دکتر مصدق قرارگرفت و کم‌کم به‌دکترمصدق می‌تاخت، زخم‌زبان‌می‌زد.

تظاهر به‌هتك حرمت می‌کرد و مکرراً با قطع‌کلام دکتر مصدق خود ارائه طریق می‌کردکه «چنان باید بگویی» و یا «این مطلب اظهارش اینجا صحیح نیست»و...

مسئلهٔ برداشتن مجسمه‌هاکه به‌دستور مستقیم دکتر مصدق صورت‌گرفته بود بسیار جالب و بحث انگیز بود. بحث روی این موضوع تکرار می‌شد تا شاید دکتر مصدق کوتاه بیاید و یا به‌کرات صراحتاً اقرارکند.

دکتر مصدق در این مورد همواره یك چیز می‌گفت و تغییری در اظهارات خود نمی‌داد. دکتر مصدق می‌گفت: اگر عناصر چپ مجسمه‌ها را برمی‌داشتند برای‌اینکه‌متهم به‌همکاری باآن‌ها نباشیم می‌بایست مجسمه‌ها را سرجای خود می‌گذاشتیم و اگر مجسمه‌ها رامی‌آوردیم و کارمی‌گذاشتیم حیثیت ملت ایران را برباد داده بودیم. برای اینکه شاه سابق را انگلیس‌ها آورده بودند... در این بین یکی از تماشاچیان فریاد زد:«خفه شو...» بلافاصله سرتیپ آزموده برای ابراز وفاداری و استفاده از فرصت برای ادامه فحاشی و اهانت و تهدید ازجا پرید و ضمن هتاکی‌گفت: «اگر دکتر مصدق به‌این‌رویهٔ خود ادامه دهد برای حفظ حیثیت دودمان باعظمت پهلوی تقاضای سری‌شدن جلسات دادگاه را خواهم‌کرد.» این تهدید بارها تکرار شد ولی اوضاع بین‌المللی‌اجازهٔ‌چنین کاری را نمی‌داد. دکتر مصدق هم‌گفت: «شما دربارهٔ من هیچ‌کاری بالاتر ازاینکه بنده را به‌دار بزنید نمی‌توانید بکنید.»

دکتر مصدق بااستفاده از استعداد خود نقاط ضعف و رسوایی‌های هیئت‌حاکمه رامورد حمله قرار می‌داد. سرتیپ آزموده، دادرسان دادگاه و تهیه‌کنندگان لوایح‌برای دادستان از زندگی سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق درتمام‌ادوار‌اطلاع‌داشتندوازاقداماتش نیز آگاه بودند. دکتر مصدق بمحض اینکه بحث نفت را به‌میان می‌آورد نوکران‌استعمار درد‌شان می‌آمد. به‌قیام سی‌تیر می‌پرداخت، معلوم بود اشاره به‌کی بوده از دربارسخن می‌گفت واویلا می‌شد. این بودکه مرتباً دکتر مصدق را به‌وقایع بین ۲۵ الی ۲۸مرداد (چهارروز) محدود می‌کردند. دربارهٔ اصل ۴۶ متمم قانون اساسی می‌خواست بحث‌کند رئیس دادگاه می‌گفت ماحق تفسیر این اصل را نداریم. دکتر مصدق استدلال می‌کرد که مرا برای عدم اجرای فرمان دستگیرکرده و محاکمه می‌کنید بنابراین باید بگویم چرا فرمان را اجرا نکردم رئیس دادگاه مانع سخن‌گفتن او می‌شد با این عنوان کـه خارج از موضوع است. با این همه هیچگاه نتوانستند حریف‌دکتر مصدق شوند تا آنجا که وقتی تضییقات و ممانعت از ادامهٔ‌گفتار به‌حد اعلا رسید دادگاه را به‌عدم حضور در جلسات دادرسی ــ مگر با غل‌و زنجیر و نیز به‌اعتصاب غذا تهدیدکرد. دکتر مصدق بلوف نمی‌زد، به‌ادعای خود هم عمل نمود. بارها عنوان‌کردکه: «حالاکه نمی‌گذارید حرف بزنم، پس حرفی ندارم، دفاع نمی‌کنم».

قبلا اشاره‌کردم‌که سرلشکر مقبلی ــ رئیس دادگاه ــ ذاتاً مرد ملایمی بود ولی وعدهٔ «حکومت ری» (فرماندهی سپاه غرب با خروج از بازنشستگی) اورا فریب‌داد وبدنام‌کرد. او سعی می‌کردکه خود و دادگاه را از بن‌بست نجات دهد. این سعی چند بار تکرار شد؛ وسیلهٔ خروج از بن بست بزرگمهر، وکیل دکتر مصدق بود. رئیس

دادگاه به‌بزرگمهر خطاب می‌کرد: «سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی دارید بیان کنید.»

منهم درسم را روان بودم. بلافاصله برمی‌خواستم و با ردیف‌کردن چند ماده از کتاب قانون و اظهار اینکه وقایع چهارروزه به‌مباشرت موکلم (دکتر مصدق به‌طنز وکیل خود را وکیل مصنوعی!! معرفی می‌کرد) صورت‌گرفته و ایشان از جزئیات وقایع اطلاع دارند و... در خاتمه می‌خواستم‌که اجازه دهند تاخود دکتر مصدق‌دفاع کند. و بدین ترتیب بن‌بست رفع‌می‌شد! گاهی هم در حین دادرسی می‌خواستم‌خوشمزگی کنم و دکتر مصدق را به‌حرف بیاورم. در یك‌مورد پرسیدم: «آقا آب میل دارید؟» دکتر مصدق: «نخیر آقا، آب برای چه؟ ماگوسفندی هستیم‌که آب نداده سرمان را می‌برند.» دکتر مصدق با وجود تضییقات‌گوناگون سعی‌می‌کردکلا دادگاه را ضعیف وبی‌اعتبار سازد. مثلا اجازه می‌خواست بعلت خستگی بنشیند و بیان دفاع نماید، رئیس دادگاه اجازه نمی‌داد. می‌گفت: پس اجازه بدهید تکیه‌کنم. رئیس دادگاه اجازه‌می‌داد (هرچند تکیه دادن اجازه نمی‌خواست) رئیس دادگاه بعد از چند دقیقه اجازهٔ نشستن می‌داد. دکتر مصدق با اصرار سؤال می‌کردکه‌آیا مطمئن هستیدکه این اجازه را بامیل ورغبت داده‌اید؟ در یك موردکه دکتر مصدق ایستاده صحبت‌می‌کردرئیس‌دادگاه‌خواست التفات‌کند. گفت: بفرمایید نشسته صحبت‌کنید. دکتر مصدق‌گفت: خیرمی‌توانم‌ومی‌ایستم ودفاع می‌کنم و مدتها ایستاده صحبت‌کرد برای اینکه زیر بار فرمایش‌ا! رئیس‌دادگاه نرفته باشد.

جلسات بیست و دوم الی سی‌ام دادگاه به‌کشاندن همکاران (وزراء) و یاران‌و عوامل انتظامی دکتر مصدق از زندانهایشان به‌دادگاه اختصاص یافت. ایـن احضار بدادگاه تحت عنوان استماع‌گواهی شهود ولی به‌منظور تحقیر،کشف تناقضات، استفاده از اختلاف‌گویی‌ها صورت می‌گرفت. این اقدام عرصهٔ پهناور و بلامنازعی برای‌سرتیپ آزموده بودکه با قبیح‌ترین عبارات و رکیك‌ترین‌کلمات به‌همهٔ یاران، وزراءوهمکاران مصدق بتازد و جنون آسا بتازد. اظهارات‌گواهان را تحریف‌کند. بی‌اعتبارشان سازد و بزعم خود نهضت ملی ایران را تخطئه نماید و برای خود تبلیغ‌کند. وسعت میـدان ترکتازی سرتیپ‌آزموده ازاین نظر بودکه همهٔ مندرجات‌کیفرخواست بوسیلهٔ رئیس دادگاه به‌بحث‌گذاشته می‌شد.کم‌وکسری‌ها را هم آزموده با عباراتی نظیر «ریاست‌محترم دادگاه باید از... بپرسندکه دستور بازداشت نصیری، اعلامیهٔ دولت، انحلال مجلس... را چه مقامی صادرکرده» مورد سؤال قرارمی‌داد.

غرض از احضارگواهان به‌دادگاه تخفیف بود و تحقیر، زیرا هریك ازگواهان قبلا از طرف سرتیپ‌آزموده تحت بازجویی قرارگرفته‌وبرای هرکدام پروندهٔ‌جداگانه‌ای ترتیب داده‌بودند. بنابراین در پروندهٔ آنان نکتهٔ ابهامی وجود نداشت‌که بخواهنداز آن علیه دکتر مصدق استفاده نمایند. معهـذا به‌تصورکشف اختلاف‌گویی و تضاد در اظهارات شهود با اظهارات دکتر مصدق، شخص‌دکتر مصدق را به‌پای سؤال‌می‌کشیدند وچون اعمال دکتر مصدق خالی از ریا و تزویر و پنهانکاری بود و با همکاران خود

باصداقت و ایمان بی‌پایان رفتار می‌کرد نکته و یا نکات ابهامی یا اعمالی توأم‌باتبانی وجود نداشت تا اختلاف‌گویی یافت شود و همهٔ تلاش وکوشش هیئت حاکمه‌که با تدارك محاکمه می‌خواستند زوایایی‌کشف‌کنند و حربه قراردهند و با بوق‌وکرنا علیه دکتر مصدق رجز خوانی نمایند بی‌نتیجه ماند. حیران و سرگردان، گاهی بعضی از شهود را دوباره طی جلسات دادرسی به‌دادگاه احضارکرده و مورد سؤال و بازجویی قرارمی‌دادند اما با تمام حیله‌ها ازاین نظر شرمسار بوند. علی‌رغم اظهارات تکراری رئیس دادگاه وگاه سرتیپ‌آزموده و اشاره به‌اینکه هریك از آقایان پرونده‌ای جداگانه دارندکه با توجه به‌اتهام محاکمه خواهند شد معهذا به‌استناد مادهٔ ۱۹۸ قانون دادرسی‌وکیفرارتش دادگاه برای‌کشف حقیقت و روشن شدن ذهن خود محتاج سؤالاتی است‌که شهودرا احضار نموده است و وجوداینکه اعلام می‌شد دادگاه شهود را متهم نمی‌شناسد، ولـی خشن‌تر از یك بازپرس شهود را مورد سؤال قرار می‌داد.

گواهان

گواهان به‌ترتیب احضار در جلسات عبارت بودند از:

۱) آقای عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری

۲) آقای دکتر محمدعلی ملکی، وزیر بهداری

۳) آقای علی مبشر، کفیل وزارت دارایی

۴) آقای بشیر فرهمند، رئیس ادارهٔ تبلیغات و رادیو (دوبار)

۵) سرهنگ ستاد حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران و حومه

۶) سرتیپ نصراله مدبر، رئیس شهربانی‌کل‌کشور در روزهای ۲۵و۲۶و۲۷مرداد که با احضار دوربارهٔ فرماندار نظامی‌آن دو را رو در روقرار دادند.

۷) آقای سید محمود نریمان از یاران قدیمی دکتر مصدق و عضو جبههٔ ملی واز وکلای مستعفی دورهٔ هفدهم.

۸) مهندس داود رجبی، وزیر مشاور در امور صنایع‌کشور

۹) سرهنگ نادری (افسر ارتش مأمور خدمت در شهربانی)، رئیس آگاهی

۱۰) مهندس سیف‌الله معظمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن

۱۱) دکتر غلامحسین صدیقی، وزیرکشور و نایب‌نخست‌وزیر (دوبار)

۱۲) مهندس احمد رضوی نمایندهٔ مستعفی دورهٔ هفدهم و نایب‌رئیس‌مجلس‌شورای ملی (دوبار)

۱۳) دکتر سیدعلی شایگان، نمایندهٔ مستعفی دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی و مشاور حقوقی دکتر مصدق در امور نفت و از اعضای هیئت شرکت‌کننده در مراجع بین‌المللی

۱۴) دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ.

مرحوم عبدالعلی لطفی در مقام وزارت‌دادگستری در تهیهٔ لوایح قانونی مربوط

به‌اصلاح‌دادگستری و حذف محاکم اختصاصی و نیز لوایح مربوط به‌ارتش دخالت داشت. سرتیپ آزموده هم جزو اعضای کمیسیون تدوین‌کنندگان قوانین مربوط به‌ارتش بود. هردو دل پرخونی ازهم داشتند. احضار لطفی به دادگاه به‌عنوان گواه فقط برای انتقامجویی و بیان مضر بودن لوایح او مربوط به‌ارتش بود. مرحوم لطفی که‌درمواجهه بادکتر مصدق هنگام بازپرسی در زندان کمی کم‌لطفی کرده بود انصافاً در مقام شهادت استحکام خود را نشان داد و تلافی مافات نمود. بطوریکه در جلسه ادای شهادت‌به‌رئیس دادگاه گفت: اینکه می‌پرسید سؤال از یك متهم است نه شاهد، و شما مرا به‌عنوان شاهد خواسته‌اید. این پاسخ پرخاشگرانه حاکی از جسارت قضایی مرحوم لطفی بودکه‌ترسش ریخته بود و صریح صحبت می‌کرد.

بشیر فرهمند رئیس اداره تبلیغات و رادیو را بیشتر طرف سؤال قرارداده بودند وبخصوص با حساسیتی که نسبت به‌میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد ۳۲ در میدان بهارستان داشتند می‌خواستند بدانندکه دکتر مصدق چه دخالت‌هایی در تعیین مفاد سخنرانی‌ها داشته است. همچنین قصد داشتند میزان مشارکت دکتر مصدق را در تنظیم اعلامیهٔ کودتا بدانند.

سرهنگ ستاد حسینقلی اشرفی فرماندار نظامی تهران و سرتیپ نصرالله مدبررئیس شهربانی کل‌کشور را مورد سؤالات متعدد و نیز مواجهه قراردادند. بیشتر سؤالات در مورد پایین‌آوردن مجسمه‌ها، حدود دخالت آنان، میتینگ روز ۲۵ مراد، اخلالگری عناصر چپ و مسئولیت هریك از آنان بود.

سرهنگ اشرفی درگفتارش صریح بود. وحشتی از خود نشان نمی‌داد. سرتیپ مدبر سعی می‌کرد مسئولیت‌ها را از خود دورکند وبیشتر جلوگیری از تخریب مقبرهٔ رضاشاه درشهر ری را خدمت خود وانمود می‌کرد و مکرراً می‌گفت‌که در دو روز آخر ۲۷ و ۲۸ مرداد هم از ریاست شهربانی برکنار بود.

مرحوم نریمان باقیافهٔ آرام و پاسخهای شمرده راجع به‌شورای سلطنتی، پایین آوردن مجسمه‌ها، انگیزهٔ حضور در منزل دکتر مصدق، تشریح اجتماع در اطاق‌دکتر مصدق و خروج از آنجا و میتینگ ۲۵ مرداد توضیحاتی داد.

آقای دکتر غلامحسین صدیقی، با داشتن بالاترین مقام دولتی پس از نخست‌وزیر یعنی نایب نخست‌وزیر و وزیرکشور، با تحت نظر داشتن قوای شهربانی و ژاندارمری وریاست برکلیهٔ استانداران و فرمانداران و بخشداران، طرف توجه خاص بود، از این نظرکه از زبان ایشان اظهاراتی بشودکه باگفته‌های دکتر مصدق تناقض داشته باشد. دکتر صدیقی با بهره‌گیری از اطلاعات علمی و ادبی و تاریخی وجامعه‌شناسی و تحقیق در ادیان و سابقه ممتد استادی دانشگاه و با تبحر در بیان مکنونات در نهایت‌فصاحت سخن گفت، به‌نحوی که همهٔ حاضران در دادگاه را تحت تأثیر و نفوذکلام خود قرارداد. بامقدمه‌چینی‌هایی فاضلانه و اعتماد به‌صحت گفته‌های خود، از دکتر مصدق تجلیل‌نمود وگاه با عصبانیت در اثبات حقانیت و صداقت خود فریادکشید.

من ــ بزرگمهر ــ یادداشتی به‌دکتر مصدق دادم‌که: «خیلی خوب حرف‌می‌زند.»

دکتر مصدق زیر یادداشت نوشت «آخر اوسا [استاد] بوده.» نوشتم: «خیلی عصبانی شده.» دکتر مصدق نوشت: «چون دفعهٔ اولی است که زندان رفته (به‌ترکی نوشت دوستاق.)

مرحوم مهندس احمد رضوی که در دو نوبت به‌پای سؤال‌کننده شد در نهایت صراحت و شجاعت با عباراتی فصیح و بدون هراس و ملاحظه از هیچ مرجعی حقایق راعریان به‌زبان آورد. او دکتر مصدق را پیشوای برحق رهبر شایستهٔ نهضت ملی خطاب‌کرد. او دکتر مصدق را پدرروحانی و مایهٔ افتخار نامید.

مهندس رضوی تنهاکسی بودکه نفت و ملی‌شدن صنعت نفت را در جمع گواهان به‌بحث‌کشید. اوگفت: «ما سرسپردگان به‌آزادی غافل نبودیم که در دنیا بازی نفت سرها به‌باد داده و می‌دهد و با وقوف به‌این خطرات به‌پیشوایی دکتر مصدق و اعتقاد دراین راه قدم نهادیم.»

تجزیه و تحلیلهای مهندس رضوی واقعاًگیرا و جالب بود و در قبال هتاکی سرتیپ‌آزموده که اجتماع یاران دکتر مصدق را شرم‌آور خوانده بود اظهار داشت: «... جزء چند نفری که دور مصدق جمع بوده‌ایم، این اجتماع علی‌رغم اظهار آقای دادستان شرم‌آور نبوده بلکه مایهٔ مباهات و افتخار بوده است.

سرتیپ آزموده ضمن تخطئهٔ اظهارات مهندس رضوی اظهار داشت که مهندس رضوی در یك سخنرانی درآمفی‌تئاتر دانشکدهٔ افسری برای افسران پادگان مرکز اظهاراتی راجع به‌آزادی فکر افسران نموده‌که باعث تحریك و اغوای افسران شده است. مهندس رضوی در اظهارات بعدی خود دراین موردگفت: «...تیمسارآزموده گویا از همان موقع به‌دادستانی ماکمربسته بود.»

سرتیپ آزموده منتهای هتاکی را نسبت به‌شخص مهندس رضوی معمول داشت ورئیس دادگاه به‌مهندس رضوی اجازه ندادکه به‌پاوه‌های آزموده پاسخ دهد. مهندس رضوی هنگام خروج از دادگاه با صدای بلندگفت: تاریخ ایران جواب ایشان راخواهد داد.

مرحوم دکتر سیدعلی شایگان نیز از شهودی بودکه مورد نهایت نفرت سرتیپ آزموده بود. دکتر شایگان در میتینگ روز ۲۵ مرداد با اشاره به‌فرار شاه گفته‌بود: «متاع ایران به‌بغداد رسید.» عداوت خاص آزموده نسبت به‌او بیشتر به‌مناسبت این‌نطق بود. سرتیپ آزموده و رئیس دادگاه حداکثر تلاش خود راکردند بلکه مطالبی ازدکتر شایگان‌کشف‌کنند تا پرونده اتهامی او را سنگین‌تر نمایند. صداقت و صراحت وشجاعت دکتر شایگان مثل همهٔ شهود بسیار قابل تحسین و احترام بود.

عناد و عداوت رژیم شاه باعث شدکه مرحوم مهندس رضوی و دکتر شایگان را بعداً به‌محاکمه بکشند و باتفاق شهید دکتر سیدحسین فاطمی محکوم نمایند.

یاد مرحوم الموتی وزیر دادگستری‌کابینهٔ دکتر علی امینی به‌خیرکه بحق سرتیپ آزموده را «آیشمن» لقب داد.

همهٔ شهود در دادگاه به‌دکترمصدق احترام‌کردند. یعنی هم علی‌رغم مخالفتها

تعظیم می‌کردند یا بوسیلهٔ افسران مراقب اظهار ارادت می‌نمودند.

بی‌مناسب نیست مسموعی را در مورد شهود عرض‌کنم: یکی از افراد خانوادهٔ کیا بنام عمادکیا، کارمند وزارت امور خارجه، مقارن پایان محاکمه:دربرخوردی بهسرلشکر مقبلی رئیس دادگاه‌که با او مناسبات دوستانه داشته می‌گوید: «واقعاً افتضاح‌کردید. این چه مسخرگی بودکه درآوردید؟ سرلشکر مقبلی موضوع را جویا می‌شود. کیا می‌گوید: «این چه شهودی بودکه به‌دادگاه مصدق‌آوردید؟ یکی‌یکی آمدند، سلام‌کردند، تعظیم‌کردند، پیشواگفتند، پدر روحانی‌گفتند، شعر خواندند ورفتند. اگر مقصودتان این‌بودکه شهود در مقابل دکتر مصدق بایستند و بدبگویند، باید قبلا آنان رامی‌پختید ومی‌آوردیدکه بمیل شما صحبت‌کنند مگر مجبور بودیدکه با این‌کار آبروی خودتان رابیرید؟»

آخرین دفاع دکتر مصدق در جلسهٔ ماقبل آخر یعنی جلسهٔ سی‌وچهارم در روز ۲۸آذر ۱۳۳۲ صورت‌گرفت، آخرین دفاع‌که بااین‌عبارت شروع می‌شود:«آری تنهاگناه من وگناه بسیار بزرگ من این‌است‌که صنعت نفت ایران را ملی‌کرده‌ام..» این متن را آقای حسن صدر نویسنده و ناطق توانا، مدیر روزنامهٔ قیام ایران، یکی از همراهان دکتر مصدق در دیوان دادگستری لاهه و از وکلای دکتر مصدق در دیوان‌کشور تهیه کرد و توسط مرحوم دکتر عبدالله معظمی بمن سپرد. آن را به‌دکترمصدق دادم. ایشان تغییراتی در متن داده آن را به‌عنوان آخرین دفاع در دادگاه خواندند. وقتی متن‌مزبور رابه‌دکتر مصدق دادم و از چیره‌دستی‌آقای حسن صدر ذکر خیر و تعریف‌کردم دکتر مصدق‌گفت: «ای آقا، وقتی‌که صدر چیزی بنویسد و خودش با حرکات دست و سرو گردن بخواند عالمی دارد و تماشائی است.»

دکتر مصدق درآخرین دفاع از دادگاه خواستار صدور رأی عادلانه شد و بدین ترتیب جلسهٔ سی و چهارم خاتمه یافت.

روز ۲۹آذر گفته شدکه به‌علت‌کسالت رئیس دادگاه جلسه تشکیل نمی‌شود. باتوجه به‌اوضاع و احوالی‌که می‌دیدیم، لمس می‌کردیم و می‌شناختیم، اعضای دادگاه و آن دادستان قادر نبودندکه چنان حکم محکومیتی را با مقدمهٔ‌کذایی، با قلب حقایق، باسجع وقافیه و ردیف‌بندی تیترها خود تنظیم‌کنند می‌دانستیم‌که رأی دادگاه باید ازصافیهای مختلف دربار، دولت و سیاست‌کلی وابستگی به‌استعمار بگذرد، و چون‌کانون نقطه‌نظرها وماجرا خود دکتر مصدق وگفته‌های دکتر مصدق بود وآخرین دفاع‌نیز روز دوم آن صورت‌گرفته بود، فرصتی‌کافی برای مرور اظهارات دکتر مصدق و انشاء رأی لازم‌بود. روز ۲۹ آذر را تعطیل‌کردند. تنها قسمت‌کوتاهی از جلسه روز سی‌ام صرف آخرین دفاع وکلای سرتیپ ریاحی شد. بعداً جلسه‌را دوباره به‌عنوان تنفس تعطیل‌کردندو قرائت رأی را تا دیروقت به‌تأخیر انداختند.

از ساعت نه و ربع بعداز ظهر تا ساعت یازده شب قرائت رأی به‌طول‌کشید. با احتیاط‌کامل و فقط باحضور افسران مراقب و دیگر صحابه و مخبرین جراید وعکاسان وباتوجه به‌اینکه در تهران حکومت نظامی برقرار بود و رفت و آمدی صورت‌نمی‌گرفت

رأی خوانده شد و بدین ترتیب حکم محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی اعلام گردید.

گفتنی‌های دیگر

دراین محاکمات گفتنی‌های بسیاری وجود داردکه فقط به‌نقل قسمتی از آن‌ها می‌پردازم و بقیه را هم انشاءالله اگرشد جای دیگری توضیح خواهم داد.

ــ روز ۲۳ آبان ماه ۳۲ مقارن جلسه سی‌ام‌که دادگاه بدوی روبه‌پایان بودفحاشی، هتاکی ورذالت سرتیپ‌آزموده به‌اوج خود رسید. پس از پایان جلسه دکتر مصدق را تازندان همراهی میکردم. در راه بمن‌گفت:

«یادداشت‌کنیدکه سرتیپ آزموده باچه دردهائی روبرو خواهد شد» این موضوع راعیناً در تقویم جیبی یادداشت‌کردم

***

ــ دکتر مصدق لوایح و یادداشت‌هایش را درکیف میگذاشت و قفل میکرد و کلید آن را به‌گوشه قبا سنجاق میکرد. در عکسهاگاهی دیده میشودکه دکتر مصدق دوکیف زیر سر دارد و یا دوکیف در دست دارد.کیف دوم از آن من بود. موقعی‌بودکه درداگاه از او جدا میشدم ــ دکتر مصدق شبها موقع خواب‌کیف رازیر بالش‌میگذاشت ومی‌خوابید باوجود این از بیم‌اینکه مبادا شب‌کیف را با نوشتجات از زیرسرش بردارند نوشتجات را روی بیراهن‌زیر و روی سینه و شکم قرار میداده ومی‌بست تا از دستبرد مصون باشد.

***

روزی در اواخر دادگاه دکتر مصدق باکت بزرگی‌که مخصوص میوه بود بمن داد وگفت باخودت خارج‌کن و دور بریز. پرسیدم‌آقا اینها چی است؟گفت یادداشت‌های زیادی است‌که ریزریزکرده‌ام‌که بدست‌کسی نیفتد مقداری را خودم از بین بردم ولی تمام نمی‌شود. منهم باکت را منزل‌آورده و آتش‌زدم. فردایش پرسید چه‌کردی؟ گفتم سوزاندم. معمول دکتر مصدق بودکه نتیجه سفارشات خود را می‌خواست.

***

داستان‌کیف

در شروع محاکمه دکتر مصدق‌کیفی برای نهادن اوراق ولوایح از خانواده خود خواست آقای کاووس‌میرزا ــ ملك‌منصور از منسوبین و ارادتمندان دکتر مصدق‌کیف چرمی و نسبةً گران قیمت خودرا بوسیله مهندس احمد ــ مصدق بمن سپرده شد و در اختیار دکتر مصدق قراردادم‌که مورد استفاده قرارگرفت.

دکتر مصدق در قسمت داخلی (لبهٔ فوقانی) مطالبی نوشته و عودت داده بودکه اکنون در اختیار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد و چنین نوشته بود: «چون کیف‌خودم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جزو اثاث البیت خانه بغارت رفته بود از این‌کیف درروزهای

محاکمه در دادگاه نظامی سلطنت‌آباد استفاده نمودم و از صاحب محترم آن جناب آقای کاوس ــ ملک‌منصور صمیمانه تشکر می‌نمایم ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ امضا دکتر محمدمصدق»

***

ــ اولین بار که سرتیپ آزموده نسبت بی‌دینی به‌دکتر مصدق داد در جلسه ۲۸ آبان ماه‌بود. دکتر مصدق در زندان بمن گفت: «آزموده بانسبت‌هائی‌که بمن میدهد میخواهد بنام بیدینی متعصبی را تحریک‌کند تا در دادگاه مرا تیر بزنند وبکشند. بعد بگویند قاتل شخص متعصبی بود. بعد هم قضیه لوث‌شود. در جلسه بعدی بلافاصله بعد ازتشکیل جلسه با ادای شهادتین نگرانی خود را ازاین حیث اظهار داشت. رئیس دادگاه‌هم‌اطمینان دادکه شما تحت حفاظت ارتش هستید.

***

دادگاه بدوی نظامی به‌پایانش نزدیک میشد. آقای موسی شیبانی (ذکاءالسلطنه) پدر همسر آقای دکتر سیدعلی شایگان بوسیله آقای سلیمان صالح عموی همسرم‌که خانمش خواهرزاده آقای شیبانی است برای یك امر فوری سراغ مرا میگیرد. بلافاصله تلفنی وقت ملاقات برای غروب روز چهارشنبه ۲۵ آذرماه ۳۲ تعیین شد. باتفاق‌منزل آقای یوسف مشار رفتیم. آقای مشار درکابینه اول دکتر مصدق وزیر پست و تلگراف وتلفن بود اما بعدها از نهضت ملی روی‌گرداند و با حائری‌زاده و آزاد و بقایی و دیگران همکار و هم‌آواز شد منزل آقای مشار در ضلع شرقی خیابان صفی‌علیشاه از جنوب به‌شمال از خیابان شاه‌آباد نرسیده به‌خانقاه صفی‌علیشاه واقع‌بود. ازخانه‌های‌قدیمی وبزرگ باگچ‌بریها و اطاقهای وسیع.

آقای مشار در ملاقاتیکه در یکی از میهمانیها یادعوت‌های رسمی با محمدرضاشاه داشته بعنوان وساطت و دلسوزی برای استخلاص دکتر مصدق از زندان ملتجی شده وگفته بود روانیست‌که دکتر مصدق با آنهمه زحمات و مرارت و تبعیدها و با آنهمه خدماتی‌که به‌مملکت انجام داده است زندانی و محاکمه و محکوم شود و تقاضا میکند محاکمه دکتر مصدق را متوقف نموده و احمدآباد را برای سکونت دائمی او انتخاب نمایند. شاه نیز در پاسخ میگوید بهرترتیبی‌که دکتر مصدق راضی شود محاکمه قطع شده و به‌احمدآباد تبعید خواهندشد. مشار میگوید: قربان منکه اجازه ملاقات با دکتر مصدق را ندارم. شاه میگوید با سرهنگ بزرگمهر وکیلش تماس بگیر.

آقای مشار به‌سابقه دوستی با آقای موسی شیبانی از ایشان خواهش‌میکندکه‌وسیله ملاقات مرا با او فراهم‌کند. اضافه‌کنم‌که آقای شیبانی بعلت‌گرفتاری دامادش دکتر شایگان خودش صاحب درد بود و ای بسا برای استخلاص دامادش وساطت مشار را خواسته باشد.

ملاقات اینجانب با آقای مشارصورت‌گرفت. مشار ضمن شرح ملاقات با شاه و مذاکره‌ای‌که انجام داده راه حل عملی تعطیل محاکمه را سؤال‌کرد. گفتم طبق‌مقررات قانونی دادرسی وکیفرارتش اگرمحاکمه بمدت ۷۲ ساعت تعطیل شود محاکمه را باید ازاول شروع‌کرد. اگر محاکمه را ۷۲ ساعت تعطیل‌کند و مجدداً شروع نکنند می‌توانند

باختم جار و جنجال محاکمه دکتر مصدق را به‌احمدآباد تبعیدکنند. و یا برای تعطیل محاکمه سه‌روز معافیت پزشکی بدهندکه نتیجه هردو یکی است. و بعد اضافه‌کردم‌که ما حق تصمیم‌گیری نداریم باید با خود دکتر مصدق صحبت‌کنم و سپس راه حل عملی را باشما درمیان بگذارم. پیشنهاد مرا پسندید وگفت بسیار حرف خوبی است باآقای دکتر صحبت‌کنید فرداکه نتیجه مذاکره را میآورید‌کتاب قانون راهم همراه خود بیاورید‌که مطالعه‌کنم. پیشنهاد من براساس قسمت اخیر ماده ۱۹۹ قانون دادرسی وکیفر ارتش‌بود باین عبارت:

«... هرگاه تعطیل بیش از ۷۲ ساعت باستثناء ایام تعطیل بطول انجامد باید تماماً ازسرشروع شود»

روز بعد طبق معمول اول وقت به‌زندان رفتم ضمن تحویل‌روزنامه‌های اطلاعات وکیهان شب پیش با ابلاغ سلام آقایان مشار و شیبانی جریان را چنانکه‌گذشته بود با ایشان در میان‌گذاشتم. بحث روی موضوع بعادت معمولمان شروع‌شد.

آقای دکتر مصدق پرسیدند چگونه سه‌روز جلسه می‌تواند تعطیل شودگفتم یکی اینکه دادگاه بنا بدستور مقامات بالا قرار جلسه را بروز بعد بگذارد ولی جلسه را سه روز متوالی تشکیل ندهند و چون قانوناً باید تجدید دادرسی‌کند این‌کار صورت‌نگیرد طریقه دوم اینکه پزشکان ارتش سه‌روزگواهی بیماری بدهند بعد اضافه‌کردم‌که راه‌حل اول را انتخاب نمی‌کنند چون دادگاه در حال پایان یافتن است و محملی هم برای این کار ندارند. معافیت پزشکی بدون مراجعه بشما بدین صورت‌خواهد بودکه یك‌معافیت فرمایشی بدهند و بدین ترتیب محاکمه قطع‌شود و بعد اعلامیه بدهندکه «تاریخ‌محاکمه مجدد بعداً باطلاع ملت ایران خواهد رسید» و متعاقباً محاکمه معوق بماند و یا دادرسی صورت نگیرد.

لازم به‌توضیح است‌که رابطه اینجانب با دکتر مصدق دراین‌گونه موارد چنین بود که دکتر مصدق با حوصله تمام و بدون قطع‌کلام حرفهای مرا خوب‌گوش میکرد و چنته‌ام را خالی‌می‌نمود و به‌کنه نظرم پی می‌برد آنگاه با توجه به‌اظهارات من نظرشخصی خودرا بیان میکرد.

اضافه‌کردم صورت دیگری از معاینه پزشکی این است‌که چند پزشك ارتش بیایند زندان شمارا معاینه‌کنند و به‌اظهاراتتان توجه نمایند. صورت جلسه‌ای‌هم تنظیم نمایند سپس برای تحقیر شما و با تحریف موضوع و علم‌کردن صورت جلسه با بوق‌وکرناهای تبلیغاتی عنوان تمارض بدهند و بگویند دکتر مصدق درحالی‌که صحیح و سالم است عمداً می‌خواهد از اجرای عدالت سرباز زند و هزاران نسبت نارواهم بشما بدهند.ووقتی شما بخواهید موضوع را در جراید تکذیب‌کنید منتشر نکنند و هرگونه امکان دفاع نیز از شما سلب خواهد شد.

دکتر مصدق با اظهار مطالبی در همین زمینه‌گفته‌های مرا تأییدکرد و اضافه نمود اینهم نیرنگ و دام جدیدی است‌که تدارك می‌بینند.

غروب روز بعد با همراه داشتن‌کتاب قانون باتفاق آقای شیبانی آقای مشار را

ملاقات کردم. مذاکره باآقای دکتر مصدق را بیان کردم و اضافه کردم مسلم است که شاه خواسته شمارا از سرش واکند و نوعی دغلی کرده است. مشار هم تصدیق کرد.

توضیحاً اضافه میکنم که آقای موسی شیبانی (ذکاالسلطنه) در سالهای ۱۳۱۸ ــ ۱۳۱۵ که اینجانب دوره سهساله دانشکده حقوق را بعلت مخالفت رضاشاه با تحصیل حقوق از طرف افسران بنهانی طی میکردم استاد درس محاسبات عمومی بودند آقای دکتر شایگان هم پست معاونت دانشکده حقوق را داشتند و بعلت اشتغال استاد علی‌اکبر دهخدا رئیس دانشکده بهامر لغت‌نامه و عدم حضور در دانشکده سرپرستی کلیه امور دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بعهده آقای دکتر شایگان بود.

در مورد آقای مشار هم باید اضافه کنم که بعدها در سوئیس که اقامتگاه دائمی ایشان بود بعلت سکته قلبی درگذشتند.

پنج روز بعد از حوادث فوق یعنی روز ۳۵ آذرماه ۳۲ دکتر مصدق به‌سه‌سال حبس مجرد محکوم گردید.

***

ــ جلسات اول و دوم دادگاه بدوی با قطع کلام‌ها، ممانعت از قرائت لایحه عدم صلاحیت دادگاه توام باگوشه‌کنایه‌ها و خرده‌گیریهای علنی و عنوان کردن جنبه‌های سیاسی محاکمه از طرف دکتر مصدق و اهانت‌های سرتیپ‌آزموده و تنبیهات دائم‌التزاید و سخت‌گیریها روشن ساخت که دادگاه چه حال و هوائی دارد. قطع کلام‌های متوالی رئیس دادگاه این اعتقاد را ــ که بعداً هم تقویت شد ــ در دکتر مصدق ایجاد کرد که لایحه‌ای که درباره عدم صلاحیت دادگاه تهیه شده و درخارج ماشین شده بود قبلا بدست رئیس دادگاه رسیده است بطوریکه بمحض اینکه دکتر مصدق شروع به قرائت هر عبارتی میکرد رئیس دادگاه با تذکر اینکه «مربوط به‌صلاحیت نیست» مانع سخن‌گفتن دکتر مصدق میشد از این رو بود که دکتر مصدق بصورت عامیانه گفت: «هر وقت من «ف» میگویم رئیس دادگاه میداند که مربوط به«فرح‌زاده» است.»

این داستان منجر بهاین شد که اینجانب قسم خوردم که لایحه‌را من‌به‌دادگاه‌نداده‌ام.

پس از تعطیل جلسه دوم، دکتر مصدق به‌تنهائی لایحه‌ای در سه صفحه نوشت که بسیارکوبنده و افشاگرانه بود. دراین لایحه مظالم هیئت حاکمه را فاش ساخت. لایحه را درچند نسخه تهیه نمود. اول وقت روز ۱۹آبان‌ماه ۳۲ (مقارن جلسه سوم) که برای شروع محاکمه بزندان رفتم دکتر مصدق سه‌پاکت دربسته بمن دادو گفت اینها لایحه دفاعی است که برای امروز تهیه‌کرده‌ام و در دادگاه خواهم خواند ولی قبلا به روزنامه‌های کیهان ــ اطلاعات و پست تهران برسان و رسید هم بگیر. کمی تردید بخرج داده و عذرتراشی کردم که ممکن است دستگاه حاکمه این رابطه را وسیله تضییق بیشتر قرار دهد. با قاطعیت گفت اگر نمیروی برو دیگر بزندان پیش من نیا.

ماشین لندرور را مرخص کرده بودم. وسیله نقلیه فراوان نبودآنهم از سلطنت‌آباد به‌نقاط مختلف شهر (روزنامه اطلاعات در خیابان خیام، روزنامه کیهان در کوچه‌نکیسا و روزنامه پست تهران در خیابان شاه‌آباد نزدیک خیابان ظهیرالاسلام) گیج و هاج

وواج به‌جاده سلطنت‌آباد آمدم. یکی از افسران تسلیحات ارتش مرا سوار کرد وبشهر رساند. باکتهای دو روزنامه اطلاعات و کیهان را داده و رسید گرفتم. در روزنامه پست تهران کسی نبود که رسید بدهد به‌صندوق پست انداختم. بهر زحمتی بود خود را زودتر ازموعد تشکیل جلسه دادگاه رساندم گزارش امر را به‌دکتر مصدق دادم تسکینی حاصل کرد و سوءظنی که در جلسات اول و دوم داشت مبنی براینکه لایحه عدم صلاحیت را من برئیس دادگاه داده‌ام، کمی تخفیف یافت ولی سوءظن هنوز بطورکامل رفع‌نشده بود. در جلسه سوم بودکه به‌من گفت: «پدرسوخته باشی اگر حرف بزنی»... الخ

لایحهٔ سه صفحه‌ای مزبور بااین عبارات شروع میشد:

«لازم به‌اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی‌نبودومیخواست دولتی روی‌کار بیاوردکه آزادی را از جامعه سلب‌کند... الخ»

گفتنی‌ها از تشکیل جلسات بدوی دادگاه نظامی

پس از اینکه تماشاچیان نزدیك بزمان تشکیل جلسه در سالن دادگاه جابجا می‌شدند رئیس و اعضاء دادگاه و سرتیپ آزموده و دادیار یا دادیاران همراه در اطاق مجاور دادگاه جمع می‌شدند. سرتیپ تقی ــ ریاحی بادوکیل نظامی‌اش درجاهای خود مستقر و سپس بسراغ‌دکتر مصدق میرفتندکه در دادگاه حاضر شود.

روال‌کارمن این بود اول وقت هرروز قبل از تشکیل جلسات باعجله بزندان (در سلطنت‌آباد یا سربازخانه قصر) بدیدن دکتر مصدق میرفتم اضافه میکنم در تمام طول مدت دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی و در فاصله دو دادگاه حتی روزهای تعطیل هم از ملاقات این جانب با دکتر مصدق ممانعتی بعمل نیامده کنجکاوی هم نمی‌شد.

بمحض رسیدن و انجام مراسم سلام و احوالپرسی ــ روزنامه‌های شب‌گذشته اطلاعات وکیهان و پست تهران و اتحاد ملی (هفتگی) و بعضی مجلات هفتگی که‌نکات قابل توجهی از جریان محاکمه داشت تسلیم دکتر مصدق نموده، اطلاعات و خبرهای تازه ــ شایعات ــ ملاقاتهائی با اشخاص اگر داشته‌ام بازگوئی مذاکرات، جستی از گرفتاریهای داخلی خودم ردیف‌کرده ــ بعرضشان میرساندم ــ لزوماً راجع به‌جریان جلسه روز قبل مذاکره تبادل نظر میکردیم در آن زمان خوشبختانه ضبط صوت یامعمول ورایج نگردیده بود یا در مورد دکتر مصدق بکار نرفت. بدون وحشت آهسته همه حرفهارا راحت میزدیم. ساعت شروع محاکمه نزدیك میشد دکتر مصدق باصطلاح کفش وکلاه‌کرده‌کیفش را آماده می‌کرد. منکه آماده بودم.

در زندان سلطنت‌آباد در را میزدند دکتر مصدق بله آقائی (باصدای بلند وکوتاه) می‌گفت. می‌گفتند بفرمائید دادگاه درجندار یا افسر مراقب مارا همراهی می‌کردند منهم زیر بغل ایشان رامی‌گرفتم از پله‌های پیچ درپیچ بطبقه دوم سالن سرازیر میشدیم ودرجای خودمان مستقر می‌شدیم.

روز اول عکاسان در عکسبرداری غوغاکردند نور فلاشها تند و تند چشمان را خیره‌می‌کرد دکتر مصدق بیکی از عکاسان گفت: عکس متهم را خوب بیندازید ــ خبرنگاران داخلی و خارجی از همه‌جای دنیا محکمه را پرکرده‌بودند.

روز دوم بمن‌گفتندکه زیر بغل نگیرم ــ دکتر مصدق عمدا بدست تلوتلوخوران متهم پشت سر و پهلوی او با مراقبین اسلحه بدست وارد دادگاه می‌شدیم.

از ۲۱ آذرماه ۳۲ (مقارن رژه عمومی ارتش در مقابل محمدرضاشاه) دکترمصدق را بهسربازخانه قصر لشکر ۲ زرهی باطاق فرمانده هنگ نادری‌که خودم در مرداد ماه و نیمی از شهریور ۱۳۳۱ عهده‌دار فرماندهی آن هنگ بودم ــ منتقل و زندانی کرده بودند ــ عزیمت از زندان بمحکمه باین قرار بودکه:

پس از استقرار تماشاچیان در سالن دادگاه یکدستگاه آمبولانس و بعضی اوقات ماشین سواری یکی از افسران در چند بار افسر رکن ۲ لشکر ۲ زرهی سرگردتوپخانه غفوری مأمور این‌کار شد نزدیك اطاق زندان توقف می‌کرد از خیابان تا زندان‌حدود ۱۵ قدم بیشتر نبود سوار ماشین سواری و اکثراً آمبولانس می‌شدیم و از در غربی‌وارد سالن محکمه می‌شدیم در جای خود مستقر می‌شدیم. سپس رئیس دادگاه و دادرسان وسرتیپ آزموده بدتنهائی و یا با دادبارانش وارد می‌شدند، همه قیام می‌کردند. آنها سرجاهای خود.

فواصل تنفس در یك‌جلسه

در تنفس‌های‌کوتاه مدت ده دقیقه تا یکربع، نیمساعت در یك جلسه مخصوصاً درجلسات اول و دوم مخبرین جرائد داخلی و خارجی و تماشاچیان اعم از مرد وزن پشت نیمکت وکنار نیمکت دکتر مصدق جمع می‌شدند عکاس از جمع عکس‌می‌گرفت افسران مراقب حواسشان جمع بودکه دکتر مصدق باکسی صحبت نکند ــ در چندمورد چند نفر عکس خود دکتر مصدق را می‌دادندکه امضاکند دکتر مصدق هم امضا کرد ــ در جلسه دوم بودکه سرهنگ پیاده اسکندر آزموده برادر سرتیپ آزموده دادستان‌دادگاه که بعدازکودتا فرمانده هنگ پیاده پهلوی و درسلطنت‌آباد محافظ دکتر مصدق باصطلاح از قهرمانان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲که در شب ۲۵ مرداد بموازات ابلاغ فرمان عزل به دکتر مصدق مأمور بود سیمهای تلفن بازار و قسمتی از ارتباط تلفنی تهران را قطع و مختل نماید ــ وکرده بود ــ با برآشفتگی و خشونت عکسها را گرفته و پاره‌کرده و بزمین ریخت واخطارکردکسی حق تماس و صحبت با دکتر مصدق را ندارد ــ و دور مصدق را موقتاً از جمعیت خلوت‌کرد.

دکتر مصدق از این حرکت سرهنگ آزموده متغیر ــ عمل او و برادرش را سرزنش و مورد نکوهش قرار می‌داد.

سرهنگ اسکندر آزموده بسرعت مدارج ترقی را تا درجه سپهبدی طی‌کرده و در دوران بازنشستگی در دورهٔ وزارت دارائی و نخست‌وزیری خواهرزاده‌اش دکتر

جمشید آموزگار به‌معاونت وزارت دارائی و سرپرستی کل گمرك ایران رسید وآخرین سمت وی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ استانداری آذربایجان شرقی بودکه قیام مردم تبریز درزمان استانداری او صورت گرفت.

در تنفس‌ها گاهی سرش را روی شانه سرهنگ۲ آزمین یکی از وکلای سرتیپ ریاحی می‌گذاشت، چشم می‌بست و حالت خواب به‌خودمی‌گرفت گاهی سرش را روی شانهٔ سرهنگ ۲ عباسقلی شاهقلی وکیل دیگر سرتیپ ریاحی میگذاشت دکتر مصدق باسرهنگ شاهقلی باعتبار اینکه درکمیسیونهای اصلاح قوانین دادرسی وکیفر ارتش شرکت و دخالت داشت انس و الفتی میان این دو وجود داشت ــ آهسته جملاتی رد وبدل می‌کردند و تبسم برلبانشان ــ با من چنین نمی‌کرد. در دادگاه بدوی مرا وکیل دادگاه می‌دانست و قیافه رضایت و تشکر ابراز نمی‌کرد تظاهر هم نمی‌نمود. در دادگاه تجدید نظرکه وکیل انتخابی و طبیعی بودم رسمیت رابطهٔ وکیل و موکل را برای حفظ ظاهر رعایت می‌نمود.

گاهی سرش را روی‌کیف من و خودش (رویهم‌گذارده) می‌گزارد و حالت خواب به‌خود می‌گرفت.

ــ گاهی لوایح را مقابلش میگذاشت علامتگذاری می‌کردکه کدامها را نخوانده ومانع قرائت شده‌اند تا در فرصت مناسب بخواند و جملات و مطالب را تلفیق‌دهد.

ــ گاهی حالش بد می‌شد کرامین و آب میخواست ۱۵ قطره در لیوان آب‌میریختم وبایشان میدادم.

ــ گاهی اطباء ارتش مأمور مراقبت پزشکی از ایشان سرهنگ دکتر دانشور یا سرهنگ دکتر خطیب شهیدی جویای حال و احوالش می‌شدند.

ــ گاهی سیگار هما تعارف میکردم چون سیگارکش نبود معهذا سیگار می‌کشید.

ــ یکروز در اواخر دادگاه بدوی چند نفر از افسران مراقب بدکتر مصدق گفتند آقا از ما رانمی هستید؟ بلند شد میکرفن در جلویش گفت من از همه آقایان افسران مراقب‌کمال رضایت را دارم.

در آخرین جلسه دادگاه بدوی پس از امضای صورت جلسه و حکم صادره و فرجامخواهی از رأی غیر قانونی ــ با سرگرد شکوهی منشی دادگاه دست داده واظهار امتنان از زحماتش‌کرد.

پایان ماجرای دادگاه بدوی

از ساعت ده و پنجاه دقیقه بعداز ظهر روز دوشنبه سی‌ام آذرمـاه ۱۳۳۲ رأی محکومیت دکتر مصدق بسه‌سال حبس مجرد شروع بقرائت‌گردید. قبل از اینکه رئیس واعضای دادگاه و دادستان جلسه را ترك‌کند دکتر مصدق اظهار داشت:

«حکم این دادگاه برافتخارات تاریخی من افزود و بسیار متشکرم‌که مرامحکوم فرمودید ــ امشب معنای مشروطیت را بملت ایران فهماندید» و در ذیل رأی‌دادگاه

نوشت:
«باین رأی خلاف قانون که از یك دادگاه غیر قانونی و بدون صلاحیت صادر شده برطبق مادهٔ ۵۹ لایحه قانونی دادرسی وکیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده را قابل فرجام میداند تقاضای فرجام مینمایم دکتر محمد مصدق»

مخبرین جراید داخلی و خارجی و عکاسان روزنامه‌ها و مجلات

بجاست ازمخبرین جرائد داخلی وعکاسان آنها بخصوص و مخبرین خارجی یادی کنیم.

مخبرین جرائد داخلی و عکاسان آنها در قیل و قال شهریور ۱۳۲۰ ببعد که مختصر نسیم آزادی قطع و وصل می‌شد مخبرین جرائد جوانهای پرشور و پرحرارت باعکاسان بویژه در تحولات سریع و پیگیر ملی شدن نفت به‌دکتر مصدق که سر رهبر تحولات و تغییرات بود ارادت و احترامی داشته‌اند و علی‌رغم مدیران محافظه‌کار و اخلالگر و جانبدار حاکم ظالم همیشه هواخواه و هوادار دکتر مصدق و در متن کارها بودند ــ در جریان ۲۸ مرداد ببعد بویژه در محاکمه دکتر مصدق اختیار اظهار نظر نداشتند ولی شور و هیجان داشتند روزنامه هفتگی اتحاد ملی یا مجلات هفتگی با خودسانسوری و احتیاط مطالبی را در حمایت دکتر مصدق منتشر میکردند.

کاربکه مخبرین و عکاسان میتوانستند انجام دهند سعی داشتند در اینکه عده زیادی در دادگاه حاضرشوند ــ عکسهای زیادی بردارند که بتدریج عکس‌اندازی‌زیادرا درطول مدت دادگاه ترمزکردند و محدود نمودند.

روزنامه‌نگاران خارجی با نمایندگان ایرانی زبان‌دان خود مرتباً در دادگاه از هر گوشهٔ دنیا آمده و بیشتر از منظرهٔ و جریانات کلی دادگاه یادداشت برداشته ویدکی‌های خود را بحرف می‌کشیدند. ــ و یادداشت میکردند و عکس برمیداشتند بــه خارج می‌فرستادند.

حرکتی مستهجن

گفتند و نشان دادند یکی از مخبرین خارجی‌راکه آقای کاووسی با او همراهی وهمکاری داشت در روز دوم جلسه بدوی از خود صدای ناهنجاری‌ا درآورد و همه‌را بخنده واداشت.

از او پرسیدند این صدارا برای چه از خود درآوردی؟

گفت برای Compétence (برای صلاحیت).

بخش ششم

شهود

جلسهٔ هفدهم

هفدهمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۳ و ۲۵ دقیقه بعدازظهر شنبه ۷ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد.

رئیس دادگاه خطاب به دکترمصدق گفت:

آقای دکتر مصدق، فرمان اعلیحضرت همایونی دایر به عزل شما از نخست‌وزیری چه وقتی به شما ابلاغ شد؟

دکتر مصدق: چنانچه اجازه فرمایید، بنده ضمن توضیحاتی که خواهم داد به این سؤال از اول تا آخر پاسخ خواهم داد.

رئیس: فعلاً ماده به ماده و سؤال به سؤال پاسخ دهید.

دکترمصدق: من به تمام این سؤالات ضمن حرفهای خود جواب می‌دهم.

رئیس: چون در صلاحیت دادگاه شما...

دکترمصدق: راجع به صلاحیت، بله من صحبت کردم.

رئیس: ... و خارج از صلاحیت شما تمام مطالب و بیانات خود را بیان داشتید. و حالا برای اینکه صحبتی کرده باشید، این مطالب را از شما سؤال می‌کنم. پس از بیانات شما اجباراً دادستان دادگاه در ردّ صحبتهای شما بیاناتی کردند و چندین جلسه وقت دادگاه را گرفتند. در صورتی که اتهام شما و وظیفهٔ دادگاه رسیدگی از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه می‌باشد و به هیچ‌وجه اجازه داده نمی‌شود خارج از موضوع صحبت شود. و چون وقت دادگاه زیاد گرفته شده، لذا شما فقط به این سؤالات جواب دهید.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید؟ از یک متهمی سؤال نمی‌کنند: «شما در این باب جواب دهید.» به یک متهم اجازه می‌دهند که دلایل خود را برای کارهایی که برخلاف قانون به متهم نسبت می‌دهند به عرض دادگاه برساند. و بنده تمام کارهایی که شده به عرض دادگاه خواهم رسانید. اگر از موضوع خارج بود، باید رئیس دادگاه اخطار خارج از موضوع بودن را بدهد. اگر وارد باشد و داخل در یک موضوع باشد، آن‌وقت متهمی را نمی‌توانند محدود کنند که جواب سؤال را بدهد و بگوید: «مقصر هستم» یا «نیستم». اگر این‌طور باشد، این دادگاه نیست.

رئیس: این سؤالات برای روشن‌شدن ذهن دادگاه است. شما برای مدافعات خود می‌توانید در خاتمهٔ سؤالات صحبت کنید.

دکتر مصدق: بنده تمام مسائل را در تمام عرایض روشن می‌کنم. اگر جایی تاریک باشد، آن‌وقت باید سؤال شود. من که تازه دادگاه ندیده‌ام. البته بنده متهم نبوده‌ام؛ ولی در مملکتی تحصیل کرده‌ام مثل سویس که در دادگستری آنجا کارآموزی کرده‌ام. و می‌دانم که دادگاه باید به متهم اجازه دهد از خود دفاع کند. بعد رئیس اگر دید جایی روشن نیست، می‌گوید: «جواب این سؤال را بدهید.» اگر بنا باشد بنده مطابق سؤالات آقای رئیس دادگاه حرف بزنم، این که دادگاه نمی‌شود.

یکی از تماشاچیان: چطور دادگاه نهم اسفند دادگاه بود؟

رئیس: کیست که صحبت می‌کند؟ هرکس تظاهر نماید او را خارج سازید. [خطاب به دکتر مصدق] سؤال من این است که فرمان اعلیحضرت چه وقت به شما ابلاغ شد؟

دکتر مصدق: یعنی بعد می‌توانم دفاع کنم؟

رئیس: حالا جواب بدهید یا بعد.

دکتر مصدق: اگر نگذارید، این دادگاه نیست

رئیس: خواهش می‌کنم به سؤال جواب بدهید.

دکترمصدق: بسیار خوب. یک ساعت بعد از نصف شب یکشنبه ۲۵ مرداد دستخط اعلیحضرت را آوردند. من زیارت کردم و رسید هم دادم. پس از وصول، دستخط را مورد مطالعه قرار دادم. دیدم که این دستخط اصالت ندارد؛ یعنی امضایی از اعلیحضرت گرفتند، و یک تاریخی هم که ۲۲ مرداد باشد اعلیحضرت گذاردند. پس از آن، متن دستخط را نوشتند. آن دستخط جزو کاغذهای بنده در آن صندوق بود که برده‌اند. ولی الان برای اینکه ثابت کنم که این عرایض من صحیح است یا نیست، دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر زاهدی را که اینجاست به عرضتان می‌رسانم تا بدانید عرایض من صحیح است. دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر زاهدی هم عین فرمان عزل من است. [در این موقع عکس دستخط نشان داده شد] یعنی اعلیحضرت یک امضایی فرمودند و تاریخی گذاشتند و بعد دستخط نوشته‌شده. این مسائل باید روشن شود. باید اجازه بدهید یک متهمی را که می‌خواهید اعدامش کنید حرفش را بزند. شما می‌خواهید او را در کادری قرار دهید و مانع از حرف‌زدن و دفاع او بشوید. این دستخط نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی را ملاحظه بفرمایید: [دکتر مصدق دستخط مزبور را به دست گرفت و به هیئت قضات نشان داد] ملاحظه بفرمایید: اینجا نوشته ۲۲ مرداد با صحهٔ اعلیحضرت. بعد ملاحظه بفرمایید که سه سطر اول خیلی به هم نزدیک است. سطر چهارم گشاد نوشته شده. بعد خط آخر را که به صحه نمی‌رسیده، طوری نوشته‌اند که به صحه برسد. این عین دستخط خود بنده بود که در گاوصندوقم بود و آن را بردند.

رئیس: برای رفع تردید و شبههٔ خود و تشخیص اصالت فرمان چه اقدامی کردید و موضوع را به اطلاع چه اشخاصی رساندید؟

دکترمصدق: اولاً راجع به اینکه به اطلاع چه اشخاصی رساندم، هیچ نظرم نیست. زیرا من در اطاق خواب خود راحت می‌کردم و آقایان وزیران هروقت که در اطاق من می‌آمدند، مطالبی اگر بود می‌گفتند. آن روز من نمی‌دانم که کدام‌یک از آقایان وزرا آمدند و از دستخط اطلاع پیدا کردند. حافظهٔ کاملی ندارم و کراراً به آقای دادستان گفتم که «شما بروید به آنها مراجعه کنید. اگر گفتند دستخط را دیده‌ایم که حرفشان درست است. اگر هم گفتند ندیده‌ایم، آن هم حرفشان درست است.»

رئیس: آیا معترفید که صبح روز ۲۵ مرداد هیئت وزیران را برای تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده دعوت کرده‌اید یا خیر؟

دکتر مصدق: بله معترفم که ساعت... ساعتش نظرم نیست. شاید نزدیک شش‌ونیم بود. گفتم به آقایان وزرا اطلاع دهند که بیایند تا از وضعیت شب مسبوق شوند. زیرا اگر اطلاعی نداشته باشند نمی‌دانند در مقابل مردم چه بگویند. آنها نه می‌توانند این جریانات را تکذیب کنند و نه اطلاعی از جریان دارند. پس بهتر است که بیایند و از آوردن دستخط مسبوق شوند. دستور دادم اعلامیه‌ای هم در رادیو بخوانند برای اینکه شهر نهای بی‌اصل موجب اختلال و ناامنی در مملکت می‌شد.

رئیس: نظرتان هست مفاد آن اعلامیه که آن روز ۷ صبح صادر کردید چه بوده؟

دکتر مصدق: بله. من اعلامیه‌ای را که دادم برایتان می‌خوانم.

رئیس: بسیار خوب. چه ساعتی آن اعلامیه را که ساعت ۷ صبح منتشر شد تنظیم کردید؟

دکتر مصدق: والله من نمی‌دانم. باور بفرمایید همین شخصی که اکنون در دادگاه حضور دارد به من در موقع بازپرسی یادآوری کردند و این موضوع را نیز پرسیدند. باور بفرمایید من به ایشان گفتم که دعوت هیئت وزرا را فراموش کردم. در چنین روزهای حساسی این مطالب چیزهایی نیست که انسان به خاطرش بسپارد. این آقا [اشاره به سرتیپ آزموده] در جریان بازپرسی گفتند: «شما هیئت وزیران را دعوت کردید؟» دیدم صحیح است. بعد دیدم که

اعلامیه هم تهیه کرده بودیم.

رئیس: پس موضوع فرمان عزل و دستخط را به استحضار هیئت وزرا در آن جلسه رسانیدید؟

دکتر مصدق: نرساندم آقا. خیر. من در هیئت وزرا نرفتم. نه‌خیر، به هیچ‌وجه. دلایلی دارم که عرض خواهم کرد.

رئیس: علت اینکه با وجود تشکیل هیئت دولت در آن ساعت به‌طور فوق‌العاده و برای یک موضوع مهم دستخط ملوکانه را به استحضار هیئت وزیران نرساندید چه بود؟

دکتر مصدق: علت این است که فکر کردم اگر بروم به هیئت دولت و دستخط ملوکانه را ببرم و بگویم صحیح است، بنده حالا آن جنبهٔ قانونی را هم رها می‌سازم و از نظر قانون اساسی صدور چنین دستخطی مجاز نبود. بنده از نظر اصالت دستخط که تردید داشتم. گفتم اگر دستخط را به هیئت ببرم و بگویم این دستخط ملوکانه دایر به عزل من است، اگر اجرا نکنیم خبر در شهر منتشر می‌شود و مخالفین دولت عدم اجرای آن را بهانهٔ تبلیغات سوء بر علیه دولت قرار داده و وضعیت شهر را به صورت اختلال و ناامنی درمی‌آورند. پس به نظر خودم این طور آمد که از بابت دستخط راجع به اصالت آن مطمئن بشوم سپس به هیئت وزیران بروم و راجع به اینکه این دستخط نافذ هست یا نیست صحبت بکنم. زیرا اگر دستخط اصالت نداشت که دیگر صحبتی لازم نبود. چون بیم آن بود شهرت بدهند که دستخط شاه را دکتر مصدق اجرا نکرد و عده‌ای را تحریک بکنند که من تمرد می‌کنم و آنها مملکت را مختل بکنند. به همین جهت صلاح ندیدم تا اصالت معلوم نشود، دستخط را مطرح بکنم.

رئیس: پس قبل از رفع شبهه در اصالت فرمان اعلامیه‌ای که روز ۲۵ مرداد مبنی بر انحلال مجلس شورای ملی صادر نموده‌اید و آن را به‌امضای دکتر محمد مصدق بدون ذکر سمت امضا کردید. موضوع آن چه بود و چرا نه سمت خود را تعیین کرده‌اید نه نبودن نخست‌وزیری خودتان را؟

دکتر مصدق: علت صدور اعلامیه راجع به‌انحلال مجلس این بود که نمایندگان مخالف دولت از رفتن به‌مجلس و از تبلیغات بر علیه دولت سوءاستفاده می‌کردند. من برای جلوگیری از این تبلیغات لازم می‌دانستم که انحلال مجلس شورای ملی را که دو میلیون اشخاص روشنفکر ساکنین شهرهای کشور به‌آن رأی داده بودند به‌اطلاع عامه برسانم تا نمایندگان مخالف به‌عنوان اینکه نمایندهٔ ملت هستند نتوانند علیه دولت اقدامی بکنند. اما راجع به‌اینکه چرا سمت نخست‌وزیری من در پای اعلامیه نوشته نشده. این اولین دفعه‌ای نیست که دستگاه نخست‌وزیری یک چنین اشتباهی کرده باشد. تحقیق بفرمایید ببینید تا حال چند مرتبه اتفاق افتاده که ماشین‌نویس فقط آن چیزی را که باید بنویسد، نوشته و نخست‌وزیر را ننوشته؛ و بعداً آورده و من امضا کرده‌ام. اینکه آوردند خواندند و عنوان نخست‌وزیری نداشت دلیل این نیست که من خود را نخست‌وزیر نمی‌دانستم و خودم را یک محمد مصدق بی‌سمتی نامیده‌ام. تحقیق بفرمایید ببینید که از آن روز به‌بعد چندین نفره چیز به‌امضای من رسیده که همه عنوان نخست‌وزیری را داشته. من ترس و واهمه‌ای نداشتم که به‌عنوان نخست‌وزیر آن را امضا کردم. امروز هم که در زندان هستم، امروز هم که زیردست یک نظامی هستم، به‌حول و قوهٔ الهی قادرم بگویم که من نخست‌وزیر قانونی مملکت هستم.

در این موقع دو نفر از تماشاچیها فریاد زدند: «خفه شو!» بلافاصله سکوتی در تالار آئینه حکمفرما گردید. دکتر مصدق سخن خود را قطع کرد و سر را به‌عقب برگردانید تا متوجه صدا گردد.

با بلند شدن صدای «خفه شو»، سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه دستور داد تا دو نفری را که تظاهر کردند از جلسه خارج کنند و کارت آنان نیز ضبط گردد. در انجام این دستور دو نفر مزبور را از تالار خارج ساختند.

رئیس: سؤال: طبق محتویات پرونده، عصر روز ۲۵ مرداد ماه میتینگی در میدان بهارستان...

دکتر مصدق: آقا من خسته شدم. نمی‌توانم. اجازه بفرمایید بنشینم.

رئیس: ... در بهارستان دایر می‌شود.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید من بنشینم؟

رئیس: رعایت مقررات دادگاه را بفرمایید.

دکتر مصدق: آقا، بنده ناخوشم. معلوم می‌شود حکم خدا را هم نمی‌دانید: «لَیْسَ عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ.»

رئیس: میتینگی در میدان بهارستان دایر می‌شود که در آن میتینگ مهندس حق‌شناس شرکت داشته و دکتر حسین فاطمی نیز سخنرانی نموده است. توضیح دهید موجب برپا شدن میتینگ مزبور که در زمان حکومت نظامی عده‌ای تجمع نموده و علناً شعارهایی برضد سلطنت می‌داده و نطقهایی برعلیه مقام سلطنت ایراد می‌نموده‌اند چه بوده است؟ هر گاه تشکیل میتینگ بدون اطلاع شما بوده، توضیح دهید چه عکس‌العملی از خود ابراز داشتید.

دکتر مصدق: از طرف اصناف آنچه در نظر دارم اجازهٔ میتینگ برای عصر روز یکشنبه از دولت خواستند. من‌هم هیچ وقت ممانعت از میتینگ که از طرف ملیون داده شود نمی‌کردم. زیرا سیاست من سیاست استعماری نیست که مردم خفه بشوند و حرفشان را نتوانند بزنند. هر وقت که ملیون، اشخاصی را که می‌دانستم اینها اخلالگر نیستند، تقاضای میتینگ کرده‌اند بنده اجازهٔ میتینگ داده‌ام و مخصوصاً قید کرده‌ام افراد اخلالگر حق صحبت در میتینگ را ندارند.

اگر به‌شما عرض بکنم از مذاکرات میتینگ و از روزنامه‌هایی که در آن دو سه روزه منتشر شد و آن مورد آورد اینجا خواند بگویم اطلاع ندارم باور کنید. خلاف عرض نکرده‌ام. زیرا در روزهای عادی هم من لااقل هر روز ۱۴ ساعت کار می‌کردم. در این دو سه روز که کار زیادتر بود من به‌این چیزها نمی‌رسیدم. تمام این وضعیاتی که پیش آمد به‌واسطهٔ کودتای شب یکشنبه ۲۵ مرداد بوده است. این کودتا سبب شد که مردم تهران را دچار وحشت کند و سبب شد که هر کس از این وقایع بتواند سوءاستفاده کند. اگر زلزله‌ای جایی بیاید و محلی را زیرورو کند، کسی نمی‌تواند بگوید کسی حق زیرورو کردن خرابه‌ها را ندارد. هر کس میل دارد از آن آوار به‌قدری که بتواند استفاده کند.

این اشخاص که کودتا کردند، رفتند دو نفر وزیر را از خانهٔ خودشان از پیش زن آنها با پای برهنه بردند به‌شهربرند به‌سعدآباد توقیف کردند. همچنین یک نمایندهٔ مجلس شورای ملی را. اشخاص را این‌جور می‌برند. آنها را توقیف کرده و توهین می‌کنند. وقتی کودتا ناقص شد و نشد که مرا بگیرند و ببرند و بعد دستخط را ابلاغ بکنند و نتوانستند از کودتای ناقص یا به‌قول فرنگیها کودتای «مانکه» استفاده کنند، صبح مردمی که در نتیجهٔ کودتا همه عصبانی بودند عکس‌العمل نشان دادند. اگر به شما که رئیس دادگاه هستید کسی بی‌احترامی کند، شما نمی‌خواهید عکس‌العملی نشان دهید؟ چرا در روزهای سی‌ام نیر که من نخست‌وزیر نبودم...

رئیس: خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: ... که من داخل در کار نبودم. روز ۲۶ تیرماه که استعفا دادم، تمام کارمندان نخست‌وزیری را روانه ساختم، چرا همین بساط در روز سی‌ام تیر به‌پا شد و کسی جلوی آن را نگرفت؟ مگر آن روز من بودم؟ اگر در شهریور مردم نسبت به‌موضوعی هیجان پیدا کردند و اقدامی نمودند، در یک روز نمی‌توان فوراً جلوی آن را گرفت. چنانچه دولت فعلی هم چون نمی‌تواند جلوی ناراضیها را بگیرد سقف بازار را به رویشان خراب می‌کند.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال است، خوب؛

رئیس: چرا اجازه دادید جریان مینینگ و شعارهای ضد سلطنت و استقلال مملکت و سخن ناروا بوسیلهٔ رادیو منتشر شود؟

دکتر مصدق: من چنین اجازه‌ای ندادم.

رئیس: اجازه بفرمایید. علت اینکه از وسایل فنی یعنی ادارهٔ انتشارات و تبلیغات که در دست دولت بود استفاده شد چه بود؟

دکتر مصدق: جریان مینینگ مختص به‌این روز نبود. هر روز که مینینگ داده می‌شد ادارهٔ تبلیغات مطابق معمول جریان طبیعی را منتشر می‌کرد. حالا اگر گفته فقط اجازه داده شده که فقط آن روز خواسته‌اند جریان در رادیو منتشر شود، باید رئیس تبلیغات وقت را خواست و از او سؤال کرد که به‌طور استثنا از من اجازه خواسته یا نه؟ ولی اگر معمول مملکت بوده و چیزی بوده که بدان عمل شد، یک جریان عادی بود و چیزی برخلاف عادت نبوده است.

در این موقع که ساعت ۴ بعدازظهر بود، جلسه به‌عنوان تنفس ختم شد.

* * *

پس از تشکیل مجدد جلسه، جریان دادرسی چنین ادامه یافت:

رئیس: شما که می‌فرمایید: «به اصالت فرمان اطمینان نداشتم آن را بهیئت دولت نبردم و اصولاً آن روز در هیئت دولت شرکت نکردم،» پس اعلامیه‌ای که در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد پس از چندین مرتبه اعلام قبلی از رادیوی تهران به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر گردید چه بوده است؟

دکتر مصدق: قبل از اینکه به‌جواب مبادرت شود، اجازه بفرمایید بنشینم؛ زیرا مریضم. لیس علی‌المریض حرج.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: [در حالی که در جای خود می‌نشست] اگر اجازه نمی‌دادید، تصور می‌کردم می‌خواهید مرا به‌این وسیله از پای درآورید. ولی حالا معلومم شد حسن‌نیت دارید.

قبل ازاینکه به‌جواب نیمسارمحترم مبادرت کنم، باید عرض کنم: أَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ. [در این موقع دکتر مصدق از جای خود بلند شد] این شهادتین است که تمام مذاهب اسلام باید بگویند، یعنی حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی. این چهار مذهب تسنن و همچنین هر کس که مسلمان است این شهادتین را باید بگوید. یک شهادت هم مال مذهب شیعه است: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللهِ.

من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعهٔ اثنی‌عشری هستم. مسلک من مسلک حضرت سیدالشهدا است. یعنی آنجایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم: از همه چیزم می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم: هیچ چیز ندارم مگر وطنم را در جلو چشمم دارم. [در این موقع دکتر مصدق به‌گریه افتاد] رسول اکرم فرموده است: «قُمْ فَاسْتَقِمْ» ــ بایست و مقاومت کن. البته نفرموده است: «بدون مطالعه مقاومت کن. وقتی دیدی موضوعی بحق است بایست و استقامت کن.» حالا من پیروی از مولای خودم را که در یک عمر کرده می‌کنم: و تا نفس دارم، دنبال عقیدهٔ صحیح خود هستم.

اما راجع بمطلبی که فرمودید، اینها هم ناشی از یک مطلب است. اگر شما بگذارید من این یک مطلب را الان برای شما روشن کنم، تمام مسائل برشخص ریاست محترم دادگاه و آقایان دادرسان محترم روشن می‌شود. آن وقت خودتان به‌من حق می‌دهید که شخصی هستم حافظ قانون اساسی و خیرخواه شخص پادشاه.

رئیس: سؤال را جواب دهید. [رئیس سؤال قبلیش را تکرار کرد.]

دکتر مصدق: اعلامیه را می‌خواهید بگویم چیست؟ حاضرم بخوانم.

رئیس: به‌سؤال جواب بدهید که اعلامیه را به‌هیئت دولت برده‌اید یا نه؟ صدور اعلامیه برای چه بود؟

دکتر مصدق: اعلامیه برای کودتای شب بود. حالا شخصی آمده منکر کودتاست. باشد. شب کودتا شد. برای اینکه هر کس در روز به‌شکلی که می‌خواهد از آن سوءاستفاده نکند، بنده یکی از آقایان وزرا را خواستم و به‌او گفتم و او را مأمور نمودم که «بروید تحقیق کنید و ببینید وضعیت دیشب چه بوده و چه‌کار کرده‌اند. این اعلامیه را بدهید که مردم بدانند کودتایی کرده‌اند. ولی کودتا ناقص شده و دولت در سرکار خود باقی است.» و آن هم برای این بود که وضع مملکت را مختل ننمایند.

رئیس: پس احضار هیئت دولت در ساعت ۶ صبح مربوط به‌فرمان ملوکانه دایر به‌عزل شما که در آن تردید داشته و رسید هم داده‌اید، نبوده و مذاکره‌ای نکرده‌اید.

دکتر مصدق: من هر کس کاغذی بیاورد دستخط و یا هر چیز دیگری باشد رسید خواهم داد. اگر رسید هم ندهم، بعداً پرسیده شود وصول آن کاغذ را اظهار خواهم کرد. دستخط ملوکانه را من رسید دادم. بعد از رسید... زیرا یک بعد از نیمه‌شب که دیگر مجال مطالعه نبود... از فرط خستگی و از فرط عصبانیت خوابم نبرد. همان دستخط را که دیدم در اصالتش به‌همین دلیل که راجع به‌دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد تردید کردم. دستخطی که برای عزل من آورده بودند. بیشتر این مشکلی را که عرض کردم روشن و واضح می‌کند.

رئیس: با وجود اعتراف به‌دریافت دستخط شاهانه که در اصالت آن تردید داشتید، آیا معقول نبود که با وسایل ارتباطی که در داخل و خارج کشور هر آن برای شما مقدور بود با تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از خود رفع شبهه نمایید و همچنین موضوع را در هیئت دولت مطرح کنید و بعد اقدام به‌صدور اعلامیه کنید و حالا تردید در اصالت فرمان بنمایید؟

دکتر مصدق: تحقیق کردم. گفتند اعلیحضرت اول وقت از کلاردشت حرکت فرمودند به‌رامسر. از رامسر هم به‌بغداد حرکت فرمودند. این مسئلهٔ حرکت اعلیحضرت سبب شد که من در آن روز نتوانم در این باب اقدامی بکنم.

رئیس: تشکیل هیئت دولت بنا به‌گفتهٔ خودتان ساعت ۶ صبح و صدور اعلامیه ساعت ۷ صبح...

دکتر مصدق: ساعت ۸.

رئیس: ... بود که محققاً هنوز اعلیحضرت همایونی حرکت نفرموده بودند. چرا موضوع به‌این مهمی را در همان ساعت ۶ صبح در هیئت دولت مطرح نکردید ولو اینکه تردید داشته بودید؟

دکتر مصدق: گویا نبسار محترم توجه به‌آنچه که قبلاً عرض کردم نفرمودید. عرض کردم اگر دستخط را به‌هیئت وزرا می‌بردم، چون مسئلهٔ دستخط یکی اصالتش بود و یکی نافذ بودنش. تنها مسئلهٔ اصالت نبود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط مال من نیست»... جزائیون در مسئلهٔ جعل و تزویر دو نظر دارند: جعل و تزویر یک وقت مادی است، یک وقت معنوی.

رئیس: خواهش می‌کنم راجع به‌سؤال صحبت کنید.

دکتر مصدق: آقا شما باید بدانید که جعل مادی و معنوی...

رئیس: برای من فقط لازم است جواب سؤالی را که کرده‌ام بدانم.

دکتر مصدق: راجع به‌دستخط. یکی راجع به‌عدم اصالت و یکی راجع به‌عدم نفوذش بود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط با موافقت من نوشته نشده است.» یعنی «امضا برای کار دیگری کردم.» این جعل معنوی است. اگر می‌فرمودند: «با این دستخط موافقم.» یعنی «این امضا را قبلاً کرده و به‌هیراد گفته‌ام که هر وقت این امضا

آمد متن آن را بنویس.» در اینجا در اصالت تردیدی نیست. اما در نافذ بودن آن که باید در هیئت وزرا صحبت کنم، یعنی آن را ببرم در هیئت‌وزرا و بگویم که من به‌این دستخط از لحاظ اصالت و نافذ بودن آن تردید دارم، به‌این دلیل چنانچه می‌بردم به‌هیئت و این مطالب را می‌گفتم، نتیجه چه می‌شد؟ نتیجه این می‌شد که ما در این دستخط تأمل کنیم. زیرا من در آن‌جا می‌گفتم از حیث اصالت تردید دارم. در حقیقت اینکه موافق قانون اساسی هست یا نیست که مسلماً نیست. چه می‌گفتند؟ می‌گفتند: «اجرا نکنید.»

چه نظری داشتم؟ نظر این بود که یک قدری فکر شود که چه باید کرد تا در صلاح مملکت باشد. من خیلی در این باب فکر کردم. اینها آقا کارهای کوچکی نیست که فوراً فکر کرد و فوراً تصمیم گرفت. زیرا بعضی مسائل هست که اگر فوریت در آن بشود، ممکن است موجبات پشیمانی و ندامت را فراهم سازد. خود نیمسار واقعاً مجرب هستید ومی‌بینم تمام نکات را توجه دارید. حالا در این مسئله به‌این مهمی می‌توانستم فوراً تصمیم بگیرم و آن را نیز فوراً اجرا کنم؟ چه شد؟ گفتم باید فکر کرد و قدری تأمل کرد: تردید در اصالت آنکه آقای نخست‌وزیر آمده بود و خود را نخست‌وزیر مملکت خوانده است. زیرا اگر این دستخط شاه نبود، البته شخصی نمی‌آمد و بگوید نخست‌وزیرم. سپس می‌ماند که آیا ما آن را اجرا کنیم یا نه؟ حالا من می‌گویم اگر من تلگراف می‌کردم که این دستخط مال اعلیحضرت هست یا نه؟ اگر می‌فرمودند هست، آن وقت اگر اجرا نمی‌کردیم، آن وقت خیلی بد می‌شد. این بود که باید فکر کرد و آن را بررسی کرد. روز سه‌شنبه عصر بنده می‌خواستم هیئت دولت را برای این کار دعوت نمایم. ظهر سه‌شنبه هندرسن [سفیر امریکا در ایران] تلفن کرد و مخصوصاً برای عصر آن روز وقت خواست. تحقیق کنید. علی‌پاشاخان صالح واسطه بود. خود سفیر پای تلفن به‌انگلیسی می‌گفت، او هم به‌فارسی ترجمه می‌کرد. سفیر کبیر هم تقریباً دو ماه در تهران نبود و با اصرار برای روز سه‌شنبه عصر ساعت ۶ از من وقت خواست. پس بهتر این است که ببینم آقای سفیر کبیر چه می‌گویند. شاید در این موقع مطالب مهمی داشته باشند. بنده اول صلاح دیدم به‌ایشان وقت بدهم. ایشان ساعت شش و نیم آمدند و یک ساعت و نیم بودند و بعد رفتند. این بود که روز سه‌شنبه نتوانستم هیئت وزیران را دعوت نمایم. نظر این بود که در روز چهارشنبه تمام مسائل را در هیئت‌وزیران طرح کنیم، و اگر لازم دیدند تلگرافی به‌اعلیحضرت بکنند. به‌جهت اینکه وقتی یک نخست‌وزیری را عزل کنند، صلاح نیست که آن نخست‌وزیر مستقیماً با شاه تماس بگیرد. بهتر این بود که هیئت وزیران تماس بگیرند. اگر صلاح دیده باشند، هیئتی بروند حضور اعلیحضرت. هر تصمیمی در هیئت وزیران گرفته شد همان را اجرا کنند.

رئیس: طبق منطق خودتان که می‌گویید در کارهای مهم برای اخذ تصمیم باید با چند نفر دیگر طرح و بررسی نمود، چرا در موضوع به‌این مهمی هیئت دولتی را که خودتان انتخاب کرده بودید و طرف اعتماد و مشورت شما بودند، این موضوع را در همان جلسهٔ ساعت ۶ صبح طرح نکردید؟ ثانیاً، همین طور که خودتان الآن بیان نمودید، اگر اصالت دستخط تأیید می‌شد و حتی در صورت شبهه برای تحقیق در این مورد فکر می‌کردید که باید از طرف هیئت وزیران استدلالی به‌عمل بیاید، عمل ننمودید و بعد در همان روز حتی با تردیدی که نسبت به‌رسمیت نخست‌وزیری خود داشتید...

دکتر مصدق: تردیدی نداشتم.

رئیس: ... وعدهٔ ملاقات با یک نمایندهٔ خارجی دادید؟ ثالثاً، به‌طوری که الآن بیان می‌نمودید، فکر شما این بود که به‌وسیلهٔ هیئت وزیران با اعلیحضرت همایونی راجع به‌اصالت فرمان و عزیمت ایشان تماس گرفته و استمزاج حاصل نمایید. پس موضوع دستور عدم تماس در بغداد به‌سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در آنجا با شخص اعلیحضرت همایونی و آن تلگرافات وهن‌آور چه بود؟ کدام یک از منطق شما صحیح است؟

دکتر مصدق: آقا ما سه جور مسئولیت داریم. یکی مسئولیت سیاسی است...

رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید. برای چندمین بار اخطار می‌کنم که از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: آقا، جواب سؤال است.

رئیس: بنده نپرسیدم که مسئولیت چیست.

دکتر مصدق: باید توضیح بدهم. باید اجازه دهید که متهم حرف خود را بزند. آقا، پس من عرضی نمی‌کنم. پس سؤال شما جواب ندارد. آقا، این که دادگاه نیست.

رئیس: این دفعهٔ چندمین است که به‌دادگاه توهین می‌کنید و می‌گویید دادگاه نیست. اگر یک بار دیگر به‌این دادگاه توهین کنید، دستور خواهم داد جلسه سرّی باشد. شأن دادگاه بالاتر از هر چیزی است. این دادگاه به‌فرمان مقام شامخی تشکیل شده که شما متهم به‌عدم اجرای فرمان معظم‌له می‌باشید.

دکتر مصدق: بفرمایید مرا توقیف کنند. پس بنده حرفی ندارم. خیلی خوب، دادگاه است و کسی که دستور تشکیل این دادگاه را داده خیلی شأنش از شما بالاتر بوده است. [*پس از لحظه‌ای سکوت*] سؤال فراموش شد.

رئیس: سؤال مجدداً خوانده می‌شود. [*سؤال مجدداً قرائت شد*]

دکتر مصدق: یک دولتی بقایش و سقوطش مربوط به‌نظر نخست‌وزیر است و وزرا در این باب به‌هیچ وجه نمی‌توانند عقیده‌ای اظهار کنند. تا نخست‌وزیر هست، آنها وزیرند. وقتی که نخست‌وزیر رفت، آنها وزیر نیستند. مسئولیت لازم است. عرض کنم که مسئولیت سه قسم است: سیاسی، جزایی، و مسئولیت حقوقی. راجع به‌مسئولیت سیاسی، اگر قانون اساسی نوشته که وزرا مسئولیت مشترک دارند، این را آن مرد توجه نداشته. اینکه در قانون اساسی نوشته شده وزرا مسئولیت مشترک دارند. این مسئولیت، مسئولیت سیاسی است. یعنی یک مجلس شورای ملی اگر یک وزیری را استیضاح کرد، رئیس دولت را استیضاح کرده. اینها روی مسئولیت مشترک همه می‌روند. مجلسی نبوده که من در قبال مجلس و وزرای من در مقابل مجلس مسئولیت مشترک داشته باشیم.

پس من نخست‌وزیر بودم. من حق داشتم که این دستخط را اجرا کنم. یا اگر تردید دارم، خواه از حیث اصالت و خواه از حیث نفوذ، اجرا نکنم. این مسئولیت را آقا من به‌عهده گرفتم؛ و به‌هیچ وجه من‌الوجوه وزرای من در این مسئولیت شرکت ندارند. من خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم. حالا هم می‌دانم. الآن که در این دادگاه در ماهیت وارد شده‌ایم، تمام این مسائل را از روی قانون و سوابق مسلم می‌کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم. سفیر کبیر امریکا را هم از این نظر که نخست‌وزیر بودم پذیرفتم. اگر نبودم، او از من وقت نمی‌خواست.

راجع به تلگرافاتی که از اینجا به بغداد شده، من خدا را شاهد می‌گیرم که اطلاعی از این تلگرافات نداشتم. با این حال اگر اطلاع من سبب شود که آن وزیری که این تلگرافات را کرده است تعقیب نشود، من آن قدر بلندنظر هستم که حبس او، زجر او، هر چیزی را که از این تلگرافات متوجه او می‌شود، خودم قبول نمایم.

رئیس: جواب ندادید که موضوع این تلگراف مبتنی بر چه اصل و عقیده‌ای بوده.

دکتر مصدق: آقا اطلاع ندارم. خود او را بیاورید بپرسید که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت. من عرض می‌کنم من با همکارانم به‌قدری صمیمیت داشتم که این آقای لطفی را آوردند و تهدید کردند که بر علیه من صحبت کند. این تهدید او هیچ جهتی نداشت.

رئیس: خارج از موضوع است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

رئیس: شما گفتید نخست‌وزیر قادر و مسئول بودید و هر کاری می‌کردید مسئولیت آن با شما بوده. در جایی دیگر

می‌گویید: «از تلگرافی که وزیر خارجهٔ من کرده، اطلاعی ندارم.»

دکتر مصدق: به‌خدا اطلاعی نداشتم.

رئیس: پس معلوم می‌شود که هر یک از وزرای شما هم خودمختار بوده‌اند.

دکتر مصدق: نه آقا، نه. کمال صمیمیت را با وزرا داشتم.

رئیس: از طرف دیگر بیان داشتید: «چون این موضوع مهم بود، اگر من با هیئت وزیران در میان می‌گذاشتم ممکن بود باعث اختلاف نظم شود.» حالا می‌گویید که «من با آنها صمیمیت داشتم.» در عین صمیمیت، چرا این مطالب را به‌اطلاع آنها نرسانیدید؟

دکتر مصدق: مسائل را نباید خلط کرد. صمیمیت دو نفر با هم یک مسئله است، و سرّ نگاهداری یک مسئلهٔ دیگر. یک وقتی ما در بیست و پنج سال قبل در یک جمعیتی بودیم و کسی بود که سرّنگهدار نبود. ما هر وقت می‌خواستیم که مسئله‌ای را منتشر کنیم، به‌او می‌گفتیم که «این موضوع را محرمانه نگه‌دار.» او هم می‌گفت و به‌همه قسم می‌داد که محرمانه نگه‌دارد. آقا، صمیمیت غیر از سرّ نگه‌داشتن است. هیئت وزیران دوازده نفر وزیر هستند. بنده که نمی‌توانستم بگویم: «شما حق ندارید.» اگر می‌گفتم، اطمینان پیدا نمی‌کردم که انتشار ندهند. و ترس من از این بود که این مسئله منتشر شود و دشمنان دولت بگویند که دستخط شاه را در هیئت وزیران خواندند و دولت اعتنا به‌دستخط شاه دایر به‌عزل خودش نکرد؛ و دستخطی که سبب عزل من می‌شد، سبب اختلال شود و ناامنی را در مملکت ایجاد کند.

رئیس: آقای دادستان مطلبی دارید؟

سرتیپ آزموده: ایشان ضمن بیاناتشان فرمودند که لطفی تهدید شده و اظهاراتی کردند. می‌خواستم به‌عرض برسانم که آقای لطفی اینجا هستند. اگر اجازه می‌فرمایید ناموقعی که این جلسه است تشریف بیاورند که معلوم شود ایشان را تهدید کرده‌اید یا خیر؟

رئیس: فوراً بفرمایید بیایند. [خطاب به‌دکتر مصدق]: با نص صریح قانون مسئولیت مشترک وزرا، اینکه می‌فرمایید: «وزیر خارجهٔ من اگر یک خطای به‌این بزرگی را کرده و یک تلگرافی را کرده که من اطلاع ندارم،» آیا قابل قبول است؟ و بعد به‌عهده گیرید که «هر کاری کرده مسئولیتش با من است.» از بیانات شما این طور دستگیر می‌شود که موضوع بقای دولت شما در نظر بوده نه مصالح کشور و مملکت و مقام سلطنت. آیا قابل قبول است که بگویید: «من از کار آن وزیر بی‌اطلاعم»؟ [خطاب به‌سرتیپ آزموده]: آقای لطفی را دستور دادید؟

سرتیپ آزموده: بله.

رئیس [خطاب به‌دکتر مصدق]: جواب این موضوع را هم بگویید. آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: جواب را عرض می‌کنم، و بعد هم اخطارم را می‌گویم. [در این موقع *عبدالعلی لطفی* وارد تالار جلسه شد و در صف متهمین نشست.] آقا، من دو جور وزیر داشتم: وزرایی بودند که از روز تشکیل جبههٔ ملی با من همکاری کردند؛ وزرایی هم بودند که وقتی من رئیس دولت شده آمده‌اند و رفته‌اند. دکتر فاطمی یکی از آن وزرایی بود که از روز تشکیل جبههٔ ملی با من همکاری نزدیک داشت. مدیر روزنامه بود. وکیل مجلس بود. منزل شاه رفتیم.

من نسبت به‌تمام وزرای خوده در کار اداریشان کوچکترین دخالتی نمی‌کردم. این جناب آقای لطفی حاضرند. در کار دادگستری هر چه ایشان می‌فرمودند، من نظر به‌اعتماد و درستی و صحت عمل ایشان قبول می‌کردم. من وزیری را که در سر کار آوردم، او را در کار خودش همیشه آزاد گذاشتم. من به‌یک وزیر نگفته کسی را عضو وزارتخانهٔ خود کند یا به‌او شغلی بدهد.

مسائل مملکتی دو قسم بود: یکی مربوط به‌سیاست عمومی مملکت است که «پولیتیک ژنرال» باشد؛ آن در دست من بوده. یکی مربوط به‌مسائل اداری است که در دست خود وزرا بوده.

رئیس: خارج از موضوع است، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: راجع به‌سیاست عمومی، خود رئیس دولت مختار بود. من عرض کردم از هیچ چیزم برای آنها نمی‌گذرم. اگر دکتر فاطمی تلگرافی کرده، عرض کردم اطلاع ندارم. بعد عرض کردم اگر دکتر فاطمی گفت من به‌او دستور داده‌ام، او دیگر مسئولیت ندارد و مرا تعقیب بفرمایید. دیگر اینکه اخطار قانونی دارم. مادهٔ ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌گوید بعد از نطق دادستان به‌متهم یا وکیل او اجازه داده می‌شود از خود دفاع بکنند. شما مرا از حق قانونی خودم محروم کرده‌اید. شما به‌موجب این ماده باید به‌من اجازه دهید از خودم دفاع کنم. اگر قبول فرمودید حرف صحیح زده‌ام و اگر قبول نفرمودید نکات تاریکی باشد، باید اجازه دهید توضیح دهم. از هیچ دادگاهی دیده نشده که به‌متهم اجازه داده نشود دفاع خود را بنماید.

رئیس: حق قانونی شما سلب نشده. این سؤالات برای روشن شدن ذهن دادرسان و دادگاه است. بعد شما حق دفاع خواهید داشت.

دکتر مصدق: نظامنامه این را می‌گوید. من قانون خوانده‌ام.

رئیس: دادگاه از قانون منحرف نشده است. دیگر کافی است. [*خطاب به‌لطفی*]: آقای لطفی، ...

دکتر مصدق: بیچاره لطفی!

رئیس: [*خطاب به مصدق*]: خواهش می‌کنم بین حرف دیگران حرف نزنید [*خطاب به لطفی*]: شما در بسرگهٔ تحقیقات اظهاراتی نموده‌اید که عموماً به امضای خود شما در پروندهٔ امر موجود است. امروز آقای دکتر مصدق در دادگاه اظهار داشتند که از آقای لطفی با تهدید اعترافاتی گرفته شده است و پاسخهایی داده‌اند.

دکتر مصدق: من «تهدید» عرض نکردم.

در این موقع عکاسان مشغول گرفتن عکس بودند. چون صدای دوربینها مزاحم بود، رئیس دستور داد که عکاسان به‌کار خود خاتمه دهند.

رئیس: دادگاه لازم دانست فوراً موضوع را در حضور دادگاه و خود آقای دکتر محمد مصدق از شما بپرسد. آیا در جریان تحقیقات از شما هیچ نوع تهدیدی به‌عمل آمده یا نه؟ یا موضوعاتی را که شما اظهار داشته‌اید. از روی جبر و تهدید بوده است یا خیر؟

لطفی [*در حالی که از جای خود کنار سرلشکر میرجلالی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی برمی‌خاست*]: تهدیدی در کار نبوده است. بازجویی به‌طور عادی بوده است.

رئیس: بسیار خوب، دیگر حرفی نداریم.

در این موقع به‌عکاسها اجازهٔ عکس‌برداری و فیلم‌برداری از آقای لطفی داده شد.

رئیس دادگاه از آقای لطفی خواست که ذیل صورت جلسهٔ مربوط به‌اظهارات خود را امضا کنند. بعد از امضای صورت‌جلسه، لطفی از همان طرف که آمده بود در حالی که دو نفر افسر جلو و عقبش بودند بازگشت.

رئیس: بالاخره به‌چه مجوزی روز ۲۶ مرداد ماه به‌سفیر کبیر ایران در بغداد از طرف دولت دستور داده شده که سفارت با اعلیحضرت همایونی تماس نگیرد؟

دکتر مصدق: عرض کردم آقای وزیر خارجه‌ای را که بروند شب بگیرند توقیف کنند و عصبانی کنند و به‌آن صورت او را توبیخ کنند و بعد آزاد کنند. هر کسی که با او چنین رفتاری بکند او از عصبانیت چنین کارهایی را

می‌کند. نباید انتظار داشت کسی را عصبانی کنند و او عکس‌العملی نشان ندهد. هر کاری کرده خودش کرده. دولت هم اطلاع نداشته، و من هم اطلاعی ندارم. او هر کاری کرده با مأمور خودش کرده. من که نمی‌توانستم قبلاً به‌سفیرکبیر دستور دهم: «اگر وزیر خارجه چنین دستوری را داد، اجرا نکنید.»

* * *

پس از ده دقیقه تنفس، در ساعت ۵/۴۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید.

رئیس: شما مدعی هستید: «به‌فرض اینکه دستخط اعلیحضرت همایونی اگر اصیل هم بود نافذ نبوده، من نخست‌وزیر بودم و هستم»، توضیح دهید با توجه به‌اینکه از روز ۲۵ مرداد به‌بعد مجلسی وجود نداشت و اعلیحضرت همایونی هم در مسافرت بودند، آیا خود را مسئول کلیهٔ جریانات آن چند روز می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: اولاً اینجا یک اشتباهی نشود. بنده نگفتم آقای لطفی را تهدید کردند. این اسکلت محتاج به‌تهدید نیست.

رئیس: برای محکمه توضیحات شما و جواب آقای لطفی کافی است.

دکتر مصدق: بله بنده به‌موجب قوانین و اصول قانون اساسی، نخست‌وزیر بودم و این دستخط بر خلاف قانون اساسی صادر شده است. جناب عالی به‌دادستان اجازه دادید مدتها صحبت کند و چند جلسه مطالب خود را گفت.

رئیس: از موضوع خارج است. دربارهٔ سؤال جواب بدهید.

دکتر مصدق: بله آقا، بنده نخست‌وزیرم و دستخط نافذ نبوده.

رئیس: کافی است، آقا. دکتر مصدق: کافی باشد. رئیس: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید؟

دکتر مصدق: عین مطلب بازپرسی را برای شما می‌خوانم. آنچه در بازپرسی بوده و بنده گفتم، الآن برای شما می‌خوانم.

رئیس: خیلی مختصر و در دو کلمه.

دکتر مصدق: تحریف می‌گویند کردید. من سؤال بازپرس و جواب آن را می‌خوانم. من نمی‌توانم تحریف کنم.

رئیس: خیلی مختصر. دکتر مصدق: در روز دوشنبه...

رئیس: این سؤالی که از شما می‌شود، در نتیجهٔ سؤالاتی است که بازپرس از شما کرده و شما بدان جواب داده‌اید و...

دکتر مصدق: آقا، مطالب مرا در بازپرسی تحریف کرده‌اند. آقا، چرا نمی‌گذارید بنده عرایضم را بکنم؟

رئیس: شما دستور داده‌اید یا نه؟ دکتر مصدق: آقا، اجازه بدهید بخوانم. دلیل داشته.

رئیس: جواب آن دو کلمه است. دکتر مصدق: حالا که اجازه نمی‌دهید، عرضی ندارم.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: والله، به‌قرآن خارج نمی‌شوم. اگر خارج شدم، دستور دهید مرا مجازات کنند.

رئیس: آقای دکتر، ما جواب سؤال بازپرس را خوانده‌ایم.

دکتر مصدق: آقا، مردم باید بدانند. شما بگذارید پس از اینکه حکم محکومیت مرا دادید، مردم قضاوت کنند.

رئیس: جواب سؤالات چند کلمه است و باید بدان جواب دهید.

[در این موقع دکتر مصدق متن سؤال بازپرس را که در بازپرسی راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌ها از او شده بود قرائت کرد.]

رئیس: تذکر داده شد آقای دکتر این مطالب در بازپرسی ضبط است. هم سؤال ایشان را ما خوانده‌ایم و هم جوابهای شما را. فقط به‌سؤالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: آقا بنده جواب را می‌خواهم از روی بازپرسی بدهم.

رئیس: ما احتیاجی به‌آن نداریم. دکتر مصدق: مردم به‌آن احتیاج دارند.

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید. در دفاع هرچه می‌خواهید برای مردم بگویید. سؤال تکرار می‌شود: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید.

دکتر مصدق: این عین جواب من است: صبح دوشنبه اول وقت به‌اینجانب خبر رسید که از احزاب دست چپ خیال دارند مجسمهٔ شاه فقید را هرجا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به‌این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محظور خواهند کرد. یعنی مردم به‌ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها را کار بگذارید.» در این‌صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به‌جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها آورده ...

در این موقع ناگهان یکی از تماشاچیان که در ردیف اول نشسته بود، خطاب به‌دکتر مصدق گفت: «خفه‌شو!»

به‌دنبال اعتراض او، از طرف تماشاچیان دیگر تظاهرات بیشتری علیه دکتر مصدق به‌وقوع پیوست. من‌جمله سرهنگ دوم خسروانی که جزو تماشاچیان بود فریاد زد: «باید دشمنان شاهنشاه نابود شوند!»

رئیس دادگاه مرتب زنگ می‌زد و می‌گفت: «آنها را ساکت کنید.» سپس با عصبانیت خطاب به‌دکتر مصدق گفت: شما جواب را بدهید، همین. شما نمی‌توانید زیر نقاب اعلیحضرت به‌نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به‌شاه فقید و کشور دشنام بدهید. [کف زدن و *ابراز احساسات تماشاچیان*]

دکتر مصدق: بسیار خوب، بفرمایید.

رئیس: آقای دادستان، فرمایشی اگر دارید بگذارید بعد.

سرتیپ آزموده: چند کلمه‌ای بیشتر نیست، و من می‌توانم اگر مطلبی به‌نظرم رسید بگویم.

محترماً به‌عرض می‌رسانم: اینجانب در سمت دادستان ارتش بسیار متأسفم که آقای دکتر محمد مصدق با وجودی که ریاست محترم دادگاه وضعی را در پیش گرفته‌اند که هیچ ریاست دادگاهی نسبت به‌متهم در پیش نمی‌گیرد، پشت‌پا به‌کلیهٔ اصول زده و جز بدبینی و دروغگویی و اهانت رویه‌ای در پیش ندارند.

در جلسهٔ امروز ملاحظه فرمودید صریحاً گفتند دادستان ارتش با تهدید از آقای لطفی اعتراف گرفته. ملاحظه فرمودید وقتی لطفی را حاضر فرمودید، او صریحاً اظهار داشت که جریان بازپرسی عادی بوده است. دادستان ارتش کلیهٔ اهانتهای این شخص را تا این لحظه تحمل نموده. چون ملاحظه شد در برابر سؤال ریاست محترم دادگاه باز دست به‌همان کاری زده که رویهٔ همیشگی او است و این عملش واقعاً غیرقابل تحمل است. اینجانب برای آخرین بار به‌عرض می‌رسانم حتی هرگاه این متهم به‌این رویهٔ خود ادامه دهد، یعنی بخواهد کوچکترین اهانتی به‌مقاماتی بکند، یا به‌عنوان دفاع بخواهد برخلاف مصالح کشور صحبتی نماید، بالاخص اگر بخواهد با بردن نام اعلیحضرت شاهنشاه فقید [کف زدن حضار] به‌اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی ــ که همان‌طوری‌که ریاست دادگاه تذکر فرمودند اساساً تشکیل دادگاه به‌نام نامی اعلیحضرت است ــ کوچکترین اسائهٔ ادبی نماید، اینجانب بلافاصله تقاضا خواهم کرد دادگاه سرّی شود.

این توضیح را می‌دهم که دادستان ارتش بی‌اندازه مایل است که این دادگاه علنی باشد، و دکتر محمد مصدق هرگونه دفاع مشروعی دارد به‌عمل آورد. ولی همان‌طوری که به‌عرض رسید، هرگاه بخواهد مخالف مصالح کشور عمل کند، قانون به‌اینجانب حکم می‌کند که تقاضای سرّی بودن جلسه را کنم. اینک عین مادهٔ قانونی را به‌عرض می‌رسانم: مادهٔ ۱۹۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش. جلسات دیوان حرب علنی است مگر در مواردی‌که علنی بودن آن مخالف انتظامات یا مصالح کشور یا منافی اخلاق باشد که در این‌صورت دادستان

درخواست سرّی بودن دادرسی را خواهد نمود. در این صورت دیوان حرب قرار سرّی بودن دادرسی صادر می‌نماید و در پایان دادرسی حکم دادگاه فقط برای متهم و دادستان و وکیل قرائت خواهد شد.

توضیحاً به‌عرض می‌رساند که آقای دکتر مصدق صلاحشان در این است که در برابر اعمالی که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به‌بعد به‌ایشان نسبت داده شده، دفاع مشروع نمایند. یعنی کلمه‌ای بر زبان نرانند که اظهار آن کلمه یا مخالف انتظامات یا مخالف مصالح کشور و یا منافی اخلاق باشد. تا به‌حال دو سه‌بار چنین کلماتی را بر زبان راندند. یعنی من‌باب مثال اگر متهمی در دادگاه که علنی است علناً به‌وکیل مدافعش لفظ رکیکی را استعمال کند در برابر یک عده بانوان و آقایان، و بداند که این لفظ در سراسر دنیا پخش می‌شود، این منافی اخلاق و منافی عفت عمومی است که این‌کار را این آقا کرد.

هرگاه متهمی مانند آقای دکتر مصدق با جنبهٔ عوام فریبی نامی از دول خارجی ببرد و بخواهد به‌این دادرسی رنگ سیاسی دهد، این مخالف مصالح کشور است. هرگاه دکتر محمد مصدق نحوهٔ بیانش طوری باشد که تماشاچیان را تحریک کرده و بر علیه او ابراز احساساتی نمایند. این برخلاف انتظامات است. همان‌طوری‌که عرض کردم، این متهم همهٔ این اعمال را در این دادگاه نمود. اینجانب نیز به‌پیروی از رویهٔ ریاست محترم دادگاه که احساس می‌کنم ساعی هستند حتی‌المقدور جلسات این دادگاه علنی باشد، در آن موارد تقاضای سرّی بودن نکردم. ولی اکنون صریحاً اخطار می‌کنم که هرگاه ضمن دفاعیاتش این مراتبی که گفته شد و مقررات قانونی را در نظر نگیرد، بلافاصله تقاضای سرّی بودن دادگاه را خواهم نمود.

این نکته را باید بگویم که اگر چنین تقاضایی نمودم، ملت ایران باید بدانند که دادگاه منتهای تلاش را نموده است که دادرسی دکتر مصدق علنی باشد. اگر اینجانب تقاضای سرّی نمودن کردم، ملت ایران بداند دکتر مصدق چون در برابر اتهاماتی که به‌او نسبت داده شده پاسخ قانع کننده ندارد، دست به‌کاری زده است که دادستان ناچاراً دادگاه را سرّی کند. اینجانب بارها عرض کرده‌ام این شخص جز تهمت و افترا حربهٔ دیگری ندارد. اگر واقعاً دارد، باید به‌سؤالات ریاست دادگاه جواب دهد: و نباید بگوید رئیس دادگاه حق سؤال و جواب ندارد.

این متهم معلوم می‌شود حتی در روزنامه‌ها جریان محاکمهٔ جنایی را نمی‌خواند. در همین دادگاههای جنایی تهران اولین عملی که رئیس دادگاه صورت می‌دهد، استنطاق از متهم است. دادگاه مختار است در طول جریان دادرسی در هر لحظه از اصحاب دعوی هرگونه سؤالی که دارد به‌عمل آورد. در برابر این انجام‌وظیفهٔ قانونی، دکتر مصدق می‌گوید معلوم می‌شود که این دادگاه نیست. چرا این را می‌گوید؟ فلسفه‌ای دارد. این را می‌گوید تا اشخاصی‌که وارد نیستند بگویند واقعاً این دادگاه چه عمل خلاف قانونی می‌کند. این را می‌گوید تا اذهان را مشوب کند. تمام اینها نشانهٔ این است که دفاع مشروع ندارد... دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ آزموده: ... زیرا اگر دفاع مشروع داشت، به‌هیچ‌وجه این کلمات را بر زبان نمی‌راند. اینجانب دیگر عرضی ندارم. آخرین تقاضایم از ریاست دادگاه این است که به‌متهم تذکر دهند عملی از او سر نزند که اینجانب ناچار شوم تقاضای سرّی بودن این دادرسی را کنم.

دکتر مصدق: شما دربارهٔ بنده هیچ‌کاری بالاتر از اینکه بنده را به‌دار بزنید، نمی‌توانید بکنید. من وقتی‌که آزاد نباشم در دادگاه حرف خود را زده و از خود دفاع کنم، از این ساعت اعتصاب غذا می‌کنم و دیگر شما مرا نخواهید دید. هم زنم راحت باشد و هم خانه‌ام. بروم بمیرم و همه راحت شوند. از دست شما هم خلاص می‌شوم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: دادگاه مخالف حرف زدن و دفاعیات شما نیست.

دکتر مصدق: بله آقا! من چیزی نمی‌گویم، چون دادگاه دستوری است و شما دستور را اجرا می‌کنید.

رئیس: باید به‌سؤالات جواب دهید.

دکتر مصدق: بنده عرض کردم این‌طور جواب نمی‌دهم.

رئیس: صورت‌مجلس کنید.

دکتر مصدق: بله بکنید. بنده از همین امشب غذا نمی‌خورم تا بمیرم [*چند تن از تماشاچیان: امید است! انشاءالله!*] و از همه خداحافظی می‌کنم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر بفرمایید.

دکتر مصدق: ایشان وکیل من نیستند. من او را وکیل خودم نمی‌دانم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را بکنید: یعنی به‌سؤالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: به‌سؤالات بنده ایشان جواب بدهند؟

رئیس: چون به‌سؤالات جواب نمی‌دهند. البته دفاعیات را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: اینجانب طبق مادهٔ ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش پس از اینکه دادستانی اظهارات خود را به‌نظر رسید که تمام فرموده‌اند، از روی مادهٔ ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش این‌طور فرض نمود که متهم با وکیل‌مدافع او باید بدفاع بپردازند. متهم پس از اینکه دادستان چندین جلسه اظهارات خود را فرمودند و در روزنامه‌ها منعکس گردید، عین روزنامه‌ها را از لحاظ اجازه‌ای که داشتم به‌موکلم دادم. موکلم از روی آن یادداشتهایی تهیه نموده که خود بدفاع بپردازد. از روی اظهارات نیمسار دادستان و جوابهایی که متهم به‌پاسخ ریاست محترم دادگاه می‌دهند، ملاحظه می‌فرمایید بنده یادداشت می‌نمایم و پاسخهایی که داده خواهد شد مبنای دفاعیات اینجانب را تشکیل خواهد داد. چون سؤالاتی‌که از موکلم می‌شود قسمتی است که در پروندهٔ بازجویی مندرج است، مثلاً در موضوع مانحن‌فیه، بنده از خود جز آنچه موکلم در بازجویی گفته‌اند و اکنون نیز قرائت می‌نمودند چیزی نمی‌توانم بگویم.

چنانچه در جلسات اولیهٔ دادگاه به‌عرض رساندم، کلیهٔ این امور مربوط به‌شخص ایشان و یا دستوراتی بوده که صادر نموده‌اند می‌باشد؛ و آن‌طور که بخواهم دفاعیاتی نمایم حتی در کلماتش نیز بایستی به‌ایشان مراجعه نمایم. از این‌رو اگر اجازه فرمایند، آن سهمی را که خود متهم باید ایفا نمایند ایفا نموده و پس از آن بنده به‌دفاعیات بپردازم. چند نکته‌ای که تاکنون بنده تهیه کرده‌ام این است که کلیهٔ فرمایشات نیمسار دادستان را یا شخصاً نوشته یا از روزنامه‌ها خلاصه نموده‌ام و فهرست‌وار درج کرده‌ام که پس از اینکه جریانات اولیهٔ دادگاه که در ماهیت وارد شده بگذرد از روی آن خلاصه‌ها و جریاناتی‌که تحقیق می‌شود به‌تهیهٔ لایحهٔ دفاعیهٔ خود بپردازم و وظیفهٔ قانونی خود را انجام بدهم. چون این سؤالاتی که ریاست معظم دادگاه می‌فرمایند مربوط به‌خود ایشان است، لذا بنده صلاحیت جوابگویی را علی‌الظاهر ندارم.

رئیس: حق دفاع از موکل شما ساقط نشده. مطابق مادهٔ ۱۹۸، دادگاه برای کشف حقیقت دارای اختیارات کامل است. می‌تواند حتی در جریان دادرسی حضور هر کسی را که استماع بیانات او لازم باشد بخواهد. می‌تواند حاضر نمودن هر مدرکی را درخواست نماید. بنابراین حق مسلم دادگاه است که مواردی را که برای او تاریک است این سؤالات را می‌کند که روشن‌شود. حال اگر موکل شما از پاسخ خودداری می‌کند، مفهومش این است که جوابی ندارند. بنابراین آن چیزی‌که نوشته شده بخوانید و موقع آخرین دفاع هم خود آقای دکتر مصدق صحبت کنند.

سرهنگ بزرگمهر: ریاست محترم دادگاه در ادارهٔ دادگاه طبق موازین قانونی اختیاراتی دارند که اعمال

می‌فرمایند. منظور بنده از ذکر مادهٔ ۱۹۷ این است که در قسمت اخیر آن نوشته شده: «... پس از آن، متهم یا وکیل مدافع او به‌دفاع می‌پردازند.» مادهٔ ۱۹۸ نیز همان مطالبی است که ریاست محترم دادگاه فرمودند. چون نام متهم قبل از وکیل مدافع آمده و موکلم خود را برای مرحلهٔ اول دفاع آماده فرموده‌اند. این است که تقاضا دارم این اجازه را بفرمایند. ولی اگر موکلم از دادن پاسخ خودداری نمودند، دادگاه را برای هفتاد و دو ساعت که حد مجاز تعطیل است، تعطیل فرمایند تا بنده روی الزام قانونی حاضر برای دفاع از موکلم بشوم. زیرا بنا به‌مطالبی که قبلاً عرض شد، خود را آمادهٔ دفاع به‌آن معنی نکرده بودم. زیرا کیفرخواست دارای هفده بند طولانی است. علاوه بر آن، دادستان محترم چندین جلسه از کیفرخواست خود دفاع فرمودند. از این رو بایستی برای نکاتی‌که جواب داده شود آماده گردم.

ساعت ۶/۳۰ بعدازظهر ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

در ساعت ۶/۴۰ مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: آقای دادستان، بفرمایید.

سرتیپ آزموده: با کسب اجازه از ریاست محترم دادگاه، اینجانب ناچاراً باز چند دقیقه‌ای باید وقت دادگاه محترم را بگیرم تا شاید این دادرسی جریان عادی و طبیعی خود را طی کند. در عرایضی که به‌عرض می‌رسانم علاوه بر اینکه منظورم خدای نخواسته قصد اهانت و توهین نیست، سعی و کوشش دارم همان‌طور که گفتم این دادرسی بسیار عادی بگذرد، متهمین و وکلای محترم مدافعشان هر دفاعی دارند به‌عمل آورند و به‌نحوی این وظیفه را انجام دهند که این دادگاه نمونه‌ای از یک دادرسی توأم با حق و حقیقت و عدالت باشد.

اجازه می‌خواهم بیانات خود را بدون تکلف با صراحت تمام به‌عرض برسانم. بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می‌شناسیم. امشب و در این جلسات آقای دکتر مصدق دو تهدید فرمودند: یکی اینکه دیگر به‌سؤالات ریاست دادگاه پاسخ نمی‌دهند و اساساً دفاع نمی‌کنند؛ یکی هم اینکه از امشب اعتصاب غذا خواهند کرد.

دکتر مصدق: نگفتم دفاع به‌عمل نمی‌آورم. چرا این حرف را می‌زنید؟

رئیس: حرف نزنید، آقا. در موقع خود صحبت بکنید.

دکتر مصدق: بله، بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: اینکه عرض می‌کنم بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می‌شناسیم، این است که در موقع تحقیقات لحظه‌ای فرا رسید که آقای دکتر در برابر سؤال من روی تختخواب نعش شدند و فرمودند: «دیگر کلمه‌ای جواب ترا نمی‌گویم.» به‌عرضشان رساندم که «جناب‌عالی مختارید. ولی می‌روم و به‌دنیا اعلام می‌کنم که آقای دکتر جواب مرا ندادند. این نشانهٔ این است که دفاعی ندارند و جوابی ندارند بدهند.» کار به‌جایی رسید که یک سلسله سؤال و جوابهایی که روی این زمینه به‌عمل آمد بنده در پرونده صورت مجلس کردم که آنرا ریاست دادگاه قرائت فرموده‌اند. چون صورت‌مجلس کرده ایشان را مستنکف قلمداد کردم، لحظهٔ آخر فرمودند: «عجب این‌طور که می‌فرمایید صحبت شما قانونی‌است و باید جواب بدهم.» این آقای لطفی هم بودند و عرض مرا تأیید کردند. همین آقا آن روز از ساعت ۵ تا ۱۱ شب با بیانی شیوا جواب دادند. حال اگر جواب هم نمی‌دادند آسمان به‌زمین نمی‌آمد. صورت‌مجلس می‌کردم که جواب نمی‌دهند و با تحقیقات از سایرین تصمیم نهایی دربارهٔ ایشان می‌گرفتم.

پس نتیجه‌ای که می‌گیرم این است که آقای دکتر مصدق وقتی در دادگاه می‌گویند: «جواب نمی‌دهم»، به‌نظر

اینجانب اصرار موردی ندارد. واقعاً وقتی متهمی می‌گوید: «جواب نمی‌دهم»، به‌نظر می‌رسد بازپرس یا دادستان و یا دادگاه هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه از روی اوراق پرونده قضاوت خود را بنماید.

پس به‌نظر اینجانب جواب ندادن ایشان به‌هیچ‌وجه مانع انجام وظیفهٔ دادگاه نیست: بالاخص که ایشان در موقع ایراد به‌صلاحیت هرچه داشتند گفتند. اگر اشتباه نکنم، در همان موقع چندین‌بار گفتند و قسم خوردند که «دیگر حرفهای من همانها هست که می‌زنم» و ریاست دادگاه هم اجازه فرمودند، و همهٔ حرفهایشان را هم به‌نظر بنده زده‌اند.

پس این تهدید ایشان کوچکترین اثری در انجام‌وظیفهٔ دادگاه نخواهد داشت. و اما تهدید به‌اعتصاب. اینجانب در سال ۱۳۲۵ در اعتصاب کارگران آبادان دادستان بودم. روزی رئیس پلیس آبادان را توقیف کردم. نصف شب فرماندار غیرنظامی کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست. تصور کردم امر مهمی پیش آمده است. حضورشان که رسیدم، با آب و تابی فرمودند: «این رئیس اعتصاب غذا کرده. حال چه باید کرد؟» عرض کردم: «خدا پدر و مادرت را بیامرزد که نصف شبی مرا کشیدی اینجا.» و راهم را کشیدم و رفتم منزل. صبح به‌طور عادی در سر خدمت آن رئیس پلیس مرا خواست و تهدید می‌کرد که «یا مرا آزاد کنید، یا آن‌قدر غذا نمی‌خورم تا بمیرم.» با نهایت خونسردی عرض کردم که «اگر بنا باشد هر مجرمی که در زندان است بگوید غذا نمی‌خورم و او را آزاد کنند، خیال می‌کنم دنیا پر از مجرم می‌گردد. مختارید غذا میل بفرمایید؛ مختاربد میل نفرموده به‌قول خودتان از گرسنگی تلف شوید.»

حال همان پاسخ را به‌ایشان می‌دهم. با این تفاوت که ایشان یک سابقهٔ اعتصاب غذا در همین جاهم دارند. آن این است که روزی سرگرد بلالی افسر محافظ به‌اینجانب تلفن کرد که یک روز است ایشان اعتصاب غذا کرده‌اند و غذا هم میل نمی‌فرمایند.

بنده در حدود پنج‌ونیم بعدازظهر خدمتشان شرفیاب شدم. عرض کردم: «چرا غذا میل نمی‌کنید؟» مقدماتی چیدند و فرمودند: «من از جوانی هر حرفی که زده‌ام ممکن نیست روی آن حرف چیز دیگری بگویم.» عرض کردم: «شاید غذای اینجا مأکول نیست. حال خوب است به‌بنده بفرمایید چه نوع اغذیه‌ای میل دارید.» به‌سرگرد بلالی هم گفتم: «یک مداد و کاغذی بردار و غذایی که آقا می‌فرمایند یادداشت کن.»

این آقا یک صورت بالا بلندی‌دادند. [خندهٔ تماشاچیان] مثلاً فرمودند جوجهٔ سرخ کرده میل دارند. فرمودند: «از پورهٔ سیب‌زمینی بدم نمی‌آید.» نوشت تا کار به‌دسر رسید. فرمودند: «گلابی و هلو هم میل دارم.» بنده خوشحال شدم که غذا میل می‌کنند. صورت که تمام شد، گفتم: «اجازه می‌فرمایید چای بیاورند؟» دست مرا گرفته گفتند: «سرتیپ آزموده، معلوم است هنوز مرا نمی‌شناسی. حرف من یکی است.»

بالاخره پس از یک ساعت با میل وافر غذا میل کردند.

دکتر مصدق: موضوع منتفی شده بود.

سرتیپ آزموده: اعتصاب غذا نه تنها عملی است غیرمشروع، بلکه هیچ شخص با شخصیتی عنوان اعتصاب غذا نمی‌کند. صریحاً خدمتشان عرض می‌کنم اگر اعتصاب غذا فرمودند، تا آن اندازه که به‌وسیلهٔ عادی ممکن است به‌ایشان غذا خورانده می‌شود.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: حال اگر خدای ناخواسته اعتصاب غذا موجب تلف شدن ایشان شد... [*یکی از تماشاچیان: «انشاءالله»*] دیگر هیچ‌کس مسئولیت ندارد جز خود ایشان. این‌هم جواب سؤال دوم ایشان.

موضوع سوم موضوع بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد. بنده از بیانات ایشان بسیار تعجب می‌کنم. با

نهایت معذرت به‌عرضشان می‌رسانم مثل آن‌است که این سرکار سرهنگ از ساعت اول تا این لحظه مأمور بوده‌اند که زیر بغل آقای مصدق را بگیرند و به‌دادگاه بیاورند و ببرند. این سرکار سرهنگ وکیل تسخیری دکتر محمد مصدق هستند. متهم یک وضعیت دارد؛ وکیل‌مدافع وضع دیگر. متهم ممکن است مانند یک بیماری که چهل درجه تب دارد هذیان بگوید؛ ولی وکیل مدافع موظف است که نقاط ضعف متهم را ترمیم کند. وظیفهٔ وجدانی او به‌مراتب بیش از وکیلی است که متهم شخصاً او را انتخاب کرده است. خوشوقتم که در این جلسهٔ امشب سرکار سرهنگ بزرگمهر چند مرتبه گفتند: «موکلم.» پس معلوم می‌شود که ایشان آقای دکتر مصدق را موکل خود می‌دانند که این موضوع جای بسی خوشوقتی است.

ولی اینکه فرمودند چون دادستان چندین جلسه صحبت کرده هفتادودو ساعت دادگاه تعطیل شود تا ایشان بتوانند دفاع کنند. این گفتار برای اینجانب بسیار تازگی دارد. سرکار سرهنگ بزرگمهر نزد اینجانب وظیفهٔ قانونی و وجدانی دارد که از موکلشان دفاع کنند و شروع به‌دفاع نمایند. حال ببینیم اگر یک وکیل‌مدافع تسخیری دست به‌دست موکل داد و گفت دفاعی ندارم، آیا باید دادگاه تابع آن متهم و وکیل شود یا دادگاه باید وظیفهٔ خود را انجام دهد؟ بالاخص در دادگاهی که متهم دو نفر است و تکلیف متهم دیگر با این اوضاعی که پیش می‌آید غیرمعلوم است؛ و اگر اشتباه نکنم وکلای مدافع متهم دیگر بسیار ناراحت هستند، زیرا هر یک شغلی دارند و این جریان آنان را از کار اصلی بازداشته است.

دربارهٔ سرکار سرهنگ بزرگمهر عقیدهٔ اینجانب این است که باید صریحاً یا دفاع کنند و یا بگویند دفاعی ندارند بکنند. شق دیگری هم ندارد. مجوزی هم ندارد که دادگاه حتی یک ساعت جلسهٔ دادرسی را به‌تأخیر اندازد تا سرکار سرهنگ آماده برای دفاع گردند. ایشان از لحظه‌ای که دادستان ارتش شروع به‌بیان کیفرخواست نمود، در اینجا حضور داشتند و هر لحظه باید آمادهٔ دفاع باشند. این اصول دادرسی است و بسته به‌میل و عقیده نیست.

بدیهی است سؤال ریاست محترم دادگاه از شخص متهم به‌عمل می‌آید نه از وکیل‌مدافع. ریاست دادگاه حق دارند در تمام جریان دادرسی از متهم، از دادستان و از هر کس که هرگونه سؤالی دارند به‌عمل بیاورند. تکلیف تعیین کردن برای ریاست دادگاه از وظیفهٔ وکیل مدافع و دادستان خارج است. اینجانب بسهم خود از سرکار سرهنگ بزرگمهر خواهش می‌کنم که به‌دفاع بپردازند. اگر دفاعی ندارند، صریحاً بگویند که «من دفاعی ندارم» تا دادگاه تکلیف خود را بداند؛ همان‌طوری که به‌نظر اینجانب تکلیف دادگاه با آقای دکتر مصدق معلوم شد، زیرا ایشان صریحاً فرمودند که «حرفی ندارم بزنم.»

دکتر مصدق: گفتم می‌زنم. جائی نبودم که بگویم می‌ترسم.

سرتیپ آزموده: اینجانب دیگر عرضی در این باره ندارم و منظورم از ذکر این عرایض این بود که دادگاه زودتر...

دکتر مصدق: بعله، تکلیف ما را روشن کند که وضع خود را بدانیم و برویم پی کارمان.

سرتیپ آزموده: ... تکلیف خود را بداند.

ساعت ۷/۱۰ جلسه خاتمه یافت و جلسهٔ دیگر به‌ساعت ۱۰ بامداد یکشنبه ۸ آذر موکول گردید.

جلسهٔ هیجدهم

هیجدهمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰ بامداد یکشنبه ۸ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل گردید. تماشاچی بسیار کم بود. دکتر مصدق هنگام ورود گفت چه دادگاه خلوتی است. پس از قرائت صورت جلسهٔ قبل، دادگاه شروع به کار کرد.

رئیس: قبلاً تذکر داده می‌شود طبق اصول و مقررات، دادگاه مجاز است در هر موردی که مقتضی بداند از متهم استنطاق کند. کما اینکه این موضوع ضمن مادهٔ ۳۹۳ آیین دادرسی کیفری که در دادگاههای نظامی نیز قابل اجراست، پیش‌بینی شده است. منشی دادگاه، عین ماده را قرائت نمایید.

منشی دادگاه:

مادهٔ ۳۹۳ ــ رئیس محکمه می‌تواند قبل از استماع اطلاعات از مطلعین یا در اثنا یا بعد از آن از متهم در هر موردی که مقتضی بداند استنطاق نماید و مراقب باشد که اعادهٔ مذاکرات سابق نشود.

رئیس: اکنون از تیمسار سرتیپ تقی ریاحی سؤالاتی به عمل می‌آید. سؤال: آیا شما ریاست ستاد ارتش خود را به فرمان شاهنشاه و به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌دانستید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟ البته بنده ریاست ستاد خود را به‌عنوان ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌دانستم و هیچ موقعی در این مورد تردیدی برای بنده نبود.

رئیس: سؤال: آیا بموظایف نظامی خود نسبت به‌انجام این مأموریت مهم آشنا بوده‌اید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: بنده تصور می‌کنم به‌وظایف نظامی خود کاملاً آشنا بوده و همیشه حداکثر تلاش خود را برای حفظ منافع ارتش شاهنشاهی تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام داده‌ام.

رئیس: سؤال: آیا شما به‌صحت صدور دستورات و امریه‌هایی که دادستان ارتش ضمن کیفرخواست تصریح نموده و مدعی هستند که به‌امضای شما در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه صادر شده است، اعتراف دارید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: صحت دستوراتی که در کیفرخواست بدانها اشاره شده و توسط ستاد ارتش در اجرای دستورات آقای دکتر مصدق که در آن موقع برحسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و به‌مناسبت اینکه بنده مستقیماً شرفیاب نمی‌شدم و ایشان این اوامر را به‌عنوان وزیر دفاع ملی صادر می‌کردند. کاملاً تأیید می‌کنم. ضمن اینکه استدعا دارم دادگاه محترم توجه فرمایند در همان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد دستورات زیاد و امریه‌های مختلف دیگری نیز از ستاد ارتش صادر شده است.

رئیس: سؤال: آیا این دستورات و امریه‌ها به‌نظر شما برخلاف مصالح کشور و مقام سلطنت و بزرگ ارتشتاران

بوده است یا خیر؟ مثلاً حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه به‌چه مجوز و نظری بوده؟ آیا مستقیماً دستور آقای دکتر محمد مصدق بوده یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: راجع به‌کلیهٔ این موارد مشروحاً عرایضی در دفاع برای روشن شدن امر به‌عرض خواهد رسید. ولی در جواب سؤال کوتاه تیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده عرض می‌کنم که موضوع دعای شامگاه و صبحگاه نه مبتکراً از طرف آقای دکتر مصدق و نه از طرف اینجانب مطرح نشده. بلکه بعضی از فرماندهان که فقط از روی حسن نیت و حس شاه‌دوستی بمناسبت وضع خاصی که پیش آمده بود و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در خارج از کشور تشریف داشتند و فرماندهان نامبرده شاید پیش‌بینی اشکالاتی را می‌نمودند، این موضوع را در ستاد ارتش مطرح نمودند. حتی بدواً این طور فکر شد که ممکن است موقتاً یکی دو روز از دعای شامگاه صرف‌نظر شود. ولی به‌نظر اینجانب رسید که باید موضوع را به‌آقای دکتر مصدق، که همان طور که عرض کردم یگانه آمر بدستگاه ارتش بودند، عرض کنم. دستوری که ایشان دادند، یعنی اسم ایران گذاشته شود، به‌نظر بنده در آن موقع با وضعی که بود ــ چون شاهنشاه و ایران به‌نظر هیچ سربازی از هم جدا نیستند ــ راه‌حل موقتی مناسبی بود.

رئیس: سؤال: آیا بهتر نبود با مسئولیت مستقیمی که در مقابل بزرگ‌ارتشتاران فرمانده داشتید به‌جای آنکه نیات مخالفین استقلال کشور و سلطنت را که عملاً در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مشاهده شد برخلاف موجودیت و استقلال کشور و سلطنت عمل می‌نمایند، به‌جای حذف نام شاهنشاه که تأثیر آن در روحیهٔ هر فرد ایرانی خاصه سرباز غیر قابل تردید است، جستجو می‌نمودید که منظور این گزارش دهندگان یا فرماندهان اشاره شده چه بود، و مسببین این توطئه و خیانت را به‌کیفر خود می‌رساندید؟

سرتیپ ریاحی: بنده اطمینان داشتم و هنوز هم اطمینان دارم که این پیشنهاد از روی سوءنیت یا در اثر همان طورکه ریاست‌محترم دادگاه فرمودند، توطئه‌ای نبود. ضمناً بنده بانهایت اطمینان عرض می‌کنم بهیچ‌وجه فکر این‌راکه در آن موقع توطئه‌ای بر علیه مقام سلطنت بوده است، حتی در مخیلهٔ خود نیز راه نمی‌دادم تا اینکه در اثر سوءظن اقداماتی که تیمسار ریاست محترم دادگاه تلقین فرمودید کرده باشم. در آن روزهای بحرانی فقط یک وظیفهٔ خطیر در نظر بنده مجسم بود و آن حفظ ارتش شاهنشاهی بود. تمام اقداماتی که بنده شخصاً در آن روزها کردم، با این یگانه نیت پاک بود.

رئیس: سؤال: چنانچه اشاره به‌آن روزهای بحرانی نمودید و نیت خود را حفظ ارتش شاهنشاهی می‌دانستید، آیا به‌نظر شما بهتر نبود که اسم شاهنشاه در غیبت خودشان به‌جای اینکه حذف شود بیشتر و بهتر تکرار و محفوظ گردد؟

سرتیپ ریاحی: در پاسخ سؤال ریاست محترم دادگاه بنده باید عرض کنم هر فرماندهی که در وضع بحرانی قرار می‌گیرد عکس‌العملی خاص دارد و طبق آن عمل می‌نماید. چه بسا عمل یک فرمانده بعداً مورد تنقید قرار گیرد. ولی به‌نظر بنده موضوعی که اهمیتش فوق‌العاده است، این است که توجه شود آیا این عکس‌العمل از روی حسن‌نیت بوده و برای انجام خدمتی شده است یا از روی سوءنیت و خیانت؟ بنده دلایل مقنعی مشروحاً در این باره به‌عرض خواهم رسانید که در هیچ موقعی جز خدمت به‌شاهنشاه و ارتش نیتی نداشته و یگانه محرک من در تمام طول خدمت تنها این دو عامل بوده‌اند. البته ممکن است بنده اشتباهی کرده باشم. من خود را فرزند این ارتش می‌دانم و حاضرم مثل یک فرزند از دست پدر تنبیه شوم. [*تیمسار ریاحی به‌گریه افتاد.*]

رئیس: ممکن است اسامی فرماندهانی که پیشنهاد حذف نام شاهنشاه را داده‌اند اظهار دارید؟

سرتیپ ریاحی: بنده بی‌نهایت خوشوقت هستم که در همین دادگاه تیمسار سرتیپ آزموده داستان ارتش که بنده

شخصاً بمشرافت و پاکی ایشان، ولو اینکه روزی در نتیجهٔ اشتباهات ایشان اعدام شوم، ایمان دارم. روزی نـذکر دادم که اینجانب بمناسبت خصلت و خصایص سربازی که داشته‌ام، در تمام جریان بازپرسیها عین حقایق را نـه از لحـاظ دفاع خودم بلکه برای حفظ منتها آمال خود یعنی منافع ارتش به‌عرض رسانیدم. در اینجا نـیز اطمینان مـی‌دهم کـه در حضور دادگاه محترم جز عین حقایق چیزی عرض نخواهم کرد.

فرماندهی که ابتدا به‌بنده مراجعه کرد، متأسفانه در بازجوییها و مواجهه‌ای که بوسیلهٔ تیمسار دادستان ارتش داده شد، شهامت و مردانگی کافی برای اقرار به‌اظهارات خودش را نداشت. بنده از حضور تیمسار ریاست دادگاه محترم اجازه می‌خواهم اسم ایشان را که در پرونده ذکر شده است از لحاظ حفظ حیثیت یک همقطار در اینجا عرض نکنم.

بعد از آنکه ایشان به‌من مراجعه کرده و راجع به‌اشکالات احتمالی که ممکن است بعضی عناصر ناراحت در موقع دعای شامگاه ایجاد نمایند مذاکره کردند، بنده معاون ستاد ارتش سرتیپ کیانی را نیز برای مشورت خواستم. آن قـدر که به‌خاطر دارم، ایشان نیز گفتند که از طرف بعضی فرماندهان به‌ایشان هم مـراجعه شده است. در آن مـوقع اینجانب اسم آن فرماندهان را سؤال نکردم؛ زیرا پیش خود تصور نمودم که قاعدتاً ممکن است بعضی فرماندهان تیپهای مـرکز باشند. عرض بنده تمام شد.

رئیس: سؤال: اینکه در تحقیقات اظهار داشته‌اید آقای دکتر محمد مصدق قصد تعویض شما را از شغـل ریـاست ستاد ارتش داشتند، جریان امر از چه قرار بوده است؟

سرتیپ ریاحی: با اجازهٔ تیمسار ریاست محترم دادگاه، در اینجا نیز نکته‌ای را به‌عرض می‌رسانـد کـه بـه‌نـظر شخص اینجانب بزرگترین توهینی که تیمسار دادستان ارتش، دانسته یا ندانسته، در دادگاه به‌اینجانب کـردند راجع بهمین موضوع بود که واقعاً طبق جملهٔ خودشان مثل خنجری به‌قلب من نشـــت. زیرا ایشان در همین مورد بـه‌عرض دادگاه محترم رسانیدند که بنده دروغ گفته‌ام. بنده مثل یک سرباز اصلاً نمی‌دانم ــ چـون در دادگـاه نـیز خـود را در خدمت ارتش می‌دانم ــ دروغ یعنی چه. هیچ نوع دلیلی نیست که بنده چنین دروغی بگویم. حال آنکه ممکن بـود اگـر خدای نکرده قصدم دروغ گفتن بود، دروغهای دیگری برای برائت خود بگویم.

با اجازه بر می‌گردم بسؤال تیمسار ریاست محترم دادگاه. روز بیست و چهارم عصر که بنده خدمت آقـای دکـتر مصدق رسیدم، راجع به‌موضوع چهار ارابهٔ جنگی سعدآباد ایشان با من تشدد کردند. بنده نیز بدلا یـلی کـه مـفصلاً در دفاعیات به‌عرض خواهم رسانید، چون در شغل خود ناراحت بودم بـا نـهایت خشونـت جـواب ایشان را دادم. ایشان به‌بنده گفتند که «الان دیر است. فعلاً شما تا فردا صبح در ستاد ارتش باشید.» یا جمله‌ای نظیر این عین جمله؛ بنده یادم نیست. بهر صورت برای بنده کاملاً روشن بود که فقط آن شب را مسئول ستاد ارتش هستم. بهمین دلیل پس از آنکه آن شب بمنزل خود رفتم، تصمیم گرفتم که چون شب آخر است و آقای دکتر مصدق نیز از روی سوءظن عصر بیست و چهارم از بنده نوشته‌ای گرفته بودند که آن شب اتفاقی رخ نخواهد داد و بنده نیز ایـن تـعهد را کـرده بـودم، تصمیم گرفتم شب را در ستاد ارتش بگذرانم. علاوه بر این، تا آن حدی که بنده اطلاع دارم، در بازجوییهای آقای دکتر مصدق نیز جمله‌ای هست تقریباً باین مفهوم که «آن شب را تصمیم گرفتم سرتیپ ریاحی را به‌حال خود بگذارم.» بـنده تصور می‌کنم این جمله به‌طور روشن می‌رساند که ایشان خیال تـعویض بـنده را داشتند. بـه‌هرصورت اگـر هم ایشان چنین خیالی نداشته و در جملات اشتباه کرده‌اند، برای بنده این موضوع قطعی و مسلم بود.

در ساعت ۱۰/۴۵ ده دقیقه تنفس داده شد.

در ساعت ۱۱/۰۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد.

رئیس: سؤال از تیمسار ریاحی: صریحاً توضیح دهید دستوراتی که در ایام ۲۵ الی ۲۸ از ستاد ارتش صادر نموده‌اید، به‌ابتکار خودتان یا بنا به‌دستور و امر آقای دکتر محمد مصدق بوده است؟

سرتیپ ریاحی: دستورات صادره از ستاد ارتش در روزهای ۲۵ تا ۲۸ به‌دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود: یک قسمت عمده دستورات عادی که بموسیلهٔ خود اینجانب صادر شده و یکی از آنها را که اتفاقاً الآن به‌خاطر دارم موضوع پروندهٔ فرمانداریهای نظامی شمال است. عین آن در دادستانی ارتش موجود است و روشن است که چه قسمت از دستورات به‌ابتکار بنده بوده و چه قسمتی دستورات دولت بوده است.

قسمت دوم دستورات که تا آن حدی که به‌خاطر دارم هیچ یک ابتکاراً از طرف آقای دکتر مصدق به‌بنده گفته نشده بود. بلکه دستوراتی بود که از روی پیشنهادات فرماندهان پس از آنکه بنده به‌نظر ایشان می‌رسانیدم صادر نموده‌ام. البته تمایز این دو نوع دستورات کاملاً صحیح است. ولی طرز کار ستاد ارتش در آن موقع این طور بود که روی پرونده‌ها منعکس نمی‌شد.

رئیس: سؤال: به‌نظر شما دستورات صادرهٔ مندرج در کیفرخواست که به‌امضای شما صادر شده، ضدیت با مقام شامخ سلطنت و بزرگ‌ارتشتاران فرمانده بوده است یا خیر؟ ضمناً از تیمسار دادستان تقاضا دارم آن دستورات را بخوانند.

سرتیپ آزموده [خطاب به‌منشی]: کیفرخواست را بیاورید.

[*کیفرخواست به‌وسیلهٔ منشی دادگاه مقابل دادستان ارتش گذاشته شد.*]

سرتیپ آزموده: توضیحاً عرض می‌کنم...

رئیس: بهتر این است که مشروحاً شرح دهید که روشن شوند. اگر توضیحاتی هم دارید، بعد از خواندن آن مانعی ندارد.

سرتیپ آزموده: محترماً به‌عرض می‌رسانم: به‌نظر اینجانب دادگاه در یک وهلهٔ حساسی است. حساستر بین مرحلهٔ دادگاه و یک دادرسی مرحله‌ای است که طبق قانون، ریاست محترم دادگاه مستقیماً از متهمین سؤال و استنطاق می‌نمایند. بدیهی است دادگاه با اختیارات وسیعی که دارند، مختارند از دادستان و هر کس نیز سؤال نمایند. جای خوشوقتی است که ریاست محترم دادگاه سؤالات دقیق و حساسی را مطرح می‌نمایند که تردید نیست طرح این سؤالات برای کشف حقیقت است و بس. این موضوع از نحوهٔ سؤالاتی که می‌فرمایید بخوبی هویدا و روشن است.

در امتثال امری که فرمودید، به‌عرض می‌رسانم: در کیفرخواست نسبت به‌اتهام تیمسار سرتیپ تقی ریاحی چند سند ارائه شده و درج گردیده. یک سند این است که در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ رئیس وقت ستاد ارتش که تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند بدین مضمون که «تا دستور ثانوی نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه حذف شود.» این موضوع را سؤال فرمودید، و متهم توضیحی به‌عرض رسانید.

سند دیگر این است که رئیس وقت ستاد ارتش در تاریخ ۳۲/۵/۲۸ بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند عیناً به‌شرحی که به‌عرض می‌رساند:

دستور داده می‌شود چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به‌اسم شاه شعار می‌دهند، آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

سند دیگر این است که در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ یکی از واحدهای خارج از مرکز از ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که در صورتی که عناصر توده‌ای به‌قصد مزاحمت مجسمهٔ اعلیحضرت اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد. آن واحد تصریح می‌نماید که طبق اطلاع طبقات و عناصر توده‌ای در نظر دارند که بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد یا فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند. رئیس وقت ستاد ارتش به‌خط خود در زیر این گزارش می‌نویسند:

در مرکز فرمانداری موفق به‌جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

عین همین نوشته با امضای منهم به‌واحد منظور تلگرافاً ابلاغ می‌شود.

سند دیگر این است که یکی از فرمانداریهای نظامی خارج از مرکز در ۲۶ مرداد از ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و ترنم سرود شاهنشاهی چیست. رئیس وقت ستاد ارتش دستور تلگرافی صادر می‌نمایند بدین شرح:

چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به‌احساسات خود واگذار کرده دخالتی نکنید.

حال چنانچه اجازه فرمایند چون متهم در برابر سؤالاتی که فرمودید پاسخهایی دادند که اینجانب با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه می‌توانم به‌عنوان یک قاضی ایستاده اظهار عقیده کنم، عقیدهٔ خود را در برابر پاسخهای متهم به‌عرض برسانم. همان طوری که عرض کردم، بسیار خوشوقتم که بالاخره در اثر همین دقتها و توضیحات دادگاه به‌حقیقت خواهد رسید.

بنده در اینجا به‌جزئیات امر وارد نمی‌شوم. زیرا جزئیات را چه در کیفرخواست نوشته‌ام و چه در موقع بیان ادعا مشروحاً عرایض خود را نموده‌ام. آنچه که فعلاً به‌عرض می‌رسد، چند موضوع است که تیمسار ریاحی در جلسهٔ امروز توضیح دادند و باید موضوع روشن گردد.

مقدمتاً اینجانب از اظهار لطفشان نسبت به‌خود تشکر می‌کنم و از لحاظ شخصی بسیار متأسفم که یکی از همقطاران ما تحت تعقیب قرار گرفتند. ولی از لحاظ دادستانی و حفظ حقوق ارتش، هیچ چاره‌ای ندارم جز اینکه با صریحترین بیان نظریهٔ خود را به‌عرض دادگاه برسانم. ممکن است اشتباه کنم. بدیهی است دادگاه با این دقت زایدالوصف هر گاه احتمالاً بنده اشتباه کنم، آن اشتباه را ترمیم خواهند فرمود.

اولاً فرمودند بالاترین اهانتی که دادستان ارتش نسبت به‌ایشان نموده است در موردی است که بنده عرض کرده‌ام متهم دروغ می‌گوید. متأسفانه چون حالیه هم در همان عقیده باقی هستم، می‌گویم دروغ می‌گویند. حال اگر ایشان مایل باشند لفظ «دروغ» را استعمال نکنم و مثلاً بگویم «کتمان حقیقت می‌فرمایند»، به‌نظر اینجانب همهٔ این لغات همان معنای دروغ را دارد. اینجانب رویه‌ای جز صراحت ندارم.

ایشان چه ضمن تحقیقات و چه در محضر دادگاه به‌کرات فرموده‌اند: «من اشتباه کرده‌ام و طلب عفو می‌کنم.» از لحاظ دادستان ارتش مفهوم این جملات این است که «من گناهکارم؛ منتها مرا ببخشید.» حال اگر نظر ایشان غیر از این است، ایشان نباید صراحت بنده را حمل بر توهین بفرمایند. توهین مفهوم دیگری دارد. دادستانی که انجام وظیفه می‌کند، اگر بگوید متهم دروغ می‌گوید، معنایش توهین نیست.

حال باید دید این استنباط برای بنده از کجا ناشی شده. یکی این که به‌طور خلاصه مدعی هستند که روز ۲۴ مرداد آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را از پست ریاست ستاد ارتش می‌نمایند، در حالیکه آقای دکتر مصدق در همین دادگاه در همین باره فرمودند ایشان درست نمی‌گویند؛ چنین قصدی نبوده. اگر چنین گفتاری کرده‌اند، از ضعف ایشان بوده. ایشان حاضرند. هرگاه ریاست دادگاه مصلحت بدانند، این ادعای سرتیپ ریاحی را از آقای دکتر مصدق تحقیق می‌فرمایند.

جهت دیگر این است بر فرض اینکه آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را فرموده باشند، وقتی ما ملاحظه می‌کنیم تا آخرین لحظهٔ روز ۲۸ مرداد ایشان در پشت میز ستاد ارتش نشسته‌اند و حالیه یک چیزی هم طلبکارند و می‌فرمایند مثلاً «این دستورات که شاه فراری است و طبقات منزجر هستند، این نشانهٔ شاه‌دوستی من است»، آیا به‌نظر دادگاه محترم با این اسناد قصد آقای مصدق که ایشان را می‌خواسته‌اند تعویض کنند دلیل بر برائت و نشانهٔ شاه‌دوستی است؟ این را بنده اصطلاح می‌کنم عذر بدتر از گناه. چون در برابر این اسناد متهم دفاعی نمی‌تواند بکند، بناچار باید روی وهم و تصور پاسخهایی بدهد که این خود بر خلاف آیین سربازی است. آیین سربازی این است که این افسر صریحاً بگوید: «گناهکارم»، و این داستان بسته شود نه آنکه بگوید: «دادستان بمن تهمت می‌زند»، چون می‌گوید دروغ می‌گوید؛ و این را بالاترین اهانت دادستان نسبت به‌خود می‌داند. آیا این انجام وظیفهٔ دادستان اهانت است یا رئیس ستاد ارتش دستور صادر کند که شاه فراری است؟

دومین نکته‌ای که فرمودند این بود که فرماندهان به‌ایشان پیشنهاد کردند که دعای صبحگاه و شامگاه را تغییر دهند؛ و در آخر توضیحاتشان از ریاست دادگاه استدعا کردند که برای حفظ مصالح ارتش، نام فرماندهی را که چنین پیشنهادی کرده بود نبرند. ولی اینجانب در سمت دادستانی ارتش مصلحت را جز این نمی‌بینم که در این دادگاه هر کسی هر حرفی می‌زند با نهایت صراحت و وضوح باشد. زیرا اگر در این مورد بخصوص غیر این باشد، هر شنونده‌ای خیالش و فکرش به‌جاهای دور و دراز می‌رود. مثلاً همان عیبی را پیدا می‌کند که دربارهٔ آقای دکتر مصدق گفته‌ام. آن عیب این بود که آقای دکتر مصدق نامه نوشتند به‌مجلس شورای ملی که صدی بیست نمایندگان غیرملی هستند، هر کس این نامه را می‌خواند و درباره‌اش فکر می‌کرد، همه را جزء آن بیست نفر غیرملی به‌حساب می‌آورد. ولی اگر آقای دکتر مصدق آن بیست نفر را اسم می‌بردند، دیگر اشخاص ذهنشان به‌همه نمی‌رفت. خوب بود نیمسار ریاحی نیز اسم آن فرمانده را می‌بردند. چون نبردند، اینجانب این قسمت را روشن می‌کنم.

اولاً، فرمودند فرماندهان پیشنهاد کردند. در تحقیقات نتوانستند آن فرماندهان را معرفی کنند. در این دادگاه هم نتوانستند فرماندهان را که منظور چند نفر است به‌اسم معرفی کنند.

ثانیاً، تنها فرماندهی را که معرفی کردند در تحقیقات، نیمسار سرتیپ زنگنه فرمانده دانشکدهٔ افسری بود. اینجانب نیمسار سرتیپ زنگنه را خواهش کردم که به‌دادستانی ارتش بیایند. تشریف آوردند. موضوع را در غیاب نیمسار سرتیپ ریاحی رسماً بمیان گذاشتم. سؤال و جوابهایی شد. نیمسار زنگنه موضوع را انکار نمودند. بلافاصله نیمسار ریاحی را احضار کردم، و بین ایشان و نیمسار زنگنه مواجهه به‌عمل آمد. نیمسار ریاحی مصراً می‌گفتند بنا به‌پیشنهاد ایشان دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شد؛ و نیمسار زنگنه این موضوع را انکار می‌کردند. بدیهی است نیمسار سرتیپ زنگنه متهم نبودند. بلکه به‌عنوان مطلع احضار شده بودند.

اینجانب برای اخذ تصمیم بررسی کردم. تحقیقات زیادی از مطلعین و اشخاصی که در آن روزها در ستاد ارتش بودند نمودم. نتیجه‌ای که گرفتم این بود که نیمسار زنگنه در آن روزها روزی بستاد ارتش می‌آیند و قصدشان راجع

به‌عزیمت دانشکده از اردوگاه اقدسیه به‌تهران بوده است؛ و به‌طور برخورد با رئیس وقت ستاد ارتش صحبت می‌کنند. صحبت شاید از موضوع شامگاه و صبحگاه هم به‌عمل می‌آید. ولی باید دید به‌فرض اینکه فرماندهان شفاهاً، خبر کتباً گزارش رسمی به‌ستاد ارتش داده باشند که دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شود، باید دید اگر رئیس ستاد ارتش این پیشنهاد کتبی را پذیرفت و شخصاً دستور صادر کرد که عمل انجام شود، آیا رئیس ستاد ارتش تصمیم گیرنده نبوده و مسئول نیست؟

تیمسار ریاحی خود همین امروز گفتند این دعای صبحگاه و شامگاه با حسن‌نیت تغییر داده شد. حال چگونه اینجانب می‌توانستم تیمسار زنگنه را مثلاً تعقیب کنم؟ یا چگونه می‌توانستم به‌صرف گفتهٔ ایشان این موضوع را ناگفته بگیرم؟ بنده عرض می‌کنم در تغییر دعای مذکور، مسئول و جوابگو شخص سرتیپ ریاحی باید باشد. هیچ کس دیگر مسئول نیست. پیشنهاد اسمش روی آن است که پیشنهاد دادن تولید مسئولیت نمی‌کند، ولو اینکه آقای دکتر مصدق اجازهٔ تغییر دعای شامگاه و صبحگاه را داده باشند. مسئول رئیس ستاد ارتش است. اساساً آقای دکتر مصدق چه می‌دانسته دعای صبحگاه و شامگاه چیست؟

تصور می‌کنم این موضوع کاملاً روشن شد. اینکه در تحقیقات گفته‌اند فرماندهانی را می‌شناخته‌اند، معاون ایشان سرتیپ کیانی بوده که نتوانست موضوع را روشن کند. در این جریان آنچه اینجانب استنباط کردم، این است که تغییر دعای مذکور، مانند اسناد دیگری که ارائه داده‌ام، اینها یک سلسله اعمالی بوده برای اینکه حتی در ارتش نام شاه بکلی از بین برود. کما اینکه دستور صادر شده شاه فراری است؛ و دستور داده شده جلوی مردم را که توده‌ایها بوده‌اند نگیرند و بگذارند مجسمه‌های شاه را فرو ریزند.

موضوع دیگر که باید روشن شود این است که تیمسار ریاحی امروز گفتند دستورات ستاد ارتش به‌دو طبقهٔ متمایز تفکیک شده بود: یکی دستورانی که شخصاً و مستقلاً داده‌اند؛ و دیگر دستوراتی که از طرف دولت بوده است.

آنچه اینجانب از بیاناتشان استنباط کرده‌ام، این بود که خواستند بفرمایند هر دستوری که ضد مقام سلطنت صادر شده، دستور دولت بوده؛ و هر دستوری که به‌طور عادی صادر گردیده، دستور رئیس وقت ستاد ارتش بوده. به‌نظر اینجانب این هم یک عیب مهمی است که اشخاص در برابر انجام وظیفهٔ صادقانه حاضرند همه گونه منت بگذارند. بنده عرض می‌کنم اگر یک رئیس ستاد ارتشی وظیفهٔ خود را انجام دهد، اینکه نه گفتن دارد و نه رافع مسئولیت است. در مورد اموری که وظیفهٔ خود را انجام نداده، بنده نمی‌دانم رئیس ستاد ارتش چگونه کارهایش به‌دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود. رئیس ستاد ارتش یک وظیفه دارد و بس. آن وظیفه این است که سرلوحهٔ انجام خدمتش روی وفاداری به‌سوگندی باشد که در برابر شاهنشاه یاد نموده؛ و باقی وظایف از این وظیفهٔ اصلی سرچشمه می‌گیرد.

حال دادگاه محترم باید توجه فرمایید اگر سرتیپ ریاحی که دستور داد فرار شاه محرز است، وظیفهٔ خود را در مقام ریاست ستاد ارتش انجام داده، او را تبرئه نمایند و اعلام شاه‌دوستی او را بفرمایند. ولی اگر این دستور و نظایر آن را بر خلاف وظیفه و خدمت سربازی دانستند، به‌نظر اینجانب هر گاه سراسر خدمت سرتیپ ریاحی توأم با انجام وظیفه باشد، نمی‌تواند او را تبرئه کند. به‌هر جهت این چند نکته نکاتی بود که بنا به‌امری که فرمودید به‌عرض رساندم. رئیس هر لحظه که اراده فرمایند، هر موضوع تاریک را می‌فرمایند بنده روشن نمایم.

رئیس: تیمسار ریاحی، پاسخ سؤال را که تکرار می‌شود بدهید. [*سؤال تکرار شد.*]

سرتیپ ریاحی: از دستورات صادره به‌نظر بنده که یک سرباز هستم و مثل هر سربازی نهایت درجهٔ فداکاری را به‌شاهنشاه و ارتش دارم، دو دستوری که تیمسار دادستان ارتش راجع به‌آنها تذکر دادند ــ یکی مربوط به‌یک

فرمانداری نظامی و دیگری مربوط به‌یکی از واحدهای خارج از مرکز ــ عین جوابی که آقای دکتر مصدق دستور دادند بوسیلهٔ ستاد ارتش مخابره شد. برخلاف افکار من سرباز بود. همین طور که وقتی بنده این دستورات را به‌رئیس مرموزات دادم، او هم که یک فرد این ارتش و شاه‌پرست است همین نوع احساسات را داشت. همین طور که آن سرباز تلگرافچی هم که مخابره کرد، همین احساسات را قطعاً داشت.

این وجه مشترک همهٔ ما سربازان است. ولی یک وجه مشترک دیگر نیز داریم که غیرقابل بحث است و آن اطاعت امر مافوق است. سرباز تلگرافچی به‌رئیس مرموزات اعتراض نکرد؛ او به‌من اعتراض نکرد؛ و در وضعی که من بودم، نمی‌توانستم اعتراض بکنم.

رئیس: سؤال: طبق اطلاع شما در صبح روز ۲۵ مرداد مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران به‌عمل آوردید. بدون اینکه آنها را در جریان و شرح حقایق بگذارید، مخصوصاً از موضوع ابلاغ فرمان همایونی در شب ۲۵ مرداد که از جریان آن کاملاً مطلع شده بودید بحثی به‌میان بیاورید، مطالبی اظهار نموده‌اید که بکلی برخلاف واقع بوده و افکار عامه را منحرف نموده. علت چه بوده است؟

سرتیپ ریاحی: بنده آن روز قصد مصاحبه‌ای نداشتم. چون چند نفر مسخبر جراید به‌ستاد ارتش آمده و توضیحاتی می‌خواستند، آنچه برای بنده در آن روز جنبهٔ قطعی داشت، ولی امروز به‌مناسبت اطلاعات دیگری که به‌دست آورده‌ام می‌فهمم که امر غیر از آن بوده است که برحسب ظواهر بنده تصور کرده بودم، آنچه را آن روز به‌نظرم حقایقی می‌آمد گفتم. به‌هیچ وجه از اینکه مأموریت حقیقی سرتیپ نصیری ابلاغ فرمانی به‌این درجه اهمیت بوده است که مضمونش عزل آقای دکتر مصدق بوده، اطلاع نداشتم. فقط وقتی نیمسار سرتیپ نصیری به‌ستاد ارتش آمدند من جلوی پای ایشان برخاستم؛ و چون سابقاً در دانشکدهٔ افسری با ایشان همکاری داشتم و به‌روحیات ایشان کاملاً واقف بودم، با لحن دوستانه از ایشان سؤال کردم: «این چه کاری بود شما کردید؟» ایشان فقط به‌من گفتند: «کاری نکرده‌ام. حامل امریه‌ای هستم.» بنده استدعا می‌کنم توجه به‌لفت «امریه» بفرمایید که حتی نفرمودند فرمان از طرف اعلیحضرت همایونی است. و رسید آن را به‌من نشان دادند. اگر آن موقع ایشان جزئیترین اشاره‌ای راجع به‌مضمون این امریه کرده بودند، تکلیف بنده و همهٔ ارتش روشن شده بود، ومسلماً از خیلی از اتفاقات ناگوار روزهای بعد جلوگیری می‌شد. به‌هر صورت بنده به‌هیچ وجه از امریه یا فرمان اطلاعی نداشتم که بتوانم این موضوع را به‌خبرنگاران بگویم. آنچه به‌خبرنگاران گفتم، چند سطر خیلی مختصر بود که قبلاً در دفتر تهیه کرده و برای آنها خواندم.

در ساعت ۱۲ جلسه به‌عنوان تنفس تا ۳/۳۰ بعدازظهر تعطیل شد.

* * *

در ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

نیمسار سرتیپ ریاحی، شما صبح اظهار داشتید که احساسات شخص شما درست به‌عکس صدور دستورات صادره از ستاد ارتش بوده است. منتهی گفتید که «حس اطاعت به‌رئیس که در نهاد نظامی نهفته است، مرا بر آن داشت که از دستورات آقای دکتر محمد مصدق اطاعت نمایم.» اینک از شما سؤال می‌شود که در مقام ریاست ستاد ارتش، فرمانده و رئیس مستقیم خود را چه مقامی تشخیص داده بودید؟

سرتیپ ریاحی: با اجازهٔ نیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده قبلاً در صورتی اجازه فرمایند راجع به‌بعضی نکاتی

که امروز صبح نیمسار دادستان ارتش فرمودند، هر چه بی‌مورد می‌دانم در این موقع که نیمسار ریاست دادگاه سؤالاتی می‌فرمایند عرض کنم. مع‌ذلک یک نکته که ایشان اشاره فرمودند راجع به‌این است که بنده اقرار کرده‌ام که اشتباهاتی کرده‌ام؛ و نتیجه گرفتند که این اعتراف به‌جرم است. همان طور که صبح به‌عرض رسانیدم، هر فرمانده در مقابل وضعیتی که ایجاد می‌شود، نوع خاصی تصمیم می‌گیرد. اشتباهی که به‌عرض رسانیدم، همین اشتباه در اخذ تصمیم است که ممکن است برای بنده ایجاد شده باشد؛ همین‌طور که برای هر فرد دیگر نیز ممکن است عارض شود.

راجع به‌سؤالاتی که نیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند، عرض می‌کنم که طبیعتاً رئیس ستاد ارتش اوامر بزرگ ارتشتاران فرمانده را که شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، باید اجرا نماید. ولی چنانچه مستحضر هستند، از اردیبهشت ماه به‌بعد بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اینجانب می‌بایستی دستورات آقای دکتر مصدق را اجرا نمایم. باید عرض کنم که دستورات صادره از ستاد ارتش از ۲۵ تا ۲۸ آنچه مورد ایراد است، فقط همین سه تلگراف است که ستاد ارتش واسطهٔ انتقال آنها به‌قسمتها بوده است. قسمت دوم گزارشها که امروز صبح عرض کردم، قسمت فوق‌العاده زیاد اقدامات ستاد ارتش است که همه دال بر طرز فکر صحیح اینجانب در آن چندروزه و حسن‌نیت در حفظ ارتش می‌باشد. راجع‌به‌این دو تلگراف بود که نیمسار دادستان‌ارتش توضیحاتی دادند.

رئیس: توضیح دهید جمله‌ای را که در دستورات و تلگرافات خود به‌قسمتها به‌آن اشاره نموده‌اید، یعنی فرار شاه، مبتنی به‌چه اطلاع و دستوری بوده است.

سرتیپ ریاحی: جملات این دو تلگراف عین دستورات آقای دکتر مصدق بوده است.

رئیس: بفرمایید. [خطاب بدکتر مصدق]: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: به‌چه علت دستور دستگیری نیمسار سپهبد زاهدی را صادر نموده‌اید؟

دکتر مصدق: به‌علت اینکه در تمام جریان سیاسی مملکت...

رئیس: شمرده‌تر و آهسته‌تر صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: من آقا نمی‌توانم، حواسم جمع نیست. اگر آهسته صحبت کنم، یادم می‌رود چه می‌گفتم. به‌علت اینکه ایشان در سیاستهایی که کاملاً مخالف دولت بود شرکت می‌کردند، به‌این جهت دستور دستگیری ایشان را دادم. اسناد هم دارم، الآن اجازه بدهید می‌خوانم. علتش در اسناد معلوم می‌شود.

رئیس: سؤال: سؤال دادگاه راجع بدستور دستگیری و توقیفی است که بعد از ۲۵ مرداد ماه به‌وسیلهٔ ستاد ارتش صادر نموده‌اید که در آن زمان، طبق فرمانی که خودتان عکس آن را ارائه نمودید، ایشان نخست‌وزیر قانونی بوده‌اند.

دکتر مصدق: این فرمان را بنده آن روز ندیده بودم. بعد دیدم. بعد هم که دیدم، در نخست‌وزیری قانونی خودم هیچ تردید نکردم و ندارم.

رئیس: سؤال: با توجه به‌اینکه روزنامه‌های منتسب به‌دست چپ در روزهای ۲۶ و ۲۷ مطالبی دایر بر تغییر رژیم و برقراری جمهوریت درج و منتشر نموده بودند که حزب ایران و طرفداران آنها نیز همین موضوع را انتشار داده‌اند، چه عکس‌العملی دربارهٔ مندرجات و خواسته‌های آنان نشان داده‌اید؟

دکتر مصدق: نخست‌وزیر از این جریانات به‌چه وسیله می‌تواند اطلاع داشته باشد؟ قانون مطبوعات وضع شده بود. دادسرای تهران و حکومت نظامی وظیفه داشتند که از این‌جور روزنامه‌ها جلوگیری کنند. اینها که کار

نخست‌وزیر نیست که روزنامه‌ها را هر روز ببیند که چه نوشته‌اند و در صدد جلوگیری برآید. دیروزهم عرض کردم که ظرف آن دو سه روز از خواندن روزنامه‌ها به‌واسطهٔ گرفتاری معذور بودم. وظیفهٔ من نبود. مقاماتی که بر طبق قانون موظفند، دادسرای تهران و حکومت‌نظامی است که باید اقدام کنند.

رئیس: سؤال: همان مطالب را عیناً سخنگوی رسمی دولت که در عین حال وزیر خارجهٔ شما بوده در مسینینگ و روزنامهٔ خود که ارگان دولت بوده بیان نموده. آیا آنها نیز بدون اطلاع شما بوده؟ اگر بنا اطلاع شما بوده، چه عکس‌العملی نسبت به‌گویندهٔ آن ابراز داشتید؟

دکتر مصدق: دیروز عرض کردم که وزیر خارجه از توقیف و گرفتاری خودش مسلماً عصبانی بوده؛ و یک نفری که عصبانی بشود، در حال عصبانیت کارهایی می‌کند که شاید در غیر این حال نکند. روزنامهٔ او ارگان دولت نبوده. به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه نه از شخص خودم و نه از خزانهٔ دولت به‌هیچ یک از روزنامه‌ها چیزی داده نشده. از مندرجات و بیانات او هم بنده بی‌اطلاع بودم.

رئیس: کفیل دربار را چرا توقیف کردید؟

دکتر مصدق: برای اینکه تصور می‌کردیم در این کودتا شرکت داشته. علتش این بود و علت دیگری نداشت.

رئیس: وقتی مصاحبهٔ اعلیحضرت همایونی در بغداد انتشار یافت و حاکی از عزل شما و نصب نیمسار زاهدی بود، چه اقدامی کردید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع از این مصاحبهٔ اعلیحضرت نداشتم. فقط جزو پرونده‌ای که در تهران تشکیل شده و برگهایی که در پرونده بود، راجع به‌اقدام وزارت خارجه و سفارت ایران در بغداد یک گزارش دیدم که اعلیحضرت آنجا با نمایندگان انگلیس و آمریکا وارد شور شده‌اند. به‌هیچ‌وجه از مصاحبه اطلاع ندارم. یعنی شور هم بخشید نشده. آن دو نماینده ملاقات کرده بودند. آنها شرفیاب حضور اعلیحضرت شده بودند.

رئیس: سؤال: ادارهٔ تبلیغات شما زیرنظر چه شخصی اداره می‌شد؟

دکتر مصدق: زیر نظر خود تبلیغات.

رئیس: و کی تعلیمات به‌آن دستگاه می‌داد؟

دکتر مصدق: سرپرست تبلیغات خودش اداره می‌کرد. کس دیگری به‌او سرپرستی نمی‌کرد.

رئیس: چه نقشه‌ای برای ادارهٔ امور بعد از ۲۵ مرداد داشتید؟

دکتر مصدق: آن روز یک قسمتی را عرض کردم و البته نوشته شد. نظر بنده این بود که روز سه‌شنبه هیئت وزیران را دعوت بکنم که ملاقات با هندرسن دست داد. نقشه و نظر این بود که روز چهارشنبه در جلسهٔ عادی هیئت وزیران موضوع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت که تمام قضایا از آنجا شروع شده و علت اصلی تمام این وقایع تشریف‌فرمایی بدون مقدمه و بدون ابلاغیهٔ اعلیحضرت بوده، خواستم که آنجا شور کنیم و مذاکره کنیم تا مگر وزرا تلگرافی می‌کردند به‌اعلیحضرت و با عده‌ای حضورشان شرفیاب می‌شدند که تکلیف را روشن می‌کردند. این نظر بوده و غیر از این نظری نبوده.

رئیس: منظور از رفراندومی که در روز ۲۸ مردادماه دستور آمادگی استانداران و فرمانداران و بخشداران را برای اجرای آن صادر نموده بودید، چه بوده است؟

دکتر مصدق: آن مرتبه هم که رفراندوم کردیم، یک چند روزی که فوق‌العاده زیاد شد و طول کشید، برای این بود که منتظر شدیم تا مأمورین بروند در محلات خودشان تا رفراندوم بشود. این رفراندوم هم بدون تصویب هیئت وزرا

نمی‌شد. همچنان که رفراندوم اول هم با تصویب هیئت وزیران به‌عمل آمد. مقصود از این دستور این بود که اگر اعلیحضرت بفرمایند که «نمی‌آیم»... خوب، اعلیحضرت را که کسی نمی‌توانست مجبور کند که تشریف بیاورند. اگر می‌فرمودند «نمی‌آیم»، بوسیلهٔ رفراندوم شورای سلطنتی تشکیل شود. هیچ نظری غیر از این نبود.

رئیس: شما خودتان الساعه اظهار داشتید که جلسهٔ هیئت وزیران را در نظر داشتید برای روز سه‌شنبه تشکیل داده و موضوع فرمان و عزیمت اعلیحضرت همایونی را بررسی نمایید. لیکن دستور رفراندوم را روز دوشنبه صادر نمودید.

دکتر مصدق: خیر، روز سه‌شنبه... عین حقیقت است که عرض می‌کنم و آن را فراموش نمی‌کنم. روز سه‌شنبه من بوزیر کشور گفتم که «اگر جلسهٔ هیئت وزیران شد و ممکن است لازم باشد رفراندوم بشود، شما دستور دهید که نقل و انتقالی نکنند.» ایشان هم دستور خودشان را مطابق پرونده که موجود است و می‌توانید ملاحظه بفرمایید روز چهارشنبه ۲۸ دادند.

رئیس: سؤال: پس این بخشنامه و دستور قبل از تصویب هیئت دولت بوده؟

دکتر مصدق: عرض کردم ما که نگفتیم رفراندوم می‌خواهیم بکنیم. گفتیم مأمورین نقل و انتقالی پیدا نکنند که اگر هیئت‌وزیران تصویب نمودند و آن هم بعد از اینکه با اعلیحضرت به‌وسیلهٔ تلگراف یا مسافرت تماس گرفتند، در صورت ضرورت آنها در محل باشند که اگر لازم شد. چون دفعهٔ اول ده روز برای این کار موضوع رفراندوم عقب افتاد و ما گفتیم که مأمورین در محل باشند که پس از تصویبنامهٔ هیئت وزیران هر چه باید بکنند عمل شود.

رئیس: اگر خود را مقید می‌دانستید که از اعلیحضرت همایونی بموسیلهٔ هیئت وزیران کسب تکلیف و اجازه فرمایید پس دستور به‌ستاد ارتش که به‌فرماندهان ابلاغ شود که فرار شاه موجب تنفر و انزجار شده و مردم را به‌احساسات خود واگذارید، چه بوده؟

دکتر مصدق: اول از آقای رئیس ستاد ارتش سؤال بفرمایید که این تلگراف پس از اینکه نوشته شده و قبل از اینکه مخابره شود، بمن نشان داده شده یا نه؟ چون من گفته بودم جواب بدهند. ولی نگفته بودم چه جوابی بدهند. جملات آن را من درست نکرده بودم. از خودشان سؤال فرمایید که من آن را دیده بودم یا نه. اگر هم گفتند من دیده‌ام، قبول دارم؛ باز هم اعتراضی نمی‌کنم.

رئیس: تیمسار ریاحی، پاسخ ایشان را بدهید.

سرتیپ ریاحی: جملات عین دستورات آقای دکتر مصدق است.

دکتر مصدق: اما تلگراف را قبل از مخابره ندیدم. به‌آقا عرض می‌کنم که آیا جملات آن را هم قبل از مخابره دیده بودم؟

رئیس: آیا صحیح بوده است که جملات عین نظر شما بوده است؟

دکتر مصدق: به‌خدا قسم نظرم نیست. ممکن است دستور داده باشم. ولی جملات به‌این ترتیب را نظرم نیست. اگر ایشان [*اشاره به‌سرتیپ ریاحی*] بفرمایند من همین طور گفتم، کاملاً صحیح است. چون از ایشان خلافی تا روزی که با من کار کردند ندیدم.

رئیس: پس گفته‌های تیمسار تقی ریاحی را تأیید می‌کنید؟

دکتر مصدق: بله. به‌شرط اینکه ریاحی را اذیت نکنید. [خندهٔ حضار]

رئیس: مدیر روزنامهٔ شورش [= کریم‌پور شیرازی] با شما چه ارتباطی داشته؟

دکتر مصدق: مدیر روزنامهٔ شورش از ده سال قبل یعنی تقریباً دورهٔ چهاردهم با بنده ارتباط داشته. یعنی اینکه افکار مرا او بهواقع تقویت می‌کرده. در این اواخر به‌کرات از من وقت ملاقات خواسته و به‌او وقت نداده‌ام. کارمندان نخست‌وزیری چند نفری هستند که در این باب اطلاع دارند. مدیر روزنامهٔ شورش حتی برای اعلانات دولتی هم هیچ وقت به‌دولت مراجعه‌ای نکرده. همیشه گفته است که «من روزنامه‌ام را می‌خرند و احتیاج به‌اعلانات دولتی ندارم.» ارتباط دیگری با بنده نداشته است.

رئیس: آیا شما مدیر روزنامهٔ شورش را لایق آن می‌دانستید که در زمان نخست‌وزیری شما هم افکار شما را تقویت نماید؟

دکتر مصدق: بنده دربارهٔ این مطلب که او را لایق می‌دانستم، باید بگویم که این روزنامه‌ها هر کدام برای خودشان یک منبع عایدی داشتند. یکی از روزنامه‌ها منبع عایدیش فحش بود؛ و روزنامهٔ دیگری برای انتشار نظریات بنده، مورد علاقهٔ مردم بود. در همین مجلس شورای ملی آن روز که توطئهٔ قتل مرا دیده بودند، همین مدیر روزنامهٔ شورش خودش را از آن طبقهٔ بالا انداخته بود پایین و با اشخاصی که می‌خواستند مرا از بین ببرند نزاع کرده بود. اگر کسی به‌کسی عقیده داشت، باید حتماً آن شخص هم بگوید نظریاتش صحیح بوده است؟ روزنامه‌های مخالف دولت هم پولهایی می‌گرفتند و روزنامه‌های خودشان را اداره می‌کردند. در اینکه افکار عمومی با دولت بود، تردیدی کسی نداشت.

رئیس: مدیر روزنامهٔ شورش در اظهارات خود گفته و حتی در روزنامه‌اش مکرر نوشته که فقط از شما حرف‌شنوی داشته و دستورات شما را اجرا می‌کرده است.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: چرا اجازه دادید به‌آن اندازه نسبت به‌مقام سلطنت اهانت نماید؟

دکتر مصدق: به‌هیچ وجه من‌الوجوه بنده با او ارتباطی نداشتم. این سه‌چهار ماه آخر دولت بنده، بنده چندین نفر شاهد دارم که او خواست به‌کرات مرا ملاقات کند، وقت ملاقات به‌او ندادم.

رئیس: اگر به‌دستور شما نبوده، چرا جلوگیری نکردید؟ زیرا اولاً مدیران جراید عموماً، خاصه جراید طرفدار شما از شما حرف‌شنوی داشتند. قانون مطبوعات را نیز که اجرا می‌نمودید. می‌توانستید قدغن کنید اهانت ننمایند. ثانیاً اهانت به‌مقام سلطنت طبق قانون مجازات عمومی جرم و قابل تعقیب است. چرا تعقیب نکردید؟

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه توجه نفرمودند که روزنامه‌ها هر چه می‌نوشتند، برای نفع خودشان بوده. آن چیزی را که مردم خریدار بودند، می‌نوشتند. من به‌روزنامه‌ای که پول ندهم و کمک نکنم، بنده چه نفوذی دارم که به‌آن توصیه کنم که چیز بد بنویسد یا ننویسد؟ صحیح است که روزنامه‌ها بد می‌نوشتند، ولی جلوگیری از آنها با دادسرا بوده. من قانون مطبوعات نوشتم که راجع به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دادستان مستقلاً، بدون شکایت، این قبیل روزنامه‌ها را توقیف کند و محاکمه نماید. اگر نکردند، مربوط به‌نخست‌وزیر نیست که مورد سؤال باشد. در این گونه مسائل یک عده‌ای بودند که تصور می‌کردند که چون این روزنامه‌ها از من تمجید می‌کردند، حرف مرا می‌شنیدند. یک روزی آقای وزیر دربار آمدند پیش من و گفتند: «شما توصیه کنید که شورش از من بد ننویسد.» خندیدم و گفتم: «آن روزنامه است و کار من نیست.» از خود مدیر شورش بفرمایید بپرسد که چند ماه بود در ایام اخیر که مرا ندیده.

رئیس: سؤال: یعنی می‌خواهید به‌این ترتیب اعتراف کنید نخست‌وزیری بوده‌اید که در منزل خود نشسته و ابداً از آنچه در خارج از خانهٔ شما می‌گذشته بی‌اطلاع بوده‌اید؟ زیرا نه از موضوع رادیو، نه از میتینگ، نه از تلگرافات

وزرات خارجه و نه از مطبوعات، می‌گویید: «من اطلاعی ندارم.»

دکتر مصدق: آقا، در آن دو سه روز بواسطهٔ حرکت بدون سابقه و حرکت بدون مقدمه، اعلیحضرت هیچ دستوری ندادند. شاه مملکت از مملکت می‌خواهند بروند نمی‌بایست به‌نخست‌وزیرشان، به‌مسئول مملکت، دستوری بفرمایند که «من می‌روم ده روز یا یک ماه دیگر برمی‌گردم»؟ این حرکت بی‌سابقهٔ اعلیحضرت که هیچ ابلاغیه‌ای هم ندادند، سبب شد که تشنج ایجاد شود. کدام دولت قوی بود که می‌توانست جلوگیری از این تشنجات کند؟ بنده می‌خواهم عرض کنم که این از بزرگواری اعلیحضرت بعید است که یک عملی که کرده‌اند حالا باید اشخاصی را بیاورند و تحت محاکمه قرار دهند. این مسافرت سبب شد و تشریف‌فرمایی بدون سابقه بود که هر کسی را به‌خیال انداخت.

رئیس: اعلیحضرت همایونی که قبل از عزیمت دستور شما را در ساعت یک صبح بعد از نصف‌شب ۲۵ مرداد صادر کرده بودند. در این صورت تکلیف شما روشن نبود؟

مصدق: خیر. بنده با هزار دلیل عرض می‌کنم که آن دستخط نافذ نبوده. جای آن هم در ماهیت است که عرض خواهم کرد.

ساعت ۴/۲۰ ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

در ساعت ۴/۵۰ مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

سؤال: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: شما اعتراف کردید که دستور دادید و اصرار داشتید که چهار ارابهٔ جنگی محافظ سعدآباد به‌تهران انتقال داده شود. اینک از شما سؤال می‌شود شما که به‌مناسبت وضع روز و عدم وجود امنیت یا به‌جهات دیگری از این قبیل از مدتها قبل منزلتان را عدهٔ زیادی سرباز و ارابهٔ جنگی حفاظت می‌کردند و خود اعتراف نمودید که حتی در روزهای اخیر به‌سرنیپ ریاحی رئیس ستاد وقت دستور دادید باز هم ارابهٔ جنگی و سرباز حتی شبانه به‌منزل شما بیاورند، چگونه راضی نبودید چهار ارابهٔ جنگی کاخ سلطنتی را که از نظر موقعیت محلی دور از مراکز انتظامی یعنی شهربانی، فرمانداری نظامی، ژاندارمری و غیره بوده است حفاظت نمایند؟

دکتر مصدق: اصلاً اگر درست توجه بفرمایید، نصدی من به‌وزارت دفاع ملی از این نظر بود که یک قوهٔ زیادی در یک جایی نباشد که خارجیها بتوانند از آن قوه استفاده کنند. بعد از اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موافقت فرمودند که من وزارت دفاع ملی را عهده‌دار شوم، اولاً در کارهای این وزارتخانه هیچ کاری را غیر از مشورت با آن سه نفری که اعلیحضرت خودشان به‌من معرفی فرمودند نمی‌کردم. آن سه نفر اولین روزی که به‌این سمت معین شدند ــ عرض کردم چون در این وزارتخانه اطلاعاتی ندارم سه نفر مورد اعتماد خودتان را بفرمایید که با من مشورت کنند ــ این سه نفر یکی تیمسار سپهبد نقدی، یکی تیمسار آقا اولی و دیگری تیمسار سرلشکر بهارمست بودند. البته دو نفر از معاونین من هم که تیمسار سرلشکر مهنا و آقای سرنیپ تقی ریاحی بودند در این جلسات حضور داشتند. اینجا یک عرض لازم این است که عده‌ای که منتظر خدمت شدند. اینها را من به‌هیچ‌وجه یک نفرشان را نمی‌شناختم. در صورتی که به‌من دادند، سه برابر این عده برای منتظر خدمت شدن...

رئیس: از موضوع خارج نشوید. جواب موضوع را بدهید.

دکتر مصدق: همهٔ اینها بهم مربوط است و از موضوع خارج نیست. هیچ چیز از موضوع خارج نیست.... وقتی که بنده به‌سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک که در جلوی قصر در باغی بود می‌دیدم. بعد دیواری هم کشیدند جلوی آن باغ که آن تانکها دیده نمی‌شد. البته آن روزی که به‌من خبر رسید، یعنی روز پنجشنبه یا درست یادم نیست چه روزی بوده، پنجشنبه ۲۲ مرداد با آقای سرتیپ ریاحی مذاکره کردم. به‌طوری که شاید عرض کرده باشم که «این مسئلهٔ کودتا خیلی شایع شده و شما در این باب چه عملیاتی می‌توانید بکنید؟» ایشان گفتند: «مطمئن باشید.» من گفتم «فورهٔ ارتش گارد شاهنشاهی را که تقسیم کردند به‌پنج تیپ. آن وقت من خودم آنجا چهار تانک دیده بودم. اینها جزو این پنج تیپ هستند یا نه؟» ایشان [*اشاره به‌سرتیپ ریاحی*] گفتند: «بله. در تصرف وزارت دفاع ملی است.» بعد روز شنبه بیست‌وچهارم عصر آمدند پهلوی من و مذاکره می‌کردند که «این تانکها در تصرف این تیپها نبود و در سعدآباد بود. دستور دادم که آنها را به‌تیپها ببرند.» من به‌آقای امینی تلفن کردم جریان را به‌ایشان گفتم. ایشان هم گفتند: «به‌اعلیحضرت عرض کردم و اعلیحضرت فرمودند من حرفی ندارم.» ببخشید، آقای امینی گفتند که «اعلیحضرت موافقت نفرمودند.» پس من آقای امینی را خواسته و تشریف آوردند. گفتند: «اعلیحضرت نظرشان این است که از آنجا تانکها به‌صورت زنده‌ای خارج نشود.» من هم گفتم: «پس هر طور که صلاح دانستند بفرمایید اطاعت شود و اجرا گردد.»

رئیس: سؤال این بود: با وضعیتی که خودتان تشریح نمودید، امنیتی برای منزل خودتان قائل بوده‌اید و در همین موقع دستور می‌دهید آن چهار تانک هم از کاخ سلطنتی سعدآباد به‌شهر آورده شود. آیا دربار شاهنشاهی به‌اندازهٔ چهار ارابهٔ جنگی احتیاج به‌محافظت نداشت که هم از شهر و هم از مقامات انتظامی دور بود؟ حتی اکنون در اظهارات خودتان اصرار خود را تأیید نمودید که بالاخره اعلیحضرت همایونی فرموده‌اند اقلاً به‌نحو زنده‌ای از اینجا آنها را ببرند. منظور از سؤال این بود که چرا خانهٔ شما احتیاج به‌محافظت و امنیت و تانک داشت، اما دربار سلطنتی نداشت؟ و چرا وجود چهار ارابهٔ جنگی در کاخ سلطنتی موجب ناراحتی فکر شما بود؟

دکتر مصدق: در منزل من با تمام خطراتی که متوجه من بود، بین هفتاد یا هشتاد سرباز برای حفاظت بیشتر نبود. تانکی هم در منزل من به‌هیچ‌وجه نبود. فقط آن شبی که با تلفن به‌من شخص مجهولی گفت امشب کودتا می‌کنند، من دستور دادم که همان شب تانک در خانهٔ من بیاورند و از من و خانه‌ام دفاع کنند.

در سعدآباد بیش از هزار نفر سرباز مسلح به‌شصت تیر بودند. خواستن تانک از آن محل از این نظر نبود که خدای ناخواسته کسی متوجه کاخ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بشود.

من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که چنین روزی در سعدآباد پیش بیاید. بر فرض اینکه پیش می‌آمد، تمام ارتش در تحت امر و اختیار اعلیحضرت شاهنشاهی بود. من هیچ نظری غیر از اینکه مبادا کودتایی بشود و این تانکها از آنجا بر علیه دولت به‌کار برود نداشتم. تا روز ۵ شنبه ۲۲ مرداد هم با اینکه از یک سال قبل می‌دانستم تانکها در آنجا است، صحبتی نکردم. موقعی هم که گفتم تانکها را بیاورند، ایامی بود که اعلیحضرت در خارج از مرکز تشریف داشته‌اند. خوب است ریاست محترم دادگاه بپرسند از آن کسی که شب خانهٔ من آمد تانک را از کجا و برای چه مقصود آورد؟ و آنهایی که روز ۲۸ مرداد خانهٔ بلادفاع مرا بمباران کردند، بگویند که این تانکها از چه جایی بوده. در اینجا کسی نظری نداشته. آیا تصور می‌شد که یک مردمی از شهر تهران بروند در سعدآباد هجوم به‌کاخ اعلیحضرت بیاورند؟ همچو تصوری معقول نبود.

رئیس: سؤال: با اینکه صحبت در این موضوع با وضعی که همهٔ ماها در آن ایام مشاهده نموده‌ایم زاید است،

لیکن شما در بازجوییهای خودتان مخصوصاً اظهار کرده‌اید بمرئیس ستاد وقت راجع به‌ارابه‌هایی که در سعدآباد بودند. تذکر دادم که در آنجا چه می‌کنند و ایشان پاسخ دادند در اختیار وزارت دفاع ملی است.

دکتر مصدق: بله، همین طور است؛ و من خیالم راحت شد. بعد دستور دادم، با آن شرحی که خودتان بیان کردید، به‌شهر بیاورند.

رئیس: اگر اشتباه نکنم، اظهار داشتید که همان شخص مجهول حرکت ارابه‌ها را به‌شهر و در اینکه در خیابان حشمت‌الدوله تانکها مفقود شده‌اند تذکر داده‌اند. در این صورت تأیید می‌شود. مثل این است که وجود آن ارابه‌ها را در سعدآباد باعث نگرانی خود می‌دانسته‌اید. آیا چهار ارابه در کاخ سلطنتی و در اختیار شاهنشاه باشند، سبب ناراحتی فکر نخست‌وزیر باید باشد؟

دکتر مصدق: نیمسار ریاست محترم دادگاه توجه به‌آن جمل آخر عرایضم نفرمودید. به‌آقای سرتیپ ریاحی گفتم که این تانکها در تصرف نیروها هست یا نیست؟ گفتند بله هست. روز شنبه آمدند و گفتند نیست. به‌شرحی که عرض شد و به‌آن جمل آخر عرایضم که عرض کردم، توجه نفرمودید. تحقیق بفرمایید خانهٔ مرا با چه تانکی بمباران کردند و آن شبی‌که به منزل من آمدند و دستخط آوردند برای چه تانک آوردند. شما یک محاکمهٔ یکطرفه می‌کنید. یعنی اینکه آنهایی که آمده‌اند و خانهٔ مرا بمباران کرده‌اند و دستخط اعلیحضرت را با قوه و زور یک ساعت بعد از نصف شب آورده‌اند، خلعت می‌دهید، نشان می‌دهید، ولی...

رئیس: از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. حالا که از سؤال خارج است، عرضی ندارم.

رئیس: آیا آن شبی که فرمان اعلیحضرت همایونی را به‌شما ابلاغ کردند، خانهٔ شما بمباران شد؟ و آیا صدای یک نیری بلند شد، یا تانک به‌منزل شما وارد شد، جز اینکه دستخط با کمال احترام به‌شما داده شد و شما رسید دادید و بعد از آن، فرمان توفیف حامل فرمان را دادید؟

دکتر مصدق: آنها اطلاع نداشتند که در خانهٔ من تانک هست. اگر در خانهٔ من تانک نبود، مرا دستگیر می‌کردند. وقتی که آمدند و دیدند که قوه‌ای در آنجا هست و نمی‌توانند بدون نزاع و خونریزی مرا دستگیر کنند، آمدند و دستخط را دادند و رفتند. اگر عرض من منطقی نیست، آن را مورد توجه قرار ندهید. اگر هست، ریاست محترم دادگاه بپرسند چرا با قوه بدر خانهٔ من آمدند؟ و چرا آنجا آمدند با قوه و بعد دو وزیر و یک وکیل را دستگیر کردند؟ اینها کودتاست دیگر. اگر کودتا نیست، پس بفرمایید که چیست؟

رئیس: شما از طرفی اظهار کردید: «در خانهٔ من تانک نبود.» ولی حالا می‌گویید: «آن عده‌ای که برای کودتا آمده بودند، وقتی که بدر خانهٔ من رسیدند و تانکها و عده را دیدند منصرف شدند و فرمان را آوردند.» کدام یک از این حرفها را ما قبول کنیم؟

دکتر مصدق: عرض کردم آن شب به‌طور استثنا بدر منزل من آمد و آن شب چون خبر دادند که کودتا می‌شود، گفتم به‌طور استثنا آن شب تانک را بیاورند آنجا. آن کسی که کودتا کرد، اطلاع از آمدن تانک بدر خانهٔ من نداشت.

رئیس: آیا می‌توانید اسم آن شخصی را که خبر کودتا را به‌شما داده و مطمئناً طرف شناسایی و اطمینان شما بوده معرفی کنید؟

دکتر مصدق: من در اطاق خوابم بودم. آمدند از آن بنایی که خانمم در آنجا سکونت می‌کرد گفتند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته. می‌گوییم چه مطلبی دارید؟ می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمی‌گویم.» من

دیدم یک آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده این لابد یک حرف قابل‌توجهی دارد. گفتم: «به‌آن گیرندهٔ حرف بگو که پای تلفن باشد می‌آیم.» رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من دکتر مصدق هستم یا نیستم. گفتم: «شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به‌جای من با شما صحبت کند.» گفت: «خوب، من می‌خواهم خبری به‌شما بگویم و خبر من مفصل است. بنویسید.» بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفت: «امشب این اشخاص که افسران گارد شاهی بودند حرکت می‌کنند برای دستگیری شما می‌آیند. تانکهایی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت‌الدوله بروند و معلوم نیست کجاست.» من اینها را یادداشت کردم و گفتم: «شما کی هستید؟» گفت: «بسیار معذورم.» این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به‌آقای سرتیپ ریاحی تلفن کردم. سناد ارتش نبودند. رفته بودند شمیران، آمدند به‌شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: «این اسامی اشخاص است.» ایشان گفتند: «این صورت را به‌نظر نمی‌شود تکذیب کرد. چون اسامی آن را یک شخص مطلعی نوشته.» گفتم: «در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید. چون نقشه‌ای قبلاً ریخته شده بود که چگونه از خانهٔ من دفاع شود. آن نقشه این بود که سر خیابانها کامیون و دوچرخه سوار باشد و در صورت وقوع حادثه‌ای آنها جریان را خبر دهند. آن شب که این اتفاق افتاد ایشان گفتند احتیاط می‌کنم.

رئیس: تیمسار ریاحی، شما که رئیس ستاد ارتش بودید بفرمایید که آیا گفته‌های ایشان معمولاً به‌همین منوال بوده است، و تانک هیچ وقت در منزل ایشان بوده است یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: توضیحاً به‌عرض می‌رسانم که معمولاً از مدتها قبل، قبل از تصدی ریاست ستاد اینجانب، سه ارابهٔ جنگی در مقابل کلانتری یک متمرکز بود که مأموریت آنها حفاظت کاخهای سلطنتی و منزل آقای دکتر مصدق بود. در آن شب وقتی آقای دکتر مصدق اظهار نگرانی کردند، بنده دستور دادم دو تانک از آن سه تانک درب منزل ایشان رفته که یکی در تلاقی خیابان کاخ با حشمت‌الدوله و دیگری در تلاقی خیابان شاه با کاخ استقرار پیدا کردند.

رئیس: آقای دکتر مصدق، شما که قائل به‌مسئولیت هستید می‌گویید مطبوعات و غیره اگر خلافی کردند تابع مقررات مخصوصی بوده‌اند و نخست‌وزیر نبایستی در این قبیل موارد دخالتی نماید، پس چگونه شخصاً طبق مدارکی که موجود است و در پرونده مندرج است و در بازپرسی اعتراف نموده‌اید، دستور عدم جلوگیری از شکستن و فروریختن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را دادید و چگونه شخصاً دستور دستگیری سپهبد زاهدی را صادر نمودید؟ و چرا این امور را به‌مأمورین مربوطه واگذار ننمودید که طبق وظایف خود عمل نمایند؟

دکتر مصدق: راجع به‌مجسمه‌ها دیروز خواستم عرایضی عرض بکنم که اجازه ندادید. فرمودید در پرونده هست و مطالعه فرمودید. پس سؤالش در این جلسهٔ عمومی از من موردی ندارد. اگر می‌فرمایید باز هم جواب بدهم.

رئیس: اگر جواب سؤال را طبق آنچه می‌شود بگویید، کاملاً گوش می‌کنم.

دکتر مصدق: بله، بنده دستور دادم که مجسمه‌های اعلیحضرت شاه فقید را قبل از اینکه احزاب چپ بردارند ملیون بردارند که شرح آن مفصل است و بعد عرض خواهم کرد. راجع به‌تیمسار سرلشکر زاهدی هم یک چنین تلگرافی کردم که اگر اجازه بفرمایید مشروحاً در مدافعات خود عرض می‌کنم.

رئیس: راجع به‌مجسمه‌های اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی که بعضی از آنها پایین آورده شده بودند چه دستوراتی دادید؟

دکتر مصدق: بهیچوجه چنین خبری بهمن داده نشد و هیچ دستوری هم نداده‌ام.

رئیس: آیا از مقامات انتظامی و شهربانی و سناد ارتش و غیره هم‌چنین اطلاعی را به‌شما ندادند؟

دکتر مصدق: تحقیق بفرمایید ببینید دادند یانه. بنده هیچ اطلاعی ندارم. کار مجسمه. آقا، یک مطلبی بود که همیشه گرفتار این مجسمه‌ها بودیم. احزاب چپ همیشه با این مجسمه‌ها مخالف بودند. حتی یک موقعی مجسمهٔ اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی که در میدان سنگلج بود دستور دادم چند روزی محافظینی آنجا بگذارند که جلوگیری شود.

رئیس: سؤال: شما اظهار داشته‌اید که فرمان شاهانه را بهر یک از وزیرانی که به‌اطاق استراحت شما آمده‌اند نشان دادید. از طرف دیگر اظهار نمودید که فرمان را رسماً در هیئت وزیران مطرح ننمودید، از بیم آنکه مبادا افشا شده و امنیت مختل شود. توضیح دهید اصولاً شما بهیئت‌وزیران خود اعتماد داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: قبولی این فرمان و عدم قبولش مربوط بهیئت وزیران نبوده که من به‌آنها اعتماد داشته باشم یا نداشته باشم. نخست‌وزیر اگر این فرمان را نافذ می‌دانست دولتی وجود نداشت که محتاج به‌مشورت با وزیران بشود. من از نظر نفوذ یا عدم نفوذ فرمان با آنها نمی‌خواستم داخل مذاکره بشوم. تشخیص این مسئله حق شخصی خود من بوده است. نظر من از مذاکره راجع به‌این دستخط در هیئت وزیران فقط این بود که راه حلی بدست بیاوریم که این غائله بخوبی رفع شود. به‌طوری که قبلاً عرض کردم، هیئت وزیران ارتباط با مقام سلطنت پیدا کنند و بهر طور ممکن بود رفع این غائله را نمایند.

رئیس: سؤال: مشاورین خود را در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد معرفی نمایید و توضیح دهید فرمان شاهانه را دایر به‌عزل از سمت نخست‌وزیری خود بمشاورین خود نشان دادید یا خیر؟

دکتر مصدق: من با کسی در این باب شور نکردم که نظر از کسی بخواهم و بگویم چه باید بکنیم. روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران به‌طور فوق‌العاده برای تنظیم ابلاغیهٔ دولت راجع به‌کودتا دعوت شده بودند، به‌خاطر دارم که یکی دوتا یا سه نفر از وزرایی که زودتر آمده بودند، تک‌تک آمدند از من احوالی بپرسند. بعد من به‌آنها گفتم دست‌خطی هم راجع به‌این کار شب گذشته آورده‌اند. ولی من بهیچ‌وجه آن را در هیئت وزیران مطرح نمی‌کنم.

رئیس: سؤال: شما در توضیحات قبلی خود صریحاً بیان داشتید که قصد داشتید فرمان اعلیحضرت همایونی را در هیئت دولت که بنا بود روز سه‌شنبه تشکیل شود مطرح نموده و تصمیمی برای کسب اطلاع از چگونگی آن و عزیمت اعلیحضرت همایونی به‌وسیلهٔ هیئت وزیران به‌عمل آورده و هرگاه اگر مراجعت اعلیحضرت همایونی عملی نمی‌شد هیئت دولت تصویب رفراندومی را که قبلاً پیش‌بینی آن را به‌عمل آورده و ابلاغ نموده بودید می‌نمود. اکنون اظهار می‌دارید: «چون آن فرمان را من شخصاً نافذ نمی‌دانستم، در هیئت دولت مطرح نمی‌نمودم.» کدام نظر شما صحیح است؟

دکتر مصدق: اینجا توجه نفرمودید که بنده در آن جلسهٔ هیئت وزیران که عرض کردم مطرح نمی‌شود، نظرم این بود که به‌توسط آقای امینی شاید با اعلیحضرت تماس بگیریم. بعد تحقیق کردیم گفتند اعلیحضرت تشریف برده‌اند. عرایضی که عرض کردم مال روز شنبه بود. بعد به‌فکرم رسید که به‌آن ترتیب رفتار شود.

رئیس: سؤال: شما که آقای امینی را در آن موقع بازداشت نموده بودید.

دکتر مصدق: چطور؟ ساعت ۶ صبح بود آقا. هنوز ایشان بازداشت نشده بودند. مثل عرض کردم، نگفتم حتماً به‌آقای امینی عرض کردم؛ یک کسی مثل ایشان.

رئیس: همین‌طور در صورت‌جلسه بنویسید. «ممنل عرض کردم.»

در ساعت ۵/۴۵ بعدازظهر جلسه پایان گرفت و جلسهٔ آینده به‌بامداد روز دوشنبه ۹ آذر موکول گردید.

جلسهٔ نوزدهم

نوزدهمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید.

رئیس: توضیح دهید ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط اعلیحضرت همایونی را گرفته و رسید دادید، به‌وسیلهٔ چه‌کسی دستخط بدست شما رسید و پس‌از دریافت و دادن رسید، چه‌دستوری صادر نمودید؟

دکتر مصدق: قبلاً لازم می‌دانم که از پیش‌آمد دو جلسهٔ قبل معذرت بخواهم. آن این بود که من از مادهٔ ۳۹۳ اصول محاکمات جزایی اطلاع نداشتم. قانونی که مرور می‌شد، همین قانون دادرسی کیفر ارتش بود. شاید خود دادگاه هم اطلاع نداشتند. اگر بنده از مادهٔ ۳۹۳ طلاع داشتم، اطاعت از اوامر ریاست محترم می‌نمودم. این راجع به‌این مسئله. و اما راجع به‌دستخط، چون منزل بنده بعداز ۹ اسفند دو در آهنی بنده کار گذاشتم که بین این دو در آهنی دو اطاق بود، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور اطاق خوابم، وقتی در زدند از طبقهٔ پایین تلفن کردند که دستخطی آوردند و می‌خواهند ابلاغ کنند. گفتم بگیرید و بیاورید. دستخط را آوردند. حال نمی‌دانم که از افسران مراقب خانهٔ من بود که این دستخط را آوردند یا آدم من؛ درست در نظرم نیست.

رئیس: چه‌دستوری پس‌از دریافت دستخط صادر نمودید؟

دکتر مصدق: دستخط را که دادند، خواندم. باآقای سرتیپ ریاحی با تلفن مذاکره کردم و گفتم یک‌چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که آورندهٔ دستخط را توقیف کنند.

رئیس: [خطاب به‌سرتیپ ریاحی]: آیا به‌همین نحو به‌شما دستور داده شد که آورندهٔ دستخط را توقیف نمایید؟

سرتیپ ریاحی: بهیچ‌وجه آقای دکتر مصدق در آن شب صحبت از دستخط نفرمودند. بنده به‌وسیلهٔ خود نیمسار سرتیپ نصیری دانستم که ایشان حامل امریه‌ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای آقای دکتر مصدق بوده‌اند. ولی در تلفن بهیچ‌وجه آقای دکتر مصدق اشاره‌ای به‌این موضوع نفرمودند.

رئیس: پس علت توقیف سرتیپ نصیری فقط حامل دستخط بودن بوده یا علت دیگری داشت؟

سرتیپ ریاحی: همان‌طور که قبلاً به‌عرض رسانیدم، سرتیپ نصیری به‌عنوان و تصور اینکه عامل عملی است، یعنی با تعدادی سرباز و ارابهٔ جنگی در شب حرکت کرده است، به‌این‌دلیل آقای دکتر مصدق به‌بنده دستور بازداشت ایشان را دادند.

رئیس: سؤال: پس دستور بازداشت ایشان‌را آقای دکتر مصدق به‌شما ابلاغ نمودند؟ و آیا علت بازداشتشان را خود آقای دکتر مصدق بیان کردند یا شما خودتان تشخیص دادید؟

سرتیپ ریاحی: قبلاً از عصر شنبه آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که نیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد. البته به‌کرات آقای دکتر مصدق این‌قبیل اظهار نگرانیها کرده بودند. در دفعات دیگر نیز تصور اینکه

ممکن است یک واحد نظامی عمل خودسرانه‌ای بکند، می‌نمودند و به‌بنده در این‌باره دستورائی می‌دادند. بنده شخصاً خیالم راحت بود. اصولاً تصور نمی‌کردم در مرکز چنین عملیاتی بشود. مع‌ذلک در اجرای دستورات آقای دکتر مصدق تعدادی واحدهای آماده در سربازخانه‌های مختلف همیشه داشتم. آن شب نیز بنا به‌سابقهٔ مذاکره‌ای که آقای دکتر مصدق راجع به‌امکان عمل سرنیپ نصیری با بنده کرده بودند، بنده نیز همان‌طور که در عرایض دیروز به‌عرض رساندم تصور کردم واقعاً این‌عمل کودتایی است. بنده از فرمان اطلاع نداشتم تا روشن شوم. در موقعی که سرتیپ نصیری به‌دفتر من آمدند، افسر دیگری، ستوان‌یکم ریاحی که از منسوبین نزدیک ایشان است و افسر گارد شاهنشاهی است، با ایشان بودند. این دو نفر فقط از گارد شاهنشاهی به‌دستوری که عرض شد بازداشت شدند.

رئیس: [خطاب به‌دکتر مصدق]: ممکن است مفاد ابلاغ تلفنی آن‌شب خود را که به‌تیمسار نقی ریاحی برای بازداشت سرتیپ نصیری کرده‌اید بیان کنید؟

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، شما از یک کسی‌که خودش اقرار می‌کند ۷۲ سال دارد و دیگران می‌گویند ۹۰ سال دارد، انتظاراتی دارید که از یک جوان نمی‌توان داشت. خدا شاهد است حافظهٔ صحیح ندارم. به‌شما عرض می‌کنم این اشخاصی که با من همکاری نزدیک داشته‌اند، خواه وزیر بوده‌اند یا رئیس ستاد ارتش، من خدا را به‌شهادت می‌طلبم که تا امروز از آنها خلافی نشنیدم. [با گریه] من در این سن و سال چرا باید یک حرف بی‌اساسی را بزنم که یک بیچارهٔ بدبختی را گرفتار کنم؟ والله نظر ندارم. هر چه گفته‌اند راست گفته‌اند.

رئیس: فقط توضیح دهید دستور توقیف سرتیپ نصیری را دادید یا نه؟

دکتر مصدق: بله، جناب آقای رئیس دادگاه. بله اگر این‌کار را نمی‌کردم چه می‌کردم.

رئیس: علت توقیف او چه بود؟

دکتر مصدق: علت آن این بود که افسری که در تحت حکم وزارت دفاع ملی بوده و از طرف وزیر دفاع ملی مأمور گارد شاهنشاهی بود، با چند افسر دیگر با آن صورتی‌که به‌کرات عرض شده است باید در منزل نخست‌وزیر، دستخط را ابلاغ کند. اگر این دستخط به‌او داده شده بود... بنده نمی‌خواهم گله کنم به‌جهت اینکه مقام من لایق این نیست که از یک مقام باعظمتی گله‌مند باشم که چرا یک‌چنین دستخطی را به‌توسط کفیل وزارت دربار و رئیس تشریفات ابلاغ نفرمودند. آن‌هم در روز روشن و ساعت عادی و متعارف اداری. یک‌چنین دستخطی را به‌افسری بدهند و این افسر با زره‌پوش و چهار ارابهٔ جنگی در خانهٔ من بیاید دستخط ابلاغ کند. همین.

رئیس: اولاً ایشان افسر فرمانده گارد شاهنشاهی و بالاخص مأمور دربار شاهنشاهی بود. مضافاً بر اینکه تمام افسران فرمانبردار و تحت امر مستقیم بزرگ ارتشتاران فرمانده هستند، نه وزیر دفاع ملی. ایرادی نبود که مأموریت خود را که عبارت از ... اندن دستخط ملوکانه به‌شما بوده انجام داده باشد. نمی‌شود این را برای افسر جرم و علت توقیف تشخیص داد؛ این‌هم به‌طوری که خودتان اظهار داشتید، فرمان را به‌در منزل شما آورده و به‌وسیلهٔ یکی از بستگان یا خدمهٔ خودتان به‌شما رسانیده و رسید داده‌اید. به‌نظر می‌آید مستوجب توقیف بوده؟...

دکتر مصدق: چرا.

رئیس:... و یا با آن قدرتی که اشاره کردید به‌درخانهٔ شما آمده که هنوز صحت و سقمش برای ما ثابت نشده. برعکس، بر طبق اعتراف خودتان، بخصوص آن‌شب در منزل خودتان بیش از سابق استحفاظ و تقویت شده بود و هیچ صدایی و لو یک نیز بلند نشده. آیا می‌شود این افسر را مقصر و مستوجب توقیف دانست؟

دکتر مصدق: اولاً نوهین به‌مقام سلطنت کرده. زیرا مقام سلطنت آن‌قدر بالا است، آن‌قدر بزرگ است که محتاج

به‌این نیست که با قوه دستخط بیاورند. این‌که با قوه دستخط آورده، توهین به‌مقام سلطنت کرده. تصور کرده که کسی دستخط شاه را نمی‌خواند و باید با قوه آن‌را اجرا نماید. این توهین است. دستخط شاه را اگر یک فراش دربار بیاورد، نخست‌وزیر باید آن فراش را روی سر خود بگذارد. دستخط شاه احتیاج به‌قوه و زره‌پوش نداشت. راجع به‌اینکه افسر وقتی می‌دانست آنجا قوه‌ای هست آمده، نمی‌دانست آقا. نمی‌دانست. او خیال می‌کرد که دکتر مصدق با ۷۰ ــ ۸۰ نفر نظامی آنجا نمی‌گیده و وقتی که وارد شد می‌تواند همه را در آنجا تحت امر خود نگهدارد. ولی آن خبر شخص مجهول سبب شد که ما در حین اینکه او می‌خواسته است حرکت کند و از شهر بی‌اطلاع بوده، قوه‌ای بیاوریم و آنجا بگذاریم. وقتی‌که او رسید، در مقابل یک قوهٔ متمرکزی واقع شد.

رئیس: سؤال: من با استدلال خود شما که آن افسر دستخط اعلیحضرت همایونی را که واجب الاطاعه تشخیص داده‌اید با آن‌وضع آورده و اگر یک پیشخدمت ساده‌ای بیاورد اجرا می‌کردید...

دکتر مصدق: بله!

رئیس:... از خود شما می‌پرسم [آن عقیده با] این عقیده‌ای که در بیانات خود اظهار داشتید: «امر را نافذ نمی‌دانستم» [مغایرت ندارد؟]

دکتر مصدق: این یک‌وقت است که یک وزیری آلت فعل است و یک وزیری استقلال شخصی دارد. اگر وزیری آلت فعل شد، هرچه گفته‌اند، می‌گوید صحیح است. اما اگر وزیری آلت فعل نشد و وزیری خیرخواه شخص پادشاه و مملکت بود، اگر در اظهار عقیده خودداری کند، به‌شاه و مملکت هر دو خیانت کرده است. من وزیری بودم که هیچ‌وقت از اظهار عقیده نترسیده‌ام. شما، شما جریان دورهٔ وکالت من را در چهار دورهٔ تقنینیه بخوانید. چون می‌دانم که مجال ندارید، از یک شخص مطلعی ولو اینکه چند دقیقه وقت خود را تلف کنید بخواهید. خدمتتان عرض نمودم که ممکن است من تا به‌امروز چیزی به‌آن مجلس بیاید و من نسبت به‌اظهار عقیده و خدمت به‌شاه و وطن عزیزم خودداری کنم؟ من دستخط را گرفتم و وظیفه‌ام این بود که بنویسم دستخط [رئیس] بزرگ مملکت به‌من رسید. اما من که نمی‌توانستم اگر عقیده‌ای و نظری نسبت به‌این دستخط دارم هیچ نگویم و بگویم امر مبارک را اجرا می‌کنم. من به‌شما صراحتاً عرض می‌کنم که شاه مملکت را همیشه خیرخواه به‌مملکت شناخته‌ام. هر چیزی را که نسبت به‌خیر مملکت به‌آن مقام بالا بلند عرض کرده‌ام، قبول کرده‌اند. اگر پادشاه ما مستبد بود و خیرخواه نبود، من را چه کار به‌اینکه بیایم نخست‌وزیر شوم؟ من همیشه اعتماد و اطمینان به‌همراهی و حمایت این شاهنشاه داشتم. همیشه مطمئن بودم که اگر چیزی در صلاح مملکت به‌آن بزرگوار عرض کنم مورد تصدیق است. بیش از این عرضی نمی‌کنم. جناب‌عالی خودتان، ریاست محترم دادگاه، با اعلیحضرت سالها کار کردید و تحت امرشان وظایفی که داشتید اجرا کردید. آیا غیر ازاینکه من عرض کردم، طور دیگری ایشان‌را شناخته‌اید؟ اگر طور دیگر شناخته‌اید، بفرمایید که توضیحات دیگری عرض کنم.

رئیس: فقط جواب سؤال را بدهید که آیا حامل دستخط ملوکانه بودن جرم محسوب می‌شود؟

دکتر مصدق: بله. به‌جهت‌اینکه با قوه آمده. حضرت عالی خودتان سلسله مراتب را می‌دانید. وقتی‌که دیروز گفتم تلگراف سرتیپ ریاحی را من گفتم او حق نشستن اینجا را ندارد. چون سلسله مراتب این است که اگر بالاتر امری کرد، باید کوچکتر اطاعت کند؛ مخصوصاً مقررات ارتش.

رئیس: همین مقررات ارتش ایشان را اینجا نشانده است. چون ایشان مادون بزرگ ارتشتاران بوده‌اند، نه رئیس ستاد وزیر دفاع ملی.

دکتر مصدق: از خود اعلیحضرت سؤال بفرمایید که از موقعی که ایشان رئیس ستاد شدند، با دربار رابطه‌ای نداشتند؟

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید.

دکتر مصدق: الآن عرض می‌کنم. آقا دست‌پاچه نشوید. [خندهٔ حضار] اوامر بالاتر در ارتش مخصوصاً باید به‌مادون محترم شمرده شود. اگر نصیری گفت که «اعلیحضرت دستور فرمودند که من با تانک و فوه دستخط ببرم»، این صحیح است. ولی اگر غیر از این باشد، همچنانکه نیست، آن صاحب منصبی که تانک آورده و فوه آورده، سوءاستفاده از آن مقامی را که داشته است نموده. بله.

رئیس: با اینکه توضیح داده شد و خودتان بالصراحه بیان نمودید که امر به‌چه وسیله به‌دست شما رسید و کوچکترین عمل قدرت و حتی تظاهر به‌آن هم مشهود نبوده و همچنین با توضیحات و استدلال کافی اطاعت امر سلسله‌ی مراتب را تشریح نمودید و مقام شامخ سلطنت و خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را تعریف و توصیف کرده و واجب‌الاطاعه بودن اوامر ایشان را بیان نمودید، چگونه به‌جای اجرای امر بعد از دادن رسید به‌دستخط ملوکانه داخل در کیفیت آوردن دستخط شدید؟ چون به‌طوری‌که اظهار داشتید، همان آن به‌رئیس ستاد ارتش دستور توقیف سرتیپ نصیری را داده‌اید، حتی کوچکترین تحقیقی نیز برای چگونگی حمل دستخط به‌وسیلهٔ سرتیپ نصیری به‌عمل نیاورده بودید. به‌نظر می‌آید این استدلال اخیر جهت بازداشت سرتیپ نصیری موردی نداشته است. اکنون فقط سؤال می‌شود و فقط این جواب را بدهید: چه ساعتی امر به‌شما رسید، و چه ساعتی دستور بازداشت سرتیپ نصیری را صادر نمودید؟

دکتر مصدق: جناب آقای رئیس دادگاه، لازم است دو کلام عرض کنم که سلسله مراتب در وزارتخانه‌ها هست: سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست. سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست، زیرا وزرا مسئول مجلسین هستند که در این باب به‌تفصیل بحث خواهد شد، وقتی‌که اجازه مرحمت فرمایید دفاع از خود کنم. و اما اینکه فرمودید در چه ساعت دستخط داده شد؟ در همین رسید نوشته‌ام یک‌ساعت بعد از نصف‌شب بود. پس از اینکه دستخط رسید، بنده چه می‌بایست بکنم؟ بنده یقین داشتم که در اصالت این دستخط به‌جهات و دلایلی که دیروز راجع به‌دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد، تردید داشته‌ام.

این اول. دوم، شاهنشاه هرگز اجازه نداده‌اند که یک‌ساعت بعد از نصف شب که در خانه‌های عمومی هم با اینکه شهر حکومت نظامی‌است و کسی نمی‌تواند برود، در منزل نخست‌وزیر دستخط را با تانک بیاورند. چون بر من مثل روز روشن بود که شاه چنین دستوری به‌این شخص نداده‌اند. این بود که در همان فاصلهٔ چند دقیقه بعد از یک نصف شب، طولی نکشید و به‌محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصالت آن تردید است، به‌آقای سرتیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک‌چنین دستخط را که اصالت ندارد و با این‌صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید.»

رئیس: آیا معقول و منطقی‌تر این نبود که به‌جای توقیف سرتیپ نصیری، دستور کسب اطلاع از چگونگی فرمان صادر می‌نمودید؟

دکتر مصدق: به‌کرات عرض کرده‌ام که در چگونگی فرمان تردید نداشتم. امروز هم اگر اعلیحضرت این دستخط را تأیید بکنند، به‌نظر من این دستخط جعل معنوی است.

رئیس: سؤال: اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌کشور مراجعت فرمودند و بیش از سه ماه است جریان امور کشور با نخست‌وزیری نیمسار سپهبد زاهدی می‌گذرد و کاملاً مؤید دستخط صادره است، هنوز شما

برخلاف اظهار این دقیقهٔ خود که می‌گویید: «اگر اعلیحضرت همایونی این دستخط را تأیید می‌فرمودند، من اطاعت می‌کردم»، در تمام اظهارات خودتان بیان کرده‌اید: «آن دستخط نافذ نبوده و من نخست‌وزیر قانونی هستم.»

دکتر مصدق: دکتر مصدق هیچ‌وقت اجباری نداشته که چیزی برخلاف واقع بگوید. من اگر عرض می‌کنم خیرخواه شخص اعلیحضرتم، به‌هیچ‌وجه تردید نفرمایید که در این عرایض ذره‌ای خلاف گفته باشم. سلاطین در زمان سلطنت خودشان باید به‌دو چیز عقیده داشته باشند: یکی اینکه در حال حاضر کارهایی بکنند که در نفع مملکت باشد؛ دیگر اینکه تاریخ نام آن پادشاه را به‌زشتی نبرد.

رئیس: باز تکرار می‌کنم از موضوع خارج نشوید و به‌سخنرانی نپردازید. جواب سؤال را بدهید، کافی است.

دکتر مصدق: جواب سؤال اینکه اگر الآن هم شاه نفرمایند: «من این دستخط را تأیید می‌کنم»، نام‌نامی ایشان همیشه در تاریخ به‌بزرگی برده می‌شود و ایشان‌هم که این حرف را نخواهند زد.

رئیس: به‌نظر من تشکیل دادگاه، صدور فرمان شاهانه برای رسیدگی به‌این موضوع که شما از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد امر شاهانه را اطاعت ننموده‌اید کاملاً کافی باشد و برای دادگاه نیز سؤالات همین اندازه کافی است. بفرمایید. [خطاب به‌دادستان]: توضیحاتی دارید؟ بیان بفرمایید.

سرتیپ آزموده: عرض می‌کنم. به‌نظر اینجانب با سؤالهایی که به‌عمل آمد، دادستان ارتش در این دادگاه دیگر وظیفه‌ای ندارد که انجام دهد. به‌طور مختصر عرض می‌کنم آنچه که اینجانب از توضیحات متهمین استنباط نمودم، این‌است‌که با زبان بیزبانی به‌ریاست دادگاه می‌گویند: «مجرم هستیم و دست از سرمان بردارید.»

دکتر مصدق: این باز هم همین را می‌گوید.

سرتیپ آزموده: به‌خاطر دارم روزی ضمن تحقیقات آقای لطفی را با آقای دکتر مصدق مواجهه داده بودم. آقای لطفی بیاناتی فرمودند راجع به‌اوضاع هیئت وزیران که بیاناتشان انتقاد از وضع صدارت آقای مصدق بود. آقای مصدق در پاسخ ایشان گفت: «حق این بود به‌یاد ایام خوشی که با هم کار می‌کردیم، امروز که گرفتار هستیم برخلاف یکدیگر سخنی نگوییم.» این گفتارهای مصدق است که در آن روز به‌آقای لطفی گفتند. در این دادگاه اینجانب چنین استنباط می‌کنم که آقای دکتر مصدق دو نوع بازی می‌کنند: یکی اینکه تلویحاً بسرتیپ ریاحی می‌گویند: «حق این است که برخلاف من چیزی نگویی.» بازی دوم ایشان این‌است‌که در سن هفتاد و چند سالگی صریحاً بیانی را می‌نمایند ولی بلافاصله وقتی می‌بینند احیاناً حقیقت‌گویی کرده‌اند، حرف خود را پس می‌گیرند و می‌گویند: «والله به‌خدا حافظه ندارم. هرچه سرتیپ ریاحی بگوید راست است.» به‌نظر اینجانب دادگاه محترم هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه تابع اصول و منطق و مدارک مضبوط در پرونده شوند.

دکتر مصدق صاف و صریح می‌گوید: «فرمان عزل را نافذ نمی‌دانم.» و صریحاً می‌گوید: «یاغی هستم.» برای دادستان ارتش دیگر جای گفتگو باقی نمی‌ماند. به‌کرات دیروز تا به‌حال گفت که «فرمان عزل را جعل معنوی می‌دانم.» دادستان ارتش می‌گوید این اعتراف به‌این است که باغی است. یعنی دکتر مصدق اعتراف می‌کند که کیفرخواست دادستان ارتش در بارهٔ او وارد است. به‌کرات می‌گوید که دستخط جعل معنوی است. می‌گوید: «بر فرض اینکه اصالت داشت، آنرا قبول نداشتم.» ولی امروز یک سخن خیلی بامزه‌تر هم گفت و آن این بود که گفت: «دستخط شاه را اگر یک فراش هم بیاورد و می‌آورد، روی سرم می‌گذاشتم.» از همین دو گفتار شما ملاحظه کنید که این مرد چه می‌گوید. از یک‌طرف می‌گوید: «مقام شاه به‌اندازه‌ای شامخ است که اگر دستخط را یک فراش هم می‌آورد، روی سرم می‌گذاشتم.» از طرف دیگر می‌گوید که دستخط جعل معنوی است؛ و می‌گوید بر فرض اصالت، نافذ نبود.

پس به‌نظر دادستان ارتش این دادگاه از لحاظ دستخط دیگر کاری ندارد انجام دهد. زیرا مصدق می‌گوید: «دستخط را قبول ندارم.» از جهت دیگر هم دادگاه کاری به‌این موضوع نباید داشته باشد. آن‌جهت این‌است‌که این دادگاه تشکیل نشده برای اینکه تشخیص دهد دستخط شاهنشاه نافذ است یا خیر. به‌خاطر دارم که این عرض مرا قبلاً یکی از وکلای محترم مدافع سرتیپ ریاحی، شاید سرکار سرهنگ شاهقلی، عیناً بیان داشته که اینجانب تأیید می‌کنم. اگر ملاحظه فرمودید دادستان ارتش بحث مفصلی روی اصول قانون اساسی نمود. از این لحاظ بود همان‌طوری‌که در آن جلسات به‌عرض رساندم، مغالطه و سفسطه و عوام‌فریبی مصدق برای کسی جای تردید باقی نگذارد.

بهر حال در این مورد از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که در دنبالهٔ دادرسی چنانچه مقتضی می‌دانند این گفتگو خاتمه داده شود که آیا دستخط نافذ است یا نیست. مبنای کیفرخواست این است که مصدق پس از دادن رسید دست به طغیان گذاشته و باغی شده که این موضوع را مصدق ضمن پاسخهایی که داد تأیید و تصدیق نمود. یعنی گفت: «دستخط را قبول ندارم.» و اما دربارهٔ سؤالی که از او کردید: موضوع سؤال این بود که دستخط چگونه به دست او رسید و پس از دریافت و دادن رسید چه دستوری صادر کرد، و آقای مصدق چنین پاسخ داد که «به‌سرتیپ ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که تیمسار نصیری را بازداشت کنند.» عقیدهٔ اینجانب در این گفتارهای مصدق این‌است‌که صددرصد دکتر مصدق صحیح می‌گوید. کما اینکه در همین جلسه برای بار دیگر این گفتار خود را تأیید نمود. اقوی دلیل این‌است‌که اگر زیاد دور نرویم و از عصر ۲۴ مرداد جریان را طبق گفتهٔ متهمین بررسی کنیم، به‌این نتیجه می‌رسیم که هر دو متهم اقرار و اعتراف نمودند که از عصر روز ۲۴ مرداد منتظر وقوع حادثه‌ای در شب ۲۵ مرداد بوده‌اند.

در اینجا یک جملهٔ معترضه باید به‌عرض برسانم و آن این‌است‌که به‌طوری‌که می‌گویند آقای دکتر مصدق در یکی دو سال قبل در مجلس شورای ملی اظهار داشته بودند که شبی خوابی دیده‌اند. بنده صحت و سقم آن‌را نمی‌دانم. این‌موضوع خواب ایشان یک موضوعی برای روز شده بود. هنوز هم در افواه هست که آقای دکتر مصدق آنجا که کمیشان لنگ شود و از اشخاص بیدار نتوانند صحبتی کنند، عنوان می‌کنند که «خواب دیدم.» در این دادگاه هم به‌کرات گفتند که یک شخص مجهولی به‌ایشان تلفن زد. این خلاف است. به‌عرض رسانیدم و به‌طور معترضه عرض می‌کنم که ریاست دادگاه به‌وکلای مدافع اخطار کنند که در موقع صحبت اینجانب گوش کنند.[خطاب به‌وکلای مدافع]: گوش کنید:

تیمسار معین‌پور و تیمسار دریادار زند: ایشان نمی‌توانند برای ما تکلیف معلوم کنند. چون هم برای دادگاه تکلیف معین می‌کنند و هم برای ما.

رئیس: مقصودشان این بود که آقایان توجه داشته باشند.

دکتر مصدق: اگر حرف مورد توجه باشد، همه گوش می‌کنند.

یکی دو تن از وکلای مدافع: اگر ریاست دادگاه امر فرمایند اطاعت می‌شود.

در این‌موقع که ساعت ۱۱/۱۰ بود، ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

در ساعت ۱۱/۴۰ دو باره جلسه رسمیت یافت و سرتیپ آزموده گفت:

موضوعی بود که عرض کردم. آقای دکتر مصدق موقع دستگیری و بازداشت تیمسار سرتیپ نصیری این گفتاری

را که در دادگاه نمودند که «پس از دریافت دستخط و دادن رسید، به‌سرتیپ ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آورده‌اند و موافقت حاصل شد که حامل را توقیف کنند». این گفتار ایشان صحیح نیست. عرض می‌کردم از عصر روز ۲۴ مرداد آماده برای این‌عمل بوده‌اند که وقتی دستخط همایونی رسید، بلافاصله و با مقدمات قبلی که در کار بوده است آورنده را دستگیر کنند و اعمالی را که در کیفرخواست تشریح شده و مفصلاً بیان نمودم انجام دهند؛ یعنی خود کودتا کنند.

در تأیید این عرض به‌استحضار دادگاه محترم می‌رسانم که آنچه از مجموعهٔ تحقیقات و توضیحات متهمین در این دادگاه به‌نظر می‌رسد، این‌است‌که متهمین از نصب نیمسار سپهبد زاهدی به‌مقام نخست‌وزیری اطلاع داشته‌اند. بدیهی است نصب نخست‌وزیر جدید مستلزم عزل نخست‌وزیر قدیم بوده است، و هر ثانیه انتظار وصول فرمان عزل را داشته‌اند. مؤید این مطلب اینکه در شب ۲۵ مرداد رئیس وقت ستاد ارتش در حدود ساعت ۲۱ از منزل با عجله به‌ستاد ارتش می‌آیند و در آنجا معاون خود را نیز قبلاً احضار کرده و هر لحظه منتظر وصول دستخط به‌منزل آقای مصدق بوده‌اند. کمااینکه عمل نیز انجام شد و به‌محض اینکه دستخط رسید، نیمسار نصیری بازداشت شد و بقیهٔ اعمال صورت گرفت.

روز گذشته نیمسار سرتیپ ریاحی یک بیانی فرمودند که از آن بیان اینجانب در اینجا استفاده می‌کنم. بیان ایشان این بود که هر فرماندهی مأموریت را به‌نحوی اجرا می‌کند و تصمیمات را به‌نحوی اتخاذ می‌نماید. اینجانب در این مقام نیستم که به‌عرض برسانم بیان ایشان با سؤال ریاست محترم دادگاه مطابقت نداشت. فقط استفاده می‌کنم و عرض می‌کنم موضوع باید تفکیک شود. دو موضوع است: یکی اینکه فرمان ملوکانه چه بوده. دیگر اینکه نحوهٔ ابلاغ از چه قرار بوده. به‌نظر اینجانب نحوهٔ ابلاغ بهر نحو و طریقی که باشد، مؤثر در اصل فرمان نیست. سرتیپ نصیری که فرمان را دریافت داشته و حامل ابلاغ بوده، آزادی عمل داشته است که با اسکورتی حرکت نماید یا منفرداً برود یا کلیهٔ افسران گارد شاهنشاهی را من‌باب مثل به‌دنبال خود همراه ببرد یا باز هم من‌باب مثل چندین هنگ را به‌دنبال خود همراه برد. هیچ‌یک از این نحوهٔ اعمال سرتیپ نصیری مؤثر در اصل موضوع نیست. سرتیپ نصیری در آن‌شب آزادی عمل داشته. مأموریت داشته فرمان ملوکانه را به‌دست نخست‌وزیر وقت برساند. حقیقت را نیز دادگاه محترم به‌نظر می‌رسد بخوبی می‌دانند. شاید ریاست محترم دادگاه ضمن سؤالاتشان اشاره فرمودند که در آن‌شب ضمن ابلاغ دستخط یک تیر تفنگ خالی نشد؛ و آنچه که تحقیق شده سرتیپ نصیری اسکورت مختصری همراه داشته است.

نتیجهٔ عرایضم این‌است‌که معتقد هستم از این به‌بعد دادگاه محترم باید بدین‌نحو وارد ماهیت دعوی شوند. یعنی متهمین بدین‌نحو دفاع نمایند که اعمال منتسب به‌آنان را در کیفرخواست رد کنند. به‌نظر اینجانب بحث لازم روی فرمان عزل و اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق صدور فرمان دارند یا خیر، به‌عمل آمده و اساساً وظیفهٔ دادگاه وارد شدن به‌آن موضوع نیست.

متهمین باید با آزادی‌عمل آنچه که در کیفرخواست به‌آنها نسبت داده شده مورد توجه قرار دهند و هرگونه دفاعی دارند به‌عمل آورند. هرگاه آقای دکتر محمد مصدق قصد نمایند که ضمن دفاع وارد مباحثی شوند که برخلاف انتظام و مصالح کشور باشد، اینجانب طبق قانون درخواست سرّی بودن دادرسی را خواهم نمود. ولی هرگاه روی اعمالی که به‌موجب کیفرخواست به ایشان نسبت داده شده است دفاع نمایند، با نهایت خوشوقتی دقیقاً بیاناتشان استماع خواهد شد. هرگاه ضمن دفاعیاتشان دفاع موجهی نمایند، اولین شخصی که موجه بودن دفاع را اعلام کند اینجانب خواهم بود.

دکتر مصدق: خدا سایهات را از سر من کم نکند!

سرتیپ‌آزموده: و بالاخره به‌عرض می‌رساند که ممکن است اینجانب بسیار اشتباه نموده باشم که در درجهٔ اول باید آن‌را وکلای مدافع و متهمین و در مرحلهٔ نهایی دادگاه محترم رفع نمایند. دیگر فعلاً عرضی ندارم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را در اطراف کیفرخواست و موضوع جریان واقعات روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد بیان نمایید.

دریادار نصیرزند: احتراماً به‌عرض می‌رساند: مفهوم اخذ توضیحات از متهمین و غیره، مصرح در مادهٔ استنادیه، این نیست‌که بین دادستان و متهم مناظرهٔ تعرض و دفاع انجام گردد. توضیح برای روشن شدن نقاط تاریک است. به‌این مناسبت تصور می‌کنم نیمسار دادستان ارتش پس‌از آنکه مدت ده دوازده روز در اطراف ادعانامهٔ خود توضیحات مفصل دادند، دیگر پس‌از توضیحاتی‌که نیمسار ریاست دادگاه از متهمین کردند جای صحبتی برای ایشان نبود. نیمسار ریاست دادگاه سؤالاتی فرمودند و موکل بنده جوابی مطابق سؤال دادند. ولی مثل این‌است‌که نیمسار دادستان ارتش در صحبت کردن از هر مقوله‌ای «کارت بلانش» [= اختیارتام] داشته باشند. به این جهت استدعا می‌کنم مقرر فرمایند اصول رعایت شود و محفوظ گردد. ضمناً بعدادگاه هم از هیچ‌طرف ارائهٔ طریق نشود: چون نیمسار ریاست دادگاه با نهایت دقت مراقب انتظامات هستند، و اگر مواردی پیدا شود رأساً اقدام می‌فرمایند.

رئیس: اگر دادستان صحبتهایی کردند، بنا به‌تقاضای اینجانب و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است. البته اگر دادستان محق باشد برای اثبات کیفرخواست خود اظهاراتی می‌نماید و حتی ارائهٔ طریق هم بنماید، اشکالی ندارد. دادگاه خودش انتظامات را حفظ خواهد کرد. [خطاب به‌سرهنگ بزرگمهر] سرهنگ بزرگمهر، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به‌عرض دادگاه می‌رساند: آن‌طوری‌که از مادهٔ ۱۹۷ بنده استنباط نموده‌ام، این‌است‌که معمولاً وکیل تسخیری برای کسی‌که نتواند اظهارات خود را بیان نماید، تعیین می‌کنند. با قرائت مادهٔ ۱۹۷ که عیناً قرائت می‌شود:

مادهٔ ۱۹۷ ــ پس از انجام تشریفات مقرر در موارد قبل منشی دادگاه به‌امر رئیس ادعانامه را قرائت می‌نماید و بعد رئیس دادگاه خلاصهٔ اتهامی را که برای آن متهم مورد تعقیب واقع شده است به‌او اعلام داشته و دلایل اقامه شده از طرف دادستان را نیز ذکر می‌نماید و از او می‌پرسد که آیا به‌تقصیر خود اعتراف می‌نماید یا خیر. پس از آن شروع به‌تحقیقات می‌نماید، بدین‌ترتیب‌که بدواً توضیحاتی که لازم می‌داند از دادستان راجع به‌ادعانامه خواسته و بعد هرگاه گواهها و کارشناس دعوت شده باشند اظهارات آنها را استماع و منشی دادگاه خلاصهٔ اظهارات و در صورت لزوم تمام آن را در صورت مجلس می‌نویسد. پس از آن متهم یا وکیل‌مدافع او بدفاع می‌پردازد.

و با توجه به‌مادهٔ ۳۹۳ آیین دادرسی کیفری که طبق آن ریاست محترم دادگاه مجاز بودند که از متهم به متهمین سؤالاتی بفرمایند و سؤال فرمودند، اینک به‌نظر اینجانب نوبهٔ دفاع به‌عهدهٔ متهم می‌باشد. بخصوص وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد که جزئیات امر از نظر شخص موکلم، نه اعمالی که بدون اطلاع ایشان انجام گرفته، باید به‌وسیلهٔ خودشان گفته شود. اینکه تصور شده اینجانب اصرار دارم به‌اینکه از دفاع خودداری نمایم، صحیح نیست. زیرا اساساً عادت به‌دروغ گفتن ندارم. تصور می‌کنم ریاست محترم دادگاه و نیمسار سرتیپ شیروانی و نیمسار سرتیپ افشارپور و نیمسار سرتیپ خزاعی که سمت استادی اینجانب را داشته‌اند و نیمسار سرتیپ بختیار که مدتی که در گارد

شاهنشاهی به‌عنوان فرمانده هنگ نادری افتخار مرئوسیت و همکاری ایشان‌را داشته‌ام می‌دانند که عادت به‌دروغ ندارم.

برای تهیهٔ لوایح در رد صلاحیت ۲۶ صفحه اورافی تهیه شد و معلوم گردید به‌گزاف نگفته‌ام. بنده و موکل محترمم هنگامی‌که برای رد صلاحیت تهیهٔ لوایح می‌نمودیم، این‌طور فرض کردیم که اگر دادگاه با دلایل قویه‌ای که بر عدم صلاحیت نوشته‌ایم معهذا خود را صالح بداند، وضع این‌گونه خواهد بود که به‌طور معمول دادگاهها پس‌از خواندن قرار صلاحیت کیفرخواست خوانده می‌شود. و بی‌آنکه روی‌آن از طرف دادستانی صحبتی بشود، به‌رد کیفرخواست مبادرت خواهیم نمود.

روی این‌اصل ۱۹ صفحه جواب تهیه شد. ولی بعدازآنکه دادستانی جلسات طولانی بحث فرمودند و ازاین‌نظر که متهم و وکیل‌مدافع دو نفر هستند و قاعدتاً چون در تمام دنیا برای متهم به‌اصطلاح آوانسهایی داده می‌شود که هرچه در دل دارد بگوید، از این‌رو این‌طور تصور شد که متهم و وکیلش دو برابر باید صحبت کنند و تمام جهات تاریک را روشن نمایند. برای آنکه به‌دروغ نگفته باشم، این صفحهٔ ۱۹ است که قبلاً تهیه شده بود. روی همان اصل که دادستانی به‌شهادت صفحاتی که از بیانات ایشان یادداشت کرده‌ام ۱۰۰ صفحه دفترچه‌ای و در حدود ۳۰ صفحه اوراق عادی در تقویت کیفرخواست و بیان کیفرخواست مذاکره فرموده‌اند. بنده نیز فقط رئوس مطالب را در ۷ صفحه که بازیافی دارم نوشته‌ام که بتدریج به‌آنها جواب بدهم. در حدود ۲۱ صفحه به‌اضافهٔ ۴ صفحه که ۲ صفحهٔ آن ماشین شدهٔ قبلی است، آماده نموده‌ام و باید این وظیفهٔ خود را به‌نظر خود پس‌از دفاع موکلم کاملاً انجام بدهم. برای آنکه خدای نکرده توهم شود به‌اینکه برای متهم یا متهمین یا وکلای مدافع آنها در این دادگاه تضییقی ممکن است قائل شوند، از دادگاه محترم اجازه می‌خواهم که اجازه بفرمایند قسمت اخیر مادهٔ ۱۹۷ یعنی اظهارات متهم استماع شود. سپس وکیل مدافع بدفاع بپردازد. ولی چون خود را تابع دادگاه می‌دانم و به‌بی‌نظری و شرافتمندی ریاست دادگاه از سال ۱۳۱۴ مؤمن و معتقد بوده‌ام، تقاضا دارم بپذیرند که متهم از خود دفاع بنماید. بنده نیز به‌نوبهٔ خود مطمئناً وظیفهٔ قانونی خود را انجام خواهم داد.

رئیس: دادگاه کوچکترین تضییق و استثنائی و برخلاف مقررات عمل نخواهد نمود. البته متهم و وکیل مدافع به‌جای ۲۰ صفحه می‌توانند ۴۰۰ صفحه بخوانند. فقط به‌شرط اینکه از موضوع خارج نشوند. البته آقای دکتر مصدق می‌خواهند صحبت خود را بنمایند، با کمال آرامی با کمال آزادی و دقت‌بیان فرمایند. ولی از موضوع خارج نشوند. بسیار از حسن‌نظر شما هم ممنونم.

سرهنگ بزرگمهر: از عنایت و توجه ریاست محترم دادگاه اکنون سپاسگزارم و با شناخت اوصاف عالیهٔ ایشان، جز این نیز انتظار نداشتم. شناسایی اینجانب به‌اصطلاح تازه بعهم رسیده نیست: بلکه از سالیان دراز شناسایی به‌روحیهٔ ایشان داشته‌ام.

در ساعت ۱۲/۱۵ دادگاه به‌عنوان تنفس تا ۲/۳۰ بعدازظهر تعطیل شد.

* * *

در ساعت ۳/۴۵ بعدازظهر جلسهٔ دادرسی مجدداً تشکیل گردید.

پس از رسمیت جلسه، رئیس خطاب به‌دکتر مصدق گفت:

اظهارات خود را بیان دارید.

دکتر مصدق: درخواست می‌کنم یا اجازه بفرمایید بنشینم و یا اگر بایستی ایستاده صحبت کنم اجازه بدهید جایی که دیوار باشد بایستم و بدیوار تکیه کنم که خسته نشوم و یا اگر مرحمت می‌فرمایید چند دقیقه‌ای ایستاده صحبت کنم تا پس از آنکه فرمالیته به‌عمل آمد جلوس نمایم و عرایضم را بکنم چون نمی‌توانم بایستم.

رئیس: همانجا بایستید و بمیز تکیه کنید.

دکتر مصدق: آخر قربان اینجا نمی‌شود چون نیمکت است و به‌نیمکت نمی‌شود تکیه کرد.

رئیس: بهر حال در جای خودتان بایستید و صحبت کنید. البته هر وقت خسته شدید چند دقیقه برای رفع خستگی تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بایستم و صحبت کنم؟

رئیس: بله. بله آقا.

دکتر مصدق: ای بچشم! امریست که باید اطاعت کنم. کیست که از امر این دادگاه تخلف کند و از اوامر آقا [اشاره به‌رئیس] اطاعت نکند. [در این موقع دکتر مصدق اوراقی را از کیف دستی خود خارج کرد و چند صفحه کاغذی را که مطالبی با جوهر روی آنها نوشته شده بود بدست گرفت و عینکش را بر چشم گذاشت و آرنج دست راست خود را به‌پشت نیمکتی که منهمین و وکلای مدافع روی آن می‌نشینند تکیه داد و ایستاده شروع به‌صحبت کرد و چنین گفت:] اول جواب آن مرد [اشاره به‌سرتیپ آزموده] را راجع به‌سوابقم می‌دهم. جمعیت هر جامعه‌ای را به‌چند قسم می‌توان تقسیم کرد یکی اینکه گفته شود در هر جامعه‌ای یک اقلیت خوب یعنی صالح بالذات هست که در مقابل هر پیش‌آمد سوئی مقاومت می‌کند و کاری برخلاف حق و انصاف نمی‌نماید.

رئیس: آقای دکتر توجه بفرمایید قرار بود راجع بموضوع صحبت کنید چون همین خارج از موضوع صحبت کردن شما دربارهٔ صلاحیت دادگاه بود که دادستان را مجبور کرد در جواب اظهارات شما چندین جلسه وقت دادگاه را بگیرد.

دکتر مصدق: تحمل داشته باشید آقا. چند سطر است راجع بسوابق خودم که می‌خواهم عرض کنم.

رئیس: آخر این خارج از موضوع است. چون آنوقت دادستان می‌خواهد جواب بدهد.

دکتر مصدق: چطور خارج از موضوع است آقا! این مرد [اشاره به‌سرتیپ آزموده] چندین جلسه راجع بسوابق زندگی من صحبت کرده. حالا من چند سطر جواب ندهم. این فقط چند سطر مقدمه است اجازه بدهید بخوانم.

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم قربان. چشم. این را هم کنار می‌گذاریم. بسیار خوب.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: اگر چه قاطبهٔ ملت ایران به‌احوال و اخلاق من آشنائی دارد و گمان هم نمی‌کنم که از خانوادهٔ گمنامی باشم که خود را معرفی نمایم یا اینحال می‌خواهم آقایان دادرسان محترم توجه بفرمایند که نسخه‌ای که در جلسهٔ سی‌ام آبانماه از طرف آقا [اشاره به‌سرتیپ آزموده] قرائت شد از قبیل اینکه این مرد یعنی بنده همه کس را جاسوس و اجنبی‌پرست می‌خواند و منابع موثق درباره‌اش می‌نویسند که سابقهٔ خدمتش در دربار سلاطین قاجار بوده و متصدی مقام دیوان استیفا گردید....

رئیس: آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و بسوابق نپردازید. بنده مربوط نیست که در زمان شاه‌عباس کبیر چه اتفاقی افتاده است.

دکتر مصدق: آقا این مربوط بموضوع است. راجع بمطالبی است که ایشان [*اشاره به‌سرتیپ آزموده*] به‌بنده نسبت دادند.

رئیس: بنده میل دارم که فقط در موضوع صحبت کنید تا همه گوش کنیم.

دکتر مصدق: فقط چند کلمه است راجع به‌خودم که عرض می‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و به‌سوابق و حکایات که مربوط بدادگاه نیست نپردازید.

دکتر مصدق: آخر آقا ایشان این صحبت‌ها را کردند؛ ایشان تهمت زدند.

رئیس: توجه کنید که شما با ایشان صحبتی کردید و ایشان جواب شما را دادند و چند روز وقت دادگاه گرفته شد. چون هم‌وضع سایر متهمین و هم وضع دادگاه اجازه نمی‌دهد که راجع به‌این موضوعات صحبت شود خواهش می‌کنم فقط از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد که ایشان مدعی هستند جناب‌عالی فرمان شاه را گرفته و اطاعت نکرده‌اید هر قدر می‌خواهید داد سخن بدهید.

دکتر مصدق: ایشان به‌بنده اتهاماتی زدند و چیزهایی گفتند. پس چطور ایشان صحبت کردند و گفتند این شخص....

رئیس: جواب یک مرتبه عرض کردم. ایشان صحبت‌هایی دربارهٔ سابقه کردند که دادگاه هم به‌ایشان تذکر داد. اکنون دادگاه فقط دربارهٔ ۲۵ تا ۲۸ مرداد قضاوت می‌کند و حتی بروز ۲۴ مرداد هم کاری ندارد.

دکتر مصدق: پس اجازه نمی‌دهید بنده صحبت کنم. پس عرضی ندارم.

رئیس: پس شما صحبتی ندارید.

دکتر مصدق: خیلی صحبت دارم. آقا چرا ندارم. ایشان بمن اتهاماتی زدند. که جزو ۲۵ تا ۲۸ مرداد می‌شود و بنده باید جواب بدهم.

رئیس: دادگاه روی آن اتهامات قضاوت نخواهد کرد.

دکتر مصدق: آقا مردم قضاوت خواهند کرد.

رئیس: گذشته بما مربوط نیست. مطلقاً رسیدگی بموقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه مربوط به‌کار ماست.

دکتر مصدق: اگر این اصل مسلم بود و کارش رسیدگی بموقایع ۲۵ تا ۲۸ مردادماه بود می‌بایستی این نکته را به‌ایشان [*اشاره به‌سرتیپ آزموده*] تذکر می‌دادید.

رئیس: تذکر داده شد و ایشان هم از دنبال کردن موضوع گذشته منصرف شدند. ما وقت رسیدگی به‌این کار را نداریم و حتی اگر بخواهید از صبح ۲۴ مردادماه هم صحبت کنید بنده همین تذکر را خواهم داد. شما فقط از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا روز ۲۸ مرداد صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: حالا چون شما روی جنبه‌ای افتاده‌اید. بنده عرضی ندارم.

رئیس: ما هیچ جنبه‌ای نداریم. جنبهٔ ما جنبهٔ حقیقت است.

دکتر مصدق: اگر جنبهٔ حقیقت بود اجازه می‌دادید من حرفم را بزنم. آقا وقتی که سوابق کسی را خراب کردند که کارش پیش نمی‌رود. من باید آقا حرفم را بزنم.

رئیس: دادگاه یک دادگاه ویژه‌ای است که مربوط به این کارها نیست.

دکتر مصدق: حالا خوب شما نمی‌خواهید بنده چه بگویم لابد بنده عقلم نمی‌رسد.

[در این موقع دکتر مصدق مقداری از اوراق خود را که نوشته بود از پرونده‌ای که در جلوی او روی میز بود جدا کرد و گفت:] پس ما بیخود نشستیم و جواب این آقا را تهیه کردیم و یک مطالبی را برای دادگاه نوشتیم، بیخود. بسیار خوب. امر است و باید اطاعت کرد ما هم حرفی نداریم این ده پانزده صفحه هم بکنار.

رئیس: بفرمایید آقا مطالب و صحبتتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: واما جواب من راجع به کیفرخواست. از اینکه در یکی از جلسات عرض شد که اگر دادگاه قرار صلاحیت صادر نمود در ماهیت از خود دفاع نمی‌کنم بسی متأسفم زیرا در زندان بیکارم و در تمام عمر هیچوقت روزی را به بیکاری نگذرانیده‌ام. سطوری چند در این باب نوشته‌ام که به استحضار می‌رسانم چنانچه موردتوجه قرار گرفت و برائتم حاصل شد بجایی می‌روم که چند روز آخر عمر را در آنجا بگذرانم والا نتیجهٔ بیکاری خودکشی است و با اینکه گفته‌ام از درخواست تجدیدنظر صرف‌نظر می‌کنم برای بیکاری و گذرانیدن وقت مجبورم که تقاضای فرجام و تجدیدنظر هر دو را بنمایم که این مرتبه اولی است که روزگار و بدبختی مرا وا می‌دارد که به گفتهٔ خود عمل نکنم که فرموده‌اند اَلضَّرورات تُبیحُ المَحظورات.»

موضوعی که اکنون اهمیت دارد و باید روشن ساخت چهار چیز است:

اول ــ معلوم شود تردیدی که در اصالت دستخط نموده‌ام بجا بوده است یا نه.

دوم ــ معلوم شود کودتایی کردند یا به‌قول آن مرد *[اشاره به سرتیپ آزموده]* صحت نداشته و دروغی بوده که من گفته‌ام.

سوم ــ اسناد و اوراق قرضهٔ ملی من در قفسهٔ اطاق خواب و در اطاق مجاور و در صندوق آهنی که آنجا بود، غارتگران برده‌اند یا افسران دولتی.

چهارم ــ معلوم شود که من برای بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت سخت و تاج و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت مرتکب سوءقصدی شده‌ام یا نه. نسبت به هر چهار موضوع لازم است توضیحاتی عرض نمایم.

یکم ــ راجع به تردید در اصالت دستخط

از عکس دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر با ببخشید، سپهبد می‌نویسید، بله سپهبد زاهدی که در دو جلسهٔ قبل ارائه دادم و در دفتر دادگاه بایگانی شد، بخوبی معلوم است که اول سفیدمُهری از اعلیحضرت گرفته‌اند...

سفیدمهر اصطلاح آن زمان است که مردم اگر هم سواد داشتند امضا نمی‌کردند و مهر خود را فقط به‌یک ورق کاغذ می‌زدند که گیرنده بعد هرچه می‌خواهد در آن بنویسد. بعد از مشروطیت، هرکس صاحب خط بود به جای سفید مهر امضا می‌کرد، اکنون به جای سفیدمهر باید عرض کنم که امضایی از اعلیحضرت گرفته‌اند.

... پس از آن متن دستخط را نوشته‌اند. به طوری که از سطر آخر که نصف سطر است و تمام نیست بخوبی معلوم می‌شود که فاصلهٔ این نصف سطر آخر با فواصل چهار سطر بالا فرق فاحش دارد. تاریخ روز هم در محل خود گذاشته نشده و ظاهراً به خط خود اعلیحضرت است. ولی تاریخ ماه و سال که بعد بهمان خطی که متن دستخط نوشته شده از تاریخ روز که به خط اعلیحضرت نوشته شده دورافتاده است.

این جهانی که عرض شد در دستخط عزل من بیشتر محسوس است و بهتر مدلل می‌شود. بسیار متأسفم که به آن دسترس ندارم و اکنون در سناد ارتش می‌باشد.

در اینجا لازم است عرض کنم که جعل و تزویر در بادی امر به دو قسم تقسیم می‌شود: جعل و تزویر در اسناد رسمی که مجازات آن بیش از جعل در اسناد غیررسمی است و جعل و تزویر در اسناد غیررسمی. پس از آن، جعل مادی و جعل معنوی.

جعل مادی آن است که سندی به خط و امضای کسی بسازند و اگر صاحب خط نیز امضا نمی‌تواند بکند، مهری شبیه مهر او بسازند و پای آن سند بزنند که این را جعل مادی گویند. جعل معنوی آن است که در امضا و مهر صاحب سند تردید نباشد، ولی در متن آن تزویر به‌کار ببرند. مثلاً شخص بیسوادی یا باسوادی مطلبی غیراز آنچه در نظر دارد در ورقه بنویسد و آن را برطبق نظر به و فکر او بخوانند و او سند را مهر یا امضا نماید. این دستخط اعلیحضرت همایونی از نظر من جزء قسمت اخیر است.

روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران را دعوت کردم، نظر اولم این بود که اگر وقایع شب...

رئیس: ۵ دقیقه تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: خیر آقا خسته نشدم، حرف می‌زنم.

رئیس: خیر تنفس می‌دهم که شما راحت کنید.

دکتر مصدق: خدا سایه‌تان را کم نکند.

ساعت چهارو ده دقیقه جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت:

بفرمایید هروقت هم خسته شدید بفرمایید.

دکتر مصدق: خیر من ده ساعت هم حرف بزنم، خسته نمی‌شوم.

نظر اولم این بود که وقایع شب که هرکس ممکن بود حکایت کند و موجب نگرانی شود، آنها همه مسبوق شوند.

نظر دوم این بود اگر صلاح بدانند، دستور دهند بیانیه‌ای از طرف دولت در رادیو برای رفع نگرانی مردم خوانده شود.

نظر سوم این بود که من توسط آقای امینی، کفیل وزارت دربار، یا هرکس دیگر با اعلیحضرت تماس بگیرم و تحقیق کنم که این دستخط...

[رئیس با اشارهٔ دست به دکتر مصدق اجازهٔ نشستن داد.]

دکتر مصدق: خیر قربان. شما نگران نباشید. من چهار ساعت هم که بایستم خسته نمی‌شوم و به اظهارات خود چنین ادامه داد:

...از اعلیحضرت است یا جعل کرده‌اند. گفتند اول وقت همان ساعت ۶ یا قدری دیرتر از کلاردشت بمرامسر و از آنجا به‌بغداد تشریف‌فرما شده‌اند.

دیگر مطلبی نبود که بتوان در هیئت‌وزیران مذاکره کرد. آیا می‌شد بدون تحقیق بگویم که این دستخط جعل است و آن را اجرا نکنند و دشمنان دولت موجبات اختلال و بی‌نظمی مملکت را فراهم کنند؟

این تصمیم را من قبل از ساعت ۶ صبح اتخاذ کرده بودم. پس از آن چنین به‌نظرم رسید که اگر سؤال کنند دستخط از اعلیحضرت هست یا نیست و فرمودند هست، آن وقت دچار محظوراتی که عرض کردم می‌شدم که اگر دستخط را اجرا نمی‌کردم، به‌جای اینکه اطاعت امر شده باشد نتیجه‌ای معکوس می‌داد. و اگر اجرا می‌کردم، در مقابل مجلس قانوناً و در مقابل دومیلیون رأی‌دهندگان به‌رفراندوم اخلاقاً جوابی نداشتم بدهم. این بود که می‌خواستم به‌وسیلهٔ هیئت‌وزیران یا به‌وسیلهٔ یک عریضهٔ تلگرافی سؤال کنم که اگر برخلاف آنچه شهرت داده شده بود استعفا نداده‌اند، هر چه زودتر تشریف‌فرمای به‌ایران بشوند و از مقام سلطنت سرپرستی کنند. و اما اینکه آن مرد این مطلب را به‌استیضاح توجیه می‌کند، این هم مثل سفسطه‌های دیگری است که تا کنون کرده است.

اگر اعلیحضرت به‌مملکت علاقه‌مند بودند و تشریف می‌آوردند کی بود که بتواند شاهنشاهی را از ورود به مملکت خود جلوگیری کند؟...

[در این موقع دکتر مصدق که تا آنوقت سر پا و ایستاده صحبت می‌کرد تا حدی خسته به‌نظر می‌رسید و به‌طرف چپ و راست خم می‌گردید. رئیس دادگاه وقتی این وضع را مشاهده نمود با دست به‌او اشاره کرد که بنشیند.]

دکتر مصدق: یعنی می‌فرمایید بنشینم قربان؟

رئیس *[با اشاره دست]*: بنشینید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید و بجای خود نشست و اظهار داشت صد هزار تشکر و در دنبال بیانات خود گفت:

...اگر هیچ جوابی نمی‌دادند. در این صورت نمی‌شد که مملکت را بلاتکلیف گذاشت. می‌بایست ترتیبی داده شود که دشمنان دولت و مملکت نتوانند امنیت را مختل کنند. اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند، آن وقت غیر از اینکه با رفراندوم تکلیف شورای سلطنتی معلوم شود آیا چاره‌ای دیگر بود؟

دولت چه می‌توانست بکند که مردم زیربار بروند. رفراندوم از این نظر پیش‌بینی شده بود بدون تصویب هیئت‌وزیران ممکن نبود بشود چنانکه برای انحلال مجلس هم همین طور عمل شد. اگر دولت با رفراندوم موافقت می‌کرد این کار می‌شد و تکلیف شورای سلطنتی معلوم می‌گردید تا هر وقت که اعلیحضرت در تصمیم خود تجدیدنظر کنند و تشریف بیاورند شورای سلطنتی منحل شود. چنانچه دولت نظر دیگری اتخاذ می‌نمود، مثلاً یک عده‌ای بروند به‌رم و آنجا درخواست کنند که شاهنشاه از نظری که اتخاذ فرموده‌اند صرف‌نظر کنند و یا عدهٔ زیادی از مردم به‌وسیلهٔ تقدیم تلگراف درخواست تشریف‌فرمایی کنند، آن وقت قضیه بدین طریق حل می‌شد. در هر حال موضوع رفراندوم یک امر قطعی نبود و موکول بود به اینکه در هیئت دولت مطرح شود؛ هر طور هیئت وزیران صلاح دانستند عمل شود؛ تصمیمی که عرض شد یا هر تصمیم دیگر که صلاح مملکت را در آن بدانند اتخاذ کنند.

حال اگر آن مرد برای فکری که در دماغ کسی وجود نداشته و برای گناهی که کسی مرتکب

نشده تقاضای مجازات کند، وای به‌حال این جامعه که چنین مردی به‌وکالت و نمایندگی از طرف جامعه معرفی می‌کند.

دوم ــ راجع به‌اینکه کودتایی شده یا نشده

من نامه‌ای که به‌شمارهٔ ۱۰۴۸۷ مورخ اول شهریور ۱۳۳۲ که به‌آقای نخست‌وزیر نوشته شده قرائت می‌کنم. اکنون عین نامه:

شمارهٔ ۱۰۴۸۷ ــ ۱۳۳۲/۶/۱

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً به‌عرض می‌رساند: سرهنگ دوم نوبخانه فتح‌الله لینکوهی افسر بازنشسته ارتش که به‌دستور دکتر مصدق جزء ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است، وضع خدمت مشارالیه به‌شرح زیر می‌باشد:

۱) در سوم تیر سال ۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر ۱۰ خوزستان بوده و در اثر فعالیتهای شاهپرستانه مورد غضب و بعد از سی تیر به مرکز منتقل و بالنتیجه در صورت افسران بازنشستهٔ دیماه ۳۱ منظور و با وجود ۱۶ سال سابقهٔ خدمت بازنشسته شده است.

۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ در تظاهرات به‌نفع شاه و حمله به‌خانهٔ دکتر مصدق شرکت داشته. به‌اتهام حمله به‌خانهٔ دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیاباً قرار تامبرده صادر و متواری بوده.

۳) در مدت از ۶ الی ۱۰ اسفند سال ۳۱ الی کودتا در قم به‌نفع شاهنشاه و دولت جناب‌عالی انجام وظیفه نموده‌اند.

۴) در کودتا از بیست‌وپنجم الی ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه قم چه شهر تهران رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

۵) از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأموریتهای خاص چه در قم چه در تهران در مورد جناب آیت‌الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور اینجانب با موفقیت انجام داده است.

۶) افسر مزبور تا کنون متجاوز از دویست‌هزار ریال خسارت و هزینه در موارد بالا متحمل شده است.

۷) در اول فروردین ماه ۳۲ موعد ترفیع تامبرده بوده که به‌علت بازنشسته شدن نیز از ترفیع عقب افتاده است.

۸) بمنظور تشویق تامبرده و احقاق حق، مستدعی است امر و مقرر فرمایند به‌هر نحو که صلاح و مقتضی باشد خسارت سرهنگ مزبور را جبران و چون دو سال از رفقای خود از جهت درجه عقب‌افتادگی دارد از فروردین ۳۰ به‌درجهٔ سرهنگی با استفاده از حقوق و مزایا مفتخر گردد.

در مورد محل خدمتش به‌سمت فرمانداری نظامی قم منصوب موکول به‌امر عالی است.

شماره ۹۱۹۴۹ فرماندار نظامی تهران، سرتیپ دادستان

من به‌کتابی که از کودتا تعریف جامع و مانعی بکند دسترس ندارم. ولی تصور می‌کنم هر عمل خلاف قانون و مقررات که در سیاست مملکت مؤثر شود و اوضاع را به‌موضع دیگری درآورد. آن را کودتا گویند ــ مثلاً یک عملی که رژیم مملکت را بهرژیم دیگر تبدیل کند و یا دولتی که در سر کار است ساقط کند و دولت دیگری را به‌جای آن بگذارد. اینکه در کیفرخواست کودتای شب ۲۵ مرداد را به‌کرات کودتای دروغی نوشته‌اند و در بیانات شفاهی هم آن مرد گفت چون یک تیر خالی نشده کودتا نبوده است، مطلقاً صحیح نیست. بهترین کودتا آن است که بدون خالی شدن تیر از آن نتیجه بگیرند. همچنانکه بهترین جنگها آن جنگی است که تلفاتش کم ولی نتیجه‌اش زیاد باشد.

علت انکار کودتا از این نظر است که هر عملی از این دولت صادر شود بگویند قانونی است و گفته نشود که دولتی که خودتان آوردید و سندی که می‌خواستید از او گرفتید بی‌ارزش است.

رئیس: آقا خواهش می‌کنم از صبح روز ۲۵ مرداد ماه بگویید که در حدود مأموریت ما است.

دکتر مصدق: خوب فردا شبش کودتا شد دیگر.

رئیس: قبل هم گفتم که بنده اجازه ندارم و صلاحیت هم ندارم که حتی بجریان نیم بعد از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم. وظیفهٔ ما رسیدگی بموقایع ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ماه است.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس جناب‌عالی را به‌خدا، به‌وجدانتان قسم می‌دهم این فرمایشی که می‌فرمایند صحیح است؟

رئیس: بله. بله.

دکتر مصدق: به‌وجدانتان قسم می‌دهم آقا قدری فکر کنید.

رئیس: بله شما شاید بخواهید مثل سابق از زمان محمد علیشاه بگویید و اطالهٔ کلام بکنید. ما موظف بهشنیدن آنها نیستیم و صلاحیتش را هم نداریم.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بنده باید اطاعت امر بکنم؟ چشم.

رئیس: نخیر، شما اطاعت از قانون بکنید.

دکتر مصدق: اطاعت امر می‌کنم. امر آقا، امر، امر مبارک اینجا واجب‌الاجراست. خوب حالا اجازه می‌فرمایید پس لااقل نظرشان را بگویم که برای چه کودتا شد؟ یا این را هم نگویم {خندهٔ حضار}

رئیس: خیر آقا صلاحیت ما نیست که آنرا بگویید. شما بفرمایید که چرا فرمان اعلیحضرت همایونی را اجرا نکردید؟

دکتر مصدق: خوب حالا هر چه دلتان می‌خواهد بگویید ما که در اینجا جز اطاعت امر آقایان کاری نداریم. بسیار خوب. اما آخر شما رئیس دادگاه هستید باید بدانید برای چه کودتا کردند تا روشن شوید و بتوانید قضاوت کنید. پس چی من هیچ نگویم و شما هم چیزی نشنوید پس چطور قضاوت می‌کنید و می‌خواهید رأی بدهید؟

رئیس: خیر نمی‌خواهیم بدانیم ما می‌خواهیم بدانیم که شما چرا از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل را اجراء نکردید؟

دکتر مصدق: بسیار خوب باید امر آقا را اجرا کنم و غیر از این چاره‌ای ندارم. بسیار خوب. این هم به کنار {*در این هنگام دکتر مصدق باز چند ورقی را از یادداشت‌هایی که داشت جدا کرد و داخل کیف دستیش گذاشت و چنین گفت:*}

پس از مذاکراتی که نمی‌خواهم عرض کنم در کجا صورت گرفت کودتا در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت. اول خانه‌ام را بمباران کردند و بعد عده‌ای غارتگر که در بین آنها چند چاقوکش متخصص وجود داشت وارد خانه‌ام شدند تا من را از بین ببرند. به‌هر حال با اینکه خانه بلادفاع اعلام شده بود بمباران شد و بعد غارتگران و چاقوکشان که در عقب بواسطه نظامیان تقویت می‌شدند هجوم به‌خانه آوردند.

رئیس: این موضوع مربوط به‌کدام ماده از دفاع خودتان است. چون الان داخل در اصالت دستور فرمان بودید بهتر است موضوع بموضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: نه خیر قربان یک فصل دیگر است یک قدری تأمل بفرمایید.

رئیس: داخل در موضوع بفرمایید و الابنده اجازه نمی‌دهم.

دکتر مصدق: آقا خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ صحبت کنم پس چه باید بگویم؟

رئیس: روی همین موضوع صحبت کنید که گفته شد.

دکتر مصدق: همین آقا همین است. برای این است که بگویم که چه شد که من از خانه‌ام فرار کردم.

رئیس: بسیار خوب همانطور که شروع کرده بودید ادامه دهید.

دکتر مصدق: این همانست آقا.

رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: به سر آقا قسم هیچ خارج نمی‌شوم و کاملاً در داخل موضوع صحبت می‌کنم. ۲۵ تا ۲۸، امر آقا را اطاعت می‌کنم.

رئیس: امر قانون را اطاعت کنید.

دکتر مصدق: خوب آقا امر شما هم امر قانون است، مگر نیست؟

رئیس: امر قانون است که من عرض می‌کنم.

دکتر مصدق: بله خیلی خوب امر است. حالا اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بله آقا بفرمایید.

دکتر مصدق: چنانچه غارتگران و چاقوکشان تقویت نمی‌شدند قوای مستحفظ خانهٔ من با شلیک چند تیر هوایی آنها را مثل روز ۹ اسفند مجبور به‌فرار می‌کردند. نظامیان مدافع خانهٔ من به هیچ وجه از اینکه غارتگران از عقب بواسطه نظامیان تقویت می‌شوند اطلاع نداشتند. اول چند تیر هوایی خالی کردند و چون در عقب جمعیت قوای نظامی بود که نمی‌توانست فرار کند شاید تیرهایی هم غیر هوایی انداختند و بر طبق مقررات خانه و خود من دفاع کردند و آنها به هیچ وجه از دستخطی که راجع به عزل من آورده بودند اطلاع نداشتند که مورد تعقیب واقع شوند. این بود کودتایی که به عمل آمد و هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد...

رئیس: از صلاحیت گذشته‌ایم.

دکتر مصدق: نه خیر آقا این مربوط به صلاحیت دادگاه نیست مربوط به صلاحیت تصدیق کودتا است. یک تعریفی است. مربوط به صلاحیت آقا نیست. موضوع دیگری است قدری حوصله داشته باشید عرض می‌کنم. گفتم هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد که تصدیق کودتا را بکند و با نامه‌ای که از آن مقام به مقام نخست‌وزیری نوشته شده و خوانده شد هیچ کس صلاحیت این را ندارد که در این باب دیگر بحث کند. شما فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم بنده هم مطابق قانون دارم جواب می‌دهم.

رئیس: قانون اجازه نمی‌دهد شما از موضوع کیفرخواست خارج شوید.

دکتر مصدق: قربان، خودتان فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم. چرا توجه نمی‌فرمایید؟ من باید جواب بدهم.

رئیس: جوابش را دادید و رفت و تمام شد.

دکتر مصدق: شرطش را هم گفتم. عرض کردم به شرطی که بعد توضیح دهم.

رئیس: الان داشتید راجع به فرمان صحبت می‌کردید. شما که با دادگاه حق مباحثه ندارید. جواب کیفرخواست را بدهید.

دکتر مصدق: بنده هم راجع به کیفرخواست و کودتا صحبت می‌کنم.

رئیس: موضوع کودتا بدادگاه مربوط نیست. موضوعی که به دادگاه مربوط است آن است که در کیفرخواست ذکر شده و مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد است.

دکتر مصدق: ایشان نوشته‌اند من تمرد کرده‌ام. من باید دلیل خودم را بگویم.

رئیس: ایشان همان ۲۵ تا ۲۸ مرداد را نسبت به شما ادعا دارند و شما هم به همین جواب بدهید. بگویید چرا فرمان را اجراء نکردید؟ اگر بنا باشد در اینجا از سیاست دولت بحث شود ما صالح برای شنیدن آن نیستیم. در صلاحیت این دادگاه نیست که در سیاست دولت بحث کند.

دکتر مصدق: صحبت از سیاست دولت نیست قربان شما، دو کلمه راجع به کودتا می‌خواهم صحبت کنم.

رئیس [با عصبانیت]: آقا رعایت تذکرات من را بکنید والا طبق قانون جلسه را سری می‌کنم.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید دو کلمه عرض کنم.

رئیس: اجازه بدهید این صحبت ایشان تمام شود.

سرتیپ آزموده: مربوط به همین صحبت ایشان است. دو کلمه بیشتر عرض ندارم. اجازه بفرمایید پیشنهادی دارم، راجع به کار ایشان است.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: ملاحظه می‌فرمایید این وضعی را که ایشان پیش گرفته‌اند حرفهایش را خواهد زد. می‌خواهم پیشنهاد کنم اولا مانعی نمی‌بینم که متهم دیگر دفاعش را بکند تا ایشان وضعیاتشان را مرتب کند.

دکتر مصدق: به، عجب! عجب پیشنهادی!

سرتیپ آزموده: اگر هم ایشان حرفهایی دارند که می‌خواهند بزنند اجازه بدهید تقاضای جلسهٔ سری بکنم تا ایشان هر چه حرف دارند بزنند چون ایشان حرفهای خودشان را نمی‌زنند و به اخطار جناب عالی هم توجهی نمی‌کنند.

رئیس: بله. بنده هم این تذکر را دادم.

دکتر مصدق: آقا من ده صفحه کاغذ را الان کنار گذاشتم. فرمودید نخوان من هم نخواندم. دیگر چه بکنم آقا هر چه که گفتید اطاعت کردم.

سرتیپ آزموده: در هر صورت ممکن است جلسه را سری بکنیم تا ایشان هر چه می‌خواهند بگویند یا اینکه متهم دیگر دفاع خودش را بکند و دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر مصدق الان اخطار می‌کنم که، اگر یک بار دیگر از موضوع خارج شوید دادگاه را سری

می‌کنم.

دکتر مصدق: اطاعت می‌کنم آقا اطاعت می‌کنم مطمئن باشید من چه دهان دارم که بتوانم تمرد کنم و خارج از موضوع صحبت کنم.

رئیس: بسیار خوب بفرمایید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید.

رئیس: بله بفرمایید.

دکتر مصدق: سوم اسناد و نوشتجات و هر چه در اطاق خواب و اطاق مجاور آن بود و در آن گاوصندوق آهنی داشتم غارتگران برده‌اند و بموجب این سه قطعه عکس، عکسها را الان تقدیم حضورتان می‌کنم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس یادداشتی بدین شرح قرائت کرد

اخطار به آقای دکتر مصدق: نحوهٔ دفاع متهم یا وکیل مدافع یا بیانات دادستان از دو حال خارج نیست: یا لایحه تنظیم می‌شود و برای ضبط در پرونده تسلیم دادگاه می‌گردد؛ و یا به طور شفاهی هر گونه اظهاری دارند بیان می‌کنند و منشی دادگاه آن بیانات را در صورت جلسه ثبت می‌کند. اینک ملاحظه می‌شود دفاع و اظهارات شما به نحوی است که نه صورت لایحهٔ تنظیم شده‌ای را دارد و نه بیانات شفاهی است که منشی دادگاه بتواند آن را ثبت نماید. علیهذا اعلام می‌شود هر گاه مایل هستید، دفاعیات خود را شفاهاً بیان کنید تا منشی دادگاه ثبت نماید. هر گاه به این نحو تمایل ندارید مانعی ندارد. فعلاً دادگاه اجازه می‌دهد وکلای مدافع با خود نیمسار سرتیپ ریاحی به دفاع بپردازند تا شما با فرصت لازم مطالب خود را به صورت لایحه تنظیم و پس از قرائت برای ضبط در پرونده به منشی دادگاه تسلیم نمایید.

در خاتمه یادآور می‌شود با علاقه‌ای که این دادگاه به علنی بودن جلسه دارد در نظر بگیرید که در هر صورت نحوهٔ دفاع شما نبایستی مخالف مصالح کشور باشد که دادستان بناچار طبق موازین قانونی درخواست سری بودن دادرسی را بنماید. هر طور میل دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید یا لایحه‌ای باشد که بنده قرائت کنم و تسلیم منشی دادگاه کنم. اگر غیر از این باشد، باید شفاهاً بگویم. بنده حافظه ندارم. آدمی که حافظه ندارد، باید یادداشت کند و از روی آن به عرض دادگاه برساند. روزی یک گوسفند منزل ما آوردند که قربانی کنند و یک کاسه آب گذاشتند که بخورد. گفتم این آب برای چیست؟ جواب دادند این گوسفند که می‌خواهد کشته شود. بگذارید آبش را بخورد. حالا هم شما که می‌خواهید حکم محکومیت مرا بدهید، بگذارید من حرفم را بزنم. اگر از موضوع خارج بود بگویید؛ و اگر گفتم، زنگ بزنید فوراً سکوت بکنم

رئیس: وقت دادگاه کافی نیست که هر لحظه شما از موضوع خارج شوید و ما زنگ بزنیم و باز از سر شروع کنید، بعلاوه مطالب شما تنظیم نشده.

دکتر مصدق: تنظیم شده.

رئیس: تنظیم نشده، تا اینجا که خواندید تنظیم نشده بود.

دکتر مصدق: تنظیم شده آقا. بنده خودم تنظیم کرده‌ام حالا که اینطور می‌فرمایید بنده سه سند به شما می‌دهم و

دیگر هم عرضی نمی‌کنم.

[در این موقع آقای دکتر مصدق مقداری اوراق از کیف خود بیرون آورد و مشغول بررسی آنها شد. رئیس دادگـ برای چندمین بار گفت بهتر است این اوراق را با فرصت کافی تنظیم و بعد قرائت کنید ولی چون آقـای دکتر مصدق متوجه نشد آقای سرهنگ بزرگمهر خطاب به ایشان اظهار داشت: منظور نیمسار ریاست دادگاه این است جناب‌عالی لوایح را طوری تنظیم بفرمایید که نظربانی که دادگاه دارد در آنجا نباشد و محتاج به تذکر نگردد.]

دکتر مصدق: چشم، چشم، همین الان عرض می‌کنم، به خدا قسم! به ذات پروردگار که اگـر از مـوضوع خـارج شوم. شما می‌دانید که من کسی نیستم که خلاف قول خودم عمل کنم.

رئیس: اعتقاد من این است که شما این اوراق را سر فرصت تنظیم کنید و با وکـیل مـدافع خـودتان هم مشورت کنید.

دکتر مصدق: تنظیم کرده‌ام آقا. مشورت هم لازم ندارد. به‌جهت اینکه وکیل مـدافع بـرای خـودش یک دفـاعی خواهد کرد ولی منهم باید حرفهای خودش را بزند.

رئیس: پس بفرمایید.

دکتر مصدق: تأمل بفرمایید آقا؛ بنده سه عکس دارم که تقدیم می‌کنم مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم هست.

رئیس: هر وقت اوراق شما تنظیم شد اظهارات خودتان را خواهید فرمود.

دکتر مصدق: چشم. بنده دیگر از این کارها نمی‌کنم آقا. امر جناب عالی را اطـاعت مـی‌کـنم. نـوکر شما هستم. دیگر از این کارها نمی‌کنم. توبه کردم آقا.

رئیس: توبه نفرمایید، فقط داخل در موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: بله. اطاعت امر *[در این هنگام آقای دکتر مصدق دوباره به تنظیم یادداشتهای خـود پـرداخت و منشی دادگاه سؤال کرد به‌کجا رسیده بود؟]*

رئیس: کدام به کجا رسیده بود آنهائی که می‌فرمودید همه به جاهای خارج از مـوضوع رسیده بـود. بـنده اجـازه نخواهم داد که آن مطالب دنبال شود. جناب‌عالی هم هنوز اوراق خود را تنظیم نکرده‌اید. صلاح شما این است که بـعداً اوراق را تنظیم کنید و...

دکتر مصدق: تنظیم است آقا، چرا حوصله نمی‌فرمایید. تنظیم است، آخر بنده که اینجا ماشین‌نویس نداشتم یک یادداشتهایی بوده نوشته‌ام، حالا این سه عکس هست که تقدیم می‌کنم. *[آقای دکتر مصدق سه قـطعه عکس از لا بـلای اوراق خود بیرون کشید و در حالیکه آنها را به‌رئیس دادگاه نشان می‌داد گـفت:]* ایـن عکس نـیمسار سرتـیپ نصیری است؛ دیشب تقدیم کردم ملاحظه فرمودید. اینها را شفاهی می‌گویم آقا. خلاف میل جناب‌عالی که نیست؟

رئیس: اظهارتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم، البته هرچه بفرمایید اطاعت مـی‌شود. در هر صورت ایـن عکس سرتـیپ نصیری است. در مجلات سویس منتشر شده و زیرش نوشته سرهنگ نصیری فرمان عزل دکتر مصدق را که از گاو صندوق‌خـانه دکـتر مصدق بدست آورده در دست دارد.

رئیس: بسیار خوب، بعد.

دکتر مصدق: شما آقا چه می‌گویید که من نشنوم؟ شما هرچه بفرمایید بنده مطیعم، اطاعت امر می‌کنم آقا.

رئیس: ادامه دهید به صحبت خودتان.

دکتر مصدق: آن اولی بود، دوم عکس یازده افسر. [*عکسی را که در دست داشت نشان داد*] که در اطاق انتظار ستاد ارتش برداشته شده و سرکار استوار اکرمی قسمتی از نوشتجات مرا در دست گرفته به شرح ایضا [*آقای دکتر مصدق در این وقت عکسهای مزبور را بمنشی دادگاه تحویل داد*] حالا آن افسران را خود آقا بفرمایید کی هستند چون شما بهتر می‌شناسید، بنده که...

رئیس: بسیار خوب! مطالب دیگر را بفرمایید.

دکتر مصدق: بله، بله سوم عکس... فراموش کردم لطفاً بدهید یک نگاهی بکنم یادم بیاید... بله عکس سوم هم عکس تیمسار سرلشکر بانمانقلیچ رئیس ستاد ارتش است با سرنیپ منصوری و یک افسر دیگر و باز همان استوار اکرمی که نوشتجات من جلوی میز تحریر ایشان روی زمین ریخته شده؛ این هم عکس سوم.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: خیر، اجازه بفرمایید عرض کنم؛ حالا دیگر شفاهی است اگر بنده نگاه به کاغذها کردم بفرمایید مرا مجازات کنند؛ نوشتجات زیادی بنده داشتم که اگر روزی دولت ایران صلاحیت دادگاه بین‌المللی را یعنی دادگاه بین‌المللی دادگستری لاهه را قبول می‌کرد و دولت ایران یا دولت انگلیس می‌رفتند در آن دادگاه؛ آن نوشتجات بسیار برای ایران مفید بود و مثبت حق و دعاوی ایران بود آن هم جزو این نوشتجات بوده که برده‌اند [*در این موقع آقای دکتر مصدق اجازهٔ نشستن خواست و رئیس دادگاه به وی اجازه داد که نشسته صحبت کند؛ آقای دکتر مصدق در حالی که سرجای خود می‌نشست خطاب به رئیس دادگاه گفت:*] خدا سایه‌ات را از سرمن کم نکند، به حق خدا آدم با وجدانی هستی.

چهارم ــ اینکه مرتکب سوءقصدی شده‌ام یا نشده‌ام

اینکه جزو مسئله است. اینکه نمی‌شود نگویم. جزو مسئله است. پس من هیچ نگویم و هیچ نشنوید: اینکه نمی‌شود.

چهارم اینکه مرتکب سوءقصدی برای بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریص مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت ــ این عین عبارت قانون است ــ شده‌ام یا نه. همین.

من از بحث علمی اینکه مادهٔ ۳۱۷ چه می‌گوید و من چه کرده‌ام که مشمول مقررات این ماده واقع شوم، صرف‌نظر می‌کنم و فقط جنبهٔ عملی کار را در نظر می‌گیرم. بدیهی است که غرض از بهم‌زدن اساس حکومت، برقراری رژیم جمهوری است. آن کسی هم که می‌خواهد رژیم را عوض کند، قهراً می‌خواهد خودش رئیس جمهور بشود. من از آقایان دادرسان و هر شخص منصفی استدعا می‌کنم درست توجه بفرمایند که اکنون در ممالکی که جمهوری است اگر نخست‌وزیر در کارها بیشتر است یا اگر رئیس جمهوری. شما می‌دانید که رئیس دولت هندوستان جناب آقای جواهر لعل نهرو است. ولی هیچ نمی‌دانید که اسم رئیس جمهوری و کار او در هندوستان چیست.

من اگر در مدت دو سال و چند ماه تحمل زحماتی را نموده‌ام، فقط برای این بوده است که خدمتی به جامعه بکنم. والا نه احتیاج به کاخ‌نشینی داشته‌ام و نه می‌خواسته‌ام حقوق آن را بگیرم که از مقام نخست‌وزیری دست بکشم و رئیس جمهور شوم. مگر من نمی‌دانم که انتخاب یک رئیس

جمهوری در این مملکت به هیچ وجه عملی و مفید نیست. مگر من آن‌قدر بی‌اطلاعم که راهی در نظر نگرفته کاری بکنم؛ راهی هم که برای این کار باشد، هرگز نمی‌کنم و در این راه قدمی برنمی‌دارم.

راجع به ترتیب وراثت تخت و تاج، اگر مقصود این بوده که سلطنت از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منتزع و به شخص دیگری در همین خاندان داده شود که در این خاندان کسی بهتر از اعلیحضرت نیست. چنانچه مقصود این بوده که سلسلهٔ فعلی منقرض شده و سلسلهٔ جدیدی تشکیل شود، نمی‌دانم کیست در این مملکت که با افکار امروز دنیا بتواند یک سلسلهٔ دیگری تشکیل دهد. بدیهی است که تا آن مرد نگوید مقصود از بهم‌زدن ترتیب وراثت تخت و تاج چه بوده و کسی داوطلب این کار بوده است، موضوع قابل توجه نیست.

اینکه گفته‌اند من می‌خواستم محمد مصدق شاه بشوم، مردم این حرف و این تهمت را به پشیزی برابر نمی‌کنند. خوب است حرفی بزنند و مطلبی بگویند که در یک مملکت هجده میلیون نفری لااقل صد نفر آن را باور کنند. آیا کسی باور می‌کند که من مجلس مؤسسان تشکیل دهم برای اینکه آن مجلس مرا پادشاه مملکت بکند؟ اینها حرفهایی است که به هیچ وجه ارزش ندارد در دادگاهی گفته شود.

و اما راجع به تحریص مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت: این حرف تا قبل از روز ۲۵ مرداد گفته نشده بود و کسی تفوه آن را هم نکرده بود. در ظرف دو روز هم من نه کسی را تحریص کرده‌ام و نه به کسی اسلحه داده‌ام. خوب است آن مرد بگوید که من با چه کسانی صحبت کرده‌ام و آن را ثابت کند؛ و بعد از چه محلی اسلحه داده‌ام و کی داده و کی گرفته است. اگر تمام محاکمات فقط به حرف باشد، و مدعی کوچکترین سندی برای اثبات حرف خود ابراز نکند و هر وقت خواستند کسی را اعدام کنند یک دادستانی را بیاورند و او هرچه گفت ــ می‌دانم شما قبول نمی‌کنید ــ قبول کنند و هرکسی را که می‌خواهند اعدام کنند به حرف دادستان از بین ببرند، وای به حال چنین مملکتی که این‌طور محاکمه و یک عده خادمین مملکت را دچار بدبختی کنند و از بین ببرند.

من خدا را گواه می‌گیرم که روزنامه‌هایی را که آن مرد قرائت نمود، از فرط گرفتاری نخوانده‌ام. شما از کارمندان نخست‌وزیری که در این مدت با من کار کرده‌اند سؤال کنید که برای من مجال روزنامه‌خوانی بوده است؟ من هر مجالی برای روزنامه‌خوانی داشته‌ام، از روزنامهٔ *اطلاعات* استفاده کرده‌ام. روزنامه‌های دیگر را اگر مطلبی راجع به شخص من داشته، برای اطلاع و اظهار نظر آورده‌اند و جواب گرفته‌اند.

راجع به اینکه گفتند ایران نو با ایران جدیدی می‌خواستم درست بکنم، من دفعهٔ اولی است که این حرف را در این دادگاه شنیده‌ام. من نزاع لفظی با کسی ندارم. همیشه خواسته‌ام که مملکت ایران آزاد و مستقل شود؛ سیاستهای خارجی ما را تابع منافع و نظریات خود نکنند؛ دولت ایران دولتی باشد که در عداد دول مستقل و آزاد دنیا بتواند قرار گیرد؛ و شاهنشاه آن جز به ملت به هیچ کجا اتکا پیدا نکند. (چند سطر که مورد تصدیع است عرض نمی‌کنم.) اگر آن مرد بگوید ملت ایران طالب این اوضاع نیست، خلاف واقع گفته. ملت ایران می‌خواهد با آزادی و استقلال زندگی کند. یک خانهٔ خراب که صاحبخانه در آن مستقل زندگی کند، به از قصوری است که بسازند ولی در آن قصور آزاد

نباشند.

چنانچه هرکس یک نظری در صلاح شخص شاهنشاه اظهار کند و او را به عنوان سوءقصد در سه موضوع مادهٔ ۳۱۷ دار بزنند، تکلیف این مملکت و مردم معلوم است.

(باز چیزهایی است که در این جا نمی‌توانم عرض کنم).

به واسطهٔ وضعیاتی که بین دربار شاهنشاهی و اینجانب پیش آمده بود و تمام کارها را فلج می‌کرد، می‌خواستم اعلامیه‌ای بدهم و بعد استعفا کنم. ولی قبلاً لازم دانستم که اقدامی کنم شاید به دادن اعلامیه محتاج نشوم.

من یادداشتهای روزانه آن چه داشته‌ام بردند. در هر حال روز پنج‌شنبه‌ای که آخر دی ماه یا اول بهمن بود، به آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی...

رئیس: باز قبل از ۲۵ است.

دکتر مصدق: توجه کنید چه عرض می‌کنم. اینها گفته شده است.

رئیس: داخل موضوع شوید خودتان هم که می‌فرمایید گفته شده است.

دکتر مصدق: چشم؛ می‌فرمایید هیچ چیز نگویم، چشم.

رئیس: مطلب از ۲۵ تا ۲۸ باید باشد.

دکتر مصدق: چشم، چشم. اینها که چیزی نیست خلاف سیاست باشد. آن وقت شما به نتیجه نمی‌رسید. امر می‌فرمایید، بسیار خوب.

سرهنگ بزرگمهر *[خطاب به دکتر مصدق]*: آب میل دارید؟

دکتر مصدق: نخیر آقا. آب برای چه؟ ما گوسفندی هستیم که آب نداده سرمان را می‌برند. *[خندهٔ شدید حضار]*

رئیس: ده دقیقه تنفس می‌دهم تا مطالب را تنظیم فرمایید.

دکتر مصدق: تنظیم است، آقا. احتیاج به تنظیم ندارد.

ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس گفت:

قبل از ادامهٔ بیانات خود توضیح دهید مقصود از این روزنامه و عکسها چه بود.

دکتر مصدق: مقصود از این عکسها این بود که گاو صندوق مرا که در حدود سی‌هزار تومان قرضهٔ ملی که خودم و پسرم خریده بودیم بردند. چند پارچه جواهر که متعلق به دخترم بود و در آن گاو صندوق بود بردند. تمام نوشتجات شخصی خودم که در این دو اطاق، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور که گاوصندوق در آنجا بود، بردند. استاد زیادی از خانواده‌هایی بمن راجع به‌حقانیت دولت ایران رسیده بود. عکسهایی از انتخابات دورهٔ دهم تقنینیه که قرار داد تمدید نفت در آن دوره از مجلس...

رئیس: مقصود از این عکسهایی که مال افسران بوده و این روزنامه‌ها چه بود؟

دکتر مصدق: این عکس دلالت می‌کند که اسناد مرا آن روز برده‌اند. همین عینک را که ملاحظه می‌کنید، بنده در امریکا خریدم. در باشگاه افسران عینک نداشتم. یک افسری آورد و به من داد. خدا به او طول عمر بدهد.

رئیس: منظورتان این بود که افسران بردند.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: مقداری از اشیا و اثاث منزل شما را کلانتریها پیدا کردند و دادند. آیا مأمورینی که آنها را جمع کرده و تحویل داده‌اند. دلیل آن است که خود آنها آن اشیا را برده‌اند؟

دکتر مصدق: من از تحویل آن اشیا اطلاعی ندارم.

رئیس: گفتید که سند می‌دهید اینها که سند نیست، گفتید استوار. این استواری که می‌فرمایید کجاست و کیست؟

دکتر مصدق: اکرمی آقا. استوار اکرمی.

رئیس: شما خودتان نشان بدهید.

دکتر مصدق: بنده که نمی‌شناسم شما بهتر می‌دانید.

رئیس: سرکار سرهنگ وکیل مدافعتان ممکن است آن را نشان بدهد.

سرهنگ بزرگمهر: بنده هم او را نمی‌شناسم.

[در این موقع سرهنگ بزرگمهر سه قطعه عکس را از منشی دادگاه گرفت و نزد آقای دکتر مصدق آورد و هنگامی که عکس‌ها را بدکتر مصدق نشان می‌داد یکی از هیئت دادرسان که گویا آقای سرتیپ پختیار بود گفت در این عکس نیمسار بانمانقلیچ، سرهنگ خواجه‌نوری و سرهنگ دارا شناخته می‌شود ولی بقیه شناخته نمی‌شوند. دکتر مصدق یک نفر را که در عکس پشت سر این سه نفر ایستاده بود نشان داد و گفت آن استوار ایمن است و عکسها را سرهنگ بزرگمهر مجدداً به منشی دادگاه داد].

رئیس: بسیارخوب اکنون جناب‌عالی دنبال مطالبتان را بفرمایید.

دکتر مصدق:

اکنون لازم می‌دانم عرض کنم که آن مرد [*اشاره به آزموده*] بدین عنوان که چرا از ساعت ۱ بعد از نصف شب اینجانب خود را نخست‌وزیر معزول ندانسته و باز تا روز ۲۸ مرداد کار کرده‌ام، دادگاه نظامی را برای رسیدگی به‌جرایم من صالح دانسته و دادگاه هم قرار صلاحیت خود را صادر کرده. راجع به‌عزل و نصب وزرا که از وظایف نمایندگان مجلس است چنین اظهار عقیده کرده است: «طبق نص‌صریح اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، عزل و نصب وزرا از حقوق مسلم پادشاه است که در طول عمر مشروطیت مورد عمل قرار گرفته است. سوابق مسلمی در دورهٔ سلطنت احمد شاه قاجار نسبت به‌عزل نخست‌وزیر به‌وسیلهٔ تلگراف از اروپا و عزل و نصب‌های زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و همچنین زمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی دربارهٔ جنابان آقایان ساعد مراغه‌ای، علی منصور، مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا و جناب آقای حسین علاء همگی [حاکی] از صراحت اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و استفاده از این حق مسلم مقام سلطنت در راه حفظ قانون اساسی کشور و دوام مشروطیت می‌باشد. چنانکه پس از استعفای آقای ساعد مراغه‌ای از نخست‌وزیری که اعلیحضرت شاهنشاهی طی اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان نصب آقای علی منصور را به نخست‌وزیری صادر فرمودند و کابینهٔ خود را تشکیل داده و اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری همین آقای دکتر محمد مصدق رسماً همکاری خود را با دولت ایشان در مجلس اعلام نمود. همچنین هنگامی که به فرمان اعلیحضرت همایونی مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب گردید، علاوه بر اینکه با اکثریت ۹۱ رأی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت، از طرف اقلیت مجلس به‌رهبری همین آقای دکتر مصدق هنگام اعلام عقد قرارداد بازرگانی ایران و

شورروی به نام نخست‌وزیر به مشارالیه تبریک گفته شد.

«بنا به مراتب فوق، تردیدی نیست که فرمان عزل آقـای دکـتر مصدق کـه ساعت یک صبح ۲۵مرداد ۱۳۳۲ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مشارالیه ابـلاغ گـردید و وصول آن را کتباً و شفاهاً اعتراف نموده علاوه بر اینکه منطبق با صراحت...

رئیس: این قرار را که ما صادر کردیم: احتیاج ندارد بخوانید.

دکتر مصدق: این را که خودتان نوشته‌اید من می‌خواهم رد کنم. پس می‌فرمایید چه بگویم؟ قـرار خـودتان را هم حق ندارم بخوانم.

رئیس: یعنی برمی‌گردید به صلاحیت.

دکتر مصدق: خیر آقا بهیچ وجه. این راجع به دستخط است که نافذ نیست.

«... اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و رویهٔ عمل سلاطین دورهٔ مشروطیت بـوده و هست، عملاً نـیز ادوار مختلف تضمنه مورد تأیید و تصدیق خود متهم قرار گرفته و الزام قانونی داشته است. بنابراین از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۳۲ عنوان اینکه او نخست وزیر بوده، وجههٔ قـانونی نـداشته و اعلامیهٔ صبح همان روز آقای دکتر مصدق که بدون ذکر عنوان نخست‌وزیری اعلامیهٔ خود را بـا امضای سادهٔ دکتر محمد مصدق صادر نموده مورد تأیید این نظر است.»

اکنون لازم است نظریات خود را در این باب عرض کنم. آن این است کـه فـرق فـاحشی بـین نصب نخست‌وزیر و عزل آن در ایران می‌باشد. در مملکتی که احـزاب بـزرگ هستند مثل انگلستان، وقتی که یکی از احزاب در انتخابات موفقیت حاصل نمود و اکثریت پـارلمان را بـه دست آورد، لیدر آن حزب نخست‌وزیر قهری مملکت است و پادشاه نه می‌تواند او را عزل کند و نه دیگری را به‌جـای او انتخاب کند.

در بعضی از ممالک دیگر که مثل انگلستان دو حزب بزرگ نیست و احزاب و دستجات مختلفی در مجلس ایجاد اکثریت می‌کنند، سلاطین یا رؤسای جمهـوری نـظریهٔ لیدرهای احـزاب مـختلف را می‌خواهند.

در ایران چون احزاب متشکلی نیست و در مجلس اکثریت پا برجایی وجود نـدارد، سابـقه ایـن است که رأی تمایل را در جلسهٔ غیر علنی مجلس یا رأی مخفی اتخاذ می‌کـنند. ایـن رأی تـمایل یـا خواستن نظر از این جهت است کسی را که در مجلس اکثریت ندارد برای نخست‌وزیری تعیین نکنند که بعد او را مجلس رد کند و بمقام تعیین کننده توهین وارد شود.

این راجع به نصب نخست‌وزیر بود ولی راجع به عزل نخـست‌وزیـر، هیچ مـملکتی نـیست کـه مشروطه باشد و پادشاه بتواند نخست‌وزیر را عزل کند. رویهٔ مشروطه کـه در همان ساعت اول بـدون آنکه دولت مرتکب کوچکترین عملی شده باشد مجلس بـه‌دولت رأی نـدهد و دولت از بـین بـرود، کوچکترین دلیلی است که انتصاب نخست‌وزیر هم مثل عزل او فقط حق مجلس است. والا دولتی که پادشاه یا رئیس جمهور معین کند، باید لااقل چند روز کار بکند که بعد به واسطهٔ عدم رضایت از کـار مجلس شورای ملی به او رأی اعتماد ندهد.

در جلسهٔ ۳۰ آبان ماه آن مرد موادی از قانون اساسی سوئد و بلژیک اسم برد که از مـوضوع مـا

خارج بود. موضوع ما این است که آیا شاه حق عزل نخست‌وزیر را دارند یا نه؟ کسی نگفته بود که در قانون بلژیک اصلی شبیه به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی خود ما راجع به عزل و نصب وزرا نیست و یا عین آن وجود ندارد، از قبیل همین اصل ۴۶ که در قانون اساسی بلژیک ذیل اصل ۶۵ تدوین شده و یا اصل ۵۱ متمم قانون اساسی بدین قرار: اعلام جنگ و عقد صلح با پادشاه است.

آیا ممکن است کشوری باشد که به پادشاه چنین حقّی بدهد که هر وقت خواست جنگ کند و هر وقت نخواست صلح کند؟ اشخاصی که برای پادشاه چنین حقی را قائل شوند. به نظر من خدمتی به شاهنشاه نکرده‌اند. چنانچه بعضیها از این اصل و یا اصلی شبیه به آن در قانون اساسی دیگر ممالک اطلاع نداشته باشند، لااقل در روزنامه‌ها خوانده و می‌خوانند هر وقت که بین مملکتی با مملکت دیگر جنگ در گرفت اول باید مردم مملکت با اعلام موافق باشند. آن پادشاهی که بر خلاف نظر مردم اعلان جنگ بدهد، جز شکست چیزی عایدش نمی‌گردد. دولت با مجلسین مشورت می‌کند و مجلسین با ملاحظهٔ افکار عمومی اعلان جنگ را تصویب می‌نمایند. آن وقت پادشاه به آن رسمیت می‌دهد. چنانچه بدون طی این مراحل پادشاه چنین اعلان جنگی بدهد، مخارج جنگ را هم باید از کیسهٔ خود بپردازد چونکه تا مجلس بودجهٔ مخارج جنگ را تصویب نکند، دولت نمی‌تواند دیناری تأدیه نماید.

این اصل و بعضی از اصول دیگر من جمله همان اصل ۴۶ که می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است، صرفاً جنبهٔ تشریفاتی دارد. والا باید بگوید که اصل ۴۲ متمم قانون اساسی که بدین طریق تدوین شده: «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند» و یا اصل ۴۵ که می‌گوید: «کلیهٔ قوانین و دستخطهای شاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» که این اصل اقتباس از اصل ۶۴ قانون اساسی بلژیک است...

رئیس: همین مطالب را در صلاحیت بیان کردید.

دکتر مصدق: باید پرسید تا چه عرض می‌کنم.

رئیس: و دادگاه هم قرار صلاحیت صادر کرد که شما را از روز ۲۵ مرداد نخست‌وزیر ندانسته. اینها در اینجا حلاجی شده.

دکتر مصدق: نشده. آقا. قربانت بروم، چند سند دارم که این قرار دادگاه بر خلاف است. می‌گویید نخست وزیر نبودم، می‌گویم به چه دلیل؟ برای اینکه فرمان آن را نافذ نمی‌دانم؟

رئیس: برای اینکه قانون اساسی را قبول ندارید. وقت دادگاه ضایع می‌شود.

دکتر مصدق: بگذارید پنج دقیقه وقت دادگاه تضییع شود.

... در قانون اساسی ما نیست و اگر هم باشد، باید آن را حذف کنند. آیا می‌شود وزیری در دو مقام مسئولیت داشته باشد که هم اطاعت از امر شاه بکند و مسئول پادشاه باشد و هم او امر مجلسین را رعایت کند و مسئول هر دو مجلس باشد؟ این مسئولیتی که در مقابل دو مقام به عهدهٔ وزیر گذارده می‌شود، چگونه می‌تواند از عهدهٔ انجام آن برآید؟ اگر مجلس از وزیر تقاضای انجام کاری را کرد و پادشاه به او امر نمود که امر مجلس را به موقع اجرا نگذارد، وزیر با کدام یک از این دو امر می‌تواند

موافقت کند؟ مگر اینکه بگوییم در کشور ما که انتخابات آن آزاد نبود وزیر و مجلس...

رئیس: بنده تذکر می‌دهم این قانون اساسی که رهبر ملت ماست و همهٔ ملت ایران در مقابل خونهایی که خودتان گواهی دادید آن را به دست آورده. آیا شما صلاحیت دارید که بگویید تمام این قانون تشریفاتی است و برای دفاع خودتان بگویید موادی از قانون حذف شود؟ آیا دادگاه صلاحیت چنین حرفی را دارد؟ آیا اگر کسی شخصی را کشت و او را خواستنداعدام کنند می‌گویند این کشتن تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: آقا شما که گوش به حرف بنده نمی‌دهید.

رئیس: به هر حال جلسه را تعطیل می‌کنم و جلسهٔ بعد فردا صبح ساعت ۸/۳۰ خواهد بود.

در این موقع که ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر بود دادگاه تعطیل و به صبح سه‌شنبه ۱۰ آذر موکول شد.

جلسه بیستم

بیستمین جلسهٔ دادرسی دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی بمریاست سرلشکر مقبلی در ساعت ۱۰/۳۵ سه‌شنبه آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. در این جلسه سرهنگ محمدتقی پورآذر به‌جای سرتیپ آزموده نشسته بود. پس از اعلام رسمیت جلسه و قرائت صورت‌جلسهٔ قبل، رئیس دادگاه گفت:

برای تکمیل اطلاعات دادگاه چند سؤال از آقای دکتر مصدق می‌شود که در چه ساعتی از روز ۲۵ مرداد مطلع شدید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با هواپیما از رامسر عزیمت فرمودند.

دکتر مصدق: گمان می‌کنم ساعت ۹.

رئیس: چه موقع مستحضر شدید که به‌بغداد نزول اجلال فرمودند؟ ضمناً در هر دو مورد توضیح دهید به‌چه وسیله اطلاع حاصل کردید.

دکتر مصدق: تصور می‌کنم که ساعت ۹ از تشریف‌فرمایی اعلیحضرت مسبوق شدم. گفتم تحقیق کنید از تبلیغات، و تبلیغات بپرسد که چه وقت اعلیحضرت تشریف دارند یا ندارند. گمان می‌کنم یکی از کارمندان نخست‌وزیری بود که تحقیق کرده بود. گفت در حدود ساعت ۶ از کلاردشت به‌رامسر و از آنجا ساعت هشت‌ونیم به‌بغداد حرکت فرموده‌اند.

رئیس: اسم آن کارمند را بفرمایید.

دکتر مصدق: نمی‌دانم. برای اینکه در نخست‌وزیری دو سه نفر از کارمندان بودند که به‌اطاق من می‌آمدند و پیغام می‌گرفتند و می‌رفتند.

رئیس: اسامی آن دو سه نفر را ممکن است بگویید؟

دکتر مصدق: اسامی دو سه نفر که با من کار می‌کردند یکی آقای فریور بود. گمان می‌کنم که ایشان نبودند و رفته بودند اراک. یکی آقای خازنی بود. پیغام می‌آورد و می‌برد یکی آقای... نظرم نیست.

رئیس: توضیح دهید موجب و علت خلع سلاح گارد شاهنشاهی بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل از نخست‌وزیری چه بوده است. البته توجه دارید که صدور دستور خلع سلاح گارد محافظ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قبل از اطلاع یافتن شما از عزیمت شاهنشاه از رامسر و نزول اجلال به‌بغداد بوده است؛ و توجه داشته باشید که گارد شاهنشاهی خلع سلاح و سپس تحت نظر گرفته می‌شود، در حالیکه خودتان اعتراف می‌کنید گارد محافظ منزل خود را تقویت می‌نمودید.

دکتر مصدق: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند که اگر گارد شاهنشاهی خلع سلاح بشود، خدای نخواسته بموجود مبارکشان آسیبی برسد. ولی مسلح بودن گارد شاهنشاهی که شب با آن طریق و آن

صورت به‌خانهٔ من آمدند، نه در صلاح مملکت و نه در صلاح شخص من بود. مگر آقا نشنیده‌اید که آن مرد گفت: «شما که از کودتا اطلاع داشتید، چرا جلوگیری نکردید؟» من اینجا این عمل را از روی احتیاط کردم. چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بمرکز تشریف می‌آوردند، چه مانعی داشت که گارد شاهنشاهی مجدداً برای حفاظت شخص شاهنشاه در تحت سرپرستی و ریاست کسی که عادت به‌کودتا نکرده بود اداره شود؟

آقا من حالم خوب نیست که درست حرف نمی‌زنم.

رئیس: شما خوب حرف می‌زنید.

دکتر مصدق: خوب، تصدیق فرمودید. الحمدالله! خوب، این هم دیپلمی بود برای من. خدا را شکر! [خندهٔ حضار]

سرتیپ ریاحی: تیمسار ریاست دادگاه اجازه می‌فرمایند؟

رئیس: پس از سؤالی که از آقای دکتر مصدق شد، اجازه داده می‌شود.

آقای دکتر مصدق، آیا شما تصور نمی‌فرمایید که خلع سلاح گارد شاهنشاهی به‌جرم اینکه فرمانده آن حامل فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و همان لحظه من غیر قانون توقیف شده و افراد گارد سلطنتی تقسیم گردیده که مباین با گفتهٔ خودتان است که اگر لازم بود بعداً تشکیل شود، این اهانت به‌مقام سلطنت نبوده؟ چه مصالحی ایجاب می‌نمود که چنین اقدامی بنمایید؟

دکتر مصدق: اجازه بفرمایید آقای سرتیپ ریاحی که اطلاعاتشان کامل است، سؤالی از ایشان بفرمایید. اگر کافی نبود، بنده جواب عرض کنم.

رئیس: تیمسار سرتیپ ریاحی، شما بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: محترماً به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: لغت خلع سلاح راجع به‌عملی که انجام شد صحیح نیست. بنده توضیحاً عرض می‌کنم پس از دستور آقای دکتر مصدق، بنده سرتیپ کیانی و سرهنگ اشرفی را مأمور دیدن وضع از نزدیک کردم. وقتی تیمسار سرتیپ نصیری به‌ستاد ارتش آمدند، به‌بنده گفتند: «سه کامیون سربازی که دم ستاد ارتش بودند (سربازان گارد شاهنشاهی) مأمور سعدآباد هستند. چه دستوری باید به‌آنها بدهید؟» یعنی ایشان به‌این ترتیب از بنده کسب تکلیف کردند. بنده به‌ایشان گفتم، «همان طور که برنامه داشتید عمل نمایید؛ یعنی این سربازان گارد شاهنشاهی که می‌بایستی طبق برنامه به‌سعدآباد بروند به‌آنجا بفرستید.» سرتیپ کیانی در محل پس از مذاکره با افسران گارد مستقل شاهنشاهی دستور داده بودند که گارد جاویدان که افراد داوطلب و حافظ شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، به‌هیچ‌وجه تغییری در وضعشان داده نشود، چه از لحاظ افسر و چه افراد و چه اسلحه. راجع به‌افراد وظیفهٔ گارد شاهنشاهی، فقط برای اینکه اتفاقی پیش نیاید و تیراندازی نشود، گفته شد که گلنگدنهای آنان را جمع‌آوری و در سربازخانهٔ گارد مستقل شاهنشاهی در باغشاه جمع بنمایند. این افراد تحت سرپرستی تیمسار سرتیپ فرهاد دادستان بودند.

بنابر این چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، لغت خلع سلاح گارد مستقل شاهنشاهی که خیلی تکرار شده، صحیح نیست.

بازداشت افسران گارد شاهنشاهی جز سرتیپ نصیری و ستوان یک ریاحی همان‌طور که به‌عرض رسانیدم افسر دیگری به‌دستور اینجانب بازداشت نشد. اگر چند نفر دیگر از افسران گارد مستقل شاهنشاهی در روزهای بعد به‌وسیلهٔ فرمانداری نظامی که پروندهٔ امر را در دست داشت برای تحقیقات به‌همان عنوان فرضی که تصور می‌شد

گودتایی در بین بوده است بازداشت شدند، نه بر حسب دستور آقای دکتر مصدق و نه بر حسب دستور ستاد ارتش بوده است.

رئیس: پس به‌دستور چه کسی بوده است؟ و توضیحاً گفته می‌شود آیا فکر می‌کنید غیر از از کار انداختن سلاح افراد مسلح، خلع سلاح به‌چیز دیگری اطلاق می‌شود؟ یا فقط معنی عبارت خلع سلاح این است که تفنگ را بگیرند؟ خیر؛ گلنگدن را که گرفتید، این همان خلع سلاح است. البته توضیحات دیگری از تیمسار سرتیپ ریاحی خواسته خواهد شد که در موقع بدان پاسخ دهند.

و آقای دکتر مصدق اکنون به‌بقیهٔ توضیحات خود در مقابل سؤالی که شده ادامه دهند و توضیحات خود را ادا نمایند.

دکتر مصدق: عرایض خود را عرض کردم و گفتم خلع سلاح بشود، برای اینکه تکرار شب قبل نشود. اما خلع سلاح چطور کردند و کی کرده، من ابداً در این کار که فنی است اطلاع نداشتم. استدعا دارم ریاست محترم دادگاه تحقیقات کامل خود را از آقای سرتیپ ریاحی بکنند.

رئیس: توضیح دهید که آن مصالحی که اقتضا می‌کرد این گارد پس از دریافت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری افرادش خلع سلاح و افسرانش بازداشت شوند چه بود؟ حالا از نظر فنی کار نداریم و آن را تیمسار سرتیپ ریاحی توضیح خواهند داد. حالا شما به‌سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: من تصور می‌کردم افسرانی که شب، یک‌بعداز نیمه‌شب روز ۲۵ مردادماه به‌منزلم آمده‌اند مطلقاً دستور از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته و سرخود این کار را کرده‌اند. افسران گارد شاهنشاهی یا باید تبعیت از اوامر دربار بکنند و یا اینکه چون افسرند و تابع وزارت دفاع ملی هستند، دستور مافوق خود را که ستاد ارتش است به‌موقع اجرا بگذارند. این افسران مطلقاً سرخود این کار را کرده‌اند. شاید بلکه یقین دارم که تحریکاتی در آنها سبب این عمل شده است. برای اینکه وضعیت مملکت مختل نشود، برای اینکه آرامش از بین نرود، دستور خلع سلاح آنان را دادم؛ و آن هم موقعی بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند.

از دو حال خارج نیست: اگر اعلیحضرت می‌خواستند تهران تشریف بیاورند، تا وسایل تأمینیهٔ خود را فراهم نمی‌فرمودند هرگز تشریف نمی‌آوردند. اگر هم نمی‌خواستند تشریف بیاورند، همچنانکه تشریف بردند، خلع سلاح این افسران به‌بقای اعلیحضرت شاهنشاهی به‌هیچ‌وجه ضرری نداشت. من آنچه را که فکر می‌کنم و آنچه را که می‌فهمم این افسران با ارادهٔ شخصی خود این کارها را نه در شب ۲۵ مرداد و نه در روز ۲۸ مرداد که شاهنشاه در مملکت تشریف نداشتند نکرده‌اند.

رئیس: آیا در آن فاصلهٔ چند دقیقه پس از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری هیچ تحقیقی نمودید که این افسر سرخود فرمان را آورده یا نه و یا فقط حامل فرمان بودن مؤید عمل سرخودی فرمانده گارد شاهنشاهی است؟

دکتر مصدق: آقا در این دادگاه تشریف دارید: آیا محتاج هست که تحقیق کنید این ساعت روز روشن است؟ نه. چیزی که محتاج به‌تحقیق نبوده و من عالم بودم و یقین داشتم آن بود که این افسران این کار را از سر خود نکرده‌اند. احتیاج به‌تحقیق نداشت.

جناب آقای رئیس دادگاه، خوب است به‌جای این‌همه بازپرسیها که از یک نفر نخست‌وزیر ضعیف بیچارهٔ ناتوان می‌کنید، از همان افسر جوان با بنیه و قدرت بنمایید. از او بپرسید چرا در آن وقت شب، در آن ساعت دستخط به‌خانهٔ نخست‌وزیر آورد؟ چرا رفتند دو نفر وزیر و یک وکیل را دستگیر کردند؟ چرا تلگرافخانهٔ بازار را اشغال کردند؟ اینها را

وقتی از آن شخص تحقیق فرمودند آن وقت چنانچه نکاتی تاریک بود، در این دادگاه بیان فرمایید. اگر من هم بتوانم به‌قدر قوهٔ خود آن نکات تاریک را روشن کنم، چه خدمتی بالاتر از این‌است‌که به‌شما نیمساران محترم می‌نمایم.

رئیس: این دادگاه از نخست‌وزیر وقت توضیحاتی نمی‌خواهد...

دکتر مصدق: بله نخست‌وزیر معزول.

رئیس: ... بلکه از شخصی که از همان ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد فرمان اعلیحضرت را دریافت نموده و حامل فرمان را امر به‌توقیف و گارد شاهنشاهی را دستور خلع سلاح داده، برای روشن شدن ذهن خود سؤالاتی می‌نماید. اکنون در پاسخ سؤال قبل اظهار داشتید چون تشخیص داده بودید این افسر سرخود به‌آنجا آمده، دستور بازداشت صادر نمودید. اکنون می‌گویید: «من اطلاع داشتم و مثل آفتاب روشن بود که سرخود این کار را نکرده بود.» پس مجوز بازداشت این افسر کدام یک از اینهاست؟

دکتر مصدق: من بسیار متأسفم که دادگاه جنبهٔ سیاسی این عملیات را بکلی از دست داده است. اگر من اطلاعاتی راجع به‌جنبهٔ سیاسی داشته باشم، وقتی‌که آن مرد می‌گوید صلاح مملکت نیست که کسی در این دادگاه در مورد سیاست حرفی بزند، چه حرفی می‌توانم به‌شما بزنم؟ اگر جنبهٔ سیاسی را اجازه می‌دهید عرض کنم، آن وقت قضایا بر شما و اهل ایران روشن خواهد شد. وقتی که نیمسار محترم اجازه نمی‌دهید که من در جنبهٔ سیاسی عرض کنم و آن مرد می‌گوید هر کس این حرف را زد دهان او را سرب بریزید، چه می‌توانم دیگر عرض کنم؟ شما باید از دو کار یکی را انتخاب کنید: یا به‌من اجازه دهید که تمام حقایق را در این دادگاه کشف سازم. آن‌وقت اگر اعتراض داشتید، بفرمایید جواب عرض کنم. ولی شما یک متهم را محدود می‌فرمایید که به‌هیچ‌وجه غیر از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد حرفی نزند و تمام مسائل سیاسی این مملکت از قرنها و سالها و ماهها و روزهایی قبل از ۲۵ مرداد بوده است. آن‌وقت چه انتظاری دارید که بنده بتوانم حقایق را روشن سازم؟

رئیس: متأسفانه باز مشاهده می‌شود سؤال ساده‌ای که مربوط به‌یک عمل واقع شده بعد از نخست‌وزیری در دورهٔ سیاست شما بوده، به‌جای اینکه به‌آن سؤال در چند جملهٔ کوتاه توضیح دهید، دادگاه را به‌سیاست سالهای پیشین حواله می‌دهید. بنده تذکر می‌دهم، چنانچه دیروز هم یادآور شدم، فقط به‌سؤالات مربوط به ازساعت یک ۲۵ مرداد که خود اعتراف به‌دریافت فرمان عزل از نخست‌وزیری خود نموده‌اید و سپس این عملیات رخ داده و دامنتان روی همین زمینه کیفرخواست تهیه نموده، ذهن دادگاه را روشن کنید. این دادگاه سیاسی نبوده و نیست.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، دیروز نامه‌ای به‌امضای سرتیپ دادستان ارائه دادم.

رئیس: پاسخ توضیح را بدهید. برنگردیم.

دکتر مصدق: آقا برنمی‌گردیم. جواب شما است. عجب!

رئیس: همین سؤال را پاسخ دهید.

دکتر مصدق: آقا این ساعت ۱ بعداز نصف‌شب که آمدند، همان دقیقه که تصمیم برای آمدن به‌خانهٔ من نگرفته بودند. این تصمیم سابقهٔ بسیار دارد. خودتان دیروز ملاحظه فرمودید که سرتیپ دادستان به‌نخست‌وزیر نامه نوشته است که «این سرهنگ برای دولت شما خدمات بسیار کرده است.»

رئیس: شما اصل آن نامه را دارید و می‌دانید در آن تحریف نشده است؟

دکتر مصدق: آقا می‌خواهند مرا به‌جعل این ورقه هم تعقیب کنند. بسیار خوب بفرمایید.

رئیس: به‌سؤالی که شده است جواب دهید.

دکتر مصدق: اطلاع داشتم که دولت جدید کارشکنی برای دولت من می‌کند، و آقای سرلشکر زاهدی را من قبل از ۲۵ مرداد توقیف کردم.

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: آقا تحریک کردند.

رئیس: شما قبلاً اطلاع داشتید که آنها می‌خواهند بیایند؟

دکتر مصدق: اگر این‌طور است، نه خیر آقا؛ اطلاع نداشتم.

رئیس: پس چرا تحقیق نکردید؟

دکتر مصدق: آقا من چهل سال است دکتر در علم حقوق هستم. من محتاج به‌آن نیستم از کسی تحقیق کنم. شما مرا برای چه به‌این دادگاه آورده‌اید؟ برای اینکه دستخط اعلیحضرت را اجرا نکردم. پس من با اصول قوانین اساسی که خواندنش در دادگاه کفر نیست، ما متکی به‌این هستیم که مملکت ما...

رئیس: جواب سؤال مرا بدهید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال شماست.

رئیس: مقارن ساعت ۱۱ صبح ۲۵ مرداد در مقابل منزل شما میتینگی داده شده که کریم‌پور مدیر روزنامهٔ شورش در آن میتینگ سخنرانی نمود و مردم را تحریص به‌شورش بر علیه قدرت سلطنت و ضدیت با مقام شامخ سلطنت می‌کرد. توضیح دهید در مقابل این عمل چه عکس‌العملی بروز داده‌اید؟

دکتر مصدق: دیروز عرض کردم که چهار ماه می‌شد که من کریم‌پور شیرازی را ندیده بودم. ولی دیشب به‌خاطرم رسید که روزی این کریم‌پور چندین ساعت در اطاق انتظار من نشسته بود. بعد یکی از اعضای نخست‌وزیری آمد گفت که «این شخص چندین ساعت اینجا نشسته. همین قدر می‌خواهد بیاید و به‌شما سلامی کرده و برود.» من دیدم که این خارج از اصول است. گفتم: «به‌شرط اینکه جز سلام و احوالپرسی حرف دیگر را نزده و برود.»

در این مملکت هرکس یک چیزی را برای زندگی خود فرار می‌دهد...

رئیس: جناب آقای دکتر مصدق خواهشمندم از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: یک کسی روزنامه‌ای می‌نویسد از من تعریف می‌کند.

رئیس: فقط جواب دهید که اطلاع داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: به‌هر صورت، خدا شاهد است که من اگر اطلاع داشته باشم، منزل من منزلی نبود که اگر صدایی بیاید فوراً از چگونگی آن من مطلع شوم. هر روز بلندگو می‌آمد از اینجا رد می‌شد. هر ساعت یک عده‌ای اعم از موافق و مخالف در آن جا می‌آمدند و سروصدایی می‌کردند. من مطلقاً از میتینگ ساعت ۱۱ صبح کریم‌پور شیرازی در خیابان کاخ خواه جلوی خانه‌ام و خواه دورتر اطلاع نداشتم.

رئیس: آیا معقول است که شما قبل از روز ۲۵ دستورات مفصل و مؤکدی حتی برای عبورومرور از جلوی خانهٔ خود داده‌اید و سازمان عریض و طویل فائل شده‌اید، از یک چنین میتینگی که مستلزم جمع شدن جمعی هم باشد با بلندگو و نعره و دادن شعار به‌عمل آید، حتی محافظین و مراقبین منزل شما این وضع را به‌اطلاع شما نرسانند؟

دکتر مصدق: به‌هیچ‌وجه نرسانیده‌اند. من به‌محافظین خود همیشه می‌گفتم: «در را ببندید؛ کسی وارد خانهٔ نشود.» آنها در بیرون محافظت نمی‌کردند. در بیرون کارآگاه بود. آنها فقط برای دفاع از خانهٔ من بودند.

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

پس از تشکیل مجدد دادگاه رئیس گفت:

مصاحبه‌های مطبوعاتی که دکتر حسین فاطمی به‌عنوان سخنگوی رسمی دولت در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه نموده است، به‌پیروی از نظریات شما و همکارانتان و بنا به‌تصویب و صلاح‌دید شما بوده است یا به‌طور خودسرانه و دلخواه خود افکار و نظریاتش را بیان نموده است؟ البته توجه داشته باشید که خودتان اعتراف نموده‌اید که روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه روزهایی بوده است که وضع کشور فوق‌العاده حساس و خطرناک بوده است.

دکتر مصدق: سابقاً عرض شد که دکتر فاطمی و نیز نوزده نفر دیگر اعضای جبههٔ ملی بودند. من با این بیست نفر همیشه در سیاست مملکت کار کرده‌ام، حرف زده‌ام، صحبتهایی نموده‌ام و جلساتی داشته‌ام. بعد که دکتر فاطمی وکیل مجلس شد، باز هم همان سمت را ما در مجلس به‌عنوان نمایندگان اقلیت داشته‌ایم. از بین این بیست نفر دو نفر انشعاب حاصل کردند که یکی مدیر روزنامهٔ *داد* بود و از جبههٔ ملی خارج شد. ولی من با هرکس که کار کردم، برخلاف آنچه را که آن مرد گفت سوءظن داشته‌ام، بهیچ‌وجه سوءظن نداشته‌ام. من اصل در اشخاص را صحت عمل و درستی و وفاداری می‌دانم، مادام که خلاف آن بر من ظاهر نشده است. دکتر فاطمی در امریکا تبلیغات هیئت نمایندگی ایران را اداره می‌کرد.

دکتر فاطمی گذشته از اینکه روزنامه‌نگار بود، یک شمّ سیاسی فوق‌العاده‌ای هم دارد که به‌او لازم نبود من دستوراتی بدهم. در امریکا با هرکس می‌خواست مصاحبه می‌کرد و با هرکس هرچه در صلاح مملکت می‌بود می‌گفت. ولی دکتر فاطمی به‌تیر ناگهانی مبتلا شد و مدتی در بیمارستانهای آلمان مشغول معالجه بود. وقتی که به‌ایران آمد من دیدم که او مایل است که عضویت هیئت دولت را داشته باشد که به‌عضویت دولت منصوب شد. از آنجایی که هرکسی حرفه‌ای دارد، متخصص در آن صنعت است و نمی‌خواهد آن صنعت و تخصص خود را از دست بدهد، سخنگوی دولت هم شد.

سخنگوی دولت پیش از دکتر فاطمی آقای بوشهری بودند. ولی چون به‌جهاتی ایشان در دولت شرکت نکردند، مدتی بود که دولت سخنگو نداشت. من هیچ‌کس را به‌غیر از یک اشخاصی که بتوانند چنین کاری را عهده‌دار شوند پیدا نکردم. سخنگوی دولت می‌رفت در مقابل مخبرین جراید می‌نشست. این سخنگو باید یک قدرتی داشته باشد و یک سلیقه‌ای داشته باشد که بتواند جواب مخبرین خارجی و داخلی را بدهد. چنانچه سخنگوی دولت در جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی می‌گفت که «در این باب نمی‌توانم جوابی بدهم تا به‌دولت ابلاغ کنم و هرچه گفتند بگویم»، این سخنگو فنوگرافی بیش نبود. البته سخنگوی دولت باید شایستهٔ این باشد که اگر در مصاحبهٔ مطبوعاتی از او سؤالی بکنند، او بتواند بدون اینکه متعذر شود که از خود نمی‌تواند اظهاری کند و تا با نخست‌وزیر و یا دولت مشورت نکند هیچ‌گونه سخنی اظهار نمی‌کند، اطلاق سخنگویی بر چنین شخصی مورد پیدا نمی‌کند.

از این نظر ایشان سخنگوی دولت بودند و ماهها ایشان امتحان آن را داده بوده‌اند که هیچ‌وقت آنچه را گفته‌اند برخلاف نظریات دولت نبوده. به‌همین جهت ما همیشه سخنگوی دولت را کسی تعیین می‌کردیم که در هیئت دولت باشد و از اقدامات دولت مطلع شده و هرچه می‌گوید برخلاف مصالح دولت نباشد. در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد این سخنگوی دولت اگر به‌شما عرض کنم به‌هیچ‌وجه حالت عادی نداشت، قبول بفرمایید. زیرا وزیرخارجه‌ای که شب از پهلوی زنش ببرند زندانی کنند بعد آزاد بشود، اگر آقای رئیس دادگاه چنین کسی را معرفی کردند که این شخص

بنشیند و دعا و ثنا به‌وجود آنهایی که او را برده‌اند توقیف کرده‌اند بکند، عرضی ندارم.

این سخنگوی دولت به‌قدری حالش عصبانی بود و از حال طبیعی خارج شده بود که کسی با او یک کلمه حرف هم نمی‌توانست بزند. من فقط آن روز که نامهٔ آقای امینی کفیل وزارت دربار را در سخنگویی گفتید اطلاع پیدا کردم. این را من در محضر دادگاه متعهد می‌شوم اگر شما دکتر حسین فاطمی را به‌مرحلهٔ... من نمی‌دانم حالا او کجاست؛ دستگیر کرده‌اید یا نه. اگر از او بازپرسی فرموده و او گفته باشد که سخنگوییهای او بدستور شخص من یا به‌تصویب هیئت وزیران بوده است، من یک جوانمردی هستم که تمام مسئولیت کار او را در این دادگاه به‌عهده می‌گیرم؛ و هر مجازاتی که نسبت به‌شخص سخنگوی دولت وارد فرمودید، من از عهده برمی‌آیم.

جناب آقای رئیس دادگاه، حضرت نیمسار محترم، شما ببینید ما یک قتل عمد داریم، یکی غیر عمد. در قتل عمد قاتل را می‌کشند، چون نظرش این بوده است که کسی را بکشد. باید او را مجازات کرد، محکوم به‌اعدام کرد. ولی در غیر این، یعنی قتل غیر عمد یا کسی که از راه تعصب عملی بکند، او را به‌مجازات قتل عمد نمی‌رسانند. بنده عرض نمی‌کنم که اگر دکتر فاطمی سخنی گفته‌باشد که بر خلاف مصالح مملکت و یا شاهنشاه باشد، او را نباید مجازات کرد. ولی به‌حضرت عالی این مسئله را تذکر می‌دهم که کسی که عمداً کاری را نکند و هیچ نظری برای این کار نداشته باشد، مثل قتل غیر عمد که کسی بخواهد شکاری را بزند و به‌جای آهو دیگری را هدف تیر قرار دهد، او را به‌مجازات قتل عمد نمی‌رسانند.

همچنین اگر کسی از راه عصبانیت... شما... برای خودتان جناب رئیس دادگاه روزی پیش نیامده که از راه عصبانیت یک سیلی به‌صورت یک سرباز بزنید؟ اگر پیش نیامده، من یقین دارم برای آن آقایان محترمی که اینجا تشریف دارند یک‌چنین روزی پیش آمده است که از راه عصبانیت به‌صورت یک سرباز وظیفه سیلی زده‌اند. ولی بعد از یک‌ساعت که آنها تسلی پیدا کرده‌اند، به‌آن نظام‌وظیفه دست داده‌اند و گفته‌اند: «نظام‌وظیفه، مرا ببخش که من در حال عصبانی بوده‌ام.» حالا شما نباید یک حرفهایی که کسی از راه عصبانیت زده باشد آن‌طور در آن کنجکاوی نمایید که آن بیچاره عصبانی را از بین ببرید و شما باید جنبهٔ آن را در نظر بگیرید که اشخاص هر وقت کاری می‌کنند روی چه اساسی این کار را کرده‌اند. اگر یک نفر سنگدل و بی‌رحمی که سابقهٔ او معلوم باشد، باید آن شخص یا آدم شقی یا آدم باغی، آدم طاغی مجازات شود. ولی اگر چنین حالی برای کسی پیدا شود، خدا او را از مجازات عفو کرده است. حالا اگر خود را مخلوق خدا می‌دانید، تبعیت از خالق خود بکنید. اگر می‌فرمایید: «من وجودی هستم که لایزالم و همیشه می‌مانم»، سر ما را همه ببرید و ما را به‌دار مجازات آویزان کنید.

رئیس: با اینکه اظهارات شما به‌عنوان وکالت دفاع از دکتر فاطمی...

دکتر مصدق: از همه دفاع می‌کنم.

رئیس: ... باز بنده نمی‌خواهم بگویم که یک سخنگوی دولتی فقط به‌عنوان اینکه تمّ سیاسی دارد و بدون اطلاع دولت و بدون برنامه هرچه خواست و هرچه گفت و هر مصاحبه‌ای نمود، معقول و منطقی است. ولی می‌خواهم ببینم به‌نظر شما وقتی احساس کردید دکتر فاطمی عصبانی است و نمی‌تواند اعصاب خود را تصاحب نماید، شایسته بود که باز به‌عنوان سخنگوی دولت او را اجازه دهید برخلاف مقام سلطنت و مصالح کشور حتی قانون اساسی رژیم مملکت به‌نام سخنگوی دولت در پشت بلندگوی دولت این صحبتها را بنماید؟ و آیا اینکه راجع به‌قتل عمد و غیر عمد اظهار داشتید در منطق سیاسی و سیاست مملکت هم صدق می‌کند؟

دکتر مصدق: اجازه فرمایید بایستم حرف بزنم.

رئیس: بفرمایید؛ ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، مگر چند روز این وقایع طول کشید؟ تمام این مسائل بـه فـرمایش خودتان از روز ۲۵ تا غروب ۲۷ بوده است. یعنی سه روز. روز ۲۸ هم که ما دچار آن بدبختی و مصیبت شدیم. اصلاً از خانه نمی‌توانستم حرکت کنم. در ظرف سه روز من چگونه می‌توانستم از تمام اقدامات افراد دولت و غیر دولت اطلاع داشته باشم؟ این را که خدمتتان عرض کردم ذره‌ای کم و زیاد ندارد. عرض کردم از سخنگویی او راجع بـه کـفیل وزارت دربار مطلع شدم. ولی دکتر فاطمی فقط وزیرخارجه نبود و مثل وزرا کار نمی‌کـرد. او عضو جبههٔ مـلی بـود. یعنی آن روز که آمدند اجازهٔ میتینگ گرفتند، من اطلاع نداشتم که سخنگویان در میتینگ کـی‌ها هـستند. مـن روی یک اصل مسلم و معینی همیشه وقتی اجازهٔ میتینگ می‌دادم، چون از طرف اخلالگران نگران بودم می‌گـفتم هیچ فـردی از اخلالگران نمی‌بایست در میتینگ و سخنرانی شرکت کند.

رئیس: متأسفانه باز پاسخ سؤال دادگاه را ندادید که اطلاع داشتید یا نداشتید. این طور به‌نظر آمد که دکتر فاطمی سیاست مستقلی مربوط به‌خود داشته و دولت سیاست دیگری. فرض کنیم بدون اجازهٔ شما میتینگ داده...

دکتر مصدق: بله.

رئیس: ... و بعد که اطلاع یافتید که برخلاف مصالح و سلطنت و رژیم مشروطه مـی‌بـاشد، چـه عملی را انـجام دادید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع پیدا نکردم که در میتینگ چه گفتند. شما جناب رئیس دادگـاه صفحـه‌ای کـه آوردنـد اینجا، شما چیزی از آن دستگیرتان شد یا چیزی فهمیدید؟ من که گوشهایم را گـرفتم و غیر از هیاهو و دادوقـال چیزی نفهمیدم.

حالا وقتی است که بنده یک نفر مأمور بکنم بگویم: «شما بروید در میتینگ خلاصهٔ بیانات سخنگویان را بنویسید و برای من بیاورید»؟ آقا تحقیق کنید اگر تاکنون من چنین عملی را کرده‌ام، اگر شهربانی چنین گزارشی را داده است. آن مرد گفت من جاسوسانی داشته‌ام. خدا شاهد است من حتی گزارش شهـربانی را نـمی‌خـواندم. شهـربانی را شما احضار بفرمایید که ببینید این شهربانی چنین گزارشی داده است. یعنی معمول من نبوده است که گزارشی را بـخوانم. هیچ. چرا؟ من در ۱۳۰۱ شهربانی را...

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم خارج نمی‌شوم.

رئیس: شما معنی سخنگوی دولت را به‌چه کـسی اصطلاح می‌کنید؟ ولی باید مختصر و جواب سؤال باشد.

دکتر مصدق: چشم. مختصر و بدون دردسر. چشم.

سخنگوی دولت آنچه را که در سخنگویی می‌گفت باید مطابق سیاست دولت باشد. این مربوط به‌سخنگویی است که برخلاف مصالح مملکت در سخنگویی سخنی نگوید. اما خارج از این کار سخنگوی دولت، بنده و بردهٔ دولت نبوده است. روزنامه داشته و حرفهایی زده. هر شخصی یک سیاست شخصی دارد و یک سیاست عمومی دارد. سخنگوی دولت دربارهٔ مسائل مربوط بدولت باید آنچه را که می‌گفت موافق صلاح دولت و مملکت بـاشد. امـا اگـر سخنگوی دولت روزنامه‌ای داشته باشد، در آن روزنامه هرچه بنویسد این آقا مربوط بـه‌سیاست مـملکتی نـیست. اگـر در آن روزنامه چیزی نوشته باشد...

رئیس: راجع به روزنامه سؤالی نشده است. در مصاحبهٔ مطبوعاتی که با مخبرین مطبوعات بـه‌عمل آورده است،

زبان دولت و نظر دولت بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: این را عرض بکنم که اگر سخنگوی دولت حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته باشد تا تحقیق نشود نباید او را تنبیه کرد. در دو روز من نمی‌توانستم بفهمم سخنگو حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته یا نگفته است.

رئیس: آیا صلاح نبود همین منطق را دربارهٔ حامل فرمان اجرا می‌کردید؟

دکترمصدق: من اجازه به سخنگوی دولت ندادم. اما راجع به تحقیق فرمان؛ من وقتی شاهنشاه خود را می‌شناسم... آقا توجه کنید: من چند روز است با شما سروکار دارم. اگر شما را در این چند روز نشناخته باشم که آدم کودنی هستم. پس باید عرض کنم من ده سال است که به اخلاق و نظریات شاهنشاه مطلعم. این شاهنشاه هرگز اجازه نمی‌داد که یک ساعت بعد از نصف‌شب نخست‌وزیری را ولو آنکه تانک بیاورند ناراحت کنند. من عقیده‌ام این است که این پادشاه راضی نمی‌شد مرا یک ساعت بعد از نصف‌شب ناراحت کنند. پس اگر کسی بیاید برخلاف آن علمی که به شخص شاه دارم عملی بکند، من آن را محتاج به تحقیق نمی‌دانستم. حالا چرا شما این مسئله را به کرات دنبال می‌فرمایید؟ تشریف ببرید حضور اعلیحضرت شرفیاب شوید و عرض کنید: «اعلیحضرتا، شما فرموده بودید یک بعداز نیمه‌شب بروند در منزل نخست‌وزیر؟» اگر فرمودند: «بلی»، مقصرم و باید مرا بدار بزنید.

رئیس: فرمان تشکیل این دادگاه بنا به فرمان شاهانه است. اطلاع داشتند. ما در این موضوع وارد نمی‌شویم.

دکترمصدق: بسیارخوب، نشوید. من که به زور شما را وادار بمرفتن نمی‌کنم. بله بفرمایید.

رئیس: توضیح دهید در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه کدام‌یک از نمایندگان مجلس شورای ملی که از نمایندگی استعفا داده بودند همه روزه در منزل شما حاضر می‌شدند. آنان را معرفی نمایید. ضمناً توضیح دهید آیا شما موضوع وصول فرمان ملوکانه را دایر به عزل خود از مقام نخست‌وزیری با آنان بمیان گذاشتید یا خیر؟ توضیح دهید موجب حضور آنان در منزل شما چه بوده و مذاکرات از چه‌قرار بوده است.

دکترمصدق: نمایندگان مجلس حامی دولت اول زیاد بودند. بعد به دلایلی که نمی‌خواهم عرض کنم، انشعاب حاصل شد.

رئیس: از تاریخچه صرف‌نظر فرمایید و فقط به سؤال پاسخ دهید.

دکترمصدق: و رفتند...

رئیس: باز هم خارج شدید از موضوع سؤال.

دکترمصدق: خیلی‌خوب، رفتند و خارج شدند. [خندهٔ عمومی] بعد یک قسمتی در مجلس ماندند که آن...

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکترمصدق: بخوانید. من که نفهمیدم.

رئیس: پس چه‌طور می‌خواهید جواب دهید؟ [خندهٔ حضار. *سؤال تکرار شد.*]

دکترمصدق: نمایندگانی که در این سه روز منزل من می‌آمدند. اینها همیشه می‌آمدند.

رئیس: اسامی آنها را ذکر کنید.

دکترمصدق: عرض کنم اینها در کمیسیونهایی که تشکیل می‌شد عضویت داشتند. مخصوصاً آن کمیسیونی که راجع به‌کار نفت بود و غیر اینها کسانی بودند که عضو جبههٔ ملی بودند و بعضیشان هم نبودند ولی در مجلس ۱۷ جزء فراکسیون نهضت ملی بودند. آنها عبارتند از آقایان دکترسنجابی، دکتر شایگان، مهندس حسیبی که اینها مشاور

مخصوص من در نیویورک و لاهه بودند و همیشه طرف مشورت من بودند. آقای مهندس رضوی و بعضی از نمایندگان دورهٔ ۱۷ و دورهٔ ۱۶، اینها... خوب، مثلاً چندین مرتبه دکتر طاهری تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای ملک مدنی تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای گنجه‌ای تشریف آوردند. اینها نمایندگانی بودند. دولت بیطرف بود و می‌گفت: «با هیچ جمعیت و دسته‌ای سازش ندارم و باید متکی به افکار عمومی باشم.» همین‌طور هم بود. راجع به دستخط شاه به هیچ‌وجه با کسی مذاکره نکرده‌ام. فقط در موقعی که ما را دستگیر کردند...

رئیس: از موضوع خارج است. برای چه موضوعی منزل شما می‌آمدند؟

دکتر مصدق: برای مسائل حقوقی و مسائلی که در کمیسیونها شرکت داشتند، این آقایان مشاور من بودند. در لوایح قانونی همین آقای لطفی وزیر دادگستری هر روز منزل من می‌آمد، برای عضویت در کمیسیون...

رئیس: وکلای مجلس برای آن کار می‌آمدند؟

دکتر مصدق: بله؛ ما نظری داشتیم هر لایحه‌ای که می‌نوشتیم برای آنکه در مجلس مخالفت نشود، من از وکلا دعوت می‌کردم که آنها بیایند و نظریات خود را بدهند و اصلاح بشود.

رئیس: توضیح دهید عصر روز ۲۵ مردادماه مجوز دستور بازداشت آقایان دکتر بقائی و علی زهری نمایندگان مجلس شورای ملی چه بوده، با توجه به اینکه آقای دکتر بقائی تا روز ۲۸ مرداد در بازداشت بسر می‌برد؟

دکتر مصدق: آقای دکتر بقائی در قتل افشار طوس متهم بودند. حالا اگر افشار طوس کشته شده و همه هم دیده‌اند که با چه وضعی کشته شده و قاتلی جز جن‌وپری نداشته است... بله، ممکن است جن‌وپری او را کشته باشند. اما ایشان جزو پرونده متهم به این قتل بودند. ولی دکتر علی زهری به هیچ‌وجه اتهامی نداشت. اگر دکتر بقائی را گرفتند شهربانی و دادسرا به وظیفهٔ خود عمل کرده‌اند. من درست نظرم نیست. وقتی گفتند دکتر زهری را توقیف کرده‌اند، گفتم بسیار کار غلطی کرده‌اند؛ دکتر زهری جزو متهمین نیست. این را استدعا می‌کنم از شهربانی تحقیق بفرمایید در چه ساعتی دکتر بقائی را توقیف کرده‌اند و من راجع به دکتر زهری تلفنی چه گفته‌ام.

رئیس: در روز ۲۵ مردادماه دکتر بقائی نمایندهٔ مجلس بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: چرا قبل از ۲۵ مرداد توقیف نکردم؟ چون تا قبل از ۲۵ مرداد که مجلس شورای ملی بوده، هیچ‌کس تعرض نسبت به نمایندگان نکرد. ولی روز ۲۵ مرداد که اعلامیهٔ دولت راجع به نتیجهٔ رفراندوم صادر شده بود، وکلای مجلس دیگر مصونیت نداشتند؛ و روی اینکه اصل مصونیت از بین رفته بود، جناب آقای دکتر بقائی را توقیف نمودند.

رئیس: اگر معترفید که عملاً ارتش باید دارای فرماندهی کل باشد و تصدیق می‌نمایید که ارتش بدون فرماندهی کل مانند پیکر بدون سر است، توضیح دهید به نظر شما فرماندهی کل ارتش ایران با چه شخصی است.

دکتر مصدق: الان درست در نظرم نیست که در یادداشتها چه نوشته‌ام. می‌ترسم عرض کنم که مختصر اختلافی با قانون اساسی داشته باشد. چنانچه اجازه فرمایید، از روی یادداشتهای خودم این مسئله را به‌عرضتان می‌رسانم.

رئیس: ممکن است توضیح دهید روز ۲۸ مردادماه چه کسانی نزد شما بودند و اسامی آنها را معرفی کنید؟ همچنین توضیح دهید با چه اشخاصی از منزل خارج شدید و محلهایی را که پس از خروج از منزل خودتان تا زمان دستگیری در آن محلها بسر می‌بردید، مشخص نمایید.

دکتر مصدق: تقریباً عرض می‌کنم نه به‌طور قطعی که مسلم شود کسانی بودند. روز ۲۸ مرداد تا ۱ بعدازظهر خیلی اشخاص در منزل من آمده‌اند، یعنی از نظر انتظامات. مثلاً عرض می‌کنم، اگر درست حافظه‌ام یادآوری کند،

سرتیپ امینی را خواستم و گفتم: «به ژاندارمری دستور دهید که کمکی به خانهٔ من کند.» پس از مدتی گفتند بسبست ژاندارم در خیابان غربی خانهٔ من گذارده‌اند که از مهاجمین جلوگیری کنند. خیلی اشخاص که البته در داخل کار بودند می‌آمدند و کار می‌کردند و از آنها وضعیت را سؤال می‌کردم. یکی از آنها سرتیپ دفتری بود که جریان را گفت. من دیدم حکومت نظامی به وظیفهٔ خود عمل نکرده. یعنی اگر عمل کرده بود، شب ۲۵ مرداد یک عده‌ای به آن طریق چطور می‌توانستند حرکت کنند و به‌خانهٔ من بیایند و کوچکترین گزارشی به من نرسد. شهربانی هم تمام مسائل را به گردن حکومت نظامی می‌گذارد و می‌گفت: «من موقعی که حکومت نظامی است، هیچ عملی مگر به‌دستور حکومت نظامی نمی‌توانم بکنم.» من تحقیق کردم؛ گفتند جمعیتهایی صد نفر صد نفر از نقاط مختلف دارند حرکت می‌کنند و معلوم نیست تجمع آنها کجا خواهد بود.

رئیس: از موضوع خارج می‌شوید.

دکتر مصدق: باید بگویم چرا آمدند؛ و اگر نگویم، خواهند گفت آنها توده‌ای بودند [خندهٔ همگان]

سرتیپ دفتری در اروپا بود. من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم. همین مسئله سبب مخالفت شدیدی شد. در آن روز تلفن کردم به وزیر کشور که «شما حکم ریاست شهربانی را به سرتیپ دفتری بدهید.» بعد برای اینکه او باز بتواند کار مؤثری کند، تلفن کردم به ستاد ارتش به آقای سرتیپ ریاحی که حکم فرمانداری نظامی را هم به او بدهند.

در منزل من جمعیت آن روز بسیار بود. ۱ بعدازظهر که خانم من به واسطهٔ این اتفاقات می‌خواست... [*در این موقع دکتر مصدق به گریه افتاد. یکی از تماشاچیان گفت: «گریه نکنید.» فوراً مأمورین او را به انفاق دو نفر دیگر از جلسه اخراج کردند.*] ... از منزل من برود، مرا به آن بنای مسکونی خود خواست و گفت: «شوهر عزیز، من می‌خواهم بروم.» گفتم: «برو. من حاضرم فرزندانم یتیم بشوند، ولی حاضر نیستم آنها را بی مادر ببینم.» بالاخره گفتم: «برای ناهار مردمانی که اینجا هستند چه فکر کرده‌ای که می‌روی؟» گفت: «برای بیست نفر ناهار تهیه کرده‌اند.» یعنی آن روز اعضای نخست‌وزیری هم بودند. گفتم: «برو به‌سلامت. به سر من هرچه می‌آید بیاید. برو مرا حلال کن.» [*در تمام این مدت دکتر مصدق می‌گریست.*] بعد آمدم به اطاق خودم ناهار خوردم. گفتم: «ناهار برای بیست نفر تهیه شده. بروید مشغول صرف ناهار شوید.»

بعداز ناهار اشخاصی نزد من آمدند. قبل از ناهار که لطفی هم آنجا بود، دکتر فاطمی هم بود. یک ساعت بعدازظهر دکتر فاطمی آمد با من وداع کرد و رفت. گفت: «می‌خواهم مرخص شوم بروم منزل.» گفتم: «تشریف ببرید.» اشخاصی که ناهار صرف کردند، آمدند در اطاق من. البته کارمندان نخست‌وزیری هم بودند. اینها مردمان باحقیقتی بودند که تا ساعت آخر بودند. در اطاق من آقای وزیر کشور دکتر صدیقی، آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسیبی، و آقای ملکوتی ــ درست نمی‌دانم عده منحصر به اینها بود یا نه ــ اینها بودند. من روی تختخواب خوابیده بودم. اینها در آنجا بودند. گمان می‌کنم بین ساعت ۲ یا ۳ بود.

در این بین اگر عرض کنم این مطلب بعد به‌خاطرم آمد، باور بفرمایید. بعد گفتند: «سرتیپ فولادوند آمده از طرف افسران هواخواه شاه استعفای شما را بگیرد. یا استعفا بدهید یا منتظر عواقب وخیم آن باشید.» گفتم: «معاذالله که استعفا بدهم. من از روی اختیاراتی که مجلس به من داده نخست‌وزیرم و استعفا نمی‌دهم. ولی با کسی هم جنگ‌وجدل نداریم. اگر می‌خواهند نخست‌وزیری بیاورند، اینجا که خانهٔ نخست‌وزیر نیست: خانهٔ خودم نشسته‌ام. نخست‌وزیر برود در جای خود مشغول کار شود. یک تلفن هم به کارمندان نخست‌وزیری که اینجا مشغول کار بودند بکند که آنها

بروند در سر کار خود مشغول شوند. من فرد واحدی در خانهٔ خودم خواهم بود. هرچه فریاد زنم که نخست‌وزیرم، کسی گوش نخواهد کرد. او برود به‌کار خود مشغول شود. من هم در منزلم هستم. برای اینکه افسران هواخواه شاه بدانند که این خانه بلادفاع است، آقایان نمایندگان مجلس که اینجا هستند اعلامیه‌ای بدهند که این خانه بلادفاع است.» اینها هم یک اعلامیه دادند که این خانه بلادفاع است و به سرنیپ فولادوند دادند. اعلامیه را برد.

چیزی نکشید که صدای بمباران از پایین شروع شد. این صدا به قدری ادامه پیدا کرد... جناب رئیس محترم دادگاه، این اطاقی که من بودم یک طرف آن به‌منزل مسکونی خانمی وصل است. از سقف اطاق و پنجرهٔ آن گلوله می‌بارید. تختخواب من پشت پنجرهٔ سمت شمالی بود. آقایان گفتند: «تخت شما را می‌گذاریم پشت دیوار که اگر گلوله‌ای رسید به شما اصابت نکند.» تخت مرا پشت دیوار گذاردند. بعد این آقایان یک مدت زیادی منتظر نشستند به طوری که گلوله شبروانی را سوراخ می‌کرد و پشت دیوار سقف می‌رسید. آقایان گفتند: «فلانی، برخیزید و از اینجا برویم.» گفتم: «نمی‌روم؛ نمی‌روم. من اینجا می‌مانم تا کشته شوم. اگر من کشته شوم، هدف ملت ایران ازبین نمی‌رود؛ و اگر استعفا می‌دادم، می‌گفتند نخست‌وزیر که خودش اقدام به‌کاری کرده بود چون دیگر عاجز و ناتوان است، استعفا داد. پس ملت ایران هدفی ندارد.»

باز قدری گذشت. گلوله زیاد بارید. گفتند: «آقای دکتر مصدق، مگر شما می‌خواهید ما هم در اینجا تلف شویم؟» گفتم: «نه والله، نه بالله! من فقط خودم می‌خواهم فدای وطن عزیز بشوم.» [*در اینجا هم دکتر مصدق جملهٔ آخر خود را با گریه ادا کرد.*] گفتند: «پس ماندن شما در اینجا سبب خواهد شد که ما هم بمانیم و ما هم با شما ازبین برویم.»

گفتم: «حالا که اینطور است، من برمی‌خیزم و با شما هرجایی که صلاح بدانید و جانتان محفوظ باشد می‌رویم.» از تختخواب حرکت کردم.

رئیس: اسامی اشخاصی را بفرمایید که با شما رفتند. اینها تکرار است.

دکترمصدق: چشم؛ باید اینها را بگویم. در هر صورت آنها را که نظر دارم همینها بودند که عرض کردم. رفتیم به‌بنای مجاور آن اطاق، خانهٔ مسکونی خانمم بود، گفتم: «همین‌جا باشم؟ گفتند اینجاکه جای ماندن نیست.» گفتند: «پس برویم زیر زمین.» رفتیم طبقهٔ اول آن عمارت. گفتم: «آقایان، مگر زیرزمین مانعی دارد که بیایند ما را ازبین ببرند؟» گفتند: «ما تصور می‌کردیم که از گلولهٔ توپها محفوظ بشویم.» گفتم: «به به! اینجا صحبت از گلولهٔ توپ نیست. اگر اینجا وارد شدند، چند چاقوکش با چند ضربهٔ چاقو ما را ازبین می‌برند.» گفتند: «صحیح است. پس چه بکنیم؟» آمدیم یک ایوان یک ذرع و یک چارک.

رئیس: خودتان مکرر در مکرر توضیح دادید.

دکترمصدق: بگذارید بگویم به‌کجا رفتم. اینکه دو کلمه است. اشکالی ندارد. ای آقا! شما چه کار به این کارها دارید؟ اگر شما از اینجا بروید که دیگر رئیس دادگاه نیستید. بنشینید بد نیست که. [*خندهٔ شدید حضار*]

رئیس: من رعایت حال شما را می‌کنم.

دکترمصدق: نخیر؛ من رعایت حال نمی‌خواهم. به هر جهت آمدیم توی آن ایوان. دیدم نردبانی آنجا هست. در صورتی‌که به کرات به مهدی مستخدم خود گفته بودم مبادا اینجا نردبانی باشد که شب کسی بتواند به طبقهٔ دوم نزدیک بشود، می‌گفت: «نه آقا! اینجا به‌سر خودتان نردبانی نیست.» بعد دیدیم هست. خوب هست، آن نردبان هم که اجازه نمی‌دهد که ما بمانیم آن اشخاص وطن‌پرست که با این باغی طاغی مخالفت دارند بیایند و کلک ما را بکنند. گفتم اول دو نفر آدم صحیح‌المزاج بیایند بروند بالا تا مبادا پله‌ها شکسته باشد، و همچو که ما خواستیم از آن بالا برویم یکدفعه

سرنگون بشویم و بعد بگویند: «رفت روی نردبان افتاد و مرد. خدا بیامرزش که چه آدم خوبی بود.» و یک ختمی هم در مسجد سپهسالار برای من بگذارند. [خندهٔ همگان]

دو نفر آدم صحیح‌المزاج پله‌پله رفتند و نوبت به من رسید. آقا، عرض می‌کنم که من قوه و بنیه ندارم. اما وقتی که آن مسائل معنوی، آن روحیات من تحریک می‌شود، من از شما سرلشکر قوه‌ام بیشتر است. [خندهٔ همگان] حالا اجازه بدهید، من با آن مرد [*اشاره به دادستان*] کشتی می‌گیرم. اگر من او را زمین زدم که خوب؛ و اگر زمین نزدم و زمین خوردم، مجازات می‌شوم. [*خندهٔ شدید حضار*] حالا به‌قدری در من قوه زیاد شده که می‌بینید. من آقا مریض هستم و بنیه ندارم. حالا این قوه از کجا آمد، قوهٔ معنوی و قوهٔ ایمان است. ما رفتیم از نردبان بالا. همین‌طور که فرمودند، جست‌وخیز کردیم. آن خانهٔ همسایه خانهٔ قدیمی بود که هیچ‌کس در منزل نبود. از دیوار چهارمتری بالا رفتیم، ایوانی بود که متصل به‌دیوار نبود. ولی با جست‌وخیز رفتیم وارد ایوان شدیم. [*دکتر مصدق کلمهٔ «جست‌وخیز» را با لحن و ژست مخصوصی ادا کرد، به طوری که موجب خندهٔ شدید حضار و حتی اعضای دادگاه و دادستان و شخص دکتر مصدق گردید.*]

آنهایی که در اصل ۴ برای غارت خانه کشیک می‌کشیدند، ما را دیدند و چیزی نگفتند. خلاف عرض نکردم. به‌خدا، والله! به چه چیزی قسم بخورم که شما باور کنید؟ به‌سر شاهنشاه قسم. زیرا آنها آمده بودند اسباب ببرند؛ آمده بودند غارت کنند. ما را دیدند و هیچ نگفتند. این از نظر عقیده به‌ما که نبود. به جان ما که قصدی نداشتند. آنها نیت غارت داشتند. آنها مترصد بودند که درِ این خانه چه موقعی باز می‌شود تا به‌مقصود برسند. ما رفتیم در آن ایوان خانهٔ مجاور. اتفاقاً در آن خانه بسته بود. یکی از همراهان که زورش زیاد بود یک تکان به‌در داد و در باز شد. از آن راه به طبقهٔ اول آن خانه وارد شدیم. بعد همراهان گفتند: «خوب؛ اینجا نزدیک است و ما را دیده‌اند. پس باید تغییر مکان داد.» دیدم که حرف صحیح می‌زنند. گفتم: «چه باید کرد؟» گفتند: «این دیوارهای خانهٔ مجاور اینجا کوتاه است. از این خانه به خانهٔ دیگر برویم.» رفتیم. بنده دیواری را دیدم و از دیوارهای معمولی که از ۲/۵ متر متجاوز نیست بود. گفتند «قلاب می‌گیریم. دو نفر می‌روند آن طرف؛ بعد شما هم با قلاب بیایید سر دیوار. از سر دیوار آن دو نفر که آنجا هستند شما را می‌گیرند.

رئیس: خانهٔ کی بود؟

دکتر مصدق: والله نمی‌دانم. خانهٔ مجاور خانهٔ من بود.

رئیس: همراهان شما در این ساعت چه کسانی بودند؟

دکتر مصدق: مهندس زیرک‌زاده، مهندس حسیبی، مهندس رضوی، دکتر شایگان، مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف، دکتر صدیقی وزیر کشور، جمال ملکوتی معاون اداری نخست‌وزیری و آقای نریمان. اینها همراهان من بودند.

رئیس: اسم آن خانه را بفرمایید.

دکتر مصدق: بسر خودتان نمی‌دانم. خانهٔ مجاور. بپرسید. به خانهٔ دوم رفتیم. در خانهٔ دوم گمانم صاحب‌خانه بودند و مسکونی بود. گفتند: «اینجا کافی نیست؛ برویم خانهٔ سوم.» این خانهٔ سوم نشانی آن این است که یک در به‌طرف جنوب کوچهٔ کریم‌آقا دارد، یک در هم به‌طرف کوچه در خیابان کاخ. رفتیم در این خانه در طبقهٔ اول. به هر حال زیرزمین نبود. آنجا نشستیم. بعد از مدتی آمدند در زدند. خانه مسکونی نبود. سرایدار خانه رفت دم در و آمد گفت که «می‌خواهند آب ببرند.»

اینجا این توضیح را عرض کنم که چه شد از خانهٔ دوم به‌خانهٔ سوم رفتیم. این خانهٔ دوم دری در کوچهٔ بوذرجمهری دارد و دیوارش در کوچهٔ بوذرجمهری است. من رفتم دری که در کوچهٔ بوذرجمهری بود دیدم یک عده ملت آنجا ایستاده بودند؛ برای اینکه نهم اسفند از آنجا به ستاد ارتش رفتم آنها همه جا را گرفتند که اگر خواستم فرار کنم این خائن را بگیرند. وقتی دیدم این جمعیت ایستاده، تصمیم گرفتیم به خانهٔ سومی برویم. گمان می‌کنم ساعت ۸ بود که سرایدار رفت دم در. گفت: «آمده‌اند آب ببرند.» گفتم: «تکلیف ما چیست؟» گفت: «بروید زیرزمین.» ما رفتیم.

شب در آنجا بدون غذایی بسر بردیم. فقط آن مستخدم از آن تکه‌های نانی که نتوانسته بود بخورد و در دستمالی بود که پر از نان خشکه بود، از آنها دوتا آورد به من داد. گفت: «می‌خورید؟» گفتم: «مرحمت کنید، می‌خوریم.» بدیگران هم داد با یک لیوان آب. ما تا اذان صبح در زیرزمین باقی بودیم. اذان صبح گفتم باید برویم، زیرا ممکن است این خانه متعلق به‌کسی باشد که شاید راضی نباشد در اینجا باشیم. چرا اینجا بمانیم که اینجا را هم بمباران کنند؟ از این خانه اول آفتاب بیرون آمدیم. از کدام در؟ از در جنوبی که به‌کوچهٔ کریم‌آقا منصل است. آن کوچه را پیمودیم و به‌کوچهٔ بزرگ بوذرجمهری که مقابلش اصل ۴ است رسیدیم.

در آنجا انشعاب پیدا شد. یعنی نه انشعاب به‌معنی حقیقی خودش. البته این چند نفر نمی‌توانستند در یک جا بسر برند. یک دسته به‌خیابان پهلوی رفتند. مهندس معظمی چون خانهٔ مادرش در آن کوچهٔ مقابل این کوچهٔ کوچک بوذرجمهری است که منتهی به خیابان حشمت‌الدوله می‌شود منزل داشت. این خانه را خود من ساختم در ۱۳۱۴ و به وجدانی دادستان دیوان کشور به ۱۴ هزار تومان فروختم. به در خانه که رسیدیم کی بود؟ دکتر صدیقی، دکتر شایگان و من و مهندس معظمی. مهندس معظمی البته از این راه که آمد ما هم تبعیت از او کردیم. نظرش آن بود که به خانهٔ مادرش برود. ما کجا برویم؟

او در زد و در را باز کردند و ما هم چون جایی نداشتیم... من با همین رب دوشامبر بدون کت و بدون لوازم دیگری از خانه حرکت کردیم. اگر مثلاً من می‌خواستم فرار کنم با این لباس هرکس مرا می‌دید می‌گرفت. مهندس معظمی که وارد خانهٔ خانم مادرش شد ما هم پشت سر ایشان رفتیم. حالا مهندس معظمی چه بکند؟ بگوید: «برویم؟» خوب، بمانیم دچار محظور است. از ما پذیرایی کرد. ما رفتیم. چون خانه مال خود من بود و از ساختمان و اطاقهایش مسبوق بودم وخانم دکترمعظمی، والدهٔ دکترمعظمی در آن‌جا نبود وهیچ کس‌هم غیراز یک سرایدار نبود، من به‌عادت سابقه پلکان را گرفتم و رفتم در اطاقی که خودم در آنجا منزل داشتم نشستم.

حالا من صاحب خانه شدم و آنها هم پشت سر من آمدند. بعد مهندس معظمی گفت: «من یک تلفنی کنم به‌آقای شریف‌امامی که ایشان بیایند اینجا.» گفتم: «به‌هر کس مایلید تلفن کنید.» باید عرض کنم که مطلقاً در خیال اختفا نبودم. به جهت اینکه من کاری نکرده بودم که بترسم. مهندس شریف امامی آمد. گفتم: «آقای مهندس شریف امامی، ما می‌خواهیم از اینجا برویم. به هیچ‌وجه نمی‌خواهیم زحمتی برای شما فراهم کنیم. ولی چه وقت باید باشد. آن وقتی است که ساعت ۸ بعدازظهر باشد که ما را آن ملت ــ توصیفی نمی‌توانم برای آن ملت بکنم ــ از بین نبرد.» گفت: «من به نخست‌وزیر می‌گویم.» گفتم: «بسیار خوب. می‌خواهیم از اینجا برویم.» گفتم: «اولاً اهل اختفا نیستم، آن هم با این لباس. ما ناهار را هم به سلامتی حضرت‌عالی خوردیم.»

سه ساعت بعدازظهر آمدند در زدند. رفتند دم در. گفتند: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «آمدیم این خانه را جستجو کنیم.» نوکر آقای مهندس معظمی گفت: «بیایند؟» گفتم: «تشریف بیاورند.» آمدند گفتند: «ما رفتیم منزل برادر آقای مهندس معظمی آنجا را گردش بکنیم. کردیم بعداً گفتند اینجا بیاییم گردش بکنیم ببینیم کسی هست یا نیست.» گفتم:

«آن کسی را که شما می‌خواستید، همین جاست: دکتر مصدق و وزیرانش.» گفتند: «پس برویم اتومبیل بیاوریم.» گفتم: «فقط اتومبیل در جنجال نباشد.» گفتند: «شما را با کمال سلامت به فرمانداری نظامی می‌بریم.» ما را آوردند به فرمانداری نظامی.

البته وظیفهٔ فرماندار نظامی بود که زندانی کند و هر کاری خواست بکند. ولی نمی‌دانم چه شد که ما را به بارگاه بردند و من و دکتر شایگان و مهندس معظمی...

رئیس: منظورتان باشگاه افسران است؟

دکتر مصدق: بله، ببخشید؛ بارگاه نه، بارگاه نه؛ ببخشید. باشگاه؛ بله. ما را آوردند به باشگاه در اطاق نخست‌وزیر. در آنجا نخست‌وزیر ایستاده از ما سؤالی نکرد. گفت: «ببرید اینها را در باشگاه.» یعنی من. به آن دو نفر هم گفتند که «برای شما جای دیگری در نظر گرفته می‌شود.» ما هم آمدیم به اطاق بارگاه، ببخشید، به باشگاه. آن دو نفر هم با من بودند. ولی شب آمدند و آنها را بردند.

آقا، به‌سر خودت من چرا می‌خواهم اینجا حرف بزنم؟ برای آنکه از بیکاری بدم می‌آید. برای رفع بیکاری می‌خواستم با آن دو نفر که آنجا بودند صحبت کنیم. آنجا که اینجا نبود نشود باهم صحبت کرد.

اما بگویم که آقای دادستان ادعا کردند من با گوش سنگین جگونه صدای رادیو را شنیدم. علت این بود که این تلفن مجاور اطاق من بود و یک دیوار خیلی نازکی داشت که صدای تلفن راجع به اینکه دکتر مصدق را می‌خواهند تسلیم دادگاه بکنند شنیدم. بعد به‌آن دو نفر گفتم: «بروید در کریدور که تلفن چه می‌گوید.» آن دو نفر رفتند و شنیدند و من آن شرح را به دولت عرض کردم.

در این موقع که ساعت ۱/۱۵ بعدازظهر بود، رئیس دادگاه، تنفس داد و ادامهٔ جلسه به بعدازظهر موکول شد.

* * *

دنبالهٔ جلسهٔ بیستم دادرسی در ساعت ۴ بعدازظهر مجدداً تشکیل شد.

رئیس: شما اظهار داشتید عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه در منزل شما بوده‌اند، حضور آنان عادی بوده و کماکان السابق به بررسی لوایح تنظیمی شما و سایر ایرادات عادی می‌پرداخته‌اند. توضیح دهید آیا در آن ایام به اصطلاح روزنامه‌های موافق شما و حتی جراید بی‌طرف دربارهٔ یکسره کردن کار مملکت هیچ گونه مطالعه و مذاکره و اخذ تصمیمی از طرف نمایندگان مزبور به عمل آمده است یا خیر.

دکتر مصدق: به هیچ‌وجه برای یکسره‌کردن کار مملکت بین من و آنها مذاکراتی به عمل نیامده است.

رئیس: آقای محمود نریمان پس از مدت مدیدی که به منزل شما نمی‌آمدند و هیچ‌گونه ملاقاتی نمی‌نمودند و از فراکسیون نهضت ملی مجلس شورای ملی نیز مدتی بود استعفا داده بودند، برای چه امری در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه در منزل شما آمدوشد می‌کردند؟

دکتر مصدق: آقای محمود نریمان یکی از آن مردان صحیح و درست مملکت است که به جهاتی که نمی‌دانم از فراکسیون نهضت ملی استعفا کرده بود. ولی ارتباط آقای نریمان با من هیچ‌وقت قطع نبود. آقای نریمان برای شور در لوایح مالیاتی، برای کارهایی که در تخصص ایشان بود، گاهی بلکه یک ایامی هردو روز یک مرتبه به منزل من می‌آمدند. آن روز هم برای اینکه آقای نریمان ثابت کنند که اگر در نهضت ملی نیستند با من که مثل دیگران یکی از رهبران نهضت ملی بودم روابطش قطع نباشد، به منزل من آمده بودند. اگر خارج از موضوع نباشد، باید عرض کنم که

روزی که ما می‌خواستیم به دربار برویم در دورهٔ ۱۵، آقای نریمان آمد به منزل من، من هیچ سابقه‌ای تا آن روز با او نداشتم. به او گفتم: «این کار ما ضرر دارد. ممکن است در دستگاه دولت به شما کار ندهند.» گفت: «من با شخص شما دوست بودم. هر کاری هم که باشد می‌کنم و توجه به اینکه به من کار بدهند یا ندهند ندارم.»

رئیس: در روزهای ۲۵ تا ۲۸ فقط برای تنظیم لوایح می‌آمد؟

دکتر مصدق: آن روزها روزهای بحرانی مملکت بود. یک عده از مردم می‌آمدند منزل نخست‌وزیر برای اینکه کسب اطلاع بکنند که جریان از چه قرار است. آن روز خیلی از مردم در منزل من و فقط برای کسب اطلاع می‌آمدند.

رئیس: کسب اطلاع از چه؟

دکتر مصدق: کسب اطلاع از وضعیت مملکت که وضع چیست. عرض کردم تمام این مسائل راجع به مسافرت بی‌سابقهٔ اعلیحضرت بود و بس. این امر بود که سبب نگرانی مردم شده بود که آیا اعلیحضرت برای چه به خارج رفته‌اند. خود جناب‌عالی وقتی یک خبری در تهران است، مستخدم خودتان را می‌فرستید که «یک سر و گوشی آب بده که چه خبر است.» این مستخدم شما که می‌رود سر و گوش آب بدهد، نمی‌رود که جنایت بکند. می‌رود خبر بیاورد. این اشخاص غالباً آن روز حتی من را هم ندیده‌اند. به خدا قسم الان به خاطر ندارم که چه کسانی آن روز در منزل من بودند. راستی، چون صبح سؤال فرمودید: «این خانهٔ سومی که رفتید صاحبش کیست؟» خواستم عرض کنم اسمش را فراموش کردم، ولی خانه متعلق به یک تاجر ترکی است که آن‌شب در خانه نبود و گفتند در شمیران است.

رئیس: شما اعتراف نمودید از روز ۲۵ مرداد ماه مجلس شورای ملی وجود نداشته است.

دکتر مصدق: از ۲۵، بله.

رئیس: ... و استحضار داشته‌اید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز در خارج از کشور به‌سر می‌برد.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: صرف‌نظر از اینکه از روز ۲۵ مرداد ماه دیگر نخست‌وزیر نبوده‌اید، توضیح دهید شما که خود را نخست‌وزیر می‌دانسته‌اید آیا در غیاب شاهنشاه و عدم وجود مجلس شورای ملی امور مملکت جز به‌عهدهٔ هیئت وزیران بوده است؟ اگر این موضوع را تصدیق می‌نمایید، پس چگونه هیئت وزیران را در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه در جریان اتفاقاتی که هر لحظه روی می‌داد و بررسیهایی که دربارهٔ تشکیل شورای سلطنت یا شورای امنیت و یا مراجعه به‌افکار عمومی با عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی می‌نمودید قرار ندادید؟

دکتر مصدق: این مسئله باید تفکیک بشود. نخست‌وزیر هم مسئول ادارهٔ امور مملکت است و هم مسئول سیاست عمومی مملکت است، یعنی پولیتیک‌ژنرال وزرا مسئول ادارهٔ مملکت هستند. وقتی که یک سیاست عمومی روی می‌دهد، آن وقت باید نخست‌وزیر کارها را مرتب کرده ببرد در هیئت وزیران و پیشنهاد کند. من خودم را صحیح یا غلط نخست‌وزیر می‌دانستم؛ و هر وقت اجازه دادند، ثابت می‌کنم که دلایل محکم و مقنع برای بقای خودم در این سمت دارم. بنابراین چیز فوق‌العاده‌ای از نظر شخص من روی نداده بود که من فوراً بروم در هیئت وزیران اظهاری بکنم. اگر من معتقد بودم که این دستخط نافذ است، پس محتاج به‌مشورت با هیئت وزیران نبودم. من می‌رفتم و یک وزیر به‌جای خود باقی نمی‌ماند. من این پیش‌آمد را می‌خواستم... توجه کنید، پیش آمدی شده، صحیح یا غلط، می‌خواستم‌بافکر و مطالعه‌درهیئت وزیران مطرح کنم. به‌شرحی که سابقاً عرض کردم، این کار به‌روز چهارشنبه محول شد که روز چهارشنبه آن بساط پیش آمد و ما موفق به‌مذاکره نشدیم.

رئیس: ممکن است روشن نمایید که کارهای نخست‌وزیر که اشاره نمودید آماده و منظم شده به‌هیئت دولت

بوسیلهٔ نخست‌وزیر برده می‌شد، چه عناصر و عواملی آن کارها را برای نخست‌وزیر باید آماده و مرتب نمایند؟

دکتر مصدق: ما دو قسم کار داشتیم: یکی سیاسی‌و دیگری اقتصادی. در کارهای سیاسی شخص خود من با سفرایی که با ما طرف می‌شدند مذاکره می‌کردم. البته در جراید به‌استحضارتان رسیده که من ساعات زیادی با آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا راجع به‌نفت مذاکره می‌کردم. در این باب مشاورین من اشخاصی بودند که عرض خواهم کرد. وقتی مذاکرهٔ من با او تمام می‌شد، مذاکرات خودم را به‌متخصصین حقوقی و فنی می‌گفتم. متخصصین حقوقی من دکتر شایگان بود، دکتر سنجابی بود و مهندس حسیبی. با اینها که مذاکره می‌کردم اگر لازم می‌شد و به‌جایی می‌رسید که محتاج به‌تصمیم بود، آن وقت نه‌تنها هیئت وزیران بلکه نمایندگان مجلس شورای ملی هم که در کمیسیونهای مربوطه بودند، مثلاً در باب شناسایی ملی شدن صنعت نفت که هریمن اینجا بود، به‌کرات با نمایندگان کمیسیون نفت مجلس شورای ملی و هیئت وزیران مذاکره کردم و این شناسایی آن وقت به‌توسط مستر هریمن به‌عمل آمد.

به‌طور کلی مطالب مهم در هیئت وزیران مطرح می‌شد، چون وقت هیئت وزیران نمی‌رسید که در هفته سه‌روز که جلسه داشتند کارها را خودشان آماده کنند. ولی آنجایی که محتاج بود هیئت وزیران یک تصمیمی بگیرد، موضوعات در جلسهٔ هیئت وزیران مذاکره می‌شد. اگر محتاج به‌صدور تصویبنامه بود، تصویبنامه صادر می‌شد. و چنانچه محتاج به‌صدور تصویبنامه نبود، تصمیم هیئت وزیران در صورت مجلس نوشته می‌شد و آن تصمیمی را که در صورت مجلس نوشته شده بود به‌وزارتخانهٔ مربوط ابلاغ می‌کردیم.

می‌خواهم خاطر محترم را متوجه کنم که در مسائل امنیتی، مثل کار شهربانی، حکومت نظامی و این کارها، شخصاً دخالت می‌کردم و وزیر کشور هم می‌دانست. برای این کارها معطل نمی‌شدم که کارهای مربوط به‌شهربانی و فرماندار نظامی به‌جریان اداری بیفتد. زیرا اگر می‌خواستیم این جریان را طی کنیم، کار از کار می‌گذشت. مقصودم این است که در مسائل تأمینیه هر روز صبح کمیسیون امنیت با حضور فرماندار نظامی، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش و اشخاص دیگری که لازم بود تشکیل می‌شد. ما دیدیم اگر بخواهیم مسائل امنیت را روی مقررات اداری حل کنیم، یعنی ستاد ارتش گزارشی به‌من بدهد، گزارش را من به‌وزارت کشور ابلاغ کنم و وزارت کشور با من مذاکره کند این به‌قدری طول می‌کشید که جلوی ناامنی را نمی‌گرفت.

هر روز صبح اول وقت کمیسیون امنیت در منزل من تشکیل می‌شد. رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، وزیر کشور یا نمایندهٔ او و دادستان می‌آمدند در اطاق دیگری راجع به‌موضوعی که روز قبل واقع شده بود مذاکره می‌کردند و یک تصمیم شفاهی می‌گرفتند. صورت جلسه هم نداشت. این تصمیم را می‌گرفتند و هر کس مأموریت انجام آن کار را داشت اجرا می‌کرد. چون این مسائل را نمی‌شد هر جلسه برد در هیئت وزیران با وزیرانی که در این‌گونه موارد تخصص نداشتند مذاکره کنیم. مثلاً وزیر راه چه اطلاعی از مسائل انتظامی داشت؟ عرض کردم آنجایی که لازم بود دولت تصمیم بگیرد، کار حاضر و نشسته رفته به‌هیئت دولت می‌رفت و در آنجا بدون معطلی دولت تصمیم می‌گرفتند.

رئیس: ممکن است دادگاه را از تفسیر مسئولیت مشترک وزرا روشن سازید که معنی اشتراک مسئولیت چیست؟

دکتر مصدق: در دو جلسهٔ قبل خواستم عرض کنم که فرمودید: «ساکت باش.» و عرضی نکردم. حالا به‌عرض می‌رسانم که ما سه جور مسئولیت داریم. یکی مسئولیت سیاسی، یکی مسئولیت جزایی و یکی مسئولیت حقوقی. این

مسئولیت مشترکی که در قانون اساسی می‌نویسد: «وزرا فرداً فرد و بالاجتماع مسئولیت دارند». این مسئولیت سیاسی است، یعنی وقتی یک دولتی، یک وزیری کاری کرد که برخلاف قانون بود، کاری کرد که برخلاف نظریات مجلس بود، آن وقت مجلس دو راه دارد: یا از وزیر سؤال می‌کند و وزیر جوابی می‌دهد و مسئله حل می‌شود. یا اینکه مسئله شدید است. آن وقت مجلس شورای ملی یعنی عده‌ای از نمایندگان نمایندهٔ دولت را استیضاح می‌کنند. اگر دولت را استیضاح کردند و رأی عدم اعتماد به‌یک دولتی داده شد، آن دولت از بین می‌رود.

ضمناً باید بگویم استیضاح هم بر دو قسم است: وقتی استیضاح از یک وزیر می‌شود؛ وقتی استیضاح از دولت می‌شود. استیضاح از عمل یک وزیر سبب رفتن دولت بالاجتماع نمی‌شود، مگر اینکه رأی عدم اعتماد به‌دولت داده شود. این را می‌گویند «مسئولیت سیاسی» ــ مسئولیتی که در قانون اساسی مشترک است. مسئولیت جزایی آن مسئولیتی است که مشترک نیست. یعنی اگر وزیری در کار خودش یک خلاف قانونی بکند، فرض بفرمایید که وزیری یک مستخدمی را که تحت محاکمه رفته و به‌انفصال ابد از خدمت محکوم شده کار بدهد، این مسئولیت وزیر اداری است. ممکن است سیاسی باشد، ولی روح عمل مسئولیت اداری است.

اما مسئولیت جزایی وزیر این است که وزیری دانسته و فهمیده از یک نوشتهٔ مجعولی سوءاستفاده بکند. این مسئولیت جزایی است. پس این دو قسم تشریح شد.

یک قسم مسئولیت دیگری هم هست برای وزیر که مسئولیت حقوقی است. یعنی وزیر در انجام‌وظیفه به‌شخصی ضرر مالی رسانیده است که این مسئلهٔ مسئولیت حقوقی وزیر در انجام وظیفه محل بحث علمای علم حقوق است. بعضیها این مسئولیت وزیر را که در انجام‌وظیفه کرده است، خسارتش را مربوط به‌دولت می‌دانند. این مسئله در بین علمای حقوق حل نشده که اگر وزیری در انجام‌وظیفهٔ خود خسارتی به‌کسی رساند این خسارت را باید دولت متحمل بشود یا شخص وزیر. مسئولیت حقوقی وزرا این است که اگر وزرا در کار شخصی خودشان خلافی کردند، مثلاً بنده وزیر هستم خانهٔ همسایه را خراب می‌کنم، این شخصی است. یعنی باید خسارت آن خرابی را بدهم. ولی در جریان کار دولت و موقع انجام‌وظیفه من خسارتی به‌مردم رسانیده‌ام، این موضوع مورد بحث است. یک مثال برای آقا می‌زنم که از همه بهتر باشد و با کار آقایان هم وفق بدهد:

فرض کنید فشونی مأمور می‌شود برود یک عده را سرکوبی کند. رئیس این هیئت فشون را از توی زراعت یک شخصی می‌برد. این فشون درحین انجام‌وظیفه یک خسارتی به‌آن صاحب‌زراعت رسانیده‌است. این مسئولیت حقوقی است. این قسمت از کار وزرا که مسئولیت حقوقی دارند، هنوز حل نشده است.

پس به‌طور خلاصه عرض می‌کنم: اول مسئولیت سیاسی که حاکم و قاضی آن مجلس شورای ملی است؛ دوم مسئولیت جزایی که مربوط به‌محاکمات عمومی است؛ سوم مسئولیت حقوقی که همان است که عرض کردم که در جریان کار دولت ضرری برسانند و آن متضرر از وزیر شکایت کند. این هم تفسیر مسئولیت. دیگر چه عرض کنم؟

رئیس: باری ممکن است توضیح دهید چنانچه الان اظهار داشتید شخصاً به‌امور امنیت و انتظامات داخلی کشور توجه مخصوصی مبذول داشته و هر روز کمیسیون امنیتی تشکیل می‌دادید، آیا راجع به‌جریانات این سه روز هیچ کمیسیون امنیت یا مجلس مشورت برای اخذ تصمیم و تدبیری اتخاذ شده است یا خیر؟

دکتر مصدق: این سؤال را استدعا می‌کنم از آقای سرتیپ ریاحی که عضو کمیسیون امنیت بودند بفرمایید و ببینید در آن دو سه روز کمیسیون امنیت تشکیل شده یا نه.

رئیس: شما خودتان اظهار داشتید که «مسئولیت این قبیل امور و اخذ تصمیم برای اینکه در مراجعه به‌مقامات

مربوطه ممکن بود به‌طول بینجامد، خود اینجانب تصمیم می‌گرفتم.»

دکتر مصدق: خیر.

رئیس: پس توضیح بدهید که چگونه بوده است.

دکتر مصدق: این‌طور عرض نکردم، قربان.

رئیس: عین جواب شما خوانده می‌شود تا متوجه شوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بفرمایید بخوانند.

[منشی دادگاه جواب سؤال قبلی از دکتر مصدق را خواند.]

دکتر مصدق: عرض می‌کنم اینکه گفتم شخصاً دخالت می‌کردم، معنی این نبود که وزیر مطلع نشود و یا مسئولیت نداشته باشد. وزیر کشور مسئول کار خود بود. خودم وزیر دفاع ملی بودم. هم وزیر بودم و هم می‌توانستم صاحب تصمیم باشم. گفتم مثلاً رئیس شهربانی به‌جای اینکه کاغذی بنویسند و یا به‌وزیر کشور مطلبی را بگوید و وزیر کشور بیاید بمن بگوید، خود رئیس شهربانی بمن تلفن می‌کرد و خودش مسئول کار خودش بود. رئیس شهربانی که سلب مسئولیت از او نشده بود من باب مشورت بمن تلفن می‌کرد که مثلاً «اتفاقی در جایی افتاده؛ عقیدهٔ شما چیست؟» من هم نگاه می‌کردم به‌مصلحت روز؛ می‌گفتم: «این کار را این طور بکنید، بهتر است.» اما نه اینکه یک چیزهای مهمی من تصمیم می‌گرفتم و وزیر کشور اطلاع نداشت. در مسائل مهم وزیر کشور، رئیس شهربانی، و رئیس ژاندارمری خودشان اقدام می‌کردند. رؤسای شهربانی و فرماندار نظامی گاهی می‌آمدند و خبر از اوضاع شهر می‌دادند و این‌جور حرفها را می‌آمدند و گاهی بمن می‌زدند.

رئیس: شاید سؤال را درست توجه نکردید. چون دادگاه بسیار احتیاج دارد که این قضایا روشن شود، مجدداً سؤال را برای شما می‌خوانند و شما جواب بدهید.

[سؤال خوانده شد.]

دکتر مصدق: عرض کنم آقا، قبل از اینکه کمیسیون امنیت تشکیل بشود رئیس شهربانی، رئیس حکومت نظامی، اینها بمن تلفن می‌کردند آن‌هم در مواقع فوری. اگر موارد فوری نبود، خودشان به‌وزارت کشور گزارش کتبی می‌دادند و دستور می‌گرفتند. چنانچه یک موارد فوری پیش می‌آمد، من باب مثال رفتن در یک نقطه و کشف یک شبکه‌ای و این نوع مطالب.

رئیس: متوجه سؤال باشید. به‌نظر بنده بسیار ساده است. آیا در این سه روز کمیسیون امنیتی تشکیل شده است یا نه؟

دکتر مصدق: بعد از اینکه ما دیدیم به‌این صورت تحقیق یا مشورت اداری با شخص من یا با وزیر کشور عملی نیست، زیرا قوای انتظامی همه باهم باید کار بکنند و همه از قضایا مطلع شوند، قرار شد که کمیسیون امنیت از آن ادارات مسئول تشکیل بشود و آنها هر چه لازم است بدون مکاتبه یادداشت بکنند و وزارت دفاع ملی از نظر کار خود و وزارت کشور از نظر کار خود اقدام کنند. این کمیسیون امنیت چند ماه قبل از ۲۵ مرداد تشکیل می‌گردید و یا گاهی اتفاق می‌افتاد که تشکیل نمی‌شد. ولی در غیر این صورت اغلب تشکیل می‌شد و بمن هم گزارشی نمی‌دادند. در یک اطاق منزل من مشورت می‌کردند و اگر یک مطالب مهمی در میان بود بمن اطلاع می‌دادند. اما غالباً مسائل چیزی نبود که بیایند و بمن بگویند و یا در هیئت وزیران مطرح کنند. حالا این فرق نمی‌کند، از اعضای کمیسیون امنیت یکی سرتیپ ریاحی بود. از ایشان سؤال کنید که کمیسیون امنیت در آن روزها تشکیل می‌شد یا نمی‌شد؛ یا تشکیل شد

و در مطالبی بحث شد یا نشد. ایشان جواب آقا را عرض می‌کنند. من هم اگر اطلاعی داشته باشم عرض خواهم کرد.

رئیس: یعنی شما در این مورد نمی‌خواهید دادگاه را شخصاً با دو جمله روشن کنید که آیا کمیسیون امنیتی تشکیل شده است یا خیر؟

دکتر مصدق: در این دو روز کار مهمی رخ نداده بود که کمیسیون امنیت بیاید و مطالبی بگوید. یکی مسئلهٔ میتینگ بود که عرض کردم من از جریان آن اطلاعی نداشتم.

رئیس: پس تشکیل نشده.

دکتر مصدق: و روز ۲۶ مرداد قضیهٔ مجسمه‌ها بود که شرح آن داده شد؛ و روز سه‌شنبه من نظر ندارم که اتفاق افتاده باشد.

رئیس: از اتفاقات سؤال نکردم. فقط خواستم دادگاه را مستحضر دارید که در این سه‌روزه کمیسیون امنیت تشکیل شده یا خیر. خواهش می‌کنم جواب بنده را بدهید.

دکتر مصدق: عرض می‌کنم نمی‌دانم. از اعضای کمیسیون تحقیق بفرمایید به‌بینید شده یا نشده.

رئیس: شما در تمام اظهارات خودتان این سه‌روز را ایام بحرانی و مهم قید کرده‌اید. آیا در چنین ایامی با چنین واقعاتی که رخ داده که در نظر شما کوچکترین آن فرود آوردن مجسمه‌ها، دادن میتینگ برضد سلطنت و غیره و غیره قابل بررسی در کمیسیون امنیت نبوده است که در این باره تصمیمی چنانچه اظهار داشتید در مواقع مهم راجع به‌امنیت کشور اتخاذ می‌گردید اتخاذ کنید؟

دکتر مصدق: کمیسیون امنیت به‌دعوت من تشکیل نمی‌شد. مقرر بود که هر وقت گزارشهایی به‌نخست‌وزیر می‌رسید به‌جای اینکه بیاورند و بمن بدهند و کارش را سنگین کنند، آن گزارشها را دفتر نخست‌وزیری و منشی نخست‌وزیر هر کس بود یک جا می‌گذاشت و آن را رجوع می‌کرد به‌کمیسیون امنیت. و کمیسیون امنیت به‌قسمی که لازم بود تصمیم می‌گرفت. آقا، از طرف نخست‌وزیری تحقیق بفرمایید که یک دعوت در این چند ماه اخیر از اعضای کمیسیون امنیت شده است؟ این کمیسیون برای این بود که هر وقت یک کاغذ و کاری مربوط به‌مسائل انتظامی می‌رسید منشی نخست‌وزیر آن کاغذ را کنار می‌گذاشت و به‌کمیسیون امنیت ارجاع می‌کرد. آن کمیسیون بالاتفاق تصمیم می‌گرفت که هر یک از اعضای آن کمیسیون در وزارت‌خانهٔ مربوط به‌خود آن تصمیم را اجرا می‌کردند. عرض کردم قضیه این بود. حالا در این دو سه روز بواسطهٔ اهمیت مسائل که هر جا یک خبری بود و یک صدایی بود، این یک کار کوچک چند کلمه‌ای که نبود تا بیاورند در کمیسیون امنیت و تصمیم بگیرند. اصل این بود که شهربانی و فرماندار نظامی مراقب انتظامات شهر باشند. حالا آقا تحقیق بفرمایید ببینید اگر بواسطهٔ گرفتاریهای زیاد شهربانی و حکومت نظامی کمیسیون امنیت تشکیل نشده و آنها بوظیفهٔ خودشان هرطور می‌توانستند عمل کرده‌اند.

به‌طور خلاصه، کمیسیون امنیت برای جلوگیری از کارهای یومیهٔ کوچک بود. ولی در آن روزها که به‌کرات عرض کردم بحران بود، اوضاع به‌قدری بد و خراب بود که گزارشی کسی نمی‌توانست بدهد که به‌کمیسیون ارجاع شود. اصولاً از حدود اختیارات این کمیسیون خارج بود. آقا تحقیق بفرمایید ببینید این ادارهٔ شهربانی، این حکومت نظامی اگر بمن گزارش داده‌اند و من تصمیمی گرفته‌ام، من بمسئولیت خود عمل نکرده‌ام؛ ولی اگر بخواهید، هزار نکتهٔ باریکتر ازمو اینجاست. من هرگز نمی‌خواهم اشخاصی را در مظان تهمت قرار دهم. اگر سازشی بود، نمی‌دانم. اصل موضوع، آقایان، این بود که دولت را بردارند. جریان کار علیه دولت بود. مثل اینکه عرض کردم شب یکشنبه ۱ بعد از نصف شب این عدهٔ نظامی بدر خانهٔ من آمدند. ولی کوچکترین گزارش قبل از آمدن آن عده بمن ندادند. حالا

اگر جریان امر این بود که نمی‌بایست گزارش به‌من بدهند و شب نداده‌اند. من چه می‌توانستم بکنم؟ من یک فرد واحدی بودم که با یک دسته‌ای که با من مخالف بودند کار می‌کردم. من مسئول کار یک اشخاصی که وظیفهٔ خود را از نظر سیاست بجا نیاورده‌اند هستم؟

جناب‌عالی وقتی می‌توانید به‌من چنین اظهاری بفرمایید که یک گزارش شهربانی روی وضعیات داده باشد یا یک گزارشی حکومت نظامی داده و من عمل نکرده‌ام. اگر چنین بود و آمدند و گفتند این گزارش را دادیم به‌نخست‌وزیر و نخست‌وزیر خواند و اعتنا نکرد. آن وقت من مسئول هستم. ولی اگر قوهٔ انتظامی... به‌خدا قسم نمی‌خواهم کسی را متهم کنم. ولی اگر قوهٔ انتظامی به‌جهاتی که عرض نمی‌کنم ولی قصد داشت...

رئیس: آقای دکتر مصدق، بنده برای سؤال قبلی یک «باری» گذاشته‌ام: یعنی چیزی از آن دستگیرم نشده است.

دکتر مصدق: از کمیسیون امنیت چیزی نفهمیدید؟ [خندهٔ حضار]

رئیس: حالا هم برای سؤال یک «باری» می‌گذارم. یعنی اینکه کمیسیون امنیت که هر روز صبح در منزل شما جمع می‌شدند، شخصاً تصمیم می‌گرفتید؟

دکتر مصدق: من نه آقا! آنها تصمیم می‌گرفتند.

رئیس: بنده این‌طور فهمیدم. تمام شود بعد.

سرتیپ ریاحی: تیمسار، یک توضیحی است. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بنده از شما بعد سؤال می‌کنم.

سرتیپ ریاحی: بسیار خوب.

رئیس: [خطاب به‌دکتر مصدق]: به‌فرض گفتهٔ خودتان که اظهار داشتید در ۲۵ مرداد ماه کودتایی واقع شد، تصمیماتی اتخاذ کردید؟

دکتر مصدق: کی اتخاذ کرده است؟

رئیس: تدابیری اتخاذ کردید: واحدهایی را خلع‌سلاح نمودید. اعلامیه‌ها صادر نمودید. به‌سفارتخانه‌ها دستوراتی دادید. آیا در تمام این موارد هیچ‌گونه مشورت، هیچ کمیسیون امنیت، هیچ بررسی و غوری و مشورتی با مقامات انتظامی انجام دادید یا خیر؟

دکتر مصدق: راجع به‌تلگرافات عرض کردم اطلاع ندارم. به‌کرات هم گفتم. دیگر چه بود؟

رئیس: به‌عنوان کودتا.

دکتر مصدق: راجع به‌کودتا عرض کردم که دستور خلع‌سلاح را من به‌آقای سرتیپ ریاحی دادم. من چه می‌دانم خلع‌سلاح را چگونه باید کرد. [خندهٔ حضار]

رئیس: پس کمیسیون امنیت تشکیل نشد؟

دکتر مصدق: چرا تردید می‌گذارید؟ سؤال کنید، آقا.

رئیس: شما مگر امر برای تشکیل این کمیسیون نمی‌دادید؟

دکتر مصدق: خیر آقا؛ فرض کنید آقای نصیر زند از گیلان تلگراف می‌کردند که اینجا وقایعی هست. این تلگراف به‌ستاد ارتش می‌رسید. در اینجا به‌موجب قانون تبعید چاقوکشها و یا تبعید اخلالگران و یا قانون امنیت اجتماعی می‌بایستی مسئله حل شود. به‌من مربوط نبود. اینها می‌رفتند به‌جای اینکه هی کاغذ بنویسند و قضیه چند روز لاینحل بماند، اینها جمع می‌شدند باهم مشورت می‌کردند. در موضوع بحث می‌کردند. هر یک از اعضای کمیسیون

امنیت وظیفه‌ای داشت انجام می‌داد. مثلاً وظیفهٔ وزارت کشور این بود که در جواب تلگراف مثلاً تیمسار نصیر زند تلگرافی بکند به‌فرماندار رشت. این کار را می‌کرد. من شخصاً به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه دخالت نداشتم. خدمتتان عرض کردم که تا چند ماه قبل می‌آمدند و این مسائل را بمن می‌گفتند و برای من تولید اشکال می‌کردند و کارها به‌طول می‌انجامید. من چه کردم؟ برای اینکه این مطلب بکلی حل بشود و ادارات تأمینیه باهم مربوط باشند در خانهٔ من جمع می‌شدند. آن هم از نظر اطلاع من نمی‌آمدند. چون برای کارهای خودشان به‌خانهٔ من آمدند. خودشان فرار گذاشته بودند اول وقت بیایند دورهم جمع شوند و کارهای خودشان را انجام بدهند. آخر سر هم اگر با من کاری داشتند سراغ من بیایند. اگر می‌خواهید این مسئله روشن بشود، از آقای سرتیپ ریاحی که عضو کمیسیون امنیت بود سؤال بفرمایید. البته ایشان‌هم از نظر کارهای وزارت دفاع ملی در آن جلسه حضور داشتند. بنابراین از ایشان بهتر است سؤال بفرمایید.

رئیس: از تفصیل مکرری که با توضیح این جمله که دایماً اشاره کردید معلوم می‌شود که متوجه من نشده‌اید.

دکتر مصدق: معذرت می‌خواهم.

رئیس: درست است. چون بنده این‌طور تشخیص دادم که با این تکرار مکررات تغییر مطلب در قالب جملات فقط برای این است که بدادگاه توضیح کافی که از شما تقاضا می‌شود و شاید بسیار ضروری است که دادگاه از آن مطلع گردد ندادید. البته بنده بیش از این در این مطلب وقت سایر متهمین را ضایع نمی‌کنم و باز با یک «باری» سؤال می‌شود. توضیح دهید بخشنامهٔ صادره از ستاد ارتش در روز ۲۸ مردادماه دایر به‌اینکه چون افراد حزب توده با دادن شعار شاه‌دوستی برعلیه دولت تظاهر می‌نمایند آنان را متفرق ساخته و در صورت لزوم تیراندازی هم بشود، آیا این دستور شما بوده است که چنین بخشنامه‌ای صادر شده یا از این جریان هم اطلاع ندارید؟

دکتر مصدق: در این مملکت در هر عصری یک اشخاصی که با اشخاص دیگر دشمنی داشته‌اند عنوانی برای ایذا و زحمت مخالفین خود فراهم می‌آوردند. یک وقت به‌عنوان شیخی و متشرعی، وقتی به‌عنوان مسلمانی و بهایی.

رئیس: تصدیق می‌کنید که باز به‌تاریخ پرداخته‌اید. [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: خیر قربان، تصدیق ندارم. اینها را می‌گویم که شما روشن شوید.

رئیس: ما روشن هستیم، آقا.

دکتر مصدق: خیر آقا، روشن نیستید.

در این موقع یکی از تماشاچیان از سمت راست نالار فریاد زد:

آقای رئیس دادگاه، این مرد یاغی و اخلالگر است. اعدامش کنید.

رئیس: کی بود؟ هر کس بود فوری او را اخراج کنید. [*افسران مأمور انتظامات دادگاه شخص مستظاهر را از جلسه خارج نمودند. ولی هنگامی که او را از جلسه خارج می‌کردند، فریاد زد: «زنده‌باد شاهنشاه.»*]

رئیس: شما می‌خواهید باز هم تکرار مکررات کنید و تاریخچه بگویید.

دکتر مصدق: اجازه بدهید، آقا.

رئیس: اجازهٔ خارج‌شدن از موضوع نمی‌دهم. برای اینکه حرف زدن برای شما دوا است و برای دیگران سمّ.

دکتر مصدق: آقا، شما از بنده می‌پرسید: «خدا یکی است یا بیشتر؟» اگر بنده بگویم: «لااله»، این صحیح نیست. باید الاالله هم گفته شود تا صحیح شود. یعنی اول یک دلیل گفته شود، و بعد بگویم چرا فلان کار شد.

رئیس: اول موضوع را بفرمایید بعد دلیل آن را.

دکتر مصدق: قربان، اول دلیل است. بنده باید یک تصوراتی کرده باشم و...

رئیس: الساعه به‌این سؤال جواب می‌دهید یا خیر؟

دکتر مصدق: البته با یک توضیحات مختصری.

رئیس: اول بفرمایید آری یا نه؟ بعد توضیحات خودتان را بفرمایید

دکتر مصدق: بنده اول اجازه می‌خواهم از حضرت آقا که این‌قدر یک متهمی را اذیت نکنید. این خلاف مروت است.

رئیس: آقا، جناب‌عالی جواب این سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: بنده هم از رئیس دادگاه استدعا می‌کنم که از من سؤالی نفرمایند که به‌استناد آن بنده را محکوم کنید.

رئیس: پس شما بفرمایید از بنده سؤال کنید تا بنده جواب بدهم. [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: نه آقا، نه؛ این‌طور عرض نمی‌کنم.

رئیس: ما که نمی‌خواهیم با این سؤال فوراً بگوییم شما محکوم هستید.

دکتر مصدق: قربان، خواهید فرمود.

رئیس: زیرا برای هیچ یک از سؤالاتی که امروز بعدازظهر که از طولانی‌ترین جلسات دادگاه بوده است شما بهیچ یک پاسخ ندادید و از توضیحات مفصلی که دادید ما نفهمیدیم مسئولیت مشترک چیست؟ و نفهمیدیم منظور کمیسیون چه بود، و کمیسیون امنیت تشکیل شده بود یا خیر؟ و چنین دستوری را که موجود است و صادرکنندهٔ آن حاضر است آیا این دستور با امر شما بوده است؟

دکتر مصدق: حضور مبارک عرض کنم کسی که سؤال می‌کند، اگر فوراً به او جواب دادند ذهنش [متصور] می‌شود که هرچه جواب داده است، صحیح است؛ و حال آنکه...

رئیس: بنده از آقا سؤال کردم یک چنین دستوری که آمر آن یعنی رئیس ستاد ارتش وقت هم در اینجا حاضر است به‌امر و دستور شما بود یا خیر؟

دکتر مصدق: با دلایل عرض می‌کنم.

رئیس: با دلایل می‌فرمایید که چه؟

دکتر مصدق: آقا، پنج دقیقه به متهم اجازه بفرمایید. دادگاه باید به متهم اجازهٔ صحبت بدهد. اینجا دادگاه است؟ اینکه وضعش نمی‌شود.

رئیس: اگر می‌فرمایید دادگاه تسلیم شما باشد و تسلیم ارادهٔ شما بشود، بنده تکلیف قانونی دارم.

دکتر مصدق: بفرمایید آقا، بفرمایید تکلیف قانونی خودتان را عمل کنید.

رئیس [خطاب بمنشی]: بنویسید جواب ندادند.

دکتر مصدق: جواب دارم اما با دلیل. [منشی عین جملات رئیس دادگاه را یادداشت کرد].

رئیس: اکنون که شما جواب صریح نمی‌دهید، از تیمسار ریاحی سؤال می‌شود. پاسخ آن را ممکن است تأیید یا تکذیب نمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب آقا؛ بسیار خوب بپرسید. شما که ما را محکوم می‌کنید. هرچه می‌خواهید می‌کنید.

رئیس: پس اکنون از نیمسار ریاحی سؤال می‌شود. [خطاب به‌سرتیپ ریاحی] خواهش می‌کنم توضیح دهید بخشنامه‌ای که روز ۲۸ مرداد به‌این عنوان یا به‌مفاد این موضوع: «چون افراد حزب توده با دادن شعار شاه‌دوستی بر علیه دولت تظاهر می‌نمایند، آنان را متفرق ساخته و در صورت لزوم تیراندازی هم بشود». بنا به‌دستور آقای دکتر محمدمصدق بوده است یا به‌اتکای خودتان؟

سرتیپ ریاحی: بنده از حضور نیمسار ریاست محترم دادگاه اجازه می‌خواهم قبلاً عرض کنم که در نتیجهٔ یک اشتباهی که آقای دکتر مصدق کرده بودند راجع به‌سؤال قبلی، تقریباً یک ساعت وقت دادگاه تلف شد.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ ریاحی: و راجع به‌این موضوع توضیح خیلی ساده‌ای دارم که قبل از جواب این سؤال به‌عرض دادگاه می‌رسانم.

رئیس: جواب این سؤال را بدهید. دربارهٔ آن سؤالی که از آقای دکتر مصدق شد، توضیح خواهم خواست.

سرتیپ ریاحی: دستور تیراندازی روز ۲۸ مرداد در ستاد ارتش بدون اطلاع آقای دکتر مصدق و به‌موجب مشورتی که اینجانب با افسران نمودم داده شد. بدین‌ترتیب که بعد از آن که فرماندار نظامی اطلاع داد و فایمی در شهر اتفاق افتاده و واحدهایی که در اختیار فرماندار نظامی بودند کم می‌باشد، اینجانب با افسران مربوطه که تا آن‌قدر که به‌خاطر دارم رئیس رکن دوم ستاد ارتش در بین آنها بودند، مشورت کردم. معلوم شد دستجاتی با شعارهای بر له مقام سلطنت در نقاط مختلف شهر تظاهر می‌کنند.

طبق آنچه اتفاقات دو سه‌روز قبل نشان می‌داد و بدلیلی که یکی از افسران تلقین کرد یعنی اظهار داشت که در مقابل این دستجات بعکس همیشه حتی یک فرد توده‌ای نیز تظاهر نمی‌کند، برای ستاد ارتش یقین حاصل شد که این عمل یک نیرنگ از طرف عناصر دست‌چپ و همان‌طور که در بازجویی عرض کردم به‌صورت کامو فلاژ با دادن شعار بر له مقام سلطنت بود. به‌این دلیل آن دستور به‌صورت بخشنامه برای واحدهایی که در آن موقع مأمور شهر بودند صادر شد. چنانچه دادگاه محترم استحضار دارند، این دستور کمی قبل از ساعت ۳ بعدازظهر که ستاد ارتش از حقیقت و ماهیت این تظاهرات اطلاع پیدا کرد نقض گردید و به‌وسیلهٔ یک بخشنامهٔ دیگر که بعداً صادر شد واحدها به‌سربازخانه‌ها برگشتند.

رئیس: آیا به‌نظر شما اخذ چنین تصمیم و صدور چنین دستوری که حتی در موقع جنگ در مقابل دشمن در مواضع مراقبت و پاسداری، بدون امر صریح مقام بالاتر تصمیمی ناروا و خطیر نبود؟ خاصه‌آنکه بدون تحقیق و رسیدگی در مقابل عده‌ای که فقط به‌اسم شاه به‌نام مملکت تظاهر نموده‌اند حاکی از مراتب مهمی است و جای تأسف است که حتی خودتان تأیید می‌کنید بعداً معلوم بود که کامو فلاژ نبوده و حقیقت بوده است. خصوصاً جای تعجب است که شما در تمام موارد به‌طوری‌که در بازجوییهای خود اظهار داشته‌اید همیشه دستور آقای دکتر مصدق را اجرا کرده و یا از ایشان کسب تکلیف می‌نموده‌اید. چگونه این اشتباه رخ داده؟ توضیح دهید.

سرتیپ ریاحی: در مواردی‌که امر جنبهٔ خاصی داشت و از اختیار ستاد ارتش خارج بود، از آقای دکتر مصدق که سمت وزارت دفاع ملی را دارا بودند کسب دستور می‌شد. ولی این مورد به‌نظر بنده از نظر نظامی مورد بسیار ساده‌ای بود. یعنی به‌سربازانی که در سر پست بودند دستور داده شد در صورت لزوم. و این جمله شامل مواد آیین‌نامه‌ها است. یعنی اگر من‌باب مثال سربازی تنها یا به‌صورت گشتی مأموریت مثلاً پاسداری داشته باشد، آیین‌نامه بصراحه تعیین می‌کند که این سرباز در چه مواردی باید استعمال اسلحه نماید. دستوری‌که داده‌شد، جز این نبوده است. چنانچه

به‌شهادت افسرانی که در آن موقع در ستاد ارتش بوده‌اند. مثلاً یک نفر را که الآن به‌خاطر دارم، نسیمسار سرلشکر عزیزی، مشاهده کردند که وقتی از یکی از همین واحدهای مأمور شهر به‌من تلفن شد که در مقابل جمعیتی هستند که متفرق نمی‌شوند، گفتم دو سه تیر به‌هوا خالی کنید. بنابراین دستور تیراندازی در صورت لزوم معنی‌اش این بوده است که من‌باب مثال اگر چند نفر سر سربازی ریخته خواستند اسلحهٔ او را بگیرند، وظیفهٔ سرباز است که استعمال اسلحه کند. این جمله مفهوم دیگری نداشته است. به‌نظر بنده اصولاً دادن این دستور برای ستاد ارتش زایـد بـود. یـعنی سربازان و افسران چون به‌وظایف خود آشنا هستند، طبق آن عمل می‌نمایند. این دستور نباید با دستور فرمانده واحد که جلوی عده‌ای قرار می‌گیرد و او ممکن است دستور تیراندازی بدهد، اشتباه شود. به‌نظر اینجانب این دستور جز یادآوری آیین‌نامه‌ها چیز دیگری نبوده است.

رئیس: ده‌دقیقه تنفس اعلام می‌گردد.

ساعت ۶/۱۰ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل گردید.

* * *

پس از رسمیت مجدد جلسه، رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

لازم است آقایان تماشاچیان را متوجه کنم که شخصی که در دادگاه تظاهر کرد ولو اینکه تظاهر او بـنام شاه بـود و فریاد «زنده باد شاهنشاه» زد، طبق موازین قانونی تنبیه خواهد شد. اساساً تظاهر تماشاچیان در دادگاه به‌هیچ‌صورت و به‌هیچ‌عنوان مورد ندارد. چنانچه تظاهری از کسی مشاهده شود، با او طبق مـقررات رفـتار خـواهد شد. بـنابراین آن شخص فرستاده شد که توقیف شود.

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: دیگر توضیحی ندارید؟

سرتیپ ریاحی: مطالب من تمام نشده بود.

رئیس: دنبالهٔ توضیحات را بیان کنید.

سرتیپ ریاحی: همان‌طور که به‌عرض دادگاه محترم رساندم، این تصمیم از روی اطلاعاتی بود که به‌وسیلهٔ رکـن دوم ستاد ارتش داده شده بود. بنابراین به‌نظر بنده استعمال اسلحه در صورت لزوم موضوع روشنی است. بـخصوص اینکه بمناسبت اتفاقاتی که در آن روزها در شهر افتاده و توده‌ایها تجری کامل پیدا کـرده بـودند، صبح روز ۲۷ بـا حضور فرماندار نظامی موضوع اقدامات توده‌ایها در شهر و اهانتهایی که به‌افسران می‌کـردند خـدمت آقـای دکـتر مصدق مطرح شد. در آنجا تصمیم کلی نشان دادن شدت عمل بر علیه توده‌ایها با اجـازهٔ ایشان گـرفته شده بـود. بـعد برحسب این سابقه و این اطلاعات بود که این دستور داده شد. به‌مـحض اینکه ستاد ارتش متوجه شد تـظاهرات از طرف توده‌ایها نیست، لغو دستور بالا صادر گردید. خوشبختانه در زمان بین این دو دستور جز چند تیری که بـه‌هوا در شهر خالی شد، در هیچ نقطه تیراندازی به‌عمل نیامد. بنده اجازه می‌خواهم...

رئیس: این سؤال را هم توضیح بدهید: در اظهارات صبح خود گفتید که مـنظور از گـرفتن گـلنگدن تـفنگهای سربازان گارد شاهنشاهی خلع‌سلاح نبوده؛ و بعلاوه فقط در مورد سربازان وظیفه این عمل شده است و نسبت به‌افراد گارد جاویدان ابداً تجاوزی نشده است. حال آنکه صرف‌نظر از اینکه از لحاظ نظامی خارج کردن گلنگدن از تـفنگ، از کار انداختن اسلحه به‌خلع‌سلاح واقعی منظور می‌شود، طبق اطلاع اولاً عمل خلع‌سلاح نـه‌تـنها شامـل سربـازان

وظیفهٔ گارد سلطنتی بوده بلکه نسبت به‌عموم درجه‌داران گارد جاویدان و سربازان گارد سلطنتی حاضر در تهران به‌عمل آمده و پس از خلع‌سلاح عموماً در پادگانهای مختلفهٔ تهران تحت‌نظر قرار گرفته‌اند.

ثانیاً ستاد ارتش بلافاصله دستور انحلال و تقسیم گارد سلطنتی را بین تیپها و ادارات مرکزی صادر و کمیسیونی به‌این منظور با حضور رئیس کارگزینی وقت و فرماندهان واحدها در دفتر معاون ستاد ارتش تشکیل، صورت تقسیم و انحلال گارد شاهنشاهی تهیه و به‌واحدها نیز ابلاغ شده است. اولاً چگونگی این موضوع و ثانیاً اجرای این امر به‌دستور چه مقامی بوده؟ توضیح دهید.

سرتیپ ریاحی: چنانچه به‌عرض رسانیدم، دستور کلی خلع‌سلاح گارد شاهنشاهی را آقای دکتر مصدق به‌بنده داده بودند، یعنی همان شب ۲۵ بعد از وقایع معروضه. ولی دستور از ستاد ارتش به‌وسیلهٔ اینجانب صادر شد. در همان شب تلفنی و بعداً حضوری به‌معاون ستاد ارتش راجع به‌این موضوع تأکید کردم. این بود که گارد جاویدان به‌هیچ‌وجه دست نخورد و افراد وظیفهٔ گارد مستقل شاهنشاهی به‌مناسبت تصوراتی که آن شب شده بود و بیم تصادم و تیراندازی می‌رفت گلنگدنهای تفنگشان جمع‌آوری و در اسلحه‌خانهٔ مربوطهٔ خود واحدهای گارد در باغشاه متمرکز شد.

دستور تقسیمی که ریاست محترم دادگاه به‌آن اشاره فرمودند، برای همان افراد وظیفه داده شده بود. چون این قبیل امور با نظر معاون ستاد ارتش انجام می‌شد، ایشان بهتر می‌توانند توضیحاتی در این‌باره به‌عرض برسانند. جزئیات آن و کمیسیونهایی که شده، به‌هیچ‌وجه به‌خاطر بنده نیست.

اجازه بفرمایید توضیح دیگری عرض کنم، چون خیلی مهم است.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: با اجازهٔ نیسار ریاست محترم دادگاه، راجع به‌موضوع کمیسیون امنیت اشتباهی شد که وقت دادگاه محترم بیش از یک ساعت تلف شده آن اشتباه این است که در اسفند ۳۱ و فروردین ۳۲ کمیسیون امنیت مرکب از پنج نفر یعنی وزیر کشور، رئیس ستاد ارتش، رئیس شهربانی کل کشور، رئیس ادارهٔ کل ژاندارمری و فرماندار نظامی با حضور یک نفر منشی که رئیس ادارهٔ انتظامات وزارت کشور بود روزانه تشکیل می‌شد و صورت‌جلسه‌های روزانه نیز به‌امضای همه تنظیم می‌گردید. ولی بعد این کمیسیونها هفتگی شد و روز مقرر کمیسیون امنیت روز سه‌شنبه شد.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ ریاحی: ساعت ۷ صبح در منزل آقای دکتر مصدق جمع می‌شدیم. اگر موضوعی بود مطرح می‌شد و تصمیم به‌نظر آقای دکتر مصدق می‌رسید. ولی بعداً این جلسهٔ هفتگی نیز به‌طور مرتب تشکیل نمی‌شد. گاهی که یکی از اعضا کار واجبی داشت یا موضوع مهمی در کار نبود، با تلفن تماس می‌گرفتیم و کمیسیون محول به‌هفتهٔ بعد می‌شد.

به‌همین دلیل بود که روز دوشنبه ۲۷ مرداد این کمیسیون تشکیل نشد. علتش را بنده به‌خاطر ندارم. ولی به‌هر صورت بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد کمیسیون امنیت تشکیل نشد.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: به‌طوری‌که الآن رئیس ستاد وقت ارتش اظهار داشتند، دستوراتی برای جلوگیری از تظاهرات و عملیات تخریبی نوده‌ایها سابقاً داده شده بود. علت اینکه در روزهای ۲۵ الی ۲۷ مرداد از عملیات متجریانه و مخرب و قیام علنی حزب منحلهٔ توده به‌منظور بهم‌زدن اساس سلطنت دستور جلوگیری نداده‌اید و حتی ادارهٔ انتشارات و تبلیغات دولتی تظاهرات آنها را به‌وسیلهٔ رادیو به‌سراسر دنیا پخش نموده، چیست؟ دادگاه را در این خصوص مطلع سازید.

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه، تصدیق فرمودید که من حافظهٔ درستی ندارم. آنچه را که آقای سرتیپ ریاحی گفتند، مسلماً عین حقیقت است. زیرا کمیسیون امنیت منحصر به‌ایشان نبوده. آقا می‌توانند تحقیق بفرمایند ببینند صحیح است یا نیست.

رئیس: این سؤال را جواب دهید.

دکتر مصدق: خوب، این هم برای این بود که توجه داشته باشید. حالا بپردازیم بمطلب. این کار را هم، آقا، بنده برای نظم شهر کردم چون مسئول نظم شهر کیست؟ یک رئیس شهربانی و یک فرماندار نظامی. اینها را بفرمایید بیاورند روبرو کنند که من همیشه به‌اینها دستور داده‌ام از تظاهرات اخلالگرانه چه قبل از ۲۵ و چه بعد همیشه جلوگیری کنند. اگر آنها تصدیق نکردند، بنده به‌وظیفهٔ خودم عمل نکردم. این کار آنهاست. به‌جهت اینکه آنها تابع وزارت دفاع ملی بودند، تابع وزارت کشور بودند. باید گزارش کارشان را بدهند. حالا اگر گزارش کار را بموزیر مربوطه می‌دادند، یک نسخه هم رونوشت آن را به‌من می‌دادند. بعد از اینکه نیمسار ملاحظه فرمودید بنده به‌طور کلی گفته‌ام مراقبت انتظامات. بفرمایید انتظامات را در نظر داشته باشید. اگر غیر از این عرض کردم، آن وقت فرمایشات آقا صحیح است.

رئیس: پس دستوری که رئیس وقت ستاد ارتش با اعتراف و تصدیق خود شما که امروز صبح و دیروز تأیید کردید در پاسخ یکی از فرماندهان و یکی از فرمانداران راجع به‌اقدامات و تظاهرات حزب توده، قرین به‌این مفاد صادر نموده: «مردم را به‌احساسات خود بگذارید: در تهران هم فرمانداری نتوانست جلوگیری کند»، به‌چه منظور بوده، در صورتی که صریحاً در آن گزارشات فید شده افراد منتسب به‌چپ چنین قصدی را دارند؟

دکتر مصدق: باز همان می‌رویم سر بحث اول. به‌جهت اینکه حضرت‌عالی می‌فرمایید فقط بگو که من گفتم.

رئیس: نخیر ممکن است بگویید من نگفتم.

دکتر مصدق: نه، توضیحاتی هست. می‌خواستم توضیحاتی بدهم، شما نگذاشتید و فرمودید که: «بنویسید جواب ندارد.» بنده خواستم توضیحات بدهم. حالا اگر اجازه می‌فرمایید توضیحات بدهم و جواب شما را عرض کنم.

رئیس: توضیحات لازم ندارد. فقط جواب را بفرمایید.

دکتر مصدق: چرا، آقا؛ لازم است. حالا اگر می‌خواهید، اصلاً جواب نگویم.

رئیس: مختارید جواب بدهید یا ندهید.

دکتر مصدق: ما اینجا مطیع هستیم آقا؛ تابع فرمان.

رئیس: به‌نظر بنده در این سؤال هیچ‌جای ابهام و اشکالی نیست. دستور عیناً ضبط هست. رئیس ستاد ارتش وقت اعتراف کرده. خودتان هم تأیید کرده‌اید. دیگر توضیحی ندارید.

دکتر مصدق: توضیح دارم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: اطاعت. عرض کردم که بله. عرض کنم آقا، در این مملکت یک اختلافاتی ایجاد کرده‌اند، یک دو دستگی راه انداخته‌اند و یک عده‌ای...

رئیس: یعنی از تاریخچهٔ حزب توده و مرام حزب توده می‌خواهید بفرمایید؟

دکتر مصدق: به‌آن چه‌کار داریم آقا؟ بنده خودم هم نمی‌دانم تاریخچهٔ آن کدام است. مگر بیکاریم؟

رئیس: بفرمایید ببینیم چه می‌شود.

دکتر مصدق: عرض کنم در این مملکت هر وقت از دو دستگی و اتهام به‌یک اشخاصی خواسته‌اند استفاده کنند. یک وقت بود که بهایی و شیخی می‌گفتند. حالا توده‌ای می‌گویند. من...

رئیس: مقصود آقا دفاع از وجود و مرام حزب توده است؟

دکتر مصدق: نه آقا، نه. نه مسلمان، نه شیخی، نه بهایی. می‌خواهم عرض کنم...

رئیس: فقط بفرمایید اینکه در تاریخ ۲۵ مرداد جواب گزارش رسیده را آن‌طور دستور داده‌اید چه بوده؟

دکتر مصدق: علتش را باید عرض کنم دیگر؛ مگر نه؟ منظور یعنی علت، یعنی کسی یک نظری داشته باشد، یک علتی تصور کند، به‌آن دلیل دستور بدهد.

رئیس: اگر از موضوع خارج شوید، بنده اجازه نمی‌دهم.

دکتر مصدق: به‌خدا خارج نمی‌شوم؛ والله خارج نمی‌شوم. خارج بشوم کجا؟ آخر آقا توجه داشته باشید.

رئیس: بدون اینکه از علت پیدایش این حزب حرف بزنید بسؤال بنده جواب بدهید.

دکتر مصدق: ای بچشم؛ ای بچشم. امر بفرمایید. بنده مطیع شما هستم.

رئیس: بسیار خوب؛ توضیح فرمایید.

دکتر مصدق: می‌خواهم عرض بکنم که مردم این مملکت همیشه یک دسته‌ای خواسته‌اند یک‌دسته‌ای را از بین ببرند، نه در اینجا، بلکه در هر مملکت دیگر. اول عرض کردم شیخی و بهایی بود و بعد مشروطه شد. هر کس می‌خواست به‌کسی تهمتی بزند، می‌گفت: «مستبدی.» و هر کس می‌خواست کسی را اذیت کند، به‌اسم «مستبد» او را ایذا و آزار می‌کرد. هرچه می‌خواست می‌کرد. این موضوع توده‌ای اول یک صورتی داشت. بعد گفتند صورت دیگری پیدا کرده. یعنی اول اشخاصی که می‌خواستند اشخاصی را از بین ببرند می‌گفتند توده‌ای است؛ به‌مجسمهٔ شاه توهین کرده، بیایید او را از بین ببرید.

بعد، توده‌ای بر عکس کرد: آن چیزهایی که می‌خواست بگوید، به‌اسم شاه می‌گفت. این مذاکره شد. آقا، من به‌خدا قسم حافظه ندارم. اگر شما می‌خواهید در من ایجاد حافظه بکنید، قادر نیستید. هر مقامی هم که باشد. نمی‌تواند در یک آدم هفتاد ساله‌ای ایجاد حافظه بکند. این‌طور گفته شد که اشخاص توده‌ای به‌نام شاه‌پرستی می‌خواهند یک کارهایی بکنند. بنده دیگر از جزئیاتش اطلاع ندارم. هرچه آقای سرتیپ ریاحی بگوید در این‌باب، چون از او و از سایر همکارانم خلاف نشنیده‌ام، مورد تصدیق بنده هست.

رئیس: با این استدلال و به‌زعم آقا، در میتینگ روز ۲۵ هم طرفداران شاه بودند که به‌اسم توده‌ای در بهارستان میتینگ دادند!

دکتر مصدق: بنده اطلاع ندارم. عرض کردم آقا بنده اطلاع ندارم. من همین‌قدر عرض می‌کنم به‌ملیون اجازهٔ میتینگ دادم، آن هم مشروط به‌اینکه اشخاص اخلالگر در میتینگ شرکت نکنند.

رئیس: اخلالگر به‌کی‌ها اطلاق می‌کنید؟

دکتر مصدق: اخلالگر بر آنها که بر ضدرژیم کنونی هستند. چونکه الآن توده‌ای نیست. احزاب مختلفی هستند که مرام جیبی دارند. این حزب صلح که کبوتر درست کرده، از اول کسی که اول تصدیق گرفت خود بنده بودم. آورد گفت: «شما مخالف صلحید؟» گفتم: «کی مخالف صلح است؟» گفت: «امضا کنید» ما هم امضا کردیم. اخلالگر من کسی را می‌گویم که آرامش کنونی را بهم زند؛ معنی آن هم عام است.

رئیس: جواب سؤالی که کردیم با توضیحی که فرمانداران و فرماندهان خارج از مرکز راجع به‌حزب توده و

نظرشان که مبتنی بر تظاهرات علیه اعلیحضرت همایونی بوده که دستور دادید جلوگیری نکنید. به‌نظر آقا اینها همان طرفداران شاه بودند که اینجا می‌خواستند مجسمهٔ اعلیحضرت را پایین بیاورند یا در مقابل سرود شاهنشاهی تظاهر بکنند؟

دکتر مصدق: آقا، اگر شما بخواهید سؤال کنید و جواب صحیحی بپرسید، باید از تیمسار ریاحی سؤال کنید که بهتر از من می‌دانند. ایشان هرچه بگویند من قبول دارم.

رئیس: از تیمسار ریاحی خواهش می‌کنم تکرار کنید جواب این سؤال را که به‌خط خودتان زیر این دستورات نوشته‌اید. این دستور عدم جلوگیری از دستجات چپی که علیه مجسمهٔ اعلیحضرت یا اعلیحضرت فقید تظاهراتی می‌خواستند بکنند، جواب داده شده: مردم را به‌احساسات خود بگذارید. به‌اطلاع آقای دکتر مصدق رسیده و بنا به‌امر ایشان بوده یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: بنده تصور می‌کنم بخصوص امروز بعدازظهر فکر آقای دکتر مصدق خیلی خسته است.

دکتر مصدق: خیلی.

سرتیپ ریاحی: برای‌اینکه تیمسار ریاست محترم دادگاه راجع به‌این دو امریه که به‌دستور ایشان از ستاد ارتش صادر شده سؤال فرمودند و ایشان راجع به‌بخشنامهٔ روز ۲۸ جواب دادند.

دکتر مصدق: خسته هستم آقا. چه بکنم؟

سرتیپ ریاحی: یعنی توضیحاتی که ایشان دادند، همان توضیحاتی بود که بنده راجع به‌دلیل صدور بخشنامهٔ روز ۲۸ به‌عرض رسانیدم. این‌دو دستور تلگرافی به‌این مضمون صادر شده که تلگرافهای فرمانده لشکر و فرماندار نظامی منظور را بنده به‌نظر ایشان رسانیدم و ایشان دستور دادند آن جوابها صادر شود.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: اگر ممکن است این توضیح را هم برای توجیه ذهن دادگاه بدهید. آیا برای میتینگی که روز ۲۵ مردادماه داده شده و شعار آنها علیه مقام سلطنت و شاه و رژیم مشروطه بوده است، چه اسم قائلید؟ اخلالگر بوده‌اند یا خیر؟ اگر اخلالگر بوده‌اند که شما نمی‌خواهید اسم توده‌ای ببرید، چرا اجازه دادید در تحت حمایت قدرت دولت و آزادی و با آن تشریفات انجام شود؟

دکتر مصدق: بهیچ‌وجه من اجازه ندادم که آنها در تحت حمایت مأمورین انتظامی باشند. ثانیاً آقا بی‌لطفی نفرمایید. آقا توجه بفرمایید بروز ۳۰ تیر که من نخست‌وزیر نبودم ببینید همین...

رئیس: جواب را خواهش می‌کنم بدهید.

دکتر مصدق: همین جواب است آقا.

رئیس: این جواب نیست.

دکتر مصدق: جناب‌عالی بفرمایید جواب یعنی چه؟

رئیس: بنده سؤال کردم اینها اخلالگر بوده‌اند یا نه؟ فقط دو کلمه جواب بدهید.

دکتر مصدق: شما می‌توانید بگویید توده‌ای و اخلالگر یکی است یا نه. بمن مربوط نیست. بنده می‌گویم حزب توده قانونی نیست. احزابی هست که به‌اسم توده کار می‌کنند.

رئیس: آن روز علیه شاه و مشروطیت حتی در خیابانها شعارهایی روی پارچه نوشته و به‌دیوارها آویختند. مأمورین انتظامی هم در اطراف آن ایستاده بودند حفاظت می‌کردند. بفرمایید از این جریانات اطلاع داشتید، و اگر اطلاع داشتید، آنها را اخلالگر می‌دانستید یا خیر؟

دکتر مصدق: چه عرض کنم آقا؟ من فقط الآن به‌آقا یک سندی ارائه می‌دهم. اگر می‌خواهید ببینید، می‌خواهید ببینید. برای‌اینکه شما نمی‌خواهید درست به‌عرایض من برسید. جناب ریاست دادگاه، همین اخلالگرانی که می‌فرمایید بنده در روز ۲۵ تا ۲۸ بر علیه مقامات سلطنتی تنبیه نکرده‌ام، همین اخلالگران در روز ۳۰ تیر همین‌کارها را کرده‌اند.

این گزارش شعبهٔ بازپرسی به‌تیمسار دادستان ارتش است که بعد خواهم خواند،[1] و توضیحات می‌دهم که همین مرد [*اشاره به‌دادستان*] نوشته است: «با نظریهٔ بالا که دایر به‌منع تعقیب است موافق. قطعیت نظریهٔ مربوطه اعلام گردد. ۳۲/۷/۲۸.» همین آقا، همین آقای حیّ و حاضر [*اشاره به‌دادستان*]، اینها همین بساط را در مملکت درست کردند، توقیف شدند و نتیجه حاصل کردند. حالا شما می‌خواهید مرا به‌جرم اینکه آنها حرفهایی زده‌اند، مرا محکوم بکنید به‌یک چیزی که اساساً منصفانه نیست. وقتی‌که اجازه دادید بنده عرایض خودم را عرض بکنم، همین گزارش بازپرس را می‌خوانم تا ببینید.

رئیس: پس اینها همانها بودند؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: توده‌ایها؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: اخلالگران؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: شما به‌آنها اجازهٔ میتینگ دادید؟

دکتر مصدق: عرض کنم حضورتان که همان اشخاصی که در روز ۳۰ تیر همین کارهایی که در روز ۲۵ کردند اینها توقیف شدند و ...

رئیس: باز از موضوع خارج شدید. برای اینکه ما با ۳۰ تیر کار نداریم. اگر شما بگویید: «روز ۲۴ مرداد من این کار را کردم،» باز مربوط به‌صلاحیت ما نیست. ما فقط می‌خواهیم بدانیم جناب عالی این اشخاص را اخلالگر می‌دانید یا نه

دکتر مصدق: آقا اخلالگر در این شهر زیاد است. می‌خواهید بنده تصدیق کنم توده‌ای زیاد است. شما هر چه می‌خواهید اسم بگذارید: توده‌ای، اخلالگر.

رئیس: شما این اسم را گذاشتید.

دکتر مصدق: فرق نمی‌کند. در این مملکت توده‌ای زیاد است. بنده می‌خواهم عرض بکنم که اگر آقا بخواهند مرا مسئول کار توده‌ایها در روز ۲۵ مرداد بفرمایند، در روز ۳۰ تیرماه هم ...

رئیس: بما مربوط نیست.

دکتر مصدق: که همین اخلالگرها همین کارها را کردند.

رئیس: بدادگاه مربوط نیست. ۲۵ را می‌فرمایید شما اطلاع ندارید، بسیار جواب صحیحی است. اینها را یک حزب قانونی می‌دانستید، بسیار جواب صحیحی است. اخلالگر می‌دانستید، بسیار جواب متینی است. دادگاه فقط می‌خواهد...

دکتر مصدق: می‌خواهید فقط بنده را محکوم کنید.

رئیس: نخیر.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: هر طور که میلتان است.

دکتر مصدق: هر طور که میل دادگاه است. این سر من حاضر است. هر چه می‌کنید بکنید.

رئیس: خواهش می‌کنم جواب سؤال را بفرمایید و مطالب دیگر اظهار نکنید.

دکتر مصدق: آقا، حضرت آقا نمی‌گذارید که من پاسخ عرض کنم. عرض می‌کنم شما می‌خواهید بفرمایید که بنده روز ۲۵ مرداد چرا از تظاهرات حزب توده جلوگیری نکردم؟

رئیس: نخیر، نظر دادگاه این است که آیا اشخاصی که چنین تظاهری بکنند اخلالگر هستند یا نیستند؟ حالا خواه اطلاع داشته باشید یا نداشته باشید.

دکتر مصدق: همین آقا، همین نیم‌ساعت قبل عرض کردم که هر کس با وضعیت کنونی هرجایی که آن وضعیت مورد تصدیق ملت ایران باشد عملی بر خلاف آن وضعیت بکند، این اخلالگر می‌فرمایید باشد، توده‌ای می‌فرمایید باشد، هرچه می‌فرمایید باشد.

رئیس: بنده ناچارم این سؤال را بمشکل استفتا از حضرت آقای دکتر محمد مصدق بکنم.

دکتر مصدق: آقا، امر می‌فرمایید آقا.

رئیس: اگر کسی در کشور مشروطهٔ سلطنتی بر علیه شاه و رژیم مشروطه تظاهری بکند، اخلالگر هست یا نیست؟

دکتر مصدق: سه‌مرتبه عرض می‌کنم بلی، بلی، بلی. [خندهٔ شدید حضار]

رئیس: به‌طوری که در سؤالات قبل اشاره شد و تأیید نمودند که وزیر خارجهٔ آقای دکتر مصدق سخنگوی دولت ایشان در روز ۲۵ در رأس این میتینگ قرار گرفته و پشت بلندگو بد گفته، به‌قول نیمسار دادستان عربده کشیده یا نعره کشیده، این آقا هم اخلالگر بود یانه؟

دکتر مصدق: آقا، من نه از حرفش اطلاع دارم، نه از...

رئیس: استفتا است آقا.

دکتر مصدق: حضرت آقای سرلشکر، وقتی که می‌خواهند استفتا کنند، چه می‌نویسند؟ می‌نویسند: زیدی. نمی‌گویند: دکتر فاطمی.

رئیس: بسیار خوب. آیا آن زید یا به‌قول شما «آن مرده» [خندهٔ شدید حضار] اخلالگر بوده است یا خیر؟ علما در کلمه زیرش می‌نویسند: بسمه‌تعالی. بله یا خیر.

دکتر مصدق: صحیح، صحیح! مگر آقا، دکتر مصدق را نمی‌شناسند؟ مگر شما دکتر مصدق را نمی‌شناسید؟ دکتر مصدق اگر حکم ناحق بدهد، خدا لعنتش کند. دکتر مصدق در عمرش چنین کاری نکرده؛ و اگر خدای نخواسته چنین کاری بکند، باید لعنت کرد. آن مردی را که این کار را کرده، آقا قاضی باید مطالعه بکند، تحقیق بکند امروز در این دادگاه چه مطرح است. عرض کردم اعمالی که از یک شخص متعصب، از شخصی که در حال طبیعی نیست هیچ وقت ملرک و ملاک محکومیت او نمی‌شود. اول باید تحقیق بفرمایند. به‌خدا قسم اگر خودتان را شب، یک بعد از نصف شب، آمده بودند از پهلوی اهل و عیالتان برده بودند توقیف کرده بودند، از دکتر فاطمی اگر حرفی زده بیشتر می‌زدید.

این طبیعت نوع بشر است. اگر شخصی رنجیده‌خاطر شد، در عالم رنجیدگی حرفی می‌زند که در عالم محبت و دوستی و صمیمیت آن را مبادرت نمی‌کند. من اگر قاضی دادگاه بشوم، من همان لباس را می‌پوشم و دکتر فاطمی را هم

می‌آوردم اینجا. دکتر فاطمی می‌گفت: «چه گفته؟ برای چه گفته؟ در چه حالی گفته؟ و به‌چه منظور گفته؟» آن وقت می‌گویند: «فَضَیْتُ بذلک».

رئیس: موضوع قضاوت دربارهٔ دکتر فاطمی نبود که حالا وکالت دفاع او را به‌عهده گرفته‌اید. بلکه تنها و ساده سؤالی بود. در هر حال یا هر وضعیتی یا هر کیفیتی، عاقل، دیوانه، عصبانی، مست، هوشیار کسی که مرتکب چنین اعمالی شود چه نام به‌او می‌گذارند؟

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، باز اقرار می‌کنم هر کس در حال صحت و سلامت...

رئیس: همهٔ آنها را بنده ذکر کردم.

دکتر مصدق: بله خودم هم می‌خواهم ذکر کنم. هر کس در حال صحت و سلامت و داشتن مشاعر و بودن در حال طبیعی عملی برخلاف سلطنت مشروطه بکند، عملی برخلاف پادشاه بکند، این مستحق مجازات است. ولی آقا، عرض می‌کنم که این مشمول مادهٔ ۳۱۷ نیست. در این باب توضیحاتی اگر اجازه فرمودید عرض می‌شود.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم، جلسهٔ آینده ...

سرتیپ آزموده: ... مختصری توضیحات دارم. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: مختصر خواهش می‌کنم.

سرتیپ آزموده: مختصر است.

لازم است به‌عرض دادگاه برسانم که آقای دکتر مصدق امشب نیز مانند شب گذشته...

دکتر مصدق: و هر شب.

سرتیپ آزموده: ... با ژست مخصوص و اطوار خاص که ملاحظه می‌کنید موجب خندهٔ حضار است...

دکتر مصدق: گریه هم کردم.

سرتیپ آزموده: عنوان نمود که اسنادی در دست دارد. در شب گذشته که سند درآورد، سندش عبارت بود از یک روزنامه و دو قطعه عکس و به‌قول خودش از آن اسناد این نتیجه را می‌گرفت که شاه‌دوست است. امروز نیز از صبح تا کنون ملاحظه می‌فرمایید که چند رنگ ورخ زده. این دم آخر نیز که در برابر سؤال صریح و فارسی باز ماند، باز ژستی به‌خود گرفت، دست به‌کیف برد و عنوان نمود: «سند ارائه می‌دهم.» بارها گفته‌ام این آقا عوام فریب است. وقت دادگاه را از این لحاظ امشب گرفته‌ام که مبادا کسانی همین امشب بشنوند که مصدق سند ارائه داد. به‌طوری که خودش توضیح داد، سند عبارت از این است که راجع به‌قضایای ۳۰ تیر که عده‌ای از افسران ارتش تحت تعقیب قرار گرفته بودند، بازپرس مربوطه قرار منع پیگرد صادر نموده و دادستان ارتش با آن قرار موافقت نموده است.

اکنون به‌دادگاه محترم اعلام می‌کنم که دربارهٔ این ارائهٔ اسناد این آقا دو عقیده دارم: یکی اینکه این شخص برای جمع‌آوری مدرک بساط جاسوسی راه انداخته. یعنی بوسیلهٔ ایادیی که دارد، از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و سازمانهای ارتشی به‌قول خودش به‌دست می‌آورد. دوم اینکه این اشخاصی که این اوراق را به‌دست این شخص می‌دهند، به‌طور قطع این شخص را دست انداخته‌اند. زیرا قراری که در دادستانی ارتش صادر می‌شود و دادستان با آن موافقت می‌کند، چیز محرمانه‌ای نیست. کما اینکه قرار صادره راجع به ۳۰ تیر به‌تمام دوایر دولتی و مراجع مربوطه شاید متجاوز از یک ماه است ابلاغ شده. اینجانب حاضر هستم همین فردا صبح هر کس مایل است مراجعه کند به‌دادستانی ارتش رونوشت آن را بگیرد. یک چنین موضوعی را این مرد که ناچاراً باز باید بگوییم قائل به‌هیچ اصل و ایمان و عقیده‌ای نیست، چون برای رهایی از کیفر مستأصل می‌شود با ژست مخصوصی عنوان می‌کند: «سند دارم.»

به‌هر حال دیروز عرض کردم، و اکنون هم از موقع استفاده کرده به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که به عقیدهٔ دادستان ارتش این متهم اقرار صریح و تلویحی در همین جوابهایی که داده به‌گناه خود نموده است. دادستان ارتش استدعا می‌نماید برای خاتمه دادن به‌این وضعیت، دادگاه محترم تصمیمی اتخاذ فرمایند که به‌این وضعیت هر چه زودتر خاتمه داده شود و تکلیف متهم دیگر نیز بزودی تعیین گردد. دیگر عرضی ندارم.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، آقا حق داشتند این توهینات را بمن بکنند؟ همین را می‌پرسم.

رئیس: من نفهمیدم به‌شما چه توهینی کردند.

دکتر مصدق: «عوام‌فریب» گفت نشنیدید؟ گفت: «عوام‌فریب»

ساعت ۷/۲۵ بعدازظهر دادگاه خاتمه یافت و جلسهٔ آینده به‌صبح چهارشنبه موکول شد.

حواشی

۱) این گزارش عبارت است از گزارش و اظهار نظر سرهنگ شاپور نجد سمیعی، بازپرس شعبهٔ ۳ دادستانی ارتش، که در تاریخ ۳۲/۷/۲۸، یعنی دو ماه پس از کودتا و ساقط کردن حکومت ملی دکتر مصدق، مورد موافقت سرتیپ آزموده به‌عنوان دادستان ارتش قرار گرفته است. متن این گزارش به‌قرار زیر است:

بازگشت به‌شمارهٔ ۱۳۷۲ ــ ۳۲/۵/۱۰، در تاریخ ۳۱/۴/۲۶ پس از استعفای آقای دکتر مصدق از نخست‌وزیری و تصویب استعفا و ابراز تمایل مجلس شورای ملی به‌نخست‌وزیری آقای احمد قوام و صدور فرمان نخست‌وزیری نامبرده، عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی که با برکناری آقای دکتر مصدق و انتصاب آقای احمد قوام مخالف بودند تصمیم می‌گیرند و اعلام می‌نمایند که روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی شود که تصمیم آنان به‌موقع اجرا در می‌آید و در تهران از صبح روز سی‌ام تیرماه طبقات مختلف مردم در خیابانها و معابر به‌حرکت درآمده برعلیه آقای احمد قوام شروع به‌تظاهر می‌نمایند.

اجتماع مردم و تظاهرات آنها در روز سی‌تیر که حکومت نظامی برقرار بوده نه تنها مقرون به‌نظم و آرامش نبوده بلکه (صرف نظر از اینکه قانوناً در زمان حکومت نظامی اجتماعات باید بکلی موقوف و متروک باشد) گروه کثیری عناصر ماجراجو عملاً برضد مقام سلطنت و امنیت و آسایش عمومی و ارتش قیام و اقدام می‌نمایند که در نتیجه در نقاط مختلف شهر تهران زد و خوردهایی بین افراد و اشخاص متفرقه با مأمورین انتظامی بموقع می‌پیوندد که منجر به‌ضرب و جرح و قتل غیرنظامی و مأمورین انتظامی می‌گردد و پس از رفع تشنج و برقراری نظم و تفرقهٔ مردم که مقرون به‌سقوط آقای احمد قوام و انتصاب مجدد آقای دکتر مصدق به‌مقام نخست‌وزیری بوده است، مجلس شورای ملی از یک طرف اجتماع روز سی‌ام تیرماه و تظاهرات مردم را «قیام ملی» تشخیص می‌دهد که نتیجتاً تعقیب و به‌کیفر رساندن آن دسته از افراد که در برابر مأمورین انتظامی مقاومت کرده و به‌نوبهٔ خود مرتکب جرایمی شده بودند غیر ممکن می‌گردد. و از طرف دیگر بنا به‌اعلام جرم «کمیتهٔ تحقیق» مجلس شورای ملی مقرر می‌گردد به‌عمل مأمورین انتظامی و دولتی و غیر نظامیانی که با آنان تشریک مساعی نموده‌اند رسیدگی به‌عمل آمده تعقیب و تنبیه شوند. در اثر اعلام جرم مزبور، ابتدا دادسرای موقت فرمانداری نظامی شروع به‌تحقیقاتی می‌نمایند که در اثنای آن فرمانداری نظامی تهران ملغی می‌شود و رسیدگی به‌موضوع راه‌دادستانی ارتش در صلاحیت دادگاههای نظامی تشخیص می‌دهند و پروندهٔ متشکله از دادسرای فرمانداری نظامی به‌بازپرسی دادستانی ارتش تحویل می‌شود.

در همین حال از روز سی‌ام [تیرماه] هیئتی از طرف وزیر وقت دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور مأمور رسیدگی به‌جریان واقعه بوده و دادسرای تهران شعبهٔ ۲۵ نیز بعرسیدگی و تعقیب قضیه می‌پردازد که در اثر این جریان بین بازپرس نظامی و بازپرس عمومی اختلاف حاصل شده و پروندهٔ امر برای حل اختلاف به‌دیوان عالی کشور ارجاع و شعبهٔ ۸ دیوان عالی کشور با اکثریت آرا رأی زیر را صادر می‌نماید:

نظر به‌اینکه جرایم انتسابی به‌افراد و افسران ارتش در وقایع تیرماه ۳۱ از حیث قتل و جرح و ضرب مصادف با موقعی است که حکومت نظامی در تهران برقرار و جرایم انتسابی ارتباط با تکالیف و وظایف نظامی افراد و افسران ارتش داشته و حکم مقرر در مادهٔ ۹ لایحهٔ قانونی مصوب مرداد ۳۱ نیز شامل مورد و مؤید این نظریه می‌باشد، و چون بنا به‌حکایت پرونده از لحاظ استقرار فرمانداری نظامی و مقابلهٔ قوای انتظامی با اهالی تهران در حدود تکالیف و وظایف نظامی افراد و افسران

ارتش و پلیس وقوع یافته، بنا بر جهات مذکور و با توجه بمادهٔ ۱۹۱ آیین دادرسی کیفری رسیدگی به جرایمی که در سی‌ام تیر ماه ۳۱ واقع شده است با اکثریت آرا از حدود اختیارات قانونی بازپرس تهران خارج و صلاحیت بازپرس دادستانی ارتش تأیید می‌شود ــ شعبهٔ ۸ دیوان عالی کشور.

پس از صدور رأی شعبهٔ ۸ دیوان کشور، شعبهٔ ۲ بازپرسی دادستانی ارتش بهرسیدگی ادامه داده و از مأمورین انتظامی و غیرنظامیان متهم تحقیقات به‌عمل می‌آورد که در بین متهمین سرهنگ شهربانی عباس قربانی و ستوان یکم شهربانی میرکمال‌الدین فاطمی بموجب قرار صادره از طریق بازپرسی دادسرای موقت نظامی که بعداً مورد تأیید دادگاه واقع شده از تاریخ ۳۱/۵/۹ بازداشت بوده و آقایان ناصرقلی فرهادپور و ببوک صابر و عباس شاهنده با سپردن کفیل آزاد بوده‌اند و مقامات انتظامی به‌شرح زیر:

۱ ــ ریاست وقت ستاد ارتش (سرلشکر عباس گرزن)

۲ ــ فرماندار نظامی وقت (سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم)

۳ ــ ریاست وقت شهربانی (سرلشکر صادق کوپال)

۴ ــ فرماندهی وقت ژاندارمری (سرلشکر احمد دلوق)

با سایر افسران و درجه‌داران و افراد از مأمورین انتظامی در مظان اتهام بوده‌اند. پرونده متشکله در شعبهٔ ۲ بازپرسی دادستانی ارتش که ریاست آن به‌عهدهٔ سرکار سرهنگ فضل‌الهی بوده و پس از تغییر سازمان ادارهٔ دادرسی ارتش و تغییر شغل افسر نامبرده به‌اینجانب (سرهنگ نجد سمیعی) محول شد که اینک با توجه بمحتویات پرونده و تحقیقات معموله به‌شرح زیر اظهار عقیده می‌نماید:

ثابت و مسلم است که در روز سی‌ام تیرماه ۳۱ عناصر آشوبگر و ناراحت و ماجراجویی که در کلیهٔ نقاط شهر تهران با تشکیل دستجات قابل توجه و یا بطور تفرقه پراکنده بوده‌اند مجهز به‌سلاحهای سرد و بعضاً اسلحهٔ گرم بوده و یا در دست داشتن چوب و سنگ و آجر یا نعره و آشوب علناً برضد مقام سلطنت شعار می‌داده و تظاهرات دامنداری می‌نموده‌اند و بمنظور رسیدن به مقصود و به‌قصد خود که بهم زدن امنیت و آسایش عمومی و تحریک مردم به‌اغتشاش و ایجاد رعب و وحشت و هراس و هرج و مرج بوده است در برابر مأمورین انتظامی که وظیفهٔ آنان حفظ انتظامات بوده است مقاومت شدیدی نموده که در اثر تعرض آنان عده‌ای از مأمورین انتظامی مجروح و دو نفر مأمورین مقتول می‌شوند. با این وضعیت و با توجه به‌اینکه روز سی‌ام تیرماه حکومت نظامی برقرار بوده، مأمورین برحسب وظیفه ملزم بمداخله و برقراری نظم و دفاع از شخص خود بوده‌اند و هر گاه در این بین مأمورین انتظامی مبادرت به‌استعمال اسلحه نموده باشند، عمل آنان نه تنها جرم نبوده بلکه در غیر این صورت عمل آنها مستوجب تعقیب و مجازات بوده است.

این نکته شایان توجه است که در روز سی‌ام تیرماه ۳۱ چون در اثر صدور اعلامیه از طرف زعمای وقت و نمایندگان مجلس شورای‌ملی تعطیل عمومی اعلام شده بود (که اجتماع مردم نیز بر اثر تصمیم قبلی عده‌ای از نمایندگان بوده است)، مأمورین انتظامی بهیچ‌وجه در صدد تفرقهٔ مردم برنیامدند. زیرا چنانچه مأمورین دستور خاص و قصد تفرقهٔ مردم را اعم از مردمی که بدون سوءنیت اجتماع نموده و یا ماجراجویان را داشته و مبادرت به‌تیراندازی می‌نمودند، تنها با یک رگبار مسلسل تعداد مقتولین و مجروحین از صدها تجاوز می‌کرد و در روز سی‌ام تیرماه هزاران نفر مقتول و مجروح می‌شوند. حال آنکه عدهٔ معدودی که مقتول و مجروح شده‌اند کسانی بوده‌اند که در گوشه‌وکنار و نقاط مختلف شهر مقتول و مجروح گردیده که قتل و جرح وارده در مورد پاره‌ای از آنان با وسایلی بوده که مأمورین فاقد آن بوده‌اند ــ چوب و سلاحهای سرد ــ که این جریان خود مؤید عدم دستور تفرقهٔ مردم با اجرای تیراندازی از طرف مقامات عالی انتظامی است. روز سی‌ام تیر ماجراجویانی وجود داشته‌اند که نعش دروغی درست کرده آن را روی دست بلند کرده در معبر عمومی گردش داده بمنظور اینکه مردم را بر ضد مأمورین انتظامی تحریک نمایند و از طرف دیگر مأمورین را مجروح و مضروب و مقتول نموده که در چنین اوضاع‌واحوالی به‌نظر می‌رسد هر گاه مأمورین بمنظور دفاع از خود یا حفظ اسلحه مبادرت به‌استعمال اسلحه نموده باشند، قانوناً نمی‌توان او را تعقیب نمود. برقرار نمودن سلاح سنگین در مواضع مختلف، وجود تانک و گردش آن در خیابانها و معابر عملی نبوده است که بتوان آن را جرم دانست و امر را تعقیب نمود. زیرا به‌نحوی که در فوق بیان شد، هر گاه سلاحهای مذکور با وصول امریه مبادرت به‌تیراندازی می‌کردند، هزاران نفر مقتول و مجروح می‌شدند.

با مراتب مشروحه و سایر اوضاع‌واحوال قضیه، هیچ‌یک از مقامات و مأمورین انتظامی به‌شرح اسامی بالا و سایر افسران و درجه‌داران و غیرنظامیان که در مظان تهمت بودند، قابل تعقیب کیفری تشخیص داده نمی‌شوند. سرهنگ نجدسمیعی

با نظر بالا که مبنی بر غیر قابل تعقیب بودن موضوع اتهام است موافقت دارم ــ سرتیپ آزموده، ۱۳۳۲/۷/۲۸

۲) در مورد این اظهارات آزموده باید توضیح بدهم. اشخاصی که با اینجانب آشنایی داشتند، اوراق و اسناد یا نقل قولهایی را که به‌صورت کتبی درمی‌آوردند و به‌نظرشان مفید می‌آمد با اطمینان خاطر در اختیار اینجانب می‌گذاشتند تا به‌آقای دکتر مصدق تسلیم دارم و اشخاصی که با اینجانب آشنایی نداشتند این اسناد را به‌خانم دکتر مصدق یا دخترش منصوره خانم تسلیم می‌کردند، زیرا می‌دانستند که من به‌منزل منصوره خانم (که

مادرش هم مرتباً ساکن آنجا بود) می‌روم، و آنها اسناد مزبور را بمن می‌دادند. اگر اسناد مزبور در دادگاه انعکاس پیدا می‌کرد، آنها هم مطمئن می‌شدند که من قابل اطمینان هستم. اتهام جاسوسی از طرف سرتیپ آزموده ناظر بر این معنی بوده است. چون کسی غیر از اینجانب بدون مانع و رادع با آقای دکتر مصدق در تماس نبود تلویحاً مرا جاسوس و یا عامل دست انداختن خطاب کرد و طرف حمله قرار داد.

در خاتمهٔ رسیدگی به‌وضع خدمت و یا تعقیب من به‌اتهام رابط بین مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، آزموده نخستین صماند مسن بود. دلسوزان این پرونده بخدمت و مساعدت مرحوم ارتشبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ وقت، با انتظار خدمت به‌پایان رسید.

جلسهٔ بیست و یکم

بیست و یکمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح چهارشنبه ۱۱ آذر ۱۳۳۲ بـه‌ریاست سرلشکر نصرالله مقبلی تشکیل شد. سرتیپ آزموده دنبالهٔ اظهارات خود را به‌شرح زیر ادامه داد:

محترماً به‌عرض می‌رساند: عرض بنده منحصر به‌تقدیم نامه‌هایی است که واصل شده که طبق معمول برای ضبط در پرونده تقدیم دادگاه محترم می‌کنم. قبل از تقدیم این نامه‌ها، به‌عرض می‌رسانم: یکی دو نفر از آقایان محترم غیرنظامی به‌اینجانب تذکر داده‌اند که موقعی که سخنی از تیمسار سرتیپ زنگنه فرمانده دانشکدهٔ افسری به‌میان آمده است، چگونه اینجانب حق مطلب را ادا ننموده و تیمسار نامبرده را به‌نحو شایسته معرفی ننموده‌ام.

در این مورد به‌عرض می‌رساند که اینجانب عادت ندارد در موردی که مربوط به‌اشخاصی است که موضوع پرونده را تشکیل نمی‌دهند، یا تعریف نماید یا تنقید. به‌هر حال در مورد تیمسار سرتیپ زنگنه به‌عرض می‌رساند که وضع ایشان تصور می‌کنم بر همهٔ اهالی کشور واضح و آشکار است. همه می‌دانند که تیمسار زنگنه در غائلهٔ آذربایجان و در سال ۱۳۲۵ چگونه با شهامت و احساسات شاه‌دوستی وظیفهٔ سربازی خود را انجام داده. در موضوعی که اینجا سخن به‌میان آمد، شاید به‌عرض رسانیدم که تیمسار سرتیپ زنگنه اساساً در روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مردادماه به‌چه موجبی با ستاد ارتش تماس گرفتند. موجب این بوده است که برای انتقال دانشکدهٔ افسری از اردوگاه اقدسیه به‌ستاد ارتش می‌روند. علت اصلی از مراجعه بستاد ارتش این بوده که مبادا همین حرکت دانشکدهٔ افسری از اقدسیه به‌شهر در آن روزها موجب شایعات و گفتگوهایی شود.

اینک نامه‌های واصله را تقدیم می‌کنم که کلیه مبنی بر تأیید عرایضی است که از لحاظ دادستانی به‌عمل آمده و انتقاد از اعمال آقای مصدق است. لزوم ندارد به‌عرض برسانم تاکنون نامه‌ای که حاکی از انتقاد از بیانات اینجانب باشد و یا تأیید آقای دکتر مصدق باشد و قابل تقدیم به‌دادگاه باشد، به‌اینجانب نرسیده. هرگاه نامه‌ای برسد و قابل تقدیم باشد، به‌طور قطع چنان نامه‌هایی را نیز تقدیم خواهم نمود.

آقای ابراهیم حسنی که مقیم خرم‌آباد هستند و از ایل حسنوند عشایر لرستان هستند، نامه‌ای ارسال داشته‌اند. نامه‌ای از طرف سازمان فداییان ایران شاه رسیده است که تقدیم می‌شود. نامه‌ای بدون امضا واصل شده، تقدیم می‌گردد. آقای علی‌اکبر امیرمنصور نامه‌ای راجع به‌صندوق منزل آقای مصدق که به‌کرات از آن سخن رانده‌اند ارسال داشته‌اند. آقای علی‌اکبر ایمانی نامه‌ای ارسال داشته‌اند که تقدیم می‌شود. آقای حسین پویا رئیس پیشین گمرک اسنان ۳ و ۴ نامه‌ای فرستاده‌اند. شرکتی واقع در سرای دلگشا به‌عنوان شرکت مولد با مسئولیت محدود نامه‌ای ارسال داشته‌اند. آقای یگانه نیز نامه‌ای فرستاده‌اند که کلیه تقدیم می‌گردد. دیگر عرضی ندارم

رئیس: آقای دکتر مصدق، بمدافعات خود ادامه دهید.

دریادار نصیر زند: بنده توضیحی دارم.

رئیس: مختصر بفرمایید.

دریادار نصیر زند: محترماً به‌عرض می‌رسانم: چون مطابق قانون هرگاه دادستان محترم در دادگاه صحبت می‌کنند متهم با وکیل مدافع حق دارند پاسخ لازم به‌اظهارات ایشان بدهند، لازم است عرض کنم راجع به‌شخصیت تیمسار زنگنه هیچ‌کس در ارتش تردید ندارد، چه از نظر شخصیت نظامی چه از نظر شخصیت اخلاقی. اگر تیمسار سرتیپ ریاحی در چند جلسهٔ قبل راجع به‌عنوان مطلب صحبتی کرده‌اند، راجع به‌تیمسار سرتیپ زنگنه قصدشان این نبوده که ایشان از روی نظر یا غرض خاصی این موضوع را عنوان کرده‌اند. ایشان از روی حسن‌نیت یک نظری ابراز داشته‌اند. قصد تیمسار ریاحی این نبوده که ایشان نظر سوء داشته‌اند، همان‌طور که تیمسار سرتیپ ریاحی نیز در این مورد نظر سوء نداشته‌اند. غرض تیمسار ریاحی این نبوده که تیمسار سرتیپ زنگنه را متهم در این قضیه کنند.

[در این موقع دکتر مصدق برخاست و شروع به‌صحبت کرد.]

رئیس: خواهش می‌کنم رعایت موضوع را هم بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم؛ چشم. دنبالهٔ مطلبی که این‌طور نوشته شده بود که هر دو مجلسین باشد، تا اینجا عرض شد اگر یکی از مجلسین خواست بر طبق اصل ۶۵ متمم که می‌گوید مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزرا را تحت مؤاخذه و محاکمه درآورند، وزیری را تحت مؤاخذه درآورند و آن وزیر برای برائت خود اگر گفت که «موضوع مورد مؤاخذه را به‌امر پادشاه انجام داده‌ام»، آیا مجلس به‌آن وزیر نمی‌تواند بگوید: «مگر شما از اصل ۶۴ متمم اطلاع نداشتید که می‌گوید وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خود نمایند؟»

اصول بسیاری از قانون اساسی راجع به‌عدم مسئولیت پادشاه و عدم مسئولیت وزرا در مقابل پادشاه و مسئولیت آنان در مقابل مجلسین هست که من لازم می‌دانم عیناً در اینجا ذکر نمایم.

اصل ۴۴ متمم قانون اساسی می‌گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.» این اصل اقتباس از اصل ۶۳ قانون اساسی بلژیک است.

اصل ۴۵ متمم: کلیهٔ قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به‌امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

این اصل اقتباس از اصل ۶۴ قانون اساسی بلژیک است که در این اصل مطرح است هیچ فرمان و دستخط شاه در امور مملکت قابل اجرا نیست مگر اینکه به‌امضای وزیر مربوطه رسیده باشد.

اصل ۵۰ متمم قانون اساسی: فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.

همچنین اصل ۵۱ که می‌گوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با شخص پادشاه است» و بعضی اصول دیگر صرفاً جنبهٔ تشریفاتی دارد. زیرا تا وزیر مسئول دستخط و فرمان شاه را امضا نکند، قابل اجرا نخواهد بود.

این موادی که ذکر شد، از قبیل اصل ۴۴، مربوط به‌این‌است‌که شخص پادشاه از مسئولیت مبراست و اصل ۴۵ می‌گوید که تا وزیر مسئول فرمان را امضا نکند قابل اجرا نیست.

اکنون مواد دیگری راجع به‌مسئولیت وزرا در مقابل مجلسین ذکر می‌شود، از قبیل اصل ۶۰ متمم که می‌گوید وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به‌اموری که محول به‌آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل ۶۱ متمم از این قرار است: وزرا علاوه بر اینکه به‌تنهایی مسئول مشاغل مختص وزارت خود هستند، بهیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.

اصل ۶۵ متمم می‌گوید: مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزرا را در تحت مؤاخذه و محاکمه درآورند.

و نیز اصل ۶۷ متمم قانون اساسی بدین قرار است: در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به‌اکثریت نامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نماید، آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل می‌شود.

این اصول صاف و ساده و روشن مدلل می‌کند که عزل وزیران با شخص پادشاه نیست، والا می‌باید یک‌چنین اصلی هم در قانون اساسی در آن قسمت که راجع به‌حدود سلطنت مقرراتی وضع شده تدوین شده باشد.

این سوء تفاهمی که در دربار شاهنشاهی راجع به‌قانون اساسی حاصل شده بود، مرا بر آن داشت که بعد از وقایع روز ۹ اسفند تکلیف بعضی از اصول قانون اساسی را که مردم به‌آن معنای دیگری می‌دهند مجلس شورای ملی معلوم کند. مجلس شورای ملی هم روز ۱۴ اسفندماه ۳۱ هشت‌نفر از اعضای خود را انتخاب نمود که راجع به‌این اختلاف و رفع آن نظریات خود را اظهار نمایند. هیئت مزبور در ۲۱ اسفند ۳۱ نظریات خود را بدین شرح اظهار نموده‌اند.

[دکتر مصدق متن *گزارش هیئت هشت‌نفری را قرائت کرد*[1].]

رئیس: خواهش می‌کنم اینجا قبلاً توضیحاتی بفرمایید.

دکتر مصدق: بفرمایید.

رئیس: آیا اصلی در قانون اساسی هست که بعضی اصول را تشریفاتی قید کرده باشد؟

دکتر مصدق: اساساً در قانون اساسی نمی‌نویسند [فلان] اصول تشریفاتی است. اگر بگویند اصل فلان تشریفاتی است که معنی ندارد. نه چنین اصلی نیست اما جریان کار این است.

دیروز توضیحی دربارهٔ اعلان جنگ و عقد صلح دادم. جریان این است که وقتی قرار شد جنگ شود، دولت می‌رود اولاً افکار مردم را می‌بیند. بعد مجلس رأی می‌دهد. بودجهٔ جنگ را تصویب می‌کند. بعد اعلیحضرت فرمان جنگ را صادر می‌کند. مثل اینکه قضات دادگستری را خود وزیر دادگستری معین می‌کند، ولی مکمل آن دستخط اعلیحضرت است. اگر یک قانونی در مجلس گذشت اعلیحضرت امضا نکرد، قانون نیست. یعنی اول باید این مقدمات تهیه شود بعد...

رئیس: بسیار خوب. اگر این قانون نبوده و اختیارات شاهنشاه آن‌طوری در قانون اساسی ذکر شده نافذ نبوده، اگر این قانون تشریفاتی بود چه ایجاب می‌کرد طرح هشت نفری بمجلس برود و آنجا به‌قول شما نمی‌دانم چرا تصویب نشود؟

دکتر مصدق: این اختلافات حضورتان عرض کنم تازه در این مملکت نشده است. محمد علی‌شاه هم همین را می‌گفت که من باید وزیر را عزل بکنم، نصب بکنم، و این حرفها. بعد در زمان احمدشاه این اختلافات را به‌عرضتان برسانم چطور پیش آمده. مظفرالدین‌شاه مشروطه داد و موافق مشروطه بود. اختلافی نبود؛ هیچ. محمد علی‌شاه با اینکه سند داد، دبّه درآورد و می‌گفت: «وزیر را باید من نصب بکنم، من عزل بکنم، هرچه می‌گویم وزیر انجام دهد.» روی همین اصل رفت به‌باغشاه. پس از چند روز مجلس را بمباران کرد. دیگر بالاتر از این چه می‌شود؟ بعد دورهٔ استبداد صغیر پیش آمد. در استبداد صغیر هر چه می‌خواست می‌کرد. دورهٔ دوم تقنینیه وقتی محمد علی‌شاه رفت، احمدشاه هجده سال داشت. عضدالملک نایب‌السلطنه بود. این حرفها هیچ پیش نیامد. احمدشاه یک پادشاه غیرکبیر بود و عضدالملک هم یک آدم هفتادسالهٔ بیکار مثل بنده...

رئیس: باز هم جواب ما را ندادید.

دکتر مصدق: می‌رسیم به‌آنجا؛ می‌رسیم.

رئیس: بنده سؤال کردم قانونی تشریفاتی می‌شود یا نمی‌شود؟ جناب‌عالی دکتر حقوق هستید. مثلاً در قانون عقد و ازدواج اصل این است که طرفین تراضی داشته باشند. ولی آیا اینکه در دفتر اسناد رسمی ثبت شود و اصولی رعایت شود، اینها را باید گفت تشریفاتی است و کنار گذاشت؟

دکتر مصدق: هان، بله؛ خوب فهمیدید. همین عقد که فرمودید با ثبت در دفتر اسناد رسمی عقد نمی‌شود. باید زنی باشد مردی باشد قبلت بگوید. وقتی این کار شد، آن‌وقت می‌برند در دفتر اسناد رسمی آنجا به‌ثبت می‌رسانند. ثبت اسناد نمی‌تواند قبل از این مقدمات بگوید فلان‌کس زن فلان مرد است. این دستخط توشیح شاه هم بدون مقدماتی نمی‌شود. این اصولی که به‌عرضتان رساندم قسمت مهمش اقتباس از قانون اساسی بلژیک است. آقا، به‌بنده اجازه بفرمایید بنده یک نامه می‌فرستم برای بزرگترین حقوقدانهای بلژیک. اگر او نوشت که پادشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد، شما هرچه بگویید همان است.

رئیس: قانون اساسی ما که نوشته.

دکتر مصدق: نیست. عین قانون اساسی بلژیک است.

رئیس: آیا به‌نظر شما ارتش یک فرمانده یا یک شخصی که سمت ریاست و برتری بر ارتش داشته باشد، نباید داشته باشد؟ مثلاً آیا ارتش ایران یک فرمانده‌ای می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟

دکتر مصدق: وزیر جنگ است؛ رئیس ستاد است. بالاترین مشروطیت در انگلستان است. یک ضرب‌المثل است که می‌گوید یک وزیر همیشه هست.

رئیس: آیا یک نخست‌وزیری شخصاً مسئول است یا با هیئت دولتش مسئول است؟ [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: به‌عرضتان رساندم که وزرا در وزارتخانهٔ خودشان مستقلند.

رئیس: مسئولیت مشترک ندارند؟

دکتر مصدق: فقط در مقابل مجلس.

رئیس: کافی است. بسیار خوب، ادامه بدهید.

دکتر مصدق: که هیئت مزبور در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ نظریات خود را بدین شرح اظهار نمودند و بعد معلوم نشد چرا این گزارش در مجلس مطرح نشده است. مردم خوب می‌دانند و خوب قضاوت می‌کنند. فرق مشروطه و استبداد... حضرت آقای رئیس دادگاه، این را توجه فرمایید.

رئیس: گوشم با شماست.

دکتر مصدق: فرق مشروطه و استبداد همین است که در استبداد پادشاه می‌توانست صدراعظم را عزل و نصب کند و دستور هر کاری را به‌او بدهد؛ ولی در مشروطه این کار نشدنی است. یک چنین مشروطه‌ای در هیچ کجای دنیا وجود ندارد.

رئیس: با این وضع طبیعتاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. ملاک عمل شما راجع به‌عدم نفوذ فرمان شاهانه این است که این طرح هشت نفری به‌مجلس رفت و می‌خواست آن اختیارات را سلب کند. آیا غیر از قانون اساسی، غیر از این قانونی هم داریم؟

دکتر مصدق: خیر؛ اصل قانون اساسی است. راجع به‌اعلیحضرت فقید که استناد به‌تلگراف احمدشاه

فرموده‌اید، چون خود اینجانب یکی از نمایندگانی بودم که برای مراجعت اعلیحضرت فقید به‌تهران به‌بومهن رفته بودم و می‌دانم آنجا چه گذشت و چون در جلسهٔ علنی مجلس نبوده صورت‌جلسه ندارد، مندرجات روزنامهٔ شفق سرخ را که قسمت اول آن ...[۲]

رئیس: خواهش می‌کنم از حکایت کم کنید و به‌اصل مطلب بپردازید.

دکتر مصدق: اصل مطلب است. شما مرقوم فرموده‌اید که احمدشاه...

رئیس: ما که نمی‌خواهیم به‌صلاحیت برویم.

دکتر مصدق: شما نمی‌خواهید. ولی من باید جوابگوی خودم باشم. من باید بگویم.

رئیس: شما جواب نمی‌دهید. جواب بنده را بفرمایید که آیا یک اصولی هست در قانون اساسی که بگوید فلان اصل تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: حضور مبارک عرض کنم آقا در قرار خودتان...

رئیس: جواب دو کلمه است.

دکتر مصدق: در قرار خودتان مرقوم فرموده‌اید احمدشاه شاه فقید را عزل کرد. ادعا فرموده‌اید که این مسئله حق شاه است. اینجا می‌خواهم عرض کنم که شاه حق نداشته؛ مجلس هم گفته قبول نیست.

رئیس: از موضوع خارج‌شدن را دادگاه مجاز نیست. دادگاه نمی‌تواند از موضوع خارج شود. در رد کیفرخواست صحبت کنید. قرار صلاحیت که گذشته.

دکتر مصدق: یک کلام توضیح عرض بکنم؟

رئیس: جواب بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم. بنده هیچ عرضی نمی‌کنم. اینجا می‌نشینم و چیزی عرض نمی‌کنم.

رئیس: مختارید.

دکتر مصدق: آقا این مربوط بماهیت است.

رئیس: شما چند روز است از خواندن لایحه عدول کردید، مسامحه کردید. حالا همین‌طور حکایات و امثال می‌گویید. قانون ثابت است. از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: بنده به‌سر مبارکتان اگر از موضوع خارج شوم، ابداً، ابداً.

رئیس: ما چه کار داریم که احمدشاه چه کار کرده؟

دکتر مصدق: توجه نفرمودید چه عرض کردم. این راجع به‌همان دستخط است. به‌جهت اینکه بنده...

رئیس: پس اجازه می‌فرمایید بعد از اینکه شما صحبت کردید، نیسار دادستان صحبت خودشان را بکنند؟

دکتر مصدق: بله، بفرمایند.

رئیس: نیسار دادستان، توضیح فرمایید راجع به‌سؤال ایشان.

دکتر مصدق: آقا بنده حرفم را بزنم، بعد.

رئیس: نخیر. اجازه بفرمایید دادستان توضیح دهد.

دکتر مصدق: آقا، دادستان باید جواب مرا بدهد. من که چیزی نگفته‌ام.

سرتیپ آزموده: با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه. تصور می‌کنم حاجت به‌استدلال نیست که دادستان یک دادگاهی نمی‌تواند خارج از قانون بیانی نماید. بالاخص در چنین دادگاهی که علاوه بر اینکه نیسارن دادرسان محترم دادگاه

خود به‌جزئیات وقوف دارند و یک عده وکلای مدافع محترم نیز که همگی آشنا به‌قانون هستند نشسته‌اند. اساساً افکار عامه و توجه ملت ایران معطوف و ناظر به‌جریان این دادگاه است. پس به‌طور قطع دادستان ایـن دادگـاه نـمی‌تـواند عرض خلاف قانون کند.

اکنون نیز به‌عرض می‌رسانم. اینجانب واقعاً متحیرم که چرا آقای دکتر محمد مصدق سعی دارند دایماً جـریان دادرسی را منحرف سازند. البته ریاست محترم دادگاه استحضار دارند که وظیفهٔ دادستان دادگاه است که همواره سعی نماید دادرسی در مسیر واقعی و حقیقی خود جریان یابد. آقای دکتر محمد مصدق موقعی که طبق قانون اعلام فـرمودید اگر ایرادی به‌صلاحیت دارند بیان نمایند، ملاحظه فرمودید جلسات عدیده دادگاه بـا ایشان کشمکش داشت. کشمکش روی این بود که این آقا موقع ایراد به‌صلاحیت وارد ماهیت شدند. بـالاخره دادگـاه هم حـریف نشد. ایشان هر چـه خواستند در موقع ایراد به‌صلاحیت بیان فرمودند. همهٔ ما هم نشستیم و گوش دادیم. اکنون کـه بـاید در مـاهیت دفـاع نمایند، یعنی همان‌طوری که مکرر فرموده‌اید، از ساعت ۹ صبح ۲۵ مرداد که دادستان ارتش می‌گوید یـاغی است وارد بحث شود و دلایل مندرج در کیفرخواست را ردّ نماید، وارد صلاحیت می‌شود. این واقعاً جـای تـعجب است. دادگـاه قرار صادر نموده که صالح هستم. با این قرار دیگر نه متهم نه وکیل مدافع طبق قانون حـق نـدارند در ایـن دادگـاه کوچکترین صحبتی روی صلاحیت دادگاه نمایند. ولی حق دارند وقتی پرونده به‌دادگاه تـجدیدنـظر رفـت، در آنـجا بگویند سال از نو روزی از نو؛ در آن دادگاه تجدیدنظر شکایت و اعتراض مقرر به‌صلاحیت این دادگـاه نـمایند. ایـن آقای دکترای حقوق این الفبای قضایی را هم متوجه نیـست یا نمی‌داند.

دکتر مصدق: نمی‌داند.

رئیس: ملایمتر صحبت کنید، خواهش می‌کنم.

سرتیپ آزموده: مقصود چیست قربان؟

رئیس: مقصود این‌است‌که چیزی نفرمایید که توهین‌آمیز باشد.

سرتیپ آزموده: توهین نشده.

رئیس: تا حال توهینی نشده. تذکری بود برای بعد.

سرتیپ آزموده: بهر جهت این الفبای قضایی است. همه‌کس می‌داند و حاجت به‌اقامهٔ دلیل و برهان هم نـیست. نتیجهٔ این عرض اینکه دادگاه محترم فرار صلاحیت خود را صادر نموده‌اند. خوب یا بد، درست یا نـادرسـت. مـتهم یـا باید داخل ماهیت شود یا هم خود را خلاص کند و هم ما را و بگوید دفاعی ندارد. دیگر خواندن فرار صلاحیت دادگـاه و بحث و تفسیر آن فرار بدون اندک شک و تردید نه تنها موجب تضییع وقت دادگاه است، بلکه موجب سوءتـفاهماتی هم چه بسا بشود.

نکتهٔ دیگری که باید به‌عرض برسانم این است که در بعضی سؤالاتی که دادگاه محترم می‌فرمایند، متهم با مـهارت تمام و تردستی کامل از زیر جواب‌دادن شانه خالی می‌کند. دادگاه محترم مستحضرند که دادستان دادگاه می‌تواند در هر موقع هر سؤالی به‌نظرش می‌رسد به‌وسیلهٔ ریاست دادگاه مطرح نموده و سؤال نماید. اکنون اینجانب دو سؤال را طرح می‌کنم و از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم که این دو سؤال را از متهم پرسش نمایند.

سؤال اول عین سؤالی است که ریاست دادگاه فرمودید و بنده از جواب متهم چیزی درک نکردم: آیا ارتش ایران مانند همهٔ ارتشهای جهان چه روی سلسله‌مراتب و چه روی ادارهٔ امورات ارتش سرفرماندهی یا فرمانده کل قـوا کـه اصطلاح می‌کنم بزرگ‌ارتشتاران فرمانده می‌خواهد یا خیر؟ اگر ارتش ایران تردید نیست سرفرماندهی می‌خواهد کـه

در قانون اساسی ایران اصطلاح شده «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری»، آقای دکتر مصدق جواب دهند به‌نظر ایشان این وظیفه و این مقام به‌عهدهٔ کیست. اصل ۵۰ متمم قانون اساسی عیناً چنین است: «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.»

دادستان ارتش را روشن نمایند که اگر این اصل صریح است و جای تفسیر ندارد، ارتش شخص شخیص اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی را فرمانده کل ارتش تشخیص می‌دهد. کما اینکه ملت ایران نیز همین تشخیص را می‌دهد. هرگاه آقای مصدق این اصل را قابل تفسیر می‌دانند یا به‌اصطلاح خودشان تشریفاتی می‌دانند که بنده هم مانند ریاست محترم دادگاه از این لفت تشریفاتی آن‌هم در اصول قانون اساسی چیزی نمی‌فهمم، توضیح دهند پس این ارتش فرماندهی کل آن به‌عهدهٔ کیست و در زمان صدارت ایشان این آقا مثلاً چه مقامی را فرمانده کل ارتش می‌دانسته‌اند. این سؤال فارسی و صریح و روشن است. اینجانب انتظار دارد آقای دکتر محمد مصدق بر ما منت گذارده جواب صریح و فارسی و روشن دهند تا شخص بیسوادی مثل بنده بتواند موضوع را بفهمد.

سؤال دوم اینجانب این‌است که آقای دکتر محمد مصدق دایماً عنوان می‌نمایند، یعنی اساس دفاعشان این‌است که اعلیحضرت همایونی‌حق صدور فرمان‌عزل ایشان‌را نداشته‌اندصرف‌نظر ازاینکه‌با فرار صلاحیتی که‌دادگاه محترم صادر فرمودند این بحث در این دادگاه خاتمه یافته است؛ و صرف‌نظر از اینکه این دادگاه تشکیل نشده برای اینکه تشخیص دهد آیا اعلیحضرت حق دارند یا خیر. حال اینجانب از نظر آقای مصدق سؤال می‌کنم و سؤال بنده این‌است‌که از روز ۲۵ مرداد اعتراف کرده‌اید که مجلس شورای ملی وجود خارجی نداشته. مستر فید و می‌دانید اعلیحضرت همایونی نیز از روز ۲۵ مردادماه به‌خارج از کشور عزیمت فرموده بودند. ما فرض می‌کنیم شما در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه نخست‌وزیر بوده‌اید. جواب دهید مسئولیت کشور و حفظ مصالح این ۱۴، ۱۵ میلیون جمعیت این کشور در آن روزها به‌عهدهٔ چه اشخاصی بوده است. مجلس که وجود نداشته؛ شما شاه را هم که تشریفاتی می‌دانید؛ آن مقام که در کشور حاضر نبوده. توضیح دهید در آن چند روز مسئول امور کشور فرد بوده یا عده‌ای. اگر فرد بوده، آن فرد را در این دادگاه نام ببرید. اگر جماعتی بوده‌اند، آنها را نام ببرید. این سؤال حساس مورد توجه اینجانب است که دادستان ارتش یعنی مدعی می‌گوید ــ درست یا نادرست بگوید تأثیری ندارد ــ و ادعا کرده است که از روز ۲۵ تا ۲۸ یک سلسله اعمال جرم‌آوری در این کشور روی داده. ادعا کرده است مسئول و جوابگو دکتر محمد مصدق از یک طرف و رئیس وقت ستاد ارتش از طرف دیگر بودند. آقای دکتر محمد مصدق اگر در آن روزها خود را مسئول آن اعمال نمی‌شناخته‌اند، باید بگویند چه کسی مسئول مثلاً فرودآوردن مجسمه‌ها بوده؛ چه کسی مسئول میتینگها بوده؛ چه کسی مسئول شعارهای ضد سلطنت بوده. بهر جهت این دو سؤالی است که به‌نظر اینجانب بسیار بجاست آقای دکتر روشن فرمایند...

دکتر مصدق: روشن بفرمایید به طور خلاصه سؤال اول چه بود.

سرتیپ آزموده:... و تردید نیست تمام این مباحث برای این است که حقیقت کسب شود و دادگاه محترم بتواند با وجدانی راحت مبادرت به صدور رأی نماید. در خاتمه از آقای دکتر مصدق استدعا می‌کنم بگذارند این دادرسی جریان واقعی خود را طی کند. این چه فایده دارد که شما روی فرار صلاحیت صحبت می‌کنید؟ صلاح آقای دکتر این است که آن اعمالی را که اینجانب به‌ایشان نسبت داده‌ام یک قدری خود را از فضل و علم و ادب و حقوق بیاین بیاورند و در ردیف این بندهٔ بیسواد بگذارند و جواب آنچه را یک آدم بیسواد نوشته، صاف و صریح بدهند. این استدعای بنده از ایشان است. عرضی ندارم.

ساعت ۱۱/۳۵ ده دقیقه تنفس اعلام شد.

***

ساعت ۱۱/۴۵ مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت، رئیس دادگاه به دکتر مصدق اظهار داشت:

توضیحات خود را ادامه دهید.

دکترمصدق: قبلاً می‌خواهم به عرض دادگاه برسانم که در انگلستان قانون اساسی مدون نیست. قانون اساسی آنها یک عاداتی است که حفظ شده و از هر قانون اساسی در دنیا بیشتر محترم است. دو عادت در عادات قانون انگلستان هست. یکی از آنها مطابق با همین اصلی است که در قانون اساسی ما هست که هیچ فرمان و دستخطی از پادشاه بدون اینکه وزیر مسئول آن را امضا کرده و مسئولیت آن را قبول کرده باشد، واجب‌الاجرا نیست. این جمله می‌گوید: Le Roi n'agit jamais seul [پادشاه هیچ‌وقت به‌تنهایی عمل نمی‌کند.] مطلب دیگر که برای مصونیت شخص شاه است که می‌گویند Le Roi ne peut mal faire. [پادشاه هرگز نمی‌تواند کار بد بکند.] این دو اصل مسلم در قانون مشروطیت انگلستان هست.

رئیس: یک توضیح کوچکی به من بدهید که اگر مجلسی نباشد و شاه بخواهد وزیری را عزل کند، آیا به خود آن وزیر باید بگویند که «فرمان امضا کن»؟

دکتر مصدق: اینکه در قانون اساسی ما هست که تأسیسات مشروطیت تعطیل بردار نیست، برای این است که همیشه مجلس باشد که اگر شاه بخواهد اقدام کند مجلس رأی بدهد و شاه روی آن عمل کند. ولی گاهی اتفاق می‌افتد که مجلس نیست. در ایام فترت و جنگ اول مجلس قریب چهار یا پنج سال نبود. در این مواقع خود رئیس دولت هروقت مشکلاتی پیش می‌آید عمل می‌کند. این مشکلات دوجور بوده: یکی اینکه مربوط به خود رئیس دولت و یا مشکلاتی است بین‌المللی. هروقت این‌طور می‌شده، خود نخست‌وزیر استعفا می‌کرده. و چون مجلس نبوده، اعلیحضرت یک نخست‌وزیری را تعیین می‌کردند. اصلاً فلسفهٔ این رأی تمایل مجلس این است که مبادا شاهی یا رئیس جمهوری یک کسی را بفرستد به مجلس که مجلس به او رأی ندهد. چون به کرات دیده شد که نخست‌وزیری را فرستاده‌اند و مجلس رأی اعتماد به او نداده، چون مجلس به او اعتقاد و ایمان نداشته.

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید اگر نخست‌وزیر استعفا نداد و مقرراتی را اجرا نکرد و مجلس هم نبود، چه مقامی باید شرّ او را از سر مملکت بکند؟

دکتر مصدق: باید مجلس بیاید و شر او را بکند.

رئیس: یعنی باید باشد سرکار و هرکاری که می‌خواهد بکند؟

دکترمصدق: بله قربان، بله، بله.

رئیس: بقیهٔ توضیحات خود را بدهید.

دکترمصدق: ایشان [اشاره به دادستان] فرمودند که اگر اعلیحضرت نباشند. فرماندهی کل قوا با کیست؟ عرض می‌کنم اگر فرماندهی کل قوا با شخص پادشاه باشد که هرکاری می‌خواهد بکند، این مسئله با اصل ۴۵ متمم که وزرا را مسئول می‌داند معنایی ندارد. زیرا شاه می‌خواهد در باب فرماندهی تصمیم بگیرد. اگر خودش فرمان صادر کرد به موجب این اصل تا وزیر مسئول یعنی وزیر دفاع ملی آن فرمان را امضا نکند (contresigner)، آن فرمان اثری ندارد. حالا آقا این را تحقیق بفرمایید با وزارت دفاع ملی. خود بنده که در کار وزارت دفاع ملی هر تصمیمی می‌خواستم

می‌گرفتم و بعد به عرض شاهنشاه می‌رساندند و شاهنشاه هم امضا می‌فرمودند.

رئیس: قانون اساسی حقوقی را برای پادشاه قائل شده، یک مسئولیت برای وزرا؛ و برای اینکه شاهنشاه مصون باشد، وزرا را مسئول کرده است. در این باره توضیحاتی بفرمایید.

دکتر مصدق: در مملکت پادشاه رأس تمام کارها است. یعنی قوه‌ای که مافوق همهٔ وزرا است، پادشاه است. آن شخصی که مملکت را در دنیا معرفی می‌کند پادشاه است. ولی وزرا، خواه وزیر جنگ خواه وزیر دیگری، مسئول مجلسین هستند. این وزرا باید فرامینی را که اعلیحضرت همایون شاهنشاه امضا می‌فرمایند، تصویب کنند. بنده نمی‌خواهم عرض کنم که اعلیحضرت نظری در کارها نداشته باشد. چطور می‌شود من چنین عرضی بکنم؟ وقتی که یک فرد عادی می‌آید به حضرت عالی نظر صحیح می‌دهد و شما قبول می‌فرمایید. آیا اگر شاهنشاه نظر صحیحی به وزیر دفاع ملی داد وزیر دفاع ملی می‌تواند از آن نظر منصرف شود؟

همچنان که هر فردی حق دارد در امور اجتماعی اظهارنظر بکند و قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه مجبورند از نظریات افراد مردم اگر خوب و در صلاح باشد تبعیت بکنند، وزرا هم نمی‌توانند از نظریات شاهنشاه منحرف شوند. این جنبهٔ عملی مسئله است. اما جنبهٔ قانونی: وقتی فرمان شاهنشاه اجرا می‌شود که وزیری پیشنهادی به شاهنشاه کرده باشد. این کار از سلسله مراتب شروع می‌شود، می‌آید بالا تا به وزیر می‌رسد. وزیر هم اگر بخواهد در کار مهمی تصمیم بگیرد، هرگز قبل از استنباط نظر شاه تصمیم نمی‌گیرد؛ و بعد از موافقت تصمیم مهم خود را می‌گیرد. این هم قید قانونی موضوع.

ولی طبق اصل ۴۵ هیچ فرمانی از طرف شاهنشاه صادر نمی‌شود مگر اینکه وزیر مسئول آن را امضا کرده باشد.

رئیس: در ایران قانون اساسی ما حکومت می‌کند و می‌گوید پادشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد. حالا توضیحات خودتان را ادامه دهید.

دکتر مصدق: جنبهٔ دیگری که ایشان فرمودند...

رئیس: جواب اول ایشان را دادید؟

سرتیپ آزموده: نخیر، جواب سؤال من را ندادند.

دکتر مصدق: جواب ایشان را دادم. مگر جواب ایشان غیر از این بود؟

سرتیپ آزموده: نخیر، جواب من را ندادید. من خیلی فارسی عرض کردم.

دکتر مصدق: چه فرمودید؟

سرتیپ آزموده: عرض کردم در کشوری که شاهنشاه رئیس ارتش است، ارتش فرماندهی کل می‌خواهد یا نه؟

رئیس: جناب عالی فقط دو کلمه بفرمایید که ارتش فرمانده کل قوا می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ اگر می‌خواهد این فرمانده کل قوا باید شاه باشد یا نه؟

دکتر مصدق: نه آقا؛ شأن شاه نیست که فرمانده باشد. [خندهٔ حضار] وزیر دفاع ملی اگر متخصص بود فرمانده است. اگر نبود، رئیس ستاد ارتش. اگر یک پادشاهی در هیجده سالگی به سلطنت برسد. آیا می‌شود و می‌توان قبول کرد که این پادشاه هیجده ساله فرمانده کل شود؟ این مربوط به وزیر دفاع ملی است. وزیر دفاع ملی باید کارها را به نظر پادشاه برساند و نظر پادشاه را شرط بداند.

رئیس: یعنی به نظر آقا ستاد ارتش فرماندهی دارد.

دکتر مصدق: وزیر دفاع ملی؛ وزیر دفاع ملی.

رئیس: پس چرا نگفته‌اند ستاد وزیر دفاع ملی. گفته‌اند ستاد ارتش؟

دکتر مصدق: اینها آقا اصطلاح است.

رئیس: اینها تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: اصطلاح است.

رئیس: پس بنده استدلالاً عرض می‌کنم رئیس ستاد ارتش یعنی رئیس ستاد فرمانده کل قوا؛ و وزیر دفاع ملی یعنی رابط دولت و پادشاه. حالا توضیحات خودتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: اگر بخواهند اعلان جنگ بدهند این یکی از کارهای بزرگ فرمانده است.

رئیس: فرماندهی از آن وقتی در جنگ شروع می‌شود که مقامات سیاسی فقط به جنگ برسند. اما وقتی جنگ را اداره می‌کند، دیگر سیاست در آن مداخله ندارد.

دکترمصدق: صحیح است؛ ولی وزیر جنگ امضا می‌کند.

رئیس: پس دنباله را بفرمایید.

دکتر مصدق: این مسائل بحث بشود مفید است. یک مطلب دیگر: ایشان فرمودند که در همین ۲۵ مرداد من اعلان کردم مجلسی نیست؛ پس بنابراین اعلیحضرت در غیاب مجلس نخست‌وزیر را منعزل بکند. چون ۲۵ مرداد بنده انحلال مجلس را اعلام کردم، می‌بایستی فرمان عزل را قبول کنم، چون مجلس نبوده است.

یک مطلب را که باید به دادرسان محترم توضیح بدهم این است که آنچه بنده در صلاحیت عرض کردم، این بود که من نخست‌وزیرم و نخست‌وزیر را دادگاه نظامی نمی‌تواند محاکمه کند. یکی از اعتراضات دیگر من این بود که هیئت منصفه باشد. دیگر اینکه این دادگاه مطابق لایحه‌ای که خود بنده تصویب کردم، تشکیل آن قانونی نیست. دادستان فرمودند: «خیر؛ ما حق داریم رسیدگی کنیم.»

برای اینکه مبادا خدای نکرده مرا محکوم کنید، البته از محکومیت ترس ندارم، چون محکومیت در این دادگاه را برای خود افتخار می‌دانم؛ ولی روی همان دلایل فرار دلایل دیگری برله خودتان اقامه فرمودید که نقض رأی خودتان است و باید در این باره توضیح مختصری عرض کنم.

رئیس: در صلاحیت صحبت نفرمایید. مطلب خودتان را بگویید.

دکتر مصدق: اینجا اگر بنده هیچ عرضی نکنم که آن دلایلی که فرمودید مخدوش است...

رئیس: اینها را در تجدیدنظر خواهید فرمود.

دکتر مصدق: نه، نه، نه. دلایلی آوردید که...

رئیس: شما تأیید صحبتهای دادستان را می‌کنید که برگشته‌اید به صلاحیت.

دکتر مصدق: آقا شما دلایلی آوردید.

رئیس: شما حقیقتاً ملاحظه فرمایید آنچه دادستان گفت که شما هر سؤالی می‌شود به‌جای دیگر حواله می‌دهید، صحیح است. شما بعداز آن همه گفتگو سؤال اول را جواب دادید. دومی را که راجع به موضوع دیگری است، برمی‌گردید به مطلب دیگر.

دکتر مصدق: دومی را هم جواب می‌دهم. بله، بله. بفرمایید، بفرمایید. من توجه نداشتم. [خندهٔ حضار].

رئیس [خطاب به منشی]: سؤال دوم را برای اطلاع آقای دکتر مصدق بخوانید.

[منشی دادگاه سؤال رئیس را قرائت نمود.]

دکترمصدق: اینجا نظرشان این است که در آن چند روز چه کسی مسئول بود؟ عرض می‌کنم شخص بنده و دولت بوده. می‌فرمایید که مجلس نبوده. به یک قول مجلس نبوده؛ به قول خود ایشان مجلس بوده. آن قولی که مجلس نبوده، قول دولت است که رفراندوم کرد و نتیجه را اعلام نمود. آن قولی که ایشان و یک عده‌ای معتقد هستند به آن قول، مجلس بوده.

اکنون لازم است عرض کنم در یکی از نسخه‌هایی که قرائت شد، چنین استدلال شده بود که موقع صدور دستخط مجلس شورای ملی نبوده است. بر فرض اینکه بتوانیم قبول کنیم که شاهنشاه در غیاب مجلس می‌توانند نخست‌وزیری را عزل کند، تا روز ۲۵ مرداد که اینجانب نتیجهٔ رفراندوم را به اطلاع عموم رسانیدم مجلس شورای ملی بوده است. مجلس شورای ملی وقتی نیست که مدت دورهٔ تقنینیه به آخر برسد و یا اینکه قبل از انقضای مدت منحل شود. نمایندگانی که استعفا داده‌اند تا آخر دورهٔ تقنینیه وکیل مجلس هستند. زیرا بر طبق مادهٔ ۲۱۴ آیین‌نامهٔ مجلس شورای ملی که عیناً نقل می‌شود:

نماینده استعفانامهٔ خود را به‌عنوان رئیس مجلس می‌نویسد و رئیس مجلس آن را در اولین جلسهٔ علنی به اطلاع مجلس می‌رساند. شخص مستعفی در ظرف ۱۵ روز از تاریخ قرائت استعفانامه در مجلس می‌تواند آن را مسترد دارد والا پس از خاتمهٔ مدت وکیل مزبور مستعفی شناخته می‌شود.

تا استعفای نماینده در جلسهٔ علنی به‌اطلاع مجلس نرسد و تا ۱۵ روز از تاریخ قرائت استعفا نگذرد، استعفای نمایندگان، نمایندگان را محروم از نمایندگی نمی‌کند. هروقت نمایندگان مستعفی مجلس بروند و جلسه را تشکیل بدهند، هرکاری بکنند در حدود نمایندگی خواهد بود. چنانچه مجلس به یکی از دو جهت یعنی یکی استعفای ناقص عده‌ای از نمایندگان و یا استنکاف آنها برای حضور در جلسات حاضر نشوند، لازم می‌آید که انتخابات تشکیل شود و دورهٔ تقنینیهٔ دیگری انجام گردد. چنین عملی در هیچ‌یک از ممالک مشروطه واقع نشده است. در این مملکت هم آن عده از نمایندگان دورهٔ هفدهم که استعفا نداده‌اند، خود را وکیل مجلس می‌دانند. چنانچه دولت فعلی هم با آنها موافق نبود چون بر طبق اصل هفتم متمم قانون اساسی اساس مشروطیت جزئاً و کُلاً تعطیل بردار نیست. انتخابات دورهٔ هجدهم تقنینیه می‌بایست چندماه قبل شروع شده باشد. خلاصهٔ عرض این است که اگر بگویید اعلیحضرت در غیاب مجلس می‌توانند یک نخست‌وزیری را عزل کنند...

رئیس: سؤال ایشان به نظر بنده این موضوع نبود که اعلیحضرت در غیاب مجلس می‌تواند عزل کند یا خیر. سؤال ایشان این بود که از ۲۵ تا ۲۸ که مجلس منحل شده بود و اعلیحضرت هم در خارج تشریف داشتند، مسئول کی بوده است؟

دکترمصدق: رئیس دولت و دولت.

رئیس: همین؟

دکتر مصدق: بله قربان، همین. و همین مطلب به آنجا رسیده بود که دادگاه محترم استناد فرموده می‌تواند در آن قرار که سوابق مشروطیت...

رئیس: باز برگشتیم به قرار صلاحیت. ممکن است این قرار عادلانه نباشد. فراری است که این دادگاه صادر کرده و روی آن وارد ماهیت شده. بحث دربارهٔ آن در تجدیدنظر است. در آنجا می‌گویید این دادگاه در اولین مرحله مرتکب خطا شده است.

دکتر مصدق: خوب، حالا آقا می‌خواهید حکم صادر بفرمایید برای بنده برای چه؟

رئیس: برای کیفرخواست.

دکتر مصدق: کیفرخواست اصلش این است که این دکتر مصدق باغی بوده است؛ و به کرات در حضورتان عرض شد که من باغی بودم و دستخط را اجرا نکردم. حالا دادگاه محترم روی این مسئله می‌خواهد رأی بدهد، بسیار خوب. حالا بنده باید عرض کنم که چه دلیلی داشته که بنده دستخط را اطاعت نکردم. این روی ماهیت است.

رئیس: به شرطی که روی حکایت نرود. [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: قربان، اصلاً بنده صلاحیت را ول کردم. تصدقت گردم، بنده این «ص»، «ل»، «ا»، «ح»، «ی» و «ت» را ول کردم. خوب شد؟ اجازه بفرمایید بقیهٔ عرض را در ماهیت بکنم

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟ چون در کیفرخواست تحریف نمودند و نیز ممکن است بعد استناد کنند، اجازه بدهید توضیح بدهم.

رئیس: بفرمایید، بفرمایید.

سرتیپ آزموده: مبنای کیفرخواست و ادعای اینجانب این است که آقای دکتر محمد مصدق باغی شده‌اند. در یکی از جلسات عرض کردم اگر این آقا فرمان عزل را گرفته بودند، و به‌خاطر دارم عرض کرده بودم مثلاً تشریف می‌بردند احمدآباد، اینجانب اساساً وظیفه‌ای نداشتم انجام بدهم.

دکتر مصدق: جز آنکه تشریف بیاورید آنجا یک ناهاری بخوریم.

سرتیپ آزموده: مبنای ادعا این است که پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید، به جای اینکه مثلاً بروند احمدآباد یا گوشهٔ دیگری، دست به یک سلسله اعمالی زده‌اند که آن اعمال را جرم می‌شناسند. به کرات عرض کرده‌ام که این متهم مانند همهٔ متهمین باید در این دادگاه روی این موضوع دفاع نمایند که «آن اعمالی که دادستان به من نسبت می‌دهد جرم نیست.» به نظر اینجانب کیفرخواست بسیار روشن است. بارها بیان شده است. استدعا می‌کنم از متهم که کیفرخواست را لااقل تحریف نکنند. اعمالی که به ایشان نسبت داده‌ام و تعقیب نموده‌ام، از لحظهٔ پس از دادن رسید فرمان شروع می‌شود؛ و منحصر است به اعمالی که در چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد انجام گرفته. به هیچ وجه مورد توجه اینجانب نیست که ایشان فرمان عزل را حق داشته‌اند اجرا نکنند. آنچه مورد توجه اینجانب است، این است که از لحظهٔ بعد از دادن رسید، اینجانب ایشان را نخست‌وزیر نمی‌دانم.

دکتر مصدق: هان، همین.

سرتیپ آزموده: دادگاه محترم نیز با صدور قرار صلاحیت نظر دادستان ارتش را تأیید فرمودند. یعنی دادگاه تصدیق کردند که ایشان از لحظهٔ بعد از دادن رسید نخست‌وزیر نبوده‌اند.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ آزموده: زیرا اگر نظر دادگاه غیر از این بود، اساساً صالح به رسیدگی و تشکیل جلسهٔ دادرسی نبود. این هم واضح است که صرف نظر از موازین قانونی که به عرض رسانیدم، وقتی دادگاهی قرار صلاحیت صادر می‌کند، دیگر متهم حق ندارد در آن دادگاه تجدید مطلع کند. فرض کنید پنجاه روز آقای دکتر مصدق در این دادگاه صحبت کنند که نه دادستان ارتش صالح است و نه این دادگاه. بنده که یک کلمه از این حرفها را نخواهم شنید و مانع انجام وظیفه‌ام نخواهد شد. تصور می‌کنم دادگاهی هم که قرار صلاحیت خود را صادر کرده، دیگر این حرفها در او مؤثر نیست. چاره، همان طور که عرض کردم، این است که این آقای دکتر لطف بفرمایند اعمالی را که در کیفرخواست به

ایشان نسبت داده شده به هرطوری که صلاح می‌دانند رد کنند. بعد که به‌سلامتی پرونده‌شان رفت به دادگاه تجدیدنظر، البته در آن دادگاه می‌توانند باز شکایت کنند و عنوان کنند که دادگاه نظامی صالح نیست. به هر حال این مختصر توضیح هم برای این بود که باز هم بیان شود مبنای ادعا چیست. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: در تأیید اظهارات نیمسار دادستان و استحضار و توجه آقای دکتر مصدق برای اینکه موضوع جلسات روشن باشد و دیگر خروج از آن موضوع جایز نباشد، این توضیح خود را اضافه می‌نمایم: نظر به اینکه دادگاه در قرار صلاحیت نافذبودن دستخط را تأیید نموده و دیگر موردی برای بحث آن باقی نمانده. از آقای دکتر محمد مصدق خواهش می‌شود توضیحات و مطالب خود را راجع به ماهیت دعوا که عبارت از اعمالی است که در ایام ۲۵ الی ۲۸ واقع شده و دادستان جرم بودن آنها را محرز دانسته و اقامهٔ دعوی نموده است، به این معنی که آیا اعمالی که در آن ایام واقع شده جرم هست یا نیست، باید سرلوحهٔ دفاع آقای دکتر مصدق باشد. بیش از این هم با هر دقیقه خارج شدن از موضوع و احاله به تاریخ و قصص رفت خود و دادگاه را اشغال نکنند که مجالی برای رسیدگی و تحقیق و تحقق موضوع به دست بیاید.

ساعت ۱ بعدازظهر جلسه ختم گردید و جلسهٔ آینده به پنجشنبه ۱۲ آذر موکول شد.

حواشی

۱) متن گزارش هیئت هشت نفری که در جلسهٔ خصوصی روز پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی قرائت شد و در اثر مخالفت نمایندگانی مثل شمس‌الدین قنات‌آبادی و خود دکتر بقایی در آن جلسه تصویب نگردید، به شرح زیر است:

ساحت مقدس مجلس شورای ملی،

چون حسب تصمیم آقایان نمایندگان محترم در جلسهٔ خصوصی روز پنجشنبه چهاردهم اسفندماه ۱۳۳۱ مقرر گردید امضاکنندگان زیر دربارهٔ شایعهٔ اختلاف حاصله بین دربار و رئیس دولت که به واسطهٔ پیش‌آمد اخیر در افواه منتشر و موجب پاره‌ای تشنجات و نگرانی گردید مطالعات و اقدامات لازمه نموده و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برسانیم، لذا هیئت منتخب بدواً با جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ملاقات و با استحضار از مطالب ایشان به حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب و فرمایشات ملوکانه را اصغا نمود. اینک خلاصهٔ مذاکرات و نتیجه را به شرح زیر به عرض مقدس مجلس شورای ملی می‌رساند:

خوشبختانه بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچکترین اختلافی که ناشی از نظریات شخصی و خصوصی باشد موجود نیست. بعلاوه اعلیحضرت همایونی فرمودند که «همواره علاقهٔ کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی تصریح و زحمات جناب آقای دکتر مصدق را در پیشرفت نهضت ملی ایران تقدیر نموده‌ام.» و همچنین علاقه و احترام کامل آقای نخست‌وزیر نسبت به مقام شامخ سلطنت و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مسلم و ابداً محل تردید نیست.

تنها جهتی را که می‌توان منشاء اختلاف نظر تشخیص داد، اختلاف در تفسیر و تعبیر مقررات قانون اساسی در مورد اعمال حقوق سلطنت و اختیارات قانونی هیئت دولت مخصوصاً راجع به قوای انتظامی کشور است که با توجه به مجموع اصول قانون اساسی و منتم آن نظریهٔ خود را به شرح زیر به عرض می‌رسانیم:

نظر به اینکه موافق اصل ۳۵ منتم قانون اساسی سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوّض شده و طبق اصل ۴۴ منتم شخص پادشاه از هرگونه مسئولیت مبراست، و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۴۵ منتم ادارهٔ امور مملکتی به عهدهٔ وزرا و هیئت دولت می‌باشد، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی اعم از کشوری و لشکری از شئون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیئت دولت و وزیران است که در ادارهٔ امور وزارتخانه‌های مربوطه به نام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونیه نموده منفرداً و مشترکاً از عهدهٔ مسئولیت در مقابل مجلس

شورای ملی برآیند. بنابراین برای اینکه این موضوع برای همیشه واضح و روشن بماند، اسنادهای تأیید این گزارش را از ساحت مقدس مجلس شورای ملی داریم.

حسین مکی، جواد گنجه‌ای، سید ابوالحسن حائری‌زاده، مجدزاده، دکتر عبدالله معظمی، دکتر مظفر بقائی، رضا رفیع، دکتر کریم سنجابی.

۲) بمنظل از شفق سرخ، پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۰۳، شمارهٔ ۲۲۹:

«گویا اخیراً شاه تلگرافی بتوسط ولیعهد بمجلس مخابره کرده و در آن اشعار داشته است که اعتماد بسردار سپه ندارد و مجلس تمایل خود را بهرئیس‌الوزرای دیگری معین کرده است و اطلاع دهند.

معرفی کابینه ۲۶ حمل ۱۳۰۳

منظور از عزیمت جناب آقای دکتر مصدق این بود که انعزال سردار سپه از رئیس‌الوزرائی چون مخالف قانون اساسی بوده صحیح نبوده و برای حفظ قانون اساسی این عزیمت انجام گرفته....» جایی که با تغییر سلطنت موافق نبوده است.

جلسهٔ بیست و دوم

بیست و دومین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح پنجشنبه ۱۲ آذر ۱۳۳۲ به‌ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل گردید. پس از قرائت صورت‌جلسهٔ قبل و اعلام رسمیت، رئیس دادگاه اظهار داشت:

نظر به‌اینکه دادگاه برای کشف حقیقت لازم می‌بیند از عده‌ای از همکاران آقای دکتر محمد مصدق و مأمورین انتظامی حضوراً در دادگاه تحقیقاتی نماید، بنابراین اشخاص موردنظر بعدادگاه احضار می‌شوند.

رئیس دادگاه به‌یکی از افسران انتظامات دادگاه گفت: «آقای عبدالعلی لطفی را بیاورید.» پس از صدور این دستور، سرگرد بلاری افسر محافظ دکتر مصدق از تالار جلسه خارج شد و آقای لطفی را در حالی که دو نفر سرباز از او مراقبت می‌کردند به‌تالار جلسه آورد.

آقای لطفی پس از حضور در دادگاه به‌طرف جایگاه متهمین و وکلای مدافع آنها رفت و در کنار میز منشیهای دادگاه پهلوی سرلشکر میرجلالی وکیل‌مدافع سرتیپ ریاحی ایستاد.

رئیس: آقای لطفی، به‌طوری که مستحضرید، دادستان ارتش حوادثی را که از روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کشور روی داده، جرم تشخیص داده است. به‌همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر کرده است که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه گفته‌اند در چهار روز مزبور مسئولیت امور کشور به‌عهدهٔ شخص ایشان و هیئت وزیران بوده، از شما سؤال می‌شود توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اقدام و عکس‌العملی بروز داده‌اید؟ توضیح بفرمایید.

لطفی: منظور از واقعات و حوادث را نفهمیدم چیست. کدام واقعه و کدام حادثه؟ من بخصوص گرم اشتغال به‌کارهای دادگستری بودم و آنی فراغت نداشتم و خیلی برکنار بودم. بسیاری از حوادث را نمی‌فهمیدم و با اشخاص هم ارتباط نداشتم. حالا اگر واقعهٔ بخصوصی در نظر است، آن را بفرمایید تا من عرض کنم.

رئیس: نیمسار دادستان، خواهش می‌کنم برای استحضار آقای لطفی توضیح دهید.

سرتیپ آزموده: در امتثال امری که می‌فرمایید، عرض می‌کنم آقای لطفی خود تحت‌تعقیب هستند. تصور می‌کنم منظور سؤال ریاست محترم دادگاه را می‌دانند چیست. اکنون به‌عرض می‌رسانم به‌طوری که اینجانب از سؤالی که فرمودید استنباط می‌کنم، مبنای سؤال روی اظهار آقای دکتر محمد مصدق است که در دادگاه بیان داشتند واقعاتی که در چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد روی داد جوابگو باید شخص خودشان یعنی آقای مصدق و به‌اصطلاح ایشان هیئت وزرایشان باشند که این آقای لطفی یکی از آنها بوده است. حوادثی‌که روی داد عبارت از این بود که اولاً آقای دکتر مصدق ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل از نخست‌وزیری را دریافت داشتند. به‌نظر اینجانب اگر ریاست

محترم دادگاه سؤالی از این آقایان می‌فرمایند، یکی از نکات حساس باید این باشد که آقای لطفی مثلاً صریحاً در این دادگاه بگویند آقای دکتر مصدق فرمان صادره را به‌آقای لطفی رسماً یا غیررسم ابلاغ نموده‌اند: یعنی به‌استحضار ایشان رسانیده‌اند یا خیر؟ این اولین توضیحی است که به‌نظر اینجانب آقای لطفی باید روشن فرمایند. ثانیاً از صبح ۲۵ مرداد به‌بعد به‌ترتیب وقوع حوادث را به‌عرض می‌رسانم و از آقای لطفی خواهش می‌کنم درست توجه فرمایند که چه عرض می‌کنم.

اولین حادثه تشکیل جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت‌وزیران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد بود. این حادثه را نه تنها اهالی ایران بلکه سراسر دنیا در همان روز و ساعت یعنی بین ساعت ۶ صبح و ۷ صبح بخوبی اطلاع حاصل کردند. بدین‌ترتیب که رادیو تهران از ساعت ۶ تا ۷ یکنواخت اعلام نمود ساعت ۷ صبح اعلامیهٔ دولت صادر می‌شود. پس آقای لطفی باید روشن کنند در آن جلسه چه گذشته است. البته باید توجه داشته باشند عنوان آن جلسه، جلسهٔ فوق‌العاده بوده است. یعنی در کشور یک حادثهٔ فوق‌العاده روی داده که ایجاب کرده جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت‌وزیران تشکیل گردد؛ و توجه فرمایند که ساعت ۷ صبح همان روز دولت اعلامیه داد و دادن اعلامیه هم چیزی نیست که آقای لطفی اطلاع حاصل نکرده باشند.

حادثهٔ مهم بعدی این بود که بلافاصله پس از ساعت ۶ صبح عده‌ای دستگیر و توقیف شدند. عدهٔ مزبور بنا به‌شخصیت و شغل و مقام دو طبقه بودند: یک طبقه نظامیان و یک طبقه اشخاص غیرنظامی. اگر بگویند نظامیان به‌اصطلاح خودشان کودتا کرده بودند، آقای لطفی باید روشن کنند که شخصاً از اطلاعاتی که در صبح ۲۵ مرداد در اختیارشان قرار گرفت آیا در آن اطلاعات نشانه‌ای از کودتا بود یا خیر؟ و باید روشن کنند با توجه به‌اینکه در رأس وزارت دادگستری بوده‌اند موجب اینکه عده‌ای اشخاص غیرنظامی بازداشت شدند، از قبیل آقایان هیراد، بهبودی، حتی عصر آن روز آقایان دکتر بقائی و علی زهری و به‌طور کلی اشخاص غیرنظامی، ایشان چه اقدامی به‌عمل آوردند و موجب بازداشت این اشخاص چه بوده است؟

در اینجا باید این توضیح را به‌عرض برسانم: در این کشور نه‌جان اشخاص قیمت دارد و نه آبرو و حیثیت آنان. منظور از این دادرسی این است که اگر آقای لطفی که در این دادگاه حاضر شده‌اند بخواهند موضوع را به‌اصطلاح ماست مالی کنند، دادستان ارتش به‌هیچ‌وجه من الوجوه از موضوع صرف‌نظر نخواهد کرد. آقای لطفی که اینک احضار شده‌اند باید توضیح دهند. این بایدرا که عرض می‌کنم از لحاظ تحکم نیست؛ بلکه از این لحاظ است که مصلحت را در این می‌بینم که باید لطف بفرمایند و توضیح بدهند ایشان که خود را وزیر دادگستری می‌دانسته‌اند، آیا از این آقای دکتر مصدق سؤال کردند که «این اشخاص را برای چه به‌زندان می‌افکنید؟» و حتی سؤال کردند که «گناه آنها چیست؟» و حتی اقدامی به‌عمل آوردند یا نه؟

حادثهٔ دیگر تشویش اذهان و افکار عمومی بود و ایجاد رعب و هراس و وحشت در جامعهٔ ایرانی. بدین‌ترتیب که از صبح روز ۲۵ مرداد رادیو دولتی و روزنامه‌های دولتی شروع کردند به‌تولید اضطراب و وحشت در مردم. عصر روز ۲۵ مرداد میتینگ در میدان بهارستان برپا شد که در آن میتینگ ناطقین فریاد می‌کشیدند: «شاه نمی‌خواهیم!» و عناصری اطراف آنها فریاد می‌کشیدند: «طالب جمهوری هستیم.» همان روز در و دیواری نبود در تهران که روی آن شعار خواستار بودن جمهوری نوشته نشود. در آن میتینگ دو نفر از همکاران این آقای لطفی حضور داشتند. یکیشان نطق بلیغی ایراد نمود. و آن دکتر حسین فاطمی بود. دیگری با گردن کج[1] در آنجا روحیهٔ ناطقین را تقویت می‌کرد. خلاصه رونق آن میتینگ در آن بود که دو نفر از همکاران آقای لطفی در آن میتینگ حضور داشتند و ناظرین میتینگ

را میتینگ دولتی می‌دانستند که نمایندگان به‌اصطلاح دولت در آن میتینگ حضور دارند. آقای لطفی باید توجه فرمایند که موضوع آن میتینگ هم چیزی نبود که گرفتاری وزارت دادگستری مانع اطلاعشان باشد. حتی بچه‌های تهران نیز که در هر گوشه‌ای بودند، از جریان آن میتینگ اطلاع حاصل کردند.

پس از آن میتینگ یک سلسله حوادثی روی داد که مبنای آن دو موضوع اصلی بود: یکی اینکه در خانهٔ ۱۰۹ فعالیت عجیبی ایجاد شده بود برای یکسره کردن کار مملکت. این فعالیت هم چیزی نبود که آقای لطفی اطلاع حاصل نکرده باشند. زیرا کلیهٔ جراید آن روز کلمه به‌کلمه نحوهٔ فعالیت را درج می‌کردند. روزنامه‌ای نبود که جریان آن فعالیت را ننوشته باشد. اشخاصی که فعالیت می‌کردند، اشخاصی نبودند که آقای لطفی آنان را نشناخته باشند. دکتر شایگان‌ها بودند که آقای لطفی شاید صدها جلسه با ایشان نشست و برخاست کرده بودند. در هر صورت، یک مبنای حرارت فعالیتهایی در خانهٔ ۱۰۹ ایشان بودند و یکی از تناول کنندگان ناهار بیست نفری.

دکتر مصدق: نخیر، نخیر؛ آقای لطفی نبودند.

سرتیپ آزموده: به‌هرحال فعالیتهای خانهٔ ۱۰۹ چیزی نبود که گرفتاری در وزارت دادگستری مانع اطلاع از آن باشد. جریان دیگر این بود که سیل تلگراف به‌سوی خانهٔ ۱۰۹ و مراجع دولتی سرازیر می‌شد که موفقیت پیشوای عالیجاه را اسنانداران و فرمانداران خواستار می‌شدند. روزنامه‌های تهران به‌دو دستهٔ متمایز تقسیم می‌شدند: یکی به‌اصطلاح طرفداران مبارزهٔ ضداستعمار از قبیل روزنامهٔ مردم و شهباز و شجاعت و از این قبیل و پروازدهندگان کبوتر صلح. اینها با خط جلی درشت می‌نوشتند: «جمهوری می‌خواهیم.» دستهٔ دیگر روزنامه‌های موافق دولت بودند از قبیل نیروی سوم و شورش و از این قبیل. اینها هم با عناوین بسیار جلی و خوانا می‌نوشتند: «جمهوری می‌خواهیم.» سه شب تمام هم یکی از همکاران آقای لطفی یعنی حسین فاطمی سرمقاله در روزنامهٔ *باختر امروز* نوشت که سراسر آن غیرقابل توضیح است. یعنی به‌طور خلاصه آن همکار آقای لطفی که در عین‌حال سخنگوی رسمی دولت، یعنی زبان آقای لطفی بود، او هم می‌گفت اساس سلطنت باید برچیده شود.

در خلال این حوادث یک حادثهٔ بسیار مهم هم روی داد و آن این بود که حسین فاطمی همکار آقای لطفی رسماً تلگراف کرد که سفرای کشور شاهنشاهی ایران با اعلیحضرت همایونی تماس نگیرند. این تلگراف هم چیزی نبود که بر آقای لطفی پوشیده باشد. زیرا آن همکار آقای لطفی ظهر روز ۲۶ مرداد متن تلگراف را در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی قرار داد و هرکس کوره سوادی داشت و حتی اگر سواد هم نداشت، اطلاع حاصل کرد. زیرا خود اینجانب به‌کرات ملاحظه نمودم که حتی کارگران و عملجات و اشخاصی که وسیلهٔ فراهم کردن روزنامه ندارند، پشت دکاکین و خانه‌ها جمع می‌شدند و رادیو گوش می‌دادند که ببینند در این کشور چه می‌گذرد. حال، آقای لطفی واقعاً معقول است که بگویند: «چون گرفتاری وزارت دادگستری داشتم، نه چشمم به‌روزنامه افتاد نه گوشم چیزی شنید»؟ و بگویند: «در آن چهار روز آب از آب تکان نخورد»؟ اینکه معقول نیست.

بالاخره به‌عرض آقای لطفی می‌رسانم که حادثه این بود که در روز ۲۵ مرداد در حالی که آقای مصدق فرمان انحلال مجلس شورای‌ملی را داده بودند که لابد آقای لطفی اطلاع دارند، و در حالی که اعلیحضرت همایونی در خارج از کشور بسر می‌بردند، که آن را نیز حتماً آقای لطفی بی‌اطلاع نبودند، دستگاهی که خود را دستگاه مسئول کشور می‌دانسته بود و جز هیئت‌وزیران کسی نیست، آن دستگاه با همکاری عناصر چپ یکدل و یکجهت می‌گفتند تکلیف مملکت یکسره شود؛ و از دو جهت تکلیف را یکسره می‌کردند: یکی اینکه در خانهٔ ۱۰۹ مطالعه روی تشکیل شورای سلطنتی یا شورای موقت می‌کردند. دیگر اینکه یکی از همکاران آقای لطفی تلگراف کرد در روز ۲۸ مرداد به‌تمام

استانداران و بخشداران که «حاضر برای رفراندوم باشید.»

بالاخره به‌نظر دادستان ارتش آقای لطفی باید با در نظر گرفتن خدا و وجدان این دادگاه را به‌حقیقت سوق دهند. انتظار اینجانب و استدعایم از ایشان این است که یک کلمه نفرمایند: «چون گرفتار وزارت دادگستری بودم، از همهٔ این مطالب اطلاع نداشتم.» چگونه می‌شود باور کرد که آقای لطفی در آن چهار روز با اشخاصی یا خانهٔ ۱۰۹ و یا مردم ارتباط نداشتند؟ و چگونه می‌شود باور کرد این همه هیاهویی که در تهران بود به‌گوش ایشان نرسد؟ به‌نظر اینجانب اگر چنین عنوان کنند، معقول و قابل‌قبول نیست. بنده دیگر در مورد توضیح آقای لطفی که فرمودند: «کدام ماده‌ه را می‌فرمایید؟» فعلاً توضیح دیگری به‌نظرم نمی‌رسد، مگر اینکه مجدداً آقای لطفی بخواهند نکاتی را روشن کنم. البته اگر چنین موضوعی را تقاضا کردند، بنده ذهن ایشان را راجع به‌هر مطلبی روشن خواهم کرد.

رئیس: آقای لطفی، البته متوجه توضیحات شدید.

لطفی: بله. احضار من در دادگاه یا به‌عنوان انهام یک متهم است یا به‌عنوان گواه. من از طرز فرمایشات دادستان ارتش استنباط نکردم که منظورشان دادرسی بنده است یا استدلال و شهادت من. ریاست دادگاه توجه کامل فرمایند که طرز جریان کار در دادگاه از اصول دادرسی خارج نشود. اگر دارید من را محاکمه می‌کنید که درست نیست. زیرا محاکمه و دادرسی بایستی پس از انجام یک مقدماتی باشد. اگر گواهی از من می‌خواهید، موضوع را بفرمایید که «در این موضوع چه اطلاعاتی داری؟» نه آنکه از من بپرسید: «مسئولیت را چگونه انجام دادی؟» انجام مسئولیت مربوط به‌اتهام نیست. ولی برای‌آنکه دادگاه تصور نفرمایند که منظور من طفره است، به‌پرسشهای آقای دادستان ارتش پاسخ می‌دهم.

رئیس: اجازه بدهید من قبلاً برای استحضار آقای لطفی متذکر بشوم که دادگاه شما را به‌عنوان گواه اکنون احضار کرده. اگر چه دادستان توضیح دادند، در حقیقت برای چند موضوع زیرین بوده است:

اولاً، موضوع فرمان رؤیت شده یا نه؟ آیا جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت‌وزیران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ و صدور اعلامیه در ساعت ۷ صبح به‌وقوع پیوسته یا خیر؟ همچنین عده‌ای بعداز ساعت ۶ صبح نظامی یا غیر نظامی دستگیر و بازداشت شده‌اند یا نه؟ تشویش اذهان و ایجاد رعب و وحشت در اثر نطقهای میتینگ و اعلامیه‌های صادره به‌وقوع پیوسته است یا خیر؟ تکرار می‌کنم فقط به‌عنوان مطلع و گواه توضیحات خودتان را بدهید.

لطفی: دیگر فرمایشی ندارید؟

رئیس: خیر. بفرمایید.

لطفی: همان‌طوری که ریاست دادگاه فرمودند، معلوم شد احضار بنده به‌عنوان گواه بوده است. [با عصبانیت] با گواه در دادگاه چنین رفتاری نمی‌کنند که دادستان ارتش بفرمایند: «بایستی فلان کار را کرده باشی؛ چرا نکرده‌ای؟» و از پیش‌پیش هنوز گواه حرف نزده به‌او بگویند که «اگر بخواهی ماست مالی کنی، پذیرفته نیست و اگر بخواهی بگویی خبر ندارم من تکذیب می‌کنم.» خیلی غریب است و جای تأسف است که من که به‌عنوان گواه در دادگاه شرفیاب می‌شوم با کمال اطاعت و انقیاد، هنوز حرف نزده هدف حمله می‌شوم. در صورتی‌که بایستی ریاست محترم دادگاه اول از من گواهی را بخواهند. پس از آنکه من عرایضی کردم، آقای دادستان ارتش ممکن است صحبتهایی بفرمایند و به‌آیین دادرسی و کیفر ارتش مراجعه بفرمایند. البته ریاست دادگاه کاملاً بیطرف و مورد اعتماد هستند. ولی اصول محترم است؛ بایستی رعایت شود. حق نبود که قبل از ادای گواه دادستان فرمایشی بکند. اینک به‌فرمایشات ریاست محترم دادگاه پاسخ می‌دهم.

سرتیپ آزموده: بنده باز هم توضیحی دارم، اگر اجازه بفرمایید.

لطفی: نخیر، بنشین. بنده اعتراض می‌کنم. جایش نیست.

رئیس: ممکن است بعد بفرمایید؟

سرتیپ آزموده: اختیار دادگاه دست ایشان نیست.

لطفی: دست قانون است.

سرتیپ آزموده: دست قانون است. به‌نظر بنده باید تابع اصول بود. چون اینجا مطلبی گفته شد که خلاف واقع بود، بنده استدعا می‌کنم اجازه بفرمایید بنده برای روشن شدن ذهن دادگاه توضیحاتی به‌عرض برسانم.

رئیس: مختصر بفرمایید.

سرتیپ آزموده: یک اصولی هست که غیرقابل انکار است. یعنی فرمودند باید تابع اصول بود. واقعاً همین‌طور است و باید تابع اصول بود. اصل این است که آقای لطفی را به‌دادگاه احضار فرمودید و سؤالی از ایشان نمودید. پاسخ دادند: «موضوع سؤال را نفهمیدم.» حتی فرمودند: «کدام حادثه را می‌پرسید؟» ریاست دادگاه به‌دادستان ارتش تکلیف فرمودید: «حادثه را توضیح بده.» دادستان ارتش هم امر را اطاعت کرد و حادثه را توضیح داد. خودسرانه عملی انجام نداد.

پس یک اصل رعایت شد. یعنی وقتی ریاست دادگاه به‌دادستان ارتش امر می‌فرمایند: «توضیح بده.» دادستان ارتش نمی‌تواند از اطاعت آن امر امتناع نماید. اصل دیگری که فرمودند، اصل کسب اطلاع دادگاه از موضوعات است. همان‌طوری که آقای لطفی گفتند، معمولاً در دادگاه یا به‌عنوان مطلع از کسی سؤال می‌شود و یا به‌عنوان گواه. ولی آقای لطفی به‌یک نکته توجه نمی‌فرمایند و آن این است که وضع آقای لطفی یک وضع خاصی است. یعنی اگر گواه به‌آن مفهوم قانونی بودند اولین عملی که دادگاه انجام می‌داد این بود که ایشان باید سوگند بخورند که برخلاف حق و حقیقت چیزی نگویند. چرا ایشان را وادار نکردند که سوگند بخورند؟ برای‌اینکه خود متهم هستند.

آقای لطفی الآن در بازداشت بسر می‌برند؛ و روی همان حوادثی که به‌اصطلاح خودشان به‌عنوان گواه آمده‌اند، تحت تعقیب هستند. بنابراین وضعیت آقای لطفی آنچنان وضعیتی نیست که مثلاً الساعه ریاست دادگاه امر بفرمایند مدیرکل وزارت دادگستری بیاید در دادگاه توضیح دهد. اگر مدیرکل وزارت دادگستری بیاید، وضع او وضعیت گواهی است که قانون پیش‌بینی نموده. پس آقای لطفی یک وضعیت خاص و ذات‌الیینی دارند. هم متهمند و هم در این دادگاه احضار شده‌اند که اگر میل مبارکشان هست به‌کشف حقیقت کمک کنند. به‌همین مناسبت بود که بنده ضمن عرایض خود دو سه بار عرض کردم لطفاً توجه به‌عرایض بنده کنند. و عرض کردم خدا و وجدان را در نظر بگیرند. این نکته را هم باید بگویم و آن این است که به‌اصطلاح معروف نمی‌شود گفت کوسه و ریش پهن یا نمی‌توان شتر سواری دولا دولا نمود. اگر آقای لطفی که عمری را در خدمت دادگستری گذرانیده‌اند احضار خود را به‌این دادگاه خلاف قانون می‌دانند، دادستان ارتش معتقد است باید همیشه به‌قانون تکیه نمود و ایشان نباید یک کلمه توضیح دهند. اگر ادای توضیح را به‌حکم قانون اجباری می‌دانند، ایشان نباید کم‌لطفی فرمایند و بیانات بنده را که هیچ نبود جز اجرای درخواست ایشان ــ یعنی گفتند کدام حادثه و اینجانب حوادث را شرح دادم ــ تخطئه کنند. به‌هرحال به‌نظر اینجانب بسیار بجا است که اگر مایلند بدون‌اندک سوءتفاهمی در برابر سؤال ریاست محترم دادگاه پاسخ دهند. قضاوت پاسخهای ایشان به‌دادستان ارتش به‌هیچ‌وجه مربوط نیست و به‌عهدهٔ دادگاه محترم است. دادستان ارتش به‌جز شرح حوادث بیان دیگری ننمود. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای لطفی، خواهش می‌کنم پاسخها را بدهید.

لطفی: اجازه بفرمایید قبل از پاسخ سؤال مختصری در جواب آقای دادستان عرض کنم که رفع اشتباه بشود.

رئیس: بفرمایید.

لطفی: این قسمت به‌عرض می‌رسد که گواه موقعی‌که به‌عنوان گواه در دادگاه حاضر می‌شود، اگر میلیونها اتهام داشته باشد با او طبق قوانین رسیدگی دربارهٔ گواهان رفتار می‌شود. وضعیت او در هر حال مؤثر در سلب نشر یفات نیست. تیمسار دادستان ارتش همین‌جا اشتباه فرمودند. خیال کردند که اگر یک گواهی به‌عنوان محکومیت جزایی یا مدنی محکوم شده است، نباید دربارهٔ او نشر یفات گواه اجرا شود.

این جواب فرمایش ایشان در اصول و قواعد حقوقی و مدنی و کیفری است. اما راجع به‌فرمایشات ریاست دادگاه درباب موضوعاتی‌که فرمودند پاسخ می‌دهم. راجع به‌فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سؤال فرمودید. آقای دکتر محمد مصدق فرمان را به‌بنده ارائه ندادند. حرف آن را هم بمن نزدند، چه به‌طور تصریح و چه به‌طور ایما و اشاره و چه به‌طور تلویح. خلاصه با تمام اقسام دلالتهای لفظی با بنده صحبت فرمان نکردند. روح من از فرمان بی‌اطلاع بود تا موقعی‌که پای رادیو جناب نخست‌وزیر فعلی اعلام فرمودند که «من بموجب فرمان اعلیحضرت همایونی نخست‌وزیرم.» در جلسهٔ مواجهه با آقای دکتر محمد مصدق صریحاً آقای دکتر گفتند که من «فرمان را به‌لطفی ارائه ندادم.» آقای دادستان ارتش، با این مواجهه‌ای که شما خودتان داده‌اید دیگر جای شبهه و تردید نبود. ببخشید، موضوع دوم فرمایش ریاست دادگاه چه بود؟

رئیس: تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده.

لطفی: بله، عرض می‌شود. اما در باب تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده عرض می‌کنم که بنده در آن جلسهٔ فوق‌العاده نبوده‌ام. زیراکه به‌من ابلاغ نکردند که «بیا.» منزل بنده هم شمیران بود. ابداً چنین پیغامی به‌بنده نرسیده بود که بنده حاضر شوم. سؤال دیگر چه بود؟

رئیس: آخر این سؤال ماند که راجع به‌اعلامیهٔ دولت که صادر شده بود.

لطفی: و راجع به‌اعلامیهٔ دولت چیز عجیب و غریبی است که من هیچ متوجه این قسمت نشدم که به‌عنوان دولت اعلامیه‌ای صادر شده است. فاصله و مدت بین آن روز و سقوط کابینهٔ آقای دکتر محمد مصدق سه روز بیشتر نبود و یک جلسهٔ هیئت دولت هم بیشتر تشکیل نشد. در آن جلسه مخصوصاً بنده و آقای دکتر ملکی راجع به‌یک پیش‌آمدی مذاکره کردیم که مذاکرهٔ من به‌حال اعتراض بود و دکتر مزبور هم تصدیق کرد. موقعی‌که جلسه رسماً تشکیل شد، دکتر ملکی اجازه خواست و یک صحبتهایی راجع به‌آن پیش‌آمد کرد. ولی آقای دکتر صدیقی که از طرف آقای دکتر محمد مصدق سمت نیابت داشت، جواب داد. خلاصه قرار بر این شد که آقای دکتر صدیقی جناب آقای دکتر محمد مصدق را ملاقات کنند و برای هیئت پاسخ بیاورند. بعد من اجازهٔ صحبت به‌حال تعرض و اعتراض خواستم. آقای دکتر صدیقی گفت باشد برای جلسهٔ بعد و اجازه نداد. جلسهٔ بعد هیئت دولت هم که مسبوقند منعقد نشد. بنابراین بموضوع اعلامیه و یا آن جلسهٔ فوق‌العاده هیچ مسبوق نشدم. ببخشید، یک توضیحی دارم. یعنی جلسهٔ فوق‌العاده را آن روز فهمیدم ولی اعلامیه را مسبوق نشدم. دیگر سؤال چه بود؟

رئیس: راجع به‌بازداشت غیرنظامیها و...

لطفی: اما راجع به‌بازداشت نظامیها، دادستان ارتش پراستیحاش کردند از اینکه چگونه لطفی نسا آگاه است؟ هرچند از موضوع جواب خارج است و این بیان من شبیه به‌حالت دادرسی است، ولی برای اینکه دادگاه تصور

نفرمایند که من طفره می‌روم، عرض می‌کنم که چطور ممکن است یک وزیر دادگستری در ظرف سه روز حوادثی واقع شود، یعنی اگر مقاله‌ای در روزنامه درج شود، یا اگر در جایی جنجال رخ دهد، وزیر دادگستری چگونه نفهمیده است. ریاست دادگاه، من در این موقع نمی‌خواهم خودستایی کنم...

رئیس: بفرمایید بنشینید.

لطفی: اجازه فرمایید کامل کنم. لطفی وزیر معمولی مانند وزرای گذشته نبود که ببیند یک قاضی رشوه‌خواری بیگناهی را محو و نابود می‌کند و حقی را باطل و باطلی را حق می‌نماید. لطفی طبق قانون اختیارات دادگستری را واژگون کرده و بر روی هم‌ریخته است. از ساعت ۵ صبح تا ۲ بعدازظهر مشغول و از ۴ بعدازظهر تا ساعت ۱۱ شب مشغول است. زیرا که یک دادگستری زیرورو شده و بایستی بسرعت کار را انجام داد که کارهای مردم معوق نماند. [*در این موقع آقای لطفی آه کشید.*] هی داد! از طرفی لوایح قانونی آقای دکتر محمد مصدق چه در قسمت مربوط بدادگستری و چه در قسمت مربوط بوزارتخانه‌های دیگر بمن احاله می‌شد که من یا خودم موادی تنظیم می‌کردم و یا به‌کمیسیونی که برای این کار تشکیل داده بودم می‌بردم که کمیسیون آن را حلاجی کند. گذشته از این دو مرحله، آقای دکتر مصدق به‌من مجال نمی‌داد. زیرا دستور تشکیل یک کمیسیونهایی را برای کارهای مربوط بوزارتخانه‌ها داده و مرا به‌آن کمیسیونها دعوت می‌کرد. این مقدمه را داشته باشید تا یک مقدمهٔ دیگری را هم به‌عرض برسانم که استبعاد و استیحاش آقای دادستان ارتش وجداناً رفع شود، ولوابنکه در دادگاه از حرف خودشان پایین نیایند.

چندماه قبل از سقوط کابینه، آقای دکتر محمد مصدق قانون مطبوعاتی تصویب کرد. بعد منتشر شد. من دیدم که اگر بخواهم روزانه وقت خودم را صرف مطالعهٔ روزنامه‌ها بکنم، بهیچ‌کار نخواهم رسید. می‌شوم مانند بعضی از وزرای سابق که خرابیها را می‌دیدند و چشم بر هم می‌گذاشتند. ناچار یکی از فضات را که نام او انوری‌پور است خواستم و به‌او دستور دادم که «وظیفهٔ تو فقط مطالعهٔ مطبوعات است. تمام روزنامه‌ها را بایستی اول وقت مطالعه کنی. اگر برخلاف قوانین چیزی در آن منتشر شده است، بمدادسرا ارجاع کن و برای من نفرست. زیرا که من مجال نگاه کردن روزنامه با آن کارهای متواتر و متراکم ندارم.»

به‌توسط ریاست محترم دادگاه به‌آقای دادستان ارتش عرض می‌کنم یک پیرمرد هفتاد ساله.... [*در این موقع سرتیپ آزموده به‌اشارهٔ ریاست دادگاه به‌لطفی گفت: «می‌فرمایند بنشینید.» ولی لطفی گفت: «نخیر، اجازه بفرمایید.» و به‌اظهارات خود ادامه داد.*] ... که دارای چهار شغل مهم به‌شرحی که عرض کردم و ضعف و نقاهت که بسیاری از شبها ساعت ۱۱ که به‌منزل می‌رفتم حال غذا خوردن نداشتم، دیگر می‌تواند که ببیند در فلان روزنامه چه مقالهٔ بدی نوشته شده یا در توی شهر چه جنجالی رخ داده است، خاصه با بودن حکومت نظامی که مقدمات امر و رسیدگی به‌عهدهٔ اوست؟ البته پس از رسیدگی و معلوم شدن قضایا اگر یک وزیری دید کار بی‌قاعده‌ای شده است، بایستی اعتراض کند و بپرسد. مدت سه‌روز، من هم با آن طرز کار هیچ‌کس هم جرئت نداشت در وزارتخانه با من غیر از صحبت اداری صحبت امور خارج بکند.

آقای دادستان ارتش، رئیس کاخ دادگستری بهترین کسی است که طرز کار مرا در شبانه‌روز در کاخ دیده است. من حتی روز جمعه و تعطیلهای دیگر هم که حق قانونی خودم بود در آن روزها کار نکنم، در دادگستری کار می‌کردم. طوری سرگرم کار دادگستری بودم که مجال گفتن و شنیدن نداشتم. در آن وقت موقعیت دادگستری مثل موانع دیگر نبود. وزیر دادگستری هم مثل سایر وزرای گذشته نبود. دیگر از فرمایشتان چیزی باقی است؟

رئیس: البته راجع به‌بازداشت‌شدگان هم این‌طور که فرمودید هیچ اطلاعی نداشتید.

لطفی: هیچ؛ ابداً. صریحاً عرض می‌کنم که راجع به‌بازداشت‌شدگان، بخصوص آن اشخاص، بنده مطلع نشدم در آن‌وقت. سوگند قبلی را در خاتمه عرض می‌کنم که آنچه عرض کردم طبق حقیقت و واقع است، یعنی آنچه که در یادم هست. عجباً یک چیزی را فراموش کردم که عرض کنم. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

لطفی: آقای دادستان ارتش چرا طرز کار مرا از وکلای دادگستری تحقیق نمی‌کنند؟ آنها می‌دیدند که من با چه مشکلی کار می‌کردم. یک پیرمرد با این سن و با آن بارهای بزرگی که بمسر دوشش گذاشته شده بود، کجا می‌توانست و حالی داشت که جستجو کند و ببیند چه واقعاتی رخ داده است؟ اجازه می‌فرمایید عرض دیگری را که خارج از موضوع است، یعنی خارج از سؤالات شما است، بکنم؟

رئیس: بفرمایید: بفرمایید.

لطفی: آقای دادستان ارتش فرمودند که من با آقایانی از قبیل دکتر شایگان ارتباط یا آمد و شد داشتم. این بکلی بی‌اصل است. اشتباه ایشان ناشی است از اینجا که چند جلسه در منزل آقای دکتر محمد مصدق کمیسیونی برای اصلاح قوانین تشکیل شد از عده‌ای که یکی هم ایشان بودند. از کمیسیون گذشته، خود آقای دادستان وجداناً مانع است که من با این اشخاص و یا وکلای دیگر مجلس بهیچ‌وجه آمدوشد منزلی و یا جلسه و یا انحای دیگر از راهها ارتباط نداشتم. شخصی هستم خیلی کم معاشرت. از روزی که شغل قضاوت به‌عهده گرفته‌ام معاشرت را از بین زده‌ام که اگر الآن از من بپرسید: «رفقای تو چه اشخاصی هستند؟» از پنج نفر نجاوز نمی‌کنند. زیرا عقیده‌ام آن است که کسی که بار مسئولیت قضایی را بدوش گرفت و درستکار باشد، باید از مردم کناره‌گیری کند تا بیطرفی او محفوظ و دچار خواهشهای بیجا نشود. از این آقایانی که در این‌جا جمعند و چشم من قیافهٔ آنها را تشخیص نمی‌دهد، بپرسید کدام آنها با من رفیقند؟ کدام یک از آنها با من ارتباط دارند؟ تحقیق بفرمایید من با کدام افسر نظامی مربوط بودم؟ یک شخصی که به‌این درجه کم‌معاشرت است و برای اینکه وجداناً در اشکالات و محظورات قضایی واقع نشود، معاشرتش را با مردم می‌برد و تازه هم چهار تا بار بدوش او گذاشته‌اند، نباید دربارهٔ او گفت یک حادثه‌ای را که پیرزن شهری فهمیده‌است، تو وزیر دادگستری چگونه نفهمیدی؟ زیرا ممکن است آن پیرزن بیکار باشد؛ عقب جادوگری هم برود. ولی یک وزیر دادگستری که سالهای سال رشا و ارتشا را در دادگستری می‌دید و خون دل می‌خورد و موردتمسخر و استهزای اشخاص نادرست بود، نفهمد که در شهر، در یک مکان چه خبری رخ داده یا در روزنامه چه نوشته شده است. بله اگر فاصله زیاد بود و مرور زمان ممکن بود که فهمید نه سه روز فاصله، آن هم با اشتغال من به‌کار محسوس که آنی فراغت نداشتم.

آقای دادستان ارتش، چون خودت راحت بودی و در ساعت اداری می‌رفتی و پس از انقضا هم به‌خانه‌ات می‌رفتی و مسئولیت جای واژگون شده را هم نداشتی، آن بارهای سنگین هم بدوش تو نبود، حق داری چنین تصوری بکنی. *[در این موقع لطفی که از شدت عصبانیت می‌لرزید صدایش را به‌فریاد بلند کرد.]* و البته درست خبر نداشتی که در دادگستری چه خبر بود. تنها رشا و ارتشا نبود. ناموس کسی در امان نبود. حیثیت مردم متزلزل بود. کسانی‌را که سالیان سال من آنها را امتحان کرده بودم و آنها هم مثل من خون دل می‌خوردند، سرکار آوردم که بلکه بتوانم در جامعه خدمت کنم.

رئیس: آقای لطفی، اینها از موضوع خارج است.

لطفی: خارج نمی‌شوم. اجازه بدهید اینها را برای تحاشی ایشان می‌خواهم عرض کنم.

رئیس: ایشان تعاشی نکردند.

لطفی: چرا. آخر پرسیدند: «تو چرا بی‌خبر بودی؟»

رئیس: ممکن است این جوابها را بفرمایید که موضوع روشن شود؟ برای تکمیل توضیحاتتان اگر ممکن است بگویید جلسه‌ای که اشاره کردید چه روزی بود؟

لطفی: کدام جلسه؟

رئیس: عرض می‌کنم، اعتراض شما و موضوع صحبتتان با آقای ملکی و سپس تقاضا نمودن صحبت در جلسهٔ هیئت دولت که اجازه ندادند چه بود؟

لطفی: این را لازم می‌دانید؟

رئیس: برای تکمیل اطلاعات دادگاه بفرمایید.

لطفی: اگر لازم می‌دانید، بفرمایید تا عرض کنم.

رئیس: بفرمایید، خواهش می‌کنم.

لطفی: آن جلسه روز دوشنبه بود. فقط جلسهٔ هیئت دولت بود که همیشه منعقد می‌شد و دیگر جلسه‌ای منعقد نشد.

رئیس: روز دوشنبه چندم بود؟

لطفی: خاطرم نیست چندم بود. شاید بیست‌وششم. بنده غیر از این جلسه، دیگر جلسه‌ای ندیدم. اما موضوعی که بنده با آقای دکتر ملکی آنجا گله کردم، این بود که من به‌او گفتم شنیده‌ام مجسمه را انداخته‌اند و این کار بسیار بدی است. ایشان هم فرمودند که این کار بسیار بد است و باید جلوگیری کرد. ایشان هم اجازه خواستند و موضوع مجسمه را عنوان کردند. آقای دکتر صدیقی جواب دادند که حکومت نظامی خواست جلوگیری کند، نتوانست. بعد قرار شد که راجع به‌این قسمت که اوضاع چیست، ایشان با آقای دکتر محمد مصدق مذاکره کنند، نتیجه را جلسهٔ بعد برای ما بیاورند.

جلسهٔ بعد هم منعقد نشد. بعد من هم اجازه خواستم. ایشان گفتند: «کار زیاد داریم. باشد برای جلسهٔ بعد.» این بود که اجازهٔ بنده ماند و گذشت.

رئیس: آخرین توضیح را هم که در حقیقت موضوع استدلال دادگاه همین بود که جواب صریح یعنی توضیح روشن ندادید، روشن کنید.

لطفی: کدام یکی، آقا؟

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق اظهار داشته‌اند مسئول حوادث از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۳۲ ایشان و هیئت وزیران سابق...

دکتر مصدق: بنده خودم را عرض کردم.

رئیس: ... بودند. شما در این مورد اطلاع و نظرتان چیست؟ کما اینکه در روز دوشنبه بنا به اظهار خودتان جلسهٔ هیئت دولت نیز تشکیل شده و نسبت به‌پاره‌ای وقایع که مورد اعتراض شما بوده مذاکراتی به‌عمل آمده.

لطفی: البته مسئولیت کلیات کشور و امور عمومی کشور مطابق قانون اساسی به‌عهدهٔ دولت است، و هر وزیری دارای مسئولیت اختصاصی و اشتراکی است. ولی من حوادث آن روز را نمی‌دانم چگونه بوده، و آیا در حدود مسئولیت اختصاصی وزرا بوده است یا عمومی. البته تصدیق خواهید فرمود که در یک جایی اگر اجتماعی شد در بلد امر مسئول آن حکومت‌نظامی است که مرتبط با ارتش و وزارت دفاع ملی است. اگر در این اثنا یک امری رخ داده که

مربوط به‌کلیات کشور می‌شود مسئولیت آن به‌عهدهٔ دولت است. اما نه آنکه در کوچه و بازار و خیابان قتلی واقع شد یا پاسبان حرکت خلاف قانون کرد یا ژاندارم کار بی‌رویه کرد، اینها مسئولیتش تقسیم می‌شود بین وزرا. درصورتی که به‌کلیات برنخورد، وزرا هم مسئول نیستند. من نمی‌دانم آقای دکتر محمد مصدق چه امری را به‌گردن وزرا گذارده است.

دکتر مصدق: من گردن شما چیزی نگذاشته‌ام، آقا؛ هیچ.

لطفی: اگر در شهر پنجاه خانه سرقت شد یا پنجاه آدم کشته شد، مسئولیت آن به‌عهدهٔ اداره و وزارتخانهٔ مربوطه است. اگر در وزارت دفاع ملی فرضاً یک کار غلطی جریان پیدا کرد، وزیر دادگستری مسئول نیست با وزرای دیگر؛ مگر طوری باشد که به‌کلیات کشور بربخورد. طبق قانون اساسی، آن وقت وزرا همگی مسئولند. خاطر شریف ریاست دادگاه را به‌این نکته جلب می‌کنم که فرق بین مسئولیت مشترک و مسئولیت اختصاصی خیلی دقیق است. دقت بفرمایید. برای آنکه خوب روشن کرده باشم چند مثال عرض می‌کنم که کاملاً روشن شوید. مرخص می‌فرمایید بنده بنشینم؟

رئیس: بفرمایید.

لطفی: اگر...

رئیس: برای اینکه زحمت آقا کم بشود، به‌نظر بنده از این تفسیر که قبلاً برای دادگاه بیان شده و دیگر مورد نیاز نیست، صرف‌نظر فرمایید.

لطفی: پس فقط یکی را عرض کنم.

رئیس: نظر دادگاه فقط در امور کلی کشور از قبیل صدور اعلامیهٔ دولت و تبلیغات دولت و کلیات امور کشور از قبیل رفراندوم و غیره است. این آیا در مسئولیت عمومی وزراست یا جزو مسئولیت انفرادی؟ این را برای بنده روشن فرمایید.

لطفی: بنده غرضم برای مباحثه نیست. بنده خوشم نمی‌آید از مباحثه. این سؤال به‌طرز استفتا است. از شهود نمی‌توان استفتا کرد. اینجا ممکن است بنده عرضی بکنم؟

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟ چون بنده هم از لحاظ دادستانی می‌خواستم استدعا کنم اگر ممکن است بنده را روشن کنید.

رئیس: آقای لطفی توجه فرمایید.

سرتیپ آزموده: بنده توسط ریاست محترم دادگاه این کسب اطلاع را از آقای لطفی می‌نمایم که آیا جناب ایشان از رفتن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌خارج کشور در صبح روز ۲۵ مرداد ماه اطلاع حاصل کردند یا خیر؟ اگر اطلاع حاصل کردند، این عزیمت ملوکانه را جزء امور مهمهٔ کشور می‌دانسته‌اند یا نه؟ این امر از اموری بوده است که بلافاصله باید مورد توجه واقع شود یا خیر؟ و سؤال می‌نمایم [*در این موقع لطفی بر جای خود نشسته بود و با تسبیح زوددرنگی بازی می‌کرد. پالتوی خود را نیز کنده و روی صندلی زیر خود گذارده بود.*] در خانهٔ ۱۰۹ که کمیسیونهای متعدد برای تعیین تکلیف مملکت تشکیل می‌شد و از صبح تا نصف‌شب این کمیسیونها دایر بود، آیا جناب آقای لطفی از این جریان مطلع گردیدند یا خیر؟ بالاخره مبنای سؤال اینجانب این است که تشکیل شورای سلطنت که مورد بررسی بوده جزو مسئولیت مشترک وزیران هست یا نیست؟ بالاخره در روز ۲۸ مردادماه که بخشنامه شد استانهای کشور و استانداران در انتظار رفراندوم ثانوی باشند، آیا صدور چنین امری در جزو مسئولیت مشترک هست یا

نیست؟ و بالاخره به‌یک حادثه هم پاسخ ندادند و آن این بود که وقتی دکتر فاطمی به‌عنوان وزیر خارجه و سخنگوی دولت دستور صادر می‌کند که سفرای ایران با اعلیحضرت پادشاه ایران در خارجه تماس نگیرند، آیا این مطلب هم جزء سیاست عمومی کشور و جزء مسئولیت عمومی قرار می‌گیرد یا نه؟

این توضیح را به‌عرض می‌رساند که به‌نظر دادستان ارتش در این دادگاه استفتائی به‌عمل نمی‌آید. این دادگاه تشکیل شده برای رسیدگی به‌اتهام دو نفر متهم، یکی از متهمین گفته است: «در روز ۲۵ الی ۲۸ مردادماه اگر حادثهٔ مسئولیت‌داری روی داده باشد مسئول، من و عده‌ای بوده‌اند.» یکی از آن عده آقای لطفی است؛ آقای لطفی که اینجا حاضر شده‌اند. از نظر دادستان ارتش و این سؤالی که به‌عمل آمد، استفتا نمی‌کنم. طرح سؤال این است که یک متهمی می‌گوید آقای لطفی هم باید متهم باشد...

دکتر مصدق: چنین حرفی نزدم، آقا.

سرتیپ آزموده:... برای کشف حقیقت است. خود آقای لطفی بهتر می‌دانند که تا چه اندازه می‌توانند اظهارات ایشان دادستان ارتش را به‌حقیقت رهبری کند و دادگاه محترم را می‌تواند به‌حقیقت برساند. به‌هر حال چنانچه ریاست محترم دادگاه مقتضی می‌دانند، جناب آقای لطفی بنده را روی دوسه موضوعی که عرض کردم، روشن کنند.

رئیس: ممکن است، آقای لطفی، سؤالات ایشان را پاسخ دهید؟

لطفی: همینها را که ایشان گفتند جواب عرض کنم؟

رئیس: خلاصه، توضیحاتی که ایشان را قانع کند و دادگاه هم روشن شود.

لطفی: موضوع تلگراف به‌سفرا که آقای دادستان پرسش فرمودند روح من اطلاع نداشت، و تا تاریخ سقوط کابینه و نصدی نخست‌وزیر هیچ من مسبوق نبودم. تصدیق می‌فرمایید که اگر یک وزیر در وزارتخانهٔ خودش یک تلگرافی را مخابره کند، خواه علنی خواه در پرده، در ظرف دوسه روز بنده مسبوق نمی‌شدم. بکلی من از این قسمت بی‌اطلاع هستم.

همچنین راجع به‌مرفراندوم دومی که می‌فرمایید، الآن به‌گوش من می‌رسد. برای اینکه ما رفراندوم دومی نداشتیم.

اما تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاه به‌مسافرت، البته فهمیدم. اعلیحضرت پادشاه حق دارد که به‌هرجا بخواهد مسافرت فرماید، خواه رسمی و خواه به‌طور عادی. آن مسافرت یک امری نبود که برای من ایجاد اندیشه‌ای کند. مگر اعلیحضرت همایون شاهنشاه در داخل کشور سفر نمی‌فرمایند؟ گاهی هم شده است به‌طور مخفی به‌زیارت آستان‌قدس رضوی هم مشرف شده‌اند. در اینجا بحث و ایرادی نیست. ولی در هیئت دولت راجع به‌مسافرت ایشان در آن یک جلسه مذاکره‌ای به‌عمل نیامد. زیرا مسافرت یک امر عادی بود؛ جای مذاکره نداشت. دیگر چه بود؟

اما راجع به‌شورای سلطنتی؛ در راهروی منزل آقای دکتر مصدق یکی از آقایان خاطرم نیست که دکتر ملک اسماعیلی بود یا دیگری گفت: «صحبت شورای سلطنتی است در میان مردم.» من عرض کردم: «برای شورای سلطنتی یک قانونی نیست. این حق شخص پادشاه است. خود اعلیحضرت اگر خواستند تشکیل می‌دهند. کسی را این حق نیست.»

خلاصه به‌طورکلی هر وزیری که متوجه سوء جریانات کشور بشود و مرتبط به‌امور عمومی و کلیات کشور باشد و التفات و توجه هم بکند و یقین حاصل کند که مسئول است، اگر غیر از این شد مسئول نیست. در آن چندروزه بنده عرض کردم یک آدم بی‌خبر بودم. حالا اگر حوادثی واقع شده آیا خصوصی است و مسئولیتش اختصاصی است یا اشتراکی، اطلاعی از آن حوادث ندارم. بقیهٔ فرمایشات آقای دادستان ارتش مربوط به‌استیضاح قضایی است که

شایسته نیست از گواه سؤال شود. البته به‌طور غیررسمی در خارج از جلسه بنده حاضرم نظریات قضایی خودم را عرض کنم.

رئیس [خطاب به افسران انتظامی دادگاه]: آقای دکتر ملکی را به‌جلسه بیاورید.

لحظه‌ای بعد سرگرد بلاری و سرگرد تاجبخش از تالار جلسه خارج شدند تا دکتر ملکی را به‌جلسه بیاورند. ولی چند دقیقهٔ بعد یکی از افسران وارد شد و مطلبی اظهار داشت که دادستان خطاب به‌رئیس دادگاه گفت:

گویا حضور آقای دکتر ملکی چند دقیقه معطلی دارد.

رئیس: پس ده‌دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۱۲/۴۵ بعدازظهر جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل گردید.

* * *

ساعت ۱ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید. پس از حضور هیئت دادرسان، دکتر ملکی وزیر بهداری کابینهٔ دکتر مصدق به‌وسیلهٔ مأمورین انتظامی به‌تالار جلسه هدایت شد و در کنار میز منشیها روی صندلی نشست. پس از حضور هیئت دادرسان و اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به‌دکتر ملکی گفت:

آقای دکتر محمدعلی ملکی، به‌عنوان اطلاع دادگاه را روشن فرمایید. به‌طوری که مستحضرید دادستان ارتش حوادثی را که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ در کشور روی داده جرم تشخیص داده و به‌همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده است که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه اظهار داشته در چهار روز مذکور مسئولیت امور کشور به‌عهدهٔ شخص ایشان و هیئت‌وزیران ایشان بوده...

دکتر مصدق: هیئت را عرض نکردم. آقا.

رئیس:... توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اطلاعی دارید؟ چه اقدامی و عکس‌العملی ابراز شده است؟

دکتر ملکی: اجازه بفرمایید که عرض کنم. در این سه روز از فرمان همایونی اطلاعی نداشتم. جریاناتی هم که در جریان بوده، شخصاً هیچ نوع مداخله نداشته‌ام. در این فاصله فقط روز دوشنبه یک جلسه‌ای در هیئت دولت بوده است که در آنجا هم غیر از چند کار عادی و تصویبنامه چیز دیگری مطرح نبود. چون در هیئت دولت اطلاعی یا صحبتی از این واقعات بمیان نیامده است، طبیعی است که تصمیمی و یا عمل دیگری انجام نشده است.

رئیس: به‌طوری که آقای لطفی اظهار می‌داشتند، در همان جلسه مطالبی با شما مذاکره نموده و حتی تقاضای صحبت در جلسهٔ هیئت دولت نموده‌اید. ممکن است توضیح دهید موضوع صحبت ایشان و اعتراض شما و چگونگی آن وقایع چه بوده؟

دکتر ملکی: با اینکه ما در جریان نبودیم، یک چیزهایی افواهاً و مابین مردمان کوچه شنیده می‌شد. چون در جلسهٔ روز یکشنبه صبح بنده دعوت نشدم و حضور نداشتم، از روز دوشنبه در جلسهٔ هیئت دولت شخصاً و چندنفر از همکاران دیگر خود را بی‌اطلاع و ناراحت می‌دیدیم. به‌این ترتیب بسنده در اول جلسه اظهار کردم که «خیلی باعث تأسف است که یک جریاناتی در کوچه‌ها و خیابانها هست که ما حتی به‌قدر مردمان کوچه هم از آن اطلاع نداریم» در جلسه اظهار شد که فعلاً کارهای فوری مربوط به‌وزارتخانه‌ها ابتدا مطرح شود تا جواب بنده بعداً داده

شود. پس از دو ساعت تقریباً دو مرتبه اظهار خودم را تکرار کردم؛ و حتی چند نفر دیگر از آقایان همکاران تأیید کردند. در جواب، آقای دکتر صدیقیٔ اظهار کردند که «تازه‌ای نیست. آنچه من اطلاع دارم قرار بوده است که روز شنبه ساعت هفت‌ونیم بعدازظهر اعلیحضرت همایونی فرمان انتخابات دورهٔ هجدهم را صادر بفرمایند و تاکنون این عمل نشده است. اگر خبر تازهٔ دیگری باشد تحقیق خواهد شد و برای جلسهٔ روز چهارشنبه به‌عرض آقایان خواهد رسید.» البته اظهارات ایشان به‌نظر آقایان کافی نیامد و آقایان را قانع نکرد. روی همین اصل در حدود ساعت ۱۰ شب به‌حال تعرض از جلسه خارج شدیم. موضوع این بود که در جلسهٔ روز دوشنبه مذاکره شد.

رئیس: موضوعی که آقای لطفی به‌آن اعتراض داشته‌اند و راجع به‌آن با شما مذاکره کرده‌اند، آیا به‌خاطر دارید که راجع به‌چه موضوعی بود؟

دکتر ملکی: آنچه حافظهٔ بنده اجازه می‌دهد این است که آقای لطفی پهلوی بنده نشسته بودند و آن صحبتی را که بنده شروع کردم ایشان هم به‌طور آهسته به‌بنده تأیید کردند. اگر ایشان هم شخصاً به‌طور علنی و رسمی اظهاری کرده باشند، حقیقتاً در نظر ندارم.

رئیس: از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌چه وسیله و چه وقت استحضار پیدا کردید؟

دکتر ملکی: از عزیمت اعلیحضرت همایونی به‌وسیلهٔ روزنامه در روز یکشنبه ساعت ۸ بعدازظهر در محکمه اطلاع یافتم.

رئیس: از اعلامیهٔ دولت که روز ۲۵ صادر شد و همچنین جریان میتینگ و غیره استحضاری داشتید؟

دکتر ملکی: همان‌طور که در ابتدا عرض کردم، روز شنبه شب مرتباً در منزل بودم و برای ساعت هفت‌وربع روز یکشنبه به‌وزارتخانه رفتم، بدون آنکه اطلاعی از جلسهٔ آن روز داشته باشم. شاید تصادف بوده است که به‌بنده اطلاعی داده نشده است. چون معمول بود که هروقت جلسهٔ فوق‌العاده‌ای تشکیل می‌شد، به‌وسیلهٔ تلفن فوری اطلاع می‌دادند. در آن روز نه بمنزل و نه به‌وزارتخانه به‌بنده اطلاعی داده نشد. و بنابراین مطلقاً اطلاعی از اعلامیهٔ دولت نداشتم. فقط شوفر وزارتخانه که ساعت ۷ صبح در منزل آمده بود...

رئیس: ۷ صبح چه روزی؟

دکتر ملکی: روز یکشنبه بیست‌وپنجم آمده بود. پس از اینکه برای رفتن به‌وزارتخانه آماده شدم او اظهار کرد که «من رادیوی اتومبیل را شنیدم که گفت دیشب کودتایی در حال تکوین بوده ولی فعلاً اوضاع آرام است.» راجع به‌میتینگ بنده شخصاً هیچ‌وقت جزو دسته یا حزبی نبوده‌ام و هیچ‌گاه نه کسی عقب من می‌آمده است نه خودم در صدد مداخله در این قبیل مسائل بوده‌ام. چنانچه روز یکشنبه بیست‌وپنجم از ساعت ۴ تا ساعت ۸ بعدازظهر در مطب شخصیٔ بوده‌ام و هیچ‌گاه اطلاعی از میتینگ تا روز دوشنبه نداشتم. علت عصبانیت و اظهارات روز دوشنبه بیست‌وششم در هیئت دولت خواندن روزنامه و اطلاعی از بعضی از اظهاراتی که به‌نظر شخص بنده صحیح نبوده است بوده.

رئیس [خطاب به‌سرتیپ آزموده]: شما توضیحاتی از آقای دکتر ملکی نمی‌خواهید؟

سرتیپ آزموده: بنده با اجازهٔ مقام ریاست از آقای دکتر ملکی خواهش می‌کنم توضیح دهند وقتی می‌گویند: «به‌وسیلهٔ راننده اطلاع حاصل کردم که رادیو اظهار داشته کودتایی در شب گذشته در شرف تکوین بوده،» ظاهراً چنین به‌نظر می‌رسد وقتی وزیری چنین مطلبی را بشنود طبیعتاً به‌دنبال این گفتار می‌رود که ببیند موضوع چیست، بالاخص وقتی که به‌او بگویند رادیو چنین اظهاری کرده است. همچنین موقعی که آقای دکتر اطلاع حاصل پیدا می‌کند که

اعلیحضرت همایونی به‌خارج از کشور تشریف برده‌اند، این موضوع نیز نه تنها قاعدتاً جلب‌توجه وزیری را می‌کند بلکه این طبیعی است که اشخاص عادی هم این موضوع مورد توجهشان واقع می‌شود. به‌اصطلاح در این قبیل موارد اشخاص عادی هم سروگوش آب می‌دهند که ببینند موضوع از چه قرار است. اگر آقای دکتر ملکی بنده را روشن فرمایند که در برابر آن گفتار راننده‌شان و آن اطلاعی که پیدا کردند اعلیحضرت به‌خارج از کشور تشریف بردند و آن جریاناتی که تلویحاً می‌گویند از مردم کوچه شنیدند چه اقدام مجدّانه‌ای به‌عمل آوردند و در قبال تمام آن اوضاع چه عکس‌العملی بروز دادند موجب تشکر اینجانب خواهد بود. هرگاه آقای دکتر ملکی به‌عنوان مطلع فعلاً دادستان ارتش را روشن نمایند که در برابر آن حوادث طرز تفکر شخصیشان از چه قرار بوده و آیا آن حوادث را مهم تشخیص می‌داده‌اند یا غیر مهم، باز موجب امتنان خواهد بود. به‌نظر می‌رسد در همان روز دوشنبه‌ای که می‌فرمایند جلسهٔ هیئت‌وزیران تشکیل شده بود این جلسه در منزل آقای مصدق بود که در همان موقع اشخاص سرشناس و معروف دیگری نیز در جوار همان اطاقی که هیئت‌وزیران تشکیل شده بود به‌بررسیهای دیگری مشغول بودند. در آن روز در روزنامه‌های عصر به‌نحوی که روزنامه‌فروشها داد می‌کشیدند و اخبارخانهٔ ۱۰۹ را اعلام می‌کردند، موضوع به‌طور روشن درج است. اگر آقای دکتر ملکی این جریان را هم روشن نمایند و بفرمایند اطلاعات ایشان چیست، اینجانب از ایشان سپاسگزار خواهم بود.

دکتر ملکی: راجع به‌روز یکشنبه و اطلاعی که شوفر گفت شنیدم و بنده هم به‌وسیلهٔ تلفن سؤال کردم در منزل جناب آقای دکتر مصدق چه خبری بوده است، زودتر از ساعت ۱ بعدازظهر تلفن بنده نتوانست تلفن منزل ایشان را بگیرد. گفته شد خیر؛ یک کودتایی در حال تکوین بوده است و فعلاً موضوع منتفی است وخبری نیست. آن روزهم‌در وزارتخانه‌ای که بنده بودم، هیچ نوع جریان غیر عادی که توجه را جلب کند نبود. بعد از ۱ بعدازظهر هم به‌منزل آمدم و در حدود ۲ بعدازظهر هم به‌مطب رفتم.

و اما راجع به‌سؤال دوم آقای دادستان که راجع به‌روز دوشنبه فرمودند که در هیئت دولت جریاناتی بوده است، عرض می‌کنم در آن ساعاتی که ما جلسهٔ هیئت دولت داشتیم، حقیقتاً و وجداناً هیچ جریان غیر عادی در منزل جناب آقای دکتر مصدق دیده نشد که توجه هیچ‌یک از ماها را جلب کند. البته ما در جلسهٔ هیئت دولت بودیم. درِ راهرو هم از طرف اطاق بسته بود. اگر هم حقیقتاً رفت‌وآمد غیر عادی بوده است، به‌هیچ‌وجه توجه هیچ‌یک از ماها را جلب نکرده که از آنجا حدس اوضاع غیرطبیعی بزنیم. شاید اغلب اوقات رفت‌وآمد آنجا بود. ولی آن روز به‌نظر غیرطبیعی نیامد و ما کسی را ندیدیم. زیرا ساعت ۶ بعدازظهر یا شش‌ونیم تا ساعت ۱۰ شب در جلسه بودیم نه تنها بنده بلکه چند نفر از همکاران هم که با بنده بیرون آمدند نه در راهرو و نه در دم منزل اشخاصی که توجه را جلب کنند ندیدیم.

و اما راجع به‌مسافرت بندگان‌اعلیحضرت‌همایونی هم‌که‌اظهار کردند، حقیقتاً و وجداناً ما هیچ نوع تعبیری برای این نمی‌توانستیم بکنیم جز یک مسافرت عادی. زیرا هیچ مقدمه‌ای و هیچ پایه‌ای در پیش خودمان نداشتیم که بتوانیم روی آن نتیجه بگیریم. بعلاوه آقایان تصدیق می‌فرمایند که یک شخصی که وظیفهٔ کار و اداره‌ای را عهده‌دار است و گرفتاری شغلی به‌اندازه‌ای است که خیلی کمتر از اشخاص آزاد و معمولی می‌تواند در صدد تفحص و تجسس برآید و بالاخص کسی که هیچ نوع رابطهٔ اجتماعی و حزبی ندارد، نمی‌تواند پیش خود تعبیری جز چیزهای عادی و معمولی بکند.

راجع به‌روزنامه‌ها، آقایان خیلی خوب می‌دانند که روزنامه‌ها خیلی چیزها می‌نویسند. بنده هم اصولاً غیر از مسائل مربوط به‌وزارت بهداری که همه‌روزه با خط قرمز از دفتر یادداشت می‌شد وقت مطالعهٔ روزنامه‌های متفرقه

نداشتم. و تصدیق می‌فرمایید که نمی‌توان هیچ‌وقت روزنامه‌های مختلف را مقیاس و معیار اساسی و کلی دانست، مخصوصاً که بنده همان‌طور که عرض کردم بجز اطلاعات فنی راجع بموزارتخانهٔ مربوطهٔ خودم که طبق معمول بایستی ادارهٔ مربوطه با خط قرمز یادداشت کند و در آن روز روی آن اقدامی شود، نمی‌توانستم به‌مسائل مختلفهٔ روزنامه‌ها توجه خاص داشته باشم. اینکه فرمودند که «شما از اشخاص کوچه می‌شنیدید»، بنده عرض نکردم که در کوچه می‌شنیدم. عرض کردم که در هیئت دولت اظهار کردم که «ما اطلاعمان شاید از اشخاص کوچه کمتر است؛ و خوب است اگر اتفاقی است، خبری است که هیئت دولت باید بداند، به‌اطلاع ما برسانند.» آن اظهارات روز دوشنبه ۲۶ در هیئت دولت که با عصبانیت یک‌عده از همکاران و بنده بود، روی همین افواهیات بود که علاقه‌مند بودیم و نشسته بودیم که شاید اطلاع صحیحی بدست بیاوریم.

ساعت ۱/۴۵ بعدازظهر جلسه به‌عنوان تنفس ختم گردید و دنبالهٔ جلسه به‌ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر موکول شد.

* * *

دنبالهٔ جلسهٔ بیست و دوم دادرسی در ساعت ۴/۲۰ بعداز ظهر پنجشنبه ۱۲ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه به‌یکی از افسران مأمور انتظامات جلسه گفت:

آقای مبشر را به‌جلسه بیاورید.

دو نفر از افسران مأمور انتظامات به‌خارج از جلسه رفتند و لحظه‌ای بعد آقای علی مبشر کفیل وزارت دارایی کابینهٔ دکتر مصدق را در دادگاه حاضر نمودند. آقای مبشر پس از ورود به‌تالار جلسه در کنار میز منشیها قرار گرفت.

آقای مبشر لباس خاکستری رنگ بر تن داشت. ولی صورت او اصلاح نشده بود و چنین به‌نظر می‌رسید که چند روزی است صورت خود را اصلاح نکرده است.

رئیس [خطاب به‌مبشر]: آقای مبشر، به‌طوری که مستحضرید، دادستان ارتش حوادثی را که از روز ۲۵ تا ۲۸ در کشور روی داده جرم تشخیص داده و به‌همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه اظهار داشته‌اند که در چهار روز مذکور مسئولیت امور کشور به‌عهدهٔ شخص ایشان و هیئت وزیران ایشان بوده، توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اطلاعی دارید و چه اقدام و عکس‌العملی ابراز شده است؟ اکنون به‌عنوان گواه از شما سؤال می‌شود در چهار روز مذکور در قبال این حوادث چه اطلاعی دارید و آیا مذاکراتی از طرف دولت شده و عکس‌العملی ظاهر گردیده یا خیر؟

مبشر: بنده آنچه اطلاع دارم، در آن چهار روز اقداماتی از طرف دولت نشده. یعنی در هیئت وزیران صحبتی راجع به‌حوادث به‌میان نیامده است.

رئیس: شما شخصاً اطلاعی از وضعیت یعنی جریاناتی که از ۲۵ به‌بعد واقع شد یعنی مسافرت اعلیحضرت، میتینگ، اعلامیه‌ها، اطلاعی پیدا کردید یا نه؟

مبشر: در این مورد مطلقاً اطلاعی پیدا نکردم. راجع به‌اعلامیه‌ها باید عرض کنم که بعداً متوجه شدم که دولت اعلامیه‌ای صادر کرده است. دربارهٔ وقایع از هیئت دولت اطلاعی بدست نیاوردم مگر آنچه در روزنامه‌ها نوشته می‌شد.

رئیس: از اعلامیهٔ دولت چه وقت اطلاع پیدا کردید؟

مبشر: بنده اگر عرض کنم که از اعلامیه‌ای به‌نام اعلامیهٔ دولت اطلاعی پیدا نکردم، اطمینان داشته باشید صحیح است. ولی بعداً شنیدم دولت اعلامیه صادر کرده است.

رئیس: چه وقت شنیدید؟

مبشر: بنده خیال می‌کنم عصر روز شنبه اعلامیه را شنیدم.

رئیس: در آن چند روزه از ۲۵ تا ۲۸ هیچ جلسه‌ای از هیئت دولت تشکیل نشد؟

مبشر: صبح روز یکشنبه خبر کردند ما رفتیم منزل آقای دکتر مصدق. البته بتدریج رسیدیم. قبل از اینکه جمع بشویم آقایان خُرد خُرد آمدند و هر کدام که از وضع شب گذشته اطلاعی داشتند صحبت کردند. ما نشستیم صحبت آقایان را گوش دادیم. بعد آقای دکتر مصدق تشریف آوردند و وضع شب گذشته را به‌طور مختصر بیان کردند.

دکتر مصدق: بنده هیئت نرفتم.

مبشر: این مذاکرات شاید بیشتر از یک ربع تا بیست دقیقه طول نکشید. بعد آقایان گفتند: «برویم سر کارهایمان.» همه بلند شدیم. آقای دکتر مصدق دم در ایستاده بودند و به‌یکی یکی ادب کردند و احترام کردند. ما هم بعد به‌وزارتخانه‌های خودمان رفتیم.

رئیس: در حوالی چه ساعتی بود که آقای دکتر محمد مصدق به‌جلسهٔ هیئت دولت تشریف آوردند؟

مبشر: بنده خیال می‌کنم که قبل از ۸ نبود.

رئیس: در آن جلسه از عزیمت اعلیحضرت همایونی یا فرمان یا اعلامیهٔ دولت صحبت نشد؟

مبشر: مطلقاً.

رئیس: پس موضوعی که در آن جلسه مطرح شد به‌طور کلی عبارت از چه بود؟ قبل از تشریف آوردن آقای دکتر مصدق و در زمانی که خود ایشان حضور داشتند. اگر ممکن است اجمالاً ما را مستحضر کنید که چه مذاکراتی شد.

مبشر: اگر چه خیال می‌کنم که این موضوع را عرض کردم، مع‌الوصف قبل از تشریف آوردن ایشان آقایان وزرا یکی یکی رسیدند و صحبت می‌کردند. هر کدام چیزی که شنیده بودند و یا چیزی که برای آنها گذشته بود صحبت می‌کردند. بعد نشستند. شاید چای آوردند. چیزی نگذشت که خود آقای دکتر مصدق تشریف آوردند به‌اطاق و دم در نشستند. چون معمولاً هر وقت ایشان به‌هیئت دولت می‌آمدند همان دم در می‌نشستند.

دکتر مصدق: مانعی ندارد.

مبشر: آقایان پرسیدند: «چه بوده و چه گذشته؟» ایشان فرمودند: «کودتایی بود که دیشب خواستند بکنند. یا نشده و یا خدا نخواسته.» بعد یکی از آقایان پرسید: «منظور چه‌بود از این کودتا؟» گفتند: «هیچ چیز. من را می‌خواستند بگیرند ببرند احمد آباد.» البته بعضی از آقایان گفتند: «اینها را باید مجازات کرد. این چه عملی است؟ چطور ممکن است در یک مملکتی چنین اتفاقی بیفتد؟» آقای دکتر مصدق گفتند: «چه مجازاتی؟ مگر قانونی هست که اینها را مجازات کند؟» پرسیدند: «آیا قانونی هست؟» گفتند: «خیر.» بعد گفتند: «فکر کنید اگر راه مجازاتی هست در نظر بگیرید.» بیش از این صحبت نشد. من شاید کلمات و عبارات را پس و پیش عرض کنم ولی مطلب همین بود. بعد همان‌طوری که عرض شد آقایان گفتند: «برویم سر کارهایمان.» و آقا هم [اشاره به‌دکتر مصدق] گفتند: «بفرمایید.» خداحافظی کردیم و رفتیم.

رئیس: در صحبتهایی که آن روز راجع به‌کودتای شب قبل به‌عمل آمد، راجع به‌اعلامیهٔ دولت صحبتی به‌میان نیامد؟

مهشر: مطلقاً صحبت از اعلامیهٔ دولت نشد. اصلاً صحبت از اعلامیه نبود.

رئیس: اسامی آقایانی که آنجا حاضر بودند نظرتان هست، بفرمایید. و اگر مقدور باشد آنها که اعتراض کردند و راجع به‌قانون مجازات صحبت کردند، اسامیشان را اگر بفرمایید خیلی ممنون می‌شویم.

مهشر: خیال می‌کنم آقای مهندس حقشناس اظهاری کردند. شاید درست به‌خاطرم نیست، چون چندین مرتبه صحبت شد. آقای مهندس معظمی هم تصور می‌کنم در این باره مطلبی فرمودند. یکی دو نفر دیگر از آقایان هم بی‌اختیار اظهاری کردند. البته بنده خیلی سعی می‌کنم که وضع آن روز در نظرم مجسم شود. فرمودید آقایانی که حاضر بودند اسم ببرم؟

رئیس: بله.

مهشر: گویا همه بودند. ولی چون به‌طور غیر مستقیم ناچارم عرض کنم چون خود آقای دکتر ملکی می‌گفتند: «نبودم»، بادم نیست که بودند یا نبودند. شاید هم نبودند.

رئیس: آیا از جریان دیگری از قبیل برپا شدن میتینگ و شعارها و اقداماتی که می‌شد، از قبیل پایین آوردن مجسمه‌ها، اطلاع رسمی پیدا می‌کردید؟

مهشر: مطلقاً.

رئیس: اطلاع غیررسمی هم پیدا نمی‌کردید؟

مهشر: خوب، در خارج می‌گفتند میتینگ دادند. ولی مبدأ از کجا بود، هیچ نمی‌دانم. یعنی نمی‌دانم مبدأ این میتینگ از کجا بود.

رئیس [خطاب بسرتیپ آزموده]: شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموده: خیر، عرضی ندارم.

رئیس: روز دوشنبه جلسهٔ هیئت تشکیل شد؟

مهشر: بله.

رئیس: مذاکرات آن راجع به‌چه بود؟

مهشر: راجع به‌جریانات گذشته بود.

رئیس: خود آقای دکتر مصدق تشریف آوردند؟

مهشر: آقای دکتر خیر.

رئیس: در این جلسهٔ هیئت دولت هم از وقایع آن روزها صحبتی نشد، مثلاً از مسافرت اعلیحضرت و اینکه بعد چه باید کرد؟

مهشر: پیش خودشان آقایان خیلی صحبت می‌کردند. ولی جلسه به‌واسطهٔ اینکه رسمی نبود و بلکه یک بلاتکلیفی که شاید می‌شد...

رئیس: منظورتان از بلاتکلیفی چیست؟

مهشر: منظورم وضع روز و اوضاع آن وقت است.

رئیس: توضیح بیشتری بدهید که منظور از بلاتکلیفی چیست.

مهشر: وضع روز و اوضاع شهر سنانها و عملیات عده‌ای را تحت تأثیر قرار داده بود و تکلیفشان را نمی‌فهمیدند که چه خواهد شد و تکلیفشان را نمی‌دانستند که چیست. منظورم این است که یک تصمیم ثابت در فکر و ذهن اعضای

دولت نبود.

رئیس: به‌طوری که آقای لطفی اظهار داشتند، جلسهٔ اشاره شده، یعنی هیئت از شش‌ونیم نـا ده طـول کشید. پایستی در این مدت مذاکرات بیشتری به‌عمل آمده باشد. آیا ممکن است به‌نظرتان بیاید که چه مذاکراتی شد؟

مبشر: بنده خاطرم هست که یک قسمت از این مذاکرات راجع بمعالیات شیلات بـود کـه آقـای صهبا آمـدند و توضیحاتی دادند که مدتی وقت صرف آن شد. اساساً این ساعاتی که ملاحظه می‌فرمایید نمی‌شود گفت که تمام ساعات بحث در مسائل رسمی بود. مخصوصاً همان روز دوشنبه خیلی بحث می‌شد. ولی به‌طور کـلی هر یک از آقـایان کـه صحبت می‌کردند مذاکرات آنها به‌طور غیر رسمی در وقایع روز بود و قسمتی هم صرف مذاکرات آقای صهبا شد. بعد هم از این قبیل مسائل مطرح بود، و مسائل خیلی مهم مطرح نبود.

رئیس: ممکن است راجع به‌وقایع روز که فرمودید بفرمایید از چه مقوله در این باره صحبت می‌شد؟

مبشر: عرض کردم راجع بمجسمه‌ها صحبت می‌شد. راجع به‌ریختن مردم در وزارتخانه‌ها صحبت می‌شد. راجع به‌عکس‌برداری صحبت می‌شد؛ و از این مقولات.

رئیس: بیشتر توضیح دهید که مقصودتان از عکس‌برداری چیست؟

مبشر: می‌گفتند آمدند به‌وزارتخانه و می‌گویند عکسها را بردارید.

رئیس: مقصود از عکسها چیست؟

مبشر: عکسهای اعلیحضرت.

رئیس: تمثال اعلیحضرت؟

مبشر: بله، تمثال اعلیحضرت. می‌گفتند آمدند و فشار می‌آورند که عکسها را بردارید، یعنی تمثالهای اعلیحضرت را بردارید.

رئیس: آیا به‌نظر شما برداشتن تمثال اعلیحضرت همایونی و پایین آوردن مجسمه‌ها قـابل بـحث جـدی در هیئت دولت نبود؟ اصولاً در این باب بحثی بمیان آمد یا نیامد؟ و چگونه این بحث خاتمه یافت؟

مبشر: البته باید عرض بکنم که یک مذاکرات رسمی وجدی در اطـراف ایـن مـوضوع نشد. هر یک از آقـایان بمنظور صحبت دربارهٔ وقایع روز در این زمینه مطلبی بمیان می‌آوردند.

رئیس: بالاخره به‌موضوع پایین آوردن تمثالها و مجسمه‌ها اشاره مـی‌شد، بـرحسب دستوری بـود از طـرف مقامات رسمی به‌احزاب یا دستجاتی بود؟ بالاخره این مذاکرات به‌کجا منتهی شد؟ کی‌ها می‌آمدند به‌ادارت و می‌گفتند تمثالها را بردارید؟

مبشر: عرض کنم ظاهراً در هر یک از وزارتخانه‌ها به‌نحو بخصوصی این مطلب پیشرفت‌می‌کرد. یعنی در بعضی جاها آمده بودند و به‌بعضی جاها نرفته بودند. من نمی‌توانم بگویم مثلاً در عدلیه یـا وزارت اقـتصاد چگونـه پـیشرفت کرده است. اما بعضی جاها آمدند و بعضیها نیامدند. مثلاً آقای لطفی می‌گفتند که به‌وزارت عدلیه نیامدند. ولی شهرت این بود که دولت دستور داده. البته عرض کردم شهرت این بود. برای اینکه خود بـنده کـه جـزو دولت بـودم، چنین اطلاعی نداشتم. ولی شهرت در این باره به‌حدی بود که حتی به‌خود بنده تلفن مـی‌کـردند کـه «دولت شنیده‌ایم چنین دستوری داده.» ولی من تکذیب می‌کردم و می‌گفتم: «کی دولت چنین دستوری داده؟» اما می‌گفتند: «اینهایی که می‌آیند اینجا سر می‌زنند، این طور می‌گویند.» حالا نمی‌دانم حقیقت داشت یاخیر. باید عرض کنم که به‌طور قطع معلوم نـبود.

رئیس: در این خصوص که فرمودید تلفنها می‌شد، اخطارها می‌شد، شما مثل یک وزیر وقـت رسماً کسب تکلیف

و توضیحی نکردید؟

مهشر: از کجا؟

رئیس: از مقام نخست‌وزیری.

مهشر: خیر. چون روز به‌قدری هیجان‌آور بود که فرصت اینکه بنده به‌آقای دکتر مصدق تلفن بکنم و کسب تکلیف بکنم نمی‌کردم. چون در قسمت ما وضع قدری خوب نبود. برای اینکه یک وزارتخانه‌ای بود پر جنجال و مخالف زیاد و شاید دستجاتی هم در آنجا هستند. این بود که به‌آنجا خیلی فشار آمد: فوق‌العاده. بنده تنها کاری که توانستم بکنم این بود که به‌آقای سرهنگ اشرفی تلفن کردم و کمک خواستم. شاید بمواسطهٔ گرفتاریهای زیادی که داشتند و یا مصلحت نمی‌دیدند که قوای نظامی دخالت کند، بمن گفتند: «سعی کنید با مأمورینی که دارید انتظامات را حفظ کنید.» چون وزارت دارایی عده‌ای پاسبان برای محافظت صندوقها دارد که شاید پانزده یا شانزده نفر باشند. ولی با کمک کلانتری ۱۶ که چند نفری را فرستادند، ما توانستیم آن هیجان را رفع کنیم و تا حدی محیط آرام شد.

رئیس: بفرمایید آقای مبشر؛ خیلی ممنون.

آقای مبشر پس از امضای صورت‌جلسه، دادگاه را همراه مأمورین محافظ ترک کرد.

رئیس: آقای بشیر فرهمند را بیاورید.

ساعت ۵/۱۵ آقای بشیر فرهمند سرپرست ادارهٔ کل تبلیغات و انتشارات زمان حکومت آقای دکتر مصدق با مأمورین محافظ وارد تالار جلسه شد و در کنار میز منشیها سمت راست دادگاه ایستاد.

آقای بشیر فرهمند نیز لباس خاکستری رنگی بر تن و کلاهی شکلاتی رنگ بر سرداشت. ولی به‌محض ورود بمدادگاه کلاه خود را برداشت. بشیر فرهمند نسبت به‌گذشتهٔ خود قدری چاقتر شده ولی موی سر او تازه روییده بود و در چند نقطهٔ سر او آثار شکستگی و زخم دیده می‌شد.

رئیس: آقای بشیر فرهمند، به‌عنوان گواه و مطلع برای روشن شدن ذهن دادگاه توضیحاتی که خواسته می‌شود پاسخ دهید. اولاً بگویید رویهٔ کار شما در ادارهٔ تبلیغات از چه قرار بود؟

بشیر فرهمند: بنده منظورتان را درست متوجه نشدم.

رئیس: رویهٔ کارتان را پرسیدم از چه قرار بود. یعنی مباحث روز و برنامه‌ها و یا مطالبی که از جراید و غیره در آنجا بحث می‌شد و یا بیان می‌کردید از چه مقامی دستور می‌گرفتید؟

بشیر فرهمند: ادارهٔ تبلیغات یک ادارهٔ مستقلی بود از نظر تشکیلات اداری و بودجه. ولی از نظر سیاسی مدیر کل تبلیغات یا سرپرست آن زیر نظر رئیس وقت دولت انجام وظیفه می‌کرد. در مورد برنامه‌های عادی ادارهٔ رادیو تهران بدستور رئیس قسمت مربوطه‌اش برنامه‌ها را تنظیم می‌کرد. ولی در قسمتهای سیاسی از بنده در مواردی که احتیاج داشتند کسب نظر می‌کردند. اگر مطالبی بود که خود بنده می‌توانستم تصمیم می‌گرفتم؛ والا از خود آقای نخست وزیر کسب تکلیف می‌کردم.

رئیس: قدری آهسته‌تر صحبت کنید.

بشیر فرهمند: چشم. بنده چون مریض هستم و سالم نیستم، اول این دستور جناب عالی را درست متوجه نشدم. بهر حال راجع به‌بحثهای سیاسی روی مطالب سیاست روز دولت مطالبی تهیه می‌شد و پخش می‌گردید. اغلب در این

جور مواقع موضوع بحث به‌وسیلهٔ جناب آقای دکتر مصدق یا دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت تعیین می‌شد و بنده مراتب را به‌اطلاع شورای نویسندگان یا هیئت تحریریهٔ ادارهٔ تبلیغات می‌رساندم. آنها هم مطلب را تهیه می‌کردند. اگر مسائل عادی بود، فقط خود بنده آن را قبلاً کنترل می‌کردم و می‌دیدم. اگر مسائلی بود که لازم بود به‌نظر آقای دکتر مصدق برسد، خودم شرفیاب می‌شدم و کسب تکلیف می‌کردم. ایشان ملاحظه می‌فرمودند و پس از آن در رادیو اجرا می‌شد. البته باید عرض کنم که در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد هیچ بحثی از رادیو پخش نشد. هیچ دستوری هم در این روزها از طرف جناب آقای دکتر مصدق به‌بنده داده نشد. روز ۲۸ هم که هیچ مطلبی از رادیو پخش نشد.

در مورد مطالب روزنامه‌ها: اینجا باید روزنامه‌ها بدو قسمت تقسیم شوند: یکی سرمقاله‌های روزنامهٔ *باختر امروز* و دیگر مطالب سایر روزنامه‌های موافق دولت. همیشه از بدو تأسیس رادیو تهران و ادارهٔ تبلیغات رسم بر این بود که ادارهٔ اطلاعات ومطبوعات در ادارهٔ تبلیغات مطالب روزنامه‌های صبح و عصر پایتخت را مطابق سیاست روز دولت تنظیم می‌کرد. بعد برای پخش از رادیو به‌ادارهٔ رادیو می‌رفت و پخش می‌شد. ولی در مورد سرمقاله‌های *باختر امروز* تا آنجایی که خاطرم هست این سرمقاله‌ها در ساعت غیر بررسی مطبوعات از رادیو پخش می‌شد. یعنی سرمقاله‌های *باختر امروز* شبها بعد از پخش اخبار یعنی بعد از ساعت ۹ به‌وسیلهٔ گوینده در رادیو خوانده می‌شد و به‌زبانهای خارجی هم برای پخش در برنامه‌های خارجی ترجمه می‌شد. در این موقع همیشه آقای دکتر فاطمی به‌من تلفن می‌کرد و تقاضا می‌کرد که این سرمقاله‌ها در ساعت غیر بررسی جراید در رادیو خوانده شود. در این مدت دو سال که بنده متصدی تبلیغات بودم از سرمقاله‌های این روزنامه مرتب هر شب در رادیو استفاده می‌شد.

رئیس: در روز ۲۵ مرداد اعلامیهٔ دولت را بدستور کی منتشر نمودید؟

بشیر فرهمند: ساعت ۶/۲۵ صبح منشی جناب آقای دکتر مصدق ...

رئیس: اسم ببرید.

بشیر فرهمند: ... آقای دبیران بمن تلفن کردند. بنده آن وقت در استودیوی قصر بودم. بمن تلفن کردند که اعلامیه‌ای از طرف دولت تا چند دقیقهٔ دیگر منتشر خواهد شد. قبلاً در رادیو اعلام شود تا توجه عموم برای استحضار از مفاد اعلامیه برای ساعت ۷ صبح جلب گردد. ساعت هفت و ده دقیقه کم دکتر فاطمی به‌بنده تلفن کرد و متن ابلاغیهٔ دولت را دیکته نمود و به‌وسیلهٔ گویندهٔ کشیک روز نوشته شد. پس از آن دکتر فاطمی به‌بنده گفت که «این اعلامیه را چند بار در رادیو بین ساعت ۷ تا ۸ صبح منتشر کنید.» بنده برای اینکه اطمینان بیشتری حاصل بکنم مجدداً به‌منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفن کردم. باز با آقای دبیران صحبت کردم و گفتم: «این اعلامیه صحیح است و بایستی در رادیو بهمان ترتیبی که گفته شده پخش شود یا خیر؟» ایشان هم تأیید کردند. برای انجام این تشریفات سه‌دقیقه از ۷ صبح گذشت و ساعت ۷ و سه‌دقیقه برای اولین بار این اعلامیه خوانده شد. بعد هم تا ساعت ۸ صبح چندین بار قرائت شد. در جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی دولت نیز آن اعلامیه قرائت شد. بعد از ظهر هم ضمن اخبار سخنگوی دولت از رادیو مجدداً انتشار یافت.

رئیس: مصاحبه‌های مطبوعاتی را نیز به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق می‌رسانیدید و منتشر می‌نمودید یا خیر؟

بشیر فرهمند: خیر: برای اینکه این مصاحبه به‌وسیلهٔ سخنگوی دولت گفته می‌شد و خبرنگار خبرگزاری پارس نوشت آن را می‌آورد و مستقیماً به‌استودیو فرستاده می‌شد و خوانده می‌شد. علت هم این بود که مصاحبه‌ها خیلی دیر انجام می‌شد و فرصت نبود که به‌اطلاع آقای نخست‌وزیر برسد. از طرفی ایشان یعنی آقای دکتر فاطمی مقام مسئولی بودند و مطالب ایشان عیناً منتشر می‌شد.

رئیس: راجع به‌سرمقاله‌های *باختر امروز* در روزهای ۲۵ تا ۲۷ که منتشر می‌شد، انتشار این سرمقاله‌ها با اجازه و اطلاع آقای دکتر محمد مصدق بود یا خیر؟

بشیر فرهمند: بنده در مواردی که مندرجات سرمقالهٔ *باختر امروز* خارج از حدود عادی بود و مطلبی بود که بایستی قبلاً اجازه گرفته شود، در تمام مدت دو سال قبلاً تلفن می‌کردم و می‌پرسیدم که باید خوانده شود یا خیر. در آن سه روز هم شخصاً تلفن کردم و به وسیلهٔ آقایان فریور و خازنی سؤال کردم. آنها هم تأیید کردند.

رئیس: جریان میتینگ عصر ۲۵ مرداد که از رادیو شب نیز منتشر نمودید، با دستور و اجازهٔ آقای دکتر محمد مصدق بود یا خیر؟

بشیر فرهمند: ساعت ۱۱ صبح روز ۲۵ دکتر فاطمی به‌بنده تلفن کرد که ساعت ۵ بعداز ظهر آن روز میتینگی در میدان بهارستان از طرف ملیون برگذار خواهد شد. و گفت: «دستور بدهید دستگاههای ضبط صوت را به‌میدان بهارستان بیاورند و جریان میتینگ را عیناً ضبط کنند و در رادیو منتشر کنند.» بنده تا آنجایی که یادم هست، خودم شخصاً شرفیاب شدم خدمت جناب آقای دکتر مصدق و جریان دستور دکتر فاطمی را به‌عرضشان رساندم و کسب تکلیف کردم. ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید.» البته بایستی به‌عرض برسانم که تمام میتینگهایی که از طرف ملیون برگذار می‌شد از چند ماه قبل از این جریان بوسیلهٔ ادارهٔ رادیو تهران ضبط می‌شد و عیناً در رادیو پخش و گفته می‌شد. در آن روز هم بهمین ترتیب عمل شد.

رئیس: آقای دادستان، شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموده: یکی دو نکته برای بنده مبهم است. اگر اجازه می‌فرمایید سؤال کنم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: به‌نظر اینجانب از حضور آقای بشیر فرهمند که مدیر کل انتشارات و تبلیغات بوده‌اند باید این استفاده به‌عمل آید که آن گفتار آقای دکتر مصدق که در دادگاه گفته: «به‌هیچ‌وجه به‌ادارهٔ انتشارات و تبلیغات من دستوری نمی‌دادم»، گفتاری بوده است منطبق با حقیقت یا خلاف واقع بوده است. دادگاه محترم مستحضرند که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه یکی از عوامل بسیار مؤثر آقای دکتر مصدق سازمان انتشارات و تبلیغات با عناصر و وسایل فنی آن بوده است. این سازمان به‌اندازه‌ای مؤثر بوده که بدون اغراق در درجهٔ اول اهمیت بوده است. بنابراین با این نظر اینجانب از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم حال که آقای بشیر فرهمند در دادگاه حاضرند، دادگاه به‌جزئیات امر رسیدگی فرمایند. چون به‌اینجانب اجازه فرمودند که اگر نکته‌ای به‌نظر می‌رسید به‌عرض برسانم، نکات زیر مورد توجه اینجانب است. البته این نکات از نقطهٔ نظر دادسنانی است و هر یک را که دادگاه صلاح می‌داند بوسیلهٔ سؤال از آقای بشیر فرهمند روشن می‌فرمایند.

اولین نکته این است که آقای بشیر فرهمند اظهار داشته: «در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ بحث سیاسی نداشتیم.» به‌نظر اینجانب چنین می‌رسد که در آن سه‌روز از ساعت افتتاح رادیو تا ختم آن همه‌اش بحث بوده است. کما اینکه از ساعت ۷ صبح روز ۲۵ در تمام مدت سه روز هیچ گفتاری از رادیو جز انتشار جریان میتینگها، نطقها، خطابه‌ها، خواندن سرمقالات روزنامه‌ها، تظاهرات به‌اصطلاح ملیون و خلاصه تمام اعمالی را که دادسنان ارتش جرم می‌شناسد، چیز دیگری از رادیو منتشر نمی‌شد. در اینجا به‌طور معترضه باید به‌عرض برسانم که این واژهٔ «ملیون» را نفهمیدم مقصود چیست. چون بنده همه جیز شنیده بود، «ملیون» دیگر نشنیده بودم. البته دارودسته‌های زیادی شنیده‌ام ولی از واژهٔ «ملیون» اطلاعی ندارم.

پس، از اولین نکته این نتیجه را می‌گیرم که آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند در آن سه‌روز به‌دستور چه مقامی آن گفتارها پخش می‌شد. البته ضمن پاسخ این دو نکته را توجه می‌فرمایند: یکی اینکه گفتارهایی که پخش می‌شد و در سراسر جهان منتشر می‌گردید، به‌دستور کی بوده؟ دیگر اینکه خودشان اظهار داشتند با وجودی که حسین فاطمی مستقیماً به‌آقای بشیر فرهمند گفته بودند: «سرمقاله‌های *باختر امروز* و جریان میتینگ را منتشر کن»، آقای بشیر فرهمند به‌اندازه‌ای دقیق بودند که گفتار حسین فاطمی را اناً اجرا نکرده و از نخست‌وزیر وقت به‌قول خودشان کسب دستور کرده‌اند.

دومین نکته این است که میتینگ روز ۲۵ مرداد ماه به‌تمام معنا میتینگ دولتی بود. کما اینکه دو نفر از اعضای دولت ــ بدیهی است دولت به‌اصطلاح آقای مصدق و از لحاظ دادستان ارتش دو نفر از یاغیها ــ در آن میتینگ حضور داشته‌اند. آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند وسایل فنی سازمانی را که اصولاً باید در راه مصالح کشور به‌کار افتد، با اجازهٔ کدام مقامی در آن میتینگ به‌راه انداختند. البته آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که در کشور ما تا روز ۲۵ مرداد آنچه که به‌خاطر نسل معاصر است این است که اوضاعی مانند روز ۲۵ مرداد ندیده بودیم که به‌اصطلاح ایشان دو نفر از اعضای دولت در میتینگی شرکت کنند که در آن میتینگ ناطقین فریاد بکشند: «شاه نمی‌خواهیم» و اطرافیان هورا بکشند و بگویند: «جمهوری می‌خواهیم.» بنده که این وضع را در تاریخ این کشور یاد ندارم دیده باشم. و البته آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که جریان میتینگ را با آب و تاب تمام چندین بار به‌سراسر جهان پخش کردند. اکنون روشن فرمایند ابتکار خودشان بوده و به‌امضای ایشان دستور داده شده بوده است؟

اظهار داشتند: «در موردی به‌منشیهای نخست‌وزیری مراجعه کردم.» نام یکی از منشیها را بردند که آقای فریور بوده. در صورتی‌که این آقا در آن روزها مرخصی بوده. توجه بفرمایید: کسی که حسین فاطمی به‌او می‌گوید: «اعلامیهٔ دولت را پخش کن» و اطمینان نمی‌کند و می‌خواهد مستقیماً از نخست‌وزیر دستور بگیرد، به‌دبیران و امثال دبیران نبایستی مراجعه کند.

سومین نکته خواندن سرمقاله‌های *باختر امروز* است. آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند که این سرمقاله‌ها را که به‌طور قطع مانند آن میتینگ هیچ‌گاه سابقه نداشته است وزیر خارجهٔ کشوری با چنان قلمی در روزنامه بنویسد، آیا به‌ابتکار خودشان از رادیو پخش کردند یا به‌دستور مقامی. آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که طبق سوابق موجود در ادارهٔ انتشارات خودشان با قلم خود بعضی از کلمات را حک و اصلاح کرده و برای خواندن در رادیو علامت‌گذاری کرده‌اند. و توجه می‌فرمایند که گفتارهای رادیو منحصر به‌سرمقالهٔ *باختر امروز* نبوده؛ و مندرجات سایر روزنامه‌های دیگر را که همه مبتنی برضد قدرت سلطنت و اساس سلطنت بوده، در آن سه‌شب و سه‌روز پخش کرده‌اند.

خلاصه اینکه اینجانب شایق است از وجود آقای بشیر فرهمند استفاده کرده تا روشن فرمایند همهٔ این موضوعات آیا به‌ابتکار خودشان بود یا از مقامی دستور می‌گرفته‌اند؟ اگر از مقامی دستور می‌گرفته‌اند، آن مقام را در این محضر دادگاه معرفی کنند. اگر ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند، یک نکتهٔ دیگر را هم روشن فرمایند. آن جریان شب ۲۵ مرداد از لحاظ این موضوع می‌باشد که آقای بشیر فرهمند دستوری داشته‌اند که آن شب چگونه انجام‌وظیفه کنند یا خیر؟ و اگر دستوری داشته‌اند، آن دستور را از چه مقامی کسب کرده بودند؟

رئیس: آقای بشیر فرهمند، توضیح بدهید.

بشیر فرهمند: خیلی معذرت می‌خواهم. چون فرمایشات جناب آقای دادستان خیلی مفصل بود، قسمتی را به‌خاطر ندارم. ممکن است دستور بفرمایند قسمت به‌قسمت سؤال کنند تا جواب عرض کنم.

رئیس: منشی دادگاه سؤالات را می‌خواند. به‌خاطر بسپارید، جواب بدهید.

یکی از منشیها: اظهارات تیمسار دادستان خیلی مفصل است.

رئیس: بسیار خوب. خود من سؤال می‌کنم. *[رئیس دادگاه سؤالاتی را که دادستان ارتش طی بیانات خود از بشیر فرهمند نموده بود به‌طور اختصار بازگفت.]*

بشیر فرهمند: گرچه آقای دادستان اظهار فرمودند که بنده در عرایض خود اشاره به‌ملیون کردم، ولی لازم است توضیحاً به‌عرض برسانم که بنده نقل‌قول از آقای دکتر فاطمی کردم که به‌بنده دستور داد و در تلفن گفت که بعدازظهر از طرف ملیون تظاهراتی در میدان بهارستان خواهد شد. البته چنانچه خود من هم به‌کلمهٔ «ملیون» اشاره کرده باشم، دادرسان محترم استحضار دارند که از آغاز نهضت ملی احزاب و دستجات و جوامعی که علاقه‌مند به‌اصول نهضت ملی بودند و جمعیتی را تشکیل می‌دادند، و علاوه بر حمایت از دولت در راه این نهضت با دولت هماهنگی می‌کردند، به‌آنها «ملیون» گفته می‌شد. *[در این موقع بشیر فرهمند قدری سکوت کرد.]*

ممکن است استدعا کنم که قسمتهای دیگر را بفرمایند؟ چون چند مورد بود.

[سرتیپ آزموده مجدداً سؤالات خود را به‌طور مختصر بیان نمود.]

بشیر فرهمند: بنده، همان‌طوری که قبلاً به‌عرض رساندم، در تمام موارد کسب دستور کردم و ترتیبش را هم عرض کردم. تیمسار دادستان محترم فرمودند که بنده عرض کردم که بحث سیاسی در آن چند روز از رادیو پخش نشد: در صورتی که تمام مطالب در آن حدود است. منظور بنده این بود که ادارهٔ تبلیغات در این جریان به‌هیچ‌وجه از خود ابتکاری نداشت. مطالبی که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ از رادیو پخش شد، فقط منحصر به‌مطالبی بود که در ساعت اخبار گفته می‌شد که آنها هم هیچ‌کدام از طرف ادارهٔ تبلیغات تهیه نشده بود، یعنی فیلم جریان میتینگ عصر ۲۵ و مصاحبه‌های مطبوعاتی و سرمقاله‌های *باختر امروز*. اینها مطالبی بود که توسط کسان دیگری گفته شده بود و ادارهٔ تبلیغات به‌همان ترتیب که عرض کردم با کسب اجازه و دستور از رادیو پخش کرد.

راجع به‌کسب تکلیف در مورد سرمقاله‌های *باختر امروز* که فرمودند بنده از آقایان فریور و خازنی مستشیهای جناب آقای نخست‌وزیر کسب تکلیف کردم، و فرمودند که آقای فریور نبوده‌اند، منظور بنده از ذکر نام هردوی آقایان این بود که تا آنجایی که به‌خاطر دارم روز ۲۵ از آقای فریور و ۲۶ و ۲۷ را از آقای خازنی سؤال کردم و تصور می‌کنم که آقای فریور روز ۲۶ به‌مرخصی رفتند.

رئیس: البته به‌طور کلی جواب دادید. ولی برای دادگاه بسیار مفید خواهد بود چون آقای دکتر مصدق گفته‌اند: «به‌هیچ وجه به‌ادارهٔ تبلیغات دستوری نمی‌دادم.» این موضوع صحیح است یا خیر؟

بشیر فرهمند: همان‌طور که عرض کردم، بغیر از مصاحبهٔ مطبوعاتی که محتاج به‌کسب دستور نبود و خود فاطمی شخصاً مقام مسئولی بود در مورد مطالبی که قبلاً عرض کردم و منحصراً همین مطالب در آن چند روز پخش شده بود، کسب‌تکلیف کردم و به‌همان نحو مطالب پخش شد.

رئیس: آیا جریان میتینگ را به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رسانیده و بعد منتشر نمودید یا خیر؟

بشیر فرهمند: عرض کردم قبل از ظهر فاطمی به‌من دستور داد و بنده خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و کسب دستور کردم. ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید.» تا آنجایی که به‌خاطرم هست، میتینگ ساعت پنج و ربع بعدازظهر شروع شد و قریب سه‌ساعت یا دو ساعت و نیم طول کشید. اینکه تیمسار دادستان محترم ضمن فرمایشات خودشان اشاره فرمودند چندین بار این فیلم پخش شد، بایستی عرض کنم که چون این جریان در حدود دو

ساعت و نیم تا سه‌ساعت طول کشیده بود، برنامهٔ روزانه را دیدیم در ساعت ۲۴ تمام می‌شد و در ساعت ۹ این فیلم پخش شده بود بنابراین فیلم فقط در آن شب یک‌بار تکرار شد. البته باید عرض کنم که فرصت کنترل قبلی این فیلم هم نبود. برای اینکه درست در همان لحظه‌ای که بایستی از رادیو پخش می‌شد، به‌ادارهٔ تبلیغات رسیده بود. فقط بوسیلهٔ تلفن بدفتر روزنامهٔ کشور که از بالکن آن سخنرانان میتینگ و بیانات خودشان را اظهار کرده بودند، از دکتر فاطمی سؤال کردم که «مطالب این فیلم را خودتان شنیده‌اید و پخش آن از نظر دولت اشکالی ندارد؟» او هم گفت: «خودم در تمام میتینگ حضور داشتم. اشکالی ندارد. بمسئولیت من پخش کنید.» این بود جریان انتشار میتینگ.

رئیس: البته اطلاع داشتید که دکتر حسین فاطمی شخصاً میتینگ دهنده و مدیر آن اوضاع بود. آیا همین تذکری را که از لحاظ اهمیت مطالب گفته شد که خواستید تلویحاً غیرعادی بودن آن را تأیید نمایید. چطور به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق نرساندید و این دفعه از آقای دکتر حسین فاطمی دستور گرفتید؟

بشیر فرهمند: عرض کردم بنده قبلاً آن فیلم را نشنیده بودم و فرصت شنیدن آن را نداشتم. چون در آن روزها جناب آقای دکتر مصدق بی‌نهایت گرفتار بودند و ملاقات ایشان میسر نبود، بنابراین با توجه به‌اینکه دکتر حسین فاطمی مقام مسئول یعنی در آن موقع وزیر امور خارجه و سخنگوی رسمی دولت بود به‌آن ترتیب عمل شد.

رئیس: آیا بعد از آنکه فیلم منتشر شد و از مطالب آن استحضار حاصل کردید، باز به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا نرساندید؟

بشیر فرهمند: برای چه؟

رئیس: جریان فیلم را که خودتان ملاحظه کردید که چه بود اول نمی‌دانستید. بسیار خوب. ولی بعد که منتشر شد و دیدید بکلی برخلاف مصالح کشور و رزیم کشور و شئون مملکت بود، چرا منتشر کردید؟

بشیر فرهمند: چون معمولاً اطلاع داشتم که مطالب سیاسی را جناب آقای نخست‌وزیر شخصاً توجه دارند و گوش می‌دهند، بدین‌جهت مبادرت به‌استفسار مجدد از ایشان در آن موقع به‌نظر بنده غیرمفید بود.

رئیس: تلگراف دکتر فاطمی به بغداد که پخش شد، به استحضار و اطلاع آقای دکتر مصدق رسیده بود یا خیر؟

بشیر فرهمند: خیر. برای اینکه اگر توجه بفرمایید تلگرافها ضمن مصاحبهٔ مطبوعاتی منتشر و در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی و خبرنگار تبلیغات گذاشته شده بود. همان‌طور که عرض کردم، در مورد مصاحبه‌های مطبوعاتی سخنگوی دولت بنده محتاج به‌کسب دستور نبودم. بنابراین این موضوع به‌عرض ایشان نرسیده بود.

رئیس [خطاب به‌دکتر مصدق]: خواهش می‌کنم در مقابل اظهارات آقای بشیر فرهمند و اینکه خودتان قبلاً اظهار فرمودید و مکرر تکرار نمودید که به‌ادارهٔ انتشارات و تبلیغات مستقیماً دستوری نمی‌دادید و حتی از جریانات آن‌هم اطلاع کامل پیدا نمی‌کردید، این اظهارات آقای بشیر فرهمند و یا گواهیهایی که دادند صحیح است یا خیر؟

دکتر مصدق: دستور دادن غیر از کسب دستور کردن است. کسی که دستور می‌دهد مبتکر موضوع است. ولی کسی که کسب دستور می‌کند خودش ابتکاری کرده و کسب دستور نموده. تمام بیانات ایشان [اشاره به‌بشیر فرهمند] صحیح است. چون گفتم هرچه همکاران من بگویند، مورد تأیید و تصدیق اینجانب است. مثلاً من هیچ در نظر نداشتم که روز ۲۵ مرداد در هیئت وزیران شرکت کرده بودم. ولی آقای میشر گفتند که دکتر مصدق شرکت کرده و قطعاً هم صحیح گفته‌اند. چون عرض کردم من حافظهٔ درستی ندارم. باز هم تکرار می‌کنم: هر چه همکاران من می‌گویند صحیح است و مورد تأیید خواهد بود. به‌هر حال ایشان هر وقت مقالاتی خود در تبلیغات تهیه می‌کردند، مثلاً راجع به‌نفت، خودشان که تهیه می‌کردند چون مطالب اغلب در این خصوص بود، این مطالب را یکی دو نیم یا یک بعدازظهر موقعی که

من بی‌نهایت خسته بودم می‌فرستادند و یا خودشان می‌آوردند. دستور هم می‌دادم که «منتشر کنید.» این کسب دستور است. ولی خود بنده‌هم‌نمی‌گفتم که «بروید چنین‌بنویسید وچنان‌ننویسید.» ولی اگربازهم بفرمایند که‌یک چنین‌چیزی اتفاق افتاده باشد که بنده دستور داده باشم که «فلان کار را بکنید»، باز هم قبول دارم. میتینگها را همیشه منتشر می‌کردند. وقتی که اجازهٔ میتینگ داده می‌شد، من به‌آن اشخاصی که اجازهٔ میتینگ گرفته بودند اعتماد داشتم. شرط مهم میتینگ این آقایان این بود که دست‌چپیها در نطقها و میتینگها صحبت نکنند. اینها اصناف بازار بودند، احزاب غیرچپی بودند. این قبیل افراد بودند که اجازهٔ میتینگ می‌گرفتند.

رئیس: پس چطور شد برخلاف آنچه که می‌فرمودید، الآن فرمودید راجع به‌این میتینگ بخصوص طبق اظهار آقای بشیر فرهمند دستور خاصی دادید که ادارهٔ انتشارات و تبلیغات به‌اختیار میتینگ‌دهندگان باشد و عین آن میتینگها منتشر شود؟

دکتر مصدق: دستور خاصی برای هیچ میتینگ داده نشده. ایشان این‌طور اظهار کردند که آن روز آمده‌اند و گفته‌اند می‌خواهند میتینگ بدهند. بنده هم گفتم بدهند. آخر اینکه می‌فرمایید نطقهایی که کرده‌اند برخلاف مصالح بود، اگر بنده نطقی را قبلاً خوانده بودم و دستور اجرا داده بودم، مطلب دیگری است. ولی به‌هر حال همین‌قدر که ایشان فرمودند، بنده تکذیب نمی‌کنم و صحیح است.

رئیس [خطاب به‌بشیر فرهمند]: راجع به‌در اختیار گذاشتن وسایل فنی تبلیغات جهت این میتینگ امر به مخصوص دریافت داشتید یا خیر؟

بشیر فرهمند: عرض کردم دکتر فاطمی بمن دستور داد. بنده به‌آن دستور اکتفا نکردم. خدمت آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و گفتم: «یک‌چنین دستوری بمن داده شده است.» ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید.» به‌همان ترتیبی که عرض کردم عمل شد.

رئیس: در شب ۲۵ مرداد دستوری داشتید که شب را چگونه بگذرانید؟

بشیر فرهمند: شب ۲۵ مرداد آقای سرهنگ دفتری ساعت دو و نیم بعداز نصف شب به‌من تلفن کردند که «امشب جریان فوق‌العاده‌ای در حدود نیمه‌شب اتفاق افتاده است و شما مطلع باشید. اگر برای حفاظت رادیو عملی لازم است، پیش‌بینی کنید.» بنده به‌تیمسار سرتیپ ریاحی تلفن کردم و به‌ایشان عرض کردم که «چنین اطلاعی پیدا کردم. دستور خاصی برای مراقبت رادیو صادر کرده‌اند یا خیر؟» تا آنجایی که بنده به‌خاطر دارم، تیمسار ریاحی به‌من فرمودند: «آقای سرهنگ ۲ غفاری، مأمور فوق‌العاده، مراقب دستگاه فرستندهٔ رادیو شده و در همین موقع در استودیوی قصر مشغول انجام‌وظیفه است. با ایشان تماس بگیرید. اگر نظر خاصی آقای سرهنگ غفاری دارند و یا محتاج به‌توضیحی در خصوص ساعات کار فرستنده‌های آنجا هستند، به‌ایشان کمک کنید.» بنده چون وسیله نداشتم، قبل از این موضوع به‌استودیو تلفن کردم و با آقای سرهنگ غفاری تماس گرفتم. معلوم شد ایشان احتیاطاً مهندسین مرکز فرستنده را از کار بازداشته‌اند تا اینکه با یکی از مقامات مسئول فنی تماس بگیرند. به‌من در این مورد تذکر دادند: «می‌گذارید این مهندسین به‌کار خود ادامه دهند یا خیر؟» به‌ایشان جواب دادم که دستگاههای فرستنده مربوط بموزارت پست و تلگراف و در اختیار ادارهٔ کل بیسیم پهلوی است و ایشان بایستی از رئیس قسمت مربوطه که در آنجا منزل دارد کسب‌تکلیف کنند. ایشان بمن گفتند که «بهتر است شما هم برای اجرای برنامه‌ها به‌استودیو بیایید، برای اینکه من منصدیان آنجا را نمی‌شناسم و آنها را مسئول نمی‌دانم.» بنده وسیله نداشتم. بمنزل جناب آقای دکتر مصدق تلفن کردم و به‌یکی از آقایان افسران محافظ که در آنجا بودند جریان را گفتم و گفتم: «وسیله‌ای در اختیار

ندارم.» گفتند که «آقای سروان فشارکی بمنزل شما خواهد آمد و شما را بمقصد خواهد رسانند.» بعد از یک ساعت و نیم دیگر آقای سروان فشارکی با یک گروهبان درّبان بمنزل بنده آمدند و بنده هم به‌استودیو رفتم. معلوم شد که در آن شب چون شب یکشنبه بوده مخابرات تلگرافی و تلفنی در کار نبود؛ و متوقف ساختن مهندسین رادیو هم تأثیری در کار روزمره نداشته است. در آنجا توقف کردم و منتظر آغاز برنامهٔ رادیو شدم. بهمان ترتیب که عرض کردم ساعت شش و بیست‌وپنج دقیقه آقای دبیران تلفن کردند که این اعلامیه داده خواهد شد و ساعت هفت‌وسه‌دقیقه از رادیو پخش شد.

ساعت ۶/۴۵ از طرف رئیس دادگاه یک ربع تنفس اعلام گردید.
بنیر فرهمند پس از امضای اوراق صورت‌جلسه به‌اتفاق مأمورین محافظ تالار دادگاه را ترک نمود.

* * *

مقارن ساعت ۷ مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد و رئیس دادگاه خطاب به‌افسران محافظ گفت:
آقای سرهنگ اشرفی را بیاورید.

بلافاصله افسران محافظ آقای سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی دوران حکومت آقای دکتر مصدق، را در حالی‌که لباس شخصی به‌تن داشت وارد تالار جلسه کردند و او را به‌صندلی مخصوص گواهان هدایت نمودند.

رئیس: آقای سرهنگ اشرفی، قبلاً متذکر می‌شوم توضیحاتی که از شما خواسته می‌شود به‌عنوان گواه و مطلع جهت روشن شدن ذهن دادگاه خواهد بود نه استنطاق. بنابراین لازم است بسیار روشن و کوتاه پاسخ سؤالات را بدهید. آیا برای تشکیل میتینگها اجازه و مقرراتی بوده یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: میتینگها وقتی که می‌خواست تشکیل شود، ما می‌دیدیم که چه کسی می‌خواهد میتینگ بدهد. در هر صورت به‌عرض نخست‌وزیر وقت می‌رساندیم و کسب دستور می‌کردیم.

رئیس: غیر از این مقررات دیگری نبود؟

سرهنگ اشرفی: نخیر؛ مقرراتی نبود.

رئیس: آیا برنامهٔ میتینگ و محل آن را قبلاً بررسی و تعیین می‌نمودید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: وقتی میتینگ را جناب آقای نخست‌وزیر وقت اجازه می‌دادند ما فقط مراقبت از نظر انتظامی می‌کردیم. برنامه‌اش ارتباط با بنده نداشت.

رئیس: برای میتینگها محل مخصوص معین شده بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: محل مخصوصی برای میتینگ تعیین نشده بود و بنا به‌تقاضای میتینگ‌دهنده بود که می‌گفت: می‌خواهم در فلان مرکز یا محل یا میدان باشد.»

رئیس: این درخواست به‌فرمانداری نظامی می‌آمد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: معمولاً اگر از میتینگهای کوچکی بود که اهمیت خاصی از نظر سیاسی نداشت، ممکن بود اشخاص تقاضا کنند. ولی وقتی برنامهٔ کلی بود، تقاضای آنها به‌فرمانداری نظامی نمی‌آمد و مراجعه می‌کردند به‌دولت.

رئیس: مگر در زمان حکومت نظامی اجتماعات و میتینگها آزاد بود؟

سرهنگ اشرفی: نبود.

رئیس: پس چه مقامی اجازه می‌دهد که میتینگ داده شود؟

سرهنگ اشرفی: عرض کردم اگر یک میتینگ کلی بود، من باب مثل میتینگی برای روز سی‌ام تیر، از نظر انتظامات پیش‌بینی می‌کردیم و اطلاع داشتیم که در چنین روز میتینگی خواهد بود. حتی از لیدرهای احزاب دعوت می‌کردیم و با آنها مذاکره می‌کردیم که عملی برخلاف انتظامات انجام نشود.

رئیس: آیا اشخاصی که تقاضای میتینگ می‌نمودند و موضوع میتینگ و برنامهٔ آن و اشخاصی که باید صحبت کنند مورد بررسی و تحقیق فرمانداری نظامی قرار می‌گرفت یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: عرض کردم که به‌برنامهٔ میتینگ بنده کاری نداشتم. ولی نهایت کوشش مبذول می‌شد و تعهد گرفته می‌شد که عملی برخلاف انتظامات یا شعاری برخلاف مقررات ندهند.

رئیس: برای میتینگ روز ۲۵ مرداد این شرایط به‌عمل آمده بود یا خیر؟ و تقاضاکنندهٔ این میتینگ و دستوردهندهٔ آن کی بود؟

سرهنگ اشرفی: روز ۲۵ مرداد وضعیت خاصی داشت. من تمام شب ۲۴ به ۲۵ و تمام روز ۲۵ تا ساعت ده و ده دقیقه در فرمانداری نظامی نبودم. وقتی از کاخ سعدآباد به‌شهر مراجعت کردم، شنیدم که برای بعدازظهر میتینگی برپا خواهد شد. خدمت جناب آقای نخست‌وزیر عرض کردم که با وضعیت فعلی ادارهٔ چنین میتینگی مشکل به‌نظر می‌رسد؛ و علاوه کردم که میتینگ از طرف فراکسیون نهضت ملی است. فرمودند: «چون در هرحال مردم دعوت شده‌اند مانعی ندارد. مراقبت بکنید مبادا اخلالگران عملی برخلاف مقررات بکنند.»

رئیس: آیا قبلاً از چگونگی این میتینگ و موضوع آن اطلاع داشتید که چنین تذکری را به‌آقای دکتر محمد مصدق داده و این پاسخ را دریافت داشتید؟

سرهنگ اشرفی: به‌طوری که عرض کردم، میتینگ روز ۲۵ مرداد برنامهٔ قبلی نداشت. وقتی من به‌شهر مراجعت کردم، مردم دعوت شده بودند و بلندگوها مردم را برای شرکت در میتینگ دعوت می‌کردند.

رئیس: بلندگوها مال چه مقام و دعوت کننده‌ها کی بودند؟

سرهنگ اشرفی: مربوط به‌فراکسیون نهضت ملی و احزاب طرفدار دولت بودند.

رئیس: اکنون جریان میتینگ آن روز را که مأمور حفظ انتظامات آن بوده‌اید اجمالاً بیان کنید.

سرهنگ اشرفی: از نظر انتظامات عملی برخلاف انتظار رخ نداد؛ و البته بنده هم هیچ‌وقت ناظر جریان میتینگها نبوده‌ام. از نظر اطلاعات و موضوع، این امر مربوط بمرکز دوم ستاد ارتش و شهربانی...

رئیس: از شما سؤالات صریحی برای روشن شدن ذهن دادگاه می‌شود، نه اینکه این اطلاعات و جریانات به‌کجا مربوط است که یقیناً این هیئت به‌تمام آنها آشناست و احتیاج به‌راهنمایی و تذکر ندارد. آیا معقول است که یک فرماندار نظامی که به‌گفتهٔ خودتان قبلاً هم در این خصوص با آقای دکتر محمد مصدق تماس گرفته و نظر داده‌اید و ایشان دستور فرموده‌اند: «مراقبت کنید برخلاف انتظامات جریانی رخ ندهد» بگوید: «من ناظر میتینگ نبوده‌ام و کسب اطلاع از رکن دوم بوده»؟ متوجه باشید که استنطاق نیست و شما باید حقایق را بگویید، و خاصه وضعیت نظامی شما هم همین صراحت را الزام می‌کند.

سرهنگ اشرفی: اگر هم استنطاق بود من راست می‌گفتم، زیرا همیشه عادت به‌راستگویی دارم. من از مرکز فرمانداری نظامی وظایف خودم را انجام می‌دادم. من هیچ‌وقت مرکز فرماندهی خودم را ترک نمی‌کردم. زیرا هر ناحیه و قسمتی فرماندهی مخصوص داشت و من موظف بودم در مرکز فرماندهی خودم برای انجام‌وظیفه باشم.

رئیس: مرکز فرمانداری شما کجا بود؟

سرهنگ اشرفی: شهربانی.

رئیس: تا چه حدودی؟ و فرمانداری نظامی شما در چه شعاعی بود؟

سرهنگ اشرفی: شهرستان تهران.

رئیس: شمیران هم جزو منطقهٔ شما بود؟

سرهنگ اشرفی: بله.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ بدفتر فرمانداری شما چه اطلاعاتی رسید که چگونه برگذار شده است؟ یعنی چه گفته‌اند و چگونه انجام شده؟

سرهنگ اشرفی: گزارشاتی که ممکن بود برسد بر دو نوع است...

رئیس: خواهش می‌کنم فقط جواب دهید آیا گزارش بشما رسیده بود یا نه؟

سرهنگ اشرفی: از نظر اینکه اتفاقی نیفتاده، فرمانده تیپی که منطقهٔ بهارستان در قلمرو آن تیپ بود بستاد فرمانداری نظامی گزارش داد که اتفاقی نیفتاده. دیگر گزارشی بهبنده نرسید. سوابق فرمانداری نظامی حکایت می‌کند.

رئیس: حتی فرماندار نظامی نفهمید که در آن میتینگ چه شعارها داده شده و گویندگان کی بوده‌اند؟

سرهنگ اشرفی: خیر. اگر توضیحی هم لازم باشد عرض می‌کنم.

رئیس: توضیحتان چیست؟

سرهنگ اشرفی: عوامل اطلاعات فرمانداری نظامی رکن دوم ستاد ارتش، رکن دوم ژاندارمری کل کشور، شهربانی است. زیرا فرماندار نظامی رأساً عواملی برای کسب اطلاع ندارد. این عوامل گزارشی بهبنده ندادند.

رئیس: چون موضوع فقط استطلاع است، دادگاه وارد این موضوع نمی‌شود که وظایف فرمانداری نظامی چیست. همین‌قدر بنا بهاظهار خودتان که گفتید فرمانداری نظامی کوشش می‌کرد که اولاً انتظامات برقرار شود، ثانیاً شعارهایی برخلاف مصالح کشور و مقررات بهعمل نیاید، آیا در میتینگ روز ۲۵ این دستور صریح را اجرا و عمل نمودید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: البته تلاش برای اینکه عملی برخلاف مقررات انجام نشود، یک تناسب مستقیمی با اشخاصی که میتینگ را تقاضا کرده بودند داشت.

رئیس: بهسخنرانی خواهش می‌کنم نپردازید. جواب سؤالات را بدهید. آیا این مأمورین را که شعارهایی برخلاف مصالح کشور داده نشود انجام دادید یا نه؟

سرهنگ اشرفی: بله؛ بهفرمانده تیپ سوم دستور دادم مراقبت بکنند.

رئیس: مگر فرمانده تیپ تحت اختیار شما بود؟

سرهنگ اشرفی: فرمانده تیپ تحت اختیار بنده بود.

رئیس: از لحاظ انتظامات چه عملی انجام دادید؟

سرهنگ اشرفی: بهفرمانده تیپ سوم که منطقهٔ بهارستان جزو قلمرو او بود دستور دادم مراقبت کنند.

رئیس: فرمانده تیپ کی بود؟

سرهنگ اشرفی: سرهنگ روحانی.

رئیس: عمل نمود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: گزارشی نداد که عملی برخلاف انتظامات رخ داده....

رئیس: حتی خود شما هم چیزی احساس نکردید.

سرهنگ اشرفی: بعداً شنیدم مختصری در سخنرانیها زیاده‌روی شده است.

رئیس: زیاده‌رویها چه بود؟

سرهنگ اشرفی: اشخاصی مطالبی گفته‌اند که نباید می‌گفتند.

رئیس: شما چه کردید؟

سرهنگ اشرفی: این مطلب از طریق شهربانی بدولت گزارش داده شد و از وظایف دولت بود.

رئیس: شما خودتان گزارش ندادید؟

سرهنگ اشرفی: نخیر.

رئیس: یعنی این زیاده‌رویها قابل این نبود که فرمانداری نظامی که بالاخص برای جلوگیری از این کارها تشکیل می‌شود مستقیماً گزارشی بمقامات بالاتر بدهد؟

سرهنگ اشرفی: این گزارشات از طرف شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش داده شد.

رئیس: شهربانی در این خصوص با فرمانداری نظامی ارتباطی نداشت؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً گزارشی به‌بنده نداد.

رئیس: راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌ها و تظاهراتی که در شهر شد باز فرمانداری نظامی خودش را داخل نمی‌دانست؟

سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی به‌تمام عده‌های انتظامی دستور جلوگیری داد. جلوگیری هم شد و حتی چند نفری هم زخمی شدند. برای اولین بار در مدت تصدی فرمانداری نظامی اینجانب چند تیری هم به‌هوا خالی شد و مردم متفرق شدند.

رئیس: مجسمه‌ها پایین نیامد؟

سرهنگ اشرفی: بعداً آقای دکتر سنجابی تلفناً با من صحبت کردند و گفتند که سربازها مردم را زده‌اند و مخالفتی کنند که مجسمه‌ها را پایین بیاورند. من‌هم‌قدری با خشونت ــ در این‌موقع تیمسار محمود امینی هم در اطاق من حضور داشتند ــ با ایشان صحبت کردم و گفتم وظایف خودشان را انجام داده‌اند. وقتی راجع به‌جمع کردن سربازها صحبت کردند، گفتم غیر ممکن است. بعداً از قراری که استنباط نمودم، ایشان یا جناب آقای نخست‌وزیر وقت صحبت کرده بودند و توضیحاتی داده بودند که منجر به‌احضار من شد و فرمودند: «چرا مردم را می‌زنید و مزاحم مردم می‌شوید؟ فوراً در همه جا سربازها را جمع کنید.» وقتی به‌عرضشان رسید که موضوع مربوط به‌مجسمه‌هاست، فرمودند: «همه چیز متعلق به‌مردم است. شما حق ندارید مردم را بزنید و بکشید، فوراً بروید و سربازها را جمع کنید.»

رئیس: توضیح دهید دکتر سنجابی به‌چه عنوانی دستور به‌شما داد؟

سرهنگ اشرفی: او شاید برای خودش عنوانی قائل می‌شد. ولی من در دورهٔ فرمانداری نظامی خودم فقط از وزیر جنگ و تیمسار ریاست ستاد ارتش دستور می‌گرفتم. دستور کس دیگری را انجام ندادم و به‌کسی هم هیچ‌وقت مراجعه نکردم.

رئیس: اظهار داشتید برای جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها این اقدامات را نمودید؛ و بالاخره به‌گفتهٔ خودتان

با دستور صریح آقای دکتر محمد مصدق عده را جمع کردید؛ آیا در روز مینینگ ۲۵ برای شعارهایی که علناً برضد مقام سلطنت و شخص شاهنشاه ایراد نمودند نیز تدبیری اتخاذ کرده و اقدامی نمودید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: این موضوع محتاج به‌توضیحات بیشتری است که اگر ریاست محترم دادگاه اجازه می‌فرمایند عرض شود.

رئیس: بفرمایید.

سرهنگ اشرفی: نه من و نه هیچ‌کس تصور اینکه عده‌ای از آقایان وکلای مجلس مطالبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند نداشتیم. بعلاوه باید خودمان را در وضعیت خاص روز ۲۵ مرداد بگذاریم و ببینیم که فرماندار نظامی شهرستان تهران چه مشکلاتی در پیش دارد. من چهار تلفن روی میزم بود که گاهی با هر چهارتای آنها صحبت می‌کردند. وضعیت بسیار نامناسبی بود. اجازهٔ میتینگ و دادن یک میتینگ جیز کوچکی می‌نمود که انتظار نمی‌رفت نتیجهٔ بدی داشته باشد. خاصه آنکه گردانندگان این میتینگ وکلای مجلس بودند. من نگرانیهای بسیاری داشتم. باور کنید که من حتی فرصت اینکه روزنامه‌های آن‌شب یا شبهای بعد یا رادیو را گوش کنم اصلاً نداشتم. به‌طور مجمل چیزی به‌گوش من رسید. چون شهربانی هم گزارشی بمن نداد، من نتوانستم روی آن اقدام کنم. خاصه اینکه عملی انجام یافته بود و فرماندار نظامی از نظر یک عمل انجام یافته بوسیلهٔ یکی از وزرای کابینه با تعدادی از نمایندگان ملت چه می‌توانست بکند؟ این وظیفهٔ دولت بود که اگر کاری باید انجام دهد بایستی دستور می‌داد.

رئیس: شما در این خصوص و راجع به‌این واقعات و پیشامدها با آقای دکتر محمد مصدق یا به‌رئیس ستاد ارتش هیچ تذکری یا گزارشی دادید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: ابداً؛ چون آنچه که من شنیدم مسموعات بود، و من فرصت مطالعه در روی مسموعات را با گرفتاریهای مشروح بالا نداشتم. این شهربانی کل کشور و رکن‌دوم ستاد ارتش بود که باید گزارش آن را بمن می‌داد.

رئیس: اظهار داشتید بسعدآباد رفته بودید. ممکن است دادگاه را مستحضر کنید برای چه موضوعی بود؟

سرهنگ اشرفی: دستور صریح نیمسار ریاست ستاد ارتش را برای تعویض پاسدارهای باغشاه، کاخها و سعدآباد انجام می‌دادم.

رئیس: نفهمیدید برای چه دستور تعویض آنها را دادند؟

سرهنگ اشرفی: در شب ۲۴ یا ۲۵ مرداد نیمسار ریاست ستاد ارتش به‌من تلفن فرمودند که سرهنگ نصیری بدون اجازهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کار بسیار بدی نموده. علاوه فرمودند که به‌سرهنگ ممتاز و سرهنگ شاهرخ دستور داده‌اند که نفرات گارد شاهنشاهی را خلع‌سلاح کنند. فرمودند شخص بنده به‌محل بروم و نهایت مراقبت را مبذول دارم که مبادا عملی برخلاف انتظار رخ دهد و موجب آن شود که خدای نخواسته بین عده‌های ارتش زدوخوردی درگیر شود و عده‌های پاسدار کاخهای شهر و سعدآباد و باغشاه تعویض شوند.

رئیس: دستوری که آقای دکتر محمد مصدق برای جلوگیری نکردن از پایین آوردن مجسمه‌ها دادند شامل مجسمه‌های اعلیحضرت فقید بود یا مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً تفکیکی نشد. زیرا به‌علت تعرض شدید مأمورین انتظامی به‌مردم، جناب آقای دکتر مصدق تعجیل داشتند که هر چه زودتر سربازان جمع شوند، یعنی مأمورین انتظامی جمع شوند.

رئیس: اشخاص مختلفی که توسط فرمانداری نظامی در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت شدند بدستور و امر کی و به‌چه مجوزی بوده است؟

سرهنگ اشرفی: تا ساعت ده و ده‌دقیقهٔ روز ۲۵ مرداد که بنده از کاخ سعدآباد مراجعت کردم، عده‌ای دستگیر شده بودند. از نظر اهمیت مطلب مشاهده شد. در مراجعت بنده دادستان دادسرای فرمانداری نظامی تحقیقاتی از دستگیر شدگان نموده است و اشخاص دیگری را هم که لازم دانسته دستگیر کرده است و تقاضای دستگیری آنها را نموده. البته پس از دستگیر شدن طبق مقررات اینجانب هر یک از دستگیر شدگان را دستور توقیف و بازداشت طبق مادهٔ ۵ می‌دادم.

رئیس: سؤال شد مجوز دستگیری آنها چه بوده و به‌چه وسیله دستگیر شدند؟

سرهنگ اشرفی: مجوز دستگیری هر یک از آقایان شرکت در کودتایی که گفته می‌شد سرهنگ نصیری دست به‌آن زده است بود. عوامل مجری دادسرای فرمانداری نظامی یا شهربانی و یا مأمورین رکن ۲ ستاد ارتش و یا احیاناً خود افسران فرماندار نظامی بوده‌اند. در این خصوص عقیده‌مند هستم که از مأمورین فرمانداری نظامی که در شهر بودند تحقیق فرمایید. شاید اطلاع بهتر و موثقتری داشته باشند.

رئیس: یعنی خود فرمانداری نظامی اطلاعی نداشت؟

سرهنگ اشرفی: وقتی دادستان دادسرای فرمانداری نظامی بسناد فرمانداری نظامی یا به‌شهربانی یا به‌یک مقام مجری دیگری بنویسند که «فلان شخص را دستگیر کنید و بیاورید» این کافی است. همان‌طوری که عرض شد، نگرانیها و گرفتاریهای اینجانب اجازه نمی‌داد که در مورد چنین امر خطیری یا در نظر گرفتن اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد بکایک آنها را تحت نظر بگیرم و کار دادسرای نظامی را معطل کنم.

رئیس: ممکن است راجع به‌تشکیل کمیسیونهای امنیت و چگونگی آن و اینکه کی تشکیل می‌شد و چه قسم عمل می‌شد، دادگاه را روشن نمایید؟

سرهنگ اشرفی: برای اینکه امنیت کشور سروصورت صحیحی داشته باشد و هر یک از مقامات امنیتی به‌سهم خود و برخلاف نظریات مقام دیگر عملی نکنند، قرار بود جناب آقای وزیر کشور، نیمسار ریاست ستاد ارتش، نیمسار فرماندهی ژاندارمری کل کشور، نیمسار ریاست شهربانی و فرماندار نظامی شهرستان تهران در منزل جناب آقای نخست‌وزیر جمع شوند و مسائل مربوطه را مطرح کنند و تصمیم مقتضی بگیرند و احیاناً اگر ایجاب می‌کرد، مطلبی به‌عرض جناب آقای دکتر مصدق برسد. یکی از آقایان که به‌موضوع بیشتر علاقه‌مند بود مطلب را به‌عرض جناب آقای نخست‌وزیر می‌رساند. این کمیسیون اغلب صبحهای خیلی زود در حدود ساعت شش‌ونیم ــ هفت تشکیل می‌شد. قبلاً بیشتر ولی برای روزهای بعد برای روز سه‌شنبه هر هفته تثبیت شد. حتی اگر مطلب مهمی نبود به‌وسیلهٔ تلفن گفته می‌شد که مطلبی نیست تا آقایان جمع نشوند.

رئیس: صورت‌جلسه تنظیم می‌شد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا کمیسیون امنیتی تشکیل شد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: آقایان دکتر بقائی و علی زهری در روز ۲۵ مرداد چگونه دستگیر و بازداشت شدند؟

سرهنگ اشرفی: دستگیری آقایان به‌وسیلهٔ ادارهٔ کارآگاهی شد؛ و بلافاصله جناب آقای نخست‌وزیر دستور فرمودند آقای زهری مرخص شود. از چگونگی آن بنده اطلاعی ندارم.

رئیس: روشن نمایید اشخاصی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد به‌استناد مادهٔ ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت

می‌شدند، به‌تشخیص فرمانداری نظامی یا به‌امر مقام دیگری بوده است؟

سرهنگ اشرفی: چون مبنای پرونده به‌وسیلهٔ دادستان دادسرای فرمانداری نظامی تشکیل شده بود، بنا به‌تشخیص دادستان دادسرای فرمانداری نظامی عمل می‌شد.

رئیس: آیا مادهٔ ۵ در اختیار فرمانداری نظامی است یا دادستان دادسرای فرماندار نظامی؟

سرهنگ اشرفی: در اختیار فرماندار نظامی است.

رئیس: متشکرم، بفرمایید.

ساعت ۸ بعدازظهر رئیس دادگاه ختم جلسه را اعلام داشت و اطلاع داده شد که جلسهٔ آینده، به‌ساعت ۹ صبح روز شنبه موکول می‌شود.

حواشی

۱) منظور مهندس جهانگیر حقشناس وزیر راه، کابینهٔ دکتر مصدق است.

۲) مرحوم عبدالعلی لطفی برعکس آنکه در بازپرسی مرعوب شده و به‌اصطلاح اظهارات نامطلوبی کرده بود، در این جلسه با نهایت شجاعت (بجبران گلایه‌های دکتر مصدق) حق مطلب را ادا کرد.

جلسه بیست و سوم

ساعت ۱۰/۱۵ بامداد شنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۲ بیست و سومین جلسهٔ دادرسی دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی بهریاست سرلشکر مقبلی و دادیاری سرهنگ پورآذر در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل شد.

پس از اعلام رسمیت جلسه، صورت جلسهٔ دادگاه قرائت گردید و رئیس دادگاه خطاب به‌سرهنگ پورآذر که در غیاب سرتیپ آزموده سمت دادستانی را به‌عهده داشت گفت:

آیا دادستانی مطلبی دارند؟

سرهنگ پورآذر: با نهایت احترام به‌عرض دادگاه می‌رساند: اینجانب به‌نمایندگی از طرف دادستان ارتش دو فقره نامه‌های رسیده را که یکی از جانب سرهنگ ستاد علی‌محمد روحانی[۱] رسیده و دیگری از فدراسیون کشتی پروفسیونل آلمان واصل شده است، بدواً قرائت می‌کنم و عرض توضیح مختصر تقدیم دادگاه محترم می‌نمایم. بطوری که خاطر دادرسان محترم مستحضر است، در جلسهٔ گذشته سرهنگ اشرفی اظهار داشته بود که مسئولیت آن روزها به‌عهدهٔ فرمانده تیپ سوم بوده که این فرماندهی به‌عهدهٔ سرهنگ ستاد علی‌محمد روحانی بوده است. اینک نامهٔ رسیده از طرف افسر مزبور عیناً قرائت می‌شود. [متن نامه *قرائت شد*.]

و اما راجع به‌تلگراف دیگر، نظر به‌اینکه اینجانب انگلیسی بلد نیستم از حضار محترم کسی که می‌تواند این نامه را ترجمه و قرائت نماید، تمنی می‌کنم تشریف بیاورند و این را ترجمه و قرائت کند.

در این موقع آقای پرویز رائین نمایندهٔ خبرگزاری اسوشیتدپرس خواست تلگراف را ترجمه و قرائت کند. ولی رئیس دادگاه اظهار داشت: «ترجمه کنید و ذیل آن مرقوم دارید و بعداً بدادگاه مسترد نمایید.»[۲]

آن گاه رئیس دادگاه بدادیار دادگاه گفت:

دیگر مطلبی ندارید؟

سرهنگ پورآذر: خیر، عرضی ندارم.

رئیس: سرتیپ مدبر را بجلسه بیاورید.

دو نفر از افسران انتظامی دادگاه سرتیپ مدبر، رئیس شهربانی حکومت دکتر مصدق، را در حالی که لباس سرمه‌ای رنگی بر تن داشت وارد جلسه نمودند و به‌صندلی گواهان هدایت کردند.

رئیس: تیمسار مدبر، خواهشمندم به‌عنوان گواه دادگاه را روشن فرمایید تشکیل کمیسیون امنیت به‌چه طرز و در چه مواقع و در کجا صورت می‌گرفته است.

سرتیپ مدبر: معمولاً کمیسیون امنیت در اوایلی که بنده ریاست شهربانی را عهده‌دار بودم با حضور جناب آقای

دکتر صدیقی، نیمسار ریاحی، نیمسار امینی فرماندار نظامی و خود بنده در منزل جناب آقای دکتر مصدق تشکیل می‌شد. در اطراف وقایع مذاکره‌ای می‌کردیم و بعد نظر را جناب آقای دکتر صدیقی به‌عرض می‌رساند. این اواخر چون نسبتاً کار کم بود، تقریباً هفته‌ای یک روز تشکیل می‌شد. [*سرتیپ آزموده وارد تالار جلسه شد و کرسی دادستانی را اشغال نمود.*] آن هم روزهای سه‌شنبه بود. در آخرین هفته نیز کمیسیون مزبور تشکیل نشد.

رئیس: آیا صورت‌جلسه نوشته می‌شد یا خیر؟

سرتیپ مدبر: خیر.

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید در ایام ۲۵ الی ۲۷ مرداد راجع به‌جریان روز گزارشاتی به‌آقای دکتر محمد مصدق داده‌اید یا خیر؟ اگر داده‌اید، اجمالاً از مفاد آن دادگاه را مستحضر دارید.

سرتیپ مدبر: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ حوادثی که اتفاق افتاد این حوادث در صلاحیت فرماندار نظامی بود و قطعاً فرماندار نظامی گزارشاتی تقدیم کرده. بنده گزارشی ندادم.

رئیس: آیا از نظر ریاست شهربانی دادن چنین گزارشاتی را ضروری نمی‌دانستید؟

سرتیپ مدبر: مسائلی که مربوط به‌فرماندار نظامی بود، بنده دخالت نمی‌کردم. امری که در صلاحیت فرماندار نظامی بود، خود فرماندار نظامی گزارش می‌داد.

رئیس: مثلاً چه مسائلی را؟

سرتیپ مدبر: مسائل مربوط به‌جریان انتظامی و حوادث و اجتماعات سیاسی را چون در صلاحیت فرماندار نظامی بود، فرماندار نظامی گزارش آن را می‌داد.

رئیس: آیا به‌نظر نیمسار در این سه روزه جریاناتی که جنبهٔ سیاسی و مهم که تماس با وضعیت عمومی کشور و مقامات عالیه باشد واقع نشد که مستلزم گزارش باشد؟

سرتیپ مدبر: اتفاقاتی افتاد که عرض کردم در صلاحیت فرماندار نظامی بود؛ و فرماندار نظامی البته گزارشات خود را تقدیم کرده است.

رئیس: آیا با بودن فرمانداری نظامی نیمسار شهربانی را مسئول انتظامات می‌دانستید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: شهر تهران چون در حال فرمانداری نظامی بود، مأمورین شهربانی تحت نظر فرمانداری نظامی انجام وظیفه می‌کردند. بنده به‌کلیهٔ امورات شهربانی رسیدگی می‌کردم.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را روشن سازید که آیا شهربانی تهران را تحت نظر فرمانداری نظامی می‌دانستید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: مأمورین شهربانی تهران را در واقعاتی که در صلاحیت فرمانداری نظامی بود تحت امر فرمانداری نظامی قرار داده‌بودم.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد و تظاهراتی که به‌عمل می‌آمد چه استنباط نمودید؟ آیا در این مورد گزارشاتی به‌مقامات لازمه دادید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: نتیجه‌ای که از میتینگ روز ۲۵ بنده گرفتم این بود که جملات و کلمات نابابی در آن میتینگ ادا شده بوده. این اطلاع در آخر میتینگ به‌من داده شد. همان طور که به‌عرض رساندم، چون این موضوع در اثر اجتماعات سیاسی ایجاد شده بود و اجتماعات سیاسی هم تحت مسئولیت فرماندار نظامی بود، بنده چون آخر شب بود و دسترسی به‌فرماندار نظامی نداشتم، فردای آن روز به‌فرمانداری نظامی اطلاع دادم که جریان امر را تحقیق و

گزارش دهند.

رئیس: سوابق این موضوع که به‌فرمانداری نظامی ارجاع شده آیا کتبی بوده یا شفاهی؟

سرتیپ مدبر: از تاریخی که بنده به‌ریاست شهربانی منصوب شدم، کلیهٔ اموراتی که در صلاحیت فرماندار نظامی بود...

رئیس [*خطاب به‌مأمورین محافظ*]: سرهنگ اشرفی اینجاست؟

چند نفر از مأمورین: خیر قربان.

رئیس: بگویید او را بیاورند. [*چند نفر از افسران محافظ دادگاه برای احضار سرهنگ اشرفی خارج شدند.*]

سرتیپ مدبر: گزارشات مربوطه را بدون دخالت شهربانی از ابتدا تا انتها در این قبیل مسائلی که در صلاحیت فرماندار نظامی بود مستقیماً گزارش می‌داد و دستور می‌گرفت.

رئیس: در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ تیرماه شخصاً با آقای دکتر مصدق ملاقات کردید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: بله.

رئیس: جریان واقعات را به‌استحضار ایشان رسانیدید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: بنده روز ۲۶ مرداد عصر خدمتشان رسیدم. جریان وقایع آرامگاه را به‌عرضشان رسانیدم که یک عده اخلالگر قصد تخریب آنجا را دارند. صبح یکمرتبه شخصاً تا وسط جادهٔ حضرت عبدالعظیم رفتم و موقعی که می‌آمدم شهر عده‌ای را دیدم. بعد از ظهر طبق تلفن استوار رشیدی، رئیس مستحفظان آرامگاه اعلیحضرت فقید، که گفت عده‌ای اخلالگر قصد رفتن به‌آنجا و غارت آنجا را داشته‌اند، عدهٔ مکفی پاسبان و سرباز فرستاده شد و آرامگاه تا آخرین دقیقه از هر گونه حوادثی حفظ شد.

رئیس: آیا دستوری از جناب آقای دکتر مصدق برای حفظ آنجا دریافت داشتید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: این اقدامات قبلاً شده بود و دستوری نداشتم. ولی البته همیشه می‌فرمودند که «در حفظ انتظامات جدیت بکنید.»

رئیس: چگونه از کلیهٔ حوادث این دو روزه فقط موضوع آرامگاه را صلاح دانستید گزارش دهید، ولی موضوعات دیگر را از حدود وظایف خود و حتی گزارش آن خارج دانستید؟

سرتیپ مدبر: به‌استحضار می‌رسانم: به‌طوری که عرض کردم، گزارشات آن وقایع که در عرض آن سه روز اتفاق افتاد فرماندار نظامی چه تماس تلفنی و چه حضوری حاصل می‌کرد و گزارش می‌داد. حوادثی که مربوط به‌میتینگ روز ۲۵ بود و یکی مربوط به‌صبح ۲۶ راجع به‌مجسمه‌ها بود، میتینگ روز ۲۵ جریانش از طرف ادارهٔ رادیو رپورتاژ شده بود و به‌اطلاع همه رسیده بود. قضیهٔ مجسمه‌ها البته استحضار پیدا کرده بودم. برای اینکه بنده وقتی که از حضرت عبدالعظیم برگشتم و اطلاع از پایین آوردن مجسمه‌ها پیدا کردم، از فرماندار نظامی سؤال کردم. جواب دادند: «جناب آقای دکتر مصدق چون جمعیت زیاد بود و ممکن بود خونریزی شود، امر دادند مأمورین را جمع‌آوری بنمایند.»

رئیس: آیا برای اجتماعات و میتینگها دستور و مقرراتی وجود داشت یا خیر؟ اگر بوده از چه قرار بوده؟

سرتیپ مدبر: چون این قسمت در صلاحیت فرماندار نظامی است و ایشان روی آن عمل می‌کردند، از ایشان باید سؤال شود؛ چون از بنده واردترند.

رئیس: منظور این است که آیا اصولاً چنین مقرراتی نبوده یا شما اطلاع نداشتید؟

سرتیپ مدبر: بنده اطلاع نداشتم.

رئیس: آیا دادن گزارشاتی از جریان واقعات و حوادث روز از طرف شهربانی به‌مقامات مربوطه اصولاً مرسوم بوده یا خیر؟

سرتیپ مدبر: به‌طوری که به‌عرض رساندم اموراتی که در صلاحیت فرماندار نظامی بود فرماندار نظامی مستقیماً به‌عرض می‌رساند. اموراتی که در صلاحیت فرماندار نظامی نبود بنده به‌عرض می‌رساندم.

رئیس: آیا به‌نظر شما ایجاد فرمانداری نظامی جز به‌منظور تقویت شهربانی بوده یا اینکه با بودن فرمانداری نظامی سلب مسئولیت انتظامات از شهربانی می‌شده است؟

سرتیپ مدبر: فرماندار نظامی یک وسایلی دارد و قانون برای او یک اختیاراتی قائل شده که آن امورات مربوط به‌فرماندار نظامی است. خودش رسیدگی می‌کند و کارهای مربوط به‌شهربانی را خود شهربانی رسیدگی می‌کند. به‌طور مثال عرض می‌کنم امور مربوط به‌اجتماعات سیاسی را فرماندار نظامی عهده‌دار است و سایر امورات را بنده رسیدگی می‌کردم.

رئیس: ممکن است اجمالاً توضیح دهید که سایر امورات از چه قبیل بوده است؟

سرتیپ مدبر: فقط شهربانی تهران نبود. بنده ریاست شهربانی کل کشور را عهده‌دار بودم و به‌تمام وضع شهربانیهای کل کشور رسیدگی می‌کردم، و در تهران فرماندار نظامی بود.

رئیس: البته دادگاه مستحضر است که شهربانی کل کشور به‌امور کلیهٔ شهربانیهای کل کشور رسیدگی می‌کند. ولی منظور از سؤال بالا این بود که با توضیحاتی که دادید و تفکیک نمودید امورات سیاسی و اجتماعی را فرماندار نظامی رسیدگی می‌کرد و سایر امور را شهربانی. منظور دادگاه این است که روشن شود سایر امور یعنی چه؟ اطلاق به‌چه قسم امور می‌شود؟

سرتیپ مدبر: در شهر تهران فقط امورات اجتماعات سیاسی نبود. هزار گونه اتفاقات دیگری از لحاظ سرقت، از لحاظ کارهای دیگر که شهربانیهای سایر ولایات به‌تهران ارجاع می‌کردند که رسیدگی می‌کردم.

رئیس: آیا ممکن است اجمالاً بفرمایید وظایف کارآگاهی در شهر چه بوده؟

سرتیپ مدبر: کسب اطلاعات لازمه و تسلیم آنچه مربوط به‌رئیس شهربانی است به‌رئیس شهربانی و آنچه مربوط به‌فرمانداری نظامی است به‌فرماندار نظامی.

رئیس: و دیگر از این اطلاعات مکتسبه بلافاصله بمقامات مربوط با شهربانی گزارشی داده نمی‌شد؟

سرتیپ مدبر: چرا. بعد از شهربانی به‌وزارت کشور البته مرتباً تقدیم می‌شد.

رئیس: در همان روز یا روز بعد؟

سرتیپ مدبر: یا همان روز یا روز بعد؛ بسته به‌خاتمهٔ کار گزارش بود.

رئیس: با اطلاعاتی که به‌شهربانی می‌رسید و همچنین مشهود می‌شد، راجع به‌جریانات روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا هیچ گزارشاتی داده‌اید و اصولاً این جریانات را شایستهٔ طرح در کمیسیون و مقامات دیگر انتظامی دانسته و تقاضایی در این خصوص نموده‌اید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: آنچه مربوط به‌موضوع میتینگ بود به‌عرض رساندم. چون میتینگی که سه ساعت طول بکشد و رپورتاژش رسمی تهیه شود، در رادیو تکرار شود، عموم شنیده باشند و همه از آن مطلع باشند و بعلاوه موضوعش مربوط به‌فرماندار نظامی باشد، فرماندار نظامی باید گزارش آن را تهیه کند. آنچه که مربوط به‌مجسمه‌هاست، گزارش

آن را هم چون امر شد که مأمورین جمع‌آوری شوند پس از جریان امر مستحضر بوده‌اند که چه حوادثی اتفاق افتاده فرماندار نظامی قطعاً در تماس بوده. روی این اصل بنده دخالتی در کار فرماندار نظامی نکردم و ایشان بایستی گزارشات را تهیه و تقدیم دارند.

رئیس: راجع به‌بازداشت اشخاص غیرنظامی هم شهربانی در آن روزها اطلاعی نداشت؟

سرتیپ مدبر: بازداشت اشخاص غیرنظامی بوسیلهٔ فرماندار نظامی انجام می‌گرفت و شهربانی مجوزی برای توقیف اشخاص نداشت و حق نداشت کسی را توقیف کند. بعداً بنده مطلع می‌شدم که کسی توقیف شده است. ممکن بود از توقیف بعضیها هم اطلاع پیدا نکنم، چون از طرف شهربانی کسی توقیف نشده بود.

رئیس: بفرمایید: دیگر سؤالی نیست.

سرتیپ مدبر صورت‌جلسهٔ دادگاه را امضا نمود. رئیس به‌یکی از افسران گفت: «آقای مهندس رجبی را بیاورید.» ولی دادستان اشاره‌ای به‌رئیس دادگاه کرد و او را متوجه نمود که وی توضیحاتی دارد. بدین لحاظ رئیس دادگاه به‌افسر دیگری از مأمورین انتظامی دادگاه گفت: «دستور بدهید فعلاً آقای مهندس رجبی را نیاورند، چون آقای دادستان گویا تذکری دارند.» همچنین به‌سرتیپ مدبر که قصد خروج از جلسه را داشت گفت: «شما هم بفرمایید بنشینید، چون آقای دادستان تذکری دارند.» سرتیپ مدبر روی صندلی مخصوص گواهان نشست. دادستان ارتش چنین اظهار داشت:

با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه، موظفم برای روشن شدن ذهن دادگاه محترم مختصر توضیحی را به‌عرض برسانم. تردید نیست طبق موازین قانونی دادگاه می‌تواند در جریان دادرسی حضور هر کس را که استماع بیاناتش را لازم می‌دانند و مفید می‌دانند از بیانات اشخاص استفاده نمایند و هر گونه سؤالی که می‌خواهند به‌عمل آورند. ولی در مورد این آقایان و افسرانی که از جلسهٔ گذشته احضار شده‌اند، از لحاظ دادستانی باید این توضیح به‌عرض برسد که کلیهٔ این آقایان و افسران تحت تعقیب جزایی دادستانی ارتش هستند. چنانچه اینجانب ملاحظه می‌کنم، پایهٔ جوابهای این آقایان روی دفاع و رد اتهام از خود می‌رود. در صورتی که چون تحت تعقیب هستند، دفاع خود را باید فعلاً در مرحلهٔ تحقیق که بازپرس و دادستان مأمور تحقیق هستند به‌عمل آورند. نتیجهٔ این جزء از عرضم این است که ریاست محترم دادگاه در صورتی که صلاح بدانند، هر یک از این آقایان را که احضار می‌کنند به‌آنان تذکر دهند هر یک از سؤالاتی که از آنان به‌عمل می‌آید منظور دفاع از اتهام منتسب به‌آنها نیست.

توضیح دیگر اینکه به‌نظر اینجانب افسران و غیرنظامیان متهم به‌این دادگاه احضار می‌شوند تنها روی یک موضوع و موضوع این است که آقای دکتر مصدق ضمن توضیحات و دفاعیاتشان چنین وانمود کردند که سازمانهای کشور هر یک وظیفه‌ای داشته‌اند و موظف بوده‌اند وظایف محولهٔ سازمانی را انجام دهند. و از بیانات این متهم یعنی آقای دکتر مصدق اینجانب چنین استنباط نموده‌ام که من‌باب‌مثال ایشان دفاع کردند که ادارهٔ انتشارات و تبلیغات یک وظایفی داشته به‌آقای دکتر مصدق مربوط نبوده. یا شهربانی کل کشور وظایفی داشته به‌ایشان مربوط نبوده. یا فرمانداری نظامی به‌همین نهج. یا اگر مسئولیتی بوده، وزیران ایشان به‌اصطلاح خودشان باید جوابگو باشند. از این مقدمه به‌نظر اینجانب دادگاه محترم وقتی این متهمین را احضار می‌فرمایند بی‌مناسبت نیست که مبنای سؤال روی اظهار آقای دکتر مصدق باشد.

اکنون که ریاست وقت شهربانی کل کشور حضور دارند، اینجانب با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه این سؤال را

طرح می‌نمایم که آیا با وجود فرمانداری نظامی وظایف اصلی و اساسی شهربانی کل کشور منتفی می‌شود یا خیر؟ در این سؤال می‌خواهم این موضوع برای دادستان ارتش روشن شود که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه تا روز ۲۸ رئیس وقت شهربانی کل کشور که می‌دانند آقای دکتر مصدق تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و الآن اینجانب تذکر دادم که آقای دکتر مصدق در رد اتهام می‌گویند شهربانی کل کشور وظایفی داشته و به‌طور خلاصه انهام خود را متوجه اشخاص دیگری می‌کند، آیا نیمسار سرتیپ مدیر که رئیس وقت شهربانی کل کشور بودند از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد از آقای دکتر مصدق در آن ایام دستوری می‌گرفتند یا خیر؟ با ایشان تماس روزانهٔ حضوری یا تلفنی داشته‌اند یا نه؟ به‌طور خلاصه دادستان ارتش را روشن نمایید که رئیس وقت شهربانی کل کشور از شخص آقای دکتر مصدق دستورات مستقیم اخذ می‌کرده یا خیر. اعم از اینکه آن دستورات طبق سازمان صحیح بوده یعنی رئیس شهربانی حق دارد با ایشان تماس بگیرد و اعم از اینکه آن دستورات به‌صلاح کشور بوده یا خیر؟

رئیس: برای نیمسار دادستان توضیح دهید که شما دایماً تماس داشته‌اید یا خیر؟

سرتیپ مدیر: به‌عرض ریاست محترم دادگاه و نیمسار دادستان ارتش می‌رساند: در روز ۲۶ یک مرتبه و در روز ۲۷ غروب یک مرتبه حضور جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم. روز ۲۶ جریان آرامگاه و اتفاقی که افتاده بود و روز ۲۷ توقیف عدهٔ کثیری اخلالگران که در شهر بوسیلهٔ کلانتریها انجام گرفته بود به‌عرض رساندم. و چون در نتیجهٔ کثرت کار مریض و فوق‌العاده خسته شده بودم، در تقاضای استعفای خودم مصر شدم و صبح ۲۸ از ریاست شهربانی معاف شدم. طبق حکمی که الآن در دست دارم و اگر لازم باشد عین آن را قرائت خواهم کرد، در عرض این سه روز فقط این دو مرتبه بود که به‌حضور ایشان شرفیاب شدم.

رئیس: منظورتان از اخلالگران که توقیف شدند چه اشخاصی بوده است و جرمشان چه بود؟

سرتیپ مدیر: یک عده اشخاصی که در شهر ایجاد بی‌نظمی می‌کردند. شلوغ می‌کردند.

رئیس: عنوان اخلالشان چه بود؟

سرتیپ مدیر: بنده شخصاً آنها را دستگیر نکردم که ببینم عنوانش چه بوده. پرونده‌ای دارد در شهربانی که معین می‌کند چه کار کرده‌اند.

رئیس: آیا گزارشی می‌دادند که این اشخاص به‌چه عنوان دستگیر شده‌اند؟

سرتیپ مدیر: کلانتریها دستگیر می‌کردند و به‌دادسرای فرمانداری نظامی می‌فرستادند.

رئیس: روز ۲۵ مرداد اصولاً اتفاقی، صحبتی، تظاهری که موجب اخلال نظم کشور و بر خلاف اصول مشروطیت و انتظامات باشد رخ داد یا خیر؟

سرتیپ مدیر: به‌عرض رساندم بنده در آخر روز ۲۵ اطلاع حاصل کردم که جملات ناباپی در هنگام سخنرانی ادا شد. اگر در آن ساعت اول سخنرانی مستحضر می‌شدم، اطمینان می‌دهم که تصمیمات لازمه را اتخاذ می‌کردم. ولی وقتی بنده مطلع شدم که آخر شب بود و دسترسی به‌کسی نداشتم.

رئیس: بعد از آنکه مطلع شدید چه اقدامی نمودید؟

سرتیپ مدیر: فردای آن شب به‌فرماندار نظامی اطلاع دادم که «موضوع را تعقیب بکنید.» و چون وقایع دیگری در پی این واقعه اتفاق افتاد، یعنی قسمت مجسمه‌ها پیش آمد و توجه روی کار مجسمه‌ها رفت و بلافاصله پس از مجسمه‌ها وضعیت آرامگاه پیش آمد، این بود که مجال فکر نبود.

رئیس: چنانچه نیمسار دادستان استحضار دارند، چون آقای دکتر محمد مصدق در بیانات خود اظهار داشتند که

هر یک از ادارات انتظامی مسئول امور مربوطه به‌خود بوده‌اند و مستقلاً عمل می‌نموده‌اند، منظور احضار تیمسار بهدادگاه این بود که صراحتاً روشن فرمایید آیا چنین بوده است یا خیر؟

سرتیپ مدبر: هر کسی در حدود مسئولیت خودش مسئولیتهایی داشت و وظایفی دارد. بنده هم آنچه در قدرت و توانایی داشتم و فکر و فهمم اجازه می‌داد از هیچ‌گونه خدمتگزاری فروگذار نکردم.

رئیس: خواهش می‌کنم بدون اینکه دفاع بفرمایید دادگاه را مستحضر سازید که چنین قضیه‌ای بوده یا خیر؟

سرتیپ مدبر: به‌عرض رساندم که هر رئیس اداره یک مسئولیتی دارد و وظایف خودش را بایستی انجام دهد. از این سؤال اگر ممکن است توضیح بیشتری دهید تا مفهوم شود.

رئیس: آیا مسئولیت انتظامات جلوگیری از تظاهرات، دادن شعارها، اهانت بمقام سلطنت، اقدام علیه مشروطیت جزو وظایف شهربانی بوده است یا خیر؟

سرتیپ مدبر: اگر هم جزو وظایف شهربانی نباشد، هر فرد ایرانی باید از این عملیات جلوگیری کند و تا سرحد امکان هم جلوگیری شده است. چنانچه استحضار دارید، تا آخرین ساعت مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی مجسمه‌ها را حفظ کردند. ساعتی که به‌فرمانداری نظامی امر شد که مأمورین جمع‌آوری شوند، مأمورین جمع‌آوری شدند. آن وقت مجسمه‌ها را پایین آوردند. در مورد آرامگاه، وقتی عده‌ای حرکت کرد برای غارت و تخریب آرامگاه، فوراً با فرستادن عده‌ای پاسبان و سرباز، برای حفاظت آرامگاه و جلوگیری از هرگونه حادثه‌ای در آنجا اقدام کردم. به‌طوری‌که به‌عرض رساندم، اگر بنده در آن ساعت میتینگ از جملات نابابی که ادا شده بود مستحضر نشده بودم حتماً تصمیمات لازمه را اتخاذ می‌کردم. ولی متأسفانه در آخر شب مطلع شدم. با این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید آنچه لازمهٔ جدیت است به‌عمل آمده.

رئیس: آیا اطلاع دارید در شب ۲۵ مرداد ماه در ستاد ارتش چه مذاکراتی صورت گرفت؟ و خودتان نیز در آن مذاکرات حضور داشتید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: در شب بیست و پنجم ساعت ۱۱ تیمسار ریاحی بنده را به‌ستاد ارتش احضار کردند و فرمودند: «جناب آقای دکتر مصدق می‌گویند امشب ممکن است یک جریان غیر عادی از طرف یکی از پادگانها سر بزند. شما مراقب وضعیت باشید.» بنده عرض کردم: «اطاعت می‌کنم.» در این اثنا تیمسار کیانی معاون ستاد ارتش و سرکار سرهنگ فرماندار نظامی وارد اطاق شدند و یک چای صرف شد و بنده از اطاق خارج شدم و به‌شهربانی آمدم.

رئیس: آیا از جریان میتینگ که صبح روز ۲۵ مرداد در جلوی منزل آقای دکتر محمد مصدق انجام یافته اطلاع دارید؟

سرتیپ مدبر: خیر.

رئیس: آیا رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی یعنی سرهنگ نادری مستقیماً با آقای دکتر محمد مصدق تماس داشته یا خیر؟

سرتیپ مدبر: گاهی احضار می‌شدند و گاهی برای تقدیم گزارش شرفیاب می‌شدند.

رئیس: سؤال از آقای دکتر محمد مصدق:

دکتر مصدق: بفرمایید، آقا. بفرمایید.

رئیس: خواهش می‌کنم توضیح بدهید احضار مستقیم رئیس ادارهٔ کارآگاهی شهربانی مستقیماً برای چه قبیل دستورات و چه اطلاعاتی بوده است که صلاح نبوده رئیس شهربانی از آن مطلع گردد؟

دکتر مصدق: هیچ. بنده رئیس اطلاعات شهربانی گمان می‌کنم دو یا سه مرتبه منزل من آمده که یک یا دو مرتبه

راجع به‌قضیهٔ افشارطوس بود که می‌آمد و گزارش می‌داد. یک‌مرتبه دیگر هم آمد. بنده از چهارمرتبه بیشتر رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی را در منزل ندیدم. مخصوصاً روزهای اخیر شاید یک ماه بود که بنده ایشان را هیچ ندیده بودم، هیچ.

رئیس: تیمسار مدبر، به‌طور کلی از اشخاصی‌که در جریان ۲۵ الی ۲۸ دستگیر و بازداشت می‌شدند شهربانی هیچ اطلاعی نداشت؟

سرتیپ مدبر: این دستگیرشدگان دو نوع بودند: یکی از طرف کلانتریها که مرتکب خلافی می‌شدند و با پرونده می‌رفتند به‌فرماندار نظامی. یک‌عده به‌وسیلهٔ فرماندار نظامی توقیف می‌شدند؛ و به‌طوری‌که به‌عرض رساندم، فرماندار نظامی از جریان کار آنها اطلاع داشت. بعضیها را بنده مستحضر می‌شدم؛ بعضیها را بنده مطلع نشدم به‌علت کثرت گرفتاری. شهربانی به‌تنهایی هیچ کسی را توقیف نکرد و حق توقیف ندارد.

ساعت ۱۱/۴۵ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۱۲/۰۵ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید. پس‌از اعلام‌رسمیت جلسه، رئیس‌دادگاه‌دستور داد که سرهنگ اشرفی را به‌جلسه احضار کنند. قبل از حضور سرهنگ اشرفی، رئیس دادگاه سؤال زیر را از سرتیپ مدبر که آن وقت در جلسه حضور داشت پرسید:

دادگاه را روشن فرمایید که اصولاً راجع به‌جریانات این پیش‌آمدها در ایام ۲۵ الی ۲۷ گزارشاتی داده و از مقامی دستوراتی گرفته‌اید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: منظور از «مقامی» چه مقامی است؟

رئیس: مقصود از آن مقام در روزهای ۲۵ تا ۲۷ آقای دکتر مصدق است.

سرتیپ مدبر: به طوری که به‌عرض رساندم، میتینگ روز بیست‌وپنجم از طرف یک ادارهٔ رسمی سخنرانیها رپورتاژ شده بود و در رادیو پخش شد. [*در این موقع سرهنگ اشرفی به‌اتفاق یک افسر محافظ وارد جلسه شد و پهلوی سرتیپ مدبر ایستاد.*] و چون میتینگ مدت سه‌ساعت طول کشید، گزارش جریان این سه ساعت موردی نداشت. بعلاوه چون این جریان در صلاحیت فرماندار نظامی بود، مطابق معمول قبلاً فرماندار نظامی گزارشی داده بود.

رئیس: اکنون از آقای سرهنگ اشرفی سؤال می‌شود. متوجه باشند.

سرهنگ اشرفی: بفرمایید؛ حاضرم.

رئیس: چون شما دیروز در مقابل توضیحاتی که برای روشن شدن ذهن دادرسان به‌عمل می‌آمد اظهار داشتید مسئولیت انتظامات میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان به‌عهدهٔ فرمانده تیپ سوم یعنی سرهنگ روحانی محول بوده، اینک متن گزارشی که سرهنگ نامبرده داده عیناً قرائت می‌شود که بعد توضیحات خود را بیان نمایید.

سرهنگ پورآذر، دادیار دادستانی ارتش، متن نامهٔ سرهنگ روحانی را مجدداً قرائت کرد. پس از قرائت‌نامه، سرهنگ اشرفی چنین اظهار داشت:

محترماً به‌عرض دادگاه می‌رسانم: تهران به‌سه منطقه تقسیم شده بود از لحاظ حفظ امنیت: منطقهٔ شرقی ــ شمال

شرقی در قلمرو تیپ دوم، منطقهٔ شمال غربی در قلمرو تیپ یکم، و منطقهٔ جنوبی در قلمرو تیپ سوم. الآن هم به‌همین منوال است. حال اگر من اشتباه کرده‌ام و گفته‌ام سرهنگ روحانی، به‌هر حال فرمانده تیپ سوم مسئول منطقهٔ خودش بوده و من مسئول تمام مناطق. من در فرمانداری نظامی بودم و از خودم سلب مسئولیت نکردم. من تمام مسئولیت فرمانداری نظامی خودم را به‌عهده می‌گیرم. الآن هم درست به‌خاطر ندارم سرهنگ روحانی چه موقع توقیف شد.

رئیس: آیا اطلاعات هم به‌همان نحوی که گزارش داده‌اند پانزده دقیقه به‌پانزده دقیقه به‌اطلاع فرماندار نظامی می‌رسید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: اگر فرمانده یک منطقه با رئیس یک کلانتری یا شخصی از این قبیل گزارش داده به‌ستاد فرمانداری نظامی، مسئولیت و شخصیت و کارهای بنده مافوق اینها بود. اگر گزارشی هست، باید در ستاد فرمانداری نظامی جستجو شود. ولی آنچه به‌خاطر دارم، راجع به‌انتظامات گزارشی برخلاف انتظامات و مقررات نرسید که عرض کردم.

رئیس: مفاد گزارشات مربوط به‌روز ۲۵ و عملی که انجام شد اصولاً به‌نظر شما بر طبق مقررات یا برخلاف مقررات بود؟

سرهنگ اشرفی: اجازه می‌خواهم که قبلاً عرض کنم که وظایف مأمورین انتظامی از چه قراری بوده است.

رئیس: احتیاجی نیست. جواب سؤال را بدهید.

سرهنگ اشرفی: مفاد گزارشات از لحاظ انتظامات بود و ذکر می‌کردند مثلاً مطلبی نیست و اتفاقی نیست و الآن فلان کس صحبت می‌کند.

رئیس: به نظر شما لازم نبود فرمانداری که مخصوصاً در موارد مخصوص برای جلوگیری از تبلیغات سوء عملیات مخالف مقررات و شئون مملکت مخصوصاً اجتماعات و میتینگها که تشکیل شده بداند که چه صحبت کرده‌اند یا اینکه به نظر دادگاه فرمانداری نظامی قطعاً از موضوع صحبت میتینگ می‌بایستی قبلاً مطلع می‌شده تا اگر برخلاف انتظامات باشد اجازه ندهد؟ اکنون فقط دادگاه را اجمالاً مستحضر دارید که فرمانداری نظامی از موضوع و صحبت میتینگ اطلاع پیدا کرده بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: فرمانداری نظامی اطلاعی نداشت. اگر اجازه فرمایند، مختصر توضیحی هم داده شود.

رئیس: نخیر کافی است. نیمسار مدبر رئیس شهربانی وقت که اکنون حضور دارند، اظهار می‌دارند در مورد اجتماعات مختلفه در شهر، میتینگها، شعارها و اموراتی ازاین قبیل منحصراً به عهدهٔ فرمانداری نظامی بوده و شهربانی مطلقاً دخالتی نداشته است. آیا این اظهارات را تأیید می‌کنید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی تهران مافوق شهربانی انجام وظیفه می‌کرده و شهربانی در این موارد مرئوس فرماندار نظامی تهران بوده. ولی وظایفی هم از نظر شهربانی داشته است.

رئیس: رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی سرهنگ ۲ نادری با شما که فرماندار نظامی بودید تماس داشت یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: بله.

رئیس: آیا در غروب روز ۲۵ مرداد بعد از میتینگ گزارش جریان را علاوه بر اطلاعی که قبلاً داده می‌شد به شما داده است یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: آیا با این وقایع مهمی که واقع شده و این صحبتها، تبلیغات، تظاهراتی که به عمل آمده چگونه شما را نه

مأمورین فرمانداری نظامی نه مأمورین اطلاعات شهربانی که شما مافوق بر همهٔ آنها بوده‌اید مستحضر نداشته‌اند؟

سرهنگ اشرفی: در جلسهٔ قبل عرض کردم که به طور غیررسمی زیاده‌رویهای ناطقین را شنیدم. اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد را در نظر بگیرید و وظایف خطیر فرمانداری نظامی را مجسم فرمایید. در جوار فرمانداری نظامی عناصر دیگری هم وجود داشتند که کار آنها صرفاً تحصیل اطلاعات بود. آیا با این صورت فرماندار نظامی تهران بازهم باید شخصاً کسب اطلاع کند؟

رئیس: با اینکه این سؤال شما مربوط به استدلال دادگاه نیست و دادگاه شما را فقط از لحاظ روشن شدن ذهن دادرسان به عنوان گواه اینجا خواسته، ولی باید گفت متأسفانه بلی. سازمان ستاد فرماندار نظامی و در اختیارگرفتن تمام عوامل اطلاعات شهربانی و همچنین بنا به گفتهٔ خودتان مأمورین مخصوصی که در جوار فرمانداری بودند این عمل را جزو وظایف شما قرار می‌داده ولی فقط این سؤال را نیز توضیح دهید: به نظر شما چه مقامی می‌بایستی این گزارشات، یعنی جریاناتی از قبیل تظاهرات صبح روز بیست‌وپنجم و میتینگ عصر بیست‌وپنجم، شعارهای در و دیوارها و به وسیلهٔ پرده‌ها در وسط خیابانها و عکس‌العملی که از آن در افکار عمومی ایجاد می‌شد، را به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق می‌رساندید؟ پس در این صورت فرماندار نظامی چه معنی و مفهومی داشت؟

سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی از یک قدرت قانونی استفاده می‌کند. فرماندار نظامی عناصر سازمانی ندارد. عناصر کسب اطلاعات فرماندار نظامی شهربانی، رکن دوم ستاد ارتش، رکن دوم ژاندارمری کل کشور می‌باشد. مضافاً آنکه در جلسهٔ قبل به عرض رسید که اینجانب ساعت ده‌ونیم دقیقهٔ صبح از سعدآباد مراجعت کردم.

رئیس: فقط این را به ما جواب دهید: این گزارشات را شهربانی می‌داد یا فرمانداری نظامی؟ فقط دو کلمه.

سرهنگ اشرفی: شهربانی باید به فرماندار نظامی و هر مقام دیگری اطلاع می‌داد. فرماندار نظامی که عناصر کسب اطلاع نداشت. اطلاعات به وسیلهٔ شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش و رکن دوم ژاندارمری باید تهیه و در اختیار مقامات قرار گیرد. اما از نظر پیش‌بینی آنچه که در میتینگ صحبت شد، باید به عرض برسد که تصور نمی‌رفت نمایندگان ملت و یا وزیری از کابینه مطالبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند. این میتینگ از طرف عناصر مشکوک از نظر دولت تقاضا نشده بود.

رئیس: توضیح فرمایید در این خصوص یعنی در مورد میتینگ روز ۲۵ چه مقامی صریحاً به فرمانداری نظامی اجازهٔ تشکیل آن را داد و چه دستوراتی ضمیمهٔ آن نمود؟

سرهنگ اشرفی: به طوری که در جلسهٔ قبل به عرض رسید، پس از مراجعت اینجانب به شهر اطلاع یافتم.

رئیس: جواب دهید کی به شما دستور داد؟

سرهنگ اشرفی: جناب آقای نخست‌وزیر وقت.

رئیس: اینکه اظهار داشتید این میتینگ برای افراد مشکوکی نبود که مراقبت بیشتری به عمل بیاید. آیا از طرف افراد افراطی دست چپ و توده در آن روز در میتینگ شرکت شد، شعارهایی داده شد یا خیر؟ و اگر بوده آنها با اجازهٔ کی بوده؟

سرهنگ اشرفی: براستی که در این خصوص چیزی به نظرم نمی‌رسد. ولی همیشه دستور بود که از عمل احزاب افراطی و تظاهرات آنها و شعارهای برخلاف مصلحت کشور قویاً جلوگیری کنند.

رئیس: پس چرا این امر صریح را در روز ۲۵ مرداد صبح و عصر و همچنین روز ۲۶ مرداد راجع به مجسمه‌ها و آن تظاهرات و تبلیغات انجام ندادید؟ آیا دستور بخصوصی بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: فقط در مورد مجسمه‌ها، به طوری که به عرض رسید دستور داده شد که سربازان جمع‌آوری شوند. در سایر موارد همیشه نسبت به عناصری که تظاهراتی می‌نمودند و شعارهای نامطلوبی می‌دادند دستور جلوگیری داده شده بود و مراقبت می‌شد.

رئیس: تکرار می‌شود: پس چرا در میتینگ بهارستان جلوگیری نشد؟ مگر شعاری، تظاهری، حرفی بالاتر از آنچه در آن میتینگ به عمل آمد برعلیه شعایر ملی رژیم مشروطیت کشور و مقام سلطنت ممکن بود عملی شود؟

سرهنگ اشرفی: محتاج همین توضیح است که اگر اجازه فرمایید عرض شود.

رئیس: بفرمایید.

سرهنگ اشرفی: به طوری که به عرض رسید، برای میتینگ عصر روز بیست‌وپنجم تصور نمی‌رفت که عملی برخلاف مصلحت کشور یا سخنی برخلاف مصلحت بشود یا بگویند. بعلاوه گرفتاریهای خاص فرماندار نظامی تهران را در آن روز که شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در خارج کشور تشریف داشتند و مجلس هم وجود نداشت و هرآن انتظار یک عمل شدیدی از طرف احزاب افراطی دست چپ می‌رفت، در نظر بگیرید و قضاوت فرمایید که فرماندار نظامی تهران می‌توانست فقط در یک نقطه حاضر شود و مراقبت کند؟ در هر حال مطلبی که انجام شده بود، به صورت غیررسمی به اطلاع اینجانب رسید.

رئیس: نیمسار سرتیپ مدیر رئیس شهربانی وقت کل کشور که الآن حاضر هستند، اظهار می‌دارند شب ۲۵ شما را ملاقات کرده یا فردای آن روز که نظرم نیست و جریان را کاملاً به اطلاع شما رسانیده‌اند. مضافاً به اینکه فرمانداری نظامی معقول نیست بگوید: «من از جریان به این مهمی در چنین وضعیت اطلاع غیررسمی پیدا کردم.» ولی فردای آن روز که اطلاع یافتید چه اقدامی کردید؟ به چه مقامی گزارش دادید؟

سرهنگ اشرفی: فرمایشات نیمسار سرتیپ مدیر موجب نهایت تأسف اینجانب است. شب ۲۴ به ۲۵ شاید از ساعت ۲۳ تا ساعت ۱ روز ۲۵ در خدمت ایشان بودم. در آن شب که مطلبی نفرمودند. تصور نمی‌کنم که در آن شب هم میتینگی برای روز ۲۵ پیش‌بینی شده بود. روز ۲۵ هم عرض کردم که ساعت ده‌و ده دقیقه از سعدآباد به شهر برگشتم. هیچ به خاطرم نمی‌رسد که افتخار زیارت ایشان را در آن روز درک کرده باشم.

رئیس: نیمسار دادستان، توضیحی اگر دارید بپرسید.

سرتیپ آزموده: ناچارم مختصری وقت دادگاه را بگیرم.

رئیس دادگاه به سرهنگ اشرفی اشاره کرد که بنشیند. ولی سرهنگ اشرفی در حالی که به علامت تشکر تعظیم کرد، اظهار داشت: «اجازه بفرمایید خدمتتان بایستم.» ولی بالاخره به اشارهٔ ریاست دادگاه سرهنگ اشرفی روی صندلی کنار سرتیپ مدیر نشست.

سرتیپ آزموده: جریان توضیحات سرکار سرهنگ اشرفی اینجانب را وادار می‌کند که بناچار چند دقیقه وقت دادگاه را بگیرم. توضیحات ایشان، اساساً جزء اعظم آن، مربوط به این دادگاه و این دادرسی نیست. ایشان وقت دارند آن قبیل بیاناتی را که راجع به فرماندار نظامی و شهربانی و وظایف خود بیان داشتند در دادستانی ارتش بیان فرمایند که خود به علل حوادث ۲۵ تا ۲۸ تحت تعقیب هستند. در این قسمت از بیانات ایشان اینجانب وقت دادگاه را ضایع نمی‌کنم. نکاتی را که به عرض می‌رسانم، نکاتی است که مربوط به این دادگاه می‌شود. یعنی مؤثر در دادرسی این دادگاه نسبت به وظایفی است که دادگاه برعهده دارد.

اولاً نامهٔ سرکار سرهنگ ستاد روحانی برای دادستانی ارتش ایجاد یک تکلیفی نموده که با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه سرکار سرهنگ اشرفی بایستی اینجانب را روشن فرمایند و البته به عرایضم توجه می‌فرمایند. آنچه که اینجانب سابقه دارم و آنچه که قانون و مقررات حکم می‌کند این است که شغل فرمانداری نظامی شغل سازمانی نیست. یعنی افسرانی که به سمت فرمانداری نظامی تعیین بشوند، ضمن حفظ شغل سازمانی سمت مزبور را دارند. سرکار سرهنگ اشرفی خود فرمانده تیپ سوم کوهستانی بوده‌اند که با این شغل سازمانی در عین حال فرماندار نظامی نیز بوده‌اند. بنابراین به نظر دادستان ارتش در میتینگ روز ۲۵ مردادماه سرکار سرهنگ اشرفی در آن روز علاوه بر وظایف فرمانداری اساساً فرمانده یک واحد ارتش بوده‌اند. بنا بر این اینجانب این قسمت از گزارش سرهنگ روحانی را تأیید می‌کنم و به عرض می‌رسانم در ایام ۲۵ تا ۲۸ خود سرکار سرهنگ اشرفی فرمانده تیپ ۳ بوده‌اند.

جزء دیگر گزارش سرهنگ روحانی این است که جریان میتینگ هر پانزده دقیقه به فرماندار نظامی اطلاع داده می‌شد. تیمساران دادرسان محترم دادگاه به خوبی مستحضرند که منظور از اینکه مقامی از جریانی مطلع است یا خیر، این نیست که آن مقام خود حاضر و ناظر در جریانی باشد. تیمساران مستحضرند که چه دستگاه شهربانی و چه دستگاه فرمانداری و چه دستگاه ستاد ارتش و چه خانهٔ ۱۰۹ در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد مجهز به تمام وسایل ارتباطی و مخابراتی و عوامل انسانی از قبیل امربر، کارآگاه و اطلاعات بوده‌اند. در اینجا ناچارم به عرض برسانم که بیانات دو نفر از همقطاران من، یعنی تیمسار سرتیپ مدبر و سرکار سرهنگ اشرفی، برای اینجانب ایجاد تأسف بی‌اندازه نمود که البته توضیح این مطلب جایش در این دادرسی نیست. شاید هر دو افسر مزبور تحت تأثیر این حس قرار گرفته‌اند که تصور کرده‌اند حضورشان در این دادگاه برای دفاع از اعمالشان است. در صورتی که به عرض رسانیدم و تصور می‌کنم اشتباه نمی‌کنم که دادگاه محترم نیز هر دو افسر را احضار فرمودند برای اینکه معلوم شود آیا آقای دکتر محمد مصدق به فرماندار و رئیس شهربانی دستور مستقیم می‌دادند یا خیر و البته توجه به چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد است. ناچارم عرض کنم که هر دو افسر مزبور منحرف شدند و به دفاع از خود می‌پردازند. در حالی که هنوز بر علیه ایشان کیفرخواستی تنظیم نشده و دادرسی آغاز نگردیده. پس از هر دو افسر مزبور تقاضا می‌کنم توجه فرمایند به اصل مطلب.

اصل مطلب همان است که گفتم آقای دکتر مصدق نحوهٔ دفاعشان این است که هر عملی در آن چهار روزه صورت گرفته، مسئول سرکار سرهنگ اشرفی و تیمسار مدبر بوده‌اند. با اجازهٔ مقام ریاست عرض می‌کنم که منظور دادگاه این است که این حقیقت کشف شود که واقعاً آقای دکتر مصدق در آن چهار روز در خانهٔ خود نشسته بودند و ابداً دستورات حضوری یا تلفنی به مأمورین انتظامی نمی‌دادند؟ یا فرمایششان درست است و ریاست وقت شهربانی و فرماندار نظامی از ساعت ۱ صبح ۲۵ ثانیه به ثانیه با این شخص تماس داشته‌اند؟ تصور می‌کنم منظور دادگاه جز این نیست.

اکنون آنچه که اینجانب از بیانات سرکار سرهنگ اشرفی استنباط کردم و خواهش می‌کنم توجه فرمایند اگر استنباط اینجانب صحیح نیست در همین دادگاه و همین جلسه توضیح دهند. این است که اولاً سرکار سرهنگ اشرفی یعنی فرماندار وقت نظامی تهران می‌گویند مجسمه‌های شاهنشاه را که فرو ریختند به امر و دستور صریح شخص دکتر محمد مصدق بود. ثانیاً فرماندار وقت نظامی می‌گویند میتینگ روز ۲۵ مردادماه میتینگ دولتی بود. حتی این فرماندار توضیح دادند که از صبح بلندگویان دولت و بلندگوها به دور شهر راه افتادند و مردم را دعوت به میتینگ کردند.

نتیجه‌ای که دادستان ارتش از این دو بیان سرکار سرهنگ اشرفی می‌گیرد، این است که سرکار سرهنگ اشرفی صریح نگفتند ولی این‌جانب صریح به عرض می‌رسانم که اخلالگر شخص نخست‌وزیر وقت بوده است، البته نخست‌وزیر از لحاظ دستگاه خودشان. این نتیجه را اینجانب از بیانات سرکار سرهنگ می‌گیرم.

و اما با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه دوسه موضوع است که به نظر اینجانب بی مناسبت نیست فرماندار وقت نظامی روشن فرماید. یکی اینکه ایشان که تا این اندازه گرفتار بوده‌اند ــ و البته توضیح عرض می‌کنم منظور اینجانب بازجویی نیست، کسب اطلاع و برای روشن شدن حقیقت است ــ چه شد که یک گرفتاری بر گرفتاریهایشان افزودند که وظیفهٔ ایشان ظاهراً نیست؟ آن گرفتاری، گرفتاری خلع سلاح گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی است که خود می‌فرمایند: «تا ساعت ۱۰ صبح روز ۲۵ مردادماه در سعدآباد و جاهای دیگر گرفتار این کار بودم.» چه شد فرمانداری که در جلسهٔ گذشته گفت: «چهار تلفن روی میزم بود و اکثراً هر چهار تلفن باهم صحبت می‌کردند»، چه شد که ایشان مأمور خلع سلاح شدند؟ اگر ممکن است این نکته را برای اینجانب روشن فرمایند. چون روشن شدن این مطلب در وضع کیفرخواست اینجانب در این دادگاه کاملاً مؤثر است.

نکتهٔ دوم اینکه در چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه چگونه فرمانداری نظامی از انتشار روزنامه‌هایی که اعم از دست چپ و راست و بالا و پایین یکدل و یکجهت می‌نوشتند: «شاه نمی‌خواهیم و جمهوری می‌خواهیم»، فرماندار نظامی چگونه جلوگیری نکرد؟ چه شد که باوجود مادهٔ ۵ حکومت نظامی روزی از روز قبل قلمها رساتر و عبارات «جمهوری می‌خواهیم» برّاتر نوشته می‌شد؟ چه شد که سرکار سرهنگ اشرفی جلوگیری نکردند؟

موضوع دیگر اینکه سرکار سرهنگ اشرفی آیا هیچ اطلاع دارند که وکلای اقلیت در آن چهار روز تحت نظر قرار می‌گرفته و اطلاع دارند که ادارهٔ اطلاعات شهربانی برای تحت نظر گرفتن شاهپورها دستور صادر کرده بود؟ این سؤال اخیر اینجانب، اگر ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایید، مربوط به نیمسار مدبر هم می‌شود و این موضوع را در کیفرخواست آقای دکتر مصدق نوشته‌ام. آیا ممکن است نیمسار مدبر و سرکار سرهنگ اشرفی دادگاه را روی این جریان روشن نمایند که چگونه اشخاصی تحت نظر بودند و چگونه دستور رسمی از ادارهٔ اطلاعات شهربانی صادر شد که شاهپورها تحت نظر واقع شوند؟

به هرحال در خاتمهٔ این عرایض باز هم ناچارم به عرض برسانم که چه نیمسار سرنسیپ مدبر و چه سرکار سرهنگ اشرفی توجه فرمایند که منظور از همهٔ این سؤالات و جوابها روشن‌شدن حقیقت است. مثلاً سرکار سرهنگ اشرفی می‌فرمایند در مینینگ روز ۲۵ مردادماه اشخاص زیاده‌روی در گفتار کردند که اینجانب معنی این حرف را نمی‌فهمم. استدعای بنده این است که اگر توضیحی روی اظهارات من می‌دهند، صریح و روشن و بدون تعبیر و تفسیر باشد. به عرض ایشان می‌رسانم که دادستان ارتش گفته است و کیفرخواست صادر کرده است که در میتینگ ۲۵ مردادماه اشخاص می‌گفتند: «مرده باد شاه»، و می‌گفتند: «ما جمهوری می‌خواهیم.» و روی همین مطلب تقاضای اعدام آقای دکتر مصدق را کرده است. این گفتار و این بیان با اظهار اینکه اشخاص در حرف زیاده‌روی می‌کردند، به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند. بنده دیگر عرضی ندارم و کلیهٔ عرایضی که کردم، هرگاه ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند، توضیح خواهم داد.

رئیس: آقای سرهنگ اشرفی.

سرهنگ اشرفی: سؤال خیلی طولانی است و ممکن است من نکاتی را از خاطر برده باشم. استدعا می‌کنم اگر لازم شد مجدداً سؤال را تکرار فرمایند.

رئیس: در اینجا سؤالات نوشته شده است.

سرهنگ اشرفی: اول باید به عرض برسد که من تمام مسئولیت شغل خودم را به عهده می‌گیرم و راست می‌گویم. در مورد فرمانده تیپ سوم، خوب می‌دانم که من فرمانده تیپ مستقل سوم بودم. ولی از نظر حفظ انتظامات منطقهٔ تیپ سوم کسی که به جای من عهده‌دار فرماندهی تیپ سوم بود، همان‌طور که تعلیمات عده را بـه عهـده داشت مسئول حفظ انتظامات منطقهٔ تیپ سوم کسی است که در آن زمان تیپ را برای چنین مأموریتهایی در اختیار داشت.

خوب به‌خاطرم هست که خلع‌سلاح گارد در معیت سرهنگ روحانی که عده‌ای از گارد را با افراد تیپ مستقل کوهستانی تعویض می‌نمود انجام شد. سرهنگ روحانی بود که عده‌های باغشاه، کاخها و سعدآباد را بـا افـراد خـود تعویض کرد و خلع‌سلاح نمود و گلنگدنهای سلاح را تحویل گرفت و نگهداری کرد. حالا وقتی کـه در حـدود ساعت ۱۰ اینجانب از سرهنگ روحانی در کاخ سعدآباد خداحافظی کردم و مستقیماً خدمت جناب آقای نخست‌وزیر بـرای ارائهٔ کاغذهای آقای پرون شرفیاب شدم، دیگر خبری ندارم که سرهنگ روحانی دستگیر شد یا نشد. بعداً هم که علاوه بر کارهای روزانهٔ فرمانداری نظامی جریان میتینگ پیش آمد و به عرض جناب آقای نخست‌وزیـر رسانـدم، فـرمودند چون مردم دعوت شده‌اند اجرا شود. طبق معمول از طرف ستاد فرماندار نظامی به‌فرمانده تـیپ سوم، همان فـرماندهی که باید عده‌ها را بفرستد و منطقهٔ بهارستان را که قلمرو او است انتظاماتش را برقرار کند، دستور داده شد.

در مورد خلع سلاح افراد گارد، چنانچه در جلسهٔ قبل به عرض رسید، نـیمسار ریـاست ستاد ارتش بـه ایـنجانب دستور دادند چون سرهنگ نصیری عملی بدون اجازه و اطـلاع اعلیحضرت همایـون شاهنشاهی نـموده است، بـه سرهنگ ممتاز و سرهنگ شاهرخ دستور فرمودند که گلنگدنهای افراد گارد جمع شود. به مـن فـرمودند شخصاً بـروم مراقبت کنم که مبادا خدای نخواسته بین افراد ارتش زدوخوردی درگیر شود. فرمودند که «مراقبت کـنید پـاسدارهای باغشاه، کاخها، سعدآباد به عهدهٔ افراد تیپ سوم واگذار شود.» من هم بلافاصله به سرهنگ روحـانی تـلفن کـردم کـه چهار تانک و یک گردان موجود و آماده در قصر را به فـرمانداری نـظامی بـیاورد. او هم آورد. بـعد عمل خلع سلاح، تعویض پاسداران با نظارت اینجانب از طرف سرهنگ روحانی به عمل آمد.

در مورد میتینگ، به طوری که به عرض رسید وقتی که اینجانب به شهر رسیدم، به وسیلهٔ اعلامیه مردم دعوت شده بودند و بلندگوهایی هم مردم را دعوت می‌نمودند. به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رسانیدم که با گرفتاریهای فـعلی، ادارهٔ میتینگ با درنظر گرفتن اوضاع و احوال مشکل به‌نظر می‌رسد. فرمودند: «چـون مـردم دعوت شده‌انـد، مـانعی ندارد. مراقبت کنید عملی برخلاف مقررات صورت نگیرد و اخلالگران کار بی‌قاعده‌ای نکنند.» در مورد ایـنکه کـسی مطلبی در یک گوشه‌ای اظهار کند و ما دارای چنان وسایلی باشیم که بلافاصله ما را در جریان گذارند، به‌نظر من خیلی مشکل به‌نظر می‌رسد.

در هر حال قبول بفرمایید که اصولاً در تمام مدت میتینگ شخص من از جـریانات و صحبتهـایی کـه در آنـجا شد مطلع نشدم، زیرا کسی به من گزارشی نداد. اصولاً هم فرصت برای اینکه روزنامه‌ای بخوانم و یا وقـتی بـرای گـوش کردن رادیو نداشتم. تصور نرود که این مطلب به خاطر این است که از خـود سلب مسئولیت کـنم. هرگـز مـن هم از جریان آنچه که شنیده بودم، به‌طور غیررسمی شنیده بودم، به‌جناب آقای نخست‌وزیـر مـطلبی نگفتم. زیـرا از وظـایف خاصهٔ شهربانی بود که کسب اطلاع کند و همه را در جریان وقایع نه مسموعات بگذارد.

رئیس: خودتان گفتید بعد از خلع سلاح خدمت آقای نخست‌وزیر رسیده و کاغذ آقای پرون را ارائه دادید. راجع به میتینگ صحبت کردید یا مأموریت را انجام ندادید و یا دانستید و انجام دادید؟ چون این خیلی مهم است.

سرهنگ اشرفی: وقتی من خدمت جناب آقای دکتر مصدق رسیدم، اصولاً صحبت مـیتینگ نشد. بـعداً کـه بـه

فرمانداری نظامی رفتم، اطلاع حاصل نمودم که دعوت میتینگی از طرف وکلای نهضت ملی و احزاب طرفدار دولت شده است و تلفناً این مطلب را عرض کردم. به طوری‌که قبلاً عرض شد، به هیچ وجه تصور نمی‌رفت که وکلای ملت مطلبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند. سابقه بر این بود که هرگاه میتینگی تشکیل می‌شد و ما نسبت به افراد آن مظنون بودیم، آنها را متعهد می‌نمودیم. ولی در وضعیت خاص روز ۲۵ مرداد لیدرهای میتینگ‌دهنده از نظر فرماندار نظامی نمایندهٔ ملت بودند و فرصتی هم برای تشریفات قبلی به عهدهٔ من نبود.

سرتیپ آزموده: سرکار خیلی ادیبانه صحبت می‌کنید. بنده نفهمیدم. بنده یک کلمهٔ فارسی عرض کردم: آیا میتینگ آن روز دولتی بوده یا نه؟

سرهنگ اشرفی: بله. وقتی نخست‌وزیر اجازه داده...

دکتر مصدق: من همیشه اجازه می‌دادم.

سرهنگ اشرفی:... همیشه هم می‌داد، شرافتاً عرض کنم که همیشه ایشان اجازه می‌دادند.

سرتیپ آزموده: از این نحوهٔ بیانات، بنده چیزی درک نمی‌کنم. میتینگ را تا فرمانداری نظامی و دولت موافقت نکنند برگذار نمی‌شود. نقطهٔ نظر دادستان ارتش این است که میتینگی که روز ۲۵ مردادماه در میدان بهارستان برپا شد آیا فرماندار نظامی اطلاع از برپاشدن این میتینگ داشته یا نه؟ اگر داشته، گویندگان این میتینگ که بودند؟ عرض کردم از بیانات دیروز ایشان که گفتند بلندگوهای دولت دکترمصدق، دولت بلندگو ندارد. به قول شما نمایندگان ملت که عبارت بودند از آقای دکتر شایگان، مهندس حق‌شناس و نمایندگان دولت که آقای دکتر فاطمی و دیگران بودند. مقصود من از این سؤال این بود که صریحاً بفرمایید به نظر فرماندار نظامی میتینگ دولتی بوده یا نبوده؟

سرهنگ اشرفی: بنده همان طور که عرض کردم و عادتم است صریح عرض می‌کنم. بفرمایید: آقای نخست‌وزیر اجازه دادند که میتینگ تشکیل بشود. میتینگ را هم وکلای نهضت ملی دعوت کرده بودند. در میتینگ هم نمایندگان فراکسیون نهضت ملی بودند. تفسیر اینکه میتینگ دولتی بوده یا نه به عهدهٔ دادگاه است. من چه می‌دانم که دولتی بوده یا نبوده؟

رئیس: تقاضا کنندهٔ میتینگ کی بوده است؟ محققاً تا کسی تقاضا نکند فرماندار نظامی اجازهٔ میتینگ نمی‌دهد.

سرهنگ اشرفی: از فرمانداری نظامی تقاضایی به عمل نیامد. همان طور که عرض کردم، مطلع شدم به وسیلهٔ بلندگوهایی که می‌گشتند، به وسیلهٔ اعلامیه‌ای که داده بودند وکلای طرفدار نهضت ملی این میتینگ را می‌خواستند بدهند. بعد از مذاکره با جناب آقای نخست‌وزیر معلوم شد مستقیماً از ایشان کسب اجازه کردند.

سرتیپ آزموده: فرمودید زیاده‌رویهایی شده بود. منظور از زیاده‌رویها چیست؟

سرهنگ اشرفی: در مورد زیاده‌روی مطالب بسیار بدی صحبت شد و نمی‌توانم تکرار کنم. شاید من که نشنیده بودم و نه‌شنیدم و نه خوانده بودم و نه خوانده‌ام، اطلاعاتم از دادگاه بیشتر نباشد.

سرتیپ آزموده: مطالب بسیار بد یعنی چه؟

رئیس: معلوم می‌شود نمی‌خواهند جواب بدهند.

سرتیپ آزموده: پس اینکه نمی‌شود.

رئیس: ایشان می‌فرمایند: «نه شنیده‌ام و نه خوانده‌ام و نه می‌دانم.»

سرتیپ آزموده: پس از کجا فهمیدند که مسائل بسیار بدی است؟ [خندهٔ حضار]

رئیس: در آن وقت که فرماندار نظامی بودید و وظیفه‌تان جلوگیری از این قبیل حرفها بود، بعد از شنیدن چه

عملی انجام دادید، چه از نظر افسری، چه از لحاظ ایرانیت و چه از لحاظ قضایی؟

سرهنگ اشرفی: موضوع این است که صفحه‌ای پر کرده بودند و رئیس تبلیغات صفحه را شخصاً پیش نخست‌وزیر برده بود. در موقعی که وضعیت مملکت در آن حالت بود، بنده کاری نکردم. در مورد روزنامه‌ها، مطابق قانون مطبوعات این عمل صرفاً به عهدهٔ دادسرای سیویل است.

رئیس: کی باید شکایت می‌کرد تا رسیدگی شود؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً دادستان دادسرای سیویل رأساً این کار را می‌کرد. اگر مطلبی به نظر ما می‌رسید ستاد فرمانداری نظامی تلفوناً دادسرا را در جریان می‌گذاشت و حتی مطلب هم به عرض آقای نخست‌وزیر می‌رسید. کما اینکه یک روز دادستان دادسرای سیویل را که اسم او به خاطرم نیست با شخص بنده احضار فرمودند و از ایشان روی گزارشات اینجانب توضیح خواستند که «نسبت به این روزنامه‌های فحاش چه اقدامی کرده‌اید؟» ایشان هم گزارشاتی دادند. که نسبت به توقیف آنها اقدام شده است.

رئیس: اظهار داشتید رئیس تبلیغات فیلم میتینگ را نزد آقای نخست‌وزیر برده‌اند. آیا خودتان دیده‌اید یا از کسی شنیده‌اید؟

سرهنگ اشرفی: خود بنده ندیدم.

رئیس: از کی شنیده‌اید؟

سرهنگ اشرفی: روی سابقهٔ میتینگ ۳۰ تیر که می‌دانستم این کار را کرده‌اند، عرض کردم.

رئیس [خطاب به *دادستان*]: شما سؤالی ندارید؟ چون من روی مادهٔ ۵ فرماندار نظامی سؤالی دارم.

سرتیپ آزموده: تصادفاً بنده هم روی مادهٔ ۵ فرماندار نظامی عرض دارم.

رئیس: پس بفرمایید.

سرتیپ آزموده: سؤال این بود که در چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه سر کار سرهنگ اشرفی چه اطلاعی دارند از اینکه چگونه روزنامه‌هایی که اعلام جمهوریت می‌کردند نه روزنامه‌ای بازداشت شد و نه مدیران آنها. پاسخی که فرمودند، اینجانب چیزی درک نکردم. زیرا زمان حکومت نظامی یک مادهٔ ۵ وجود دارد که ایشان بهتر از اینجانب می‌داند که از این مادهٔ ۵ چگونه شخص فرماندار استفاده می‌کند. این سؤال من مربوط به دادسرا و دادستانها نبود. اتفاقاً مربوط به وظایف خاص شخص فرماندار نظامی است. یعنی اگر همین امروز بر علیه مصالح کشور بالاخص مصالح عالیه کشور مطلبی بنویسند، شخص فرماندار به استناد مادهٔ ۵ مدیر آن را توقیف می‌کنند. حتی مادهٔ ۵ به فرماندار اختیار داده که اگر نسبت به کسی سوءظن مخالفت با دولت مشروطیت و امنیت را ببرد، حق توقیف دارد. آیا ۲۶ مرداد که من باب نمونه روزنامهٔ جبههٔ *آزادی* ارگان حزب ایران، یعنی حزبی که اعضای آن همه شاغل مشاغل عالی در دستگاه مصدق بودند، با تیتر درشت نوشت: «باید جمهوریت ایران را اعلام کرد.» و مقالات مبسوطی نوشت، همچنین روزنامه‌های دیگر، آیا فرماندار وقت نظامی آن نوشته‌ها را حتی سوءظن مخالفت با دولت مشروطه هم نمی‌دانسته که اینک متأسفانه جواب سؤال بنده را به دادسرا می‌دهند؟

عرض کردم بنده در مقام تحقیق و استنطاق نیستم. سر کار سرهنگ اشرفی باید توجه فرمایند که وضعشان در این دادگاه یک مسئولیت و جدانی ایجاد نموده. ایشان در این لحظه به عنوان متهم در دادگاه حاضر نشده‌اند که از خود دفاع کنند. ایشان مطلعند و خواهش دادستان این است که اگر اطلاعی دارند که چه شد مدیران و ناشرین این روزنامه‌ها توقیف نشدند، آن اطلاع را به عرض دادگاه برسانند تا در کیفر خواست که من داده‌ام تأثیر داده شود؛ چه به

نفع متهمین و چه به ضرر متهمین، علی‌السویه است.

ضمناً مادهٔ ۸ قانون حکومت نظامی نیز چنین است که قرائت می‌شود. پیش از قرائت ناچار است این توضیح را به عرض ریاست دادگاه برساند که این ماده تصور می‌رود اگر روزنامه‌ای را به استناد آن توقیف نکرده‌اند، حق با دستگاه وقت بوده است. زیرا این مادهٔ قانون حکومت نظامی می‌گوید: «روزنامجات و مطبوعات اگر برضد اقدامات دولت انتشاراتی به‌طبع برسانند نمرات روزنامه و ادارات روزنامه توقیف خواهد شد...

دکتر مصدق: نسخ شده.

سرتیپ‌آزموده: ...در صورتی که تحریک بر علیه دولت و اقدامات دولت ننمایند موافق حکم محکمهٔ نظامی مجازات خواهند شد.» علاوه بر اینکه آقای دکتر مصدق می‌فرمایند نسخ شده چون در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد موافق عقاید دکتر مصدق انتشارات داده‌اند، برفرض که این ماده نسخ شده باشد، حقاً نباید انتظار داشت که طبق این ماده آنها را بازداشت کنند. بهر حال منظور این بود که سرکار سرهنگ اشرفی اگر اطلاعی دارند در اختیار بگذارند که چگونه مدیران آن جراید بازداشت نشدند و از نشریاتشان جلوگیری به‌عمل نیامد.

سرهنگ اشرفی: به‌طوری‌که قبلاً عرض کردم، با در نظر گرفتن اوضاع ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ فرصت خواندن روزنامه یا شنیدن رادیو نداشتم. گزارش رسمی دریافت نکردم. زمان کوتاه بود.

رئیس: تمام شد؟

سرهنگ اشرفی: بله قربان، تمام شد.

رئیس: نیمسار دادستان، شما فرمایشی ندارید؟

سرتیپ‌آزموده: خیر، عرضی ندارم. ولی نیمسار مدبر بد نیست توضیحاتی بدهند.

سرهنگ اشرفی: با بنده امری نیست؟

رئیس: فعلاً تشریف داشته باشید. [خطاب به‌سرتیپ مدبر] به سؤالات نیمسار دادستان پاسخ دهید.

سرتیپ‌آزموده: توضیح فرمایید ادارهٔ اطلاعات شهربانی امریه صادر می‌کند که شاهپورها...

سرتیپ معین‌پور: والاحضرت شاهپورها. عنوان را هم ذکر کنید.

سرتیپ اشرفی: ببخشید قربان، بنده هم باید جواب دهم.

سرتیپ‌آزموده:... که شاهپورها اگر مسافرت کردند تحت نظر باشند. البته این موضوع را بنده در کیفرخواست مستند قرار داده‌ام. سؤال بنده اینجا این بود که جناب‌عالی اطلاعی از این‌مطلب داشتید یا نداشتید؟ و چطور می‌شود که رئیس شهربانی اطلاع از چنین موضوعی داشته باشد و موافقت کند؟

سرتیپ مدبر: در این‌مورد بنده بکلی بی‌اطلاع هستم. ممکن است که صادرکنندهٔ تلگراف از طرف خودش یا از جای دیگری دستور گرفته باشد این تلگراف را مخابره کند. اگر چنین تلگرافی مخابره شده و بنده خودم خدای نکرده چنین نظری داشتم، باید امضا کنم یا متن آن را پاراف کنم یا دستور دهم. بنده بکلی از این تلگراف بی‌اطلاع هستم. به‌استحضار دادستان محترم می‌رسانم: بنده به‌طوری‌که اطلاع دارید سه روز در ایام اخیر ریاست شهربانی را عهده‌دار بوده‌ام: ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد. در عمر خدمت سربازی همیشه نسبت به‌خاندان سلطنت وفادار و خدمتگزار بوده‌ام بعلاوه ما افسرها به‌قرآن قسم خورده‌ایم که همیشه نسبت به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وفادار و خدمتگزار باشیم. به‌طوری‌که به‌عرض نیمسار دادستان و دادگاه محترم رساندم، در آن‌موقع که شنیدم آرامگاه ممکن است مورد تجاوز قرار بگیرد با تمام قدرت خودم وارد عمل شدم از مأمورین آرامگاه تحقیق بفرمایید. برای بنده و عموم افسران ارتش

اعلیحضرت فقید زنده است.

رئیس: از موضوع خارج نشوید؛ مطابق سؤال نیست.

سرتیپ مدیر: بهرحال عرض کردم بنده اطلاعی از این تلگراف ندارم. سؤال دیگر آقای دادستان هم این بود که فرمودند که در آن چهار روز تماس دایم داشتم؟ باید عرض کنم در این سه روز فقط دو مرتبه بنده ایشان را دیدم: بعدازظهر دوشنبه ۲۶ مرداد و یکی بعدازظهر سه‌شنبه ۲۷ مرداد که در ملاقات اخیر بالاخره مصر شدم در تقاضای استعفای خودم. در این سه روزه هیچ‌گونه تماس تلفنی. یا حضوری با ایشان نداشتم.

در ساعت ۲/۱۵ بعدازظهر جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد و ادامهٔ جلسهٔ به‌ساعت ۳/۱۵ بعدازظهر موکول گردید.

* * *

دنبالهٔ بیست و سومین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۵/۱۰ بعدازظهر تشکیل گردید.

پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که آقای بشیر فرهمند را در جلسهٔ دادگاه حاضر نمایند. سپس خطاب به‌سرتیپ معین‌پور، یکی از وکلای مدافع سرتیپ ریاحی، اظهار داشت.

قبل از تشکیل جلسه، از آقای سرتیپ معین‌پور تقاضا می‌کنم که ضمن اظهارات دادستان تذکر نفرمایند.

سرتیپ معین‌پور: بنده تذکری ندادم؛ به‌هیچ‌وجه تذکری ندادم.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟ عرضی دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: چون ریاست محترم دادگاه با دقتی که مبذول می‌فرمایند چنین تذکری فرمودند اینجانب ضمن اظهار تشکر از حسن مراقبت مقام عالی مختصر توضیحی به‌عرض می‌رساند. اولاً کلیهٔ وکلای محترم مدافع که در این دادگاه تشریف دارند سالهاست که به‌بنده لطف و مرحمت دارند که باعث افتخار بنده است.

ثانیاً برای اینجانب شک و تردید نیست که تیمسار سرتیپ معین‌پور اگر تذکری فرمودند با کمال حسن نیت بوده. منتهی توأم بود با عدم توجه. عدم توجه این است که اولاً وقتی دادستان صحبت می‌کند، وکلای مدافع در حکم تماشاچیان هستند و حق ندارند بین اظهار دادستان تذکر بدهند.

ثانیاً بنا بمورد تذکر به‌عرض می‌رساند اینجانب مانند همهٔ دادستانها بیشتر بیاناتی که می‌نمایم نکات و عبارات و الفاظ و کلماتی است که تعبداً و بناچار باید عین کلمهٔ مخصوص و عبارت مخصوص را بیان کنم. مثلاً وقتی سرتیپ تقی ریاحی تلگراف کرده: «شاه فراری است»، دادستان ارتش حتماً باید در دادگاه بگوید موکل تیمسار سرتیپ معین‌پور تلگراف کرده: «شاه فراری است.» و اگر دادستان بگوید سرتیپ ریاحی تلگراف فرموده‌اند که «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌خارج از کشور تشریف‌فرما شده‌اند»، چنین دادستانی وظیفه‌اش را انجام نداده. پس، اینکه عرض می‌کنم دادستانها مقیدند که عبارات و کلمات مخصوصی را ادا کنند، تردید ندارم که هر کس این بیان مرا قبول می‌کند.

بالاخره مورد تذکر این بود که اینجانب عرض کردم تلگراف می‌کنند: «شاهپورها زیر نظر قرار گیرند.» این همان مثالی است که عرض کردم مثل عبارت «شاه فراری است.» زیرا سرهنگ نادری رئیس اطلاعات شهربانی امریه صادر کرده که هر کدام از شاهپورها وارد شدند، مراوداتشان زیر نظر گرفته شود. دادستان ارتش برای حسن انجام

وظیفه باید آنچه سرهنگ نادری در تلگراف ذکر کرده ادا نماید. نه از طرف خودش و به‌مسیل خودش مثلاً بگوید سرهنگ نادری امر به صادر کرده: «والاحضرت شاهپور عبدالرضا وقتی که وارد شدند بنا به‌وظیفه‌ای که مأمورین دارند استقبال نمایند.» اگر دادستان غیر از این اظهاری کند، نقض غرض است و دادستان وظیفه‌اش را انجام نداده. این بود توضیح مختصر من. علت اینکه این را عرض کردم، این بود که تیمسار ریاست محترم دادگاه موضوع را مورد توجه قرار دادند و در اول جلسه تذکری فرمودند. دیگر عرضی ندارم.

هنگامی که دادستان مشغول صحبت بود، بشیر فرهمند سرپرست ادارهٔ تبلیغات حکومت مصدق وارد جلسه شد و بهراهنمایی مأمورین محافظ دادگاه به‌طرف صندلی گواهان که کنار میز منشیها است هدایت گردید.

رئیس: آقای بشیر فرهمند، اطلاع دارید اینکه در ایام ۲۵ الی ۲۸ سلام شاهنشاهی از رادیو حذف شد به‌ابتکار خودتان بود یا به‌دستور کس دیگر؟

بشیر فرهمند: بایستی به‌عرض ریاست محترم دادگاه برسد که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و همچنین صبح ۲۸ سلام شاهنشاهی تا آنجایی که بنده اطلاع دارم در رادیو نواخته شده و هیچ دستوری در این مورد به‌رادیو تهران یا سایر رادیوهای شهرستانها داده نشده است. تنها در روز ۲۷ مرداد سرود مخصوص رادیو به‌نام «شاهنشاه پاینده باد» که فیلم آن گویا قابل استفاده نبود و به‌همین جهت در ساعت بیست و دو وسی‌دقیقه روز ۲۷ مرداد که مطابق معمول در اول برنامهٔ مخصوص ایرانیان مقیم خارج از کشور نواخته می‌شد استفاده نشده بود و صبح روز ۲۸ مرداد جریان آن به‌اینجانب اطلاع داده شد.

رئیس: معمولاً فیلمهایی که از میتینگها گرفته می‌شد به‌استحضار آقای دکتر محمد مصدق می‌رساندید یا خیر؟

بشیر فرهمند: قبلاً خیر.

رئیس: قبلاً که فیلمی نبود.

بشیر فرهمند: منظورم این است که قبل از تهیهٔ فیلم موضوعی به‌اطلاع ایشان نمی‌رسید. ولی بعداً خود ایشان از رادیو گوش می‌کردند.

رئیس: فیلم میتینگ روز ۲۵ را هم به‌استحضار ایشان نرساندید؟

بشیر فرهمند: همان‌طور که در جلسهٔ قبل به‌عرض رساندم، این فیلم بنا به‌دستور دکتر فاطمی ضبط شد. و چون چند دقیقه قبل از ساعت ۹ بعدازظهر یعنی موقع پخش این فیلم به‌ادارهٔ تبلیغات رسیده بود، به‌دفتر روزنامهٔ کشور تلفن کردم و از دکتر فاطمی سؤال کردم که «آیا این فیلم را قبلاً شما گوش داده‌اید و پخش آن از رادیو مانعی ندارد؟» ایشان گفتند: «خود من در تمام مدت در این میتینگ حاضر بودم و پخش این فیلم به‌هیچ‌وجه اشکالی ندارد. به‌مسئولیت اینجانب پخش کنید.» به‌همین ترتیب عمل شد. زیرا اولاً فرصتی نبود که از جناب آقای دکتر مصدق کسب اجازه شود. و در ثانی ایشان تا آنجا که بنده به‌خاطر دارم در آن چند روز بینهایت مشغول بودند. بنده فقط در آن چند روز یک‌بار توانستم خدمتشان شرفیاب شوم.

رئیس: شما که قبلاً هم اظهار داشتید همیشه مستقیماً از آقای دکتر محمد مصدق دستور می‌گرفتید، چرا این دفعه برای موضوع به‌این مهمی که حتی جلب توجه خودتان را هم کرده بود از دکتر فاطمی کسب دستور نمودید و اصولاً مگر دستور ایشان برای شما سند بود؟

بشیر فرهمند: به‌طوری که در جلسهٔ قبل به‌عرض ریاست محترم دادگاه رسید، در مورد فیلم تظاهرات عصر ۲۵

مرداد مقارن ظهر همان‌روز بعد از وصول دستور دکتر فاطمی، خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شده بودم و در این مورد از ایشان کسب تکلیف و دستور کردم. به‌طور کلی با این موضوع یعنی فرستادن دستگاههای فنی و ضبط جریان فیلم و پخش آن موافقت فرمودند. خود بنده هم چون چند دقیقه یعنی سه یا چهار دقیقه بیشتر به‌ساعت ۹ باقی نمانده بود، نتوانستم قبلاً فیلم را بشنوم و کسب تکلیف کنم. درثانی مطابق معمول می‌دانستم که جناب آقای دکتر مصدق به‌رادیو توجه دارند و این فیلم را هم قاعدتاً خواهند شنید.

رئیس: ملاقاتی که با آقای دکتر محمد مصدق در این سه روزه کردید چند مرتبه بود؟

بشیر فرهمند: فقط یک‌دفعه، آن‌هم مقارن ظهر ۲۵ مرداد برای کسب اجازه نسبت به‌دستور دکتر فاطمی بود. نکته‌ای که بایستی به‌عرض ریاست دادگاه برسانم، در خصوص سلام شاهنشاهی که در نتیجهٔ پخش این سرود در روزهای ۲۵ و ۲۶ از طرف دستجات چپ مرتباً به‌اینجانب تهدید می‌شد. به‌خاطر دارم که همین موضوع را روز ۲۷ مرداد به‌آقای ملک اسماعیلی معاون نخست‌وزیر به‌وسیلهٔ تلفن اطلاع دادم. از ایشان سؤال کردم: «آیا تصور می‌فرمایید که مراقبت از بنده با این ترتیب سودی داشته باشد؟» ایشان گفتند که «آقای سرهنگ نادری در شهربانی نیستند، بمحض اینکه آمدند موضوع را با ایشان در میان خواهم گذاشت و از نتیجه فوراً شما را مطلع خواهم کرد.»

رئیس: آیا ۲۸ مرداد شما منزل آقای دکتر محمد مصدق نرفتید؟

بشیر فرهمند: چرا. بنده مقارن نیم یا یک‌ساعت بعدازظهر یا ظهر درست به‌خاطر ندارم که دکتر فاطمی به‌بنده تلفن کرد که آیا مرکز استودیو و رادیو تهران را اشغال کرده‌اند یا خیر؟ بنده تا آن ساعت چنین خبری نداشتم. به‌مرکز فرستنده تلفن کردم. گفتند چنین خبری صحت ندارد. بعد عده‌ای در حدود صد نفر به‌ادارهٔ تبلیغات آمدند و تقاضا کردند که تمثال اعلیحضرت همایون شاهنشاه بر بالای ساختمان تبلیغات نصب شود. بنده هم دستور دادم تمثال ملوکانه بر بالای ساختمان گذارده شود. در این موقع بود که جمعیت محل ادارهٔ تبلیغات واقع در میدان ارگ را ترک کردند. گویا مجدداً همین عده یا عدهٔ دیگری به‌ادارهٔ تبلیغات آمده بودند و چون تمثال شاهنشاه را در بالای عمارت دیده بودند، به‌طرف ساختمان وزارت کشور رفتند.

جناب آقای دکتر صدیقی که به‌ایشان اطلاع داده شده بود عده‌ای از سمت تبلیغات به‌وزارت کشور هجوم آورده‌اند، جریان را بمنزل جناب آقای نخست‌وزیر اطلاع می‌دهند. در این موقع بنده را تلفنچی منزل آقای دکتر مصدق بمنزل معظم‌له خواست. بنده هم تا چهارراه حشمت‌الدوله با اتومبیل اداره رفتم و از آنجا پیاده بمنزل رفتم. در آنجا عده‌ای که نمی‌دانم چه کسانی بودند خدمت جناب آقای دکتر مصدق بودند. به‌این‌جهت آقای خازنی یا یکی دیگر از آقایان از من سؤال کرد که موضوع رفتن عده‌ای بوزارت کشور چه بوده و آیا مأمورین لازم در تبلیغات نبودند که چنین جریانی اتفاق بیفتد. بنده به‌ایشان گفتم که حفظ انتظامات به‌عهدهٔ بنده نبوده و نیست. در این مورد اگر سؤالی یا دستوری هست بایستی به‌شهربانی یا فرمانداری نظامی یا ستاد ارتش داده شود.

در همین موقع بود که صدای چند تیر شنیده شد. بنده خواستم چون کاری نداشتم آنجا را ترک کنم و خواستم از در ورودی معمولی خارج شوم. ولی یکی از آقایان افسرانی که محافظ منزل بود بمن گفت: «از این طرف رفتن شما غیر مقدور است و از در باغ اصل ۴ خارج شوید.» بنده از آنجا خارج شدم. عده‌ای در حدود پانزده یا بیست نفر با من برخورد کردند، و یکی از آنها که گویا بنده را می‌شناخت نام مرا به‌دیگران گفت. آنها با چاقو و چوب و بیل و آنچه که در دست داشتند بمن حمله کردند. پس از صدمات و ضربات شدیدی که به‌سر و دست چپ و پای چپ بنده وارد آوردند، تقریباً در عرض چند دقیقه بیهوش شدم و دیگر از آن ساعت چیزی به‌خاطر ندارم. صبح روز بعد پس از یک

عمل طولانی در بیمارستان شهربانی و...

رئیس: دیگر اینها مورد احتیاج دادگاه نیست. بفرمایید اینکه اظهار داشتید که آقای دکتر محمد مصدق به‌وسیلهٔ رادیو و روزنامه از جریان میتینگ روز ۲۵ و همچنین سایر جریانات استحضار حاصل می‌کردند، صحت این مدعا را می‌توانید به‌اطلاع دادگاه برسانید؟

بشیر فرهمند: بنده فقط عرض کردم در مورد رادیو اطلاع داشتم که جناب آقای دکتر مصدق در ساعات اخبار مرتباً به‌رادیو گوش می‌دادند. در آن چند روز هم فقط همان‌طور که قبلاً عرض کردم روز ۲۵ مقارن ظهر بنده ایشان را ملاقات کردم و نمی‌دانم. ولی همان‌طور که عرض کردم، قبلاً می‌دانستم که ایشان به‌رادیو توجه مخصوص دارند.

رئیس: [خطاب بدکتر مصدق]: چون در اظهارات خودتان ابراز می‌داشتید: «فرصت شنیدن رادیو و خواندن روزنامه نداشتم و از جریان خارج بکلی بی‌اطلاع بودم». نسبت به‌اظهارات آقای بشیر فرهمند چه می‌فرمایید؟

دکتر مصدق: ایشان آنچه که به‌عرض دادگاه رساندند صحیح بوده. نمی‌توانم عرض کنم که غیر از این بود. بنده اگر وقتی برای رادیو داشتم، همان ساعت ۱۰ اخبار خارجه بود. اما ساعت ۱۰ شام می‌خوردم. این همان‌طور امتداد پیدا می‌کرد تا وقتی که بنده می‌خوابیدم. آن وقت به‌برنامه‌ای که برای مردمان خارج از کشور پخش می‌شد گوش می‌دادم. این بیاناتی که ایشان فرمودند از این نظر بود که وقتی خبری می‌شنیدم یا روزنامه‌ای را می‌خواندم به‌ادارهٔ تبلیغات تلفن می‌کردم یک سؤال و جوابی می‌کردیم. ایشان اگر فرمایشی فرمودند کاملاً صحیح است. ولی بنده هم زودتر از آن ساعت نمی‌توانستم به‌رادیو گوش کنم یا روزنامه بخوانم.

رئیس: به‌طوری که شنیدید آقای بشیر فرهمند اظهار داشتند میتینگ روز ۲۵ مرداد را که شخصاً به‌ایشان دستور فراهم آوردن آن را داده و قطعاً از جریان آن مایل بوده‌اید اطلاع حاصل کنید، به چه وسیله درصدد آن برآمدید؟

دکتر مصدق: بنده هیچ اشتباقی به‌اینکه میتینگ داده شود آن‌روز شخصاً نداشتم. آمدند تقاضا کردند. بنده از بس گرفتار بودم نمی‌دانم صبح هم از من پرسیدند که میتینگ داده شود و من گفته‌ام بله یا نه. آن روزها یک روز عادی نبود که کسی بتواند فکر یک مطالبی را بکند و درصدد تحقیق باشد. هر ساعت همهٔ ماها انتظار حوادثی را داشتیم. بنده میتینگی را که سه ساعت طول کشید آیا تصور می‌کنید برای بنده میسر باشد که سه ساعت این میتینگ را از اول تا آخر گوش داده باشم و مطالبش را فهمیده باشم؟

رئیس: با اطلاع به‌گفتهٔ خودتان از وخامت اوضاع و انتظاری که به‌پیش‌آمدهای غیر مترقبه داشتید چگونه اول وقت روز ۲۵ با وجود تذکری هم که فرمانداری نظامی حضوراً در اینجا دادند که به‌شما گفته بودند با این اوضاع این میتینگ مراقبتش مشکل است و گفته بودید حالا که مردم را دعوت کرده‌اند و وسایلش فراهم شده باید داده شود، چطور اول از موضوع میتینگ کسب اطلاع نکردید و بعداً هم میتینگی را که سه‌ساعت طول کشیده بود حتی نپرسیدید که موضوعش چه بود؟

دکتر مصدق: اجازهٔ میتینگ برای رفتن اعلیحضرت بود. شاید این‌طور گفتند که روی زمینهٔ اعلامیهٔ دولت میتینگ خواهند داد. آن اعلامیهٔ دولت چیزی نبود که باعث نگرانی باشد. اعلامیهٔ دولت یک وقایعی را نقل کرده بود و رفع حوادث را هم گفته بود برای اینکه مردم نگران نباشند. از این اوضاع غیرمترقبه این را به‌آقا عرض بکنم که ما نگرانی از احزاب دست چپ نداشتیم. احزاب دست چپ نمی‌توانستند با قوهٔ دولت مخالفت کنند. همیشه، به‌طوری‌که رئیس شهربانی و فرماندار نظامی همین امروز در اینجا اظهار کردند، دستور من این بوده که از هر گونه اختلال جلوگیری کنند. نگرانی بنده در این دادگاه به‌شما عرض می‌کنم که از کودتای سوم بود که واقع شد به‌جهت اینکه...

رئیس: بسیار خوب. [خطاب بدادستان ارتش]: از آقای بشیر فرهمند شما سؤالی ندارید؟
سرتیپ آزموده: با ایشان عرض ندارم.
رئیس: آقای نریمان را بیاورند.

در این هنگام عده‌ای از مأمورین انتظامی برای احضار آقای نریمان از دادگاه خارج شدند. رئیس دادگاه خطاب بسرتیپ ریاحی چنین گفت:

تیمسار سرتیپ ریاحی، بطوری که الساعه آقای دکتر مصدق اظهار داشتند، صریحاً گفتند از دستجات و عناصر چپ بهیچوجه نگرانی نداشتند. در صورتی که ابلاغیهٔ ستاد ارتش برای جلوگیری از تظاهرات رسماً می‌نویسد عده‌ای از عناصر چپ تحت عنوان شاه‌پرستی تظاهراتی می‌خواهند بکنند. آیا اطلاع آقای دکتر محمد مصدق راجع بعدم نگرانی از عناصر چپ صحیح است یا نظر تیمسار؟

سرتیپ ریاحی: بنده چه روی اطلاعاتی که شخصاً بدست آورده و چه در تماسی که بمصیت فرماندار نظامی روز ۲۷ مرداد با آقای دکتر مصدق گرفتیم، یگانه دلیل نگرانی را احزاب چپ تشخیص داده بودم. چنانچه روز ۲۷ ساعت ۸ یا ۹ بعدازظهر فرماندهان تیپهای مرکز را بدفتر خود احضار کرده و راجع بشدت عمل بر علیه توده‌ایها دستورات صریح دادم. بعلاوه همان عصر بیست و هفتم تعداد زیادی اخلالگران توده‌ای بوسیلهٔ فرمانداری نظامی و کلانتریها جلب و بازداشت شده بودند. تمام این اطلاعات بود که بطور وضوح ثابت می‌کرد دستجات چپ قصد اخلال دارند. بنده بهیچوجه از این طرز فکری که الآن آقای دکتر مصدق بیان کردند اطلاعی نداشتم.

رئیس: آیا باطلاع تیمسار رسید در میتینگ روز ۲۵ عده‌ای از احزاب چپ هم شرکت کرده بودند؟

سرتیپ ریاحی: اطلاعاتی که بستاد ارتش رسید نشان می‌داد که علاوه بر دستجات طرفدار دولت که بمیتینگ دعوت شده بودند تعداد نسبتاً زیادی عوامل مظنون که ممکن است دستجات افراطی چپ بودند حضور داشتند.

رئیس: آیا این اطلاع را باستحضار آقای دکتر مصدق رساندید.

سرتیپ ریاحی: راجع بدستگاههای مختلف اطلاعاتی توضیحاتی هست که بنده تصور می‌کنم از لحاظ مکتوم داشتن تکنیک کار این دستگاهها صلاح نیست در یک جلسهٔ علنی راجع بآنها مذاکره شود. معذلک در صورتی که تیمسار محترم ریاست دادگاه امر فرمایند عرایضی خواهم کرد. ولی شخصاً صلاح نمی‌دانم.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، الآن اظهار داشتید مطمئن بودید احزاب چپ بهیچوجه اخلالی نخواهند...

دکتر مصدق: اخلال عرض نکردم.

رئیس: ... کرد. پس دستوری که بفرمانداری نظامی داده بودید که فرماندار نظامی اظهار داشت مبنی بر اینکه مواظب باشید اخلالگران اخلال نکنند، منظورتان چه اشخاص بوده‌اند؟

دکتر مصدق: اخلالگری یک عملی است که نتیجهٔ قطعی داشته باشد. اخلالگران دیوار را سیاه می‌کردند، فحش هم می‌نوشتند، بد هم می‌گفتند، بخود بنده هم بد می‌گفتند. این را ما می‌گوییم «اخلالگران». این اخلالگران مطابق عرف مملکت و آنچه ما می‌دانیم، این توده دو قسم است: توده‌ای انگلیسی و توده‌ای روسی. این توده‌ای انگلیسی هرکاری می‌کند باسم آن توده‌ای روسی می‌کند. ولی نتیجه‌اش را بنفع همان کسانی که منظور دارد می‌گیرد. اینها در دسته‌هستند. بنده هیچ نگران نبودم که حزب توده، خواه توده‌ای روسی خواه توده‌ای انگلیسی، بتوانند دولت را از بین ببرند. چونکه اینها اسلحه ندارند، اینها تانک ندارند، اینها طیاره ندارند. یک جمعیتی هستند که جمع می‌شوند نعره

می‌کشند. نگرانی از اینکه اینها بتوانند دولت را ساقط کنند، بهیچ‌وجه نبود. اما برای آن کارهایی که اختلال می‌شود، خوب در میدان امجدیه آن کارها را کردند و شصت نفر با قانون امنیّت اجتماعی خود بنده به‌جنوب تبعید شدند. نگرانی بنده از آن توده نبود. صاف، راست، پوست‌کنده من به‌شما دادستان محترم و همهٔ اشخاصی که اینجا هستند عرض می‌کنم نگرانی بنده از همین پیش‌آمدی بود که روز ۲۸ مردادماه شد. و چون لازم نیست بیش از این عرضی کنم، سکوت اختیار می‌کنم.

رئیس: پس منظور شما این است که از حزب توده و عناصر چپ نگرانی نداشتید.

دکتر مصدق: نگرانی قطعی خیر.

رئیس: فقط نگرانی از این بوده که مبادا بر علیه دولت فقط تظاهراتی بشود. زیرا شعار عناصر چپ علناً بر علیه مقام سلطنت و مشروطیت بوده است. به‌نظر دادگاه مفهوم پاسخ فوق همین بوده است.

دکتر مصدق: جمعیت توده همیشه اخلال می‌کردند. اینها مرامشان است. این جمعیتی که چنین مرامی دارد چه در ۲۸ مرداد چه در ۳۰ تیر در هر موقعی که بتوانند کوچکترین استفاده‌ای بکنند، از آن وضعیت استفاده می‌کنند. مگر آقای رئیس محترم دادگاه در ۳۰ تیر بنده زمامدار بودم؟ من ۲۶ تیر استعفا کردم. روز ۳۰ تیر یک عده‌ای از مردم ملیون هواخواه دولت بودند. آنها هم از نظر اینکه یک مرامی داشتند شاید با آنها همکاری کردند. یعنی اگر جمعیتی جمع می‌شد و حرف می‌زد آنها هم سینه می‌زدند. این کار آنها است. آنها از هر واقعه‌ای که بتوانند کوچکترین استفاده‌ای بکنند، استفادهٔ خودشان را می‌کنند. باز تکرار می‌کنم که نظر بنده این بود که حزب توده نمی‌توانست دولت را از بین ببرد. قدرت نداشت، اسلحه نداشت، هیچ نداشت. اما خوب، اخلال می‌کرد. اما دولت بنده، شخص بنده، به‌واسطهٔ اوضاع سیاسی از هر پیش‌آمدی که واقع می‌شد نگرانی شدید داشتیم.

رئیس: احزاب دست‌چپ برای دولت شما و شخص شما مفید و موافق بودند یا مخالف؟ یعنی در این سه روز از ۲۵ الی ۲۸؟

دکتر مصدق: بنده نمی‌توانم از نظر مبارک چیزی عرض بکنم. به‌جهت‌آنکه باید عملش را دید چه کردند. آن عمل را از روی یک مدارکی باید حساب کرد. زیرا در آن میتینگ همه بودند. هم‌ملیون بودند، قهراً آنها هم بودند. اما چه کردند؟ باید عمل احزاب دست‌چپ را حقیقتاً رسیدگی کرد که در آن روز آنها چه کردند.

رئیس: موضوع میتینگ ۲۵ چه بود که هم‌ملیون موافق بودند به‌گفتهٔ خودتان و هم احزاب دست‌چپ؟

دکتر مصدق: به‌کرات به‌عرض دادگاه رسانیده‌ام که در هر میتینگی احزاب دست‌چپ هم بودند. ولی هر وقت اجازه دادم به‌شهربانی، فرماندهی نظامی، گفته‌ام که این اشخاص حق نطق ندارند. شعارهایی اگر بدهند باید جلوگیری کرد. حالا آن‌روز البته این‌طور که آقای فرماندار نظامی به‌عرض دادگاه رساندند، حقیقتاً هیچ حافظه ندارم. هرچه گفتند صحیح است. ایشان گفتند فراکسیون نهضت ملی، وکلای نهضت ملی از من اجازهٔ میتینگ خواستند. بنده هم تکذیب نمی‌کنم. قهراً این میتینگ را آنها خواستند و اصناف و جمعیت بازار. بنده به‌غیر از این اشخاص به‌کسی دیگر اجازهٔ میتینگ نمی‌دادم.

رئیس: تیمسار دادستان، توضیحاتی دارید؟

سرتیپ آزموده: بله.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه...

رئیس: فقط موضوع را توضیح بدهید.

سرتیپ آزموده:... به‌عرض می‌رسانم: به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود، این دکتر مصدق پریروز تاحال هر یک از آقایان و افسران که اینجا می‌آیند و اظهاری می‌کنند، با یک جملهٔ «حافظه ندارم و قبول دارم» به‌سؤالات دیگر جواب نمی‌دهند. بنده بسیار بموردم می‌بینم که از آقای دکتر مصدق خواهش کنم که یک جملهٔ دیگر بگویند و آن جمله این‌است‌که بگویند که عرایض بنده را هم قبول دارند تا ما هم راحت شویم. [خندهٔ حضار]

به‌عرض می‌رسانم به‌نظر اینجانب سؤالات اخیری که از تیمسار سرتیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق فرمودید، قابل توجه مخصوص است. در مورد این سؤالات اخیر، یعنی سؤالاتی که در چند لحظهٔ پیش فرمودید که بیشتر جلب توجه‌اینجانب‌رامی‌نماید، یکی آن اظهار تیمسارریاحی است‌که‌فرمودند مطالبی دارند که‌مربوط به‌توضیح موضوع‌است ولی مصلحت نیست در جلسهٔ علنی بگویند. البته بنده نمی‌دانم این توضیح از چه قرار است، ولی این نکته را ناچارم به‌عرض برسانم که در دادرسی اگر جلسه علنی است هرچه دارند باید بگویند. هرگاه متهم اظهاری نمود که برخلاف مصالح کشور باشد، وظیفهٔ دادستان‌است که تقاضای سرّی بودن جلسه را بنماید. ولی به‌نظر اینجانب در آمد این‌موضوع که متهمی بگوید: «توضیحاتی دارم ولی صلاح نمی‌دانم بگویم»، این اساساً برخلاف آیین دادرسی است.

رئیس: گفتند: «بعد خواهم گفت: منتها مصلحت نیست.»

سرتیپ آزموده: بنده وظیفه‌ای دارم باید انجام دهم تیمسار.

رئیس: گفتند راجع به‌تکتیک ارتش است.

سرتیپ آزموده: هرچه می‌خواهد باشد. من وظیفه‌ای دارم باید انجام دهم.

رئیس: من‌باب‌تذکر بود.

سرتیپ آزموده: زیرا دادستان باید مدافعات متهم را بشنود تا هرگاه متهم در دفاع راه حقیقت می‌پیماید و ادعا را رد می‌کند، دادستان ادعای خود را پس بگیرد. منظورم از این توضیح این‌است‌که اینجانب در سمت دادستانی تنها روی نکاتی قضاوت خواهم کرد که اگر دادگاه علنی است علناً و صریحاً گفته شود. اما نکتهٔ اصلی دوم نسبت به‌سؤالات اخیر، معتقدم جزء‌به‌جزء بیانات آقای دکتر مصدق صحیح است. بیان تیمسار ریاحی هم در مورد خودش صحیح است. شاید در یکی از جلسات عرض کردم که این احزاب جب گرفتاری عجیبی فراهم کرده است. مطابق پروندهٔ متشکله که گفتارهای هر دو متهم آن‌را تأیید می‌نماید، آقای دکتر مصدق پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید و برافراشتن علم طغیان و خلاصه یاغی شدن، تا روز ۲۷ مرداد ماه با عناصری همکاری می‌کردند. یعنی از آنها استمداد می‌کردند که اسم آنها هرچه باشد، توده‌ای انگلیسی یا روسی یا ژاپنی یا حبشه‌ای، آن عناصر مرامشان و هدفشان اولاً مخالف مذهب اسلام و ثانیاً ضدیت با اساس سلطنت بوده است. حال هر اسمی که روی آن بگذارند، از لحاظ دادستان ارتش، زیاد مورد توجه نخواهد بود. این رویهٔ آقای دکتر مصدق و اعوان و انصار او از جمله متهم ردیف دو کیفرخواست یعنی رئیس وقت ستاد ارتش تا روز ۲۷ مرداد بوده است. همین مطلب است که آقای دکتر مصدق می‌گوید: «به‌هیچ‌وجه از آنها نگرانی نداشتم.» اینکه می‌گویم جزء‌به‌جزء حرفهایشان صحیح است، از همین روست. به‌طور قطع تا روز ۲۷ مرداد آقای دکتر مصدق نه‌تنها از این عناصر نگرانی نداشتند بلکه اساساً تمایل به‌هدف اصلی را در همکاری آن عناصر می‌دانستند. و در یک جلسه عرض کردم که الحق آن عناصر هم از هیچ‌گونه مساعدتی با این آقا دریغ نکردند.

ولی روز ۲۷ مرداد یکباره همان طوری‌که تیمسار ریاحی توضیح دادند رویه معکوس می‌شود. یعنی رویه این

می‌شود که عناصر به‌اصطلاح چپ تحت تعقیب قرار گیرند. در روز ۲۸ مرداد یک عمل جالب توجه هم انجام می‌شود. آن‌همان ابلاغیه‌ای است‌که ریاست محترم دادگاه به‌آن اشاره فرمودید. بخوبی مستحضرند که رئیس وقت سناد ارتش توضیح دادند که این دستور نیز به‌پیروی از دستورات به‌اصطلاح دولت بوده است.

در خاتمه ناچارم دو نکته را نیز توضیح دهم: یکی اینکه آقای دکتر مصدق زیاد استناد به ۳۰ تیر می‌کنند. باید بگویم وضع آقای دکتر مصدق در ۳۰ تیر بکلی نقطهٔ مقابل وضع ایشان در ۲۵ مرداد بود که البته سابقه مورد توجه اینجانب نیست. این یک جمله را هم برای این گفتم که ذهن دادگاه محترم روشن شود.

ثانیاً اینکه اظهار داشتند: «نگرانی من از همان واقعهٔ ۲۸ مرداد بود.» این جملهٔ ایشان را اینجانب صددرصد تأیید می‌کنم. زیرا آقای دکتر مصدق بخوبی می‌دانند که ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل دریافت داشتند. در واقع خودشان که خودشان را نمی‌توانند فریب دهند. خود بخوبی می‌دانستند که لحظه‌ای فرا می‌رسد که خواهی‌نخواهی بطغیان ایشان خاتمه داده می‌شود. تمام طغیان چهار روزه برای این بوده است که یا محمد مصدق شاه شود...

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده:... با رئیس جمهور...

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده:... که مبنای کیفرخواست اینجانب است. این بود مختصر توضیح اینجانب.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۶/۳۰ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

ساعت ۶/۴۵ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید و پس‌از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه خطاب بدکتر مصدق گفت:

آقای دکتر مصدق، توضیحی دارید؟

دکتر مصدق: بله‌بله، قربان.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: می‌خواستم عرض بکنم یک‌وقت اختلاف بین اشخاص راجع به‌سلیقهٔ اشخاص است و در یک چیزی موافق‌اند و در یک چیزی مخالف یکدیگرند. یک‌وقت اختلاف روی شخص کسی است. بنده اگر یک اختلافاتی برای همین قانون اساسی یا یک چیزهای دیگر داشته‌ام، اینها روی سلیقهٔ شخصی بوده؛ نه روی شخصی بود و نه برای تغییر رژیم بود. بهیچ‌وجه من‌الوجوه این مسائل نبود. چند روز قبل‌از ۲۸ مرداد آقای امینی کفیل وزارت دربار آمدند چند صفحه که نوشته شده بود و به‌تصویب اعلیحضرت رسیده بود برای من خواندند. موضوع روی همین مسائل اخلالگران بود. من عرض کردم که هرکس یک سلیقه‌ای دارد. سلیقهٔ شخص من این‌است‌که باید وضعیت مردم را بهتر بکنیم، از عدهٔ ناراضی بکاهیم تا آنچه را که می‌خواهیم به‌آن برسیم.

قبل از اینکه کمونیسم پیدا شود، من در سویس یک روز از یکی از معلمین خودمان پرسیدم این حزب سوسیالیست چه می‌گوید؟ گفت هرکس ناراضی است سوسیالیست است. دیدم حرف درستی است. به‌آقای امینی عرض کردم: «به‌اعلیحضرت بگویید عقیدهٔ من اصلاح امور مردم است و اینکه هرکس یک حداقل برای زندگی داشته

باشد. از اولین روز که همین قانون اختیارات بمن داده شد، من این ازدیاد سهم کشاورزان را در دهات اجرا کردم. من بیست میلیون متر زمین در اطراف تهران که تقاضای ثبت شده بود مثل تمام اراضیی که عده‌ای با ثبت سازش کرده بودند و اراضی موات را که مال دولت است برده بودند و به‌قیمتهای گزاف الآن هم می‌فروشند، بیست میلیون متر زمین اطراف تهران را که روی هیچ اصلی و هیچ سندی تقاضای ثبت کرده بودند، شورای ثبت را دعوت نمودم رسیدگی کردند. ثبت آنها را باطل کردند و بدولت دادند. دستور دادم این اراضی را بهمتری چهار تومان در چهار قسط چهار سال بفروشند و پول آنها را خرج برق و اسفالت خیابانها کنند. این بود نظر من در مورد اصلاح امور مردم.

مسئلهٔ دیگر که نظر بنده این بود که تا ملت ایران به‌پای خود نایستد، هیچ‌وقت آزادی و استقلال پیدا نمی‌کنند. ما نباید به‌امید عواید نفت زندگی کنیم. مگر عواید نفت چند سال به‌بودجهٔ مملکت ما رسیده؟...

رئیس: اینها روی چه موضوعی است؟ اصل مطلب را بفرمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. بعد بنده به‌آقای امینی گفتم: «به‌اعلیحضرت عرض کنید یک اختلاف سلیقه‌ای بین اینجانب و اعلیحضرت پیدا شده...»

رئیس: اینکه مربوط بما نیست.

دکتر مصدق: آقا، دارم جواب دادستان را می‌دهم. ایشان گفتند من...

رئیس: جواب کدام؟ جواب کدام قسمت از اظهارات ایشان را می‌دهید؟

دکتر مصدق: این مرد گفت دکتر مصدق مرد سرسختی است. فرمان را گرفته و آورندهٔ فرمان را توقیف کرده و یاغی شده است. من اگر دستخط را اجرا نکردم، بموجب قانون اساسی نکردم. بنده حاضرم از هر مملکتی که مشروطه است برای این دادگاه سند بیاورم که هیچ پادشاه مشروطه‌ای نخست‌وزیر را نمی‌تواند عزل کند.

رئیس: خوب، در موقع خودش بفرمایید. این صحبتی که ایشان کردند، برای این بود که شما گفته‌اید: «از احزاب چپ نگرانی نداشتم.»

دکتر مصدق: صحیح است؛ بنده عرض کردم که من از آنها این نگرانی را نداشتم که بیایند و دولت را از بین ببرند. ولی در اخلالگری آنها در کارهای عادی و نوشتن روی در و دیوار و برداشتن مجسمه و نعره کشیدن یا کارهای دیگر، اینها را که کسی منکر نیست. این‌کارها را کسی منکر نیست.

رئیس: آقای سرهنگ شاهقلی.

سرهنگ شاهقلی: محترماً معروض می‌دارد: شاید قریب یک‌هفته می‌گذرد که بعداز صدور قرار صلاحیت دادگاه به‌انتظار اجازهٔ دفاع از اتهام منتسبه بموکل محترم می‌باشم. قسمتی از امور پرونده که باید در مراحل تحقیق به‌عمل آید به‌جلسهٔ دادرسی موکول شده است. قسمتی از جمع‌آوری مدارک و ضمیمه کردن آن به‌پرونده که معمولاً باید قبل‌از تسلیم پرونده بدادستان به‌عمل آید، بعد از صدور قرار صلاحیت در ضمن شرح کیفرخواست ضمیمه شد. قبل از اینکه دفاع از متهمین به‌عمل آید، به‌تحقیقاتی شروع شده و شهودی خواسته شده‌اند که انجام آنها اگر به‌بعد از دفاع محول گردد به‌نظر می‌رسد که با قوانین دادرسی و کیفر ارتش که به‌نظر نیمسار سرتیپ آزموده باید ملاک عمل قرار گیرد مناسبتر خواهد بود. اگر این روشی که فعلاً در دادگاه ادامه پیدا کرده به‌همین نحو بناست خاتمه یابد، یعنی محتاج به‌دفاع از متهمین نخواهد بود، و این موادی‌که در قوانین ذکر شده عیناً به‌موقع اجرا نباید گذارده شود آن مقداری که مورد قبول است اقلاً باید اعلام شود که بتوان در اطراف آن اقدام نمود.

این مراتب به‌عرض می‌رسد که اگر تصویب فرمودند پس‌از دفاع متهمین هر تحقیقی لازم‌است ادامه داده شود و

یا همین کیفیت فعلی انجام گردد. قانون دادرسی و کیفر ارتش که ملاک عمل در دادگاههای نظامی بوده با قانون دیوان جنایی که در دادگاههای عمومی ملاک عمل است تفاوتهای مختصری دارد که اگر مواد آن مورد بررسی قرار داده شود و مقایسه گردد مقداری از اشکالات مرتفع می‌شود. در مادهٔ ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش که منطبق است بر مادهٔ ۳۸۱ از اصول محاکمات جزایی، روش دادرسی به‌این ترتیب نوشته شده است: «پس‌از انجام تشریفات مقرره در مواد قبل منشی دادگاه به‌امر رئیس ادعانامه را قرائت می‌نماید و بعد (تا اینجا انجام شد) رئیس دادگاه خلاصهٔ اتهامی را که برای آن متهم مورد تعقیب واقع شده است به‌او اعلام داشته و دلایل اقامه شده از طرف دادستان را نیز ذکر می‌نماید (عملاً این قسمت هم خاتمه یافته است) و از او می‌پرسد آیا به‌تقصیر خود اعتراف می‌نماید یا خیر (این هم خاتمه یافته است). پس از آن شروع به‌تحقیقات می‌نماید. بدین‌ترتیب (ترتیب را در قانون ذکر نموده و به‌اختیار کسی نگذاشته است) که بدواً توضیحاتی که لازم می‌داند از دادستان راجع به‌ادعانامه خواسته (ایشان‌هم در حدود ده روز توضیحات فرمودند) و بعد هرگاه گواهان و کارشناسان دعوت شده باشند اظهارات آنها را استماع می‌کنند (دعوت گواه و کارشناس بایستی از طرف متهمین و مدافعین او در مدت مطالعهٔ پرونده و از طرف دادگاه در جلسات مقدماتی به‌شرح مواد مربوطه انجام شده باشد) و منشی دادگاه خلاصهٔ اظهارات و در صورت لزوم تمام آن را در صورت مجلس می‌نویسد. پس از آن متهم یا وکیل مدافع او به‌دفاع می‌پردازد.» پس از خاتمهٔ دفاع، دادرسان دادگاه مطابق یادداشتهایی که دارند اگر استماع بیان کسی یا لزوم مدرکی را احساس فرمایند، امر به‌احضار می‌دهند. و هر دفعه که دادستان اجازهٔ نطق می‌خواهد، به‌متهم و وکیل‌مدافع او نیز اجازهٔ دفاع داده می‌شود.

مادهٔ ۳۹۳ که نیمسار سرتیپ آزموده به‌استناد آن دادگاه نظامی را مجاز در استنطاق از متهم دانسته‌اند، طبق مادهٔ ۲۰۱ قانون دادرسی و کیفر ارتش در دادگاه نظامی رعایت نمی‌شود. زیرا مادهٔ ۲۰۱ می‌گوید: «مقررات مواد ۲۲۹، ۲۴۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴ (و نه ۳۹۳)، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹ و ۴۰۰ قانون دادرسی کیفری در دیوان حرب لازم‌الرعایه است.» کما اینکه مادهٔ ۴۰۲ قانون آیین دادرسی هم که هیئت محکمه را اجازهٔ نجوا نمی‌دهد در دادرسی ارتش لازم‌الرعایه نیست.

با این‌ترتیب ملاحظه می‌فرمایند که اگر اجازه داده شود متهمین دفاع خودشان را ولوآنکه به‌نظر نیمسار معظم سرتیپ آزموده اصلاً مهمل باشد بفرمایند و بعد هم هرگونه تحقیقاتی لازم می‌دانند به‌عمل آید. این رسیدگی سریعتر خاتمه‌می‌یابد یا اینکه دفاعی راکه جناب‌آقای‌دکترمصدق شروع‌فرموده‌اند و بینابین قسمتهای‌مختلفهٔ‌آن قطع‌شده و مسائل متعدده پیش آمده است انجام گیرد.

در ضمن دفاع نیز مادهٔ ۱۹۴ متهمین و وکلای مدافع را موظف کرده است که طبق آن ماده دفاع نمایند. یعنی منشی دادگاه به‌امر مقام ریاست متهم را مخاطب ساخته (حتی عبارت را قانون معین کرده است) به‌او تذکر می‌دهد که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند ــ یعنی متهم مفید می‌داند نه دادستان مفید بداند ــ در موقع اظهار دارد. پس از آن بموکیل مدافع اخطار می‌کند برخلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی کنید و مدافعات خود را باید با نزاکت بیان نمایید.

قابل توجه این‌است که قانونگذار وظیفهٔ وکیل مدافع را از متهم جدا نموده و وکیل را به‌قانون و وجدان و نزاکت محدود کرده، ولی متهم را در آنچه مفید می‌داند آزاد گذارده. بدیهی است اگر متهمی برخلاف مصالح خود بیاناتی کند، نیمساران معظم آن بیانات را بدون اینکه مفید یا مضر بودن آن‌را بگویند، یعنی بدون آنکه اظهارنظری شده باشد، ملاک اظهار رأی قطعی خود قرار خواهند داد.

حال با این ترتیب اگر دادگاه محترم مساعد می‌داند که اجازهٔ دفاع به‌ترتیب متهمین از کیفرخواست داده شود که هر تاریخی معین می‌فرماید شروع گردد. و اگر به‌همین کیفیت استنطاق و آوردن اشخاص و مواجههٔ آنها و جواب دادستان مجدداً به‌آن گواهان و مطلعین و آوردن نامه‌ها و تلگرافات از مردمانی که سوابق اساساً ندارند لازم می‌دانند، به‌آن نحو عمل بشود.

و اما در مورد نامه‌ها و تلگرافاتی‌که معمولاً برای تکمیل اطلاعات دادگاه محترم می‌رسد، روش دادرسی این بوده است که پرونده به‌سه قسم تشکیل می‌شده: یا روی مبنای شخص یا اشخاص معینی؛ یعنی می‌گفتند که این اشخاص یا این شخص این اعمال را که مخالف قانون است به‌این دلایل مرتکب شده‌اند و طبق فلان ماده باید مجازات بشوند. لیکن نمی‌شود گفت این شخص مرتکب حوادثی است که در پنج روز یا دو روز واقع شده است و آن حوادث بعضی نوشته شود و بعضی ذکر نشود. آنچه ذکر نشده، قابل رسیدگی در دادگاهی که آن کیفرخواست تسلیم او می‌شود نخواهد بود. باید مجدداً آن جرایم یا اتهامات را اگر در ضمن رسیدگی هم دیده شد به‌بازپرس بدهند تا تحقیق نماید. بعد دادیار مربوطه اظهارنظر کند، دادستان ارتش موافقت نماید و به‌دادگاه صلاحیتدار برود.

همچنین اعمالی که مربوط به‌گذشتهٔ متهمین است، آن‌هم در صورتی می‌تواند در کیفرخواست ذکر شود که به‌موجب مدارک قطعی از نظر قانونی به‌ثبوت رسیده و شامل مرور زمان و اعادهٔ حیثیت نشده باشد. مادهٔ ۷ قانون دادرسی ارتش می‌گوید: «دادستان ارتش پس از حصول اطلاع از وقوع بزهی که تعقیب آن در حدود صلاحیت دادگاههای نظامی است هرگاه قراین و امارات برای تعقیب کافی باشد، بلافاصله والاپس از رسیدگی و پس از به دست‌آوردن قراین و امارات یکی از بازپرسها را مأمور رسیدگی می‌نماید.»

این نامه‌هایی هم که می‌رسد اگر اشاره به‌وقوع بزهی باشد، باید طبق مادهٔ ۷ اقدام شود. از لحاظ شکایت اشخاص هم مواد ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ از اصول محاکمات جزایی جهات قانونی معینی را برای شروع به‌تحقیق معرفی نموده و نامهٔ بی امضا را حتی چنین دلائلی هم برای او قائل نشده است. نامه‌هایی که به‌عنوان تشکر و تقدیر یا راهنماییهای مختلف داده می‌شود، ملاک و مدرک رسمی برای دادگاه نتواند بود. اگر کسی با مندرجات آن موافق بود، عین آن‌را مانند نظر خود می‌گوید. عمل اینکه نامه‌های تنقید یا تهدید اشخاص مأمورین را وادار به‌این کند که به‌آن نامه‌ها ترتیب‌اثر بدهند. حقوق متهمین یعنی آزادی دفاع، یعنی امکان برائت، یعنی آن حقی که تمام قوانین دنیا برای متهم او را اصیل دانسته‌اند. اگر از بین هم نرود جریحه‌دار می‌شود. زیرا اختیار و آزادی وسیع اشخاصی را که متهم مقید در بند و قید آنها است، به‌طور مساوی متهمین ندارند. و قضاوت که باید بر روی حقایق مسلمه قرار گیرد، گاهی ممکن است در اثر این قبیل نامه‌ها ناقص بماند و روی این نقصان غرضی که هیئت حاکمه و جامعه طالب آن است یعنی رسیدن به‌حق و حقیقت از بین برود.

با این تفسیر و عین موادی که ذکر شد، استدعا دارد که این‌قبیل نامه‌ها نیز طبق قانون به‌جریان گذاشته شود. در مورد سرّی یا علنی بودن دادرسی، همان‌طور که تیمسار معظم‌سرتیپ آزموده بیان فرمودند، با پیشنهاد دادستان هر دادگاه و تصویب آن دادگاه بشرط انطباق با مواد قانون اجرا می‌شود.

اما علنی بودن محاکمات: در اصل قضاوت اول بر پایهٔ آن است که هر جامعه‌ای طرز قضاوت آن هیئتی را که بر او حکومت و قضاوت می‌نماید به‌رأی‌العین ببینند و بشناسند. دوم برای این‌است‌که دادرسانی‌که در محضر افکار روشن دارند زبان ساکت آنان را هیچ‌وقت دلیل عدم بینایی یا شنوایی یا ادراک آنان قرار نمی‌دهند بلکه ناچار می‌شوند در دادرسی علنی تمام توجه را مبذول دارند تا نه برخلاف حق و نه برخلاف قانون قضاوتی شود. سوم، متهمی که

اعمال و افعال او جزءبه‌جزء در معرض داوری افکار عامه قرار می‌گیرد. همان کسی خواهد بود که نه تنها به‌استناد رأی دادگاه بلکه به‌استناد قضاوت عمومی محکوم یا تبرئه می‌شود. چه بسا که متهم تبرئه شده در دادگاه ناقصی در افکار عمومی خود را محکوم دانسته و سرافکنده و شرمسار بداند و بالعکس. در این‌مورد نسبت به‌موکل محترم، بنده همیشه آرزو دارم که دادگاه علنی مطلق باشد. ولی اگر از نظر عفت‌بیان موکل محترم ذکر نام کسی را نکرده و از دادرسان معظم استدعا کرده است که آن نام را در پرونده نبینند. البته برای آن‌است که عظمت مقام فرماندهی در جامعه و افکار عمومی و خدمات و زحمات او بدون جهت آلوده نگردد. یا اگر استدعا می‌کند که مطالب مربوطه به‌ترتیب و روش و جریان کسب اطلاعات در دادگاه ذکر نشود برای آن نیست که ذکر یا عدم ذکر آن تأثیری در حال متهم داشته باشد. بلکه برای آن‌است که همین هیئت حاکمهٔ کنونی نیز با همان روش مشغول عمل هستند و به‌اقدامات آنان در حفظ انتظامات لطمه وارد نشود.

برای دادگاه محترم یا دادستان بسیار ساده است که این روش را از همان رکن مربوطه که تمام مدارک در اختیار اوست با شماره و گزارش و مأمور و غیره دریافت و مطالعه فرمایند. علیهذا هیچ‌گونه تأثیری سرّی شدن یا علنی بودن دادگاه از نظر اثبات حقانیت و برائت موکل محترم در رد مدارک اتهام نخواهد داشت. فقط این حسن را علنی بودن دارد که افکار عامه نیز قدرت و صحت قضاوت دادرسان را تشخیص خواهند داد.

رئیس: دادگاه بسیار خوشوقت است نظریاتی طبق موازین قانونی از طرف سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع تیمسار سرتیپ ریاحی شنید. و خوشوقت‌تر است که این دادگاه نیز وظایف خود را طبق موازین قانون و مواد قانونی قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون آیین دادرسی جزایی انجام داده و می‌دهد که البته ممکن است عین مواد را تیمسار دادستان توضیحاً بفرمایند و خلاصهٔ آن مواد این است که هر گاه دادگاه نقصی در پرونده تشخیص داد شخصاً تکمیل یا امر به‌تکمیل دهد. یکی از موارد نقص پرونده مواجههٔ این متهمین با رئیس شهربانی و فرماندار نظامی و همچنین سایر اشخاصی بود که تحقیقات از آنها ضرورت داشته و هیچ مانع قانونی نداشته. بی‌شک نظر دادگاه این بوده که هر چه بیشتر به‌وظایف خود و وضعیت متهمین و پرونده و کیفرخواست آشنائر شده و هیچ نکته و ابهامی باقی نگذاشته باشد. همچنین هیچ گونه حقی، چه حق دفاع چه حق صحبت، از متهمین و وکلای مدافع آنها را سلب نکرده است و نخواهد کرد. اینکه توهم کرده‌اید ممکن است کاغذهای وارد که فقط برای ضبط در پرونده از طرف دادستان به‌دادگاه سپرده می‌شود ملاک عمل قرار گیرد، محققاً چنین نیست خاصه که آن کاغذ بی‌امضا و بی‌موضوع باشد. حتی امروز یک تلگرافی از فرانکفورت به‌توسط دادگاه به‌زبان انگلیسی به‌عنوان آقای دکتر محمد مصدق رسیده بود که اصولاً دادگاه قرائت آن را هم صلاح ندانست که اکنون برای نمونه بنده خواهش خواهم کرد که قرائت شود.

دادگاه مطابق مادهٔ ۱۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش کاملاً مختار است برای کشف حقیقت حضور هر کس را که استماع بیانات او لازم باشد، احضار یا جلب نماید و از آنها تحقیقات به‌عمل آورد. به‌طوری که تا این دقیقه بر این دادگاه مسلم شده، در همین مرحلهٔ تحقیقات حقایقی بسیار کسب شده که بعد از شنیدن مدافعات متهمین وکلای مدافع ممکن است ملاک قضاوت سودمندی باشد. بنابراین باید کاملاً مطمئن باشید که دادگاه از موازین قانون و مقررات که برای کشف حقیقت و رفع ابهام لازم می‌داند منحرف نخواهد شد و همه گونه حق دفاع متهمین و وکلای مدافع را ملحوظ خواهد داشت. تیمسار دادستان، توضیح دهید. تلگراف را هم منشی دادگاه بخواند.

سرتیپ آزموده: با بیانات تیمسار ریاست محترم دادگاه تصور می‌رود برای بنده جای توضیحی باقی نمانده باشد. بنده هم به‌نوبهٔ خود بسیار از سرکار سرهنگ شاهقلی متشکرم که اظهاراتی در دادگاه فرمودند. ولی ناچارم با

اجازهٔ ریاست محترم دادگاه برای اینکه بهیچ وجه نکته‌ای مبهم نماند، چند دقیقه‌ای وقت دادگاه را بگیرم. به‌کرات بنده در این دادگاه عرض کرده‌ام که دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم نه وکیل‌مدافع نه دادستان نمی‌توانند و نباید از آن اصول منحرف شوند. به‌طور کلی بنده خیال می‌کنم روش ریاست محترم دادگاه در این دادرسی موجب اطالهٔ کلام می‌شود. هر یک از ماها که در اینجا هستیم، یعنی دادستان، وکیل‌مدافع، متهم، قانون تکلیف ما را معلوم کرده. متهم بر او هرجی نیست، یعنی اگر بخواهم مثال بزنم، متهم مثل یک بیماری‌است که ولو پزشک باشد حتماً برای او پزشکی می‌آورند که او را معالجه کند. پزشک متهم، وکیل مدافع است. پس بر متهم هرجی نیست: مانند یک بیمار تیمدار ممکن است هذیان‌گویی کند. ولی مرحله به‌مرحله که جلو برویم پس از متهم، وکیل مدافع است. وکیل مدافع مسئولیت وجدانی و قانونی دارد. یعنی وکیل مدافع دیگر نمی‌تواند در ردیف متهم باشد. یک مرحلهٔ دیگر که برویم، دادستان دادگاه است. دادستان دادگاه بهیچ وجه نمی‌تواند و نباید کلمه‌ای برخلاف حق و قانون بیان نماید. بنده به‌کرات عرض کردم که در این دادگاه وظیفهٔ خطیری بر عهده‌ام محول است؛ و چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، با صریحترین وجه موظفم وظیفهٔ خود را انجام دهم.

بیانات امشب سرکار سرهنگ شاهقلی در عین حال که موادی از قانون را خواندند که بدیهی است خواندن مواد قانون عملی است موافق قانون، ولی از آنچه از این مقدماتی که بیان داشتند استنباط کردم، این است که ایشان برخلاف قانون برای ریاست دادگاه، برای دادستان ارتش تکلیف معلوم کردند. ایشان بهیچ وجه حق ندارند برای دادستان این دادگاه تکلیف معلوم کنند که مادهٔ ۷ قانون دادرسی ارتش چه می‌گوید.

مادهٔ ۷ می‌گوید دادستان ارتش اگر از وقوع بزهی اطلاع حاصل کرد، بازپرسان را مأمور رسیدگی می‌کند. این ماده چه مربوط به‌این است که من نامه‌هایی که به‌عنوانم واصل می‌شود و این نامه‌ها متعلق به‌یک عده هموطن من است که در اثر وقایع روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد نتوانسته‌اند از نوشتن نامه بمن خودداری کنند، آن نامه‌ها را تقدیم دادگاه می‌کنند؟ کدام یک از این نامه‌ها را من در این دادگاه خواندم، و کدام یک را به‌استناد آن اعلام جرم کردم؟ مگر غیر از این است که گفته‌ام نویسندهٔ نامه کیست و برای ضبط در پرونده تقدیم داشته‌ام؟ اگر ایشان توقع دارند نامه‌ای که بمن می‌رسد پاره کنم و بیندازم دور، این از بنده ساخته نیست. درست یا نادرست، بوکیل مدافع سرتیپ ریاحی مربوط نیست. این عملی را که انجام می‌دهم یکی از افتخارات خود می‌دانم؛ و بدیهی است هیچ انتظار هم ندارم که دادگاه محترم به‌این‌نامه‌ها ترتیب اثر بدهند یا ندهند. قدر مسلم این است که این نامه‌ها باید در این پرونده ضبط گردد و نباید بدور افکنده شود.

نکتهٔ دیگر که باید توضیح دهم و از اصول دادرسی است، این است که آنچه اینجانب سابقه دارم، سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی است نه وکیل مدافع دکتر محمد مصدق. تمام اظهارات ایشان در این جلسه جز دو جملهٔ کوتاه مربوط به‌عمل انجام وظیفهٔ دادستان ارتش نسبت به‌آقای دکتر مصدق بود. بنده به‌کرات گفته‌ام و موظفم بگویم تا آن لحظه‌ای که در سمت دادستان ارتش هستم، چون کوه در اینجا انجام وظیفه می‌کنم. در سمت دادستان ارتش کوچکترین نکته‌ای را از زیر نظر نمی‌گذرانم. هر کس هر حرفی بزند، موظفم جواب بدهم. و موظفم با توجه به‌اینکه ملت ایران ناظر جریان این دادرسی است، کلمه‌ای برخلاف قانون نگویم.

همان طوری که ریاست محترم دادگاه بیان فرمودید، دادگاه در هر لحظه و هر موقع از بدو دادرسی تا موقعی که داخل شور می‌شوند، حق دارد از هر کس و هر مقام تحقیقات کند. سرکار سرهنگ شاهقلی بیخود به‌خود زحمت دادند. این عین قانون است. یعنی ریاست دادگاه باید از متهم استنطاق کند و فلسفهٔ استنطاق هم این است که بین متهم

و دادگاه واسطه نباشد. یعنی رئیس دادگاه از متهم سؤال کند؛ متهم هم با دو لب خود پاسخ دهد. این عین قانون است. قانون این است که همان طوری که گفتم هر لحظه ریاست دادگاه از دادستان می‌تواند توضیح بخواهد و اینکه به‌عرض رساندند هر نوبت دادستان صحبت می‌کند، وکیل مدافع باید صحبت کند. این جز مغالطه و سفسطه چیزی نبوده و این مادهٔ قانونی در موقعی است که وکیل متهم و متهم دفاع می‌کنند و دادستان استدلال می‌کند و وکیل مدافع با متهم بایستی در قبال اظهارات دادستان دفاع کنند.

این مادهٔ قانونی بهیچ وجه مربوط به‌جریان دو روزهٔ اخیر دادگاه نیست که دادگاه محترم لطفی را احضار می‌کند. در ضمن به‌نظر دادگاه می‌رسد که از دادستان هم تحقیق کنند. در این زمینه دادستان هم در ردیف همان لطفی است و همان کسی که از خارج احضار می‌کند. پس ملاحظه می‌فرمایید اختیارات رئیس دادگاه تا چه اندازه‌ای است. اینجانب به‌طور قطع می‌گویم که جنین اختیارات قانونی صریح را بیانات سرکار سرهنگ شاهقلی نمی‌تواند از این دادگاه سلب کند. صریح می‌گویم این‌گونه بیانات دادستان ارتش را نمی‌تواند از انجام وظیفه باز دارد؛ بلکه اینجانب را مصرتر و در ایمان به‌اینکه باید سخت‌تر انجام‌وظیفه کنم راسختر می‌کند.

نکتهٔ دیگر که فرمودند، این است که دادگاه نجوا می‌کند. به‌عرض ریاست محترم دادگاه می‌رسانند که هر یک از دادرسان دادگاه حق دارند هر سؤالی که به‌نظرشان می‌رسد توسط ریاست دادگاه از هر مقامی که بخواهند به‌عمل آورند. این را نمی‌گویند «نجوا». این عین وظیفهٔ قانونی است. ریاست دادگاه مثلاً سرکار سرهنگ اشرفی را احضار می‌کند و شخصاً سؤال می‌کند. به‌نظر تیمسار سرتیپ افشارپور نکته‌ای مبهم می‌ماند. حق قانونی تیمسار افشارپور است که پهلوی دست تیمسار ریاست دادگاه نشسته‌اند که هر سؤالی به‌نظرشان می‌رسد توسط ریاست دادگاه از سرهنگ اشرفی سؤال کنند. این نجوا نیست؛ این عین قانون است. چون اگر غیر از این باشد، دادرسی یعنی اینکه پنج نفر دادرس بنشینند و گوش کنند، معنایی ندارد.

به‌هر حال سراسر گفتار آقای سرکار سرهنگ شاهقلی بکلی مردود بود. و جداً از ریاست دادگاه خواستارم در این قبیل مواقع حق سخنگویی ندهند که وکیل مدافع برای دادستان این دادگاه تکلیف معلوم کند. ضمناً تنها جمله‌ای که مربوط به‌موکل محترمشان بود این بود که «موکل من اگر در موردی نخواهد کسی را معرفی کند، منظورش چه بود.» به‌نظر اینجانب این موضوع که در روز خودش تمام شد. یعنی موکل محترم ایشان فرمودند که «فلان فرمانده که شهامت و مردانگی نداشت که در نزد دادستان ارتش اقرار به‌موضوعی کند و من صلاح نمی‌دانم اسم او را ببرم، فلان طور شد.» دادستان ارتش هم که ملاحظه فرمودید که برپاخاست و گفت اینجانب صلاح در این می‌بینم که هر کس حرفی می‌زند صریح و پوست کنده باشد. اگر ایشان صلاح ندانسته‌اند فرماندهی را معرفی کنند، اینجانب بسیار صلاح دانستم که او را معرفی کنم. کما اینکه معرفی کردم و ملاحظه فرمودید که آن افسر را ستایش نیز کردم. چون اتفاقاً آن افسر افسری است که ارتش به‌وجودش فخر و مباهات می‌کند. جنین افسری را چرا نباید معرفی کرد و چرا باید گفت شهامت و مردانگی نداشت؟ آن افسر شهامت و مردانگی خود را در غائلهٔ پیشموری نظیر غائلهٔ مصدق و ریاحی به‌منصهٔ ظهور رسانیده بود. اگر سرتیپ ریاحی به‌او اطلاق کرد شهامت و مردانگی نداشت، من او را معرفی کردم و با صدای بلند گفتم و می‌گویم که آن افسر شهامت و مردانگی خود را عملاً ثابت کرد.

حال به‌جای این حرفها بر عهدهٔ سرتیپ ریاحی و وکیل مدافع اوست که در این دادگاه به‌جای اینکه قانون برای من بخوانند، از ادعانامهٔ من دفاع کنند. به‌جای اینکه وکیل مدافع یک متهم از دو متهم با آنکه خود را به‌این سمت معرفی نکرده دفاع کند، حواس خود را جمع کند ببیند کیفرخواست چه نوشته، بیان ادعا چیست و به‌موقع خود یعنی

هر لحظه که ریاست دادگاه اجازه دادند دفاع نمایند. بهر حال بنده ضمن معذرت از اینکه بناچار وقت دادگاه را تضییع می‌کنم، به‌عرض ریاست دادگاه می‌رسانم. چه موظفم کوچکترین نکته‌ای را از نظر دور ندارم و جزء‌به‌جزء اظهاراتی که می‌شود جوابگویی کنم. ولی اطمینان می‌دهم هر گاه متهمین یا وکلای مدافع آنها سخنی روی حق و حقیقت و قانون بگویند، من موظفم برپای خیزم و بگویم درست می‌گویند. اطمینان می‌دهم که هرگاه سرهنگ شاهقلی بتوانند ثابت کنند که موکل ایشان تلگراف نکرده که «شاه فراری است»، اگر به‌من ثابت شد، من هم صدا در صدای ایشان می‌اندازم و می‌گویم سرتیپ ریاحی شاه‌دوست است. استدعا می‌کنم به‌جای به‌میان آوردن این صحبتها در موقعش به‌اصل دفاع بپردازند؛ و حال که دادگاه از اشخاص برای کشف حقیقت سؤال می‌فرمایند، قصد نفرمایند که موجبات عدم انجام وظیفهٔ قانونی دادگاه را فراهم نمایند و با اذهان بیخبران را با جملاتی ظاهرالصلاح و فریبنده مشوب سازند. بنده دیگر عرضی ندارم.

سرهنگ شاهقلی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم و جلسهٔ آینده فردا صبح ساعت هشت‌ونیم خواهد بود.

سرهنگ شاهقلی: پس عرایض بنده در جواب نیمسار دادستان چه می‌شود؟

ساعت ۸/۲۵ بعدازظهر جلسهٔ دادگاه ختم شد.

حواشی

۱) سرهنگ‌سناد علی‌محمد روحانی در تیپ و یادگان قصر معاون سرهنگ اشرفی بود و نامهٔ مورد اشاره به‌قرار زیر بود:

«دادگاه محترم،

محترماً به‌استحضار می‌رساند: در جلسهٔ عصر پنجشنبه ۱۲ آذر سرهنگ اشرفی فرماندار سابق نظامی ضمن بیانات خود به‌عنوان مطلع و گواه اظهار داشته است که ترتیب مینینگ میدان بهارستان عصر روز ۲۵ مرداد به‌عهدهٔ بنده بوده است. در صورتی که خود ایشان ساعت ۱۵ همان روز ۲۵ مرداد در فرمانداری نظامی بنده را به‌وسیلهٔ سرگرد بدیعی افسر فرماندار نظامی طبق مادهٔ ۵ بازداشت و بمزندان یادگان دزبان اعزام و زندانی نمود و تا آخر روز ۲۸ مرداد نیز بنده زندانی بسردم و اظهارات ایشان کاملاً دروغ و کذب‌محض است.

خواهشمندم دادگاه محترم امر و مقرر فرمایند مشارالیه را به‌علت شهادت دروغ در مقابل دادگاه طبق قانون تعقیب و مجازات نمایند.

ضمناً افسران و مأمورین انتظامی کلیهٔ جریانات آن روز را هر پانزده دقیقه به‌ایشان مخابره و خصوص ایشان نیز برای سرکشی بمیدان بهارستان آمده‌اند.

سرهنگ سناد ــ علی محمد روحانی»

۲) در مورد متن تلگرام، آقای پرویز رائین بعداً به مؤلف گفت که نمایندهٔ کشتی آلمان از دکتر مصدق دعوت کرده بود با قهرمانان آلمانی کشتی بگیرد؛ این دعوت ظاهراً مزاح‌آمیز در ارتباط با سخنی بود که دکتر مصدق در دادگاه گفته بود، اینکه او با همهٔ ضعف و ناتوانی هنوز آنقدر نیرومند است که بتواند با اعضای دادگاه کشتی بگیرد و پشت ایشان را به خاک برساند و این سخن دکتر مصدق خود در پاسخ به اعتراضی بود که یکی از روزنامه‌ها به رئیس دادگاه کرده بود که چرا به متهم ردیف یک به هنگام دفاع و ادای توضیحات اجازهٔ نشستن می‌دهد؛ به عقیدهٔ روزنامه این کار توهینی بود به دادگاه.

جلسهٔ بیست و چهارم

بیست و چهارمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۹/۱۵ صبح یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد آقای محمود نریمان را به‌عنوان مطلع و گواه در دادگاه حاضر کنند.

بعد از چند دقیقه آقای نریمان بموسیلهٔ مأمورین انتظامی در جلسهٔ دادگاه حاضر شد و در میان میز وکلای مدافع سرتیپ ریاحی و میز منشیهای دادگاه قرار گرفت. آقای نریمان لباس خاکستری رنگی به‌تن داشت و مطابق معمول پاپیون زده بود.

سرتیپ ریاحی: با اجازهٔ تیمسار ریاست محترم دادگاه، چون متأسفانه دیروز مجدداً راجع به‌تیمسار زنگنه مذاکره شد، بنده از لحاظ وظیفهٔ افسری که دارم مجبورم به‌عرض برسانم علاوه بر اینکه آشنا به‌خدمات و سوابق برجستهٔ ایشان هستم، از سال ۲۸ به‌بعد دایماً همکاری مستقیم با ایشان داشتم. در عرضی که کردم به‌هیچ وجه نظر توهین نداشتم. بلکه چون برای اینجانب مسلم بود که بعدلایلی که ایشان نخواستند در جلسهٔ مواجهه عین مذاکراتی که با بنده کرده بودند تکرار نمایند، بنده استدعا کردم اسم فرماندهی که این پیشنهاد را کرده بود در جلسه برده نشود. ولی ملاحظه فرمودند که تیمسار سرتیپ آزموده در توضیحاتی که بعداً دادند خودشان گفتند که در اثر تحقیقاتی که به‌عمل آمده، معلوم شد که صحبت شامگاه را ایشان کرده بودند. بنده فقط از لحاظ اینکه دادستان ارتش راجع به‌این موضوع زیاد اصرار نورزند، لازم دانستم این موضوع را به‌عرض دادگاه برسانم.

رئیس[خطاب به‌نریمان]: آقای نریمان ممکن است برای روشن شدن ذهن دادگاه سؤالات را صریحاً جواب بدهید؟ آیا در بین ۲۵ الی ۲۸ مرداد شما منزل آقای دکتر محمد مصدق رفت و آمد داشته‌اید یا خیر؟

نریمان: بله. بنده صبح ۲۵ برای تحقیق راجع به‌جریاناتی که پیش آمده بود، چون شب بنده در تجریش منزل داشتم صبح صدای تانکهایی را شنیده بودم و به‌واسطهٔ صدای کامیونها از خواب بیدار شدم، متوحش شدم تا اینکه رادیو خبری داد که کودتایی در شرف تکوین بوده، بنده رفتم منزل جناب آقای دکتر مصدق. خاطرم نیست که خدمت ایشان رسیدم یا نه. در همان اطاق محل آقای ملک اسماعیلی عده‌ای بودند. جریان را گفتند که آقای سرهنگ نصیری نامه‌ای را مستمسک قرار داده و آمده بود ساعت ۱ بعداز نصف‌شب خیال دستگیری آقای نخست‌وزیر را داشته. گفتند ایشان هم دستور توقیف ایشان را داده. این توضیحی بود که داده شد. گویا آقای ملک اسماعیلی توضیح دادند. بعد بنده رفتم منزل.

روز ۲۶ از منزل بیرون نرفتم. خدمت ایشان نرسیدم. صبح روز ۲۷ در حدود ساعت ۹ که یک اتومبیل دولتی در منزل بنده ایستاد در تجریش، شوفر به‌آدم بنده گفته بود که «نخست‌وزیر شما را خواسته‌اند.» رفتم در اطاق انتظار،

عده‌ای از آقایان اعضای فراکسیون نهضت ملی نشسته بودند. منتظر ملاقات نخست‌وزیر بودند. در همین موقع رفتم اطاق ایشان. عنوان فرمودند ــ مفاد آن خبرها را می‌گویم ــ که «چون در نتیجهٔ مسافرت غیر مترقبهٔ اعلیحضرت همایونی و اینکه برای کارهای دولت که با وظایف مقام سلطنت ارتباط دارد تکلیفش معین نشود این کارها معوق نماند، از طرف دیگر این پیش‌آمد موجب تشویش مردم شده، از طرف دیگر ممکن است مورد سوءاستفاده عناصر افراطی قرار گیرد و موقعیت کشور را متزلزل کنند، مصلحت در این است که هر چه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود تا از معوق ماندن کارها جلوگیری شود و اشکال را جلوگیری نماید.»

البته این استدلال آقای نخست‌وزیر صحیح بود. اما چه‌جور شورای سلطنتی تشکیل شود، صحبت نشد. به‌نظر رسید چون خود اعلیحضرت همایونی شورای سلطنتی را معین نفرموده‌اند و مجلس هم نیست، دولت هم نمی‌تواند این کار را بکند. تنها راه انتخاب شورای سلطنتی مراجعه به‌افکار عمومی است.

یکی گفت ممکن است از اختیارات قانونی استفاده شود. در همین موقع اطلاع دادند بقیهٔ اعضای فراکسیون نهضت ملی آمدند. گویا یک عده‌ای قبلاً آمده بودند و منتظر بقیه بودند. این بود که همه رفتند بمطرف اطاق بزرگ. خود جناب آقای نخست‌وزیر تشریف آوردند. بنده خواستم از همان دم در بروم، ولی یکی دو نفر آقایانی که در آن اطاق بودند گفتند: «این کار فراکسیون نیست که نمی‌خواهی بیایی.» بالاخره رفتیم در آن اطاق. آنها یک صحبتهایی خودشان داشته و می‌گفتند: «اگر تصمیمی گرفته می‌شود همه با هم باشیم.» گویا صبح قرار بود در منزل آقای مهندس رضوی جلسه تشکیل شود. چون جناب آقای نخست‌وزیر را به‌اینجا خواسته بودند. ما سپردیم بمنزل که آقایانی که می‌آیند بفرستند اینجا و هر تصمیمی که باید اتخاذ شود. آن وقت جناب آقای دکتر مصدق مطلب را تقریباً همان طور بعنوان فرمودند. آن آقایان هم یکی دو نفر گفتند: «صحیح است. راجع به‌شورای سلطنتی هم باید تشکیل بشود. راجع به‌طریقه‌اش هم، باید مطالعه نمود.» قرار شد در این خصوص مطالعاتی بکنند.

بعدازظهر آن روز ما منزل جناب آقای دکتر مصدق رفتیم. برای ساعت ۵ یا ۶ بود ــ که حالا درست خاطرم نیست همان موقع بود یا بعد ــ که گفتند آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا به‌ملاقاتشان می‌آیند. بعد یا قبل از این ملاقات مدتی هم راجع بشورای سلطنتی صحبت شد و راههای مختلفی پیشنهاد شد. یکی این بود که تشکیل شورای سلطنتی عبارت است از سه نفر که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی امور مربوطه را عهده‌دار شوند. بعد، از طریق اخذ رأی انتخاب شوند. این را به‌رأی عمومی باید مراجعه کرد. یکی هم قرار شد که نطقی جناب آقای نخست‌وزیر ایراد کنند و این موضوع را برای مردم روشن کنند که اقدام به‌انتخاب سه نفر بشود. در اطراف این سه موضوع صحبت شد. به علت اینکه ملاقاتی شده بود و ایشان خسته بودند، یک تصمیم قطعی پیدا نشد و موکول به‌این گردید که روز بعد در این خصوص بحث و مطالعه بشود.

روز بعد روز بیست و هشتم بود. بنده صبح در حدود ساعت ده ونیم بود که رفتم منزل آقای دکتر مصدق. البته این جریانات پیش آمده بود و بنده نگران بودم. در آنجا در این خصوص صحبتی نشد؛ و اگر می‌شد، بنده خیال نداشتم در آن شرکت کنم، چون می‌بایستی راه‌حل دیگری فکر کرد. اصلاً در این خصوص صحبت نشد. بعد جریاناتی پیش آمد که محتاج توضیح بنده نیست.

رئیس: ممکن است بفرمایید در صبح ۲۵ که خدمت آقای دکتر مصدق رسیدید، ایشان اشاره بدریافت نامه‌ای بنا به‌گفتهٔ خودتان از طرف اعلیحضرت همایونی نمودند؟ آیا تحقیق نمودید که موضوع این نامه چه بود که موجب بازداشت حامل آن نامه گردید؟

نریمان: بنده به‌طوری که عرض کردم خاطرم نیست که روز ۲۵ خدمت آقای دکتر مصدق رسیده باشم. ولی این مطلب را در اطاق آقای ملک اسماعیلی شنیدم و طوری گفته شد که به‌نظر من رسید که کاغذ عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده‌اند و خواسته‌اند وارد منزل آقای دکتر مصدق بشوند. هیچ صحبتی از فرمان نبود و بنده از این موضوع اطلاع نداشتم.

رئیس: گویا این طور اظهار داشتید که به‌واسطهٔ نگرانی حاصله از شب بیست و پنجم برای تحقیق جریان به‌منزل آقای دکتر مصدق رفته‌اید و این موضوع را که موضوع نامه باشد از آقای ملک اسماعیلی شنیدید. ممکن است بیشتر توضیح دهید که آقای ملک اسماعیلی موضوع نامه را چطور به‌اطلاع شما رسانیدند؟

نریمان: بنده عرض کردم شب ۲۵ به‌واسطهٔ آن سلاحها متوحش شدم. صبح رادیو اطلاع داد و تا اندازه‌ای رفع نگرانی بنده شد. تنها برای اینکه بیشتر مطلع شوم، سری به‌منزل جناب آقای دکتر مصدق زدم. دیگر راجع به‌مضمون نامه بنده تحقیقی نکردم و ضرور ندانستم. آن را عادی تلقی کردم که یک نامهٔ عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده‌اند برای دخول به‌منزل آقای دکتر مصدق.

رئیس: جناب‌عالی که در آن وقت سمت دولتی نداشتید و عضو فراکسیون نهضت ملی هم که نبودید، فقط بنا به‌گفتهٔ خودتان روی کنجکاوی شخصی و اطلاع از جریانات به‌آنجا رفته‌اید و البته با تقریبی که مشاهده می‌شود در آنجا داشته‌اید تصور نمی‌رود نتوانسته باشید اطلاعات کافی به‌دست بیاورید، خواهشمندم دادگاه را مستحضر دارید با نداشتن هیچ گونه سمت دولتی و عضویت در فراکسیون پس موجبات رفتن به‌آنجا و تحقیقات چه بود؟

نریمان: بنده از سال ۱۳۰۲ که در وزارت دارایی خدمت می‌کردم با جناب آقای دکتر مصدق آشنایی و ارادت پیدا کردم. زیرا ایشان تا آن موقع که بنده خدمت کرده بودم تنها وزیری بودند که نسبت به‌تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می‌کردند و مخصوصاً سوابق تحصیلی بنده را مورد تمجید قرار داده بودند. البته این نوع تشویق برای جوانی که تازه وارد خدمت شده است فراموش‌ناشدنی است. از آن زمان بنده نسبت به‌ایشان ارادت و صمیمیت داشتم. اغلب خدمتشان می‌رسیدم. بمن اظهار لطف می‌فرمودند و بنده را در درستی و پاکی تشویق می‌کردند.

این جریان ادامه داشت تا اینکه قرار بود برای انتخابات دورهٔ شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کنند. بنده را هم دعوت به‌شرکت فرمودند و بنده هم با جان و دل پذیرفتم. از آنجا همکاری ملی ما و نماسمان بیشتر شد. تا اینکه در دورهٔ شانزدهم در خدمت ایشان در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته و ایشان رهبر فراکسیون ما بودند. در نتیجهٔ شور و تبادل افکار و همفکری ما موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و به‌نتیجه رسید. بعداً که ایشان به‌سمت نخست‌وزیری انتخاب شدند و موضوع خلع‌ید را انجام دادند و در شورای امنیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع فرمودند، بر مراتب ارادت بنده افزوده شد. طبیعی است با اینکه بنده در قسمت سیاست داخلی یعنی بعضی قسمتهایی از سیاست داخلی با ایشان هم‌سلیقه نبودم، مع‌الوصف خدماتی که ایشان به‌ملت ایران کرده بودند طوری بود که نمی‌توانست سلب صمیمیت و ارادت بنده را بکند؛ بلکه ارادت بنده به‌همان نسبت به‌ایشان باقی بوده و هست. طبیعی است وقتی چنین خبری می‌رسد، انسان می‌خواهد بیشتر مطلع شود از موضوع. به‌این جهت بنده صبح رفتم آنجا و آن اطلاعی که آنجا به‌من داده شد به‌نظر من کافی به‌نظر می‌آمد. دیگر منجر به‌این کنجکاوی در مورد نامه نشد. شاید هم به‌علت عدم کنجکاوی شخص بنده بود.

و اما راجع به‌عضویت فراکسیون، بنده عضو فراکسیون نبودم و به‌سمت عضویت فراکسیون روز ۲۷ دعوت نشده بودم. روز ۲۵ هم به‌سمت عضویت فراکسیون نرفتم. بلکه بنده یک نمایندهٔ مجلس بودم که هنوز استعفای بنده مراحل

قانونی خود را نپیموده در مرحلهٔ تعلیق است. من به‌سمت نمایندگی مردم هم که باشد تصور نمی‌کنم اشکالی بـاشد کـه بمنزل نخست‌وزیر وقت بروم.

رئیس: الان خودتان اظهار داشتید که مجلسی وجود نداشت و در عین حال اشاره مـی‌کـنید بـه‌عنوان نـمایندگی مجلس به‌آنجا رفته‌اید. با اینکه این موضوع مورد توجه دادگاه نیست، فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه خـواهشمندم توضیحات بیشتری بدهید.

نریمان: بنده دو دوره است که افتخار نمایندگی شهر تـهران را در مـجلس شورای مـلی داشته‌ام. عرض کـردم مجلسی وجود نداشت. مطابق آیین‌نامهٔ داخلی مجلس شورای ملی و شاید قانون اساسی، باشد تـا عدهٔ نـمایندگان بـه‌یک حد نصابی نرسد مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شود. چون در آن موقع عدهٔ زیادی از نـمایندگان استعفـا داده بـودند به‌این جهت مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شد. این بود که عرض کردم مجلسی کـه مـورد سؤال و کسب نـظر دولت باشد وجود نداشت. از این نقطه‌نظر بود که عرض کردم.

و اما راجع بسمت نمایندگی، از این جهت است که مطابق آیین‌نامهٔ مجلس شورای ملی استعفای نـمایندگان بـاید در جلسهٔ رسمی قرائت شود و در مدت پانزده روز نماینده‌ای که استعفایش خـوانده شده است حـق دارد آن را مسترد کند. چون استعفانامهٔ بنده خوانده نشده بود، بدین جهت استعفای خود را در حال تعلیق می‌دانم و الان هم که در ایـنجا هستم خودم را نمایندهٔ مجلس شورای ملی می‌دانم.

رئیس: ممکن است بفرمایید غیر از آقای ملک اسماعیلی چه اشخاص دیگری آن روز در منزل آقای دکتر مصدق حضور داشتند و آنجا موضوع نامه مطرح شد؟

نریمان: بنده درست خاطرم نیست چه اشخاصی حضور داشتند. خیلیها می‌آمدند و می‌رفتند. شاید آقـایان وزرا آمدند و رفتند. درست خاطرم نیست. شاید از اعضای فراکسیون نهضت ملی بـعضیها بـودند ولی در آن روز [*در ایـن موقع سرتیپ آزموده وارد دادگاه شد.*] خود ایشان مشغله‌شان خیلی زیاد بود.

رئیس: اینکه اظهار داشتید راجع بـه‌شورای سلطنتی مشورت و کـمیسیون شد، مـمکن است تـوضیح دهید از مقررات شورای سلطنتی اطلاعی دارید یا خیر، یعنی راجع به‌تشکیل شورای سلطنتی؟

نریمان: بنده راجع به‌اینکه چه موضوعی مطرح خواهد بود، اطلاع نداشتم. وقتی آنجا رفتم مطلع شدم که موضوع شورای سلطنتی مطرح است. بنده راجع به‌سوابق شورای سلطنتی اطلاعی ندارم. فقط یک چیزی به‌خاطرم می‌آید که یک وقتی هم شورای سلطنتی تشکیل شده و سوابق آن این بوده که اعلیحضرت همایونی تـعیین فـرموده‌انـد. بـنده اطلاعات حقوقی و قضایی البته ندارم.

رئیس: اظهار داشتید جریاناتی پیش آمد و شما نگران بودید. ممکن است توضیحات بیشتری بدهید که جریاناتی که موجب نگرانی شما بود چه بود؟

نریمان: بنده توجه نکردم کدام روز را می‌فرمایید. روز ۲۵ یا روز ۲۸؟

رئیس: روز ۲۸.

نریمان: روز ۲۸ جریانات همان دستجاتی بودند که شنیده می‌شد و البته بنده خودم نـدیدم بـه‌راه افـتاده‌انـد و درصددند به منزل آقای دکتر مصدق حمله کنند و اغتشاشی که پیدا شده بود، اینها البته موجب نگرانی بود. بـعد دامنهٔ اغتشاشات کشیده شد به‌آن جریان که اطلاع دارید.

رئیس: چه ساعتی از این جریانات اطلاع حاصل کردید، و چه ساعتی به‌منزل آقای دکتر محمد مصدق رفـتید و

در آنجا چه گذشت؟

نریمان: بنده درست نظرم نیست که چه ساعتی از این اغتشاشات اطلاع پیدا کردم. شاید در حدود ساعت ده و نیم بود که شنیدم اغتشاشاتی هست. در همان موقع بود شاید که رفتم منزل ایشان.

رئیس: آیا می‌توانید بیشتر دادگاه را روشن کنید که موضوع اغتشاشات چه بود و چه عملی می‌کردند که به‌اغتشاش تعبیر می‌فرمایید؟

نریمان: آنچه بنده شنیده‌ام این بود که یک عده‌ای در جنوب شهر یا در بازار ــ درست نظرم نیست ــ با چوب و چماق بیرون آمده‌اند و در شهر نظاهراتی می‌کنند و دولت هم کوشش دارد که از آنها جلوگیری کند. بعد هم که در منزل آقای دکتر مصدق بودیم، صدای نیرهایی که می‌آمد و معلوم نبود که از کدام طرف است حاکی از این بود که یک جریانات شدیدی هست در بیرون. ولی بنده چون دیگر بیرون نیامدم، از جزئیاتش مطلع نیستم.

رئیس: آیا در منزل آقای دکتر محمد مصدق که مرکز این اطلاعات بود و جناب‌عالی هم برای همین موضوع و نگرانی از این پیش‌آمدها رفته بودید، نتوانستید درک کنید موضوع اغتشاش یا تظاهر چیست که دادگاه از توضیحات شما بتواند استفاده‌ای نماید؟

نریمان: بنده راجع به‌موضوع تظاهرات و اغتشاشات اطلاعی بدست نیاوردم. ولی می‌شنیدم در آنجا و کسانی که می‌آمدند و می‌رفتند پیدا بود که یک وقایعی در جریان است. گفتند که حمله شده به بیسیم و تلگرافخانه [به‌وسیلهٔ] مردم و عده‌ای از قوای مسلح. همین جریانات.

رئیس: خواهش می‌کنم صحبتهایی که در جریان روز ۲۶ مرداد در جلسائی که اشاره کردید راجع به‌شورای سلطنتی در منزل آقای دکتر محمد مصدق...

نریمان: روز ۲۷.

رئیس: ... بله روز ۲۷... به‌عمل آمده بود دادگاه را مستحضر سازید.

نریمان: بنده آنچه که در این فاصله به‌خاطرم مانده بود، به‌طور تقریب عرض کردم. اگر محتاج به‌تکرار است بفرمایید عرض کنم. زیرا غیر از آنها دیگر چیزی به‌خاطر ندارم. در این سه چهار روز آنچه به‌خاطرم رسیده همین بود که حضورتان عرض شد.

رئیس: خیلی ممنون خواهیم شد که فقط راجع به‌صحبتهای شورای سلطنتی که در آن محل به‌عمل آمده تکرار فرمایید.

نریمان: آقای دکتر مصدق مطلب را عنوان فرمودند و اظهار داشتند که با مسافرت غیرمترقبه‌ای که برای اعلیحضرت همایونی پیش آمده، چون برای کارهای دولت تکلیفی معین نشده کارها معوق می‌ماند و این پیش‌آمد موجب تشویش اذهان عمومی شده و محتمل است سوءاستفاده‌هایی از این موقعیت بشود که وضع مملکت را مشکلتر بکند. بدین جهت مصلحت در این است که هرچه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود. راجع به‌خود تشکیل شورا هم اعلیحضرت همایونی که شورای سلطنتی را قبل از مسافرت تعیین نفرموده‌اند، دولت‌هم که نمی‌تواند این کار بکند، و مجلسی هم که نیست تا کسب تکلیف بشود، گفته شد از اختیارات ممکن است استفاده شود. ولی ایشان آن را گفتند صحیح نیست و درست نیست. راهی که گفته شد این بود که اعضای شورا از راه مراجعه به‌آرای عمومی انتخاب شوند. برای این کار هم بعداً که مذاکره شد دو راه ممکن بود: یکی این بود که اصلاً موضوع تشکیل شورا که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی کارهای مربوطه را انجام بدهد و این افراد از مردم انتخاب بشوند همین طریق از مردم

کسب نظر بشود و بعد انتخابش هم از طریق مراجعه به‌آرای عمومی باشد. راه دیگرش هم این بود که دولت با خود آقای نخست‌وزیر اعلامیه‌ای بدهند و مردم را دعوت کنند دو سه نفر را انتخاب نمایند. ولی در این دو طریق اشکالی موجود بود و به‌نظر می‌رسید. و آن روز یعنی روز بیست و هفتم دیگر نشد که بیش از این در این‌باره صحبت بشود. قرار شد بعداً در این باب مطالعه بشود و بعد که نظری بدست آمد گویا در نظر بود اعضای فراکسیون را بخواهند و نظر مشورتی فراکسیون به‌آقای نخست‌وزیر معین گردد.

رئیس: آیا در این جلسات از هیئت دولت وقت هم کسی حضور داشت یا خیر؟

نریمان: بنده آنچه را به‌خاطر دارم، از هیئت دولت جز خود آقای نخست‌وزیر کسی دیگر نبود.

رئیس: اشاره کردید که مسافرت اعلیحضرت همایونی موجب مشوش شدن اذهان عمومی می‌گردید. به‌عبارت‌الاخری در آن جلسه چنین صحبتی بمیان آمد. ممکن است توضیح دهید منظور چه بوده؟ چه شائبه‌ای ممکن بود در اذهان تولید شود؟

نریمان: بنده آنچه به‌خاطر دارم، این جزو مطالبی بود که آقای نخست‌وزیر استدلال می‌کردند برای تشکیل. من آنچه استنباط کردم از این جمله این بود که مردم ممکن است در این موقع نگران شوند از لحاظ آنیه؛ و به‌این نگرانی هم باید زودتر خاتمه داده شود. البته تشویش که گفته شد، برای وضع مملکت بود که گرفتاری بر گرفتاریهای موجود افزوده نشود.

رئیس: خواهش می‌کنم این موضوع نگرانی و تشویش را صریحتر به‌استحضار دادگاه برسانید که یقیناً در آنجا مطرح بوده است.

نریمان: جزئیات نگرانی در آنجا مطرح نبوده است.

رئیس: کلیاتش را بفرمایید.

نریمان: کلیاتش این بود که چون اعلیحضرت همایونی به‌طور غیرمترقبه به‌مسافرت تشریف برده‌اند، ممکن است عناصری از این مسافرت مشوش شوند. ممکن است مردم نگران بشوند، تشویش پیدا کنند. البته این استنباط بود و گمان می‌کنم صحیح باشد.

رئیس: با این استنباطی که فرمودید و میتینگ ۲۵ مرداد را نیز قطعاً دیده و شنیده بودید، به‌نظر شما ایجاد نگرانی در کدام یک از اینها بیشتر بود. آیا آن میتینگ با این توهم؟

نریمان: بنده عرض کردم از جریان میتینگ ۲۵ بعد از اینکه رفتم منزل چون به‌میتینگ نرفتم از جریانش مستحضر نیستم، حتی رادیو را هم نشنیدم.

رئیس: اعلامیهٔ دولت را نیز نشنیدید؟

نریمان: خیر. تا الآن هم نمی‌دانم دولت چنین اعلامیه‌ای داده بود.

رئیس: البته در این خصوص دادگاه بسیار ممنون است که از توضیحات جناب‌عالی بهره‌مند شد. فقط بفرمایید اینکه در آغاز سؤال اشاره فرمودید بعد از شنیدن صدای ارابه و کامیون نگرانی حاصل کرده بودید و برای کسب اطلاع به‌شهر آمدید. چون از اعلامیه دولت استحضار حاصل کردید، رفع نگرانی شما شد. آیا کدام‌یک از توضیحات شما را دادگاه برای روشن شدن خود ملاک عمل قرار دهد؟

نریمان: بنده اعلامیهٔ دولت به‌خاطرم نیست. ممکن است در رادیو حرفهایی زده باشند. چون رادیو گفت که گودتایی در شرف تکوین بود و بلااثر ماند، البته آن را شنیدم. ولی اگر اعلامیهٔ دیگری است از آن خبر ندارم. البته آن

اعلامیه تا حدی رفع نگرانی من را کرد.

رئیس: ممکن است بفرمایید در روز ۲۸ تا چه ساعت در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بودید و بعداً به کجا رفتید؟

نریمان: بنده از صبح روز ۲۸ شاید در حدود ساعت ۱۱ منزل جناب آقای دکتر مصدق بودم و تا صبح پنجشنبه در خدمت ایشان بودم. وقتی نزدیک ظهر روز ۲۸ یک عده‌ای که آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند، گفتند: «برویم منزل برای ناهار.» بنده گفتم دیگر دور از مردی و مردانگی است که در این موقع ایشان را تنها بگذاریم. بنده خواهم ماند و ماندم. عرض کردم با وجود اختلاف سلیقه‌ای که با ایشان داشتم، از لحاظ ارادتی که به‌ایشان داشتم و از لحاظ اینکه نگویند ایرانی در لحظهٔ خطر رهبر خود را تنها می‌گذارد، بنده ماندم و با خطر هم مواجه شدم. دیگران هم بودند. برخلاف شرافت ایرانیت بود که ایشان را تنها بگذاریم.

رئیس: خواهش می‌کنم جریان مشروح از ظهر تا روز پنجشنبه را که در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید با ذکر اسامی اشخاصی که با شما در آنجا بودند و همچنین ساعتی که از خانهٔ آقای دکتر محمد مصدق عزیمت کردید، به‌چه وسیله و از کجا به‌کجا حرکت نمودید، شب در کجا بودید، فردا در کجا، بهم چنین مذاکراتی که قبل از عزیمت از خانهٔ آقای دکتر محمد مصدق به‌عمل آمد، و بالاخره موجباتی که منتهی به‌عزیمت ایشان گردید برای دادگاه بدون حشو و زواید روشن فرمایید.

نریمان: از ساعت ۱۱ که بنده منزل ایشان رفتم، البته خیلی آنجا آمدوشد زیاد بود. اشخاص مختلف می‌آمدند. رئیس شهربانی می‌آمد. رئیس زاندارمری آنجا بود. بعضی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آنجا بودند. از مأمورین دولت هم گاهی می‌آمدند. آقای بشیر فرهمند آنجا بودند. اینها بودند. اخبار می‌آوردند. تا ناهار را ما در اطاق دیگر صرف کردیم گویا در عمارت پسر آقای دکتر مصدق. بعداً دو مرتبه آمدیم خدمت ایشان و ما همین طور توی اطاقها بودیم و هر آن وضعیت مشکلتر می‌شد و یا حمله به‌طرف منزل ایشان بیشتر می‌شد. ایشان گاهی به‌وسیلهٔ تلفن با ستاد ارتش تماس می‌گرفتند یا تلفن می‌کردند. همین طور مشغول بودیم. ولی نمی‌دانم ساعت ۳ یا ۴ بود که وضعیت وخیمتر بود. محاصره تنگتر می‌شد. در آن موقع بود که گویا آقای سرهنگ فولادوند تشریف آوردند آنجا با جناب آقای دکتر مصدق صحبت کردند. گویا گفته بودند: «کاری بکنید این قضیه خاتمه پیدا کند.» حتی به‌ایشان گفتند: «اگر به‌خودتان رحم نمی‌کنید، به‌این آقایان رحم کنید.» ایشان هم گفتند: «من نگفتم این آقایان بمانند. آقایان اگر می‌خواهند بروند، بروند. هیچ مانعی نیست.» ولی ما گفتیم: «با شما هستیم.» ایشان که رفتند قطع امید ما شد. ضمناً بسیرق سفید بردند بیرون منزل که تیراندازی نکنند. ولی مؤثر واقع نشد. بیرقهایی را که بردند نتیجه نداد. بالاخره به‌اطاقی که در آنجا بودیم گلوله‌های توپ می‌خورد، آجر می‌ریخت، از اطراف گلوله می‌آمد و از سقف گلوله می‌بارید. بعد جمعیتی بود که طرف سرسرای بالا می‌آمدند. ایشان گفتند که «ما قصد دفاع نداریم. پس در آهنی را هم باز کنید.» ما همه آمادهٔ مرگ بودیم.

صدای تیر هم مرتباً می‌آمد توی راهرو و اطراف از طرف شمال و مشرق و جنوب. ایشان روی تختخواب خوابیده بودند و می‌گفتند: «خیر، نمی‌توانم.» مثل اینکه می‌گفتند: «خیر من می‌خواهم همین جا کشته بشوم. شما تشریف ببرید.» نظرشان این بود که: «بنده می‌خواهم این‌جا کشته شوم.» به‌اصرار ایشان را در گوشه‌ای از اطاق که محفوظتر بود جا دادیم. بعد ما گفتیم: «برویم اطاق دیگر.» به‌اصرار ایشان را بردیم به‌اطاق پهلویی. راهروی بین اتفاقاً خلوت بود. بعد رفتیم کنار دیوار که نردبان آنجا بود. از آن بالا رفتیم و ایشان را هم بردیم. در خانهٔ همسایه یک

چند نفر زن بودند که رفتند بیرون. از آنجا هم باز ایشان را به‌خانهٔ دیگری که خاطرم نیست بردیم. آنجا هم یک نفر نوکر بیشتر نبود. بزحمت از دیوار بلند رفتیم پایین و در یک زیرزمین رفتیم. اشخاصی که آنجا بودند بنده خودم بودم؛ آقای مهندس رضوی بودند؛ آقای دکتر شایگان بودند؛ از وزرا آقای دکتر صدیقی بود؛ آقای مهندس معظمی بودند؛ آقای مهندس حسیبی بودند؛ آقای زیرک‌زاده بودند؛ آقای دکتر فاطمی بودند. ولی زودتر به‌عنوان اینکه «خانم غش کرده و ناخوش است»، رفتند.

ما شب آنجا بودیم. جناب آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که همان شب بروند خودشان را تسلیم فرماندار نظامی کنند. ما گفتیم: «حالا خسته‌اید. باشد صبح بروید.» صبح آمدیم بیرون. ایشان از یک طرف رفتند با عده‌ای از آقایان. ما هم رفتیم منزل خودمان.

مقارن ساعت ۱۱ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۱۱/۱۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به‌آقای نریمان اظهار داشت:

آقای نریمان خواهشمندم بفرمایید در مذاکرات راجع به‌شورای سلطنتی که در منزل آقای دکتر محمد مصدق با توضیحاتی که دادید تشکیل شده بود و شما نیز حضور داشتید، از اشخاص سرشناس کی‌ها حاضر بودند؟

نریمان: اعضای فراکسیون نهضت ملی.

رئیس: ممکن است با اسم بفرمایید.

نریمان: آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسیبی، آقای دکتر سنجابی، گویا آقای میلانی، درست خاطرم نیست. آقای انگجی شاید بود. بقیهٔ اعضای فراکسیون در حدود بیست‌ویک نفر یا بیست‌ودو نفر بودند.

رئیس: مثلاً در نظر جناب‌عالی هست که آقای دهخدا هم آنجا بودند یا خیر؟

نریمان: به‌نظرم بودند. فراموش کردم عرض کنم. من هم سؤال کردم که ایشان عضو فراکسیون نیستند. گفتند چون مرد مطلعی است و کمک هم به‌نهضت کرده. بعلاوه تا آخر هم نماندند و در اواسط جلسه رفتند.

رئیس: نیمسار دادستان، مطلبی دارید

سرتیپ آزموده: اجازه بفرمایید دوسه کلمه عرض کنم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: مقدمتاً موظفم به‌عرض آقای نریمان برسانم که وضعشان در این دادگاه غیر از وضعی است که دو مرحلهٔ بازپرسی دارند. یقین دارم که آقای نریمان بخوبی واقفند که دادگاه ایشان را احضار فرمودند برای اینکه هرگونه اطلاعی دارند با نهایت بیطرفی در اختیار دادگاه بگذارند. اینجانب نیز جهت مزید اطلاعات دادگاه چند موضوع را عنوان می‌کنم و از آقای نریمان خواهش می‌کنم به‌عرایض بنده توجه فرمایند.

اولاً اینکه آقای نریمان اظهار داشتند هنوز خود را نمایندهٔ مجلس می‌شناسند. اینجانب به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روز ۲۵ مردادماه اولین عمل جالب توجه که آقای دکتر مصدق انجام دادند و در کیفرخواست نیز تصریح شده است، صدور اعلامیهٔ انحلال مجلس شورای ملی بود. دادگاه محترم توجه دارند که فراکسیون نهضت ملی که آقای نریمان اصطلاح می‌کنند استعفا دادند از نمایندگی که به سابقهٔ کاری نیست. آنچه مسلم است این است که روز ۲۵ مرداد آقای مصدق بدون ذکر سمتی برای خود اعلام نمودند که مجلس شورای ملی منحل است. بدیهی است پس

از صدور این اعلامیه، یک عده از نمایندگان به‌عنوان اقلیت زیر بار این اعلامیه نرفتند. ولی عده‌ای دیگر، همان عده‌ای که آقای نریمان عنوان «فراکسیون نهضت ملی» به‌آنها می‌دهند، نه تنها آن اعلامیه را تأیید کردند بلکه به‌طوری که خود آقای نریمان در این دادگاه عنوان کردند، در ایام ۲۵ تا ۲۸ مردادماه با آقای مصدق تشریک مساعی نموده و همکاری بسیار نزدیکی داشتند. بدیهی است این عمل جز تأیید اینکه دیگر نماینده نیستند، مفهومی ندارد. اینجانب اساساً این موضوع را قابل بحث نمی‌دانم. از این جزء عرضم این نتیجه را می‌گیرم که آقای نریمان نمایندهٔ مجلس نیستند. بهمین جهت تحت تعقیب دادستانی ارتش بدون طی هیچ‌گونه تشریفاتی قرار گرفته‌اند و اکنون نیز به‌عنوان مطلع در دادگاه احضار شدند.

نکتهٔ دوم این است که دادگاه محترم تصدیق می‌فرمایند که الفاظ و عبارات مفهوم خاص دارد؛ یعنی مفهومی که همه‌کس از آن یک نکته را درک می‌کند. در اینجا آقای نریمان صحبت از «شورای سلطنتی» به‌میان آوردند و به‌کرات این دو واژه را استعمال نمودند. بنده به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اساساً مذاکراتی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه در خانهٔ آقای مصدق به‌عمل می‌آمده، نمی‌تواند مفهوم شورای سلطنتی یا مذاکره برای تعیین شورای سلطنت داشته باشد. زیرا همان‌طوری که خود آقای نریمان شاید فرمودند، شورای سلطنت یعنی شورایی که اعضای آن را مقام سلطنت تعیین می‌نماید. این اصطلاح در هیچ جای دنیا غیر همین بیانی که می‌کنم مفهوم دیگر ندارد. در کشور ما نیز سابقه وجود دارد که اعلیحضرت موقعی که به‌خارج از کشور تشریف برده‌اند با صدور دستخط شورای سلطنت را تعیین فرموده‌اند و به‌نخست‌وزیر وقت ابلاغ فرمودند که در غیاب مقام سلطنت چه کسانی مجازند وظایف سلطنت را انجام دهند.

پس به‌نظر اینجانب اینکه در افواه انداختند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد مذاکراتی که به‌عمل می‌آمد برای شورای سلطنت بود، این موضوع یک نکتهٔ قابل توجه و حساس است که دادگاه محترم باید مورد توجه قرار دهند. به‌نظر اینجانب اصطلاح این موضوع برای فریب افکار عمومی بوده. زیرا همان‌طوری که عرض کردم، هیچ‌کس مجاز نیست که در غیاب پادشاه از طرف پادشاه شورایی تشکیل دهد و عنوان آن را شورای سلطنت بگذارد. آنچه اینجانب از نتیجهٔ سؤال و جوابها در این دادگاه و سوابقی که در دادستانی ارتش موجود است و روی مفهوم کلمات و سوابق و جریانات ۲۵ تا ۲۸ مرداد و توجه به‌اینکه آقای دکتر مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشته و تمکین نکرده درج کرده و می‌کنم و به‌این گفتهٔ خود عقیده و ایمان دارم، این است که مذاکرات آن روز با عجلهٔ هرچه تمامتر صورت می‌گرفت که کار مملکت یکسره شود. یعنی بهترین عبارت این است که بگوییم مذاکره می‌کردند که با مراجعه به‌افکار عمومی شورای موقت تشکیل شود نه شورای سلطنت. یعنی در چند روزی که فاصله از ۲۵ مردادماه تا مراجعه به‌آرای عمومی وجود داشته، در آن چند روز به‌طور خلاصه یک حکومت موقتی وجود داشته باشد و تصمیمات را یک شورای موقت بگیرد تا به‌اصطلاح خودشان رفراندوم به‌عمل آید و جمهوریت ایران به‌سراسر دنیا اعلام گردد. نتیجه اینکه این جملهٔ «شورای سلطنت» هم برای فریب افکار بی‌خبران بوده و هیچ تردید ندارد. زیرا آنچه مسلم است این است که در خانهٔ ۱۰۹ یک عده فضلا و دانشمندان و تحصیلکرده‌ها و جهاندیده‌ها مذاکره می‌کردند. به‌طور قطع این چنین مردمانی لااقل مفهوم شورای سلطنت را درک کرده‌اند. این موضوع برای اینجانب به‌اندازه‌ای روشن است که حتی عنوان آن را نیز غیر قابل بحث می‌دانم.

سومین موضوع اینکه نمی‌دانم آقای نریمان به‌خاطر دارند یا خیر که در یکی از روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مبتینگی در مقابل منزل آقای مصدق برپا می‌شود. چون ایشان حضور داشته‌اند یا لااقل در خانهٔ آقای مصدق بوده‌اند، اگر اطلاع

دارند اطلاعات خود را از لحاظ سخن‌پراکنیهای آن میتینگ و خواسته‌های به‌اصطلاح مردم، مردمی از قبیل کریم‌پور، در اختیار دادگاه بگذارند.

نکتهٔ دیگر اینکه اگر آقای نریمان به‌خاطر دارند بیان فرمایند در یکی از همان روزها روزی هنگام ظهر که از خانهٔ آقای دکتر مصدق به‌اتفاق آقای دکتر شایگان بیرون می‌آیند، آقای دکتر شایگان آقای نریمان و وجود ایشان را در محضر آقای دکتر مصدق به‌عنوان یک مژده به‌خبرنگاران جراید ابلاغ می‌نمایند و با خرسندی کامل قبل از اینکه توضیح دهند در خانهٔ ۱۰۹ چه می‌گذشته به‌خبرنگاران می‌گویند: «باید بشارت دهم که آقای نریمان که مدتها از فراکسیون نهضت ملی کنار رفته بودند، منت بر ما گذاشته که در این روزهایی که باید هرچه زودتر کار مملکت یکسره شود با ما همکاری فرمایند.» به‌هر جهت این مرا تعجب بود که اینجانب لازم دانستم در اثر جوابهای آقای نریمان به‌عرض دادگاه محترم برسانم و ذهن دادگاه محترم را بیش از پیش روشن کنم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای نریمان.

نریمان: مطالبی که جناب آقای دادستان فرمودند دو قسمتش بی‌اندازه مهم است و متأسفانه اطلاعات قضایی و حقوقی من آن‌قدر نیست که جواب ایشان را فی‌المجلس عرض کنم.

رئیس: در نظر داشته باشید راجع به‌مشهودات و اطلاعات شما سؤال می‌شود.

نریمان: بله. در مورد جواب ایشان است که متأسفانه عرض کنم که دو قسمت آن را نمی‌توانم تأیید کنم متأسفانه. و اگر توضیحات بنده کاملاً رسا نباشد و جواب فرمایشات ایشان را ندهم، این را نباید دلیل تلقی کرد که من آنها را قبول کرده‌ام.

راجع به‌نمایندگی. اگر اعضای فراکسیون سابق نهضت ملی همکاری می‌کردند با دولت وقت، این را بنده نمی‌توانم دلیل اینکه آنها نماینده نبودند تلقی بکنم. ممکن است ایشان در قسمتهایی با اشخاص اختلاف داشته باشند، کما اینکه بنده خیلی اختلاف سلیقه داشتم. ولی رفتم و برای همکاری حاضر شدم. اگر انحلال مجلس را قبول بکنیم به‌وسیلهٔ رفراندوم شده، می‌شود گفت هیچ‌کس نماینده نیست. ولی اگر قبول نکنیم و بگوییم کان لم یکن است، آن وقت نمایندگانی که مستعفی شده‌اند مادام که استعفای آنها قطعی نشده است و تشریفات مربوطه دربارهٔ آن اجرا نشده است، در حال تعلیق است.

راجع به‌شورای سلطنتی بنده عرض کردم راجع به‌سوابق این کار اطلاعاتی نداشتم. ولی مذاکراتی که در آن جلسه شد برای بنده مفهومی را که جناب آقای دادستان تحصیل فرموده‌اند نداشت. شورای سلطنتی یعنی هیئتی که در غیاب پادشاه وظایف مربوطه را انجام دهند. ما قانونی تصور نمی‌کنیم راجع به‌این قسمت داشته باشیم که اگر پادشاه به‌مسافرت رفت چه باید بشود. حالا اگر اعضای شورا را اعلیحضرت همایونی فرصت نکردند تعیین بفرمایند، این دلیل این نیست که شورای سلطنتی تشکیل نشود. شورای سلطنتی دائمی نیست و موقت است. ولی اشاره‌ای که فرمودند این کارها مقدمه‌ای برای جمهوری بود، این‌طور نبوده. آن روزها ابداً صحبتی در این زمینه و معقوله نبود؛ و اگر بود بنده در آن کار شرکت نمی‌کردم. چون بنده با جمهوریت ایران موافق نیستم. زیرا معتقدم سلطنت سمبل و نشانهٔ ملی ما است. این عقیدهٔ بنده است. چیزی که ملت ایران در آن اتفاق نظر دارند، احترام به‌مقام سلطنت است. ما محتاج به‌این اتحاد نظر هستیم، مخصوصاً در وضع حاضر. زیرا متأسفانه وضع ما طوری نشده که مردم بتوانند وکیل خودشان را آزادانه انتخاب کنند. و چون وکیل مردم کمتر به‌مجلس می‌رود و حال اگر هم بخواهند هر چهار سال یک مرتبه رئیس جمهور هم انتخاب کنند، با این وضع انتخابات معلوم نیست چگونه خواهد بود.

راجع به‌میتینگ، فرمودند که در نزدیک منزل ایشان بوده. بنده وقتی که از منزل ایشان بیرون آمدم، کسی را ندیدم. ولی وقتی می‌رفتم مصادف شدم با یک جیپی که آقای دکتر صدیقی در آن بودند و گفتند: «من رفتم اشخاصی که در این نزدیکی اجتماع کرده‌اند متفرق کنم.» خود بنده وقتی که از منزل بیرون آمدم، مصادف شدم با افرادی که گویا از نیروی سوم بودند که آنها مرا شناخته و دو نفر هم مرا روی دست بلند کردند. ولی من از آنها خواهش کردم که متفرق شوند.

و اما راجع به‌فراکسیون نهضت ملی، بنده از فراکسیون مدتی بود استعفا داده بودم. البته اگر اجازه بفرمایید، دلیلش را عرض کنم؛ چون مربوط به‌این قضیه است. بنده معتقدم اگر نمایندگان مجلس شورای ملی مجتمع باشند و در فراکسیونها با هم کار کنند، به‌نفع مملکت است. البته این اجتماع منافعی دارد؛ ولی در مقابل محرومیتهایی هم دارد. نمایندهٔ یک فراکسیون خود را تابع نظر اکثریت قرار می‌دهد و در واقع آزادی عمل را از دست می‌دهد برای اینکه در مقابل بتواند خدمتهای دیگری انجام دهد. ولی وقتی آن خدمتها درست انجام نشد یا منظور نمایندگان با عضویت فراکسیون به عمل نیامد، علت ندارد که آزادی عمل خود را از دست بدهند؛ یعنی مجبور باشند با لوایح و یا اموری یا موافقت یا مخالفت کنند برخلاف نظر خودشان.

بنده چون میل داشتم و عقیده داشتم فراکسیون باید در امور دولت نظارت بکند و لوایح دولت را با موافقت قبلی و مشورت فراکسیون تصویب شود مخصوصاً در مورد اختیارات، این منظور بنده چون تأمین نمی‌شد این بود که بنده از فراکسیون استعفا دادم و خواستم آزادی عمل داشته باشم که با لوایح نظر آزادانه داشته باشم. با خوب موافقت کنم و با آنچه بد است مخالفت کنم و آزاد باشم در مجلس نسبت به‌کارهایی انتقاد بکنم و سؤالاتی هم از دولت کردم. در صورتی که اگر عضو فراکسیون بودم، باید این کارها را نمی‌کردم. این سابقهٔ استعفای بنده بود از فراکسیون. آن روزی‌که بنده را دعوت کردند، عنوانش این بود که به‌دعوت فراکسیون رفته‌ام. در صورتی که بنده روی دعوت شخصی ایشان رفتم و اطلاع هم نداشتم که آقایان آنجا هستند. مدتی بود آقایان می‌گفتند من برگردم و من می‌گفتم دلایل بنده به‌جای خود باقی است. وقتی که استعفا دادیم، دیگر موضوع نداشت که بنده عضویت فراکسیون را قبول کنم یا نکنم. اتفاقاً در آن روز آقایان این موضوع را مطرح کردند. بنده در جواب عرض کردم: «گر چه حالا مجلسی نیست که فراکسیونی باشد و بنده با همهٔ آقایان دوست هستم، مع‌ذلک با اختلاف سلیقه‌ای که با آقایان داشتم و هنوز به‌جای خود باقی است، بنده اگر امروز ورود به‌این فراکسیون را قبول کنم تصور خواهد شد که من برای انتخابات آینده و استفاده از موقعیت فراکسیون آمده‌ام. تمنا دارم عذر مرا بپذیرید.»

بنده نمی‌دانم با آقای دکتر شایگان اظهار مرا نشنیدند یا خواستند مرا در رودربایستی بگذارند. این اظهار را به‌خبرنگاران جراید کردند. در صورتی که بنده، همان‌طور که عرض کردم و حالا هم می‌گویم، نمی‌توانستم به‌جهات فوق در فراکسیون عضویت پیدا کنم. و اما اینکه فرمودید ایشان به‌مخبرین جراید مژده‌ای دادند به‌عضویت بنده در فراکسیون نهضت ملی، عرض کردم این‌طور نبوده. سابقاً عرض کردم راجع به یکسره شدن کار مملکت هم بنده چیزی نشنیدم و نفهمیدم که کار مملکت را یکسره کردن یعنی چه. یعنی چه بکنیم؟ چکار می‌توانستیم بکنیم؟ دیگر بنده عرضی ندارم.

رئیس: خواهش می‌کنم این توضیح را به‌دادگاه بدهید که چه مذاکراتی در جلسهٔ روز ۲۷ به‌عمل آمد که برای جناب‌عالی این مفهوم را حاصل نمی‌نمود که شورای سلطنت باید با تعیین شخص پادشاه باشد؟

نریمان: در مذاکرات آن روز در این قسمت صحبتی نشد که نباید از طرف شخص پادشاه تعیین شود. ولی چون اعلیحضرت همایونی بدون اینکه شورای سلطنتی را تشکیل بدهند تشریف برده بودند، این بود که گفته شد راه دیگری

برای شورای سلطنتی در نظر گرفته شود. چون شورای سلطنتی از اسمش معلوم است.

رئیس: چه شخصی اگر نظرتان هست بفرمایید این موضوع را مطرح نموده که چون اعلیحضرت همایونی مسافرت فرموده‌اند، برای تعیین تکلیف مملکت باید شورای سلطنتی تشکیل داده شود؟

نریمان: آنچه به‌خاطر دارم، خود جناب آقای دکتر مصدق این مطلب را عنوان کردند. بعد هم دیگران اظهاراتی کردند و عده‌ای تأیید کردند.

رئیس: و اشاره فرمودید در قسمت شمالی خیابان کاخ منزل آقای دکتر محمد مصدق جمعیتی از نیروی سوم بودند که دو نفر آنها شما را شناختند و بلند کردند و شما به‌آنها توصیه کردید که این تظاهر صلاح نیست. ممکن است بفرمایید آیا از موضوع تجمع و تظاهر نیروی سوم اطلاع حاصل کردید که تشخیص بدهید ابراز آن صلاح نیست یا خیر؟

نریمان: بنده وقتی‌که وارد خیابان شدم و به‌کوچه رسیدم، جمعیتی را دیدم با بیرق که می‌آمدند طرف خیابان کاخ. گویا مأمورین انتظامی مانع از آمدن آنها می‌شدند. چون جمع شدن مردم در آن روز در آن حوالی مصلحت نبود، به‌نظر بنده‌آمد ــ کما‌اینکه‌دیدم‌آقای وزیر کشور راکه‌رفته بودند خواهش‌بکنندازدستجات دیگری که آنجابودند که‌متفرق شوند ــ بنده‌هم‌فکر کردم‌مصلحت‌نیست. آنچه‌استنباط کردم‌این‌بودکه‌می‌خواهند برله مصدق تظاهراتی‌بکنندوبنده از آنها خواهش کردم متفرق شوند و گفتم مصلحت نیست که اینجا جمع شوند.

رئیس: به‌نظر شما اتفاق تازه‌ای رخ داده بود که این جمعیت برله آقای دکتر مصدق تظاهر کنند، و موجبات آن چه بود؟

نریمان: بنده این‌طور فکر کردم که آنها از شنیدن اخبار راجع به‌کودتا مطلع شده‌اند و برای ابراز پشتیبانی از جناب آقای دکتر مصدق آنجا آمده‌اند و این خبر موجب شده است که آنها برای تظاهراتی بیایند.

رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم و خیلی متشکرم.

آقای نریمان پس از امضای اوراق صورت جلسه تالار جلسه را ترک نمود. ساعت ۱۲/۳۰ بعد ازظهر جلسه ختم گردید و جلسهٔ بعد به ساعت ۳ بعدازظهر موکول شد.

***

دنبالهٔ جلسهٔ بیست‌وچهارم در ساعت ۳/۱۵ بعدازظهر تشکیل شد و پس‌از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه گفت:

اکنون سؤالاتی از آقای دکتر مصدق می‌شود.

دکتر مصدق: بله، بفرمایید.

رئیس: چنانچه امروز صبح از اظهارات آقای نریمان استحضار حاصل نمودید، ایشان بر خلاف گفته‌های شما صریحاً بیان داشتند که احضار نامبرده در روزهای ۲۶ و ۲۷ از طرف شما به‌منظور مطالعه در امر تشکیل شورای سلطنتی بوده. آیا اظهارات ایشان را تأیید می‌نمایید؟

دکتر مصدق: این مطالبی که آقای نریمان به‌عرض دادگاه رسانده است با عرایض من مخالفتی دارد؟ اگر مخالفتی دارد، تمنی می‌کنم با مطالب سابق بنده تطبیق کنید. اگر مخالفت داشت، توضیحاتی عرض کنم. ولی اگر هر دو یکی بود، توضیحاتی لازم ندارد.

رئیس: اگر اشتباه نکرده باشم، اظهارات سابق شما حکایت از این می‌کرد که ایشان را برای بررسی امور مالی و لوایح احضار نموده بودید. در صورتی که ایشان اظهار می‌دارند برای مذاکره در اطراف تشکیل شورای سلطنتی بوده است. البته اظهارات شما در اینجا ضبط است.

دکتر مصدق: چنانچه نظر محترم باشد، در جلسات قبل از بنده این‌طور سؤال فرمودند که «آقای نریمان برای چه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ بمنزل شما آمده‌اند. درصورتی که او از عضویت فراکسیون نهضت ملی استعفا داد؟» بنده عرض کردم آقای نریمان همیشه منزل من می‌آمده‌اند. هر وقت لوایحی داشتم مربوط به‌امور اقتصادی و مالی، ایشان منزل من می‌آمده‌اند و مشورت می‌کردیم. این آمدن ایشان مربوط به‌روزهای ۲۵ تا ۲۸ بهیچ‌وجه نبوده است. روزهای ۲۵ و ۲۸ کی فرصت داشت، کی فراغت داشت کی حوصله داشت به‌لوایح مالی رسیدگی کند؟ ایشان همان‌طور که خودشان فرمودند برای جریان روز آمدند. حال اگر عرایض بنده و آنچه ایشان گفته‌اند مغایرت دارد، بفرمایید عرایض بنده را بخوانند تا بنده ببینم در کجا این اختلاف هست.

رئیس: اولاً اگر نظر آقا باشد، ایشان اظهار داشتند که صبح ۲۶ مرداد یک راننده‌ای به‌منزل ایشان رفته و ایشان‌را از طرف شما احضار نموده است. حال فرض کنیم خود ایشان آمده بودند. آیا معقول نبود به‌جای مشورت با ایشان راجع به‌تشکیل شورای سلطنت به‌طوری که صریحاً در حضور خودتان اظهار داشتند که این عنوان در آن جلسه که عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس و اعضای فراکسیون نهضت ملی بوده‌اند عنوان شده و مطرح گردیده، این‌موضوع لامحاله با هیئت وزیران مطرح می‌شد نه با این آقایان؟

دکتر مصدق: بنده گفته‌های ایشان را راجع به‌فرستادن اتومبیل تکذیب نمی‌کنم. ولی می‌خواهم عرض کنم من اتومبیل نفرستاده‌ام. ممکن است نمایندگان مجلس که با ایشان شاید ارتباطشان کم بوده و می‌خواسته‌اند آن‌روز هم ایشان در منزل بنده باشند، اتومبیل فرستاده‌اند ایشان‌را دعوت کنند. حالا بر فرض که خود بنده فرستاده باشم، گناهی نیست که فرستاده‌ام.

اما راجع به‌مطلبی که فرمودید آیا بهتر نبود که راجع به‌شورای سلطنتی با هیئت وزیران مشورت بشود؟ لازم است به‌استحضار عالی برسانم که دولت اینجانب قبل از هر پیشنهادی به‌هیئت وزیران اول با نمایندگان مجلس مشورت می‌کرد. زیرا اولاً اگر لایحه‌ای بود، آنها باید قبلاً موافقت خودشان را بگویند و آنها بیشتر در جریان سیاست بودند. این بود که معمول دولت بنده این بود که هر وقت می‌خواستیم روی کاری اقدام کنیم، با اشخاصی که صاحب‌نظر بودند مذاکره می‌شد. چنانچه مطلب به‌جایی می‌رسید و محتاج به‌اقدام می‌شد، به‌هیئت وزیران می‌رفت. البته هیئت وزیران هم رسیدگی می‌کردند. چنانچه موافقت می‌شد تصویبنامه صادر می‌گردید. اگر نمی‌شد، اصلاح می‌کردند و یا بکلی اقدام در آن امر را صلاح نمی‌دانستند. در آن جلسه که آقایان آمدند هر کسی یک حرف زد، چون وضعیات خوب نبود و انتظار می‌رفت که اخلال بشود، مذاکرات در آن‌روز شد. ولی بنده این را گویا تا به‌حال یکی دو جلسه عرض کردم که ما هیچ تصمیم بهیچ‌وجه نگرفتیم تا اینکه روز سه‌شنبه عصر دعوت از هیئت وزیران بشود. آن روز هم به‌واسطهٔ وعده به‌آقای سفیر امریکا جلسهٔ فوق‌العاده تشکیل نشد. روز چهارشنبه که می‌خواستیم در هیئت وزیران مطرح شود و آنجا تصمیمی که مقتضی باشد اتخاذ شود که آن وقایع روی داد.

بنده باز عرض می‌کنم که همین‌طور که به‌استحضار رسانیدم که هیئت وزیران اگر صلاح می‌دانند تلگراف کنند، اگر صلاح می‌دانند هیئتی بروند، اول با اعلیحضرت تماس گرفته شود اگر با ایشان قضیه حل شد، موافقت فرمودند حل شده بود، اگر حل نشد آن‌وقت در هیئت وزیران مطرح شود و نسبت به‌شورای سلطنتی هرچه هیئت وزیران تصمیم

می‌گرفتند همان اجرا می‌شد، روی همین‌اصل قرار شد تلگرافاتی مغایره شود به‌شهرستانها که مأمورین وزارت‌کشور تعویض نشوند تا اگر تصمیمی اخذ شد به‌واسطهٔ طول زمان بمشکلاتی منجر نشود.

رئیس: با علاقه‌ای‌که نسبت به‌جلوگیری از حوادث و تعیین تکلیف مردم از مفاهیم گفته‌های شما درک می‌شود، آیا شایسته‌تر این نبود که به‌جای مشورت با افراد غیر مسئول لامحاله فوراً از خود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کسب‌تکلیف می‌نمودید که شاید راه قانونی هم غیرازاین نبوده است و نیست؟ زیرا تعیین شورای سلطنتی فقط اختصاص به‌شخص شاهنشاه دارد نه با نظر کمیسیونی از افراد غیر مسئول.

دکتر مصدق: در یکی از جلسات به‌عرض دادگاه رسانیدم که به‌وسیلهٔ آقای امینی یا نفر دیگری که ارتباط با دربار داشت دربارهٔ اصالت دستخط نظر بخواهم. بعد فکر کردم که اگر گفتند دستخط صحیح است و من به‌واسطهٔ عدم نفوذ آن را اجرا نکردم، رشته بیشتر گسیخته می‌شود. و نفی که اعلیحضرت مرا عزل کرده باشند. دیگر شایسته نبود که شخص من مستقیماً عرایضی بکنم. این بود نظرم بر این قرار گرفت که دستخط را در هیئت وزیران مطرح بکنم و هیئت وزیران هر چه را صلاح دانست یعنی از دو سه طریقی که عرض کردم اقدام بکند. زیرا ما که نمی‌دانستیم اعلیحضرت تشریف می‌آورند. چون آن‌طوری که اعلیحضرت تشریف بردند و اعلامیه‌ای صادر نفرمودند. بر کسی معلوم نبود که حتماً تشریف می‌آورند.

اگر هیئت‌وزیران عریضهٔ تلگرافی عرض می‌کرد و هیچ جواب نمی‌دادند و توجه نمی‌فرمودند، آیا آن‌وقت می‌شد، ریاست محترم دادگاه، که دولت هیچ اقدامی نکند؟ در اینجا جایی بود که دولت مجبور بود به‌یک صورتی این کار را حل بکند. اگر تلگراف می‌شد و اعلیحضرت تشریف می‌آوردند، قضیه حل بود. اگر شورای سلطنتی معین می‌کردند، قضیه تمام بود. ولی اگر دولت تلگراف می‌کرد و جواب نمی‌شنید آن‌وقت تکلیف چه بود؟ اگر خود جناب‌عالی بودید، لابد تصمیمی اتخاذ می‌کردید. این‌نظر بنده بود که اگر از طرف اعلیحضرت جوابی نرسید، آن‌وقت یک شورای سلطنتی تشکیل شود تا اعلیحضرت شاهنشاهی در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدیدنظر کنند. راهی جز این به‌نظر من نمی‌آمد.

رئیس: آیا تصور نمی‌نمایید که منطقیتر این بود که به‌جای اینکه در اطراف فرضیات منفی در مقابل امر قطعی که عبارت از فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و فقط در اصالت یا نفوذ آن تردید داشتید، اقدام به‌کسب اطلاع از اصالت آن و حتی مشاوره در اطراف نافذ بودن آن با مشارورین خود می‌نمودید تا آنکه به‌جای همهٔ اینها مشورت در اطراف موضوعی که نه کار دولت و نه اشخاص غیر مسئول بود برای شورای سلطنتی به‌عمل می‌آوردید؟ همچنین چنانچه گفتید از آقای امینی یا هیئت دولت برای این‌کار در نظر داشتید استفاده نمایید. آقای امینی را که...

دکتر مصدق: از قبیل [امینی] عرض کردم آقا.

رئیس:... که در همان‌روز زندانی کرده بودید و هیئت دولت را هم که عملاً در آن سه‌روز به‌هیچ‌وجه در جریان واقعات نگذاشته‌اید. ممکن است این توضیحات را برای روشن شدن ذهن دادگاه صریحتر بدهید؟

دکتر مصدق: راجع به‌اصالت، این مسئله را اگر من عنوان کردم از نظر مصالح شخص اعلیحضرت بوده است. ولی راجع به‌عدم نفوذ دستخط، تردید نداشتم که اگر این دستخط اصالت هم داشت نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند. چنانچه دادگاه در این مطلب تردید داشته باشند من حاضرم که از چند مملکت مشروطه سند بیاورم که در هیچ مملکت مشروطه‌ای شاه دولت را نمی‌تواند عزل کند. در اینجا گمان می‌کنم که از عقیدهٔ شخص من راجع به‌عدم نفوذ این دستخط دادرسان محترم کاملاً روشن

شده‌اند. و اما اینکه فرمودید چرا با هیئت دولت مشورت نشد، من عرض می‌کنم که می‌خواستم مشورت بکنم. مخالف مشورت نبودم. فقط در این یکی دو روز فاصله بود چون من می‌خواستم جلسه را سه‌شنبه دعوت کنم ولی نشد. چهارشنبه هم این اتفاق افتاد و این قضیه روشن است. چرا من این دستخط را ساعت اول نبردم در هیئت دولت، باز آنچه را سابق عرض کردم عرض می‌کنم: اگر دستخط می‌رفت در هیئت دولت و آنجا من می‌گفتم: «این دستخط را اجرا نمی‌کنم»، من که مأمور هیئت دولت نبودم، هیئت دولت تابع من بود. زیرا یک نخست‌وزیری وقتی که استعفا کرد، دولت به‌خودی‌خود از بین می‌رود. وزرا تابع نخست‌وزیرند در بقای خودشان. وقتی‌که نخست‌وزیر رفت، دولت هم از بین می‌رود. من فکر کردم اگر دستخط را ببرم در هیئت‌وزیران و بگویم: «این دستخط اگر اصالت هم داشته باشد من اجرا نمی‌کنم» این حرف شایع می‌شود. زیرا مطالب هیئت‌وزرا صورت‌جلسه دارد. دوازده نفر وزیر هستند. واقعاً عرض می‌کنم به‌کرات می‌شد در هیئت وزرا صحبتی می‌کردم که به‌هیچ‌کس نگفته بودیم. ولی فردا در جراید نوشته شده بود. این بود که بنده گفتم باید فکر کرد و از روی مطالعه من خودم لااقل مصمم بشوم. آن‌وقت ببرم در هیئت وزیران تا آنها اقدام بکنند به‌شرحی‌که گذشت.

رئیس: اولاً اینکه اظهار نمودید از هر مملکت مشروطهٔ دیگر سند برای عدم نفوذ فرمان طلب کنید و ثابت نمایید، تصور می‌کنم قانون اساسی هر کشور اختصاص به‌همان کشور دارد. با وجود قانون اساسی کشور ایران این اظهار از آقای دکتر محمد مصدق دکتر حقوق شایسته نبود. اینکه اظهار داشتید: «دولت تابع من بوده است...»

دکتر مصدق: در بقا و دوامش.

رئیس:... در بقا و دوامش، صحیح است. ولی در انجام امور و اجرای دستورات اشتراک مسئولیت هم دارد. ثالثاً شما به‌منطق و دلایل خود ایمان داشتید. راجع به‌عدم نفوذ این دستخط هم مانعی نبود. هیئت دولت را مستیقن می‌کردید که «صدور چنین دستخطی سبب عزل ما نمی‌تواند بشود.» اقلاً دولت هم می‌توانست در اعلامیه‌ها و دستورانی که به‌نام دولت ولی بدون اطلاع آن صادر می‌نمودید آگاه باشد. رابعاً چه مانعی داشت همین منطق و نظریهٔ خود را بدون کتمان دستخط در معرض اطلاع هیئت دولت و مردم قرار داده و تصمیم قاطع با نظر مردم و دولت اتخاذ می‌کردید نه‌اینکه از تمام استدلالات خود این‌طور نمایش داده و ثابت کنید که تصمیم و نظر شما فقط این بوده که قبل از کسب اطلاع از چگونگی دستخط یا استدلال از نافذ بودن آن عملیاتی را اقدام نکنید که منتهی به‌جریانات خونین و ناگواری گردد؟ منظور این‌است که آیا از تمام اظهارات آقا غیر از این مفهوم می‌شود که جز از عدم توجه به‌اصالت دستخط و نافذ بودن آن‌همه اقدامات خلاف قانون به‌عمل آمده باشد؟

دکتر مصدق: در جواب سؤال اول عرض می‌کنم از من شایسته است که آن‌کاری که برخلاف قانون‌اساسی می‌شود تذکر بدهم. بنده تمام اصول قانون اساسی را در اینجا قرائت کردم. اصل ۴۲ متمم می‌گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.» اصل ۴۵ می‌گوید: «کلیهٔ قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به‌امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

رئیس: اصل ۴۶ را هم که ذیل همین دو ماده است بخوانید.

دکتر مصدق: اصل ۴۶ هم می‌گوید: «عزل و نصب وزرا به‌موجب فرمان همایون پادشاه است.» یعنی وقتی‌که مجلس شورای‌ملی رأی تمایل داد به‌موجب فرمان پادشاه آن وزیر، وزیر می‌شود.

رئیس: یعنی این ماده تفسیر دارد ولی مواد دیگری خیر. [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: برای عزل وزرا دو علت پیدا می‌شود: یعنی یا مجلس او را استیضاح می‌کند با رأی عدم اعتماد به‌او می‌دهد.

رئیس: قانون اساسی چه می‌گوید؟

دکتر مصدق: همین‌را که عرض می‌کنم. بسیار خوب است که بحث می‌فرمایید تا موضوع روشن شود.

رئیس: همان ۴۶ که الآن قرائت فرمودید.

دکتر مصدق: بحث می‌کنیم در آنها.

رئیس: خیر، ما بحثی نداریم.

دکتر مصدق: بسیار خوب، قربان. ملاحظه می‌فرمایید در مقررات راجع به‌حقوق سلطنت یک اصل پیدا نمی‌شود که وزیر در مقابل شاه مسئول باشد. هیچ نیست. هیچ. بنده تمام اصول قانون‌اساسی را به‌آقا عرض کردم. حالا آقا متقاعد نمی‌شوید، خوب نشوید. بنده چه تقصیری دارم؟ بنده زورم کجاست که آقا را متقاعد کنم؟

رئیس: همهٔ این مواد قانون‌اساسی که شما می‌فرمایید صحیح. اما اصل ۴۶ هم هست.

دکتر مصدق: این مادهٔ ۴۶ عین آن در قانون‌اساسی بلژیک است. عین آن بدون کم و زیاد آنجا هم هست. این قانون اساسی بلژیک الآن در اطاق بنده هست. بفرستید بیاورند ملاحظه فرمایید که عین این ماده ۴۶ آنجا هست که...

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حالا که من می‌خواهم توضیح بدهم می‌فرمایید: «از موضوع خارج نشوید.»

رئیس: آخر شما می‌فرمایید شایستگی آنرا دارید...

دکتر مصدق: بله، دارم.

رئیس: ... که در اطراف قانون اساسی تفسیر کنید.

دکتر مصدق: نه، آقا، نه. من حرفم را باید در این دادگاه بزنم. من دکتر مصدقم از من شایسته است که آنچه برخلاف قانون اساسی می‌شود عرض بکنم. جرئت این کار را دارم. بهیچ چیز غیر از صلاح مملکت و مردم عقیده ندارم، و تا نفس آخر در خدمت به‌وطن عزیزم می‌کوشم و حاضرم...

رئیس: دیگر از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: دیدید آقا تا ما می‌آییم دو کلمه حرف بزنیم، می‌گویید: «از موضوع خارج شدید.» بسیار خوب، می‌روم در موضوع دوم که مسئولیت مشترک وزرا است. مسئولیت مشترک وزرا در مقابل مجلس است و این مسئولیت سیاسی است. یعنی اگر یک وزیری یا نخست‌وزیری درمجلس کاری کرده بود که رأی عدم اعتماد به‌او دادند، همه با هم می‌روند. یعنی اگر وزیری کار بدی کرد، این وزرای کابینه همه باهم می‌روند. ولی در مسئولیت غیرسیاسی، هر وزیری در کار خودش مسئول است نه در کار دیگری.

رئیس: بنده یک توضیح کوچکی می‌خواهم. آن اصلی که قرائت فرمودید که وزیران درمقابل مجلس مسئول هستند، عیناً شبیه این نیست که اگر با منطق آقا وارد بحث بشویم بگوییم پس نخست‌وزیر هم حق عزل و نصب وزرا را ندارد.

دکتر مصدق: ندارد.

رئیس: در قانون هم ننوشته‌اند که نخست‌وزیر حق عزل و نصب وزرا را دارد و اما اصل ۴۶...

دکتر مصدق: بسیار خوب. الآن این نکته را عرض می‌کنم. چون قضیه خیلی ساده است.

رئیس: چون از موضوع ما خارج است، تمنی می‌کنم جوابی نفرمایید.

دکتر مصدق: بنده خیلی تشکر می‌کنم که آقا عذر بنده را پذیرفتند. خیلی تشکر می‌کنم. اما اینکه بنده عرض کردم، عرض کردم که اصلاً حضرت آقای رئیس دادگاه توجه بفرمایید که مشروطیت اصل مسلمش این است که شاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را عزل کند. این استبداد است، این همان استبداد است که شاه می‌توانست صدراعظم را عزل کند. در مشروطیت اگر شاه بگوید: «من وزیر عزل می‌کنم، من وزیر نصب می‌کنم، من هر چه بخواهم می‌کنم،» به‌خدا قسم این مشروطه نیست

رئیس: از حدود قانون اساسی منحرف نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم، چشم، قربان.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید چه مانعی داشت که بنده دستخط را همان ساعت اول نبردم در هیئت وزرا؟ در قانون مجازات برای اعمال مثبته مجازات هست. یعنی اگر یک کاری یک کسی بکند که برخلاف قانون کرده باشد مجازات دارد. ولی برای نکردن یک کاری، برای اینکه کسی کاری نکرده باشد، این را می‌گویند کسی جرمی به‌واسطهٔ عدم ارتکاب کاری بکند. اینجا فقط یک مثال بیشتر ندارد و آن این است که مثلاً یک قیمی، یک پرستاری یک طفلی را که باید پرستاری کند، پرستاری نکند تا آن طفل از بین برود. این یک عملی را نکرده است ولی امتناع از آن عمل موجب جرم آن پرستار می‌شود. فقط ما در مسائل جزایی همین یک مسئله را داریم. بنده عرض می‌کنم در کجا شما یک ماده‌ای پیدا می‌کنید که اگر یک نخست‌وزیری دو روز بخواهد برای یک عملی فکر بکند و تصمیم خلاف حقیقت نگیرد آن نخست‌وزیر را حتماً می‌توانید مجرم قلمداد کنید؟ اگر در قوانین ما چنین ماده‌ای هست آن وقت آقای رئیس محترم دادگاه این عمل امتناعی من را باید با آن ماده تطبیق بفرمایند و من را آن وقت برطبق آن قانون مجازات کنند. حالا بنده‌عرض‌می‌کنم دوروز بنده خواستم فکر بکنم، دوروز خواستم مطالعه بکنم. برای این مطالعه و تأخیر در قانون که چیزی ندارد. اگر دارد، بنده مطیع امر قانون هستم. پس حالا که در قانون چیزی ندارید، باید تحقیقات بکنید ببینید که من در این دو روز چه عملی مرتکب شده‌ام که مشمول مادهٔ ۳۱۷ قانون کیفر ارتش و محکوم به‌اعدام شوم. باید یک مردی برای خوش‌آیند بعضی جاها اینجا حرفی بزند و شما... [زنگ رئیس]

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم. باز از موضوع خارج شدیم؟ [خندهٔ حضار]

رئیس: دادگاه آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر را دادرسی نمی‌کند. دادگاه آقای دکتر محمد مصدق را طبق رسید خودشان از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد که فرمان اعلیحضرت همایونی را دریافت داشته و اصل ۴۶ قانون اساسی را ندیده گرفته، به‌اقداماتی مبادرت کرده...

دکتر مصدق: چه بوده؟

رئیس:... تلگراف به‌سفرا کرده که با شاه تماس نگیرند، اجازه داده میتینگ داده‌اند و برخلاف سلطنت مشروطه سخنرانی کرده‌اند، عناصر مخالف با تاج و تخت و سلطنت را وادار به‌تظاهر کرده، دادگاه بنا به‌ادعای دادستان تحقیق می‌کند ببیند این همان آقای دکتر محمد مصدق است یا کسی دیگر. پس بنابراین ازاین موضوع هم بگذریم. چون نه دادگاه، نه آقا هیچ کدام صلاحیت تفسیر قانون اساسی را طبق نظر خودمان نداریم.

دکتر مصدق: پس دیگر به‌بنده اجازه نمی‌دهید صحبت کنم؟

رئیس: اگر مطلبی در حدود موضوع باشد چرا.

دکتر مصدق: آقا حضرت‌عالی یک دادگاهی تشکیل داده‌اید...

رئیس: قانون تشکیل داده.

دکتر مصدق: خوب، بله. بنده چه کار دارم که قانون تشکیل داده یا نداده؟ چه بفرمایید چه نفرمایید، بنده منتظر حکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعدام شما برای من بزرگترین افتخار است.

رئیس: معلوم نیست که ما حکم محکومیت بدهیم.

دکتر مصدق: نخیر. نخیر. من مطیع دادگاهم.

رئیس: دادگاه هم مطیع قانون است.

دکتر مصدق: خدا انشاءالله سلامتتان بدارد که این قدر حمایت از قانون می‌کنید. [خندهٔ حضار]

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۴/۴۵ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

مقارن ساعت ۵ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه دادستان اجازهٔ صحبت خواست.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: با نهایت احترام به‌عرض دادگاه محترم می‌رساند: شاید هفتهٔ گذشته بود که جناب آقای دکتر مصدق در این دادگاه فرمودند: «اعتصاب غذا می‌کنم.» صبح روز بعد اینجانب خدمتشان شرفیاب شدم. پس از التماسهایی که کردم، حتی روی مبارکشان را بوسیدم و قصدم این بود که حتی‌المقدور کمتر پاسخ بیانات ایشان را بدهم، ولی ملاحظه می‌شود که آقای دکتر مصدق اساساً ناراحت هستند. مباحثی را پیش می‌کشند که وظیفهٔ دادستان دادگاه است به‌منظور اینکه کوچکترین نکتهٔ ابهامی باقی نماند، در پاسخ فرمایشات ایشان نظر خود را به‌دادگاه عرضه می‌دارم. اینجانب قصد ندارم که به‌عقب رجعت کنم و آنچه را که گفته‌ام تکرار کنم. در موقع بیان کیفرخواست، آقای دکتر مصدق به‌اینجانب تحمیل نمودند که ساعات زیادی وقت دادگاه را بگیرم و روی اصول قانون اساسی عرایضی به‌عرض برسانم.

بیانات امروز آقای دکتر مصدق از یک جهت مرا متاثر می‌کند که چگونه یک فرد ایرانی که مدتها زمام امور این کشور را در دست داشته چنین بیاناتی می‌کند. از طرف دیگر خوشوقت می‌شوم که آقای دکتر مصدق به‌زبان فارسی صریح خود با دو لب خود در دادگاه می‌گویند: «یاغی هستم.» و می‌گویند: «بنابه‌فکر من، حکومت ایران باید حکومت استبدادی باشد.» این آقا در همین دادگاه در چند دقیقهٔ قبل چنین فرمودند که در هیچ مملکت مشروطه‌ای پادشاه حق ندارد نخست‌وزیر را معزول کند. فرمودند: «دولت اینجانب، یعنی هیئت وزیران من، جسارت این را نباید داشته باشند که در امورات نخست‌وزیر از جمله فرمان عزل اظهارنظر کنند.» فرمودند اگر دادگاه اجازه دهد، از ممالک مشروطه سند بیاورند که پادشاهان ممالک مشروطه حق عزل و نصب وزرا را ندارند. و بالاخره اصول قانون‌اساسی مشروطیت ایران را تفسیر فرمودند.

اینجانب به‌عرض می‌رساند، خودمان را در وضع روز می‌گذاریم. مصدق نخست‌وزیر است. وزرای او، خود

می‌گوید: «باید عبدو عبید من باشند.» مصدق نخست‌وزیر مجلس را کوبیده است. یعنی روز ۲۵ مرداد خود اعلامیهٔ انحلال مجلس را صادر کرده است. پادشاه هم حق چون و چرا ندارد. آیا چنین رویه‌ای رویهٔ صدراعظم حکومت استبدادی هست یا خیر؟

اینجانب متحیرم که این مرد چه می‌گوید. همان کلامی که یک‌روز گفتم باید تکرار کنم: زده است به‌سیم آخر. از این آقا بنده سؤال می‌کنم که اساساً در ممالک دیگر چه می‌کنند به‌کشور ایران چه مربوط است؟ در کشور امریکا هر ایالتش قانون خاص دارد. کشور بلژیک قانون‌اساسی خاص دارد. کشور انگلستان که خودش معترف است قانون‌اساسی مدون ندارد. آنچه که ثابت و مسلم است، این است که کشور ایران دارای قانون‌اساسی است. آنچه که ثابت است، این است که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی ایران صریح است که عزل و نصب وزیران به‌فرمان همایون پادشاه است. آنچه بدون تردید است این است که آقای مصدق با دفاع و طرز فکری که دارند، دفاع و فکر ایشان دفاع و فکر استبدادی است. باز عرض می‌کنم نمی‌خواهم وارد سابقه شوم. در همان اوضاع سی‌ام تیر که این آقای دکتر مصدق زیاد تکیه به‌آن روز می‌کند، دکتر شایگان و چند نفر همفکران او که آقای دکتر مصدق به‌آنان ایمان دارد، حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در همان روز سی‌ام تیر شرفیاب شدند و استدعا کردند اعلیحضرت همایونی به‌استناد اصل ۴۶ متمم قانون‌اساسی فرمان عزل قوام‌السلطنه را صادر فرمایند. شاید اینجانب زیاد دور رفتم.

مهندس رضوی تحت‌تعقیب دادستانی ارتش است. او در تحقیقات می‌گوید: روز ۲۸ مردادماه فرمان عزل مصدق را دیدم. می‌گوید اگر این مرد زودتر این فرمان را بمن نشان داده بود به‌او می‌گفتم که «چارهٔ منحصر به‌فرد تو این است که دیگر نخست‌وزیر نباشی.»

وزرای مصدق را در این دادگاه احضار فرمودید. ملاحظه می‌فرمایید که آنها چه می‌گویند. فردفرد آنها می‌گویند، در تحقیقات گفته‌اند که «اگر فرمان عزل را ارائه داده بود، ما می‌دانستیم دیگر وزیر نیستیم.» ولی مصدق در این دادگاه صریحاً می‌گوید: «روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل را نافذ نمی‌دانستم. حال‌هم نمی‌دانم. هرکاری هم که می‌خواهید بکنید.» در همین دادگاه گفت: «فرمانده کل‌قوا من بودم.» یعنی گفت فرمانده کل‌قوا وزیر دفاع ملی است. بناچار باید بگویم که اگر این آقای مصدق بهدف خود رسیده بود، از این کشور اثری باقی نمانده بود. دادرسان محترم توجه فرمایند همین موضوع فرماندهی کل‌قوا چگونه در زمانی این کشور را نجات داد. این زمان، زمان غائلهٔ پیشه‌وری بود. اگر به‌خاطر بیاورید، عده‌ای از افسران ارتش فراری شده به‌آذربایجان رفتند. پیشه‌وری زمانی که به‌تهران آمد به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پیشنهاد کرد که آن افسران فراری را با یک درجه بالاتر...

رئیس: بهیئت دولت پیشنهاد کرد نه به‌اعلیحضرت.

سرتیپ آزموده:... به‌امتیازات نظامیشان رسمیت‌دهند. این پیشنهاد در آن روز مورد مذاکره هیئت وزیران قرار گرفت. شاید بنابر اوضاع و احوال روز نه از روی طرز فکر آقای مصدق قوهٔ مجریه تمکین می‌کرد. تنها مقامی که نه تنها به‌این موضوع روی موافق نشان نداد بلکه صریحاً اظهار داشت که «بهیچ‌وجه حاضر به‌شنیدن این پیشنهاد نیستم ولو اینکه از تمام حقوق سلطنت و فرماندهی صرف‌نظر کنم،» مقام سلطنت و فرماندهی کل‌قوا بود. گناه غیرقابل عفو دکتر محمد مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به‌بعد این است که صریح می‌گوید مقام سلطنت حق عزل نخست‌وزیر را ندارد. و صریح می‌گوید فرماندهی کل‌قوا به‌عهدهٔ وزیر دفاع ملی است.

آقای دکتر مصدق با این دفاع و با این طرز فکر باغی شد. چند دقیقهٔ پیش خود را یک مجتهد امور جزایی دانست و گفت در قوانین جزایی عمل منفی، مجازات ندارد. تعجب کرد که چه عملی انجام داده است که عملش منطبق با مادهٔ

۳۱۷ قانون دادرسی می‌شود. این مرد مستبد اعمال چهارروزه را بسیار نادیده می‌گیرد. عملی انجام نداده جز اینکه تمام مقدمات اینکه یا خود شاه شود یا رئیس‌جمهور فراهم کرده بود. اوضاعی بدراه انداخته بود که اساساً حاجت بمدرک ندارد. فرمان عزل را نادیده گرفت. می‌گوید هرکس روی اصول قانون‌اساسی بحث کند، نمی‌فهمد. و تنها فردی که فهم این عمل و صلاحیت دارد شخص اوست که اصلی از اصول قانون‌اساسی را زیرپا گذاشته، مجلس را منحل کرد، مجسمه‌ها را فرو ریخت، میتینگ راه انداخت، روزنامه‌ها را وادار کرد اعلام جمهوریت کنند، دستور داد استانداران برای رفراندوم ثانوی حاضر باشند، افراد بیشماری را در چهارروز به‌بند انداخت و حتی بمرسم عهد استبداد برای دستگیری تیمسار سپهبد زاهدی جایزه تعیین کرد. اعلان کرد هر کس ایشان را دستگیر کند، ده‌هزار تومان پاداش می‌گیرد. نمایندگانی از مجلس را زندانی نمود. به‌بشیر فرهمند دستور داد سرود شاهنشاهی را از برنامهٔ رادیویی حذف کند. دستور داد تلگراف کنند که سفرای ایران حضور شاهنشاه نروند. و بالاخره با وجود همهٔ این‌کارها، همهٔ این‌کارها را به‌یک کلمه برگذار می‌نماید که تازه داشته مطالعه می‌کرده که چگونه با اعلیحضرت تماس بگیرد و از اعلیحضرت سؤال نماید که «آیا تشریف می‌آورید یا خیر؟»

بخدا قسم اینجانب متحیرم که این مرد چه می‌گوید. هر اندازه که فکر می‌کنم به‌تحیر و تعجبم افزوده می‌شود. یک مردی که حتی دستور می‌دهد نام شاهنشاه را در سربازخانه‌ها از دعای صبحگاه و شامگاه حذف کنند و صریحاً دستور می‌دهد که در ارتش اعلام شود شاه فراری است، با کمال بی‌پروایی در این دادگاه از یک‌طرف خود را چاکر و ارادتمند نسبت به‌مقام سلطنت وانمود می‌سازد و از طرف دیگر یکباره روح طغیانش به‌جوش می‌آید و می‌گوید: «اگر مرا بدار بزنید، قانون‌اساسی را قبول ندارم.» این مرد در همین فروردین ۳۲ بود که برخلاف تمام سنن باستانی ایران حتی دریغ کرد که در روز نوروز از لحاظ نزاکت و ادب هم که شده حضور شاهنشاه شرفیاب شود.

عرض کردم اینجانب قصد ندارم سابقه بیان کنم. ولی خدا را گواه می‌گیرم که هرچه فکر می‌کنم می‌بینم که این مرد مستحق اعدام است و با ایمان راسخ تقاضا می‌کنم رأی اعدام او صادر گردد. زیرا تصور می‌کنم در تاریخ جنایات سابقه ندارد که متهمی با این سرسختی بیاناتی نماید. تاریخ جنایات متهمین گوناگونی را نشان می‌دهد. ولی تصور می‌کنم چنین متهمی نظیر نداشته باشد.

این مرد چون روانشناس است با وجود اینکه در این دادگاه روح طغیان او گاهی اوقات سرکشی می‌کند. در اکثر موارد بیاناتی می‌کند که از عطوفت و مهر شاهنشاه بهره‌مند گردد. خدا را شاهد می‌گیرم وقتی این بیانات را می‌نماید نوراميدی در قلب من روشن می‌شود و تصور می‌کنم در آن لحظه به‌سیئات اعمالش پی‌برده است. ولی متأسفانه چند ساعت و دقیقه‌ای نمی‌گذرد که ملاحظه می‌کنم بازهم سرسختی می‌کند.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که تمام این اشخاصی را که احضار فرمودید قلباً دل برخونی از این شخص دارند. موظف هستم که در مقام دادستانی به‌عرض برسانم که گناه تمام این اشخاص به‌عهدهٔ این محمد مصدق است. صریحاً به‌عرض می‌رسانم تیمسار سرتیپ ریاحی را این شخص وادار کرد که چنان تلگرافاتی بنماید. این وزرای پیر و جوان را این شخص به‌بدبختی انداخته است.

بنده آنچه که دقت کرده‌ام این شخص با چندنفری در اطاقی را بر روی خود بسته نقشه می‌کشید و طرح می‌ریخته که در آن چهارروز هرچه زودتر اساس سلطنت را واژگون کند، حکومت مشروطه ایران را بهم‌ریزد. همین امروز صبح عرض کردم که این مرد برای عوامفریبی، برای ظاهرسازی، چندنفر پیرو جوان، معمم و غیرمعمم را در روز ۲۷ مردادماه در خانهٔ خود جمع کرد. عنوان مطالعه تشکیل شورای سلطنتی بود. صبح عرض کردم شورای سلطنتی مفهوم

معینی دارد. تردید ندارم که این مرد با دو سه نفر دیگر طرح جمهوریت می‌ریختند. ولی لغت فریبندهٔ «شورای سلطنت» را به‌دهانها انداختند. حتی کسانی‌که در آنجا مطالعهٔ شورای سلطنتی می‌کردند، اشخاصی هستند که آنها هم فریب خورده بودند و اغفال شده بودند.

همین فرمان عزل را تردید ندارم به‌چه اشخاصی نشان نداده است. تردید ندارم که دکتر فاطمی را می‌دانند کجا فرستاده است. تردید ندارم همین دکتر فاطمی از آن اشخاصی بوده است که آناً فرمان عزل را دیده و یکی دوسه نفر دیگر هم دیده‌اند. ولی این مرد مثلاً دکتر ملکی وزیر بهداری را، برای آن وزیر ارزش یک پیشخدمت هم قائل نمی‌شد. او را می‌آورد که هیئت وزیران است. ولی ملاحظه فرمودید که او و امثال او چه می‌کنند. این بیچاره‌ها و عجزه‌ها در اطاقی بودند و به‌اصطلاح تصویبنامه صادر می‌کردند. در روز ۲۷ مرداد امور شیلات را بررسی می‌کردند. چای می‌خوردند و سیگار می‌کشیدند. این‌مرد در اطاق مجاور با دو سه تن از اعوان و انصارش طرح جمهوریت می‌ریخت.

عرض کردم در یکی از جلسات که اگر در فاصلهٔ ۲۵ تا ۲۸ مرداد امان داد برای این بود که دو دل بود که شاه شود یا رئیس‌جمهور. به‌یک دل می‌گفت: «اگر شاه شوم حسنش این است که آقازادگانم بعداً شاه می‌شوند. ولی عیبش اینکه نسل معاصر می‌داند که بارها گفته‌ام شاه نشریفاتی است.» به‌یک دل می‌گفت: «اگر رئیس‌جمهور شوم، آخر عمری عنوانی پیدا می‌کنم. ولی عیبش این است که ازبس گفته‌ام نخست‌وزیر همه‌کاره است دیگر نمی‌توانم باز هم بگویم همه کاره‌ام.» این دو دلی‌ها بود که چند روزی مجال داد. والا همان ساعت ۱ صبح ۲۵ مردادماه کار این مملکت را یکسره کرده بود. مگر صاف و صریح نمی‌گوید که «مجسمه را فرو ریختم»؛ منتهی این است که از بس ما این حرفها را شنیده‌ایم، اهمیتش از بین رفته است. برداشتن مجسمه‌ها یعنی اعلام انقراض سلطنت. هیچ مفهوم دیگری ندارد. برپا کردن آن میتینگ کذایی هیچ معنایی نداشت جز اعلام جمهوریت. گذاردن آن فیلم در برنامهٔ رادیو و قرائت سه شماره روزنامهٔ *باختر امروز* با آن عباراتی که هرسه شماره ضبط پرونده است هیچ مفهومی ندارد جز اینکه مصدق اعلام صریح کرد که دیگر اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی در کار نیست.

بهر جهت اینجانب موظف هستم که به‌عرض دادگاه برسانم دیگر به‌نظر اینجانب بحث در اینکه فرمان را اصیل می‌دانست یا خیر کوچکترین اثری ندارد. زیرا این مرد می‌گوید: «اساساً فرمان را مأخذ نمی‌دانستم؛ یعنی قبول ندارم و نداشتم.» اینجانب تصور می‌کنم با تحقیقاتی که از وزیرانی چند و اشخاص دیگر به‌عمل آمد، توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در همین دادگاه دادند، دادگاه محترم می‌توانند کم‌کم حقایق را روشن شده بدانند. عرض می‌کنم این وضعیت موجب تأخیر تکلیف متهم دیگر شده است. آقای مصدق در این دادگاه قسم خورد که «دیگر حرفی نمی‌زنم. تجدیدنظر هم نمی‌خواهم. فرجام هم نمی‌خواهم.»...

دکتر مصدق: قسم نخوردم.

سرتیپ آزموده:... ولی بعداً در این دادگاه گفت: «ای آقا، من بیکارم. عوض اینکه در آن اطاق بنشینم، اینجا می‌نشینم باهم صحبت می‌کنیم.» بنده توجه دادگاه محترم را جلب می‌کنم که به‌استثنای دکتر محمد مصدق که به‌سیم آخر زده است، بدترین وضعیت برای یک متهم وضعیت بلاتکلیفی است. متهم ردیف ۲ کیفرخواست بلاتکلیف است. متهمین دیگر نیز جریان ۲۵ الی ۲۸ مرداد دارد که آنان نیز در بلاتکلیفی بسر می‌برند. منظورم از این عرض این است که اولاً دادگاه محترم بهر نحوی صلاح می‌دانند تصمیمی اتخاذ فرمایند که هرچه زودتر دادرسی خاتمه یابد. ثانیاً از آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم لااقل این انصاف را داشته باشند که موجب نشوند یک‌عده بیگناه یا با گناه در حالت بلاتکلیفی بسر برند. واقعاً انصاف داشته باشند. از تکرار مکررات خودداری فرمایند. از گفتارهایی که

بهیچوجه بهدرد این دادگاه نمی‌خورد، خودداری فرمایند. هر فرمایشی از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد به‌بعد دارند بیان فرمایند. علت این خواهش هم معلوم است. زیرا فایده ندارد که مثلاً بنده هزار روز بگویم عزل و نصب وزیران با پادشاه است و آقا بگویند «تو بیسوادی» و علاوه کنند من بیسواد که هیچ، هر کس هم می‌گوید نمی‌فهمد. بنده دیگر عرضی ندارم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۵/۲۵ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

ساعت ۶ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که آقای مهندس رجبی وزیر مشاور دکتر مصدق را به‌جلسه احضار نمایند. ولی در همین هنگام سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق اظهار داشت:

طبق مادهٔ ۱۹۲ اجازه می‌خواهم در جواب فرمایشات آقای دادستان عرایضی عرض کنم.

رئیس: اجازه بفرمایید پس از سؤال از آقای مهندس رجبی ممکن است شما صحبت بفرمایید.

در همین موقع آقای مهندس رجبی وارد دادگاه شد و به‌طرف صندلی گواهان هدایت گردید.

رئیس: آقای مهندس رجبی، به‌طوری‌که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد دادستان ارتش برعلیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما هم راجع به‌وقایع سه روزهٔ بالا استطلاع می‌شود که لازم است از روی دقت و بیطرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید. ممکن است بفرمایید در روزهای ۲۵ الی ۲۸ هیئت دولت تشکیل گردیده یا خیر و شما شرکت داشتید یا خیر؟

مهندس رجبی: عرض کنم که در بین تاریخ ۲۵ الی ۲۸ فقط در یک جلسه که روز دوشنبه شب بود بنده شرکت کردم. در هیئت دولت و در جلسات دیگری بنده شرکت نکردم.

رئیس: آیا غیر از آن جلسه جلسات دیگری تشکیل شده بود و شما شرکت نکردید؟

مهندس رجبی: به‌طوری‌که گفته شد، جلسهٔ فوق‌العاده‌ای در صبح ۲۵ مرداد تشکیل شده بود که بنده در آن جلسه شرکت نکردم.

رئیس: اطلاع از جلسهٔ روز ۲۵ هیئت دولت پیدا کردید یا نه؟

مهندس رجبی: بنده سؤالی نکردم راجع به‌این جلسه و اطلاعی هم راجع به‌جریان جلسه حاصل نکردم.

رئیس: اعلامیه‌ای که به‌نام اعلامیهٔ دولت در ساعت هفت و سه دقیقهٔ صبح ۲۵ مرداد از رادیو تهران منتشر شده و در جراید روز نیز درج گردیده با اطلاع شما و هیئت دولت بوده است یا خیر؟

مهندس رجبی: نخیر؛ بنده از آن اطلاعی ندارم.

رئیس: جلسهٔ روز دوشنبه که با حضور شما تشکیل شد چه موضوعاتی و در حضور چه اشخاصی مطرح گردید؟

مهندس رجبی: تقریباً باید عرض کنم کلیهٔ اعضای هیئت دولت بودند در آن جلسه. گرچه خود بنده دیرتر از موعد مقرر در آن جلسه حاضر شدم. چون بنده با اجازهٔ جناب آقای دکتر مصدق معمولاً دیرتر شرکت می‌کردم و یا اصولاً شرکت نمی‌کردم. چون بنده مشغول انجام دادن امور خرید دستگاههای دولتی در مقابل نفت از ایتالیا بودم. آنچه

اطلاع دارم. آنچه در هیئت دولت مطرح شد، البته پس از آنکه بنده آمدم موضوع خرید ریل برای خط بین شاهرود و مشهد بود. البته کارهای مربوط به‌سایر وزارتخانه‌ها را نیز سایر آقایان انجام دادند و جلسهٔ ان شب تمام شد.

رئیس: ممکن است بفرمایید جلسه از چه ساعت و تا چه ساعت طول کشید؟

مهندس رجبی: به‌طوری‌که بنده خاطر دارم گویا از ساعت ۷ شروع شده بود. ولی در حدود ده یا ده‌ونیم درست نمی‌دانم جلسه خاتمه پیدا کرد. خود بنده تقریباً در ساعت هشت‌ونیم حاضر شدم و مطالب خودم را مطرح کردم.

رئیس: آیا خود آقای دکتر محمد مصدق در جلسهٔ هیئت دولت حضور داشتند یا خیر؟

مهندس رجبی: نخیر.

رئیس: ریاست جلسهٔ هیئت دولت در آن شب به‌عهدهٔ کی بود؟ و اگر نظرتان هست اسامی وزیرانی که حضور داشتند بیان فرمایید.

مهندس رجبی: ریاست جلسه طبق معمول با نایب آقای نخست‌وزیر، یعنی آقای دکتر صدیقی بود. و همان‌طور که عرض کردم، گمان می‌کنم کلیهٔ آقایان وزرا بودند و کسی غایب نبود.

رئیس: از اعلامیهٔ دولت که روز ۲۵ صادر شده بود اطلاع حاصل کردید یا خیر؟

مهندس رجبی: بله. بعداً البته در رادیو گفته شد و بنده شنیدم. به‌طوری‌که اطلاع دارید، صحبت از یک کودتایی بود که مرتفع شده و تمام شد و رفت.

رئیس: آیا هیچ توجه نکردید و متذکر نشدید که بدون اطلاع شما که یکی از اعضای دولت بوده‌اید این اعلامیه صادر شده و به‌امضای شما نرسیده بود؟

مهندس رجبی: چون بنده در آن جلسهٔ فوق‌العاده شرکت نکرده بودم، به‌همین علت به‌امضای بنده هم نرسیده بود.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد چه اطلاعی حاصل کردید و چگونه تلقی کردید؟

مهندس رجبی: بنده شخصاً جریان میتینگ را نشنیدم. ولی به‌طوری‌که در افواه شایع بود میتینگی داده شده بود: اشخاصی نطق کرده بودند. بنده چون کارهای فنی داشتم و مهندس مکانیک بودم، کسانی‌که مرامی شناسند می‌دانند فقط در قید کار و حرفهٔ خودم بودم و توجه به‌سایر امور نداشتم. این است که بنده علاقهٔ زیادی به‌نطقها، میتینگها و این قبیل کارها ندارم. ولی البته جریان پایین آوردن مجسمه‌ها بسیار باعث تأسف بنده شد. بخصوص مجسمهٔ اعلیحضرت فقید که شخصی بود که بنده و امثال بنده را به‌خارج کشور فرستاده بود و ما تحصیل کرده بودیم. خود بنده البته با داشتن فرصت مسلماً اعتراض می‌کردم. ولی وقایع با سرعت عجیبی تمام شد. به‌اصطلاح کلک به‌قدری زود کنده شد که فرصتی برای اعتراض باقی نماند. و تنها جلسه یعنی آخرین جلسه، همان جلسهٔ روز دوشنبه بود.

رئیس: با احساسات شایان‌تقدیر که ابراز داشتید آیا به‌عنوان وزارت در هیئت دولت هم راجع به‌این جریانات اعتراضاتی نمودید و تذکراتی دادید یا خیر؟

مهندس رجبی: البته این موضوع می‌بایستی به‌طرز دقیق توسط فرماندار نظامی تحقیق می‌شد و از وظایف آنها بود که به‌این کار رسیدگی می‌کردند. شغل اینجانب به‌طوری‌که اطلاع دارید، سرپرستی سازمان صنایع کشور بود. ولی عقیده داشتم که به‌اشخاصی‌که این جرم را مرتکب شده‌اند در هیئت دولت سخت و شدید اعتراض کنم. ولی خوشبختانه خیلی زود جریان تمام شد. بنده به‌اعلیحضرت فقید علاقهٔ شدیدی داشتم و دارم. برای خوش آیند این مجلس عرض نمی‌کنم. بنده از این واقعه بسیار متأثر بودم.

رئیس: در عین حال در جلسهٔ روز دوشنبه که وزیر بودید میتینگ دهنده هم که وزیر خارجهٔ زمان آقای مصدق در

آنجا حضور داشت، آیا این موضوع را بمیان آوردید و اعتراضی کردید یا خیر؟

مهندس رجبی: بنده به‌طور کلی باید به‌عرض ریاست محترم برسانم که دلخوشی زیاد به‌کار کردن در آن دستگاه نداشتم. دوبار هم استعفا کردم. علت هم این بود که برای بنده کار کردن در آن دستگاه امر تحمیلی و برخلاف میل باطنی بود و بهیچ‌وجه تمایل به‌کار کردن برای این دولت را نداشتم. ولی با علاقهٔ زیادی که جناب آقای دکتر مصدق به‌کار کردن فنی اینجانب در آن دستگاه داشتند. نگذاشتند که من بروم. ولی روزی که فهمیدم دیگر وزیر نیستم، وجداناً خیلی خوشحال و آسوده شدم و چندان شائق بمشرکت در جلساتی که روح من در آن در عذاب بود نبودم.

رئیس: ممکن است روشنتر دادگاه را مطلع فرمایید جلساتی که برخلاف احساسات و موجب تأثر شما می‌شده چه صحبتهایی در آنجا مطرح می‌گردیده؟

مهندس رجبی: بنده باید به‌عرضتان برسانم که به‌طور کلی مذاکرات هیئت دولت مذاکرات ساده‌ای بود. بیشتر جنبهٔ کارهای اداری مربوطهٔ وزارتخانه‌ها انجام می‌شد و امور سیاسی مورد طرح نبود. خود بنده هم چون علاقه‌ای به‌سیاست نداشتم بهیچ‌وجه دخالتی نمی‌کردم و سؤالی هم در این موضوع نمی‌کردم. بنده شخصاً نظرم این است که در یک دستگاه دولتی باید کار مثبت و کار حقیقی انجام داد. بنده اصولاً اهل صحبت نیستم و از صحبت خوشم نمی‌آید. این است که در عذاب بودم، به‌علت اینکه متأسفانه کمتر به‌عقیدهٔ بنده کار مثبت صورت می‌گرفت.

رئیس: بنده دیگر عرض ندارم. آقای دادستان، اگر توضیحی دارید بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بیانات جناب آقای مهندس رجبی اینجانب را وادار می‌نماید که به‌عرض دادگاه محترم برسانم برای اینجانب نهایت تأثر است که یکی از افراد تحصیلکرده در دستگاهی بوده که به‌طور خلاصه نه تنها عاطل و باطل بوده بلکه بناچار باید به‌عرض برسانم که آقای مهندس رجبی در تحقیقات دادستانی ارتش صریحاً بیان داشتند که دوبار وزیر شده‌اند. در حکومت آقای دکتر مصدق، بار اول که به‌اصطلاح خودشان شانس داشته و از وزارت منعزل می‌شوند. برای بار دیگر دعوت می‌گردند و بار دوم چون طعم تلخ وزارت را در هیئت دولت مصدق چشیده بودند مقاومت می‌نمایند که قبول وزارت نکنند. بالاخره به‌طور خلاصه از بیم پرونده‌سازی و پلیس به‌اصطلاح خودشان قبول وزارت می‌نمایند.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روزهای ۲۵ الی ۲۷ مردادماه وضع وزیران مصدق کم‌وبیش وضع آقای مهندس رجبی بوده.

اینجانب وظیفهٔ خود می‌داند که در این دادگاه به‌عرض آقای مهندس رجبی برسانم که اگر چند روزی ناراحت شده‌اند گناه آن به‌عهدهٔ آقای مصدق است. ثانیاً با تشکر از دادگاه محترم که در دادگاه تحقیقات می‌فرمایند، چون بر اینجانب ثابت و مسلم شده بالاخص با توضیحات آقای مهندس رجبی که ایشان بیگناه هستند، فردا طبق موازین قانونی اقدام به‌عمل می‌آورم که قرار منع پیگردشان صادر گردد.[۱] اخذ این تصمیم، همان‌طوری که به‌عرض رسانیدم، اثری است که بیانات ایشان در این جلسه در اینجانب نموده. از موقع استفاده کرده باز به‌عرض می‌رسانم که آقای مهندس رجبی باید ناراحتی خود را از برکت وجود آقای دکتر مصدق بداند. دیگر عرضی ندارم.

رئیس [خطاب به مهندس رجبی]: بفرمایید آقا. خیلی متشکرم. دیگر عرضی ندارم.

مهندس رجبی پس از امضای صورت‌جلسهٔ دادگاه تالار آئینه را ترک نمود.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به‌عرض دادگاه می‌رسانم: مختصری از جریان دادگاه و بیان آن را به‌عرض می‌رسانم تا ثابت نمایم موکل بنده باعث اطالهٔ دادگاه نشده و منتظران را بیطاقت ننموده است.

پس از صدور قرار صلاحیت دادگاه، دادستان محترم متعدد جلساتی را برای دفاع از کیفرخواست صرف فرمودند. هنگامی که دفاع موکلم شروع شد، آنچنان دفاعی‌که طبق مادهٔ ۱۹۴ قانون‌دادرسی و کیفرارتش کـه ذکـر نموده: «آنچه را برای مدافعه مفید می‌دانند بیان نمایند» موکل بنده را دادستان ارتش در جلسات متعدد از روز تولد وضعشان را آنچنان که خود می‌خواستند بیان داشتند. وقتی‌که موکلم خواست به‌آنها جواب دهد، اینچنین اظهار شد که از کادر سه روزه یعنی روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تجاوز نشود. نسبت به‌موکلم خیلی نسبتها داده شد که بایستی طبق همین مادهٔ ۱۹۴ قسمتهایی‌که مربوط به‌خودشان است خودشان دفاع نمایند. با حسن‌ظنی که اعضای دادگاه بخصوص نیمسار سرلشکر مقبلی دارند، اطمینان دارم امورات خصوصی را که گفتن آن از زبان موکلم کسر شأن است بنده، بتوانم ادا نمایم.

جلسات دادگاه پس از آن منحصر شد به‌احضار گواهان که نسبت به‌آن نیز اعتراض بوده و هست؛ و سرکار سرهنگ شاهفلی نیز در شب گذشته قسمتی را بیان داشتند که ترجمان قسمتی از عرایض بنده بود. در هر موردی‌که گواهان اظهاراتی نمودند، نیمسار دادستان نیز فرمایشاتی فرمودند و باز طبیعی است که گریز به‌موکلم می‌رسید. قسمت مربوط به‌مادهٔ ۱۹۴ راجع به‌آنچه برای مدافعه مفید می‌داند ذکر شده. موضوع صرفه‌جویی در وقت نیست و متهمین احتمالی دیگر نباید احساساتشان برانگیخته شود که موکل من باعث زندانی بودن آنهاست. اگر این مطلب معلوم شود موکل بنده با کمال جوانمردی صدها بار در همین دادگاه فرمودند: «مسئولیت آنها را من عهده‌دارم و با آنها کاری نداشته باشید.»

نیمسار دادستان یک بار فرمودند که زبان متهم غیر از زبان دیگران است. به‌اصطلاح اگر گفتند «سفید»، باید «سیاه» پنداشت. این همه گواهان در جلسات متعددی آمدند و سؤالاتی شد، سؤالاتی بسیار دقیق و عالمانه، و بخوبی روشن گردید که اختلافی در گفتار نیست مگر اختلافات جزئی که قبول بفرمایید برای انسان فراموش کار و با این گرفتاریها و جنگ اعصاب قابل‌قبول هست. بخوبی معلوم گردید که توطئه و نیاتی به‌هیچ‌وجه در کار نبوده و نقشهٔ کشور بر باده وجود نداشته است که نسبت به‌همین طرحها در دفاع ماهوی عرایضی عرض خواهم کرد. ولی می‌خواهم در این نکته تکیه کنم که هیچ کس عالم بالسرّ و الخفیّات نیست که گفته شود مسیتینگ آن روز و یا دیگر اعمالی که همه به‌موکلم نسبت داده می‌شود، حتی مینوت بعضی از تلگرافات را که خدا شاهد است روح موکلم از آنها خبردار نیست به‌حساب موکلم می‌گذارند و «لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخری» را درنظر نمی‌گیرند. موکل من چه می‌دانسته که در میتینگ هر فرد چه می‌خواسته بگوید؟ شعارها را بازدید نکرده بود.

در هر صورت می‌خواهم این را عرض کنم که در یک دادگاه روی اعمال واقع شده و انطباق آن اعمال با قانون بحث می‌شود و روی آن دادگاه اظهارنظر می‌نماید. حقاً باید عرض نماید که در گفتار سرکار سرهنگ شاهفلی که دیشب بحث نمودند، برای این بود که نگرانی طولانی کردن مدت دادگاه از بین برود و هرچه زودتر رسیدگی شود.

راجع به‌گفتار دکتر فاطمی و اظهارات آن و تلگرافات، آن مطالبی است که باید از خود او پرسش شود. آنچه که مربوط به‌موکلم می‌باشد، ایشان تلگراف صادره به‌بغداد را بی‌اطلاعند. اگر به‌مصاحبهٔ روز ۲۵ همان شخص مراجعه شود، در مورد کودتا پرسیده شده که آیا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دخالتی داشته‌اند یا خیر؟ جواب می‌دهد: «نظر دولت را نمی‌دانم. نظر شخص من در سرمقالهٔ باختر امروز خوانده شود.» پس معلوم شد که دکتر فاطمی دو شخص

بوده: یکی از نظر روزنامه‌نگاری که سالهای دراز با آن سرگرم بوده. حالا راجع به‌روزنامه‌نگاری و طرز فکر آنها صحبت نمی‌کنم و بعد در دفاع ماهوی عرض خواهم کرد که چه سان است.

در اینجا مطلبی تیمسار دادستان فرمودند که می‌خواهم آن را ناگفته و بلاجواب نگذارم. آن این بیان است که در روز نوروز موکلم شرفیابی حاصل نکرده. اظهار این مطلب تا حدی اولاً تحریک‌آمیز ثانیاً عنوان تقابل می‌دهد که این قسمت اخیر به‌هیچ‌وجه جایز نیست. یکی از افسران گارد شاهنشاهی اظهار داشت که روزی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موکلم را احضار فرموده بودند و بخصوص امر فرموده بودند که ماشین نخست‌وزیر تا پای عمارت بیاید. جناب آقای دکتر مصدق دم در پیاده می‌شوند. افسر اظهار می‌کند که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی امر فرموده‌اند که تا پای عمارت در داخل ماشین باشید. ایشان می‌فرمایند که «عظمت سلطنت و احترام آستانهٔ آن ایجاب می‌کند که من پیاده بروم.» بعداً اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از آن افسر بازخواست می‌فرمایند. این جواب داده می‌شود. حال همین مطلب که با حضور ذهن و خلوص‌نیت گفته شده، ممکن است قلب ماهیت داده شود و گفته شود این همان مردباغی است که آنجا هم امر را اطاعت نکرده است. [خندهٔ شدید حضار] بنده در این‌باره عرض دیگری نمی‌کنم و می‌پردازم به‌اظهارات آقای مهندس رجبی...

رئیس: وکیل مدافع مهندس رجبی که نیستید [خندهٔ حضار]

سرهنگ بزرگمهر: ایشان گفتند: «من معذب بودم.» می‌خواهم عرض کنم که پای ایشان را مگر غل گرفته بودند که وزیر باشند؟

رئیس: شما راجع به‌موکل خودتان صحبت کنید.

سرهنگ بزرگمهر: آخر ایشان را که زنجیر نکرده بودند که وزیر باشد. می‌خواست برود منزلش بخوابد.

رئیس: بسیار خوب. شما مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: آقا، اینها هزار تشبث می‌کنند برای وزارت و حالا می‌آیند و می‌گویند: «معذب بودیم.»

رئیس: حالا مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: یک گرفتاری دیگر هم موکلم با یک وزیری داشته.[۲] یک‌روز....

رئیس: گرفتاری ایشان به‌ما مربوط نیست.

سرهنگ بزرگمهر: پس در خاتمه می‌خواهم تقاضا نمایم که برای کوتاه کردن مدت دادرسی دو ماده را هم عرض نمایم که کم کردن مدت با فرصت لازم برای متهم و وکیل مدافع نباید اشتباه شود. قانون نسبت به‌دفاع خیلی میدان داده، به‌طوری که در مادهٔ ۱۹۲ می‌گوید: «آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند،» و در مادهٔ ۲۲۰ و ۳۳۰ و ۳۳۱ اصول محاکمات جزایی که عیناً قرائت می‌شود: [*مواد مزبور قرائت شد.*]

از این‌رو تقاضا می‌شود که اگر تیمسار دادستان محترم که می‌فرمایند دیگران گرفتار کار موکلم می‌باشند ممکن است مقرر فرمایند برای آنها دادگاه دیگری تشکیل شود و موکل زندانی مرا مجدداً مسئول زندانی آنها ننمایند. ایشان تحمل این کار را ندارند.

رئیس: با امتنان از حسن‌ظن سرکار سرهنگ بزرگمهر، امیدوارم به‌خواست خداوند خود و همقطاران دادرسانم حقاً مشمول این حسن‌ظن شده و پای از حدود عدالت و وجدان کنار نگذاریم. اما پاسخ اظهارات اولیهٔ ایشان: توضیحات دادستان در اطراف هویت موکل شما اثری در دادگاه راجع به‌موضوع ما نحن‌فیه نداشته و نخواهد داشت و محققاً دادگاه تحت‌تأثیر کیفرخواست و اظهارات دادستان یکطرفه قرار نخواهد گرفت.

پاسخ راجع به‌اظهارات شب گذشتهٔ سرهنگ ۲ شاهقلی دیشب چه از طرف دادگاه و چه از طرف دادستان مشروحاً داده شد و تکرار آن باز موجب اطالهٔ وقت خواهد شد.

پاسخ دیگر: اگر دادستان ارتش بعد از تحقیق از گواهان یا در ضمن آن بیاناتی مینمایند، بیشتر به‌تقاضای دادگاه و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است.

راجع بمادهٔ ۱۹۴، اینکه تذکر داده شد مربوط به‌صرفه‌جویی از وقت نبوده؛ بلکه منظور جلوگیری از خروج از موضوع بوده است که همین‌طور نیز باید مرعی شود.

راجع به‌قبول مسئولیت از طرف آقای دکتر محمد مصدق نسبت به‌متهم ردیف ۲، البته گواهی خواهید کرد که قبول مسئولیت یک شخص غیرنظامی دربارهٔ یک افسر عالیرتبهٔ نظامی که تمام اعمال و افعال و وظایف آن بالصراحه در آیین‌نامه و دستورات روشن است، سلب مسئولیت نخواهد کرد؛ و دادگاه ناچار است عملیات ایشان را آنچه مربوط به‌امور نظامی است دربارهٔ خودشان و همچنین آنچه در این مورد یعنی از ۲۵ تا ۲۸ با وضعیت آقای دکتر محمد مصدق پیش‌آمد کرده تحقیق نموده و قضاوت نماید و نمی‌تواند فقط به‌صرف اینکه «من مسئولیت ایشان را قبول می‌کنم» ایشان را مبرا داند.

پاسخ موضوع توطئه و تبانی به‌هیچ‌وجه وارد نیست، زیرا دادگاه نسبت به‌توطئه و تبانی نداده است. و چنین موضوعی هم مطرح نشده است.

در پاسخ راجع به‌جریان مینینگ روز ۲۵ و تلگرافات، چنانچه ملاحظه می‌نمایید فعلاً دادگاه ضمن دادرسی در مرحلهٔ تحقیق است تا چه محقق و روشن شود. مطمئن باشید قضاوت قبل از تحقیق هم نخواهد نمود.

سرهنگ بزرگمهر: خیلی متشکرم.

رئیس: پاسخ دیگر همان‌طور که گفتید روی اعمال واقع شده و انطباق آن با قانون قضاوت خواهد شد نه تنها روی ادعا.

سرهنگ بزرگمهر: بسیار خوب.

رئیس: البته از اطلاع و عدم اطلاع موکل شما راجع به‌گفته‌های حسین فاطمی چنانچه اشاره شد دادگاه تحت‌تأثیر نسبتهایی که به‌موکل شما داده می‌شود قبل از تحقیق و تحقق قرار نخواهد گرفت، چنانچه تحت‌تأثیر حرفهای شما هم قرار نمی‌گیرد تا ناچار تحقیق کند.

موضوع روز نوروز و تمام آن موضوعاتی که بیان نمودید، مطلقاً بدادگاه مربوط نیست. چون مربوط به‌اعمال گذشتهٔ جناب آقای دکتر محمد مصدق است نه جریان از صبح ۲۵ مرداد الی ۲۸ مرداد. در خانمه مطمئن باشید هیچ حقی از حقوق قانونی متهمین و وکلای مدافع سلب نشده و نخواهد شد.

سرتیپ آزموده: جمله‌ای فرمودند بنده نفهمیدم. اجازه بفرمایید توضیح دهم.

رئیس: توضیح دهید.

سرتیپ آزموده: این را می‌خواستم مقدمتاً عرض کنم که یک گرفتاری هست که آقای دکتر مصدق آیا اظهارات ایشان را قبول دارند یا خیر؟

دکتر مصدق: نخیر. [خندهٔ شدید حضار]

سرتیپ آزموده: پس عرضی ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم و جلسهٔ آینده ساعت ۳ بعدازظهر فردا خواهد بود. ضمناً متذکر می‌شود که چون

فردا صبح نیمساران دادرسان دادگاه در امر رژهٔ تمرینی اشتغال دارند. جلسات دادگاه موقتاً فقط عصرها تشکیل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷ بعدازظهر جلسهٔ دادگاه ختم شد.

حواشی

۱) گفته‌های مهندس رجبی در بازپرسی به‌مذاق دستگاه به‌اصطلاح قضایی مربوط به‌محاکمهٔ دکتر مصدق خوش آمده بود و وعده داده بودند که در صورتی که گفته‌های خود را در دادگاه هم تکرار کند، آزادش خواهند کرد.

سرتیپ آزموده در دادگاه از مهندس رجبی در لفافه عذرخواهی کرد و تزوم وفای به‌عهد را راجع به‌صدور قرار منع تعقیب اعلام نمود.

بین همهٔ شهود و به‌اصطلاح مطلعین مهندس رجبی تنها کسی بود که چنان گفت. بقیه هنگام ادای شهادت به‌آقای دکتر مصدق سلام و تعظیم کردند و در اظهارات خود از دکتر محمد مصدق نهایت تجلیل را نمودند.

آقای دکتر سیدعلی شایگان هنگام نخستین برخورد با دکتر مصدق در دادگاه این بیت شعر را قرائت کردند:

جنان پرشد فضای سینه از دوست
که یاد خویش گم شد از ضمیرم

مرحوم مهندس احمد رضوی، نایب رئیس مجلس شورای ملی، رهبری و پیشوایی دکتر مصدق را با عبارانی صریح و فصیح اظهار و اعلام نمود و اعتراف کرد که با آگاهی در این راه قدم برداشته و از خطرات بی‌حساب مبارزه برای ملی کردن نفت واقف بوده است.

۲) منظور از وزیر گرفتاری‌ساز برای آقای دکتر مصدق نامبردگان زیر بودند:

الف ــ دکتر علی امینی وزیر اقتصاد با انعقاد قراردادها، تعهداتی مالایطاق و مضر به‌حال مملکت ایجاد می‌کرد.

ب ــ دکتر حسابی ریاضیدان وزیر فرهنگ دکتر مصدق که در هیئت دولت حاضر نمی‌شد و اشکالتراشی‌های فراوان ایجاد می‌کرد. دکتر مصدق با تغییر کابینه از شرّ دکتر علی امینی و دکتر حسابی و بوشهری یکجا خلاص و راحت شد. غرض من در اینجا گفته دکتر حسابی بود.

جلسهٔ بیست و پنجم

بیست و پنجمین جلسهٔ دادرسی دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی در ساعت ۳/۳۰ بعداز ظهر دوشنبه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. پس از قرائت صورت‌جلسه و اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور احضار سرهنگ نادری رئیس ادارهٔ آگاهی شهربانی در زمان حکومت دکتر مصدق را داد.

دو نفر از افسران مأمور انتظامات دادگاه از جلسه خارج شدند و لحظه‌ای بعد سرهنگ نادری در معیت دو افسر مزبور وارد جلسه شد و سمت راست دادگاه، کنار منشیها ایستاد.

رئیس: لازم است اطلاعاتی که از شما به‌عنوان مطلع خواسته می‌شود با کمال بی‌طرفی و از روی وجدان فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه بدون اینکه فکر کنید بازپرسی یا محاکمهٔ شما است بیان کنید. شما که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد سرپرست ادارهٔ اطلاعات شهربانی کل کشور بودید رویهٔ کارتان از چه قرار بوده و در روزهای مزبور با کدام مقامات تماس مستقیم داشتید و اطلاعات مکتسبه را مستقیماً در اختیار چه مقامی می‌گذاشتید؟

سرهنگ نادری: ادارهٔ اطلاعات شهربانی فقط با شهربانی کل کشور یا فرماندار نظامی با سناد فرمانداری نظامی مربوط بوده و اطلاعاتی که کسب می‌شد مستقیماً به‌عرض ریاست شهربانی و فرماندار نظامی گذاشته می‌شد. بنده نمی‌دانم تیمسار ریاست محترم دادگاه چه اطلاع خاصی را مورد نظر دارند تا توضیح بیشتری عرض کنم. ولی روش کسب اطلاعات و توزیع اطلاع بمقامات ذینفع به‌نحوی بود که به‌عرض رسید.

رئیس: غیر از مقاماتی که اظهار داشتید رسماً گزارشاتتان را به‌آنها می‌دادید، با مقامات دیگر هیچ تماس مستقیمی داشته‌اید یا خیر؟

سرهنگ نادری: برای مبادلهٔ اطلاعات بین رکن دوم ستاد ارتش و ادارهٔ اطلاعات شهربانی کل کشور نیز ارتباط وجود داشته. این ارتباط منحصر به‌ایامی که تیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودید نبوده. بلکه در تمام مدتی که اینجانب عهده‌دار ریاست ادارهٔ اطلاعات شهربانی بوده‌ام، این مبادلهٔ اطلاعات وجود داشته؛ و حتی قبل از بنده متصدیان مربوطه بهمین نحو عمل می‌نمودند.

رئیس: دیگر با چه مقاماتی تماس داشتید؟

سرهنگ نادری: با هیچ مقام دیگری بنده و یا ادارهٔ اطلاعات شهربانی تماس نداشته مگر برای کسب اطلاعات، آن هم توسط مأمورین ویژه.

رئیس: آیا مستقیماً با آقای دکتر محمد مصدق هیچ تماس داشته‌اید از لحاظ ریاست ادارهٔ اطلاعات؟

سرهنگ نادری: برای توضیح این مطلب ناگزیرم مقدمتاً به‌عرض دادگاه محترم برسانم...

رئیس: جواب سؤالات را بدهید بعد بمقدمه بپردازید.

سرهنگ نادری: این تماس که فرمودید مقدمه‌ای دارد که اگر اجازه می‌فرمایید علت آن را عرض کنم.

رئیس: بگویید تماس داشته‌اید یا نه؟

سرهنگ نادری: بله تماس داشتم. توضیح عرض می‌کنم در شروع کار اینجانب در رأس کار ادارهٔ اطلاعات شهربانی، قضیهٔ قتل تیمسار افشار طوس اتفاق افتاد. یعنی فردای روز مفقود شدن ایشان اینجانب مستصدی ادارهٔ اطلاعات شدم. چون موضوع از نظر دولت حایز اهمیت فوق‌العاده بود، در تمام مدت بیست و چهار ساعت اینجانب و همکارانم مشغول کار بودیم. چون دولت هر ساعت مایل بود در جریان پیشرفت تحقیقات باشد، برای آنکه سلسلهٔ مراتب زمان بیشتری را اشغال ننماید، چند بار اینجانب در معیت جناب آقای دکتر صدیقی وزیر کشور وقت و یا تیمسار سرتیپ مدیر رئیس شهربانی وقت و یا شاید تنها خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و گزارش پیشرفت تحقیقات و نتایج حاصله را به‌عرضشان رسانیدم. یکی دوبار هم توسط جناب آقای لطفی برای ادای پاره‌ای توضیحات در منزل جناب آقای دکتر مصدق احضار شدم. این جریاناتی که به‌عرض رسید در ماه اول تصدی اینجانب در ادارهٔ اطلاعات شهربانی بود. پس از آن وقت دیگری حضور جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب نشدم.

رئیس: در ادارهٔ اطلاعات شهربانی که تحت سرپرستی شما بوده، برای اجتماعات و میتینگها و تظاهرات دستجات مقرراتی بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: چنانچه قطعاً ریاست محترم دادگاه استحضار دارند، دستگاههای اطلاعاتی اعم از رکن دوم ستاد ارتش یا ژاندارمری و یا شهربانی وظیفه‌ای جز کسب اطلاع و توزیع آن به‌مقامات ذینفع نداشته و در مواردی که میتینگها و یا تظاهراتی در شهر واقع می‌شد توسط تعداد قلیلی مأمورین ویژه که در اختیار ادارهٔ اطلاعات بود به‌حد امکان از حقایق جریانات اطلاعاتی کسب می‌شد و همان طوری که به‌عرض رسید در اختیار مقامات ذینفع قرار می‌گرفت.

رئیس: راجع به‌میتینگ روز ۲۵ مرداد و میتینگهای روزهای بعد و همچنین پایین آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شعارها و تظاهراتی که در آن ایام می‌شد چه اطلاعاتی کسب کردید و به‌چه مقاماتی تسلیم نمودید؟

سرهنگ نادری: در حدود ظهر روز ۲۵ مرداد به‌طوری که به‌خاطر می‌آورم اطلاع حاصل نمودم که توسط دستجات طرفدار دولت میتینگی انجام خواهد شد. پس از شروع میتینگ یا شاید ساعتی پس از شروع میتینگ اطلاع پیدا کردم که از طرف ادارهٔ تبلیغات کلیهٔ جریان میتینگ و سخنرانیها توسط دستگاه مخصوص ضبط می‌شود. پس از خاتمهٔ جریان میتینگ کلیهٔ گزارشاتی که به اینجانب توسط کلانتری مربوطه و یا مأمورین رسیده بود به‌ریاست شهربانی وقت گزارش کردم. در این قبیل مواقع اصولاً بین ریاست شهربانی و فرماندار نظامی مستقیماً و حضوراً مبادلهٔ اطلاعات می‌شد.

در آن روز هم پس از آنکه اینجانب گزارش خود را به‌ریاست شهربانی تقدیم کردم، به‌خاطر ندارم که آیا شخصاً به‌فرماندار نظامی جریان را گزارش کردم و یا توسط ریاست شهربانی ایشان در جریان گذاشته شدند. ولی لازم است به‌عرض دادگاه محترم برسانم که در میتینگ ۲۵ مرداد چون واقعهٔ زد و خوردی روی نداد، اینجانب طبق معمول فقط به‌گزارش کلی اکتفا کردم، بخصوص چون از طرف فرمانداری نظامی افسران مأمور منطقه و نیبی که عهده‌دار امنیت منطقه بود در محل حضور داشتند، بعلاوه کلانتری مربوطه مستقیماً با فرمانداری نظامی ارتباط داشت، اینجانب اصولاً ارسال گزارش خاصی را لازم نمی‌دانستم. ولی بعکس در روزهایی که زد و خوردی در شهر صورت گرفته،

شبکهٔ اطلاعاتی ادارهٔ اطلاعات در ساعات متوالی اطلاعات لازم را کسب و فرماندار نظامی را در جریان گذاشته است.

رئیس: توضیح دهید اینکه اظهار داشتید از طرف طرفداران دولت منظور چه بوده و میتینگ برضد کی بود؟ همچنین آیا در طی این میتینگ از دستجات افراطی چپ هم شرکت داشته‌اند یا نه؟

سرهنگ نادری: بطوری که بعرض رسید، از طرف دستجات طرفدار دولت میتینگ داده شد. اطلاعی بود که قبل از شروع میتینگ باینجانب رسیده بود. بعلاوه در جریان میتینگ هم چون از نمایندگان عضو نهضت سخنرانیهایی کردند، اطلاع و اصله تأیید شد. و اما راجع بشرکت دستجات چپ که نیمسار ریاست محترم دادگاه تأکید فرمودند، قطعاً استحضار دارند که در این قبیل موافع دستجات چپ با لباس مخصوص یا علایم مشخصهٔ دیگری تشخیص داده نمی‌شوند. ولی قطعاً در بین میتینگ دهندگان دستجات چپ هم بوده‌اند. فقط در روزهایی تعیین دقیق این امر ممکن بود که دستجات چپ منفرداً میتینگهایی بدهند.

رئیس: ممکن است اجمالاً از موضوع میتینگ و سخنرانیهایی که در روز ۲۵ مرداد جلوی بهارستان بعمل آمد دادگاه را مستحضر سازید؟

سرهنگ نادری: بنده متأسفم که جریان دقیق میتینگ را فعلاً که چند ماه از آن گذشته قادر نیستم بعرض دادگاه محترم برسانم. بعلاوه همان طوری که بعرض رسید جریان مشروح توسط ادارهٔ تبلیغات ضبط و در همان شب از رادیو پخش شد که ممکن است دادگاه محترم نسخهٔ کامل آن را از ادارهٔ تبلیغات بخواهند.

رئیس: البته دادگاه و همهٔ افراد ملت ایران خاصه اهالی تهران از جریان میتینگ اطلاع دارند و متأسفانه فقط در نظر شما نیست. فقط آیا می‌توانید اجمالاً بیان کنید آنچه در آن میتینگ گفته شد، شعارهایی که داده شد، بنظر سرپرست ادارهٔ اطلاعات شهربانی موافق مصالح کشور بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: اینکه بعرض نیمسار ریاست محترم دادگاه رسانیدم که جریان میتینگ را بخاطر ندارم، نه این بود که اصولاً اطلاعی از آن نداشته باشم. بلکه خواستم عرض کنم که جریان دقیق آن توسط ادارهٔ تبلیغات ضبط شده بود. بنده هم آن قدر گرفتاری در ادارهٔ اطلاعات داشتم که شاید اکثر نیمساران محترم و افسران محترمی که در محضر دادگاه حضور دارند از میزان گرفتاری اینجانب استحضار دارند. ولی راجع بقسمت دوم فرمایش نیمسار ریاست محترم دادگاه، از نظر عقیدهٔ سرپرست ادارهٔ اطلاعات بهیچوجه سخنرانیهایی که انجام شد با مصالح کشور وفق نمی‌داد.

رئیس: شما الساعه در سؤال قبلی خود اظهار داشتید: «چون این میتینگ جنبهٔ عادی داشت مستلزم گزارش مخصوصی نبود که من راجع بآن گزارش بدهم.» و اکنون طرز دیگری اظهار عقیده می‌کنید. چون روشن شدن این موضوع برای ذهن دادرسان دادگاه بسیار مهم است، تأکیداً از شما خواسته می‌شود که لااقل جریان میتینگ و فهرست سخنرانیها و شعارهایی را که داده شده باستحضار دادگاه برسانید.

سرهنگ نادری: اینکه بعرض رسید چون میتینگ عادی بود احتیاج بگزارشهایی نداشت، ناگزیرم برای روشن شدن ذهن دادگاه بعرض برسانم در مواقعی که در نقاط مختلف شهر تظاهراتی انجام می‌گرفت و منتهی بزدوخورد می‌شد، اینجانب کلیهٔ کارمندان ادارهٔ اطلاعات باستثنای عدهٔ معدودی و کارمندان ادارات دیگر شهربانی را طبق شبکه‌ای که توسط خود اینجانب تنظیم شده بود و قطعاً در ادارهٔ اطلاعات بایگانی است بنقاط مختلف شهر اعزام می‌کردم.

رئیس: تصور می‌کنم بهتر است به‌جای طرز سازمان، طرز تجسس و کسب اطلاع و سلیقهٔ خودتان توضیحاتی که دادگاه لازم دارد بیان کنید.

سرهنگ نادری: چون تیمسار ریاست محترم دادگاه در شروع سؤال نکته‌ای فرمودند، برای توضیح مطلب آن جریان به‌عرض رسید که اکنون از ادامهٔ آن خودداری می‌کنم. و اما راجع به‌جریان میتینگ، همان طور که عرض کردم چون کلیهٔ میتینگها و همان میتینگ آن روز با اجازه و تحت نظر فرمانداری نظامی انجام می‌گرفت، اینجانب توجه خاصی به‌جریان میتینگ نداشتم. فقط همان‌طور که عرض کردم اطلاع پیدا کردم که در ضمن میتینگ سخنرانیهایی شده است که به‌هیچ وجه با مصالح کشور تطبیق نمی‌کند. از جمله به‌خاطر دارم آقای دکتر فاطمی یکی از سخنرانان بودند. شاید آقای دکتر شایگان هم جزو سخنرانان بودند. به‌غیر از آنها، الساعه به‌خاطر ندارم و هیچ دلیلی وجود ندارد که از عرض حقیقت خودداری کنم.

رئیس: موضوعاتی که شنیده‌اید و اکنون اظهار می‌دارید به‌هیچ وجه موافق مصالح کشور نبوده، توضیح دهید چه مطالبی بوده و مربوط به‌چه مقام؟

سرهنگ نادری: بنده به‌طور مجمل اطلاع حاصل کردم که سخنرانان در ضمن میتینگ بیاناتی اظهار داشته‌اند که نمی‌بایستی اظهار نموده باشند و اظهارات آنها برای مقام سلطنت اهانت‌آمیز بوده است.

رئیس: عوامل اطلاعات فرماندار نظامی کی‌ها بودند؟

سرهنگ نادری: عوامل اطلاعاتی فرمانداری نظامی عبارت بودند از نیپ مأمور هر منطقه، کلانتری منطقه‌ای که وقایع در آن روی داده، با کلیهٔ افسران و مأمورین محل مربوطه، رکن دوم ستاد فرمانداری نظامی که از ستاد فرمانداری نظامی بمحل برای حفظ انتظامات اعزام می‌شدند و افسران و کادر دستجات تقویتی نیروی امدادی شهربانی که در اختیار فرماندار نظامی گذاشته می‌شد.

رئیس: ادارهٔ اطلاعات شهربانی موظف نبوده است از این جریان و وقایع، از این گفته‌ها، این شعارها، این تظاهرات کسب اطلاع نموده و به‌فرماندار نظامی و مقامات دیگر بدهد؟ یا تذکراتی که در بالا اشاره کردید ادارهٔ تبلیغات قبلم برمی‌داشت، دیگر ادارهٔ اطلاعات خود را ملزم به‌کسب و ضبط جریان و عرض گزارش آن نمی‌دانست، معقول نیست. دادگاه را روشن سازید که در این خصوص یعنی راجع به‌میتینگ روز ۲۵ ادارهٔ اطلاعات شهربانی مدارک و اطلاعاتی کسب نموده و به‌مقامات مربوطه داده است یا خیر؟ بدون حشو و زواید بیان فرمایید.

سرهنگ نادری: همان طور که عرض کردم، کسب اطلاعات از طرف ادارهٔ اطلاعات برای مواردی بود که کسب آن اطلاع برای مقامات دیگری مقدور نباشد...

رئیس: از موضوع خارج نشوید. استنطاق نیست اینجا. بازپرسی نیست. جواب را بفرمایید.

سرهنگ نادری: خارج از موضوع نیست. توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: اصل موضوع را بگویید. توضیح لازم نیست.

سرهنگ نادری: میتینگ روز ۲۵ با اجازهٔ فرمانداری نظامی انجام شد.

رئیس: گفتید، آقا.

سرهنگ نادری: برنامهٔ میتینگ را قبلاً فرمانداری می‌گرفت. همان طور که عرض کردم اینجانب گزارش خود را به‌رئیس شهربانی عرض کردم و رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تماس مستقیم داشتند. همیشه اطلاعاتی که کسب می‌شد همان نسخه‌ای که برای رئیس شهربانی حاضر می‌شد در اختیار فرماندار نظامی قرار می‌گرفت. بنده به‌خاطر

ندارم که آیا شخصاً به‌فرماندار نظامی مراجعه کردم و گزارش دادم یا خیر.

رئیس: اولاً اظهار داشتید که «گزارش کلی دادم.» حتی تأیید نمودید صحبتهایی مخالف مصالح کشور به‌عمل آمد. پس چه چیز باعث است که الساعه دو کلمه جواب صریح بدادگاه نمی‌دهید که گزارش داده‌اید یا نه و به‌چه مقاماتی داده‌اید؟

سرهنگ نادری: با نهایت صراحت به‌عرض تیمسار ریاست محترم دادگاه می‌رسانم که سرباز هستم و مطیع. هیچ دلیلی برای خودداری از عرض جریانی به‌این دادگاه محترم وجود ندارد. این بنده همان طور که عرض کردم، گزارش کلی به‌تیمسار سرتیپ مدبر رئیس شهربانی وقت تقدیم و احتمالاً به‌فرماندار نظامی هم گزارش کرده‌ام. چون دقیقاً این قسمت اخیر را به‌خاطر ندارم، نمی‌توانم به‌صراحت عرض کنم. مقام دیگری هم وجود نداشت که اینجانب موظف به‌تقدیم گزارش به‌آن مقام باشم.

رئیس: ممکن است توضیح دهید در گزارش کلی تمام واقعات آن روز را گزارش نمودید یا خیر؟ به‌این معنی که کی چه گفت و چه تظاهراتی به‌عمل آمد؟

سرهنگ نادری: استدعا می‌کنم تیمسار ریاست محترم دادگاه توجه فرمایید که چهار ماه از آن تاریخ گذشته. بعلاوه اینجانب بین ادارهٔ اطلاعات و حوزهٔ ریاست شهربانی برای ادای گزارشات روزانه در هر روز دهها بار رفت و آمد می‌کردم و هر لحظه هر گزارش قابل عرضی که واصل می‌شد تقدیم می‌کردم. در آن روزهم آنچه توسط کلانتری مربوطه و یا مأمورین به‌اینجانب گزارش شد، بلافاصله یا حضوراً می‌رفتم و یا با تلفن به‌رئیس شهربانی گزارش می‌کردم. ولی همان طور که عرض کردم، اکنون چهار ماه از آن تاریخ می‌گذرد و در خاطر جزئیات مطلب را ندارم.

رئیس: یعنی خاطرات میتینگ روز ۲۵ مرداد اساساً از نظر شما فراموش شده؟

سرهنگ نادری: در شروع فرمایشات، تیمسار تذکر فرمودند که به‌عنوان گواه احضار شده‌ام و سربازم و آنچه سؤال شود موظفم به‌عرض دادگاه برسانم. ریاست محترم دادگاه اطمینان داشته باشند که آنچه عرض می‌کنم ذره‌ای با حقیقت تفاوت ندارد. آن روز هم نه این است که بکلی از خاطرم رفته باشد. آنهایی که عرض کردم و اسم بردم از گزارشاتی که به‌رئیس شهربانی وقت دادم، اینها را عرض کردم و اسامی بقیهٔ سخنرانان را نیز به‌خاطر ندارم که عرض کنم. ولی در آن روز هم اطلاعی که رسید به‌رئیس شهربانی وقت گزارش کردم. در خاتمه هم به‌خاطر دارم که یک گزارش کلی تقدیم کردم.

رئیس: ممکن است بفرمایید اطلاع دارید راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌ها، شما یعنی ادارهٔ اطلاعات شهربانی، چه اطلاعاتی کسب کردید؟ چه اقداماتی نمودید؟ و به‌چه مقاماتی گزارش دادید؟

سرهنگ نادری: در این مورد بخوبی به‌خاطر دارم که ریاست شهربانی و فرماندار نظامی را دقیقاً در جریان اطلاعات تلفنی واصله که از مأمورین می‌رسید بلافاصله می‌گذاشتم و جزئیات هجوم دستجاتی را به‌مجسمه‌ها برای تخریب آن و اقدامات اولیه‌ای که سربازان کردند، گزارش کردم تا اینکه افراد فرماندار نظامی جمع‌آوری شدند.

رئیس: ممکن است اطلاع دهید دستجاتی که اشاره کردید چه دستجاتی بودند و بستگی به‌چه احزابی داشتند؟

سرهنگ نادری: سوابق گزارشاتی که در ادارهٔ شهربانی موجود...

رئیس: جواب دادگاه را بدهید.

سرهنگ نادری: جواب تیمسار را عرض می‌کنم. اجازه بدهید.

رئیس: بگویید کی‌ها بودند؟ ما به‌گزارشات کاری نداریم.

سرهنگ نادری: از نقاط مختلف شهر جمعیتهایی آمدند. بنده الآن به‌طور دقیق به‌خاطر ندارم که مثلاً در میدان بهارستان چه کسانی بودند. چون از هر نقطهٔ شهر دسته‌ای حرکت کرده بود و به‌طرف میدانها می‌رفت. دستجات چپ بود. افراد دیگری هم بودند. الآن به‌خاطر ندارم. الآن نمی‌توانم به‌طور دقیق و قاطع عرض کنم که چه دستجاتی در چه محلهایی حضور داشته‌اند.

رئیس: بمقامات مربوطه گزارش داده‌اید که این دستجات از چه احزابی هستند؟

سرهنگ نادری: همان طوری که عرض کردم، هر گزارشی که رسید تقدیم کردم و مسلماً این گزارش هم تقدیم شده است.

رئیس: اظهار داشتید تا آنجایی که از اقدامات سربازان جلوگیری به‌عمل آمد ممکن است اطلاع دهید جلوگیری از اقدامات سربازان به‌دستور چه مقامی است؟

سرهنگ نادری: به‌دستور فرماندار نظامی.

رئیس: دستور کتبی بود یا شفاهی؟

سرهنگ نادری: چون بنده فرماندهی عده‌ای را عهده‌دار نبودم، اطلاع ندارم.

رئیس: در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ برای گزارش جریانات روز آیا چند مرتبه نزد آقای دکتر محمد مصدق رفته‌اید؟

سرهنگ نادری: اصلا خدمت ایشان نرفتم.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید تلگرافات صادره از ادارهٔ اطلاعات شهربانی در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ برای تحت نظر گرفتن نمایندگان اقلیت و بعضی اشخاص دیگر به‌دستور چه مقامی بوده است، و آیا مدرکی برای انجام این دستور به‌شما داده شده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: کلیهٔ این دستورات به‌دستور ریاست شهربانی اقدام شد. راجع به‌مدرک که فرمودند، نیمسار ریاست محترم دادگاه استحضار دارند بین ادارات تابعهٔ شهربانی و رئیس شهربانی این مدرک فقط به‌صورت دستوراتی که در حاشیهٔ نامه‌ها نوشته می‌شد ممکن است باشد. برای مزید استحضار عرض می‌کنم بالغ بر سی‌هزار شماره در اواخر مرداد اندیکاتور ادارهٔ اطلاعات نشان می‌دهد. به‌واسطهٔ کثرت کار حتی دستور حاشیه‌نویسی هم همیشگی نبود. غالباً به‌توسط معاون ادارهٔ اطلاعات سرگرد احمدی، توسط ریاست شهربانی دستوراتی می‌رسید واجرا می‌شد. با اینکه در هر روز چندین ده بار خود بنده را احضار می‌کردند و دستور می‌دادند. بنده روی یک یادداشت که در دست داشتم یادداشت می‌کردم و بلافاصله اقدام می‌کردم. جز آنچه که عرض کردم، مدرکی تصور نمی‌کنم وجود داشته باشد.

رئیس: آیا به‌نظر شما برای چنین دستورات مهمی دستور شفاهی و یادداشت شما کافی بوده، مثلاً یک نماینده‌ای را بازداشت کنید و یا اشخاص دیگری را متعرض شوید، همچنان که اکنون رئیس شهربانی وقت اظهار می‌دارد: «بکلی از عملیات رئیس اطلاعات شهربانی بی‌اطلاع هستم»؟

سرهنگ نادری: گرچه به‌نظر این بنده چنین اظهاری از طرف ریاست شهربانی که دال بر بی‌اطلاعی ایشان از امور یک ادارهٔ تابعه ایشان است نهایت درجه تعجب‌آور است، با نهایت صراحت و درستی عرض می‌کنم دستورات انجام شده جز آنچه که فرمول عادی ادارهٔ اطلاعات بوده و احتیاجی به‌اخذ دستور خاص نداشته از قبیل موافقت با صدور گذرنامه یا اعلان سوابق اشخاص یا صدور دفترچهٔ اقامت مهاجرین و یا سایر امور عادی ادارهٔ اطلاعات کلیه

با دستور شخص رئیس شهربانی انجام شده بود. حتی معاونین شهربانی هم با این ادارهٔ خاص که اینجانب در رأس آن انجام وظیفه می‌کردم تماس نداشتند. مگر در بعضی موارد استثنائی.

رئیس: آیا تلگرافات صادره به شهربانیهای آذربایجان برای تحت نظر گرفتن شاهپورها را در نظر دارید و می‌توانید دادگاه را صریحاً مستحضر دارید که بدستور چه مقامی بوده است و آن دستور کتبی بوده یا شفاهی؟

سرهنگ نادری: اینجانب صحیحاً چنین تلگرافاتی را به‌خاطر ندارم. ولی همان طور که عرض کردم، اصولاً جز ریاست شهربانی بنده از مقام دیگری کسب دستور نمی‌کردم؛ و اگر این دستور کتبی بوده، در پرونده‌های موجود در ادارهٔ اطلاعات و سوابق امر قطعاً منعکس است. استدعا دارم اگر این تلگرافات در دسترس دادگاه هست، در صورت تصویب امر فرمایید به‌اینجانب ارائه و یا قرائت نمایند تا چنانچه مطلب بیشتری به‌خاطر داشته باشم به‌عرض دادگاه محترم برسانم.

در این موقع منشی دادگاه عین تلگراف مربوطه را که دادستان ارتش برای ضبط در پروندهٔ امر تقدیم داشته بود، به دست سرهنگ نادری داد و رئیس دادگاه خطاب به‌وی اظهار داشت: «بلندتر بخوانید تا در ذهن شما بماند.» سپس سرهنگ نادری تلگراف مزبور را که به‌امضای خود او مخابره شده بود قرائت کرد.

رئیس: همین یکی کافی است. راجع به‌این تلگراف چه می‌فرمایید؟

سرهنگ نادری: قطعاً بدستور ریاست شهربانی تلگراف تنظیم شده است.

رئیس: بسیارخوب. تیمسار دادستان شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموده: اگر اجازه بفرمایید، توضیحاتی دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً به‌عرض می‌رسانم: دو موضوع را از این افسرانی که احضار می‌فرمایید و آقایانی که به‌عنوان مطلع آمده‌اند، اینجانب زیاد می‌شنوم: یکی موضوع گرفتاری است که هر چه دقت می‌کنم نفهمیدم گرفتاری چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد جز همان اوضاعی که می‌دانم و می‌دانند چه بود. دیگر تزاکت و حجب بی‌اندازه است که این آقایان دارند. مثلاً سرکار سرهنگ نادری می‌فرمایند مینیتگی دادند و حرفهای ناروایی زدند. یا خیلی که می‌خواهند بی‌پرده صحبت کنند، می‌فرمایند اهانتهایی کرده‌اند.

باید توضیح دهم که سرکار سرهنگ نادری تحت تعقیب دادستانی ارتش هستند. ولی با وجود این، حق این بود که وقتی در دادگاه حاضر می‌شوند تذکر ریاست محترم دادگاه را رعایت نمایند و مثل یک مطلع بالاخص که رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی بوده‌اند دادگاه را نسبت به‌سؤالاتی که می‌نماید در جریان بگذارند. متأسفانه آنچه اینجانب استنباط کردم، جز گرفتاری و صحبت بی‌اندازهٔ ایشان و زبان دیپلماسی بنده که از توضیحات ایشان چیزی درک نکردم.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: در زمان فرمانداری نظامی سازمانهای انتظامی کشور فلج نمی‌شوند. هر یک باید وظایف خود را انجام دهند، مانند زمانی که حکومت عادی بوده. با این تفاوت که در زمان حکومت نظامی سازمانهای انتظامی مثلاً دایرهٔ اطلاعات شهربانی یک عامل برای فرمانداری نظامی می‌شود. یعنی موظف است اطلاعات را جمع‌آوری کرده در اختیار فرمانداری بگذارد. ولی آن طور که بنده استنباط کردم، مبنای توضیحات این سرهنگ این بود که هر سؤالی فرمودید یا به‌عهدهٔ فرمانداری نظامی محول کرد یا به‌عهدهٔ رئیس شهربانی.

بدیهی است بنده در این مقام نیستم که در محضر دادگاه از آقای سرهنگ بازجویی کنم یا از کسی دفاع کنم. ولی نکاتی را باید به‌عرض برسانم تا مبادا روی توضیحات ایشان نکاتی برای دادگاه مبهم بماند. قصد نداشتم که از پرونده‌ای صحبت کنم که در اطراف آن بسیار حرف زده شده. ولی چون یکی دوبار آقای دکتر مصدق نام آن پرونده را بردند، امروز نیز سرهنگ نادری ضمن دادن اطلاعات نام آن پرونده را برد، همان پرونده را شاهد مثال قرار می‌دهم تا ملاحظه فرمایند اطلاعاتی که سرهنگ نادری داد مبنایش از چه قرار است. به‌طور کلی سرپرست وقت ادارهٔ اطلاعات شهربانی گفتند. «یک رئیس داشتم، رئیس شهربانی بود.» حال خوب است ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند در زمانی که سرتیپ افشار طوس مقتول شد، مگر سازمان شهربانی و وظایف دایرهٔ اطلاعات شهربانی با ۲۵ مرداد فرق داشت؟ چگونه در آن زمان سرکار سرهنگ نادری تماس مستقیم با نخست‌وزیر وقت داشتند و حتی به‌طوری که همهٔ مردم می‌دانند خود پرونده را مستقیماً تشکیل دادند. بالاتر از آن در زمان تحقیق پروندهٔ جزایی را به‌صورت ریپورتاژ درآورده و فیلم آن را در پشت بلندگوها به‌اطلاع جهانیان رسانیدند و همهٔ این کارها را به‌دستور نخست وزیر وقت و نظارت مستقیم خودشان نمودند. آیا در آن روز شهربانی رئیس نداشت و وظایف ادارهٔ اطلاعات معلوم نبود؟ تکلیف هر سازمانی را سازمان معین نکرده بود؟ پس چگونه وقتی یک دادگاهی یک افسری را به‌عنوان مطلع احضار می‌کند این افسر به‌خود حق می‌دهد که علاوه بر اینکه به‌کشف حقیقت کمک نکند، دادگاه را منحرف سازد؟

وظیفهٔ ادارهٔ اطلاعات شهربانی این بود که لحظه به‌لحظه کلیهٔ وقایعی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد در پایتخت روی می‌دهد از آن مستحضر باشد. کما اینکه هر وقت قصد نمایند حتی از صندوقخانه‌های منازل مستحضر شوند. ولی موقع حساب یا خاطرشان یاری نمی‌کند و یا به‌جای توضیح دادن و اطلاع دادن افسانه سرایی می‌کنند. تلگرافی را هم اکنون امر فرمودید این سرهنگ قرائت کرد، هیچ اثری موجود نیست که به‌دستور رئیس شهربانی این تلگراف را صادر کرده باشد. این افسر مطلع در ردیف گواه، این افسری که اولین وظیفه‌اش باید شاه دوستی باشد، تلگراف کرده که «هر گاه شاهپور عبدالرضا به‌تبریز وارد شد، او را زیر نظر بگیرید.» به‌دست خود کرده و ناچارم صریح عرض کنم مستقیماً به‌دستور دکتر محمد مصدق کرده.

از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم این اشخاص را که احضار می‌فرمایید، توجه بفرمایید که تحت تعقیب جزایی هستند. منتهی بعضی از آنها با رعایت وجدان چنانچه ملاحظه شد در محضر دادگاه خود را متهم نمی‌دانند و به‌سؤالات جواب می‌دهند. بعضی دیگر سرسختی نشان می‌دهند و هر چه سؤال صریحتر بفرمایید مبهمتر و پیچیده‌تر جواب می‌دهند و در بعضی سؤالات دادگاه را حواله می‌دهند به‌سوابق و خاطرات. به‌هر جهت به‌نظر دادستان ارتش، با این وضعی که بنده ملاحظه نمودم سؤال و جواب از سرهنگ نادری نه تنها دادگاه را کمک در کشف حقیقت نمی‌کند بلکه چه بسا دادگاه را از حقیقت منحرف سازد. همان طور که عرض کردم، اعمال او در مرحلهٔ تحقیق جزایی است. اگر اجازه فرمایید، این موضوعاتی که به‌عمل آمد در مرحلهٔ بازپرسی صحت و سقمش معلوم می‌شود. در آنجا بخوبی معلوم می‌شود که این تلگراف به‌دستور رئیس شهربانی بوده یا مقام دیگر. ۱۰ ابتکار خود سرکار سرهنگ نادری بوده است. بنده دیگر عرضی ندارم.

ساعت ۵/۱۰ یک ربع تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت آن، رئیس دادگاه دستور احضار

آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف کابینهٔ دکتر مصدق را داد. چند دقیقهٔ بعد مشارالیه بـه‌اتـفاق یک افسر محافظ وارد جلسه شد و به‌طرف صندلی گواهان کنار میز منشیها رفت.

رئیس: آقای مهندس معظمی، به‌طوری که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه بر علیه آقـای دکتر مصدق دادستان ارتش کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما نیز راجع به‌وقایع سه‌روزهٔ بالا سؤالاتی مـی‌شود. لازم است از روی دقت و بی‌طرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید.

مهندس معظمی: بفرمایید.

رئیس: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا هیئت وزیران در منزل آقای دکتر مـحمد مصدق تشکیل جلسه دادنـد یـا خیر؟ و اگر تشکیل داده شد، شما هم در آن جلسات شرکت داشته‌اید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کنم در روز بیست و پنجم ساعت هفت و بیست دقیقه به‌شرکت تلفن حسب‌المعمول آمده بودم. در آنجا شنیدم که در شب آن روز حوادثی اتفاق افتاده. فوراً برای اطلاع از مـوضوع بـه‌مـنزل جناب آقـای نخست‌وزیر رفتم. در حدود ساعت ۸ صبح یک عدهٔ دیگر از همکاران محترم هم بتدریج تشریف آوردند و جلسهٔ هیئت دولت تشکیل شد. آقای دکتر صدیقی جلسه را اداره می‌فرمودند. آنچه کـه بـه‌خـاطر دارم از طـرف جناب آقـای نخست‌وزیر شرح ماوقع را به‌اطلاع هیئت رسانیدند. سپس آقای مهندس حقشناس نیز آنچه بر ایشان گذشته بود بـیان فرمودند. قرار شد هر کدام از آقایان وزرا هر اتفاقی در وزارتخانه‌شان افـتاد کـتباً تـا ساعت ۱۱ بـه‌جناب آقـای نخست‌وزیر گزارش دهند. جلسه ختم شد و هر یک به‌وزارتخانه‌های خود رفـتیم. روز دوشنبه ۲۷ نـیز جلسهٔ مـعمولی هیئت تشکیل شد.

رئیس: جلسهٔ روز ۲۵ مرداد چه ساعتی تشکیل و چه ساعت خاتمه یافت؟ خواهشمندم توضیح فرمایید کـه خـود آقای دکتر مصدق در آن جلسه حضور داشتند یا خیر؟

مهندس معظمی: جلسهٔ روز یکشنبه تصور می‌کنم ساعت ۸ تشکیل شد و در حـدود بـیست دقـیقه طـول کشید. جناب آقای دکتر مصدق هم آنچه به‌خاطر دارم در حدود هفت تا هشت دقیقه حضور داشتند.

رئیس: از اعلامیه‌ای که در روز ۲۵ به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر شد، هیئت دولت استحضار داشت یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کردم ساعت هفت و بیست دقیقه بدون اطلاع از جریان به‌شرکت تلفن رفتم. بـعد مـطلع شدم که جریاناتی در شهر اتفاق افتاده است. از آنجا هم به‌منزل جناب آقای نخست‌وزیـر رفـتم. آنـجا هم از اعلامـیهٔ دولت چیزی مطرح نشد. بنابراین از اعلامیه اطلاعی ندارم.

رئیس: راجع به‌حوادث روز ۲۶، پایین آوردن مجسمه‌ها و جـریان مـیتینگ روز ۲۵ در جلسهٔ روز ۲۷ هیچ مـورد بررسی قرار گرفت یا خبر و صحبتی در اطراف آن به‌میان آمد یا خیر؟

مهندس معظمی: راجع به‌جریان مجسمه‌ها، اینجانب در همان هیئت دولت اطلاعاتی پیدا کردم در موقعی که هیئت دولت تشکیل شد. بعد از آنکه، اگر اشتباه نکنم، قضیهٔ شیلات مطرح بود و یکی دو ساعت وقـت هیئت را گـرفت، یک تصویبنامه‌ای به‌دست اینجانب رسید که امضا کنم. اجازه خواستم از جناب آقای دکتر صدیـقی و عرض کـردم امشب بهتر است به‌جای صدور این تصویبنامه‌ها وقایع مهمتری که اتفاق افتاده است مطرح مذاکره شود و دربارهٔ آنها تصمیم اتخاذ گردد. چند نفر دیگر از رفقا عرایض بنده را تأیید کردند. چون دیر وقت بـود، قـرار شد مـراتب بـه‌عرض جناب آقای نخست‌وزیر برسد و با حضور ایشان جلسهٔ هیئت تشکیل و در اطراف این جریانات بحث و تصمیم اتخاذ گـردد. لکن سیر حوادث بعدی به‌قدری سریع بود که تشکیل جلسهٔ مذکور میـسر نگردید.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را از چگونگی وقایعی که در این روزها اتفاق افتاده و موجب توجه جناب عالی و قابل طرح در هیئت دولت بود مستحضر سازید؟

مهندس معظمی: وقایع مزبور، به‌طوری که قبلاً عرض کردم، یکی قضیهٔ مجسمه‌ها و یکی هم تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی بدون صدور اعلامیه از طرف وزارت دربار بود و ما هیچ گونه اطلاعی نداشتیم. برای روشن شدن مطلب من این طور صلاح دیدم که در هیئت دولت مطرح شود و علت آن را بفهمیم و اقدامی که لازم است بکنیم.

رئیس: ممکن است بفرمایید در جلسهٔ صبح روز ۲۵ مرداد هیئت دولت که آقای دکتر مصدق نیز چند دقیقه‌ای حضور پیدا کردند، آقایان را از فرمان عزل خودشان مستحضر ساختند یا خیر؟

مهندس معظمی: در خصوص فرمان اعلیحضرت همایونی چیزی نفرمودند.

رئیس: نظر خود جناب‌عالی و همچنین سایر اعضای دولت نسبت به‌جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان چه بوده است؟

مهندس معظمی: من به‌طور کلی از جریان میتینگ اطلاع صحیحی در دست ندارم و موضوع آن هم در هیئت دولت مورد بحث نبود که از نظر سایر همکارانم مطلع شوم.

رئیس: آیا از روزنامه‌ها، رادیوها و سایر مردم نیز راجع به‌میتینگ روز ۲۵ اطلاعی حاصل نکردید؟

مهندس معظمی: عرض کردم جریان صحیح میتینگ را نه از روزنامه و نه از رادیو اطلاع حاصل نکردم. چون من پس از ملی شدن تلفن به‌قدری کارم زیاد شده بود که برایم مجال مطالعهٔ روزنامه و رادیو نبود.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید که در جریان روز ۲۸ مرداد چه ساعتی منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟ تا کی در آنجا با ایشان بودید؟ در این مدت در منزل ایشان چه می‌گذشت؟ بالاخره تا کجا با ایشان همراه بودید؟ همچنین توضیح دهید آیا در روز ۲۸ هم از جریان فرمان عزل ایشان استحضار حاصل کردید یا خیر؟

مهندس معظمی: ساعت ۱۰ روز ۲۸ به‌اینجانب اطلاع رسید که یک عده به‌مستگاه مرکزی مخابرات تلگراف هجوم آورده‌اند. چون دستگاه بیسیم و دستگاه تلفن کاربر در آن محوطه هست بیم آن می‌رفت که اگر حمله‌ای بشود ارتباط کشور قطع شود. چون مراقب و محافظ آنجا تعدادشان کم بود، به‌فرمانداری تلفن کردم که «تعداد مراقبین را زیادتر کنید.» ایشان تشریف نداشتند. به‌تیمسار ریاست محترم ستاد تلفن کردم و این موضوع را به‌معظم‌له تذکر دادم. تا ساعت نیم بعدازظهر منتظر شدم. ولی متأسفانه هیچ گونه کمکی نرسید. چون از این قسمت همان طور که عرض شد بیم داشتم، بعلاوه اوضاع روز نیز عادی نبود، برای کسب اطلاع بیشتر از جریان روز و برای اینکه شاید فرماندار نظامی یا رئیس محترم ستاد را در آنجا پیدا کنم، به‌منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. چون تمام کوچه‌ها را مأمورین انتظامی مراقبت می‌کردند. با زحمات زیادی موفق شدم به‌منزل ایشان بروم. خیال می‌کنم در حدود ساعت یک و بیست دقیقه یا یک‌ونیم بعد از ظهر بود که به‌منزل ایشان وارد شدم. مدتی در اطاق آقای ملک اسماعیلی بسودم. عده‌ای می‌آمدند و می‌رفتند و از جریان خارج و آتش‌سوزی روزنامه‌ها و خراب کردن احزاب و غیره خبر می‌دادند.

در حدود ساعت ۲ خدمت جناب آقای نخست‌وزیر رسیدم. چند نفر آنجا بودند از جمله تیمسار دفتری که گویا در آن روز رئیس شهربانی و حاکم نظامی شدند. جناب آقای نخست‌وزیر هم مشغول تلفن کردن گویا به ستاد یا شهربانی بودند. چون مجال صحبت نبود، از اطاق خارج شدم و در اطاقی که معمولاً هیئت دولت تشکیل می‌شود با چند نفر از آقایان دیگر آنجا بودم. دایماً اشخاصی می‌آمدند و می‌رفتند. در ساعت دو ونیم یا سه که درست نظرم نیست از رادیویی که در اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی بود، از آنجا اشغال دستگاه رادیو را شنیدم و نطق تیمسار زاهدی که خودشان

را نخست‌وزیر معرفی کردند در آن ساعت به‌گوش من خورد.

پس از آن صدای تیر از اطراف بلند شد. ما به‌داخل اطاق جناب آقای نخست‌وزیر رفتیم. در حدود ده دوازده نفر آقایان آنجا بودند که در این موقع تیمسار ریاحی تلفن فرمودند که آقای سرتیپ فولادوند به‌عنوان مشاوره آنجا تشریف می‌آورند. ایشان تشریف آوردند و فرمودند: «اوضاع ایجاب می‌کند که جناب عالی استعفا بدهید یا به‌کنار بروید.» یک چنین لغتی که خاطرم نیست جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من رئیس‌الوزرای قانونی هستم و هرگز استعفا نمی‌دهم.» تیمسار فولادوند فرمودند که خونریزی خواهد شد و این خونریزی صورت خوشی نخواهد داشت. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «ما با کسی جنگ نداریم و الآن دستور خواهم داد که اگر از طرف ارتش به‌این خانه حمله می‌شود، به‌هیچ وجه مقاومت نکنند. ولی از هجوم رجاله به‌خانهٔ من جلوگیری کنید.»

برای اجرای این منظور نیز چهار نفر از نمایندگانی که در آنجا تشریف داشتند اعلامیه‌ای نوشتند و منزل جناب آقای نخست‌وزیر را بلادفاع اعلام کردند و به‌دست آقای سرتیپ فولادوند دادند. بعلاوه دو ملافه هم داده شد که در بالای پشت‌بام و جای مناسبی نصب بشود. ولی پس از این آقای سرتیپ فولادوند تشریف بردند و شدت بمباران رو به‌فزونی گذاشت. به‌نحوی که در ساعت سه و نیم یا چهار ما که در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر بودیم از چهار طرف گلوله‌باران شدیم. به‌ایشان عرض شد که «خوب نیست ایشان تشریف داشته باشند. ممکن است از اینجا خارج بشویم.» ایشان فرمودند: «خیر، من همین‌جا می‌مانم تا کشته شوم. ولی آقایان بهتر است بروند.» بالاخره با اصرار یک عده ایشان قانع شدند و از آنجا خارج شدند. بعد به‌وسیلهٔ نردبان به‌اتفاق هشت نفر از آقایان آنچه به‌خاطر دارم اسامیشان به‌این قرار است: آقایان مهندس رضوی، شایگان، مهندس زیرک‌زاده، نریمان، حسیبی، ملکوتی، دکتر صدیقی و خود بنده در معیت ایشان به‌خانهٔ مجاور و از آنجا پس از بالا رفتن از دیوار باز به‌منزل دیگر و بالاخره در منزل سومی که متعلق به‌یک تاجر تبریزی بود رفتیم. صدای شلیک تیر تا ساعت هشت‌ونیم تا ۹ شب ادامه داشت. در زیر زمین آن منزل شب را طی کردیم.

ساعت چهارونیم صبح دور هم جمع شدیم. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من بایستی خودم را در اسرع وقت به‌فرماندار نظامی یا شهربانی معرفی کنم. بنابراین من می‌روم شهربانی.» سایر آقایان اظهار داشتند. «ما را که هنوز شهربانی احضار نکرده. چه لزومی دارد که خودمان را قبلاً معرفی کنیم؟ البته اگر بعداً احضار شدیم، هر کدام خود را به‌شهربانی معرفی خواهیم کرد.» منزل مادر من در وسط همان کوچه هست. بعد از آنکه خداحافظی کردیم، هر کسی به‌طرف مقصد خود رفت. من هم به‌منزل مادرم رفتم. هیچ کس در آنجا جز یک نفر نوکر نبود. در را زدم. وارد خانه شدم. در را بستم. پنج دقیقه بعد دیدم در را می‌زنند. در را که باز کردم، جناب آقای دکتر مصدق به‌اتفاق آقای دکتر شایگان و آقای دکتر صدیقی تشریف آوردند. به‌اتفاق به‌سالن رفتیم. وسایل پذیرایی هم هیچ نبود. چون خسته بودند، استراحت کردند. من در صدد تهیهٔ ناهار برآمدم. در ضمن ایشان می‌فرمودند که «اگر وسایلی فراهم بشود که من خودم را به‌شهربانی معرفی کنم بدون اینکه مصادف با رجاله بشوم. خیلی خوب است.» من خدمتشان عرض کردم: «الساعه به‌منزل شوهر همشیرهٔ خودم آقای مهندس شریف امامی تلفن کردم و چون مادر و خانمم در آنجا هستند از سلامتی خودم به‌آنها اطلاع دادم.» ایشان فرمودند اگر میسر باشد به‌وسیلهٔ ایشان به‌تیمسار زاهدی اطلاع بدهید که ساعت ۸ بعد از ظهر که حکومت نظامی است به‌شهربانی خودمان را معرفی کنیم. نظر ایشان را به‌اطلاع آقای شریف امامی رساندم و ایشان هم قول دادند که این امر را به‌اطلاع تیمسار زاهدی برسانند و در ساعت هفت‌ونیم بعد از ظهر بما اطلاع دهند.

بعد از آن ناهاری صرف شد و آقایان بعد استراحت کردند. ساعت چهارونیم بعد از ظهر بود که در منزل را زدند. نوکر آمد و گفت: «چهار نفر از شهربانی آمده‌اند و می‌گویند کارآگاه هستند و می‌خواهند خانه را تفتیش کنند.» بنده جریان را به‌آقای دکتر مصدق عرض کردم. ایشان گفتند: «بسیار خوب، تشریف بیاورند.» آنها یک جیپ بیشتر نداشتند. ما گفتیم: «شما که وسایل کافی برای بردن ما ندارید. از طرفی خود ما قرار است ساعت ۸ به‌شهربانی بیاییم. حالا شما می‌خواهید اینجا بمانید تا ساعت ۸ با هم برویم. می‌خواهید بروید و ساعت ۸ بیایید تا به‌اتفاق به‌شهربانی برویم.» ولی آنها تلفن کردند. ساعت ۵ یا پنج‌ونیم درست نظرم نیست یک اتومبیل سواری دیگری هم آمد و گفتند: «بلند شوید برویم فرماندار نظامی.» جناب آقای نخست‌وزیر و آقایان دکتر صدیقی و دکتر شایگان و خود بنده به‌فرمانداری نظامی رفتیم. از آنجا به‌باشگاه افسران منتقل شدیم و ۶ شب بنده در باشگاه افسران در خدمت ایشان [اشاره به‌دکتر مصدق] بودم.

رئیس: اینکه اشاره به «رجاله» می‌فرمایید، ممکن است توضیح دهید اینها کی‌ها بودند و چه اشخاصی بودند و منظورشان چه بوده؟

مهندس معظمی: بنده عین جمله‌ای را که جناب نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم، غرضشان این بود که مبادا افرادی جمع شوند که قبل از اینکه خودشان را به‌شهربانی معرفی کنند مورد سوءقصد یا بی‌احترامی قرار بگیرند.

رئیس: اظهار داشتید جماعتی در صبح به‌بیت هجوم آورده بودند. آیا در اطلاعیه‌ای که به‌شما رسید، تحقیقاتی که به‌شما رسید، معلوم شد آن جماعت کی بودند و مقصودشان چیست؟

مهندس معظمی: مرکز بیسیم را عرض نکردم، دستگاه تلگرافخانهٔ مرکزی که در میدان سپه است. چون ما دستگاههایی داریم در همان محل که تلگرافات خارج را منتقل می‌کند. بعلاوه دستگاه کاربر ما آنجاست. من از جزئیات امر اطلاع نداشتم. اشخاصی بوده‌اند که می‌خواستند وارد تلگرافخانه شوند و چون با این جریان مواجه بود اسباب نگرانی بود.

رئیس: بعد از آنکه ابلاغیهٔ تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر وقت از رادیو اعلام شد که اظهار داشتید در حوالی ساعت یک‌ونیم شنیدید...

مهندس معظمی: سه عرض کردم.

رئیس: ... در حوالی ساعت سه شنیدید و همچنین سرنیب فولادوند آن پیام را آورد، ممکن است دادگاه را روشن فرمایید خود جناب‌عالی و وزرای دیگر که در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودید از لحاظ قانونی خود را در چه موقعیتی تشخیص می‌دادید؟ همچنین در آنجا آقای دکتر محمد مصدق از فرمان عزل خودشان اظهاراتی نمودند یا خیر؟

مهندس معظمی: شدت گلوله به‌قدری بود که تصور نمی‌کنم برای هیچ فردی مجالی بود که برای قانونی بودن موضوع فکر کند. بعلاوه جناب آقای نخست‌وزیر در آن موقع از فرمان عزل چیزی نفرمودند. برای اینکه همه حکایت بمباران گلوله بود؛ و تمام فکر ما این بود که جناب آقای نخست‌وزیر را از آنجا بیرون ببریم تا صدمه‌ای به‌ایشان نرسد.

رئیس: نظر دادگاه از این سؤال این بود که آقایان اظهار نظری راجع به‌وضعیت دولت با وجود انتشار فرمان اعلیحضرت همایونی که از رادیو اعلام شده بود و آن روز در شهر نیز انتشار می‌یافت هیچ تصمیمی و تدبیری اتخاذ کرده یا به‌آقای دکتر محمد مصدق پیشنهادی نمودید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کردم ما فقط از رادیو سه بعدازظهر این موضوع را شنیدیم، و وضعیت منزل جناب آقای

نخست‌وزیر طوری نبود که بشود هیچ گونه اظهار نظری در این باب کرد.

رئیس: توضیح دهید دکتر حسین فاطمی تا چه ساعتی با شما در منزل آقای دکتر محمد مصدق بوده و چه ساعتی از آنجا عزیمت نمودند و به‌چه عنوان رفتند؟

مهندس معظمی: آنچه به‌نظرم می‌آید، دکتر حسین فاطمی ساعت دو و نیم یا سه آمد در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر اظهار کرد که تلفن کرده‌اند خانم ایشان از شنیدن خبری که در رادیو راجع به‌قتل ایشان داده شده، غش کرده. از این جهت اجازه گرفتند به‌منزل بروند. همان ساعت تشریف بردند.

رئیس: با آن وصفی که قبلاً نسبت به‌منزل آقای دکتر محمد مصدق شرح دادید، حتی در موقع ورود اشاره نمودید به‌اشکال وارد آن خانه شدید، به‌نظر آقا چگونه دکتر حسین فاطمی آزادانه از آن خانه بیرون آمد و به‌سمت منزل خود رفت و هیچ متوجه نشد که راه عبورش مشکل است و به‌این سادگی خداحافظی کرده برود؟

مهندس معظمی: عرض کنم بنده از جریان خارج اطلاعی ندارم که ایشان چطور تشریف بردند. این جریانی است که در داخل اطاق گذشت. چطور تشریف بردند و چگونه به‌منزل رسیدند، بنده اطلاعی ندارم.

رئیس: در سر ناهار منزل آقای دکتر محمد مصدق چند نفر بودند؟ و اگر ممکن است اسامی آنها را بفرمایید.

مهندس معظمی: اولاً دسته‌جمعی کسی سر ناهار نرفت. ناهاری در منزل آقای مهندس احمد مصدق توی زیرزمین چیده شده بود. هر کس میل به‌غذا پیدا می‌کرد می‌رفت توی زیرزمین یک قدری غذا ورمی‌داشت و می‌آمد یک کناری و در پناهی می‌خورد. اشخاصی که من دیدم ناهار خوردند آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و ملکوتی بودند و من کس دیگری را ندیدم.

رئیس: آیا نظرتان هست که دکتر حسین فاطمی آن روز آنجا ناهار خورد و رفت یا ناهار نخورده رفت؟

مهندس معظمی: ایشان وقتی که من به‌منزل آقای نخست‌وزیر رفتم آنجا بودند و من نفهمیدم که ناهار خورد یا نخورد. ولی وقتی رفت فکر می‌کنم ناهار خورده بود. درست نمی‌دانم.

رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم. ولی آقای دادستان، شما مطلبی ندارید؟

سرتیپ آزموده: تصور می‌گردد ضرری نداشته باشد که اینجانب استنباط خود و اطلاعاتم را به‌عرض دادگاه محترم برسانم. اولاً اطلاعات اینجانب این است که ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ مرداد ماه این آقای مهندس معظمی به‌اصطلاح خود از ترس رجاله بمدز ۱۰۹ پناه برده‌اند. کما اینکه خود در توضیحاتی که دادند فرمودند در ساعت ۱۰ صبح ۲۸ مردادماه که به‌ایشان اطلاع می‌دهند عده‌ای قصد تصرف تلگرافخانه را دارند، عیناً این جمله را فرمودند که «تلفن کردم به‌فرمانداری و ستاد ارتش. متأسفانه کمکی نرسید.» واقعاً هم جای تأسف بوده است. کما اینکه توضیح فرمودند که از شدت تأسف حتی روز ۲۸ مرداد ماه ناهار از گلویشان پایین نرفته است.

دیگر اینکه دو سه بار در توضیحات خود از شدت بمباران توصیف فرمودند. به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که بمبارانی در کار نبوده. کما اینکه این دارو دسته‌ای که دور آقای مصدق جمع شده بودند در آن روز متأسفانه با خوشبختانه کوچکترین آسیبی به‌آنها نرسید. پس بنابراین معلوم نیست این بمباران و این شدت چه بوده و چگونه در یک اطاق ۳ در ۴ که نخلی در وسط آن بوده و یک مشت حواریون آقای مصدق دور او جمع بوده‌اند این بمباران کوچکترین آسیبی به‌آنها نرساند.

دکتر مصدق: همین الآن هم ... [زنگ رئیس]

رئیس: خواهش می‌کنم بین صحبت ایشان چیزی نفرمایید.

سرتیپ آزموده: در حالیکه نقشهٔ آنها عده‌ای هموطنان ما را به‌خاک و خون کشید که اکنون یکی آنها را «چاقوکش» می‌خواند؛ دیگری که به‌عنوان مطلع آمده آنها را «رجاله» می‌خواند. در عین حال با خونسردی هر چه تمامتر توصیف می‌کند که چگونه از بامهای مردم و دیوارها پرش کرده به‌زیر زمینها رفته‌اند که در همان حال یک عده از مردم شاه‌دوست در زیر آتش مسلسل این اشخاص جان می‌داده‌اند که پاداش آنها اطلاق «چاقوکش» و «رجاله» است. واقعاً حق دارند که متأسفند چگونه در همان ساعت ۱۰ صبح اشخاص شاه‌دوست را در همان تلگرافخانه به‌خاک و خون نکشیده‌اند. اگر دادستان ارتش مجبور می‌شود این توضیحات را بدهد علت این است که هنوز هم که هنوز است کوچکترین تأسفی ندارند و ابا و امتناع ندارند که لااقل یک عده‌ای را که قدر مسلم این است که الان در این روزگار نیستند «رجاله» نگویند.

این آقا وزیر پست و تلگراف بوده. با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه از او سؤال می‌شود، یعنی اگر ریاست محترم دادگاه صلاح بدانند سؤال کنند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه اولاً از سیل تلگرافاتی که استانداران و فرمانداران مخابره می‌کردند و موفقیت پیشوا را مسئلت می‌نمودند. این آقای وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌توانند به‌این دادگاه بدهند به‌عنوان مطلع یا گواه یا هر چه بر آن نام می‌گذارند؟ ثانیاً تلگرافاتی که حسین فاطمی بوسیلهٔ دستگاههای کشور شاهنشاهی به‌بغداد و رم مخابره نمود دایر به‌اینکه سفرای دولت شاهنشاهی ایران با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تماس نگیرند، به‌چه وسیله مخابره شد و این وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌دهد؟ ثالثاً این آقا اطلاع دهند که با تلفنهای کاربر چه مخابراتی در آن روزها در داخل کشور و خارج کشور به‌عمل آمده است.

بهر جهت به‌طور کلی به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در آن روزها که کشور ایران طرح جمهوریش ریخته شده بود یکی از وسایل بسیار مهم و مرتبهٔ اول وسایل مخابراتی و تبلیغاتی بود که این آقای مهندس معظمی وزیر پست وتلگراف و تلفن بوده‌اند. حال دیگر من نمی‌دانم در پاسخ سؤال من خواهند گفت: «چون تلفن ملی شده بود، از این حرفها اطلاعی ندارم.» یا اینکه این دادگاه را روی سؤالات کلی که به‌عمل آوردم روشن می‌فرمایند. توجه داشته باشند ضمن توضیحات خود به‌افراد ایرانی واژه‌هایی از قبیل «رجاله» نگویند. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای مهندس معظمی، ممکن است در جواب اظهارات نمسار دادستان توضیحاتی بفرمایید؟

مهندس معظمی: خاطر دادستان محترم ارتش را متذکر می‌کنم که اولاً ساعت ۱۰ من در وزارتخانه بودم و ساعت یک ربع به‌یک از وزارتخانه خارج شدم. تحقیق این مطلب هم هیچ اشکالی ندارد. وزارت پست و تلگراف معاون دارد، مدیر کل دارد، کارمند دارد. بفرمایید تحقیق کنند. بنده نیم ساعت بعداز ظهر در اطاق معاون بودم. اگر غیر از این بود، هر چه می‌فرمایید صحیح است.

اما راجع به «رجاله‌ها» که فرمودند، بنده عین عبارتی را که جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم. بنابراین من هیچ توهینی به‌مردم نکردم. قصد توهین هم نداشتم و نباید جای نگرانی باشد.

اما راجع به‌تلگرافات. هفده ماه تمام من وزیر پست و تلگراف بودم. خوشوقتم و افتخار می‌کنم که در این محضر دادگاه اعتراف کنم وقبول بدهم که من یک تلگراف مردم را نخوانده‌ام. اجازه هم ندادم که در تمام این مدت یک مأمور سانسور بیاید و تلگرافات مردم را سانسور کند. من اهل سانسور نبودم. [*باصدای بلند*] وظیفهٔ پست و تلگراف، آقای دادستان، این نیست که تلگرافات مردم را کنترل کند یا نامه‌های مردم را بخواند و مخابرات ادارات را سانسور کند. وزارت پست و تلگراف، آقای دادستان، کارش خواندن تلگرافات و اسرار مردم نیست. من، آقا، از تلگراف رمز آقای دکتر فاطمی چگونه می‌توانم اطلاع داشته باشم یا وزارت پست و تلگراف چه اطلاعی می‌تواند داشته باشد؟ مگر

مأمورین و تلگرافچیها موظف بودند که تلگرافات را بیاورند پیش من.

بهر حال همان طوری که عرض کردم، دستگاه وزارت پست و تلگراف در این هفده ماه نه مأمور سانسور برای تفتیش نامه‌ها و تلگرافات مردم داشت و نه نامه و تلگرافی از مردم را خوانده است و نه اصلاً گرد سانسور بازی می‌گشت. از طرف دکتر فاطمی اگر تلگرافی شده اولاً رمز بوده؛ ثانیاً بنده از آن هیچ گونه اطلاعی ندارم و وظیفه هم نداشته‌ام که اطلاع داشته باشم. من بهیچ وجه در زمان وزارتم اجازه نمی‌دادم که کسی اسرار مردم را سانسور کند. [*پس از قدری تأمل، خطاب به رئیس دادگاه*] موضوع دیگر در اظهارات آقای دادستان چه بود که جواب عرض کنم؟

رئیس: اظهار تأسف کردید که مأمور نیامد.

مهندس معظمی: آقا، بله. یکی اینکه فرمودند بنده اظهار تأسف کردم که مأمورین نیامدند و نتیجه گرفتند که بنده از ترس جانم به‌خانهٔ ۱۰۹ پناه بردم. عرض کردم آقا دستگاههای تلگراف و دستگاه بیسیم و دستگاه تلفنهای کاربر در آنجا بود. عده‌ای ریخته بودند آنجا و بیم آن می‌رفت که دستگاهها را از کار بیندازند و خراب کنند. بنده برای حفاظت این دستگاهها ده پانزده نفر مأمور خواستم والا قصد آدم‌کشی که در آنجا نداشتم. آقای دادستان، اگر آمده بودند و آن دستگاهها را خراب کرده بودند، حالا که ما رفته‌ایم و شما آمدید که دیگر دستگاههای مخابراتی وجود نداشت که شما از آن استفاده کنید. من که توپ و تانک نخواسته بودم و قصد خونریزی نداشتم. من به‌فکر محافظت دستگاههای مخابراتی مملکت بودم.

دیگر اینکه فرمودند در منزل دکتر مصدق گلوله و بمباران در بین نبوده است. بنده قصدم از ادای این کلمه همان گلوله‌های تفنگ و گلوله‌های توپ و تانک بود و قصدم از بمباران البته بمباران هوایی نبود. [*خندهٔ شدید حضار*] بنده دیگر چیزی به‌خاطر ندارم. اگر مطلبی هست بفرمایید تا جواب عرض کنم.

رئیس: خیر، بفرمایید.

مفارن ساعت ۷ جلسه ختم و جلسهٔ آینده به ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر سه‌شنبه موکول شد. مهندس معظمی پس از امضای اوراق صورت‌جلسه و سلام و احوال پرسی با دکتر مصدق تالار آئینهٔ سلطنت آباد را با مأمورین محافظ ترک نمود.

جلسهٔ بیست و ششم

بیست و ششمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۳/۴۰ بعدازظهر سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل گردید. پس از قرائت صورت‌جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه اظهار داشت که سؤالاتی از آقای دکتر محمد مصدق می‌شود.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، طبق اظهارات خودتان و تحقیقاتی که در دادگاه به‌عمل آمده، ثابت است که در مورد تشکیل شورای سلطنتی با اشخاصی مشورت نموده و موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اید. توضیح دهید با چه اشخاصی این مشورت به‌عمل آمده.

دکتر مصدق: از بیانات نیمسار ریاست محترم دادگاه مسلم شد که در باب تغییر رژیم صحبتی نشده. چونکه این مرد [*اشاره به‌دادستان*] غالباً این طور می‌گفت که من می‌خواستم تغییر رژیم بدهم. الآن با این بیانات شما معلوم شد که دادرسان محترم به‌آنچه که خلاف حقیقت تا به‌حال گفته می‌شد ترتیب اثر نداده‌اید؛ و حالا می‌خواهید بدانید که راجع به‌تشکیل شورای سلطنتی با چه اشخاصی مشورت کرده‌ام. اکنون اگر استنباط بنده در این باب صحیح است، آن وقت اجازه بفرمایید بنده در این باب صحبت کنم.

رئیس: فعلاً دادگاه موضوع مشورت در اطراف تشکیل شورای سلطنت را توضیح می‌خواهد. پاسخ آن را بدهید.

دکتر مصدق: همان روز سه‌شنبه که قرار بود عصر آن روز بنده هیئت وزیران را به‌طور فوق‌العاده دعوت بکنم که راجع به‌وضعیتی که پیش آمده تصمیمی که صلاح بدانند به‌شرحی که چند مرتبه در دادگاه عرض شده اتخاذ کنند، شاید مقارن ظهر بود، یعنی همان وقتی که از سفارت امریکا تلفن کردند و وقت خواستند برای سفیر که عصر آن روز با بنده ملاقاتی بکنند. چند نفری در منزل بنده بودند. آنجا صحبت از این پیش‌آمد که اگر هیچ راه حلی از طریق نسلگراف وزیران یا شرفیابی آنها به‌پیشگاه ملوکانه یا هر راه دیگری که هیئت وزیران صلاح بدانند پیدا نشد و این کار تمام نشود، آن وقت باید یک‌فکری کرد که وضعیت مملکت اختلال پیدا نکند. در آن جلسه عرض کردم چند نفری بودند که الآن درست نمی‌توانم بگویم کی‌ها بودند. این صحبت پیش آمد و گفته شد اگر راه حلی پیدا نشد، این مسئله در هیئت وزیران مطرح شود. اگر هیئت وزیران تصویبنامه‌ای مثل تصویبنامهٔ اول رفراندوم صادر کردند، با رفراندوم قضیهٔ سلطنتی حل شود.

رئیس: البته استحضار داشتید که تشکیل شورای سلطنت فقط اختصاص به‌مقام سلطنت دارد. یعنی، به‌شاهنشاه. در این صورت ممکن است توضیح دهید این تصمیم شما مبتنی به‌چه قانونی بوده؟

دکتر مصدق: البته بنده خوب می‌دانستم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق شخص پادشاه است. در همان روز نهم اسفند هم که اعلیحضرت می‌خواستند تشریف ببرند، در همین باب مذاکراتی با آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی به‌عمل آمد. بدیهی است که بنده هیچ تردید نداشتم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق مسلم سلطنت

است. اما اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند و هیچ تصمیمی اتخاذ نمی‌فرمودند، آن وقت چه می‌بایست کرد؟ این مسئلهٔ اول بود. و اما مسئلهٔ دوم این بود که تصمیمی اتخاذ نشده بود. زیرا تصمیم را بایستی هیئت وزیران اتخاذ کند. در این باره حرفی زده شده بود. ولی از حرف تا عمل مسافت بسیاری است. تصمیم نمی‌توان گفت کی گرفته بود. چون هر جور فکری ممکن است شخص بکند و حرفی بزند. ولی به‌این حرفها که ترتیب اثر نمی‌توان داد. ترتیب اثر به‌آن حرفی می‌دهند که آن حرف جامهٔ عمل بپوشد. اگر صحبتی کرده‌ایم، غیر از حرف چیز دیگری نبوده و به‌هیچ وجه حرفی که بر خلاف شخص پادشاه باشد گفته نشده است.

رئیس: ممکن است اسامی چند نفر از اشخاص سرشناسی که در آن کمیسیون بودند ذکر نمایید؟

دکتر مصدق: خیر؛ بنده نمی‌توانم حالا اینجا چیزی عرض بکنم و آن اشخاص منکر بشوند و بگویند چنین حرفی زده نشده است و چنین مطلبی مذاکره نشده است. اگر بنده می‌دانستم که عرضی که می‌کنم در این محاکمه مؤثر است، هیچ وقت مضایقه نمی‌کردم که چیزی عرض کنم. ولی صحبت اشخاص در هر موضوعی که باشد وقتی که عملی نشده باشد، این حرف اثری در دادگاه نباید بکند.

رئیس: ممکن است به‌نظر بیاورید که آقای دهخدا در آن جلسه بودند یا خیر؟

دکتر مصدق: به‌خدا قسم خیر. بدانید هیچ نبودند؛ هیچ.

رئیس: پس چنانکه در نظر دارید، آقای نریمان بالصراحه اظهار داشتند و تأیید نمودند که آقای دهخدا حضور داشتند. آیا به‌نظر شما ایشان صحیح گفتند یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده حافظهٔ درستی ندارم. ولی از گفته‌های آقای نریمان این طور استنباط کردم که ایشان فرموده بودند آقای دهخدا در اطاقی که معمولاً هیئت وزیران در آنجا تشکیل می‌شد بوده‌اند.

رئیس: آقای دکتر صدیقی را بیاورند.

چند نفر از افسران محافظ آقای دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر پیشین کشور را به‌تالار جلسه هدایت کردند. درحین ورود ایشان دکتر مصدق خطاب به‌رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

بنده توضیحی دارم. اگر اجازه بفرمایید، عرض کنم.

رئیس: اگر مختصر است بفرمایید.

دکتر مصدق: ممکن است آقای دهخدا یک مرتبه با من ملاقات کرده باشد. منکر ملاقات ایشان با خودم نیستم. ولی در آن جمعیت ایشان را ندیدم.

رئیس: آقای دکتر صدیقی، چون دادستان ارتش به‌اتهام جریانات از ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده و پروندهٔ امر در مرحلهٔ رسیدگی این دادگاه می‌باشد، آقای دکتر مصدق ضمن اظهارات خودشان دربارهٔ مسئولین وقایع روزهای نامبردهٔ بالا گفته‌اند که مسئولیت جریانات با وزرای مسئول بوده. به‌عنوان مطلع خواهشمندم توضیح فرمایند در جریانات و وقایع روزهای مزبور که به‌موجب کیفرخواست دادستان ارتش دولت آقای دکتر محمد مصدق معزول بوده و علناً در میتینگها مطالبی بر ضد اساس حکومت گفته شده و گویندگان آن از وزرا و نمایندگان مجلس سابق بوده و در آن ایام شعارهای جمهوریت داده شد و مجسمه‌های شاهنشاه شکسته و پایین ریخته شد و وزیر امور خارجهٔ سابق دکتر حسین فاطمی بسفیر کبیر ایران در بغداد دستور داده که با شاهنشاه تماس نگیرند. مطالب گفته شده در میتینگ و سرمقالهٔ روزنامه‌هایی که علناً بر ضد اساس حکومت

بوده در رادیو انتشار یافته و همچنین نسبت به‌تشکیل شورای سلطنتی اقدام گردیده و برای مراجعه به‌آرای عمومی دستور صادر گردیده است، به‌نظر شما مسئول وقایع مزبور چه کسانی می‌باشند؟ در این مورد دادگاه را روشن فرمایید که مسئولیت وزرا در چه حدودی است.

دکتر صدیقی: امور و مسائلی که ریاست محترم دادگاه مطرح فرموده‌اید و از بنده سؤال می‌فرمایید چنانکه بر خاطر عالی روشن است اموری است متنوع و گوناگون. در قسمتی از این مسائل و موارد به‌مناسبتی با نحوی از انحا. بنده دخیل بودم و مطلع هستم و به‌عنوان یک شخص مطلع می‌توانم به‌سؤالات ریاست دادگاه پاسخ دهم. اما از بعضی آنها باید عرض کنم که اطلاعی پیدا نکردم و به‌هیچ وجه در آنها دخیل نبوده‌ام. حتی پس از آنکه اطلاع برای من حاصل شد، یعنی در بازجوییهایی که نبسار دادستان محترم ارتش به‌عمل آوردند، با کمال تعجب دیدم مطالبی اظهار می‌شود و مطالبی اظهار می‌کنند که هم موجب شگفتی و تعجب من شد و هم اسباب تأثر. اکنون از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که مطالب و اموری که مورد توجه دادگاه است یک یک مطرح فرمایند تا بنده درباره هر یک از آنها اطلاعات خود را به‌عرض برسانم. چون ممکن است که در پاسخ سؤالی که فرموده‌اید رعایت ترتیب نشود و درضمن رعایت اهمیت موضوع هم ملحوظ نماند.

رئیس: البته دادگاه از صراحت بیان جناب‌عالی امتنان دارد و قطعاً موضوعی را که شما اطلاع نداشته‌اید شما را ملزم به‌پاسخ نخواهد کرد. طبق تقاضای خودتان اینک سؤالات یکی یکی به‌عمل می‌آید:

آیا از اعلامیه‌ای که صبح روز ۲۵ ساعت هفت و سه دقیقه به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر شد اطلاع دارید یا خیر؟

دکتر صدیقی: پاسخ این سؤال محتاج یک مقدمه‌ای است و آن مقدمه با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه عرض می‌شود...

رئیس: توجه بفرمایید چون جلسه محاکمه و بازجویی نیست، از جناب‌عالی خواهش شده است که به‌عنوان مطلع در این دادگاه حاضر شوید و اطلاعاتی بدهید. بنابراین تصور نمی‌کنم احتیاج...

دکتر صدیقی: فرمایش نبسار صحیح است. ولی نباید عرض کنم که چگونه در منزل جناب آقای نخست‌وزیر بودم و اطلاع حاصل کردم، چون قبل از آن در منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر بودم و این اعلامیه صادر شد؛ حالا اگر آن لازم نیست جواب می‌فرمایید تا بنده پاسخ سؤال جناب‌عالی را بدهم.

رئیس: البته دادگاه سابقه دارد که جلسات هیئت دولت در منزل آقای دکتر محمد مصدق تشکیل می‌شد. بنابراین تصور نمی‌کنم احتیاج به‌مقدمه داشته باشد.

دکتر صدیقی: در هیئت دولت باید عرض کنم که اعلامیهٔ دولت مطرح نشد.

رئیس: اطلاع حاصل فرمودید که این اعلامیه به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر شده بود؟

دکتر صدیقی: بله. اطلاع حاصل کردم که به‌نام دولت این اعلامیه صادر شده است.

رئیس: آیا از تنظیم آن اعلامیه در منزل آقای دکتر محمد مصدق اطلاع پیدا کردید یا خیر؟

دکتر صدیقی: از جریان وقایع چون اطلاع نداشتم طبیعی است نمی‌توانستم در تهیه و تنظیم آن شرکت کنم. ولی پس از آنکه آن را تهیه کردند، اطلاع حاصل کردم.

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید از موضوع دستخط همایونی دایر به‌عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری چه اطلاعی داشتید. آیا در هیئت وزیران مطرح شده یا خیر؟

دکتر صدیقی: از دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌هیچ وجه اطلاعی نداشتم و در هیئت دولت هم

دستخط اعلیحضرت همایونی مطرح نشد.

رئیس: از موضوع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌بغداد در هیئت دولت آن روز صحبتی به‌میان آمد یا خیر و به‌نظر جناب‌عالی شایسته بوده مطرح شود یا خیر؟

دکتر صدیقی: عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌بغداد چنانچه بعداً اطلاع حاصل کردم روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه بود؛ و حال آنکه هیئت دولت جلسهٔ بعد از عزیمت اعلیحضرت همایونی را روز دوشنبه ۲۶ مرداد تشکیل داد.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر فرمایید که در جلسهٔ ۲۶ مرداد چه موضوعاتی در هیئت دولت مطرح گردید؟

دکتر صدیقی: جلسهٔ هیئت وزیران در ساعت شش و نیم روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه در منزل جناب آقای دکتر مصدق تشکیل شد. ادارهٔ آن جلسه به‌حکم سنتی که در هیئت وزیران جاری و معمول است با بنده بود. در ابتدای جلسه دو سه فقره تصویبنامه صادر شد. بعداً جناب آقای نخست‌وزیر بوسیلهٔ منشی هیئت به‌آقای دکتر عالمی پیام فرستادند که رئیس هیئت مدیرهٔ شیلات برای ترتیب امر مالیات شیلات در اطاق مجاور حضور یافته‌اند و چون ترتیب این کار فوریت دارد مقتضی است ایشان را به‌هیئت دولت دعوت کنید و به‌مطالب ایشان رسیدگی بشود.

آقای رئیس هیئت مدیره به‌جلسهٔ هیئت وزیران دعوت شد و مذاکرات مربوط به‌مالیات شیلات در حدود دو ساعت به‌طول انجامید. پس از آن آقای وزیر راه، عذر می‌خواهم آقای وزیر مشاور، آقای مهندس رجبی راجع به‌تهیهٔ ریل برای راه شاهرود به‌مشهد مطالبی اظهار کردند و به‌آن کار هم رسیدگی شد. پس از آن آقای وزیر فرهنگ دکتر آذر دربارهٔ لایحهٔ قانونی اصلاح لایحهٔ تأسیس دانشکدهٔ شهرستانها طرحی تهیه کرده بودند در هیئت دولت قرائت کرد و آن هم به‌تصویب رسید. البته به‌عنوان مشورت پس از آن آقای مهندس حفشناس وزیر راه درضمنی که خواستیم به‌یکی دو مطلب دیگر که از طرف منشی هیئت مطرح شده بود رسیدگی کنیم، اظهار داشتند که «مقتضی است راجع به‌جریان وقایع و امور کشور مذاکره شود؛ چون بحث این موضوع به‌تشخیص بنده لازمتر بود.» بنده بلافاصله از ایشان خواهش کردم مطالب خود را اظهار کنند. بعد از ایشان آقای دکتر عالمی صحبت کرد. پس از آقای دکتر عالمی، آقای دکتر ملکی و پس از آقای دکتر ملکی، آقای مبشر و پس از آقای مبشر، آقای لطفی و پس از آقای لطفی تیمسار سرلشکر مهنا. بعداً بنده نیز مانند دیگران نظر و عقیدهٔ خود را دربارهٔ یکی دو موضوع که به‌نظر بنده اهمیت داشت به‌عرض هیئت محترم دولت رسانیدم و در حدود ساعت ده و ربع جلسهٔ هیئت دولت پایان یافت.

رئیس: آیا خود آقای دکتر محمد مصدق در آن جلسه حضور یافتند یا خیر؟

دکتر صدیقی: ایشان، جناب آقای دکتر مصدق در هیئت تشریف نیاوردند. البته دراین جلسه...

رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرمایید مطالبی که راجع به‌جریان روز و وقایع مطرح گردید از چه قرار بوده؟

دکتر صدیقی: مذاکراتی که در این باب در هیئت دولت به‌عمل آمد در پیرامون سه امر بود: اول اقداماتی که از طرف عده‌ای از مردم دربارهٔ فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صورت گرفته بود. بعداً مذاکراتی دربارهٔ فرود آوردن عکسها در وزارتخانه‌ها به‌عمل آمد. سوم مذاکراتی دربارهٔ تشکیل اجتماعات و تظاهراتی که شده بود در خیابانهای تهران و ممکن بود باز هم تجدید شود. در هر قسمت توضیحی می‌خواهید، بفرمایید تا عرض کنم.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ در میدان بهارستان نیز صحبتی به‌میان آمد یا خیر؟

دکتر صدیقی: از جریان میتینگ روز بیست و پنجم چون امری بود که وقوع یافته بود مذاکراتی نشد. اما چون به‌هبوب و مفاسد این نوع تظاهرات عموم آقایان توجه پیدا کرده بودند، هنگامی که صحبت از تشکیل اجتماعات و تظاهرات می‌شد چند تن از آقایان از جمله خود اینجانب صریحاً نظر خود را در هیئت دولت اظهار کردیم.

رئیس: جریاناتی که توضیح فرمودید از پایین آوردن مجسمه‌ها و تظاهرات و تجمعات مراتب را به‌استحضار آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا خیر؟ همچنین از نظری که هیئت دولت به‌اصطلاح آن روز اتخاذ نمود دادگاه را مستحضر فرمایید.

دکتر صدیقی: خاطر ریاست محترم دادگاه استحضار دارند که بنده در دولت جناب آقای دکتر مصدق سمت وزارت کشور داشتم. ولی چون در تهران فرماندار نظامی بود و هنگام سلطهٔ فرمانداری نظامی دایرهٔ عمل و فکر و اقدام وزارت کشور و شهربانی کل و ژاندارمری محدود می‌شود، طبیعی است بنده نه از تشکیل میتینگ و نه از برنامه‌ای که در میتینگ منظور شده بود و نه از اشخاصی که قرار بود در میتینگ سخنرانی کنند ــ چنانکه قبلاً هم رسم نبود و این امور به‌وسیلهٔ فرمانداری نظامی صورت می‌گرفت ــ اطلاع حاصل نکردم. ولی نظر به‌آنکه مایل به استطلاع از جریان میتینگ بودم، از نیمسار رئیس شهربانی کل خواستم که دربارهٔ میتینگ بمن اطلاعاتی بدهد. چند دقیقه به‌ساعت ۸ بعدازظهر روز ۲۵ مرداد مانده بود که ایشان به‌وسیلهٔ تلفن بمن خبر دادند که در میتینگ مطالب و سخنانی ناهنجار و نامطبوع گفته شده است. و نیز اطلاع دادند که در همین ساعت جماعت، عذر می‌خواهم جمعی از میتینگ دهندگان، بمیدان سپه رفته‌اند و شعارهایی می‌دهند که بسیار زننده است.

بنده در ساعت ۸ به‌خدمت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر رسیدم و از نظر رعایت سیاست انتظامی کشور درحدودی که مسئولیت آن بمن تعلق می‌گرفت به‌جناب معظم‌له عرض کردم که تشکیل این اجتماعات و اظهار این مطالب و دادن این شعارها برای اخلالگران که همیشه مترصد استفاده از اوضاع و احوال و اجرا و پیش بردن نقشه و مقاصد خود هستند از جهت حفظ انتظامات در شهرها بسیار خطرناک و نابجاست. با وجود فرمانداری نظامی بهتر آن است که تظاهر و اجتماعی نشود. یا لااقل اگر قرار است که فرمانداری نظامی و رئیس دولت اجازهٔ تشکیل اجتماعاتی بدهند، واجب است که قبلاً از برنامهٔ میتینگ دهندگان استحضار کامل حاصل کنند؛ و به‌هرصورت اجتماعات بی‌آنکه منظم و مضبوط باشد به‌صلاح آرامش و انتظامات کشور نیست. جناب آقای دکتر مصدق عرایض بنده را تصدیق و تأیید فرمودند. در پاسخ به‌بنده اظهار داشتند که «من به‌فرماندار نظامی دستور داده‌ام و بسار دیگر دستور خواهم داد که رعایت امری را که شما اظهار کرده‌اید بکنند.»

بنده از خدمت ایشان مرخص شدم. فردا، یعنی در حدود ساعت ۱۰ روز دوشنبه ۲۶ مرداد، نیمسار رئیس شهربانی بمن تلفن کردند و البته این برای اطلاع من بود نه برای کسب دستور که من در این باب وظیفه‌ای به‌عهده نداشتم. در تلفن بمن گفتند که دسته‌هایی در بعضی از میدانها تشکیل شده است و جمعی از مردم اخلالگر مشغول پایین آوردن مجسمه‌ها هستند. بنده به‌ایشان گفتم: «البته مسئولیت جلوگیری از این کار به‌عهدهٔ فرمانداری نظامی است.» ولی از آنجا که در کارهای مختلف، شهربانی در زمان حکومت نظامی رلی ندارد، بنده به‌نیمسار رئیس شهربانی گفتم: «هر چند مسئولیت این کار با وجود حکومت نظامی چندان به‌عهدهٔ شما نیست، ولی لازم است که شما با وسایلی که به‌اختیار دارید کمال مساعدت را با فرماندار نظامی به‌عمل بیاورید تا از این کار که بسیار ناشایسته است جلوگیری به‌عمل بیاید.»

اجازه می‌خواهم از ریاست محترم دادگاه. بنده علاوه بر سمت وزارت کشور که داشته‌ام، به‌دلایل مختلف با این

کار مخالف بودم. زیرا اولاً شغل دائمی و رشتهٔ تدریس من صیانت آثار ملی را ایجاب می‌کند. ثانیاً بنده عضو هیئت مؤسسان آثار ملی هستم. ثالثاً عضو هیئت‌مدیره انجمن آثار ملی هستم. رابعاً عضو کمیسیون ملی یونسکو هستم. یکی از کارهای مهم کمیسیون ملی یونسکو حفظ آثار ملی است و نگاهداری و نگاهبانی مفاخر و مآثر ملی. به‌این ملاحظات من به‌رئیس شهربانی گفتم که از این عمل جلوگیری کند و نتیجهٔ اقدام خود را به‌من اطلاع دهد.

در ساعت یازده و نیم تقریباً بار دیگر ایشان به‌من تلفن کردند که جمعی از مردم آشوبگر قصد تخریب مقبرهٔ اعلیحضرت فقید را دارند. حقیقت مطلب این است که من از این خبر چنانکه رئیس شهربانی وقت گواه و شاهد این مدعاست بسیار متعجب و متألم شدم. برای اینکه به‌هر حال بی‌احترامی به‌مقبرهٔ اشخاص هر که بوده باشد از نظر اخلاقی و دینی و اجتماعی مذموم و مردود است. ثانیاً مقبرهٔ اعلیحضرت فقید در جوار حرم حضرت عبدالعظیم است. این بود که من به‌نیمسار رئیس شهربانی گفتم: «این عمل بسیار ناسزا و نابجاست و بر شما واجب است که با تمام قوت از اهانت به‌مقبره با مساعدت فرمانداری نظامی جلوگیری کنید و با عوامل و وسایلی که دارید به‌اطلاع مردم متنفذ بازار و حرم برسانید.» مقصود این است که در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم بسیار کسان مدفونند و اسم بردم از جمله ناصرالدین شاه. و به‌ایشان گفتم که «در زمان حکومت مشروطه هیچ دیده نشده که کمترین بی‌احترامی به‌مقبرهٔ ناصرالدین شاه بشود. مقبرهٔ اعلیحضرت فقید در حریم حرم حضرت عبدالعظیم است. به‌مردم بگویید که گذشته از این که عمل شما از جهت ملی و اخلاقی ناپسندیده است، از جهت دینی هم بی‌احترامی به‌مقبرهٔ اعلیحضرت فقید، بی‌احترامی به‌حرم حضرت عبدالعظیم است و به‌هر صورت از این کار ناشایسته جلوگیری کنید.»

رئیس: با امتنان از توضیحات جناب عالی با اینکه بسیار قابل استفاده بود ولی پاسخ سؤال بنده نبود. اکنون استدعا می‌کنم چند دقیقه استراحت بفرمایید تا چند توضیح از آقای دکتر مصدق بخواهم.

دکتر صدیقی: بسیار خوب. [دکتر صدیقی روی صندلی کنار میز منشیها نشست.]

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق.

دکتر مصدق: [در حالی که از جای خود برمی‌خاست]: بله آقا. بنده امروز نمی‌خواهم سوءاستفاده از مراحم نیمسار بکنم. چون امروز حالم خوب است و می‌توانم ایستاده جواب بدهم، اجازه بفرمایید ایستاده درخدمتتان صحبت کنم.

رئیس: مطالب آقای دکتر صدیقی را استماع فرمودید؟ اکنون اگر نسبت به‌اظهارات ایشان توضیحی دارید بفرمایید. و اگر تأیید می‌کنید که هیچ.

دکتر مصدق: بنده از آقای دکتر صدیقی چیزی نشنیدم که بتوانم رد بکنم. یک عرایضی به‌دادگاه محترم عرض کردند که راجع به‌وظایف خودشان بود که به‌هیچ وجه تردید در این بیاناتی که فرموده‌اند نیست. یک عرایضی هم عرض کردند مبنی بر عقاید خودشان. البته هر کس در اظهار عقیدهٔ شخص خود آزاد است. بنده نه می‌توانم تصدیق بکنم عقاید ایشان را، نه می‌توانم رد بکنم. زیرا آنچه که مربوط به‌شخص ایشان است، همچنانکه بنده خودم هم عرایضی کرده‌ام و باز هم عرض می‌کنم عقیدهٔ شخص من است...

رئیس: شما در بیانات خودتان اظهار داشتید که «به‌هیچ وجه از جریان میتینگ اطلاع پیدا نکردم.» البته در درجهٔ اول روز ۲۵ و بعد هم روزهای بعد، چنانچه آقای دکتر صدیقی اظهار داشتند، در این خصوص مطالبی خدمت جناب عالی عرض کرده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: مطالبی که ایشان به‌عرض دادگاه رساندند، مطالبی نیست که بنده رد بکنم. به‌جهت اینکه اگر ایشان

فرمودند مطالبی در این میتینگ گفته شده که سزاوار نبوده، بنده آن را رد نمی‌کنم. بنده عرض کردم حافظهٔ درستی ندارم که آنچه به‌بنده گفته شده حفظ کرده باشم که اینجا به‌عرض دادگاه برسانم.

رئیس: راجع به‌مجسمه‌ها شرح مبسوطی آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و دینی، مخصوصاً بیان کردند که موضوع را به‌استحضار شما هم رسانیده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: هیچ نظرم نیست که ایشان در این باب با بنده صحبتی کرده باشند. حالا اگر تیمسار محترم بفرمایید که از این سؤال چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید، آن وقت بنده توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: عرض کردم ایشان شرح مبسوطی راجع به‌مجسمه‌ها گفتند که منظور بنده اینکه...

دکتر مصدق: ایشان معلم تاریخ هستند [خندهٔ شدید حضار] و باید در تاریخ اظهار نظر بکنند که فرمودند. بنده هم دکترحقوق، حالا هرچه‌می‌خواهید حساب کنید. [خندهٔ حضار] وبالاخره یک‌دکتری‌هستم. به‌هرحال‌راجع‌به‌مجسمه‌هادر بازپرسی در این دادگاه مطالبی عرض کرده‌ام. خود آقا که از نظریات بنده در مرحلهٔ بازپرسی اطلاع دارید که چه عرض کرده‌ام. دیگر تصور نمی‌کنم تکرارش ضروری باشد، چون خودتان که بسابقه مسبوق هستید. [خندهٔ حضار]

دکتر صدیقی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

دکتر صدیقی: شاید بیان بنده وافی بمقصود نبوده است. به‌عنوان توضیح بمقام ریاست دادگاه عرض می‌کنم که دربارهٔ فرود آوردن مجسمه‌ها به‌جناب آقای دکتر مصدق بنده عرض نکردم. اطلاعاتی که در باب میتینگ بمن رسید ساعت ۸ روز ۲۵ خدمتشان رسیدم و مطالبی عرض کردم. راجع به‌مجسمه‌ها در هیئت دولت مذاکراتی شد که البته اگر امر فرمودید توضیح عرض خواهم کرد.

رئیس: اینکه در سؤال قبلی اظهار داشته‌ام با اینکه بیانات جناب عالی پاسخ سؤال بنده نبود منظورم همین بود که اینجانب سؤال کردم در هیئت دولت در اطراف این مسائل چه مذاکراتی شد و چه تصمیمی اتخاذ گردید، و این مطالب به‌عرض آقای دکتر محمد مصدق رسید یا خیر؟

دکتر صدیقی: در هیئت وزیران صادقانه عرض می‌کنم که عموم آقایان وزیران که بیان مطلبی کردند کمال تأسف و انزجار خاطر خود را از عملی که دربارهٔ فرود آوردن مجسمه‌ها شده است اظهار کردند. و اما آنچه ریاست محترم دادگاه در اخذ تصمیم فرموده‌اند، باید با کمال تأسف عرض کنم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها امری بود وقوع‌یافته و انجام شده. تصمیم هر چه بود دربارهٔ حفظ انتظامات و جلوگیری از تظاهرات بعدی بود که مبادا دامنهٔ این نوع اعمال ناهنجار وسعت پیدا کند. بنده بخصوص بیم آن داشتم که این امر دستاویزی برای عناصر اخلالگر در شهرستانها ایجاد کند و نظیر آنچه در تهران واقع شد در آنجاها هم وقوع یابد.

این بود که مخصوصاً در آخر جلسه به‌عرض آقایان وزیران رسانیدم که شب قبل دربارهٔ میتینگ نظر خود را بمخدمت جناب آقای نخست‌وزیر عرض کرده‌ام. حالا هم به‌آقایان محترم عرض می‌کنم که عناصر اخلالگر نظر به‌مقام و شخص ندارند. آنها نقشه‌ای دارند که در هر فرصت با کمال بیباکی و بی‌پروایی به‌اجرای آن می‌کوشند. من صریحاً در هیئت دولت گفتم که نظر من جلوگیری از تظاهرات و اجتماعات است به‌سبب آنکه اولاً در زمان فرمانداری نظامی حتی‌المقدور باید از تشکیل اجتماعات جلوگیری شود. ثانیاً باید همواره آثار و عواقب این نوع اجتماعات را در مرکز کشور در نظر گرفت و متوجه بود که آنچه در شهر تهران می‌کنند ممکن است در شهرستانها نتایج نامترقب داشته باشد. دربارهٔ عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات، صبح روز سه‌شنبه ۲۷ که طبق معمول کمیسیون امنیت

تشکیل می‌شد بنده به‌منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. تیمسار ریاست ستاد و تیمسار امینی (عذر می‌خواهم تیمسار امینی آن روز حضور نداشت)، تیمسار رئیس شهربانی و سرکار سرهنگ اشرفی حاضر بودند. ولی چون تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش اظهار کردند که «من باید در کمیسیونی شرکت کنم» آن روز کمیسیون امنیت تشکیل نشد. ولی مذاکراتی از طرف اینجانب با آقایان به‌عمل آمد که مفادش این بود که نباید به‌اخلالگران فرصت داد که از اوضاع و احوال کنونی سوءاستفاده کنند. به‌سرکار سرهنگ اشرفی گفتم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها در روز قبل واقعهٔ غیرمنتظره و ناهنجار بوده است. ایشان در عین حال که نشان می‌دادند در بیانات خود که از این پیش‌آمد متأسف هستند، در پاسخ من گفتند: «اقداماتی به‌عمل آوردیم؛ ولی اشخاص غیر مسئول در این کار مداخله کردند و اقدام به‌نتیجه نرسید» و شد آنچه نباید بشود. مجلس ما یعنی جلسهٔ کمیسیون امنیت با همین مذاکرات مقدماتی که شد، تیمسار ریاست شهربانی و تیمسار ریاحی با من همآواز و همداستان بودند. ولی جلسهٔ ما خاتمه یافت و تیمسار رئیس ستاد برای شرکت در کمیسیونی که گفته بودند رفتند.

مقارن ساعت ۵/۲۰ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و دکتر صدیقی نیز به‌جلسهٔ دادگاه احضار گردید. پس از حضور ایشان، رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

خواهش می‌کنم دادگاه را مستحضر سازید بالاخره نتیجهٔ مذاکرات جلسهٔ هیئت دولت راجع به‌فرود آوردن مجسمه‌ها و جلوگیری از وقوع نظایر آن را در خاتمهٔ جلسه به‌استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسانیدید یا خیر؟

دکتر صدیقی: پایان مذاکرات آقایان وزیران در جلسهٔ هیئت وزیران در ساعت ده و ربع بعدازظهر بود. در آن وقت چون تصمیم منجز و قاطعی غیر از آنچه که بنده شخصاً به‌عرض جناب آقای نخست‌وزیر راجع به‌عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات رساندم نبود، بنده خدمت ایشان نرفتم و چیزی به‌حضورشان عرض نکردم.

رئیس [خطاب به‌دکتر مصدق]: به‌طوری که آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند، آیا راجع به‌جلوگیری از اجتماعات و تظاهرات اخلالگران مطالبی به‌اطلاع شما رسانیدند یا خیر؟

دکتر مصدق: هر وقت که آقای دکتر صدیقی وزیر کشور دولت اینجانب با بنده مذاکراتی فرمودند بیشتر روی مسائل انتظامی بوده است؛ و شخص من به‌کسانی که مسئول انتظامات بودند نه در این روزهای آخر مرداد بلکه همیشه تأکید در جلوگیری از اخلالگران کرده‌ام. این یک چیزی نیست که برای یک دفعه در دولت اینجانب مذاکره شده باشد، به‌طوری که رؤسای قسمتهای انتظامی هم خودشان به‌عرض رسانیدند که همیشه دستور بنده راجع به‌جلوگیری از هر گونه اجتماعی که موجب اختلال بشود بوده است.

رئیس: پس چگونه در مقابل گزارش و کسب تکلیف بعضی از فرمانداران نظامی و فرماندهان خارج چنانکه تأیید و تصدیق نموده‌اید به‌دستور شما از ستاد ارتش صادر شده است، صریحاً امر داده‌اید که «در تهران نیز موقتی به‌جلوگیری از احساسات مردم نشدیم، مردم را به‌احساسات خودشان باز گذارید.» و درست آنچه که در نظر هست این دستور در پاسخ گزارشی بود که فرماندهان وقت راجع به‌تظاهر دستجات چپ و اخلالگران این گزارش را داده‌اند؟

دکتر مصدق: حالا بنده نمی‌دانم که این راجع به‌کدام دستور بود. یک دستوری بود مربوط به‌مجسمه‌ها، آقا. البته شنیده‌اید و به‌عرضتان رسیده است که شخص بنده به‌هیچ وجه عقیده به‌مجسمه نداشته‌ام و مجسمه در قانون شرع ما

حرام است. مجسمه البته اگر بعد از اشخاص مردم خودشان بروند درست بکنند، خوب در ازای خدماتی است که صاحب مجسمه بهمملکت نموده است. ولی اگر مجسمه‌سازی برای سوءاستفاده بشود، یعنی یک اشخاصی بخواهند به‌عنوان ساختن مجسمه بر اشخاص دیگری غلبه بکنند و این قضیه هر روز به‌صورتی موجب اخلال بشود، من شخصاً عقیده به‌ساختن مجسمه نداشتم. صاف و صریح عرض می‌کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب است و من فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم بلکه شخص خودم به‌هیچ وجه من‌الوجوه به‌مجسمه عقیده نداشتم. حالا اگر کسی برخلاف مجسمه صحبت بکند، از دو حال خارج نیست: یا این است که چنین صحبتی برخلاف قانون است که من حاضرم طبق آن قانون مجازات شوم. و اگر مجسمه در قانون پیش‌بینی نشده است، بنده شخصاً در اظهار عقیده آزاد بوده‌ام.

اینکه فرماندار نظامی به‌عرض رساند که تفکیکی در مجسمهٔ اعلیحضرت شاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه نشده است، این صحیح نیست. زیرا همان روزی که به‌بنده خبر رسید که مجسمه را می‌خواهند بردارند، این خبر از میدان بهارستان و راجع به‌مجسمهٔ اعلیحضرت شاه فقید بود. اصلاً جمه شد که این قضیه مجسمه‌ها پیش آمد، عرض کردم این مسئله بدین جهت پیش آمد که صبح دوشنبه به‌بنده گفتند که افراد دست چپ می‌خواهند مجسمهٔ شاه فقید را بردارند. ظهر بنده آقای دکتر سنجابی را خواستم و گفتم: «چنین خبری صبح به‌من رسیده. اگر احزاب دست چپ بروند و چنین کاری بکنند برای ما یک قدری مشکل است که یک کار دیگری بکنیم.» بدین جهت این قضیه اتفاق افتاده. حالا عرض کردم چون خودم عقیده به‌مجسمه‌بازی ندارم، این دستور را دادم. حالا اگر در قانون جزا یک همچنین عملی باشد که راجع به‌مجسمه‌برداری، راجع به‌مجسمهٔ شاه فقید یک مجازاتی هست، یعنی ماده‌ای برای مجازات این کار باشد، بنده آن مجازات را از جان ودل قبول می‌کنم تا دیگران به‌فکر من تأسی نکنند. خدا را به‌شهادت می‌گیرم که من به‌مجسمه نه عقیده دارم و نه آن را موافق شرع می‌دانم. حالا شما هرقدر می‌خواهید در این باب بحث کنید بفرمایید و هر مجازاتی را که مایلید دربارهٔ بنده مرعی دارید چون با جان و دل قبول می‌کنم.

رئیس: به‌نظر آقا، نظری که وزیر کشور وقت شما ساعت ۸ روز بیست و ششم راجع به‌جلوگیری از تظاهرات دست چپها و اخلالگران به‌هر عنوان داده بودند صحیح بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: ساعت ۸ چه روزی؟

رئیس: ساعت ۸ روز بیست و ششم.

دکتر مصدق: بله همین طور است.

رئیس: صحیح است؟

دکتر مصدق: بله، بله؛ کاملاً صحیح است.

رئیس: پس چگونه استدلال می‌فرمایید بدکتر سنجابی دستور دادید رسیدگی کنند و این طور تصمیم اتخاذ فرمودید که این مجسمه‌ها را اگر دولت به‌جای خود بگذارد یعنی در مقابل عمل حزب توده و اخلالگران تظاهر بکند موجب زحمت دولت خواهد بود و آنها را به‌حال و اقدام خود باقی گذارید.

دکتر مصدق: آقا، این دعوای مجسمه مربوط به‌آن روز نیست. این مجسمه سابقه دارد. یعنی اخلالگران در کار مجسمه‌ها کارشان سابقه‌دار بود. یک مدتی منعرض مجسمهٔ اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی که در میدان سنگلج بود می‌شدند. من دستور کامل در آن وقت دادم که یک عده نظامی چند روز آن مجسمه را حفظ کنند تا آنها

نتوانند بمقصود برسند. مجسمه یک موضوعی شده که هر روز باعث اخلال می‌شد. اگر آقا می‌خواستید این مجسمه‌ها را در همه جا حفظ بکنید، می‌بایست یک عدهٔ زیادی در همه جا مأمور مراقبت از این مجسمه‌ها بفرمایند. موضوع عرض بنده این بود که کاری نشود که یک اختلال دیگری پیش بیاید. فقط همین بود و بس.

رئیس: اگر در نظرتان باشد، دیروز رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی و روزهای قبل فرماندار نظامی و رئیس شهربانی اظهار داشتند که «بنابر وظیفه از تظاهر اخلالگران در فرود آوردن مجسمه‌ها جلوگیری می‌شد. بدستور آقای نخست‌وزیر سابق، یعنی آقای دکتر محمد مصدق، عده را جمع‌آوری نمودیم و اخلالگران در اقدامات خود آزاد شدند.»

دکتر مصدق: بنده عرض کردم آقا اینجا اخلالگران نبودند. بنده حقیقت را هر چه بوده است عرض کردم. اخلالگران نمی‌توانستند این کار را بکنند. ولی بنده به‌آقای دکتر سنجابی گفتم که «نظر اخلالگران این است که مجسمهٔ اعلیحضرت شاه فقید را هم بردارند. شما با اصناف، با احزاب ملی مذاکره کنید. اگر آنها صلاح می‌دانند که خودشان این کار را بکنند قبل از اینکه اخلالگران بیایند و عملی بکنند بسیار خوب است.» این یک کلام پس و پیش نیست و همین است که عرض می‌کنم. من اگر حرفی زده باشم و مجازاتی داشته باشد، آن مجازات را بنده از جان و دل می‌پذیرم و دیگر گمان نمی‌کنم برای این کار واجب باشد چیزی عرض کنم.

رئیس: ممکن است توضیحاً بفرمایید چرا این دستور را لامحاله بوزیر کشور دادید که مسئولیت انتظامات را داشتند و مأمورین انتظامی داخل شهرها و خارج از شهرها در حیطهٔ مسئولیت قانونی ایشان بوده ندادید و بعد کسر سنجابی مراجعه فرمودید؟

دکتر مصدق: برای اینکه اگر دولت این کار را می‌کرد، وظیفهٔ دولت نبود. زیرا که دولت حق ندارد برود یک مجسمه‌ای را بردارد مگر اینکه برطبق یک مقرراتی باشد. این کار بهیچ وجه جنبهٔ رسمی نداشت و نمی‌توانست هم داشته باشد. ما فقط می‌خواستیم کاری بکنیم که رفع اخلال بشود. دولت اینجانب دولت قانونی بود؛ دولت زورگویی بهیچ وجه نبوده است. عرض کردم این موضوع مجسمه اسباب یک اختلالی شده بود. حالا خودتان انصاف بدهید اگر در یک مملکتی موضوعی بود که موجب اختلال بود، باید مرتفع شود. من صاف و پوست‌کنده در این دادگاه عرض می‌کنم بمجسمه ابداً عقیده نداشتم. حالا دادگاه با کسی که دارای این عقیده بوده هر معامله‌ای که برطبق قانون باید بکند، بفرماید.

رئیس: آقای دکتر صدیقی خواهش می‌کنم بدادگاه روشن فرمایید ده راجع به‌تشکیل شورای سلطنتی اطلاعاتی دارید یا خیر؟

دکتر صدیقی: بنده عصر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد در روزنامه‌ها موضوع تشکیل شورای سلطنتی را خواندم. صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد در حدود ساعت شش و نیم از منزل جناب آقای نخست‌وزیر به‌بنده تلفن شد که حضورشان شرفیاب شوم. در ساعت ۷ به‌خدمت ایشان رسیدم. به‌بنده دربارهٔ مشورتی که با چند تن از اصحاب اطلاع فرموده‌اند سخن بمیان آورده فرمودند که «چون اعلیحضرت همایونی از تهران (ببخشید از کشور) عزیمت به‌خارج فرموده‌اند، با مشورتی که به‌عمل آمده است برای آنکه در غیاب اعلیحضرت همایونی وظایف مقام سلطنت در آنچه که مربوط به‌کار دولت می‌شود ترتیبی پیدا کند، در نظر داریم که بوسیلهٔ مراجعه به‌آرای عمومی شورای سلطنت تشکیل بدهیم.» این بود اطلاعات بنده راجع به‌تشکیل شورای سلطنت و دنبالهٔ آن مربوط است به‌مراجعه به‌آرای عمومی و فرمایشاتی که به‌بنده فرمودند که اگر مایل باشید عرض خواهم کرد.

رئیس: ممکن است برای روشن شدن ذهن دادگاه نظریهٔ خودتان را راجع به‌تشکیل شورای سلطنتی که این از حقوق مسلم پادشاه است یا از تصمیم دولت یا اشخاص دیگر توضیح بفرمایید؟

دکتر صدیقی: بنده نمی‌دانم که ریاست محترم دادگاه اطلاع دارند که شغل شاغل بنده تا ۳ ماه و ۱۴ روز پیش درس جامعه‌شناسی بوده و در دانشگاه تهران و در این کشور تنها معلمی هستم که جامعه‌شناسی را در دانشگاه تهران درس می‌دهم. در جامعه‌شناسی که می‌توان گفت آرا و افکار سیاسی را از جهت نظری تعلیم می‌کند مبحثی است به‌عنوان جامعه‌شناسی سیاسی که آنجا به‌نحو اخص در مسائل سیاسی خاصه حقوق اساسی بحث می‌شود.

حقوق اساسی کشورها تنها بر مبنا و مصدر قانون اساسی نیست. بلکه حقوق اساسی منابع و مبادی مختلف دارد تقریباً در جمیع قوانین کشورها. یکی از آنها قانون یا قوانین اساسی است و دیگری قوانین عادی، دیگر رسوم و عادات، دیگر فرمانهای رئیس دولت، دیگر آیین‌نامه‌ها و مقررات داخلی مجالس مقننه و در بعضی از جاها توجه و استفاده از آرا و افکار علمای علم حقوق. اجمال این است منابع و مبانی حقوق اساسی در کشور ما، در قوانین اساسی ما و قوانین عادی ما پیش‌بینی نشده است تشکیل شورای سلطنت. لکن بنابر رسم و عادت یعنی دو سابقه‌ای که در این کشور پیش آمده است. یک بار زمانی که اعلیحضرت همایونی به‌لندن تشریف می‌بردند و بار دیگر هنگامی که به‌کشورهای متحد امریکا سفر فرمودند شورای سلطنت را تشکیل دادند. پس اساس تشکیل شورای سلطنت به‌حکم این رسم و سابقه در حقوق اساسی کشور ایران نهاده شد. آنچه در موردی که مبتلا به‌دولت بود، یعنی ریاست محترم دادگاه با اصابت نظر و وسعت اطلاعی که از جریان کارهای این چند روز کسب فرموده‌اند و دقت شایانی که در کشف حقایق مبذول می‌دارند. اعلیحضرت که از تهران به‌بغداد تشریف بردند شورای سلطنت تشکیل نفرمودند.

در کشور ما هر آن بیم مخاطرات برای مبانی و اساس حکومت مشروطه می‌رفت. وقتی بنده عرض می‌کنم حکومت مشروطه برای این است که اعتقاد من و اعتقاد رئیس دولتی که من افتخار عضویت آن دولت را داشتم این بود که این کشور قانون اساسیش نباید تغییر کند...

دکتر مصدق: صحیح است.

دکتر صدیقی: ... در شرایط فعلی. از آینده کسی خبر نمی‌تواند بدهد. چون هیچ قانونی از نظر جامعه‌شناسی جامع و کامل که شامل عموم ادوار و اعصار باشد نیست. وقتی که اصول ادیان در تطور است قوانین عادی و موضوعهٔ ما جای خود دارد. ولی در هر حال بایستی عرض شود اساس کار دولت که من مکرر در طول بیست ماه خدمت در این دولت متوجه آن بودم، این بود که قوانین اساسی ما فعلاً نباید تغییر کند. به‌این نظر عرض می‌کردم با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن چند روز و فرصت نابجایی که برای عناصر اخلالگر پیش آمده بود، مخاطراتی برای کشور مشروطهٔ ما پیش آمده بود. چون اعلیحضرت تشکیل شورای سلطنت را امر نفرمودند، ناچار می‌بایستی فکری در این‌باره بشود. این فکر بوسیله جناب آقای دکتر مصدق در صبح روز چهارشنبه ۲۸ به‌بنده القا و تعبیر شد و بنده مطالبی به‌حضورشان در این باب عرض کردم که مربوط است به‌مراجعه به‌آرای عمومی و سؤالی که شاید مقدر باشد و بفرمایید تا جواب عرض کنم. ولی چه شورای سلطنتی تشکیل می‌شد یا نمی‌شد همیشه یک امر برای ما محرز است و یقین که مقام سلطنت به‌حکم قانون اساسی به‌وظایف خاصی می‌پردازند. و چون از کشور تشریف برده بودند و دولت مواجه بود با این وظایف خاص که ارتباط با وظایف سلطنت پیدا می‌کرد، در نظر گرفتند شورای سلطنت تشکیل بدهند. ولی این مسئله در مرحلهٔ مذاکره بود و از همین مرحلهٔ مذاکره خارج نشد. یعنی به‌مرحلهٔ عمل نرسید. چون قرار بود در عصر روز ۲۸ مرداد جلسهٔ هیئت دولت مطرح شود ولی به‌اینجا نرسید و موضوع به‌همین ترتیب معوق و

معطل ماند.

رئیس: آیا به‌نظر جناب‌عالی با استنادیی که در اجتماع‌شناسی دارید و آگاهیی که در آن زمان به‌امور کشور داشتید و اعتقاد به‌ابقای رژیم مشروطیت ایران دارید، به‌نظر جناب‌عالی به‌جای این نظر که باید به‌آرای عمومی مراجعه شود بهتر نبود راهنمایی فرمایید که به‌شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هر آن با وسایل ارتباطی و نمایندگان سیاسی چه در بغداد و چه در رم مراجعه فرموده و تکلیف را روشن فرمایید تا اینکه بدعتی در کشور گذارده نشود؟ البته نظر دادگاه فقط برای اطلاع و روشن شدن است نه استنطاق.

دکتر صدیقی: بنده، مقام ریاست دادگاه، در عرایض خود اگر نه به‌تصریح اقلاً تلویحاً عرض کردم که این موضوع به‌بحث و تحقیق و اظهار نظر نرسید. جناب آقای دکتر مصدق در صبح روز چهارشنبه به‌بنده مطلبی فرمودند و بنده در مقام پاسخ عرایضی عرض کردم و باز عرض کردم که اخذ تصمیم در اینکه آیا مراجعه به‌آرای عمومی بشود یا نشود و اگر بشود، در مورد تشکیل شورای سلطنت باشد یا خیر به‌عمل نرسید. بنده به‌عنوان استطلاعی که می‌فرمایند نمی‌توانم عرض کنم که تشکیل شورای سلطنتی عقیدهٔ منجز من و همکاران من و حتی جناب آقای نخست‌وزیر بود. زیرا ایشان مطلبی در موضوع مراجعه به‌آرای عمومی فرمودند که اگر اجازه دهید دربارهٔ آن نکته‌ای به‌عرض برسانم. زیرا آن موضوع روشنگر این مطلب خواهد بود که آنچه ما گفتیم از مقام قوه به فعل نرسید تا بنده بتوانم در پاسخ تیمسار ریاست محترم دادگاه عرض کنم که شورای سلطنت واجب و عقیدهٔ من بود و آنوقت من‌بدان معتقد بودم و با هستم.

رئیس: ممکن است توضیح بفرمایید پس ابلاغ به‌وزارت کشور برای آماده بودن استانداران و فرمانداران و بخشداران برای دستور جدید که شاید همان مراجعه به‌آرای عمومی باشد برای چه منظوری بوده است؟

دکتر صدیقی: چنانکه به‌عرض ریاست محترم دادگاه رساندم، در ساعت ۷ صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد به‌حضور جناب آقای دکتر مصدق رسیدم. ایشان چنانکه قبلاً معروض افتاد اشاره‌ای راجع به‌تشکیل شورای سلطنت و مشورت با صاحبان اطلاع نکردند. بعد به‌بنده فرمودند: «چون در نظر است با مذاکراتی که شده است مراجعه به‌آرای عمومی برای تشکیل شورای سلطنت شود، شما به‌فرمانداران البته به‌حکم سنت و عادت با ارسال رونوشت برای استانداران تلگراف کنید که در محل مأموریت خود حاضر باشند و اگر به‌مرخصی رفته‌اند فوراً به‌محل مأموریت خود حرکت کنند و اگر در بعضی جاها فعلاً بخشدار نیست فرمانداران شخصی را که مقتضی می‌دانند برای بخشداری و ایفای وظایف بخشدار بفرستند که در محل حاضر باشند.»

بنده به‌حضورشان عرض کردم: «اگر در نظر است مراجعه به‌آرای عمومی بشود برای شورای سلطنت و نلگرافی به‌فرمانداران بشود، چنانکه خاطر جناب‌عالی مسبوق است و در مراجعه به‌آرای عمومی قبل عمل شده است، باید این امر با اطلاع و تصویب و دستور هیئت وزیران باشد.»

در پاسخ به‌بنده فرمودند که «نظر شما صحیح است. ولی چنانکه اوضاع و احوال کشور بخصوص شهر تهران را می‌بینید در این چند روزه، لازم است هر چه زودتر در مدت غیاب اعلیحضرت ترتیبی داده شود که میدان به‌دست عناصر اخلالگر نیفتد و اذهان و افکار عمومی آرامش پیدا کند. بنابر این دستور بدهید که هر چه زودتر مأمورین وزارت کشور یعنی بخشداران و فرمانداران در محل مأموریت خود حاضر شوند.» بنده به حضورشان عرض کردم: «اگر این طور که می‌فرمایید و صحیح هم می‌فرمایید این‌کار فوریت دارد، اجازه بفرمایید که هیئت دولت امروز پیش از ظهر تشکیل شود تا تصمیم بگیرند و بنده با ابلاغ جناب‌عالی آن دستور را اجرا کنم.» فرمودند که «مشورت من و مشاوره با آقایانی که مشغول مشاوره هستند هنوز انجام نیافته است. آقایان مطالعات خود را می‌کنند. نظر آنها معلوم

می‌شود و تصمیم دیگری اتخاذ می‌کنند و یا مورد قبول واقع می‌شود و همین نظر را اجرا خواهیم کرد. این دستور را هم که شما می‌دهید دستور نقل و انتقال و امری است اداری.»

بنده نحوهٔ استدلال جناب آقای دکتر مصدق را پذیرفتم و از مفاد تلگرافی که کرده‌ام و این تلگراف با اصلاح شخص من در وزارت کشور فعلاً موجود است، در سطر اول نوشته‌ام: «چون در نظر است که بزودی مراجعه به آرای عمومی صورت گیرد که دستور آن بعداً داده خواهد شد»... بنده مخصوصاً توجه مقام ریاست محترم دادگاه را به این جمله جلب می‌کنم و استدعا می‌کنم که به این جمله که در سطر اول تلگراف بنده است توجه فرمایند «که دستور اجرای آن بعداً داده خواهد شد». این جمله می‌رساند که این تلگراف، تلگراف مراجعه به آرای عمومی نیست. سه قرینهٔ دیگر هست که این موضوع را روشن می‌کند: مراجعه به آرای عمومی باید اولاً موضوعش معلوم باشد و در این تلگراف موضوع مراجعه به آرای عمومی معلوم نیست. ثانیاً مراجعه به آرای عمومی باید طبق مقرراتی انجام گیرد، چنانچه در دفعهٔ قبل گرفته بود. مقررات مراجعه به آرای عمومی در این تلگراف بهیچ‌وجه معلوم نیست. ثالثاً مراجعه به آرای عمومی مستلزم تعیین وقت اجرای آن است. در این تلگراف بهیچ‌وجه به زمان اجرای مراجعه به آرای عمومی اشاره‌ای نیست.

در این صورت در این دادگاه محترم که باید ناچار یادآور دو دادگاه عظیم دیگر باشد: یعنی یکی عظیم و یکی اعظم، آن دادگاه عظیم دادگاه وجدان است و دادگاه اعظم محکمهٔ عدل الهی، چون خداوند احکم الحاکمین است. بنده انصاف می‌خواهم آیا به‌حدبداهت واضح وآشکار نیست که دستور به فرمانداران دستور اجرای مراجعه به آرای عمومی نیست؟ با این حال بدون آنکه بخواهم در این دادگاه محترم این درد را بگویم ناچار باید این درد را اظهار کنم که شخصی که بیست‌وهفت سال محصل بوده است، بیست‌وهفت سال عرض می‌کنم نیمسار محترم، بیست‌وهفت سال محصل بوده‌ام و شانزده سال دانشیار و استاد دانشگاه تهران بوده‌ام و شش بار نمایندهٔ دولت شاهنشاهی به عنوان عضویت هیئتها یا ریاست هیئتهای فرهنگی به مجامع بین‌المللی رفته‌ام. در زندگانی من یک قدم بر خلاف مصالح کشور پر افتخار ایران بر داشته نشده است. تمام کسانی که مرا می شناسند می‌دانند که من زندگانیم، سلامت بدنم، در راه مطالعهٔ افتخارات و مآثر و آثار این کشور کهنسال صرف شده است. در این صورت آیا سزاوار است که به حکم دادن یک دستور اداری هزار بد و ناسزا به‌شخصی بگویند که گوشت و پوست و رگ و استخوان او به‌عشق و علاقه نسبت به‌این کشور سرشته شده است؟

خارج از این مطلب اگر مطلبی عرض کنم خارج از کار و وظیفهٔ این دادگاه است. اما همین اندازه عرض می‌کنم که این دستور مراجعه به‌آرای عمومی را من با علم به‌اینکه دستوری است اداری و به‌آن دلیل که آن را رمز نکردم و مکتوم مخابره کردم و قراین دیگری که به‌عرض دادگاه رساندم، امری خارج از وظیفهٔ اداری خودتلقی نمی‌کنم. جناب آقای دکتر مصدق چنانکه به‌بنده فرمودند قرار بود این موضوع را عصر همان روز چهارشنبه در هیئت دولت مطرح کنند.

رئیس: بعد از استماع بیانات مهیج و شیوای جناب‌عالی که جنبهٔ دفاع و سخنرانی داشت، چون اشاره به‌دادگاه عظیم وجدان فرمودید، اینجانب به‌همان دادگاه وجدان مراجعه کرده وجداناً از جناب‌عالی گواهی می‌طلبم آیا باید قبل از استمزاج از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صدور تلگرافات در روز ۲۵ به‌سفرای کبار ایران در خارجه که «با شاه تماس نگیرید» احترام پادشاه مملکت را در انظار خارج محو و نابود ساخت؟ در کشور، در خیابانها که قطعاً در مسیر عبور خود شما بوده است و بارها مشاهده نمودید، می‌توان قبول کرد جز منظوری که شاید برای دادگاه روشن

نشده اما در هر صورت اسم پادشاه در آن نبوده زیرا اگر هیئت دولت، رئیس دولت و جناب‌عالی وزیر کشور و مشاور این امر نظری به‌نفع رژیم شاهنشاه بوده ممکن نبود به‌نحو دیگری اجرا شود؟ یعنی قبلاً از شاهنشاه که مسافرتش به‌خارج یا به‌عتبات مقدسه شاید بکلی عادی بوده و اگر صلاح دانسته بودند ممکن بود دستور شورای سلطنت را هم بدهند، استمزاج حاصل شده و بعد از صدور تلگرافات تنگ‌آور وزیر خارجه وقت دکتر حسین فاطمی تصمیمات مقتضیتری که موافق و مطابق با منویاتی که خود جناب‌عالی اکنون نسبت به‌حفظ شئون مقدسات مملکت و رژیم آن ابراز داشتید به‌عمل می‌آمد شایسته‌تر نبود؟ چون دادگاه فقط از لحاظ گواه از جناب‌عالی سؤالاتی می‌کند خواهشمندم فقط پاسخ سؤالات را بفرمایید.

دکتر صدیقی: بنده هر چه در پاسخ ریاست محترم دادگاه به‌عرض برسانم چون آنچه منظور نظر ما در تشکیل هیئت دولت و بحث دربارهٔ شورای سلطنت بود بمرحلهٔ عمل نرسید یعنی این مسئله مطلقاً در هیئت دولت مطرح نشد تا معلوم شود که باید از پیشگاه اعلیحضرت همایونی در این باب استدعایی بشود یا آنکه راه دیگری برای تشکیل شورای سلطنت اختیار کنند، هرچه بگویم جنبه و صورت احتمالی خواهد داشت. ممکن است این نظر را پذیرفت که استعلام از پیشگاه اعلیحضرت همایونی قرین ارجح بود. لکن همین مطلب خود می‌بایستی در هیئت دولت مطرح شود.

اما آنچه ریاست محترم دادگاه راجع به‌مخابرهٔ تلگراف در روز بیست و پنجم فرموده‌اند، بدون پیرایه با کمال صداقت عرض می‌کنم که من از آن به‌هیچ‌وجه اطلاع نیافتم جز روز بیست و هفتم، یعنی دو روز بعد. و اما متن تلگراف را صریحاً عرض می‌کنم که نخواندم و از مفاد آن به‌وسیلهٔ نیمسار دادستان محترم ارتش اطلاع حاصل کردم هنگامی که از من بازجویی می‌فرمودند. بسیار متأسف هستم که چنین تلگرافی مخابره شده است. زیرا برای من کلمهٔ «شاه» آغاز کنندهٔ تاریخ کشور من است. یعنی تاریخ کشور من با نام شاهان شروع می‌شود و کارنامهٔ ملت ایران که سند پر افتخار این ملت است به‌نام نامی شاهان و شاهنشاه خوانده می‌شود. یعنی در عصر اساطیری و داستانی هم حماسهٔ ملی ما نام شاهان را که مظهر و ممثل کردار و سیرت این ملت پرافتخار است معلوم و معین می‌کند. بنده شخصاً چنانچه عرض کردم معتقد به‌حکومت مشروطیت هستم و حفظ قوانین اساسی در اوضاع و احوال ملی و آنچه بر من معلوم شده، رئیس دولتی که مرا به‌همکاری خود دعوت کرد، عقیده به‌حکومت مشروطه یعنی وجود شاه داشته است. اکنون من هر چه بگویم شاید صورت مدح و ستایش پیدا کند. لکن شأن و شخصیت و حیثیت من به‌من حکم می‌کند که بدون بیم و امید و طمع که من از هر سه دور هستم. یعنی نه بیم از کسی دارم و نه امید به‌کسی دارم و نه طمع به‌کسی و بمقامی دارم، بدون بیم و امید و طمع عرض می‌کنم که عقیدهٔ من روی مطالعاتی که کرده‌ام و درسی که خوانده‌ام و نوشته‌هایی که قبل از این مانده از من چه در درس و چه در مجامع بین‌المللی موجود است گواهی می‌دهد که من به‌آنچه گفته‌ام اعتقاد کامل دارم. و امیدوارم این عرایض من را که تا حدی شاید خارج از سؤال ریاست محترم دادگاه شده باشد جز به‌عنوان عقیدهٔ یک نفر ایرانی به‌صورت دیگر تلقی نفرمایید. بسیار متأسف هستم که برخلاف عادت معمول که همواره سعی می‌کنند شکاک را مؤمن کنند در این مدت بعضی اشخاص خواسته‌اند که مردی مؤمن را شکاک قلمداد کنند. حکومت بین من و آن اشخاص با احکم‌الحاکمین است.

رئیس: آیا از تلگرافاتی که ادارهٔ اطلاعات شهربانی راجع به‌تحت نظر گرفتن شاهپورها صادر نموده جناب‌عالی نیز اطلاعی دارید یا خیر؟ اگر اطلاع دارید، مجوز صدور آن تلگرافات چه بوده است؟

دکتر صدیقی: بنده به‌هیچ‌وجه از صدور این تلگراف خبری نداشتم و اکنون از زبان ریاست محترم دادگاه این مطلب را می‌شنوم.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر فرمایید تلگرافاتی که از شهرستانها راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که قطعاً بموزارت کشور رسیده در هیئت دولت مطرح شده یا خیر و از طرف وزارت کشور چه عکس‌العمل و اقدامی به عمل آمده است؟

دکتر صدیقی: به‌عرض ریاست محترم دادگاه می‌رسانم که حتی یکی از تلگرافاتی را که اشاره می‌فرمایید من ندیده‌ام و بنا براین در هیئت محترم دولت هم نمی‌توانستم جیز نادانسته را مطرح کنم. این تلگرافات ممکن است که روز بیست و هفتم مخابره شده باشد و ناچار روز بیست و هشتم بموزارت کشور می‌رسد. وزارت کشور ناچار باید عرض کنم که کارش طرف مقایسه با سایر وزارتخانه‌ها از جهت کمیت نیست. خاصه در روز ۲۸ عادت بنده چنانکه اولیای وزارت کشور و حتی رانندهٔ وزارت کشور می‌داند این بود که روزها تا ساعت سه و نیم و چهار چهارونیم، پنج‌ونیم و گاه بدون خوردن ناهار با آنکه معدهٔ مرا عمل کرده‌اند بهیئت دولت می‌رفتم و روز ۲۸ اوضاع و احوال اجازه نمی‌داد به‌کارهای جاری رسیدگی شود. عادت من بر این بود که به‌کارهای فوری رسیدگی می‌کردم و دستهٔ پرونده‌ها را شب بمنزل خود می‌بردم و در منزل مطالعه می‌کردم. در همان روز هم بستهٔ پرونده را در اتومبیل گذاشتم. منتها بدون اینکه من دیگر آنها را ببینم آن بسته را به‌وزارت کشور اعاده کرده‌اند. محتمل است این تلگرافات جزو آن بسته باشد که در وزارت کشور است. ولی بهر صورت قول مردی که عادت بدروغ ندارد و او را به‌این صفت می‌شناسند با وجود هزاران عیب دیگر این است که من چنانکه گفتم حتی یک تلگراف هم در این باب ندیده‌ام.

رئیس: تیمسار دادستان، اظهاراتی دارید؟

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رسانم: بیانات آقای دکتر محمد مصدق و آقای دکتر صدیقی بنده را وادار می‌کند مختصر توضیحی به عرض برسانم. قبل از ادای این توضیحات با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه یک تذکر به آقای دکتر صدیقی می‌دهم و یک سؤال می‌نمایم. تذکر این است که زبان اینجانب در این دادگاه به آن صراحت است و گوش اینجانب گوشی است که جز گفتار صریح گفتاری ادراک نمی‌کند. از جناب آقای دکتر صدیقی خواهشمند است با زبان غیر ملمع و ادبی، زبان فارسی که بنده بفهمم منظورشان از این که شخص مؤمنی را شکاک می‌کنند و شکاک را مؤمن جلوه می‌دهد چیست. جریان این جمله را بنده نفهمیدم. ضمناً این توضیح را هم بدهند که هزار بدو ناسزاهایی که ایشان می‌گویند، این بد و ناسزاها را چه کسی گفته است. اگر کسی گفته است، در این محضر خجالت نکشند. چون در این محضر اگر کسی زیاد خجالت بخرج بدهد، ممکن است به ضررش تمام شود. صاف و صریح بگویند بد و ناسزا چه بوده. و لطفاً بگویید جریان بازپرسی از ایشان چگونه بوده. چون در تمام مدتی که برای تحقیقات احضار می‌شدند، روی مبلی جلوس می‌فرمودند و بازپرس و دادستان ارتش و کمک بازپرس مانند یک خدمتگزار در خدمتشان بودند. به هر جهت این توضیحات را صریحاً بفرمایند تا بنده با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه مختصر توضیحات خود را عرض کنم.

دکتر صدیقی: بنده خوب می‌دانم که هر مجلسی ادبی دارد. البته این دادگاه محترم هم ادبی خاص دادگاه دارد. آداب مخصوص به دادگاه طریقی است که تیمسار دادستان ارتش بدان اشاره فرمودند و افتخار می‌کنم که من هم، بله «ما هم از مستان این می بوده‌ایم.» بنده هم افتخارم این است که صداقت و صراحت را دارم. صریحاً عرض می‌کنم که غرض من به هیچ وجه از هزاران بد و ناسزا مطلقاً در تخیل و تصورم عطف توجهی به تیمسار نبوده است. ایشان به بنده ناسزایی نگفته‌اند و من از ایشان بدی ننشنیده‌ام. در بازجویی هم ایشان با کمال ملاطفت و حفظ ادب با من رفتار کردند و من از ایشان کمال تشکر را دارم. این را ناچار باید به عرض برسانم که در سؤالاتی که در مقام بازپرسی و

بازجویی از من کرده‌اند، مقام دادستانی اقتضا می‌کرده که سؤالات را طوری عنوان کنند که مناسبت با وضعیت من نداشته است، به لحاظ مقام و موقعیت و تناسب شغل و وضعیت دادستانی ایشان بوده است. و من از ایشان کمال امتنان و تشکر را دارم.

اما راجع به مسئلهٔ مؤمن و شکاک، اگر خاطر مبارک باشد عرض کردم در مقام بازجویی که من معتقد به حکومت مشروطه‌وروجودشاه هستم و [*ناطق دراین‌موقع‌باصدای‌بلند فریاد زد*] برای اینکه من‌به‌این کشور علاقه‌مندم. معمولاً می‌گویند: «خدا، شاه، میهن.» من اگر گناه است و باید اعدام شوم عرض می‌کنم: «خدا، میهن، شاه.» به حکم علاقه‌ای که به میهن دارم، عرض می‌کنم به عقیدهٔ شخص من برای حفظ میهن وجود شاه لازم است و شک ندارم. مؤمن هستم برای اینکه به حکومت مشروطه و شاه ایمان دارم و شکاک نیستم که رژیم دیگری غیر از این رژیم برای ما ایجاد شود. ولی چه باید کرد که در تمام مدتی که در باشگاه افسران بودیم و در رادیو تهران شانزده شب متوالی سخنرانی می‌کردند و هزار فحش و ناسزا به من گفته شد و نمی‌دانستند که اگر ما برکنار هستیم در مرحلهٔ اتهام می‌باشیم. چون بازپرسی و دادرسی و کیفر جزایی سه مرحله دارد و مرحلهٔ اتهام است و مقصر و محکوم. این سه مرحله است، آقا. سه مرحله. ولی چه کنم و چه می‌شود کرد که در این کشور بین متهم و مقصر و محکوم فرقی نیست. من چه بگویم که در مرحلهٔ اتهام بودم و هزار فحش و ناسزا شنیدم بدون اینکه بدانند و متوجه شوند که این شایسته و ستوده نیست و مقتضی و مجاز نمی‌باشد که بگویند یگانه استاد جامعه‌شناسی یک کشوری معتقد به حکومت مشروطه و شاه نیست. این بود که عرض کردم این چه اصراری است و چه پافشاری است که یک مؤمنی را شکاک جلوه دهند؟ منظور بنده این بود. والا قصد اسائهٔ ادب به این محضر نداشتم. تصور می‌کنم که از جمیع جهات رعایت شئون و احترام این مجلس را کرده باشم و آقای دادستان نبایستی اندیشه نمایند که منظور و مقصود من خدای نخواسته ایشان بوده‌اند.

رئیس: نیمسار دادستان، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرتیپ آزموده: ضمن تشکر از بیان جناب آقای دکتر صدیقی، به عرض می‌رساند: عادت بنده بر این است که برای هر امری پروندهٔ جداگانه‌ای در قلب و مغز خود باز می‌کنم. بیاناتی که آقای دکتر صدیقی فرمودند، خارج از وظیفهٔ دادستانی چون توأم با عدل و انصاف بود، موجب امتنان و تشکر است. ولی در مقام دادستانی ارتش و آنچه که در پاسخ سؤالات ریاست محترم دادگاه بیان فرمودند، نه به عنوان اینکه در این دادگاه متهم یا مقصر هستند بلکه با توجه به اینکه آمده‌اند برای راهنمایی دادگاه، پاسخ بیانات ایشان را باید ادا کنم. این مقصود و بیان پاسخ برای این است که مبادا دادگاه محترم در اثر صحبتهایی تحت تأثیر واقع شوند و از مجرای حقیقت منحرف گردند.

اینجانب ناچارم اشخاصی که در این دادگاه حضور پیدا می‌کنند و از آنها سؤالات می‌شود مثل یک قاضی که حق صحبت دارد اظهار عقیده دربارهٔ آنها کنم. آقای دکتر صدیقی در بحبوحهٔ اظهارات توأم با اظهارات شاه‌دوستی و وطن‌پرستی‌شان یک جمله‌ای گفتند که اینجانب تنفر خود را از این جمله اظهار می‌دارم. آن جمله این بود که فرمودند: «اصول ادیان نیز در تطور است چه رسد به‌اصول قانون اساسی ایران.» در جلسه‌ای عرض کردم آقای دکتر محمد مصدق احتیاج به‌مردانی‌داشته‌است که دوخاصیت اصلی‌داشته باشند: یکی اینکه برخلاف مذهب اسلام‌باشند و دیگر اینکه برخلاف اصول سلطنت. آقای دکتر صدیقی اسناد جامعه‌شناسی و ادیب و دانشمند که هزار خصلت دیگر برای خود فرض کردند...

دکتر صدیقی: بنده کی چنین ادعایی کردم؟

سرتیپ آزموده: رسماً در این دادگاه گفت که اصول ادیان هم در تطور است. و درست گفت و عقیده‌اش این

است و این کلام را از روی عقیده گفته است. کما اینکه دکتر محمد مصدق نیز به‌کرات در این دادگاه گفت و عیناً خطاب به‌ریاست دادگاه چنین گفت که «اگر می‌خواهید به‌شما ثابت شود پادشاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد، بمن اجازه دهید استناد به‌قوانین اساسی کشورهای دیگر بکنم و از دانشمندان حقوق و علمای خارجی سند بیاورم.» این بیان دکتر محمد مصدق هیچ نیست جز اینکه قانون اساسی ایران را با قوانین اساسی کشورهای دیگر در یک ردیف می‌گذارد. می‌خواهد بگوید هر اصلی در اصول قوانین اساسی کشورهای دیگر نیست، در کشور ایران نیز لازم‌الرعایه نیست.

دکتر مصدق: لاوالله!

سرتیپ آزموده: یعنی اصل اول متمم قانون اساسی ایران که مقرر می‌دارد مذهب رسمی ایران اسلام و طریقهٔ حقهٔ جعفریهٔ اثنی‌عشریه است، نباید مثلاً در کشور مسلمان ایران لازم‌الرعایه باشد. چون چنین اصلی مثلاً در کشور سویس وجود ندارد. آن نخست‌وزیر یاغی چنین می‌گوید و وزیر کشورش هم صریحاً در دادگاه می‌گوید اصول ادیان در تطور است چه برسد به‌قانون اساسی.

ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم این دادگاه باید توجه فرمایند که با چه اشخاصی سروکار دارند. بنده در مقام این نیستم که به‌جزء جزء گفتار آقای دکتر صدیقی جواب دهم. زیرا ایشان باید این اظهارات را در دادستانی ارتش بنمایند و پاسخ بشنوند. هر گاه بی‌گناهیشان ثابت شد، مرخص می‌شوند. هر گاه گناهکار تشخیص داده شوند، تسلیم دادگاه خواهند گردید. شاید جزء اعظم اظهارات ایشان تمرین دفاع در دادگاه بود. ولی به‌طور کلی به‌عرض می‌رسانم که اساساً وجود دولت برای این است که حوادث سوء روی ندهد؛ و هر گاه روی داد آناً جلوی حادثه گرفته شود که توسعه پیدا نکند.

این سرّ را دادگاه محترم باید کشف فرمایند که چگونه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد همه گونه حادثه‌ای در این کشور روی داده. از هر کس هم که سؤال می‌فرمایند می‌گوید بسرعت برق روی داد. بعداً بنده یکی از اشخاص بودم که بسیار متأسف شدم. این آقای دکتر صدیقی آفتاب نزده روز ۲۵ مردادماه در محضر آقای دکتر مصدق بود. آخر روز ۲۸ مردادماه از نردبان با ایشان بالا رفته. یکی دوشب و روز در زیرزمینها گذرانیده تا بالاخره تسلیم دستگاه عدالت شده است. این آقا آیین‌نامه و قانون در این دادگاه می‌خواند و می‌گوید در زمان سلطهٔ حکومت نظامی دایرهٔ عمل شهربانی سنگینتر می‌شود که بنده از این عبارات عارفانه و شاعرانه چیزی درک نمی‌کنم. می‌خواهد بفرماید که وزیر کشور بوده و «اگر میتینگ دادند و گفتند ما شاه نمی‌خواهیم، به‌اینجانب مربوط نبوده است.» می‌خواهند بفرمایند که در چهار روز شوم این کشور که روزنامه‌ها و بیوطنان می‌نوشتند و فریاد می‌زدند که «ما جمهوری می‌خواهیم» چون حکومت نظامی بوده است آقای وزیر کشور نباید روحشان مطلع باشد. به‌نظر اینجانب گفتار آقای دکتر صدیقی گفتارهایی است که مورد توجه بازپرس مربوطه باید واقع شود. و اما دربارهٔ یک توضیحی که آقای دکتر مصدق دادند، توجه دادگاه محترم را به‌آن توضیح جلب می‌کنم که به‌نظر اینجانب بسیار حساس بود. آقای دکتر مصدق در جلسه امروز صریحاً گفتند: «می‌دانستم تشکیل شورای سلطنت از حقوق پادشاه است.» و گفتند: «ما تصمیم نگرفتیم، حرف زدیم.» به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که توجه فرمایند. مادهٔ استنادی دادستان که به‌موجب آن تقاضای مجازات برای دکتر مصدق کرده عمل منطبق با آن ماده را در دو مورد صریحاً جرم شناخته به‌نحوی که در مجازات تأثیر ندارد. مادهٔ ۳۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش عیناً چنین است: [*دادستان ارتش عین مادهٔ ۳۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش را قرائت کرد.*]

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، آقای دکتر مصدق گاهگاهی می‌گویند: «اگر مجسمه را دستور دادم بردارند، خوب ببینم مجازات این عمل چیست. آن را درباره‌ام عمل کنید.» یا یک وقت می‌گویند: «آقا مگر عمل منفی هم جرم است و مجازات دارد؟»

دادگاه محترم توجه فرمایند. این آقا این جملات را با هوشیاری کامل می‌گویند، چون دکتر در حقوق است. دادگاه محترم توجه فرمایند عدم اجرای فرمان عزل، دستگیری ابلاغ کننده، برپا ساختن میتینگ برای جمهوریت، تهیهٔ مقدمات قبلی، فزود آوردن مجسمه‌ها، دادن شعارهای اعلام جمهوریت، مخابرهٔ تلگراف رسمی به‌خارج و اعلام فراری بودن شاه و تمام مدارک و دلایلی که در کیفرخواست نوشته‌ام، مزید این مطلب است که آقای دکتر مصدق به‌دستیاری یک چند نفری دیگر مرتکب سوءقصدی شده‌اند که منظورشان بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بود که مجازات آن قانوناً اعدام است. حال این آقای دکتر مصدق مجتهد جامع‌الشرایط هم شده و می‌گوید: «مجسمه چون برخلاف مذهب اسلام بود، دستور دادم آن را بردارند.» بسیار خوب مجسمه را دستور دادی بردارند. میتینگ راه انداختنت چه بود؟ خلاصه اینجانب کدام یک را بگویم؟

یک نکته‌ای امشب در بیاناتش گفت که بسیار جالب توجه بود. گفت این مجسمه‌ها همواره موجب زحمت بودند. مثال زد و گفت: «در میدان سنگلج اغلب باید مأمور بگماریم تا مجسمه‌ها را حراست کنند.» بسیار صحیح گفت و می‌گوید. زیرا اعمال چهارروزهٔ دکتر مصدق بخوبی ثابت می‌نماید که اصولاً اساس سلطنت و حکومت مشروطه برای مصدق ناراحتی و موجب زحمت بوده است. او یاغی شد که یکباره آن اساس را بر هم زند تا فارغ‌البال گردد و خیالش آسوده شود. بهر حال بنده دیگر عرضی ندارم جز استدعای اینکه مبادا دادگاه محترم تحت تأثیر پاسخهای آقای دکتر صدیقی واقع شوند.

رئیس: البته روی تذکر بنده به‌متهمین، گواهان، وکلای مدافع و همچنین دادستان ارتش است. به‌طوری که تذکر داده شده، منظور از احضار آن عده از آقایان فقط برای استطلاع و روشن نمودن جریان واقعات روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بوده که متأسفانه اغلب آنان بنا بر عادت استنادی و تدریس و اگر بهتر بگویم طغیان فضل و ادب، به‌جای آنکه هر چه موجزتر و صریحتر دادگاه و دادرسان را به‌حقایق واقف سازند، از لحاظ شخصی یعنی برای ماها موجب استفاضه است. ولی از لحاظ دادگاه عدم رعایت موضوع و تضییع وقت است. مع‌هذا بنده از طرف دادگاه بالصراحه اعتراف می‌کنم دادگاه به‌تشخیصی که از فرمایشات آقایان باید برسد، در خلال تمام این سخنرانیها و خارج از موضوع نایل می‌شود. دادستان ارتش نیز باید مطمئن و متیقن باشد این دادگاه به‌وظایف و موضوعی که مأموریت تحقیق بررسی و قضاوت آن را دارند با هیچ‌گونه اظهار فضل‌ها، هنرنمایی‌ها، حماسه‌سرایی‌ها و صحبتهای خارج از موضوع تحت تأثیر قرار نخواهد گرفت و وقت دادگاه را نیز به‌مناظره و مباحثه مصرف نخواهد نمود. اکنون نیز اگر آقایان مطالبی دارند که می‌خواهند بیان کنند، خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشده و منازعه و مباحثه را که برای دادگاه هیچ ارزش و ارجی ندارد پیش نکشید و وقت دادگاه را ضایع نفرمایید.

دکتر صدیقی: اجازه می‌خواهد دو کلمه عرض کنم.

رئیس: مختصر باشد.

دکتر صدیقی: بله مختصر است؛ خیلی مختصر.

رئیس: بسیار خوب بفرمایند.

دکتر صدیقی: بنده بسیار معذرت می‌خواهم که عرایض بنده موجب شد که تیمسار دادستان محترم ارتش از

جهت دین و دیانت ناراحت شوند.

رئیس: خواهش می‌کنم پاسخ این را به‌طور خلاصه بفرمایید.

دکتر صدیقی: خلاصه است. بنده فقط روی جملهٔ «اصول ادیان در تطور است» که آقای دادستان تکیه فرموده و استنباطی از آن کرده‌اند دو کلمه عرض می‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر صدیقی: آقای دادستان، ما همه به‌پیغمبری موسی معتقدیم و همه می‌دانیم که موسی پیغمبر بود. این شرطی از شروط دیانت ما است. معذلک اگر اصول ادیان در تطور نبود، دین موسی تبدیل به‌دین عیسی نمی‌شد و پیغمبر اسلام که خود می‌گوید برای اکمال و اتمام دین آمده مبعوث نمی‌شد و اصول و فروعی نمی‌آورد. پس اصول ادیان باید در تطور باشد. و خداوند کریم با عنایتی که به‌احوال بشر دارد، پیغمبران را در زمانهای مختلفه بفرستد تا اصولی موافق و مساعد زمان بیاورد. پس پیغمبر اسلام که آمده است اصولی آورد. ولی اگر اصول ادیان در تطور نباشد، این مطلبی نیست که من بگویم. این مطلبی است که در صدها کتاب و رساله‌ات و مقالات نوشته‌اند و علمای علوم در آن بحث کرده‌اند که اگر اجازه فرمایند بنده در دادستانی ارتش خدمتشان می‌رسم و تمام مطالب را عرض می‌کنم و صورت کتابها را هم می‌دهم.

رئیس: بهترین موقع هم همان‌جاست. [خندهٔ حضار]

دکتر صدیقی: ولی این را عرض می‌کنم به‌تیمسار ریاست دادگاه و به‌وسیلهٔ ایشان به‌استحضار دادستان محترم می‌رسانم که مثلاً در همین دین اسلام فرقه‌های مختلف هست. ما همه افتخار می‌کنیم که شیعه هستیم و مؤمن به ۱۲ امام. تنها مذهب شیعه صدوشصت و چند فرقه دارد و مسئلهٔ توحید اصلی است که باید خدا را یگانه دانست...

رئیس: خواهش می‌کنم این موضوع را دیگر به‌میان نکشید.

دکتر صدیقی: اطاعت می‌کنم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، جناب‌عالی فرمایشی داشتید؟

دکتر مصدق: بنده یک مختصر عرض داشتم.

رئیس: انشاالله خارج از موضوع نمی‌شوید.

دکتر مصدق: نخیر. ابداً.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: خواستم به‌عرض دادگاه محترم برسانم که آقای محترم بنده [*اشاره به‌دادستان*] به‌کرات از وظیفهٔ دادستانی خودشان خارج شدند. اگر...

رئیس: این وظیفهٔ دادگاه است که اگر خارج شدند به‌ایشان تذکر دهد.

دکتر مصدق: بسیار خوب. پس خواهش می‌کنم به‌ایشان تذکر دهید. [خندهٔ شدید حضار]

مصدق کیف خود را باز کرد و مجله‌ای از آن خارج نمود که گویا مجلهٔ *خواندنیها* بود. صفحه‌ای از آن را مقابل خود گشود و چنین گفت:

عرض کنم که این روزنامهٔ ایران است که روزنامهٔ سویسی را ترجمه کرده، یعنی روزنامهٔ *اندپاندان*. این روزنامه می‌نویسد: «دادستان ارتش و دستگاه تبلیغات دولتی با شدت هر چه تمامتر اقدامات گذشته او را (یعنی دکتر مصدق را)

مورد حمله و انتقاد قرار داده. دکتر مصدق را متهم به‌خیانت و قانون‌کشی و سوءاستفاده از اموال عمومی می‌کند.» خواستم عرض کنم که ایشان آنچه را که خواسته‌اند به‌من نسبت داده‌اند. یعنی خواسته‌اند برسانند که این نخست‌وزیر این مملکت آنچنان مردی است که سوابقش این‌است و مرتکب این قبیل جنایات شده است. البته در این باب بیش از این عرضی نمی‌کنم. در موقعی که باید به‌بیانات ایشان جواب عرض کنم عین بیانات ایشان را بدون کلمه‌ای تحریف می‌خوانم و جواب عرض می‌کنم تا اگر به‌من که نخست‌وزیر یک مملکتی بوده‌ام توهین می‌شود لااقل به‌ملت ایران که من منتخب آن ملت بوده‌ام توهین نشود. [دکتر مصدق *از جای خود برخاست.*] زیرا این شایستهٔ یک ملتی نیست که یک نفری مثل من را نخست‌وزیر خودش بکند و بعد این مرد [*اشاره به‌دادستان*] به‌او توهینی کند. این توهینی است که این مرد به‌ملت ایران می‌کند. امیدوارم بنده بموقع عرایض خودم را عرض بکنم.

رئیس: البته در جریان این مدت دادگاه توجه داشته‌اید در کلیهٔ سؤالات و ایرادات جز آنچه مربوط به‌روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بود به‌هیچ‌وجه دادگاه نه به‌گذشته و نه بدین و نه به‌اعمال و افعال شما نپرداخته است. و هر چه نیز در این دادگاه گفته شده، خارج از جریان و واقعات این چند روزه برای دادگاه هیچ‌گونه ملاک و مدرکی قرار نگرفته و نخواهد گرفت. از همین لحاظ بود که از شما هم خواهش شد که جز به‌موضوع این چهار روزه به‌چیز دیگر نپردازید.

دکتر مصدق: بنده حضورتان عرض کنم ممکن نیست تا این مطالبی را که این مرد در این دادگاه گفت تکذیب نکنم و جواب ندهم، محال است این دادگاه را دادگاه عادلانه‌ای بدانم. اگر جواب این مرد را ندهم، دنیا مرا محکوم می‌کند. شما هر چه می‌خواهید بکنید. دنیا من را محکوم خواهد شناخت. حالا اگر شما اجازه نمی‌دهید، مگر اینکه مرا بزور به‌این دادگاه بیاورید. بنده عرض کنم که آن روزی‌که گفتم اعتصاب غذا می‌کنم، سی ساعت غذا نخوردم. خود آقا [*اشاره به‌دادستان*] آمدند و به‌من گفتند «شما غذا بخورید. البته ریاست محترم دادگاه به‌شما اجازه خواهند فرمود که مطالب خودتان را در دادگاه به‌عرض برسانید.» آقا، من شصت سال است در این مملکت به‌درستی زندگی کرده‌ام. شما در نظر بگیرید که دنیا مرا محکوم خواهد کرد. شما اجازه بدهید من عین عبارات ایشان را می‌خوانم و جوابش را هم چهار کلمه عرض می‌کنم. اگر غیر از این می‌خواهید بکنید یک ظلم و ستمی به‌یک زندانی که در اختیار شما است کرده‌اید. اگر اجازه ندهید، من به‌دادگاه نمی‌آیم مگر اینکه شما مرا با زنجیر به‌این دادگاه بیاورید. من امروز در تحت اختیار شما هستم. هیچ‌کاری بدون اجازهٔ شما نمی‌کنم. من به‌هیچ چیز علاقه ندارم. شما هر امری بکنید برای من واجب‌الاجراء است. ولی تصدیق بفرمایید که یک کسی حق ندارد به‌یک نفر متهمی که در زیر دست اوست نسبتهایی بدهد و یک چیزهایی بگوید و در دنیا منتشر شود.

رئیس: مطمئن باشید که از حق قانونی جناب‌عالی وجداناً جلوگیری نخواهد شد.

دکتر مصدق: حق قانونی من، آقا جان، دفاع است.

رئیس: و در این باره قصور نخواهد شد. اکنون جلسه را ختم می‌کنیم و جلسهٔ آینده فردا...

سرتیپ آزموده: اجازه بفرمایید بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید.

سرتیپ آزموده: در مورد اعتصاب غذایی که ایشان کرده بودند، سوءتفاهمی در موضوع بیانات ایشان پیش آمده که اینجانب پیش ایشان رفتم و اظهاراتی به آن نحوی که گفتند ننمودم. ایشان هم از این عمل ساده هم سوء استفاده می‌کنند.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده: ایشان اعتصاب غذا کردند. صبح به اطاقشان رفتم. سرهنگ دکتر رحیمی و سرهنگ آزموده آنجا بودند و سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافعشان نیز بود. صریحاً عرض کردم خدمتشان...

دکتر مصدق: فرمودید.

سرتیپ آزموده:... که «اعتصاب غذا برازندهٔ شما نیست.» حتی به دکتر مربوطه گفتم اگر ادامه داد با وسایل دیگر غذا به بدنش رسانده شود. پس از این صحبت مخصوصاً به ایشان گفتم که «اکنون که در اطاق شما هستم، دیگر سرتیپ آزموده دادستان ارتش نیستم. از شما مثل یک فرد عادی، مثل یک نفر ایرانی استدعا می‌کنم که در دفاعیات خود به اعلیحضرت رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی توهین نفرمایید...

دکتر مصدق: چنین صحبتی نشد.

سرتیپ آزموده:... «و دفاعی نکنید که برخلاف مصالح کشور باشد.» حتی گفتم: «شما وقتی که به آن نحو دفاع می‌کنید، من همواره بیم دارم که مبادا کسانی تحت تأثیر احساسات به شما صدمه بزنند.»

دکتر مصدق: بهتر.

سرتیپ آزموده: در دنبالهٔ این صحبت به ایشان عرض کردم: «اجازه بفرمایید دستتان را ببوسم و مرخص شوم.» در این موقع ایشان روی مرا بوسیدند و بدیهی است بنده هم جمال مبارکشان را بوسیدم. اکنون ملاحظه می‌کنیم از این جریان هم سوءاستفاده فرمودند. مطلب را طوری عنوان فرمودند مثل اینکه از اعتصاب غذای ایشان بنده را هراسی فرا گرفت و یا به ایشان وعده‌ای کردم که به آن وعده خود عمل نکردم. این بود مختصر توضیح اینجانب. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسهٔ فردا ساعت ۳ بعدازظهر.

ساعت ۸ بعدازظهر جلسهٔ دادگاه ختم شد.

جلسهٔ بیست و هفتم

بیست و هفتمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۳/۴۰ بعدازظهر چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، سرتیپ‌آزموده اجازهٔ صحبت خواست.

رئیس: ولی خواهش می‌کنم زیاد از موضوع خارج نباشد.

سرتیپ‌آزموده: با نهایت احترام به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: غرض از گرفتن وقت دادگاه در این موقع تقدیم‌نامه‌هایی است که واصل شده. همان طور که به‌کرات به‌عرض رسانده‌ام، موظفم نامه‌های واصله را تقدیم کنم تا در این پرونده ضبط گردد. قبل از تقدیم این نامه‌ها، به‌عنوان مقدمه توضیح مختصری را به‌عرض می‌رسانم.

در جلسهٔ گذشته آقای دکتر مصدق مستند به‌نوشتهٔ یک مجله یا روزنامه‌ای چنین عنوان فرمودند که اظهارات دادستان ارتش در این دادگاه خیانت به‌ملت ایران است. اینجانب باید به‌عرض ایشان برسانم که هر اندازه ایشان سرسختی به‌خرج دهند، تصور می‌کنم بیشتر موجبات این موضوع فراهم می‌شود که به‌ملت ایران بهتر معرفی شوند. زیرا به‌کرات عرض کرده‌ام که وظیفهٔ سنگینی به‌عهدهٔ من است و کوچکترین اظهاری را در این دادگاه بلاجواب نخواهم گذاشت. دادگاه محترم باید توجه فرمایند که در مورد صلاحیت این آقای دکتر مصدق اظهاراتی کردند که ابداً مربوط به‌موضوع نبود. چون اظهاراتی کردند، بناچار اینجانب نیز در مورد بیان کیفرخواست پاسخهای ایشان را دادم. حالا هم اختیار دست خودشان است. هر رویه‌ای که ایشان پیش گیرند اینجانب پا به‌پا به‌دنبال ایشان خواهم رفت؛ و بدیهی است قضاوت نهایی را ملت ایران و دادگاه محترم خواهند فرمود.

به مناسبت موضوع به‌عرض می‌رسانم که این ملت ایران از دو طبقهٔ اصلی خارج نیستند: یک طبقه که در اقلیت هستند، آن طبقه‌ای است که در این دادگاه عنوان اخلالگر به‌آنها داده شد و آقای دکتر مصدق چه تلویحاً و چه تصریحاً بیان داشتند که از این طبقه هیچ‌گاه بیمی نداشتند. بنده را با چنین ملتی سروکاری نیست. طبقهٔ دیگر ملت نجیب و شاه‌دوست و وطن‌پرست ایران هستند که این ملت افکارشان را در زمان حاضر به‌وسیلهٔ نامه‌هایی منعکس می‌کنند و از اینجانب خواستارند که به‌عرض دادگاه برسانم و یا افکارشان در روزنامه‌ها درج می‌گردد. به‌مناسبت بردن نام روزنامه‌ها این توضیح را نیز باید به‌عرض برسانم که روزنامه‌ها هم چند طبقه‌اند: یک مشت روزنامه‌های فکاهی هستند که اینجانب را با مندرجات آنها سروکاری نیست. بعضی از روزنامه‌ها بیطرف هستند. یعنی مثلاً جریان این دادرسی را بدون کوچکترین اظهار عقیده‌ای درج می‌کنند. دسته‌ای از روزنامه‌ها جریان این دادرسی را تحریف می‌کنند. دستهٔ دیگر اندرزها و راهنماییهایی می‌دهند و می‌کنند. بعضی از روزنامه‌ها نیز با کنایه و اشارات جریاناتی را توصیف می‌کنند.

در این جلسه به‌مناسبت این موضوع اولاً اینجانب روزنامهٔ کیهان را به‌شمارهٔ ۳۱۵۲ تاریخ ۱۷ آذر ماه تقدیم

دادگاه محترم می‌کنم. این روزنامه سرمقاله‌اش اختصاص به‌این دارد که با نهایت تعجب می‌نویسند شاه چگونه حق عزل نخست‌وزیر ندارد ولی نخست‌وزیر حق بستن مجلس دارد. پس از نوضیحاتی نویسنده نتیجه می‌گیرند که آقای دکتر مصدق حتی آیه‌ای از کلام‌الله مجید را تحریف کرده و نیز در این دادگاه گفته‌اند که آیه‌ای از کلام‌الله را پیغمبر فرموده و چنین نتیجه گرفته‌اند که اساساً این طرز فکر دکتر مصدق و این طرز گفتارش نشانهٔ این است که مسلمان نیست. زیرا اشخاص مرتد و بیدین هستند که قائل بموحی نمی‌باشند. یعنی آنها قائل به‌این نیستند که کتاب آسمانی ما یعنی قرآن مجید کلام خدا است. بلکه آنها مثل آقای مصدق می‌گویند این کلام کلام بشر است و کلام پیغمبر است. بهر حال این یک فکر عمومی است که دادستان ارتش نیز این موضوع را صددرصد تأیید می‌نماید و صریحاً می‌گوید که دکتر محمد مصدق در این دادگاه گفت که پیغمبر در قرآن چنان فرموده که این نشانهٔ این است که...

دکتر مصدق: بفرمایید قرائت کنند.

سرتیپ آزموده: ... افکار این شخص افکار آن چنان کسانی است که بموحی اعتقاد ندارند. این شمارهٔ روزنامه را تقدیم می‌کنم.

[*دادستان روزنامه را بمنشی دادگاه داد*[1].]

روزنامهٔ شریفهٔ *اتحاد ملی* در شمارهٔ ۲۹۴ به‌تاریخ ۱۸ آذر تحت عنوان «حقایق هیجان‌انگیز» از آیات کلام‌الله و فرمایشات حضرت علی علیه‌السلام و ائمهٔ اطهار شواهدی درج کرده و دادرسان محترم دادگاه را برحذر داشته از اینکه مبادا دور از حق و عدالت عملی انجام دهند. اینجانب به‌احترام آن فرمایشات و آن هدایتهای حکیمانه این شماره را نیز تقدیم دادگاه می‌کنم تا مورد استفاده قرار گیرد.

جریدهٔ محترم *شاهد* به‌تاریخ ۱۸ آذرماه تحت عنوان اینکه «جناب آقای دادستان ارتش، جدی می‌فرمایید»[2] گفتاری از عرایض اینجانب را درج کرده و چنین نتیجه گرفته‌اند که متن کیفرخواست اینجانب را کسانی اطلاع داشته‌اند. اینجانب باید صریحاً در این دادگاه به‌عرض برسانم که مبنای انجام وظیفه‌ام در وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد دو مرحلهٔ متمایز را طی کرده: یکی زمانی که پرونده در مرحلهٔ تحقیق بوده و منجر به‌صدور کیفرخواست شده. در آن زمان به‌استثنای اینجانب و بازپرس احدی یک کلمه از محتویات پرونده اطلاع نداشته است. مگر اظهارات رسمی که خود اینجانب بمعتبرین جراید می‌گفتم یا بوسیلهٔ سخنگوی دولت اعلام می‌شده است.

مرحلهٔ دوم انجام وظیفه در این دادگاه بوده است. اینجانب به‌کرات عرض کرده‌ام که در این مرحلهٔ بازپرسی شخصاً لیاقت انجام‌وظیفهٔ سنگین را نداشته و ندارم. تمام گفتارهایی که به‌عرض می‌رسانم، منبع آن اطلاعات و مدارک و اسنادی است که به‌طرق مختلف هموطنان من بمن می‌دهند و مرا هدایت می‌کنند. این نامه‌هایی که واصل می‌شود، نکات بسیار جالب توجهی دارد که با نهایت دقت می‌خوانم و مورد استفاده قرار می‌دهم. به‌طور خلاصه هر چه که در این دادگاه می‌گویم، روی هدایت و رهبری ملت ایران است؛ و بدیهی است هر چه می‌گویم، روی ایمان و اعتقاد قطعی خودم است.

[*سرتیپ آزموده نامه‌ها و تلگرافهایی را که از طرف آقایان مجید مهیار، علی‌اکبر وزیری، وکیل رسمی دادگستری، حسینعلی باستانی، هادی ایلخانی و لطف‌الله واثقی و عدهٔ دیگر دربارهٔ آقای دکتر مصدق به‌او رسیده بود بدادگاه تقدیم کرد.*]

رئیس: آقای دکتر صدیقی را به‌جلسه بیاورید.

سرهنگ بزرگمهر: جواب تیمسار دادستان را می‌خواهم بدهم. اجازه بفرمایند دو دقیقه صحبت کنم.

رئیس: حرفهای شما را که آقای دکتر قبول ندارند.

سرهنگ پزرگمهر: بالاخره دادگاه که قبول دارد. [دکتر صدیقی وارد جلسه شد.]

رئیس: خوب، بفرمایید.

سرهنگ پزرگمهر: از بیانات مشروحی که تیمسار در کیفرخواست، بیان کیفرخواست و هر فرصتی که پیش آمده نسبت بهموکلم بارها بی‌دینی، بی‌ایمانی، تبهکاری و خیانت به‌کشور و ملت ایران را بیان داشته‌اند اراجیف لسان سپهرها، نمیر احتشامی‌ها، یوسف‌زاده‌ها را در اینجا بیان فرموده‌اند که اگر فرصت باقی باشد پس از مطالعهٔ جزء‌جزء آن نامه‌ها گواینکه عده‌ای را مردم می‌شناسند، مع‌هذا سعی خواهم نمود همان طوری که شهود را در دادگاه جرح می‌کنند اعمال آنها را برشمارم. این یک کار هم شرعی و هم قانونی است. بهموکلم منکرات بی‌حدی را نسبت دادند. حتی در یکی از جلسات دادستان محترم فرمودند: «یکی از این مجرمین را در روی نیمکت جانیان نشانیده‌ام.» تیمسار دادستان فرموده بودند که دادستانی در وضع حاضر پناهگاه متهمین است. از این عبارت بوی انتقام و انتقامجویی برمی‌آید که با فرمایش خودشان تطبیق نمی‌نماید. به‌نظر بنده این نیمکت جای مقدسی است، به‌شرطی که حق از باطل جدا شود. اینجانب این نیمکت را نیمکت عدالت می‌دانم نه نیمکت جانیان. زیرا چه‌بسا بیگناهانی روی این نیمکت بیجهت بنشینند و سپس با قضاوت صریح دادگاه و با اعتماد به‌شرافتمندی دادرسان محترم با سربلندی و افتخار از این دادگاه بیرون روند. نسبت بی‌دینی و بی‌ایمانی مکرر داده شده است نه یک‌بار بلکه صد بار. این حربهٔ تکفیر، حربهٔ تازه‌ای نیست که نسبت بهموکل من به‌کار رفته باشد.

این حربه تاریخچه‌ای دارد و آن این است که در حدود سالهای ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۵ وزیر مالیه و رئیس‌الوزرای وقت ادارهٔ تحدید تریاک را به‌نومانیانس نام در سال هشتصد هزار تومان اجاره دادند. چون معین نکرده بودند که چه مقدار باندرول باید بهمستأجر داده شود، غوغا و جنجال بین مردم درگرفت و می‌گفتند که مستأجر از این معامله ممکن است چند برابر مال‌الاجاره استفاده نماید. روی اعتراضات مردم مادهٔ الحاقیه‌ای به‌قرارداد اضافه شد و آن این بود باندرولی که به‌او داده می‌شود اولاً هشتصد هزار تومان معادل مال‌الاجاره که می‌باید پرداخت و دویست هزار تومان برای مخارج اداری و چهارصد هزار تومان برای نفع احتمالی که اگر مستأجر نفع برد از چهارصد هزار تومان تجاوز نکند. و چنانچه بیش از یک میلیون و چهارصد هزار تومان باندرول برای سه قلم که شرح داده شد بخواهد، قرارداد دیگری راجع به‌تقسیم منافع بین دولت و او تنظیم شود.

چند ماهی از این قرارداد گذشت. چون دولت قوی نبود، معتادین تریاک را بی باندرول به‌هوا دود می‌کردند. گیرندهٔ امتیاز نفعی برای خود تصور نمی‌کرد. اجاره را فسخ نمود و دولت فسخ او را قبول کرد. پس از آن کمیسیون دیگری با وزیر مالیهٔ دیگری که آن وقت در سرکار بود مرکب از چهار نفر از اعضای وزارت مالیه در آن وقت تشکیل شد که به‌حساب مستأجر رسیدگی کنند. چون تا آن وقت مستأجر بیش از ششصد هزار تومان باندرول نگرفته بود، گفتند که ادارهٔ تحدید تریاک به‌طور امانی دست خود مستأجر باشد. هر مدتی که توانست هشتصد هزار تومان باندرول به‌کار ببرد آن وقت اداره را به‌دولت واگذار نماید که در حقیقت مثل این بود که دولت متعهد شده باشد که برای مخارج اداری و نفع احتمالی مستأجر هشتصد هزار تومان دیگر باندرول به‌او بدهد؛ و اداره هم بدون تعیین یک مدتی تا هر وقت که مستأجر توانست هشتصد هزار تومان تریاک باندرول کند در دست او باشد. به‌این طریق ممکن بود که چند سالی اداره در دست او باشد و دولت از عایداتی که قبل از اجاره دادن به‌او می‌رسید محروم شود.

تمام این کارها در خفا و بدون اطلاع موکلم که آن وقت معاون وزارت دارایی بود انجام می‌گیرد؛ و موکلم مثل

همیشه برای حفظ حقوق مردم قدبلند می‌کند و آن‌قدر مبارزه می‌نماید که آن چهار نفر رؤسای ادارات را محکوم می‌نماید و دست تومانیانس را از ادارهٔ تحدید تریاک کوتاه می‌کند. در همین اوان است که حربهٔ تکفیر بی‌دینی بر علیه موکلم به‌کار می‌رود. تحت چه عنوان؟

جناب آقای دکتر مصدق در ماه مه ۱۹۱۴ رسالهٔ دکترای حقوق خود را به‌زبان فرانسه تحت عنوان وصیت در حقوق اسلامی مذهب شیعه چیست؟ به‌ضمیمهٔ یک مقدمه در باب مدارک حقوق اسلامی تهیه می‌فرمایند و در شهر نوشاتل به‌او نیورسیته تقدیم می‌شود که در همان سال هم در پاریس طبع و در اروپا منتشر شده است. این رساله برای خارجیان حاوی اطلاعات جامع و سودمندی راجع بدین حنیف اسلام و مذهب جعفریهٔ اثنی‌عشریه می‌باشد که متأسفانه در اینجا می‌خواهند تخطئه نمایند. این رساله بوسیلهٔ سه‌نفر از شاگردان خود جناب آقای دکتر محمد مصدق در عقرب ۱۳۰۲ ترجمه می‌گردد و این هدیه‌ای بود که به‌پاس زحمات استادی موکلم تقدیم جامعه نموده‌اند. این آقایان عبارتند از دکتر منین دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام.

موکلم در صفحهٔ اول رسالهٔ دکترای خود عبارتی به‌شرح زیر دارد: [*ناطق این عبارت را بزبان فرانسه خواند*] که از طرف آقایان مترجمین چنین ترجمه شده است: «حضرت‌محمد(ص) در سن ۴۱ سالگی خود را پیغمبر یعنی مبعوث خداوند اعلان و معرفی فرمود.» عین رساله ترجمه‌شده را بمریاست دادگاه تقدیم می‌کنم تا در پروندهٔ خود ضبط شود. [*سرهنگ بزرگمهر به‌طرف میز رئیس رفت و یک جلد رسالهٔ آقای دکتر مصدق را تقدیم رئیس دادگاه نمود.*]

برای شاگرد کلاس دوم دبیرستان هم جز این معنی مفهوم دیگری نیست. ولی بدخواهان و استفاده‌کنندگان از معامله تریاک در آن وقت روزنامهٔ درخشان که فقط یک شماره از آن برای همین کار اختصاصاً منتشر شد، در ترجمه آن را تحریف کرده و چنین نوشته که «محمد (ص) در سن ۴۱ سالگی خود را نمایندهٔ خدا پنداشت.» و حربهٔ تکفیر و تیر افترا و اتهام بمروی موکلم باز می‌شود و او را «مهدورالدم» می‌خوانند. بی‌نظران می‌دانستند که این تکفیر مربوط به‌این است که در نتیجهٔ خلع‌ید از مستأجر تحدید تریاک نان او به‌آجر مبدل شده است.

دکتر مصدق: حالا هم مثل خلع‌ید دو سال پیش است که این‌طور می‌کنند.

سرهنگ‌بزرگمهر: حالا باید گفته شود که مذهب امری است باطنی که باخدا سروکار دارد. زیرا درگاه خداوندی جایی نیست که افترا و اتهام در آن راه داشته باشد. خدای قادر و متعال حاضر و ناظر نیکوبد اعمال ما است. جایی که حاکم ازلی و قاضی مطلق خداست، به‌نویسندگان این نامه‌ها اجازه داده نمی‌شود که در این کار خطیر دخالت کنند سهل است، امر باطنی را حربه‌ای هم قرار بدهند. وقتی که در آغاز کیفرخواست خوانده می‌شود: «چون رویه و نحوهٔ انجام وظیفهٔ شخص غیرنظامی ردیف یک بر اساس متزلزل ساختن قانون‌اساسی و سست کردن ایمان و اعتقاد مردم از مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقهٔ حقهٔ جعفریهٔ اثنی‌عشریه» ... الی آخر، بخوبی‌معلوم می‌گردد که اینجا نیز مثل گذشته حربهٔ تکفیر به‌کار رفته است. به‌طور کلی رویه و نحوه عملی است که حالت مستمر داشته باشد. یعنی یک عملی در ظرف مدت طولانی تکرار شود و ادامه پیدا کند تا بتواند مستند و مدرک اعمال بعد شود. اثبات یک رویه و نحوه محتاج به‌مقدمهٔ طولانی است. برای اینکه ثابت نمایم که موکلم نسبت به‌دین حنیف اسلام مؤمن می‌باشد، یک لایحهٔ قانونی را به شمارهٔ ۲۵۱۰-۳۲/۲/۸ تحت عنوان «لایحهٔ قانونی منعم لایحهٔ قانونی مطبوعات راجع به‌حمایت از دین و مراجع تقلید» تحت سه‌ماده اکنون ارائه می‌دهم:

ماده ۱ ــ هرگاه در روزنامه یا مجله و یا هر گونه نشریهٔ دیگر مقالات یا مطالب توهین‌آمیز و افترا و یا برخلاف واقع و حقیقت‌خواه به‌نحو انتشاء یا به‌طرز نقل نسبت به‌شخص اول روحانیت درج شود،

مدیر روزنامه و نویسنده هر دو مسئول و هر یک بسه ماه تا یک سال حبس تأدیبی محکوم خواهند شد و رسیدگی به‌اتهام تابع شکایت مدعی خصوصی نیست.

مادهٔ ۲ ــ دادستان شهرستان بمحض مشاهدهٔ روزنامه یا مجله یا هر نشریهٔ دیگر فوراً آن را توقیف و از انتشار آن تا صدور حکم قطعی جلوگیری خواهد نمود. سایر مقررات مطبوعات در این مورد جاری است.

مادهٔ ۳ ــ وزارت‌کشور، دادگستری، فرهنگ مأمور اجرای این لایحهٔ قانونی می‌باشند.

در این لایحهٔ قانونی تعقیب متهم با شکایت خصوصی شروع نمی‌شود. بلکه دادستان شهرستان موظف به‌تعقیب جزایی می‌باشد. اگر این سند قانونی قابل قبول نیست، بحثی ندارم. مثل معروفی است که «ای قانون به‌نام تو چه جنایتهایی که نمی‌کنند.» در این مورد باید عرض کنم: ای مذهب جعفریهٔ اثنی‌عشریه، به‌نام تو چه اتهاماتی که نمی‌زنند.» شعر شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا را به‌یاد می‌آورم که گفت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

منقول است که به‌شیخ مرتضی انصاری رحمةالله علیه گفته بودند: «آن‌قدر که تو عبادت می‌کنی می‌گویند عوام‌فریبی می‌کنی.» گفت: «مردم هم برای خدا عبادت می‌کنند. بگذار بگویند عوام‌فریبی است.»

اینک در محضر دادگاه از قرآن مجید آیه‌ای می‌آورم و تلاوت می‌نمایم و عین معنی آن را می‌خوانم تا دانسته شود فقط ادعای به‌اسلام کافی است و به‌هیچ کس اجازه داده نشده است جز آن گوید و جز آن کند. آیه شریفه به‌شماره ۹۳ از سورهٔ النساء: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

یعنی: «ای اهل ایمان چون در راه خدا برای جهاد کفار بیرون روید در کار دشمن و دوست تحقیق و جستجو کنید و به‌آن‌کس که به‌اظهار اسلام به‌شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر ندهید. برای اینکه از متاع ناچیز دنیا چیزی غنیمت برید که نزد خداست غنایم بسیار از او هر نعمت بخواهید. اسلام شما نیز اول امر همچنین اظهار و تسلیمی بیش نبود تا وقتیکه خدا به‌عطای نور ایمان بر شما منت گذاشت. پس اکنون شما باید تحقیق کنید و به‌حرص‌وطمع بر جان و مال او، کسی را به‌کفر نسبت مدهید که خدا به‌هرچه کنید کاملاً آگاه است.»

خداوند متعال در قرآن کریم از اینکه اگر کسی گفت: «من مسلمانم» فقط به‌صرف اظهار مسلمانی او قبول می‌شود و نهی می‌کند که نسبت کفر و بی‌دینی نباید داد. این نسبت چون از طرف خداوند متعال نهی شده، نسبت‌دهندگان خود کفر می‌نمایند. جایی که خداوند فقط اظهار را امر می‌فرمایند که باید قبول شود. دیگر جای حرف و بحثی باقی نمی‌ماند. اینها احکام خدا است. نه قانون است که بشود تغییر داد و نه تصویبنامه و نه بخشنامه و نه آئیننامه. چقدر عظمت دارد آخرین آیه که می‌فرمایند: «به‌حرص و طمع بر جان و مال او کسی را به‌کفر نسبت مدهید که

خدا بعتر چه کنید کاملا آگاه است.» به‌نظر بنده خیال می‌کنم با آن دلایل و شواهد و نص صریح آیهٔ شریفه دیگر جنایز نیست که حربهٔ زنگ‌زدهٔ تکفیر به‌روی موکلم رها شود و مطمئن هستم به‌ملعبه گرفتن دین و مذهب و ایمان خاتمه داده خواهد شد. دیگر عرضی ندارم.

سرتیپ‌آزموده: اجازه بفرمایید بنده جواب ایشان را بدهم.

رئیس: قدری تأمل بفرمایید. بنده چند کلمه عرض دارم.

سرتیپ‌آزموده: ایشان مطالبی فرمودند که باید جواب بدهم.

رئیس: بسیار خوب. اجازه بدهید بنده چند کلمه عرض دارم. بعد شما صحبت بفرمایید.

سرتیپ‌آزموده: بسیار خوب.

رئیس: در پاسخ سرکار سرهنگ بزرگمهر، اولاً اینکه اظهار داشتید دادستان موکل شما را مجرم خطاب نموده، البته خود بهتر می‌دانید که دادستان روی اسناد و مدارک و تحقیقاتی که برای ایشان ایجاد ایمان و عقیده و اثبات نموده، کیفرخواست صادر کرده و موکل شما را مجرم تشخیص داده است و مجرم خطاب می‌نماید. حال اگر به‌عنوان دیگری موکل شما را خطاب کند نباید گفت نقض عقیده، ایمان و کیفرخواست خود را نموده است. ولی این دادگاه تشکیل یافته که به‌مدارک، اسناد، قراین و اظهارات دادستان و دفاعیات متهمین و وکلای مدافع رسیدگی نموده حق را از باطل مفروز و قضاوت نماید که امیدوارم در این راه خداوند بزرگ دادرسان را هدایت و از انحراف از عدالت مصون دارد.

امّا در پاسخ توضیحات مشروح راجع به‌امور دیانتی و عقیدتی موکل شما، چنانکه مکرر تذکر داده شده و متأسفانه معلوم‌می‌شود مثل اینکه یا آقایان نشنیده یا متوجه نگردیده‌اند، این امور در مورد ما نحن فیه یعنی جریانی که از ۲۵ الی ۲۸ واقع شده و موجب تشکیل این دادگاه گردیده نه تنها دخالت ندارد بلکه بکلی خارج از موضوع است.

امروز نیز برای اینکه باز توهم نشود از ابراز حقایق و بیانات متهمین و وکلای مدافع آنها جلوگیری می‌شود به‌تمام‌بیانات تاریخی، سخنرانیهای عرفانی‌وروحانی‌شماگوش داده شد. ولی‌بازمتذکر می‌شوم که خارج ازموضوع دادگاه و موجب تضییع وقت دادگاه و تأخیر دادرسی و روشن نمودن تکلیف متهم یا متهمین خواهد بود که امیدوارم این تذکر برای بعدها باز مورد توجه و نظر متهمین و وکلای محترم مدافع آنها قرار گرفته و دادگاه را به‌تکرار مجدد مجبور ننمایند.

سرتیپ‌آزموده: بنده موظفم از ریاست محترم دادگاه بی‌نهایت تشکر کنم که لحظه‌به‌لحظه ایشان به‌مقام ارجمندشان بیشتر می‌شود. ولی یک نکته را به‌عرض مبارکشان می‌رسانم و آن این است که این متهم موصوف و منظور یعنی آقای دکتر محمد مصدق وضع خاص و بی‌نظیری دارد. اگر ملاحظه می‌فرمایند جسارتاً اینجانب مزاحم می‌شوم و وقت دادگاه را تضییع می‌کنم، به‌کرات عرض کردم بمن تحمیل می‌کنند. چون تحمیل می‌کنند و چون واقفم که اگر جوابگویی نکنم چه بسا اذهانی مشوب شوند و حقایقی مکتوم بماند، این است که به حکم اضطرار اجازه می‌گیرم ولی سعی می‌کنم که بسیار کوتاه و مختصر یکی دو موضوع را به‌عرض دادگاه محترم برسانم.

در چند روز قبل از سرکار سرهنگ بزرگمهر، به‌مناسبتی استدعا کردم که «مبادا در دفاعیاتی که می‌فرمایند هیچ‌گونه ملاحظه‌ای از لحاظ شخص من بکنید.»

سرهنگ‌بزرگمهر: صحیح است.

سرتیپ‌آزموده: و حتی به‌ایشان عرض کردم: «اگر شما چندین روز متوالی بمشخص من ناسزاگویی بکنید یقین

داشته باشید نه تنها کوچکترین گله‌ای نخواهم داشت بلکه خوشوقت هم می‌شوم که با نهایت آزادی دفاع می‌فرمایید.»

سرهنگ‌بزرگمهر: صحیح است.

سرتیپ‌آزموده: ولی بیانات امروز ایشان منتهای تأثر را در من ایجاد نمود. زیرا به‌نحوی ایشان فرمایشاتشان را اظهار فرمودند که چون باز هم زبان من صریح است، چون ایشان حجب و نزاکت دارند و بنده ندارم، بنده فارسی گفتار ایشان را به‌عرض می‌رسانم: ایشان فرمودند که بنده هم عامل امپریالیسم انگلیس و امریکا یا روسیه هستم و حربهٔ زنگ‌زدهٔ استعمار را در این دادگاه براق‌ونیز نموده‌ام. حال من از ایشان می‌پرسم: «شما که به‌آن مذهب عالی اعتقاد دارید که می‌گوید ولو اینکه کسی ادعای مسلمانی کرد او را نامسلمان نخوانید، چگونه شما به‌خود اجازه می‌دهید که یک افسری را که هیچ مقصود و غرضی جز انجام‌وظیفه ندارد و شاید خودتان بهتر از هر کس به‌رویه و روش او آشنا باشید، او را عامل امپریالیسم می‌خوانید؟ درست است که شما وکیل تسخیری دکتر مصدق هستید ولی وظیفهٔ سربازی شما حکم می‌کند که پیروی از تز مصدق ننمایید. این بیان شما هیچ نیست جز حربهٔ مصدق. در یکی از جلسات گفتم و مجبورم تکرار کنم که مصدق هیچ حربه‌ای نداشت و ندارد جز اینکه بگوید در کشور ایران یک فرد وطن‌پرست هست آن هم مصدق است. و هر کس نفسش درآید، این مرد عوام‌فریب حیله‌گر می‌گوید عامل امپریالیسم است. این گناه برای مصدق نابخشودنی است چون این دادگاه به‌این گناه رسیدگی نمی‌کند، اینجانب به‌همین اندازه اکتفا می‌کنم. این مرد و وکیل مدافعش هنوز که هنوز است می‌خواهند نشنج ایجاد کنند. این افسر صریح می‌گوید من دست نشاندهٔ خارجی هستم....

سرهنگ‌بزرگمهر: هرگز تیمسارا

سرتیپ‌آزموده:... در عین حال خود را مسلمان می‌خواند. این افسر وکیل تسخیری چون علاقه به‌شعر دارد بنده هم باید به‌ناچار بگویم چیزی که عیان است، چه حاجت به‌بیان است. مصدق خود می‌گوید قرآن را پیغمبر گفته...

دکتر مصدق: کی گفتم؟ کجا گفتم؟ چرا دروغ می‌گویی؟ [خندهٔ حضار]

سرتیپ آزموده: ... بنابراین من می‌گویم مسلمان نیست. مصدق در این دادگاه گفت اصولی از قانون اساسی را قبول ندارد.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ‌آزموده: و گفت: «از کشورهای خارجی سند می‌آورم.»

دکتر مصدق: حالا هم می‌گویم.

سرتیپ آزموده: او اصل اول قانون اساسی را قبول ندارد و چون از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه برای بهم زدن اساس حکومت و سلطنت مملکتی همکاری نکرد به دشمنان اسلام...

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده:... پیوست. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم این جزوه‌ای که تقدیمتان کردند ابداً نگاه نکنید. [خندهٔ حضار] سه چهار هزار از این نسخه، همین نسخه، در این اواخر طبع و توزیع کرده‌اند. کاغذش پیداست، حروف چاپش پیداست. «نز» مصدق بر خلاف مذهب اسلام است. عمل مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد بر خلاف مذهب اسلام است. بیخود سرکار سرهنگ بزرگمهر به‌خود زحمت ندهند. کیفرخواست صحیح است. و چون نویسندهٔ آن به‌آن اعتقاد دارد، دکتر مصدق رادرنیمکت‌جانیان‌نشانده است. روزاول دادستان‌این‌دادگاه گفت: «طوری انجام‌وظیفه خواهم کرد که مصدق صریحاً تمام مندرجات کیفرخواست را اقرار کند» کما اینکه جزء‌به‌جزء اقرار

نموده و در این شکونردید نیست. اگر روزی گفتارهایش در این دادگاه مورد بررسی عارفوعامی قرار گیرد همه کس بخوبی درک خواهد کرد که چگونه کلمه به‌کلمهٔ کیفرخواست را تأیید نموده. پس استدعا می‌کنم سرکار سرهنگ بزرگمهر توجه بفرمایند که من متهم نیستم. من دادستانی هستم که انجام وظیفه می‌کنم. ایشان نباید مرا عامل خارجی بخوانند.

سرهنگ‌بزرگمهر: هیچ‌وقت.

سرتیپ آزموده: ایشان باید توجه داشته باشند آن نحوهٔ گفتار من نسبت بمسوکلشان نباید سرمشق گفتار ایشان نسبت بمن قرار گیرد. زیرا همان‌طوری که ریاست محترم دادگاه بیان فرمودند، دادستان اگر ایمان به‌گفتارش نداشته باشد اساساً دادستان نیست.

دکتر مصدق: همین طور هم هست.

سرتیپ آزموده: من آقای دکتر مصدق را تا آن لحظه‌ای که رأی دادگاه مبنی بر برائت درباره‌اش صادر نگردد، جانی می‌شناسم و جنایتکار می‌دانم و اصرار می‌کنم که محکوم به‌اعدام گردد.

دکتر مصدق: انشاءالله! [خندهٔ حضار]

سرتیپ‌آزموده: ولی وکیل‌مدافع او نمی‌تواند بمن بگوید: «تو هم جانی هستی و تو هم باید محکوم به‌مرگ شوی.» اینها از الفبای قضایی است و استدعا دارم آقای سرکار سرهنگ بزرگمهر به‌این موضوع توجه فرمایند. دیگر عرضی ندارم.

سرهنگ‌بزرگمهر: نیمسار ریاست محترم دادگاه، راجع به‌امپریالیسم و عامل خارجی و این قبیل چیزها اصلاً اینجانب چیزی نمی‌فهمم. خواهش می‌کنم بفرمایید توضیح بدهند و روشن کنند. چون بنده تکذیب می‌کنم.

رئیس: بکلی برای دادگاه بی‌تأثیر است و بی‌موضوع است. نه توضیح سرکار و نه بیانات ایشان در موضوع دادگاه تأثیری ندارد. فعلا ده دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵/۳۵ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

مقارن ساعت ۶ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد و رئیس دادگاه خطاب بمأمورین محافظ گفت:

آقای دکتر صدیقی را بیاورید.

بلافاصله دکتر صدیقی در جلسه حضور یافت و رئیس دادگاه خطاب به‌او اظهار داشت:

خواهشمندم توضیحاً دادگاه را روشن فرمایید روز ۲۸ مرداد منزل آقای دکتر مصدق رفته‌اید یا خیر، و تا چه ساعتی آنجا بودید؟

دکتر صدیقی: خاطر ریاست محترم دادگاه استحضار دارد که من در دولت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر، وزیر کشور بودم. به‌طور معمول بنده، چنانکه اشارتاً دیروز به‌عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم، روزها تا ساعت ۳ و گاه تا ساعت پنج‌ونیم در وزارت کشور می‌ماندم. در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ در ساعت ۱ بعدازظهر ساعت اداری چنانکه معمول است منقضی شد. ولی من تا ساعت سه‌وربع‌کم در وزارت کشور ماندم. پس از آنکه در ساعت مذکور بمن اطلاع رسید که بعضی از ادارات و مواضع دولتی را اشغال کرده‌اند، من به‌خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر رفتم. در ساعت ۳ بعدازظهر به‌خانهٔ جناب معظم‌له رسیدم. علت رفتن من به‌آنجا این بود که من

وزیر کشور دولت ایشان بودم. به‌خانهٔ ایشان رفتم ببینم چه می‌فرمایند و من تعهد چه وظیفه‌ای را می‌توانم چنانکه در آن ساعت وظیفهٔ من بود اجرا کنم.

در ساعت مذکور که به‌آن خانه رفتم، اوضاع و احوال شهر تهران، چنانکه لابد به‌عرض ریاست محترم دادگاه رسیده است، خوب نبود. در ساعت مذکور من به‌جای آنکه به‌خانهٔ خود بروم و ناهار بخورم، به‌خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق رفتم به‌دو ملاحظه: یکی ملاحظهٔ اداری و رعایت وظیفهٔ همکاری؛ دیگر به‌علت آنکه در آن‌وقت اوضاع مشوش و مضطرب بود و از حیث اخلاقی نیز موظف بودم با رئیس دولتی که متجاوز از بیست ماه و هشت روز همکاری می‌کردم برای انجام دادن وظیفهٔ اخلاقی خود و اینکه نگویند ببین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیک‌بختی که چون روز سخنی رسید از معرکه گریخت.

هنگامی که من از وزارت کشور حرکت می‌کردم، ساعت دو و چند دقیقه کم بود و در وضع خیابانهای مجاور وزارت‌کشور آشفتگی آشکار بود. باوجود این من بواقع‌ازمیان تیر تفنگ و توپ گذشتم و برای تعهد اخلاقی و اداری که داشتم به‌خانهٔ مذکور رفتم. ساعت پنج‌ونیم بعدازظهر این روز بود که پس از وقوع چند امر که هنگام مقتضی به‌عرض ریاست محترم دادگاه در صورت امر ایشان خواهد رسید، به‌اتفاق چندین تن دیگر که قبل از من در آن خانه جمع بودند از خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق خارج شدیم و به‌محل دیگر رفتیم و شب در آن محل ماندیم. جناب آقای دکتر مصدق اظهار فرمودند که «من حقاً رئیس دولت هستم، ولی عملاً ریاست من فعلیت ندارد.» و می‌خواستند همان‌شب خود را به‌حکومت نظامی معرفی نمایند و در آن خانه نمانند.

پس از تفکر فسخ عزیمت فرمودند و صبح روز پنجشنبه ۲۹ در ساعت ۵ صبح به‌خانهٔ جناب آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن رفتند. من و آقای دکتر شایگان به‌همراه ایشان به‌آن خانه وارد شدیم و آنجا ماندیم. جناب آقای دکتر مصدق مصمم بودند که براثر خبری که در رادیو منتشر شده بود خود را به‌حکومت نظامی معرفی کنند. به‌وسیلهٔ آقای مهندس معظمی به آقای مهندس شریف امامی تلفن فرمودند. ایشان به آن خانه آمدند. جناب آقای دکتر مصدق با آقای مهندس شریف امامی مذاکره کردند و گفتند: «من مایلم خود را به‌حکومت نظامی معرفی کنم.» قرار شد که آقای مهندس شریف امامی با نیمسار زاهدی ملاقات کنند و مطلب را با معظم‌له در میان گذارند؛ و پس از آنکه حکومت نظامی یعنی ساعت مقرر حکومت نظامی آغاز شد به‌فرمانداری نظامی بروند. قرار بود که ساعت پنج‌ونیم بعد از ظهر آن روز به‌آقای مهندس شریف امامی تلفن شود و ایشان مذاکرهٔ منظور را به‌عمل آورند و اقدام مقتضی برای رفتن جناب آقای دکتر مصدق معمول دارند. لکن یک‌ربع به‌ساعت پنج‌ونیم بعدازظهر مانده بود، یعنی ساعت پنج‌وربع که مأمورین کارآگاهی به‌خانهٔ مادر جناب آقای مهندس معظمی وارد شدند و معلوم شد که قصد بازداشت ایشان و کسانی را که در خدمت ایشان بودند دارند. ما همگی پس از وسیله‌ای که مأمورین کارآگاهی فراهم کردند به‌فرمانداری نظامی یعنی عمارت شهربانی کل رفتیم.

رئیس: ممکن است آنچه در خانهٔ آقای دکتر محمد مصدق تا ساعتی که از آنجا خارج شدید بموقوع پیوست برای استحضار دادگاه بیان فرمایید؟

دکتر صدیقی: در ساعت ۳ بعدازظهر که من به‌خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق وارد شدم، جمعی از آقایان نمایندگان دورهٔ هفدهم مجلس شورای‌ملی و جناب آقای مهندس معظمی در آنجا حضور داشتند و به‌اطاقهای مختلف آمد و شد می‌کردند و از وقایع خارج از خانه استخبار و استطلاع می‌نمودند. در حدود ساعت سه‌ونیم بعدازظهر بود که... عذر می‌خواهم که فراموش کردم که آقای دکتر فاطمی هم از جمع وزرا در آن ساعت در آن خانه بودند. در حدود

ساعت سه‌ونیم بعدازظهر بود که در اتاق معاون جناب آقای نخست‌وزیر یعنی اطاقی که معمولاً معاون خودش می‌نشست ــ چون خود معاون در آن‌موقع نبود ــ صدای رادیو بلند شد و معلوم شد که ادارهٔ بیسیم و رادیو را اشغال کرده‌اند. از همین ساعت صدای تیر و تفنگ و توپ از اطراف شنیده می‌شد و همواره روبه‌شدت می‌رفت. در حدود ساعت چهارورربع بود که جناب آقای دکتر مصدق با ریاست ستاد تیمسار سرتیپ ریاحی به‌وسیلهٔ تلفن صحبت کردند. این تیمسار محترم در تلفن به‌جناب آقای دکتر مصدق گفتند که «تیمسار سرتیپ فولادوند پیش شما می‌آیند و مطالبی اظهار می‌کنند.» نزدیک ساعت ۵ بعدازظهر بود، شاید ده‌دقیقه کمتر از ۵، تیمسار سرتیپ فولادوند به‌خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق وارد شد و اظهار کردند که «من برای این مطلب به‌خدمت شما آمده‌ام که دستور دهید تیراندازی را موقوف کنند و اعلامیه‌ای منتشر کنید که ترک تیراندازی و مقاومت بشود.» جناب آقای دکتر مصدق فرمودند: «ترک تیراندازی را چند دقیقهٔ قبل از آمدن شما دستور داده‌ام. حالا هم مجدداً به‌مأمورین داخل خانه اطلاع می‌دهم که از تیراندازی خودداری کنند.» تفسیر اقدام قبلی جناب آقای دکتر مصدق این بود که آقای مهندس رضوی پارچهٔ سفیدی را که بروی تختخواب جناب آقای دکتر بود برداشته و گفتند در وضع و حال فعلی تیراندازی بی‌ثمر و موجب اتلاف نفوس است. حضار مجلس این مطلب را تصدیق و تأیید کردند پارچهٔ سفیدی بیرون برده به‌سربازان دادند تا آنرا بالای بام برافرازند.

پس از مذاکره‌ای که با تیمسار سرتیپ فولادوند به‌عمل آمد و امتناع جناب آقای دکتر مصدق که «من اعلامیه‌ای در این باب ندارم که بدهم و اعلامیه موضوعی ندارد.» بالاخره رأی ایشان با مشورت چهار نفر از آقایان نمایندگان دورهٔ هفدهم که در منزل معظم‌له بودند قرار براین گرفت که شرحی بنویسند و در مقابل اصرار و تأکید تیمسار سرتیپ فولادوند به‌ایشان بدهند. آقایان مهندس رضوی و دکتر شایگان و نریمان و مهندس زیرک‌زاده چند سطری روی کاغذ نوشتند و برای جناب آقای دکتر مصدق و حضار خواندند. آن را امضا کردند و به‌تیمسار سرتیپ فولادوند دادند. در ساعت ۴ بعدازظهر بود که بعد از شدت تیرباران به‌اطراف خانه یعنی به‌جانب شمالی و غربی و جنوبی و از بام خانه به‌پایین، آقای دکتر فاطمی وارد اطاق شدند و اظهار کردند که «به‌خانهٔ من خبر داده‌اند که دکتر فاطمی را کشته‌اند و اهل خانهٔ من بشدت مضطرب و مشوش و ناراحت هستند. من برای آرام کردن آنها به‌خانهٔ خود می‌روم.» پس از این بیان خداحافظی کردند و از خانه بیرون رفتند.

تیراندازی از طرف سربازان و مأمورین داخل خانه متوقف شد. ولی با وجود آنکه دو پارچهٔ سفید سربازان برافراشته بودند، تیراندازی همچنان رو به‌شدت می‌رفت و به‌اطراف اطاق مسکن جناب آقای دکتر مصدق و حضار مجلس می‌خورد.

تیمسار سرتیپ فولادونددربیانات خودکه بسیار آمیخته باوحشت واضطراب بود، گفتند: «جناب آقای دکتر مصدق، شما اگر به‌خود رحم نمی‌کنید به‌ساکنان خانه و کسانی که در این اطاق هستندرحم کنید.» جناب معظم‌له در پاسخ گفتند که «من مانع خروج آقایان نیستم و به‌آقایان گفته‌ام که از اینجا خارج شوند. من در اینجا می‌مانم و مایلم که در همین‌جا کشته شوم.» تیمسار سرتیپ فولادوند پس از آنکه کاغذ را گرفتند به‌خارج رفتند. تیراندازی دایماً تزاید می‌یافت. بالاخره در ساعت پنج‌ونیم‌بعدازظهر بود که حضار همگی برخاستند و جناب آقای دکتر مصدق را از روی تختخواب بلند کردند و با خود از اطاق بیرون بردند. دیگر عرضی نیست.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، اظهارات آقای دکتر صدیقی را تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: اگر عرض کنم بنده آن‌روز هیچ نفهمیدم چه گذشته، خلاف عرض نکرده‌ام. ولی هرچه ایشان

گفتند صحیح است.

رئیس: آقای دکتر صدیقی، خواهشمندم بفرمایید هنگام شنیدن پیام رادیو و همچنین ابلاغیهٔ نیمسار فولادوند از جریان انتصاب نیمسار سپهبد زاهدی به‌نخست‌وزیری و فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق استحضار حاصل فرمودید یا خیر؟

دکتر صدیقی: موضوع انتصاب نیمسار زاهدی بمقام نخست‌وزیری را صبح روز پنجشنبه ۲۹ در خانهٔ مادر جناب آقای مهندس مظفی شنیدم. لکن دربارهٔ فرمان عزل به‌هیچ‌وجه نه فرمانی دیدم و نه از صدور آن استحضار پیدا کردم. جز آنچه که باید به‌صداقت عرض کنم که افواهاً در عصر روز ۲۷ مرداد در تهران شایع شده بود، من به‌هیچ‌وجه اطلاع دیگری از صدور فرمان حاصل نکردم.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را روشن فرمایید با وجود اطلاع افواهی در روز ۲۷ از انتصاب نیمسار سپهبد زاهدی یعنی سرلشکر زاهدی وقت و سپس اعلامیهٔ رادیویی که در حوالی ساعت سه‌ونیم بعدازظهر روز بیست‌وهشتم در منزل آقای دکتر محمد مصدق و همچنین ساعت چهارورربع بعدازظهر بوسیلهٔ تلفن رئیس ستاد ارتش به‌آقای دکتر محمد مصدق و سپس آمدن سرتیپ فولادوند و اظهارانشان استنباط نفرمودید که رئیس دولت جدیدی در کار است و مقتضی ندانستید در این خصوص استمزاجی از آقای دکتر محمد مصدق که طبق اظهار خودتان گفته بودند که «قانوناً من نخست‌وزیرم و عملاً دولت من ساقط شده» بکنید؟

دکتر صدیقی: در ساعت پنج‌ونیم صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد من به‌خدمت جناب آقای نخست‌وزیر رسیدم. چون در ساعت چهار و بیست دقیقهٔ صبح همان روز به‌وسیلهٔ رئیس شهربانی از وقوع حوادثی اطلاع حاصل کرده بودم، برای اطلاع بیشتر با اتومبیل رئیس شهربانی که برای آمدن خود به‌خانهٔ جناب آقای معظم‌له خواسته بودم به‌خدمتشان رسیدم. در حیاط خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق از چند تن که در آنجا جمع بودند سؤال کردم چه اتفاقی افتاده است. بمن گفتند می‌خواستند کودتایی بکنند و آوردن نامه‌ای را بهانه کرده بودند به‌عنوان فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی. من چون به‌خدمت جناب آقای دکتر مصدق رسیدم، سؤال کردم که جریان واقعهٔ ساعت ۱ صبح چه بوده است؟ ایشان در حضور آقای دکتر فاطمی که قبل از من به‌خدمتشان رسیده بودند فرمودند کودتایی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به‌عمل آمد. از جناب معظم‌له پرسیدم که موضوع نامه و یا فرمان چه بود؟ فرمودند چیزی نبود.

اطلاع من بنابراین از اینکه فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صادر شده بود یا نشده بود، همین بود که به‌عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم. بنابراین آنچه را افواهاً شنیده بودم از مقولهٔ همان شایعات دانستم که مدتی بود به‌صور و انحای مختلف می‌شنیدیم و در بعضی از روزنامه‌ها می‌خواندیم. لکن سؤال ریاست محترم دادگاه دربارهٔ قرائت فرمان نخست‌وزیری نیمسار زاهدی در ساعت سه‌ونیم بعدازظهر به‌هیچ‌وجه در خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق نه به‌اطلاع بنده رسید و نه هیچ‌کس از آن خبردار شد. زیرا وقتی ما رادیو را صدایش را شنیدیم، جز صدای هیاهو و کشمکش و بعداً صدای صفحهٔ سرود شاهنشاهی چیزی به‌گوش ما نرسید. طبیعی است که اصغای مطالب رادیو برای ما استمرار نداشت که بتوانیم از آنچه در رادیو می‌گویند استحضار حاصل کنیم. در تلفنی که نیمسار ریاحی به‌جناب آقای دکتر مصدق کردند، آن‌قدر که من اطلاع حاصل کردم به‌هیچ‌وجه اشارتی به‌انتصاب نیمسار زاهدی به‌مقام نخست‌وزیری نبود.

رئیس: ممکن است موضوع و مفاد اعلامیه‌ای که از طرف چند نفر اعضای نهضت ملی در منزل آقای دکتر محمد مصدق بوسیلهٔ سرتیپ فولادوند به‌عنوان دولت وقت فرستادند دادگاه را مستحضر فرمایند؟

دکتر صدیقی: با ذکر یک مقدمهٔ کوچک. چون همهٔ حضار در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر ساکن نبودیم و دایماً در اطاقهای مختلف و حتی به‌حیاط خانه آمد و شد می‌کردیم و پس از آنکه اعلامیه نوشته شد به‌وسیلهٔ آقای مهندس رضوی قرائت شد، طبیعی است بنده مفاد آن اعلامیه را به‌نحو کامل به‌خاطر ندارم. اما آنچه به‌یاد من مانده است این‌است که عرض می‌کنم: چون جناب آقای دکتر محمد مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانسته‌اند، دستور حفظ انتظامات داده‌اند. اکنون که قوای انتظامی از اختیار ایشان یا اطاعت امر ایشان (چون درست به‌خاطرم نیست) خارج شده است، معظم‌له این خانه را بلادفاع اعلام می‌کنند.

باز هم تکرار می‌کنم به مقام ریاست دادگاه که این یک گردهٔ ناقصی است از آنچه در آن اعلامیه بوده است و بسی طبیعی است که بعد از چندین ماه و با عدم توجه در آن موقع به تعبیر عبارات آن اعلامیه نمی‌توان طابق‌النعل بالنعل آنچه بوده است را اینجا به عرض ریاست دادگاه برسانم. اما آنچه دربارهٔ اعلامیهٔ دولت فرمودید، این شرح که نوشته شد به هیچ‌وجه عنوان اعلامیهٔ دولت نداشت و امضاکنندگان آن هم چهارتن از نمایندگان دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی بودند که سمتی در دولت جناب آقای نخست‌وزیر نداشتند. و صدور این اعلامیه با موافقت و رضا و قبول جناب آقای دکتر مصدق بود نه به‌عنوان اعلامیهٔ دولت.

رئیس: ممکن است توضیحاً تصریح فرمایید که از مفاد پیام و صحبت سرتیپ فولادوند و اینکه از طرف چه مقامی حامل آن پیام نزد آقای دکتر محمد مصدق بوده چیزی استنباط نفرمودید؟

دکتر صدیقی: نیمسار سرتیپ فولادوند به‌هیچ‌وجه ذکری از شخص یا مقامی در مذاکرهٔ خود با جناب آقای نخست‌وزیر دکتر مصدق نکردند. صحبت از مقابلهٔ دو دسته در برابر یکدیگر بود و متوقف ساختن تیراندازی. عنوان مطلب از طرف ایشان اول‌بار در خانهٔ جناب آقای مصدق فقط ترک تیراندازی بود نه چیز دیگر.

رئیس: آیا به‌نظر جناب‌عالی مفهوم اعلامیهٔ آن چهار نفر وکلای مستعفی دورهٔ هفدهم (چون آقای دکتر محمد مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانستند) در جناب‌عالی و سایر حضار ایجاد این فکر را نکرد که لامحاله در مقابل ادعای یک نخست‌وزیر با فرمانی، ایشان خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانسته‌اند ولی زمام امور دست دیگری است؟

دکتر مصدق: قانونی می‌داند. [خطاب به سرهنگ بزرگمهر] اعلامیه می‌دانید هست؟

دکتر صدیقی: البته استماع فعل «می‌دانستند» مقتضی معنایی است که نیمسار ریاست محترم دادگاه به‌آن اشاره می‌فرمایند. لکن چنانکه به‌عرض رساندم، این پیام یا اعلامیه در ساعت ۵ بعدازظهر تسلیم نیمسار سرتیپ فولادوند شد. پس از آن، تا زمان خروج ما از خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق، اوضاع و احوال نه آنچنان بود که مقام فحص و بحث و گفتگو دربارهٔ نخست‌وزیری ایشان یا شخص دیگر بشود. و چنانکه عرض کردم آنچه به‌نظر ما می‌رسید و من خود قسمتی از آن را در شهر تهران در بالای عمارت وزارت کشور شاهد و ناظر بودم، حرکت جماعتی بود با وسایل ارتشی و دادن شعارهایی عبارت از تکریم و تمجید نسبت به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و به‌هیچ‌وجه صحبت از نخست‌وزیر دیگری در میان نبود. واقعاً باید عرض کنم که صحبت انتصاب نیمسار زاهدی را به‌مقام نخست‌وزیری، همان‌طور که قبلاً به‌عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم، در خانهٔ سفیر جناب آقای مهندس معظمی در صبح روز پنجشنبه ۲۹ مرداد شنیدم.

رئیس: ممکن است توضیحاً بفرمایید از مصاحبه‌ای که نیمسار زاهدی قبل از روز بیست‌وهفتم با نمایندگان مطبوعات خارجی کرده بودند و حتی عکس فرمان شاهانه در بعضی از روزنامه‌های داخلی نیز انتشار یافته بود (گویا

روزنامهٔ داد) و همچنین عکس فرمان اعلامیهٔ نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی که در روز ۲۸ قبل از ظهر در تمام شهر انتشار یافته و محققاً شهربانی، فرمانداری نظامی، استانداری تهران و سایر مقامات اطلاعاتی وزارت کشور، و غیره از آن استحضار داشته‌اند به‌استحضار وزیر کشور وقت و نخست‌وزیری و سایر اشخاصی که آن روز در منزل آقای دکتر محمد مصدق بودند نرسیده بود.

دکتر صدیقی: بنده فرمان انتصاب تیمسار زاهدی را به‌نخست‌وزیری در روزنامه‌ها یا روزنامه‌ای که اشاره فرمودید رؤیت نکردم. از دایرهٔ اطلاعات شهربانی که یگانه مرجعی است که گزارشهای لازم به‌وزارت کشور می‌فرستد در این باب هیچ گزارشی دریافت نکردم. همان‌طور که به‌عرض ریاست دادگاه رسانیدم، اطلاعات من در حدود آن شایعاتی بود که قبلاً مذکور افتاد.

رئیس: جلسه ختم می‌شود. جلسهٔ فردا ساعت ۹ صبح خواهد بود.

ساعت ۷ بعدازظهر جلسهٔ دادگاه ختم گردید.

حواشی

۱) سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۱۵۲ روزنامهٔ کیهان مورخ ۱۷ آذرماه ۱۳۳۲ به‌قلم نوشاد (نام مستعار محمدحسین استخر مدیر روزنامهٔ استخر فارس). استخر در روزنامهٔ کیهان مقالات تندی علیه دکتر مصدق می‌نوشت که مایهٔ نفرت عموم و روگردانی ملت از روزنامهٔ کیهان شد. با وجودی که در جریان محاکمهٔ دکتر مصدق تیراژ روزنامهٔ کیهان بسیار بالا بود، به‌علت همین مقالات بسرعت نزول کرد. کارکنان روزنامهٔ کیهان به‌سبب سقوط تیراژ روزنامه بشدت عکس‌العمل نشان دادند. آقای استخر نیز نام عوض کرد و به‌اسم «نوشاد» مقاله می‌نوشت.

در روزنامهٔ کیهان مورد استناد سرنیب آزموده، سرمقاله‌ای تحت عنوان «شاه حق عزل نخست‌وزیر ندارد ولی نخست‌وزیر حق بستن مجلس دارد» درج گردیده بود که در آن نسبت به‌دکتر محمد مصدق هتاکی شده بود.

۲) شمارهٔ ۱۱۰۶ روزنامهٔ شاهد مورخ ۱۸ آذر ماه ۱۳۳۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «جناب آقای دادستان ارتش، جدی می‌فرمایید» چنین نوشت:

این مرد [دکتر مصدق] خیال می‌کرد که با پرداختن چند مجسمه می‌تواند یک دنیا آثار تاریخی را نادیده انگارد.... آنها غفلت داشتند که در این مملکت هرچه هست مانند مجسمه‌ها خاطره‌ای از دوران خدمت یا افتخار بیستساله است که آقای متهم مبارز با استعمار در دوسال و چند ماه قدرت و اختیار خود یک هزارم آن را محض نمونه بوجود نیاورد....

متهم چه قبل از اینکه از نخست‌وزیری عزل شود و چه در چهار روزی که باغی شده بود و چه در محضر این دادگاه اظهار داشته و تصریح نمود که دستور داد مجسمه‌های شاهنشاه فقید را فرو ریزند....

«شاهنشاه فقید رهبر نهضت آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران بود....» (از اظهارات دادستان ارتش)

«بدیهی است برای ما که قبل از حوادث شهریور فریاد می‌زدیم مجسمه‌های رضاشاه را باید از میدانهای عمومی تهران و شهرستانها برچیده به‌جایش از قهرمانان ملی و آزادی گذاشته بسیار مسرت‌انگیز بود که پس از چهار سال مبارزه در این راه و متوجه ساختن خشم و غضب بعضی از مقامات به‌خود روزی وارد تبریز می‌شویم که قبلاً مجسمهٔ رضاشاه را از باغ گلستان برداشته‌اند و به‌جایش مجسمهٔ یکی از بزرگترین قهرمانان آزادی و مشروطیت را نصب می‌نمایند. من با ملکی [مدیر روزنامهٔ ستاره] هم در این خصوص صحبت می‌کردیم. امروز تمام آن تلخ‌کامیها با عملی شدن یکی از پیشنهادات آنروزی ما از بین رفته. در برابر چشم خود ناظر برداشتن مجسمهٔ رضاشاه و نصب مجسمهٔ ستارخان به‌جای آن شده‌ایم»

(به‌قلم عبدی نوری از کتاب آذربایجان دموکرات)

راستی جناب آقای دادستان جدی می‌فرمایید؟ مثلاً می‌فرمایید جناب آقای مهدی نوری معروف حضورتان نیستند؟ ما که تصور نمی‌کنیم جناب ایشان به‌نظر شما مجهول المکان باشند. از این مطلب گذشته، راستی جناب ایشان از من کیفرخواست جناب‌عالی هیچ اطلاعی ندارند؟

جلسهٔ بیست و هشتم

بیست و هشتمین جلسهٔ محاکمهٔ دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی ساعت ۹/۳۵ بامداد پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۳۲ بریاست آقای سرلشکر مقبلی در تالار آئینهٔ سلطنت‌آباد تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، رئیس دادگاه دستور احضار مهندس رضوی را داد.

چند دقیقهٔ بعد مهندس رضوی بهراهنمایی یکی از افسران محافظ وارد جلسه شد و به‌طرف صندلی گواهان رفت. رئیس دادگاه گفت:

چون دادستان ارتش به‌استناد واقعات چهار روزه یعنی از صبح ۲۵ الی ۲۸ مرداد علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده و مدعی است در روزهای مزبور وقایعی در کشور روی داده است که از آن جمله وقایع تشکیل میتینگ عصر ۲۵ مرداد که علناً مطالبی برضد سلطنت گفته شده و انداختن و شکستن مجسمه‌های شاهنشاه و موضوع تشکیل شورای سلطنتی و اقدامات مشابه آنها که مجموعاً عنوان سوءقصد بمنظور بهمزدن اساس حکومت مشروطهٔسلطنتی‌را داردکه این دادگاه مشغول‌رسیدگی‌بدان می‌باشد. از جناب‌عالی که عضوفراکسیون نهضت‌ملی و از مشاورین آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید به‌عنوان مطلع سؤال می‌شود که اطلاعات خود را برای روشن شدن ذهن دادگاه بیان فرمایید. سؤال اول این است که ممکن است دادگاه را روشن فرمایید آیا وکلای مجلس پس از استعفا مسئولیتی در برابر مردم از لحاظ مقام نمایندگی دارند. و آیا این قبیل اشخاص مجاز بمداخله در وظایف قوهٔ اجرائیه هستند یا خیر؟

مهندس رضوی: در قسمت اول این سؤال باید عرض کنم که استعفای وکیل مجلس یک جریان و تشریفاتی بنا برنصّ صریح قانون دارد که بنده نمی‌خواهم عرض کنم که وکیل‌مجلس برای استعفای خود دلایلی باید داشته باشد. ولی چون منظور دادگاه یقین دارم روشن شدن امور است، باید عرض کنم که علت استعفای چندین نفر از نمایندگان مجلس وضع خاصی بود که در صحنهٔ پارلمان جاری شده بود و صحنهٔ مجلس شورای ملی از صورت عادی خود که حل و بحث عقاید و اتخاذ تصمیمات قانونی است خارج شده و به‌صورت یک گود زورخانه درآمده بود. در چنین شرایط عده‌ای از ما احساس کردیم وظایف خود را نمی‌توانیم انجام دهیم و در نتیجه راههای مختلفی تذکر دادیم که یکی از آنها همین موضوع استعفا بود. آن هم به‌این شکل که جمع نمایندگان در دورهٔ هفدهم از تعداد اصلی نمایندگان کمتر بود، یعنی از ۱۳۶ نفر وکیل در دورهٔ هفدهم فقط هفتاد و چند نفر بودند و چندین نفر هم بعدلایلی نبودند. در نتیجه اگر عده‌ای استعفا می‌دادند، تشکیل مجلس غیر ممکن می‌شد. ما از این اختیار خود استفاده کرده نامه‌ای به‌مجلس نوشتیم که ما استعفا کردیم. ضمناً متوجه بودیم که بنا برنصّ صریح آیین‌نامه مادام که استعفای ما در جلسهٔ علنی قرائت نشود و پانزده روز از تاریخ قرائت نگذرد، نه تنها اثر قانونی ندارد بلکه هیچ اثری به‌آن مترتب

نیست، مگر عدم امکان تشکیل جلسات.

اینکه سؤال فرمودید پس از استعفا در برابر مردم مسئولیتی هست یا نه، باید بگویم اگر استعفا به‌مرحلهٔ قطعی رسید، البته دیگر مسئولیتی نیست، مگر مسئولیتی که یک فرد در برابر امور اجتماعی دارد. ولی مادام که این استعفا قطعی نشده، نماینده‌ای که این نامه را نوشته با نماینده‌ای که ننوشته هیچ تفاوت ندارد. بنابر این البته هر وظیفه یا مسئولیتی که قبل از ارسال نامه برخود شناخته بودیم، بعد از ارسال استعفانامه هم خودرا از آن مسئولیت معاف نمی‌شناختیم. چون سؤال فرمودید، بنده همان طور که خدمت دادستان و بازپرسان محترم ایشان عرض کرده‌ام خودم را واجد شرایط مصونیت پارلمانی می‌دانم. ولی از نظر اینکه مملکت و ملت در امور روشن شوند، داوطلبانه با نهایت میل هر سؤالی که کردند جواب دادم که اینجا هم که به‌عنوان مطلع دعوت فرموده‌اید، آنچه بنده در خاطر داشته باشم بدون هیچ‌گونه انحرافی از حقایق به‌اطلاع دادرسان محترم خواهم رسانید.

اما قسمت دوم سؤال نیمسار ریاست محترم خود به‌خود منتفی است. زیرا مداخله در وظایف قوهٔ اجرائیه نه در حین وکالت و نه در مرحلهٔ بعد از نمایندگی مجاز نیست. نمایندهٔ مجلس و خود مجلس مجاز به مداخله در قوهٔ اجرائیه نیستند، ولی حق نظارت و رسیدگی و تحقیق و اظهار نظر را دارند که البته این اظهار نظر اگر در شرایط خاص صورت گیرد، جنبهٔ قانونی به‌خود می‌گیرد. در غیر این صورت تأثیر اظهار نظر نمایندهٔ مجلس مربوط به‌تحقیقی است که مقام صلاحیت‌دار قوهٔ اجرائیه نسبت به‌آن نظر خواهد داشت.

رئیس: با اینکه این موضوع از بحث این دادگاه خارج است، ولی برای روشن شدن ذهن دادگاه خواهشمندم بفرمایید نظر جناب‌عالی نسبت به‌اعلامیهٔ آقای دکتر محمد مصدق دایر به‌انحلال مجلس بر طبق رفراندوم چه بوده است و چه می‌باشد.

مهندس رهنوی: عرض کنم انحلال مجلس در قانون اساسی شرایطی دارد. و بعد هم که در سال ۱۳۲۷ یا شاید ۲۸ مجلس مؤسسانی تشکیل دادند، شرایط انحلال مجلس را تغییر دادند. نسبت به‌آنچه مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ انجام داد. آنچه بنده به‌عنوان یک نفر نمایندهٔ مردم و همچنین به‌عنوان نایب رئیس مجلس شورای ملی می‌توانم عرض کنم این‌است که آن تغییر مجلس مؤسسان در نظر مجلس دورهٔ هفدهم و همچنین خیال می‌کنم در نظر مجلس شانزدهم هم قوت قانونی پیدا نکرد. بنابر این در نص صریح قانون اساسی ایران همان است که در صدر مشروطیت تعیین شده بود و در دورهٔ هفدهم بنابر آن شرایط هیچ عملی انجام نشده است.

اما یک عمل دیگری انجام شد و آن مراجعه به‌آرای عمومی شهرنشین مملکت بسود و در اصطلاح رفراندوم خوانده شد. راجع به‌رفراندوم و آثار قانونی رفراندوم اختلاف نظر هست. یعنی اینکه آیا رفراندوم را می‌شود وسیله‌ای برای تغییر قانون اساسی یا انحلال مجلس شناخت و آیا رفراندوم را می‌توان دارای آثار قانونی شناخت؟ در کشور ایران چون سابقه نداشته، خیلی روی آن بحث نشده. ولی در پاره‌ای از کشورهای دنیا این مطلب جاری است و در موارد مهم دولتها و غالباً با تصویب خود مجلس البته اگر موضوع مربوط به‌خود مجلس نباشد بمردم مراجعه می‌کنند.

جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت این طور استدلال کردند که مجلس از طرف مردم انتخاب شده است. بنابر این اگر خود مردم اختیاری را که به‌مجلس داده‌اند از مجلس پس بگیرند، دیگر کار مجلس در آن دوره خاتمه یافته تلقی می‌شد. با این استدلال ایشان یک رفراندومی را ترتیب دادند که البته باید بنده اینجا به‌صراحت عرض کنم به‌نسبت آنچه که در این مملکت میسر است به‌آزادترین وضع بود. ولی به‌هر حال نواقصی داشت. اولاً شامل همهٔ مردم نمی‌شد. عیب بزرگترش این بود که علنی بود. یعنی مخالف و موافق در جاهای علنی بودند و در واقع قبل از اعلام

رأی نتیجه معلوم بود. این البته خیلی شاید برای اظهار نظر مردم شرایط صحیحی در دنیا تلقی نشود. اما چون وضع کشور ما آشفته بود و تحریکات اجانب در مملکت زیاد بود و احتمال زدوخورد دستجات هم می‌رفت، ایشان این طریقه را برای تفکیک موافق و مخالف اختیار کردند. به‌همین تدبیر هم موفق شدند با شرایط صحیحی از مردمان شهرهای ایران کسب نظر بکنند. این کسب نظر چنانچه آقایان محترم می‌دانند به‌اکثریت زیادی رأی به‌انحلال مجلس می‌داد. آنچه بنده اطلاع دارم، از طرف دولت نتیجهٔ رفراندوم و تقاضای فرمان انتخابات دورهٔ هجدهم به‌عرض اعلیحضرت رسیده بود. در واقع دولت نظر داشت که بنا بر اظهار نظر مردم اعلیحضرت همایونی انحلال مجلس هفدهم را بشناسند و اجازهٔ صدور فرمان انتخابات هجدهم را هم بدهند. تصور می‌کنم جواب نامهٔ دولت از طرف دربار نرسید و در این فاصله اعلیحضرت پادشاه هم از مملکت خارج شدند.

اگر اشتباه نکنم، در حدود ظهر بیست‌وپنجم اعلامیه از طرف جناب آقای دکتر مصدق در خصوص انحلال مجلس صادر شد. نظر خود بنده این‌است‌که چون به‌هر حال اعلام انحلال مجلس به‌انکای نتیجهٔ رفراندوم شده است، این اعلامیه می‌تواند تأثیر قانونی داشته باشد. ولی نکتهٔ قابل توجه این‌است‌که نمی‌شود هم قسمتی از مجلس را در دورهٔ هفدهم باقی شناخت و هم عده‌ای را که قبل از رفراندوم نامه‌ای به‌مجلس نوشته‌اند برای آنها وضع دیگری قائل شد. به‌هر حال چنانچه عرض کردم، چون نمایندگی مردم در نتیجهٔ رأیی است که مردم می‌دهند، بنده هم عقیده دارم که اگر در شرایط صحیح از مردم کسب نظر شود می‌توانند نسبت به‌مجلس منعقدشده‌ای اظهار نظر بکنند.

رئیس: چون منظور دادگاه فقط استطلاع و روشن‌شدن در قضیه است، اینک مجدداً سؤال می‌شود. جناب‌عالی در قسمت اول بیانات خودتان شرایط رفراندوم را در حقیقت دنباپسند ندانستید، یعنی شرایط رفراندوم راجع به‌انحلال مجلس را. و بلافاصله در دنبالهٔ آن اظهار فرمودید با بهترین شرایط اجرا شده است. همچنین توضیح دادید که راجع به‌تجدید انتخابات از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعای صدور فرمان انتخابات شد. ولی صادر نفرموده و عزیمت فرمودند. در آخر این‌طور نتیجه گرفتید که اعلامیهٔ دولت را راجع به‌رفراندوم می‌توان قانونی دانست. پس در این صورت پاسخ سؤال اولیه دادگاه را راجع به‌مداخلهٔ نمایندگان مستعفی نقض گفته‌های خودتان قرار دادید و بالاخره مطلبی برای دادگاه روشن نشد. خواهشمندم صریحتر دادگاه را روشن فرمایید.

مهندس رضوی: مطالبی که بنده عرض کردم، همه به‌یکدیگر مرتبط است و یکدیگر را تأیید می‌کنند. راجع به‌رفراندوم عرض کردم نحوهٔ دستور این عیب و نقص را داشت. بعد عرض کردم اما اجرای دستور رفراندوم در شرایطی به‌عمل آمد که جای ایراد نبود. این کاملاً روشن است و لازم به‌عرض نیست که در همین کشور ما دیده‌ایم که در خصوص پاره‌ای از مجالس و پاره‌ای از مؤسسانها چگونه صندوقها را از رأی پر کردند. بنده عرض کردم در این رفراندوم مردم شهرنشین به‌پای خودشان و با اطلاع از موضوع شرکت کردند. بنابراین، این می‌شود حسن جریان دستور رفراندوم.

اما اینکه عرض کردم می‌توان اعلامیهٔ دولت را مؤثر دانست، برای این است که نه رئیس‌الوزرا و نه پادشاه هیچ‌کدام نمی‌توانند مجلس را منحل کنند مگر طبق شرایط قانون اساسی. اما تکیه کردن به‌رفراندوم یک مطلب جدیدی است که نباید آن را مطلقاً رد کرد. به‌این دلیل عرض کردم چون اعلامیهٔ جناب آقای دکتر مصدق به‌انکا و به‌استناد نتیجهٔ رفراندوم بود، می‌شود آن را مؤثر دانست؛ و در واقع مؤثر دانستن آن تسلیم به‌نظریهٔ اکثریت مردم شهرنشین ایران است.

و اما اینکه لطفاً تذکر فرمودید که با این شرایط چرا صحبت از مصونیت کردم، این یک نکتهٔ کاملاً روشنی است

و آن نتیجهٔ عمل و رفتار دولت فعلی است، یعنی دولت جناب آقای سپهبد زاهدی. مثلاً بنده عضو شورای عالی نفت بودم، به‌عنوان یک نمایندهٔ مجلس البته این یک وظیفهٔ افتخاری است. ولی بعداً که در محبس بودم و هستم شنیدم دیگری را به‌جای بنده انتخاب کردند. دلیل انتخابشان این بوده است که این یکی وکیل غیرمستعفی است. بنده از این کار این‌طور استنباط کردم که دولت فعلی دورهٔ هفدهم را خاتمه یافته تلقی نمی‌کند. اگر این‌طور باشد و تمام فراین و آثار هم همین‌طور دلالت دارد، یعنی اگر دورهٔ هفدهم را خاتمه یافته تلقی نکنید و تسلیم به‌نظر رفراندوم نشویم آن وقت به‌این مطلب می‌رسیم که دیگر تفاوتی بین نمایندهٔ مستعفی و غیرمستعفی باقی نمی‌ماند، برای اینکه شرایط استعفا به‌عمل نیامده است. باز برای روشن شدن ذهن فضات محترم عرض می‌کنم به‌فرض اگر جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی در دورهٔ هفدهم تشکیل بشود و آقا سید کمال معروف زنگ بزند، هیچ قوه‌ای نمی‌تواند این وکلای مستعفی را از شرکت در آن جلسه جلوگیری کند، مگر البته به‌قوهٔ سرنیزه و توقیف. در مجلس قانوناً نمی‌توانند بگویند که شما حق شرکت ندارید زیرا هم می‌توانند در جلسه شرکت کنند و هم استعفای خود را پس بگیرند. به‌هر حال با رویه‌ای که عجالتاً در کشور احساس می‌شود، تمام کسانی که از طرف مردم انتخاب شده‌اند و به‌نام نمایندهٔ دورهٔ هفدهم خوانده شده‌اند، از این نظر حقوق متساوی دارند، چه نامه‌ای به‌مجلس فرستاده باشند چه نفرستاده باشند.

رئیس: اگر به‌سؤال دادگاه توجه می‌فرمودید، روشن بود که دادگاه راجع به‌وضعیت نمایندگان در روز ۲۵ مرداد توضیحاتی خواست که هنوز در آن روز تشکیل شورای نفت و عملیات دولت لاحق انجام نشده بود. اگر جناب عالی پیش‌بینی این شورا و این جریان را در آن روز فرموده‌اید، البته دادگاه نمی‌تواند تأیید یا تردید نماید. ولی خواهشمند است وضع خودتان را در روز ۲۵ مرداد بر طبق سؤالی که در بالا به‌عمل آمد برای دادگاه روشن فرمایید که آیا خود را نماینده می‌دانستید یا خیر؟

مهندس رضوی: بنده عرض کردم که اعلام انحلال مجلس را بنا بر اظهار نظر مردم قبول داشتم. معنای این عرض بنده این‌است که در تاریخ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ وضع بنده درست مثل وضع تمام نمایندگان دیگر دورهٔ هفدهم بود.

رئیس: ممکن است بفرمایید اجمالاً با بیانی که فرمودید در روز ۲۵ مرداد مثل یک نماینده‌ای که بر طبق رفراندوم و اعلامیهٔ دولت و قبولی خود شما مداخله در قوهٔ اجرائیه جایز بوده یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کردم مداخله در قوهٔ اجرائیه به‌هر حال برای نمایندهٔ مجلس مجاز نیست. بنده هم هیچ‌گونه مداخله در قوهٔ مجریه در آن تاریخ و یا قبل و یا بعد از آن نداشتم.

رئیس: سؤال دادگاه که احتیاج به‌روشن شدن آن دارد این بود: آیا نمایندگان مستعفی حق مداخله در وظایف قوهٔ اجرائیهٔ کشور دارند یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کردم نمایندهٔ مجلس در هیچ حالی حق مداخله در قوهٔ اجرائیه ندارد و فقط حق نظارت و تحقیق و اظهار نظر دارد.

رئیس: آیا مفهوم مخالف اظهارات جناب‌عالی این را تأیید می‌کند که نماینده حق ندارد و مثلاً نمایندهٔ مستعفی حق دارد؟

مهندس رضوی: عرض بنده مفهوم مخالفش این‌است که حق مداخله در امور اجرائیه را فقط کسانی دارند که بنا بر قانون مسئولیت آن کار را بر عهده دارند و نمایندهٔ مجلس، نه مستعفی نه غیرمستعفی، هیچ مداخله‌ای در قوهٔ اجرائیه ندارد. فقط عرض کردم ممکن است اظهار نظر او مؤثر واقع شود و آن هم البته به‌تشخیص مقامات

صلاحیتدار قوهٔ اجرائیه است.

رئیس: ممکن است توضیحاً بفرمایید مطالبی که در میتینگ روز ۲۵ از طرف بعضی از نمایندگان سابق مجلس بیان شده با مقررات و قوانین کشور و اساس حکومت مشروطهٔ سلطنتی مناسب و موافق بوده است یا خیر؟

مهندس رضوی: میتینگ روز ۲۵ مرداد وقتی تصمیم گرفته شد که هنوز از مسافرت پادشاه هیچ‌کس و به‌هر حال بنده و رفقای دیگر فراکسیون اطلاعی از آن نداشتیم. میتینگ به‌منظور اعتراض بر عملیاتی که شب گذشته واقع شده بود تشکیل می‌شد که آن عملیات ضمناً شامل توقیف نمایندگان مجلس و بعضی وزیران بود. البته عصر که میتینگ واقع شد، خبر مسافرت غیر مترقب اعلیحضرت پادشاه منتشر شد و بنده از آنچه دیگر گویندگان اظهار داشته‌اند حقیقتاً اطلاعی ندارم. ولی آنچه خود بنده با مردم صحبت کردم به‌هیچ‌وجه با مقررات و قوانین کشور و اساس حکومت مشروطه منافات نداشت. بلکه به‌عکس، موجب تحکیم مشروطه و مطمئن ساختن مردم به‌این نکتهٔ اساسی بود که سعی کامل در حفظ قانون اساسی و موازین مشروطه مملکت باید بشود.

رئیس: به‌نظر جناب‌عالی آیا اهانت به‌مقام سلطنت برخلاف مقررات نیست و آیا در میتینگ صریحاً به‌ساحت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و حتی به‌اصول مشروطیت اهانت و تعرض به‌عمل آمد یا خیر که یقیناً اگر خود در آنجا نشنیده باشید از رادیو و فیلم آن آگاهی حاصل فرموده‌اید؟

مهندس رضوی: نه تنها طرفدار اهانت به‌مقام سلطنت نیستم بلکه حفظ احترام پادشاه مشروطه مملکت را لازم و ضرور می‌دانم. آنچه راجع به‌میتینگ عصر ۲۵ از فحوای سؤال جناب‌عالی استنباط می‌شود اگر سروصدایی در بین شنوندگان میتینگ آن هم در بین معدودی از آنها شنیده شده باشد، البته اینها از اختیار کسی که صحبت می‌کند خارج است. بنده چون خودم خسته بودم و مختصری صحبت کردم و رفتم، دیگر حوصلهٔ اینکه صفحهٔ رادیو گوش بدهم نداشتم. اما شنیدم که بعضی از آقایان بخصوص یکی از آقایان صحبت‌کنندگان حرفهایی زده بودند که زننده بود. حقیقتاً نه تنها بنده تأیید نکردم و نمی‌کنم این قبیل انتشارات و حرفهای زننده را، بلکه از اطلاع این مطالب هم متأسف شدم. ولی آنچه می‌توانم عرض بکنم این‌است که به‌عقیده و تشخیص خود من میتینگ به‌منظور تحکیم اساس حکومت مشروطه تشکیل شده بود. بخصوص توجه دادن مردم نگران و بی‌تکلیف مملکت از همان ابتدای اطلاع از مسافرت پادشاه به‌اینکه باید یک شورای سلطنتی تشکیل بشود بهترین و قاطعترین طریق است که بهترین نظر این بود که اساس حکومت مملکت محفوظ و مصون بماند.

رئیس: ممکن است بفرمایید سنت یا مقررات شورای سلطنت چیست و از صلاحیت چه مقامی است؟

مهندس رضوی: عرض کنم آن قدر که حافظهٔ بنده اجازه می‌دهد و در مدت زندگی خودم دیده‌ام، اولین شورای سلطنت در غیاب مرحوم احمدشاه تشکیل شد و گمان می‌کنم مرحوم شعاع‌السلطنه را ایشان به‌ریاست شورا تعیین کردند. بعدها هم در موقع غیبت پادشاهان از کشور در اغلب موارد یک شورای سلطنتی تشکیل شده بود. من‌جمله در مسافرتی که اعلیحضرت محمدرضاشاه به‌انگلستان کردند، تصور می‌کنم یک شورایی از طرف خود ایشان تشکیل شد. به‌هر حال سنت شورای سلطنتی نتیجهٔ طبیعی مشروطهٔ سلطنتی است. چون اگر پادشاه مملکت هم‌مانند هر فرد دیگری ضرورتاً یا به‌منظور استراحت میل به‌مسافرت پیدا کنند و البته اگر این مسافرت هم طولانی بشود نمی‌شود مملکت را بدون شورایی که وظایف همان سلطنت را انجام بدهد گذاشت. عقیدهٔ بنده این‌است که تعیین شورای سلطنتی در مرحلهٔ اول حق خود پادشاه است که در غیاب خود یک نفر یا چند نفر را برای این کار تعیین کنند. اما اگر پادشاه این کار را نکردند، این دیگر از وظایف ملت می‌شود. چون بدیهی است دولت نمی‌تواند شورای سلطنتی را

تعیین کند. هرگاه مجلس باشد، عقیده دارم که مجلس بخوبی می‌تواند این شورا را معلوم کند. ولی اگر نباشد و حاضر به‌تشکیل نباشد، شاید راهی غیر از مراجعه به‌مردم باقی نماند. البته همهٔ اینها موکول به‌این‌است‌که از شخص پادشاه هم استمزاج بشود و در صورتی به‌مردم مراجعه بشود که بتدلیلی از دلایل شخص پادشاه از تشکیل شورا یعنی اظهارنظر خودداری بکند. مقررات دیگری برای شورا نیست مگر آنچه در قانون اساسی برای اختیارات پادشاه پیش‌بینی شده که البته مهمترین آنها به‌نظر بنده توشیح قوانین است که البته از طرف شورای سلطنتی در غیاب پادشاه به‌عمل خواهد آمد.

رئیس: چنانچه جناب‌عالی اشاره فرمودید، آیا بهترین وجه که استمزاج از شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود، مورد توجه و بررسی قرار گرفت یا خیر؟ یعنی از طرف مقاماتی که خود را در این خصوص صالح دانسته و اظهار عقیده نموده بودند.

مهندس رضوی: تا آنجایی که بنده اطلاع دارم، تصور می‌کنم که آقای دکتر مصدق نظرشان بر این بود که مطالعه‌ای راجع به‌وضع مملکت و شورای سلطنتی شود. بعد مطلب را در هیئت وزیران طرح بکنند و ابتدا از خود اعلیحضرت در این خصوص کسب نظر بشود. اما وقایع و حوادث آن دو سه روز به‌اندازه‌ای سریع و خشن و غیر عادی بود که همهٔ این فکرها را با هم مخلوط کرد و نتیجهٔ وضع این شد که شاید برای کسانی که دور بودند تصوراتی که با حقیقت وفق نمی‌دهد پیدا شد.

رئیس: جناب‌عالی قدری استراحت بفرمایید. نیمسار دادستان ممکن است نظر خودتان را در خصوص سؤالات و جوابهایی که ردوبدل شد اظهار دارید؟

سرتیپ آزموده: عرض می‌کنم بنده در سمت دادستانی در محظور عجیب و غریبی هستم. به‌خاطر دارم آقای لطفی را که احضار فرمودید، پاسخی که به‌ایشان دادم موجب شد که آن آقای محترم بیاناتی فرمودند. مثل اینکه یک چیزی هم طلبکار هستند. بنده هم که ملاحظه فرمودید تحمل کردم. فقط به‌عرض رسانیدم که این آقایان محترمی را که احضار می‌فرمایید گواه و مطلع قانونی نمی‌توانند باشند. اینها خود تحت تعقیب جزایی هستند. اینجانب بنابر اهمیت امر و وظیفهٔ خطیری که به‌عهده دارم، موظف هستم نظریهٔ خود را همان طور که ریاست محترم دادگاه فرمودید به‌عرض برسانم تا مبادا خدای نخواسته اظهارات این آقایان کوچکترین اثری در جلوگیری از کشف حقیقت بنماید.

بنده نمی‌دانم این آقای دکتر محمد مصدق چه خاصیتی داشته است که عده‌ای را دور خود جمع نموده بوده که به‌طور خلاصه امروز ملت ایران واقعاً باید گریه کند که زمام امورش در دست چه کسانی بوده است. بنده تصور می‌کنم در اینجا سابقه ندارد که یک دادگاهی ریاست آن تا این اندازه صبروحوصله به‌خرج دهد که هرکس هرچه می‌خواهد بگوید و، همان‌طوری که عرض کردم، آخر سر هم یک چیزی طلبکار شود. به‌هر حال این آقای مهندس رضوی به‌خاطر دارم روزی در دانشکدهٔ افسری داد سخن دادند و مبنای فرمایشاتشان این بود که لازمهٔ حکومت مشروطه است که افسران ارتش در سیاست مملکت دخالت نمایند. همان روز اینجانب به‌یکی دو تن از همقطارانم گفتم که این آقا زمینه می‌چیند که ارتش را با افکار خودشان موافق کرده...

رئیس: خواهش می‌کنم فقط راجع به‌جریان بیست‌وپنجم بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بله؛ بسیار خوب. حالا به‌روز بیست‌وپنجم می‌رسیم. و نقشه‌های شومی که دارند به‌موقع اجرا گذارند. به‌هر جهت جریان حوادث می‌گذشت تا روز ۲۵ مرداد فرا رسید. در روز ۲۵ مرداد آقای مهندس رضوی با فراکسیون منحلهٔ نهضت ملی مجلس شورای ملی در خانهٔ خود واقع در خیابان شاهرضا با کسب اجازه از پیشوا و

ریاست جمهوری آیندهٔ ایران، یعنی آقای دکتر محمد مصدق، طرح میتینگ عصر ۲۵ مرداد را پی‌ریزی می‌نمایند. سخنرانان تعیین می‌شوند و بدیهی است موضوع گفتار معین می‌گردد. ریاست جمهوری آینده کلیهٔ وسایل مخابراتی را که برای انعکاس جریان یک میتینگ لازم است در اختیار آقای مهندس رضوی و همفکر ایشان دکتر حسین فاطمی می‌گذارد. یکی به‌اصطلاح نمایندهٔ ملت بوده است، دیگری نمایندهٔ دولت. هم آن نمایندهٔ ملت قلابی بوده، چون صبح روز ۲۵ مرداد رئیس جمهور آینده مجلس شورای ملی را منحل نموده بوده؛ و هم آن نمایندهٔ دولت باغی بوده، زیرا دکتر مصدق ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل خود را دریافت کرده بوده و به‌جای تمکین یاغی شده بوده است.

بهر حال میتینگ بر پا می‌شود. سخنران اصلی این آقای مهندس رضوی بوده است و آن آقای دکتر فاطمی و یکی دو تن دیگر و آتش بیار معرکه، کریم‌پورهای شیرازی، بوده‌اند. دوروبر آقایان آن کسانی بوده‌اند که مثل خودشان به‌اساس سلطنت اعتقاد نداشته‌اند و جمهوریت ایران را در همان میتینگ اعلام نمودند. به‌اندازه‌ای وسایلشان مجهز بود که جریان میتینگ در همان لحظه به‌سراسر دنیا پخش می‌شد به‌انضمام اینکه فیلم آن میتینگ در ساعت ۹ شب نیز پخش شد. اینکه عرض می‌کنم ریاست محترم دادگاه صبروحوصلهٔ زایدالوصفی به‌خرج می‌دهند، از این‌رو است که اکنون که پای حساب به‌میان آمده، آقای مهندس رضوی می‌فرمایند آن میتینگ برای تحکیم اساس مشروطیت بود. بنده تصور می‌کنم این آقا حالشان خوش نیست و این گفتارشان را به‌چیز دیگری نمی‌توانم تعبیر کنم. در نقطهٔ مقابل می‌فرمایند: «از گفتارهای آن روز اطلاع نداشتم.»

ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند مرد ضعیف در روز ۲۵ آنچنان است که همه دیده‌اید و امروز چنین است که ملاحظه می‌فرمایید که چه می‌گویند. توجه بفرمایید که خطرناکترین افراد برای یک کشوری همین مردان ضعیف هستند، امثال دکتر مصدق و مهندس رضوی و همکاران ایشان. نظر به‌اینکه در کیفرخواست استناد به‌اعلامیهٔ انحلال مجلس شورای ملی نموده‌ام، و نظر به‌اینکه آقای مهندس رضوی عمل دولت فعلی را در مورد نمایندگان غیر مستعفی تخطئه کردند، و بالاخره نظر به‌اینکه آقای مهندس رضوی هنوز خود را نمایندهٔ مردم می‌شناسند، دربارهٔ توضیحات ایشان در برابر سؤالات ریاست محترم دادگاه باید مختصر توضیحی به‌عرض برسانم. آقای مهندس رضوی از موضوع رفراندوم سخن راندند که این موضوع مورد توجه اینجانب نیست. آنچه مسلم است این‌است‌که ایشان خود جریان رفراندوم را صحیح ندانستند. آنچه مسلم است و یکی از موارد مضحک کار بوده است، این بوده که مثلاً شهرستانهایی گفتند که دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی منحل شود که اصولاً آقای مصدق انتخابات آن شهرستانها را انجام نداده بود. یعنی شیرازی گفت نماینده‌ای که تهرانی معین کرده در مجلس نباشد. این کار هم مثل خیلی کارهای پیشوا مسخره و خنده‌اش همه‌جا را فرا گرفته بود.

بهر حال چون از موضوع خارج است، بنده در این قسمت عرضی ندارم. مراجعه به‌آرای عمومی خاتمه می‌پذیرد و همان‌طوری که صحبت شد از پیشگاه ملوکانه استدعا می‌کنند فرمان انتخابات دورهٔ هیجدهم صادر گردد. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در اجرای سوگند وفاداریی که به قانون اساسی یاد کرده بودند چنین فرمانی را صادر نفرمودند و به استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل نخست‌وزیری را که به اصول قانون اساسی پای‌بند نبوده صادر فرمودند. نخست‌وزیر وقت فرمان عزل را به‌دور انداخت. اولین عملش اعلامیهٔ انحلال دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی بود. این اعلامیه را به‌سراسر دنیا پخش نمود. عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی از ماهها قبل پی به‌افکار پلید دکتر مصدق برده بودند و با او مخالفت می‌کردند؛ و عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای

ملی صددرصد با دکتر مصدق همکاری می‌کردند. این آقای مهندس رضوی خود امروز در این دادگاه اعتراف نمود که «آن استعفایی که دادیم، برای تعطیل شدن عملی مجلس شورای ملی نبود.»

بهر حال وقتی مجلس شورای ملی را دکتر محمد مصدق منحل نمود، آن دسته نمایندگانی که از ماهها قبل عملاً مجلس شورای ملی را تعطیل کرده بودند و اگر در این کشور حساب و کتابی بود باید در همان روز به‌دار مجازات آویخته شوند، در روز ۲۵ مردادماه که مصدق اعلامیهٔ انحلال مجلس را داد، اینان خود مشیر و مُشار مصدق در صدور این اعلامیه بودند. باید این واژه را استعمال کنم که بسیار شرم‌آور است که در بین آنها اشخاصی پیدا می‌شوند که می‌گویند: «امروز ما نماینده هستیم. مجلس با اعلامیه منحل شد.» یکی از نمایندگان مجلس یا دو نفر غروب روز بیست‌وپنجم مرداد دستگیر شدند و به‌زندان رفتند. این آقایی که امروز می‌گوید: «مصونیت دارم،» در آن روز معلوم نیست چه اعتراضی به‌مصونیت آن همقطارش کرد. غیر از این بود که آن روز خودش و همقطارانش فریاد می‌زدند که «شاه نمی‌خواهیم»...

مهندس رضوی: تکذیب می‌کنم.

سرتیپ آزموده: ... و جمهوریت ایران را اعلام می‌کردند؟ بهر حال ریاست محترم دادگاه، وضع این آقایانی که می‌گویند: «امروز نمایندهٔ مجلس هستیم» و استعفا داده بودند و عملاً انحلال را استقبال کرده بودند و عملاً نظر به‌انحلال داده بودند، عیناً مثل اینکه بنده با عده‌ای از افسران استعفا دهیم. مثلاً رئیس ستاد ارتش بگویند تصویب استعفا جریاناتی دارد. بنده گوش نکنم؛ بزنم به‌کوه و بیابان؛ هزار گونه تمرد بکنم. بعد از مدتی بیایم و بگویم: «چون استعفای بنده تشریفاتش انجام نشده، یک درجه بالاتر هم بمن بدهید.»

این آقایان استعفا از نمایندگی دادند. هر چه رئیس وقت مجلس اعلام کرد: «مطابق آیین‌نامه در جلسه حاضر شوید.» حاضر نشدند. خودشان نظریه دادند که دکتر مصدق اعلامیهٔ انحلال مجلس را بدهند. امروز می‌گویند: «چرا عده‌ای نماینده شناخته می‌شوند و ما نمی‌شویم؟» به‌همین دلیل که در آن روز شما طالب جمهوری بوده‌اید و آنها نبودند. این کوتاهترین جوابش است. اینجانب به‌عرض می‌رسانم که سراسر گفتار آقای مهندس رضوی به‌غیر از یکی دو جمله از قبیل اینکه رفراندوم را غیرقانونی دانستند، بقیه جز منحرف کردن دادگاه چیز دیگری نبوده. بدیهی است دادستان ارتش این آقایانی که اینجا حضور پیدا می‌کنند، آنها را گواه قانونی نمی‌داند؛ مطلع قانونی هم نمی‌شناسد. همان‌طور که به‌کرات عرض کرده است، آنها تحت تعقیب جزایی هستند. بنده دیگر عرضی ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم و روز شنبه نیز جلسه تعطیل خواهد بود.

ساعت ۱۱/۳۰ جلسهٔ دادگاه ختم شد و جلسهٔ آینده به‌روز یکشنبه ۲۲ آذر موکول گردید.

جلسهٔ بیست و نهم

در فاصلهٔ بیست‌وهشتمین و بیست‌ونهمین جلسهٔ دادرسی، محل زندان دکتر مصدق و نیز محل تشکیل جلسات دادگاه از عمارت سلطنت‌آباد به باشگاه بادگان قصر (باشگاه افسران لشکر دوم) انتقال داده شده بود و بیست‌ونهمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۴ بعدازظهر یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۳۲ در محل جدید به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل گردید. پس از قرائت صورت‌جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، رئیس چنین گفت:

آقای دادستان، توضیحاتی راجع به نامهٔ آقای دکتر مصدق دارید؟

سرتیپ آزموده: بله، اگر اجازه بفرمایید.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض ریاست محترم دادگاه می‌رسانم: در تاریخ ۱۶ آذرماه ۳۲ آقای دکتر محمد مصدق نامه‌ای به‌عنوان مقام ریاست دادگاه تنظیم و تقدیم نمود به خلاصهٔ اینکه در یکی از جلسات که اینجانب اظهار داشته‌ام به حسین فاطمی مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ ریال پاداش داده شده است. آقای دکتر مصدق از این جریان اطلاع نداشته و از مقام ریاست دادگاه تقاضا نموده‌اند پروندهٔ امر در اختیار ایشان گذاشته شود تا بعد از مطالعه نظریات خود را در دادگاه به عرض برسانند.

پس از تقدیم این نامه از طرف ایشان، ریاست محترم دادگاه به اینجانب امر و مقرر فرمودید نامهٔ ایشان را بررسی کنم و نتیجه را به عرض برسانم. نظر به اینکه موضوع در دادگاه مطرح شده بود، با اجازهٔ عالی توضیحاتی در دادگاه به عرض می‌رسانم. قبل از عرض توضیح ناچاراً برای چندمین بار به عرض می‌رسد که وظیفهٔ اینجانب در این دادگاه اثبات اتهاماتی است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مردادماه به موجب کیفرخواست به آقای دکتر مصدق نسبت داده‌ام و برعلیه ایشان کیفرخواست تنظیم و تقدیم دادگاه کرده‌ام. خارج از موضوع کیفرخواست هر توضیحی که به عرض می‌رسانم، تحمیلی است که از طرف آقای دکتر مصدق به اینجانب می‌شود. کما اینکه اگر ایشان در دادگاه نمی‌گفتند که مخارج سفر امریکا را از جیب خودشان داده‌اند، بنده هم به هیچ‌وجه در دادگاه تصویبنامه‌های این کار را قرائت نمی‌کردم که منجر به این شود که این آقا علاوه بر این‌که آن گفتار را دروغ گفتند، به حسین فاطمی هم از خزانهٔ فقیر این مردم پاداش دادند. بعداً نیز اگر این متهم نامه به ریاست دادگاه تقدیم نمی‌کرد و تجاهل نمی‌نمود، در این ساعت نیز اینجانب وقت دادگاه را تضییع نمی‌کردم. ولی ناچارم هر گفتاری که به عمل آورند جوابگویی کنم تا مبادا به عادت همیشگیشان افکار مردم را فریب دهند.

اینک به اصل مطلب می‌پردازم. در آن جلسهٔ دادگاه که این موضوع به میان آمد، شمارهٔ تصویبنامه را به عرض دادگاه محترم رسانیدم. اینک عین تصویبنامه قرائت می‌شود و عین دستور خزانه‌داری کل به بانک ملی ایران نیز

قرائت می‌گردد و توضیح می‌دهم و ملاحظه خواهند فرمود که این آقای دلسوز برای مردم ایران چگونه با بیت‌المال مسلمین معامله می‌نموده است. [سرتیپ آزموده متن تصویبنامهٔ هیئت وزیران را قرائت کرد.]

ملاحظه می‌فرمایید این تصویبنامه سه نکتهٔ قابل توجه دارد: یکی این که ظاهراً مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ ریال به آقای دکتر حسین فاطمی پاداش داده شود. ولی اگر به همین مطلب اکتفا می‌شد، شاید چندان جالب توجه نبود. نکتهٔ اصلی این است که تصویبنامه مقرر می‌دارد پس از وضع بلیط هواپیما که به شرحی که بعداً به عرض خواهد رسید و بهای آن ۴۳،۶۵۰ ریال بوده، بقیهٔ ۱۰۰،۰۰۰ ریال به جناب آقای دکتر فاطمی دلار به نرخ دولتی فروخته شود. دادگاه محترم و مردم ایران باید توجه نمایند که در خرداد ۳۲ بسیاری از مرضای ایرانی تلف شدند و نخست‌وزیر وقت به عنوان مبارزهٔ ملت ایران با خارجی تصریحاً و تلویحاً می‌گفت: «ارزش دارد که ملت ایران سختی ببیند و دوا نداشته باشد و محصلین ایرانی به کشور مراجعت کنند، چون در مبارزه هستیم و ارز نداریم.» بسیار اشک تمساح ریخت که هریک دلار برای ایرانی ارزش گرانبهایی دارد. به هرحال تصویبنامه مقرر می‌دارد بقیهٔ وجه ۱۰،۰۰۰ تومان پس از وضع بلیط هواپیما دلار به نرخ دولتی به آقای دکتر فاطمی فروخته شود.

نکتهٔ دیگر در این تصویبنامه این است که مبلغ ۷۵۰ دلار بابت مخارج عمل به آقای دکتر فاطمی داده شده، روزی هم ۳۰ دلار علی‌الحساب برای معالجهٔ وجود شریف و مبارک ایشان که به سلامتی معالجه شوند و در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد به آقای دکتر مصدق نغمهٔ جمهوری ساز کنند و اکنون هم در این دادگاه آقای دکتر مصدق وکیل مدافع جناب آقای دکتر حسین فاطمی شوند. به هرجهت پس از صدور این تصویبنامه، خزانه‌داری کل به بانک ملی ایران چنین دستور می‌دهد:

بانک ملی ایران ــ دایرهٔ ارز

خواهشمند است از حساب شمارهٔ ۳۳۹۳ مبلغ ۵۶،۴۴۰ ریال به دلار (۱،۷۳۶ دلار) بابت پاداش به اختیار جناب آقای دکتر حسین فاطمی گذارده رسید دریافتی را به حسابداری وزارت امور خارجه ارسال دارند.

خزانه‌دار کل

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، ۱،۷۳۶ دلار به‌نرخ دولتی که تقریباً ۳۲/۵ ریال بوده است در اختیار آقای فاطمی گذاشته می‌شود درحالی که در آن تاریخ نرخ دلار در بازار آزاد شاید در حدود ۱۲۰ ریال بوده است.

همان طوری‌که به عرض رسید، منظور از این توضیح و توضیحات مشابه آن پاسخگویی به ادعای آقای مصدق است؛ وگرنه اینجانب معتقد است اگر روزی بخواهند به حساب این شخص رسیدگی کنند، کمتر ماده‌ای در قانون مجازات عمومی هست که مشمول این آدم نشود. همان‌طوری که به کرات به عرض رسیده است، وظیفهٔ اینجانب بیان و اظهار کیفرخواست تقدیمی است. اکنون نیز در این موضوع اختیار با آقای مصدق است. هرگاه مایل باشند موضوع را به سکوت برگذار کنند و عقیدهٔ اینجانب هم همین است که هرچه ساکت‌تر باشند به صلاح خودشان است. ولی هرگاه باز عناوینی در این دادگاه برای رد توضیحات قائل شوند، بناچار اینجانب جواب ایشان را خواهم داد و بناچار بر علیه ایشان مدرک جمع‌آوری خواهم کرد. این بسته است به روش ریاست محترم دادگاه و روشی که آقای مصدق انخاذ کنند. بنده دیگر عرضی ندارم و این دو برگ را تقدیم ریاست محترم دادگاه می‌نمایم. [دادستان ارتش متن تصویبنامه‌ها را تقدیم کرد.]

رئیس: با اینکه موضوع از بحث دادگاه خارج است و ارتباطی به کار ما ندارد، مع‌الوصف اگر آقای دکتر مصدق

توضیح دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: خیلی خلاصه و مختصر عرض می‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: به عرض دادگاه می‌رسانم که علت اینکه به مقام ریاست شرحی عرض کرده بودم، این بود که در روزنامهٔ *اطلاعات* این وجه را مربوط به سال ۱۳۳۰ نوشته بودند. این بود که من تعجب کردم. ولی معلوم شد روزنامه اشتباه کرده است و اما چرا دادم؟ در آن موقع جشن تاجگذاری پادشاه عراق بود و دکتر فاطمی به نمایندگی دولت می‌بایستی در این جشن شرکت کند. ولی چون او بر اثر اصابت گلوله حالش خوش نبود، من گفتم: «نرو.» ولی او از نظر مأموریت خود رفت. ولی وقتی برگشت، حالش خیلی بدشد. آقا، یک وزیر خارجهٔ مملکت اگر در راه خدمت به دولت مبتلا به کسالت و مرض شد نبایستی معالجه بشود؟ اینکه چیز مهمی نیست که اینجا عنوان شود. بنده خودم که وزیر دفاع ملی بودم برای عده‌ای از افسران بیمار و مریض تا ۳۰،۰۰۰ تومان هم خرج معالجه تصویب کردم. حالا برای یک وزیر خارجه‌ای که در راه انجام وظیفه گلوله خورده و مریض بوده نبایستی اقدام به معالجهٔ او بشود؟ بنده، آقای رئیس، جواب تیمسار دادستان را عرض خواهم کرد. از مقام ریاست دادگاه هم تقاضا می‌کنم به ایشان بفرمایید که از هم‌اکنون مدارک خودشان را جمع‌آوری بکنند.

رئیس: بنده تصور می‌کنم وجوهی که بابت معالجهٔ افسران پرداخت شده گویا مربوط به اندوختهٔ ارتش از وجوهی که بابت همین کار جمع‌آوری شده بوده، بوده است. به هر حال چون این بحث مربوط به دادگاه نیست از آن می‌گذریم.

دکتر مصدق: هیئت‌وزیران آقا تصویب می‌کرد.

رئیس: آقای مهندس رضوی را بیاورید.

پس از چند لحظه مهندس احمد رضوی در جلسهٔ دادگاه حضور یافت و به محل مخصوص گواهان هدایت شد.

رئیس: آقای مهندس رضوی، در آخر جلسهٔ روز پنجشنبه گویا توضیحاتی در پاسخ تیمسار دادستان داشتید؟

مهندس رضوی: بله، عرایضی دارم.

رئیس: بفرمایید.

مهندس رضوی: خیلی متشکرم. باید عرض کنم که فرمایشات تیمسار محترم دادستان ارتش البته از لحاظ وظیفه‌ای که به عهده دارند موجب تعجب نیست. ولی بنده اجازه می‌خواهم از تیمسار ریاست محترم دادگاه نکاتی که فرمودند برای روشن شدن موضوع توضیحاتی به عرض برسانم.

اول موضوعی که فرمودند بنده نباید توضیحی عرض کنم. چون فرمودند: «نمی‌دانم چه خاصیتی آقای دکتر محمد مصدق داشته‌اند که ایشان و عده‌ای از رفقا و همکاران ایشان دور او جمع شده بودند.» بنده همین‌قدر عرض می‌کنم که آقای دکتر محمد مصدق یک پیشوای سیاسی و یک پدر روحانی بود و بنده به اتفاق چند نفر از رفقا در اطراف ایشان جمع شده بودیم. این اجتماع هم به هیچ‌وجه شرم‌آور نیست، بلکه موجب افتخار است و من برای این اجتماع و خدمت به وطن عزیز افتخار و مباهات می‌کنم.

راجع به دانشکدهٔ افسری که فرمودید، بنده خیال می‌کنم مثل این است که تیمسار دادستان از همان‌وقت نظر دادستانی ما را داشته‌اند. به هر حال بنده به هیچ‌وجه نگفتم افسران در کار سیاست دخالت کنند. ولی گفتم ارتش باید

جهت کار خودش را بداند و امروز هم همین عقیده را دارم. زیرا در غیر این صورت، اصولاً معنای ارتش صحیح مرتفع می‌شود.

راجع به فراکسیون نهضت ملی اظهاری فرمودند مثل اینکه عضویت یا ریاست این فراکسیون برای بنده ننگی بوده است؛ و حال آنکه فراکسیون نهضت ملی از بهترین دستجات ملی پارلمانی ایران در چهل سال مشروطیت ایران بود و در عمر مجلس چنین فراکسیونی با این اتحاد و حقیقت و صمیمیت دور هم جمع نشده بودند. نزدیک به اتفاق این فراکسیون تصور می‌کنم جز خدمت به میهن خودشان و حفظ قانون اساسی نظری نداشتند.

نسبت به بنده مطالبی فرمودند و بنده را نمایندهٔ قلابی شناختند. تصور می‌کنم تأیید یا تکذیب این موضوع با موکلین بنده است و جزو وظایف دادستانی ایشان نیست.

از اظهارات آقای دادستان این طور استنباط می‌گردد که اشخاصی مغرض به آقای دادستان مثلاً نامه‌ای نشان داده‌اند و یا گفته‌اند که در آن روزها توطئه‌ای در منزل دکتر مصدق وجود داشته و جمعی در اطاق ایشان جمع شده بودند و نظرشان تشکیل جمهوری بوده و علیه مقام سلطنت اقدامی کرده‌اند. بنده صراحتاً عرض می‌کنم اگر موضوع طرفداری جمهوری در میان بود، در بنده که چنین فکری نبوده و نیست. همان‌طوری که در مرحلهٔ بازپرسی خدمت خودشان عرض کردم، هیچ‌کس از کسانی که آن روز یا روز بعد در حضور بنده راجع به وقایع روز صحبت کردند ابداً و اصلاً صحبتی در جمهوریت یا تشکیل حکومت جمهوری در میان نبود. بنده یقین دارم برای ایشان توهمی شده است.

اگر دادستان ارتش قدری از جنبهٔ وظیفهٔ مشکلشان با نظر وسیع نگاه کنند، متوجه خواهند شد که اقدام ما نه‌تنها برای تشکیل جمهوری نبود بلکه بصراحت و با کمال متانت و ایران دوستی ما برای جلوگیری از حوادث در آن چند روز اقداماتی به‌نظرمان رسید. بنده یک دفعه هم در سی‌ام تیر معروف به اتفاق همین فراکسیون نهضت ملی که جناب دادستان با نظر کم‌لطفی به‌آن نگاه می‌کنند چند ساعت تمام وضع این مملکت را در دست داشتیم و اعلیحضرت پادشاه تضمین خود بنده را گرفتند تا دستور جمع‌آوری قوا را از تهران دادند. بنده خود ایشان را که در اینجا حضور ندارند شاهد می‌گیرم که ما تضمین کردیم عملی برخلاف قانون اساسی ایران صورت نگیرد. خوشبختانه ملاحظه فرمودید در فاصلهٔ چندین ساعت بین حکومت آقای قوام‌السلطنه که برای ما غیرقانونی بود و حکومت آقای دکتر محمد مصدق چندین ساعت تهران در دست ما بود و هیچ عمل خلاف قانون اساسی واقع نشد. درواقع عمل نهضت ملی جمع کردن اصلاح‌طلبان ایران است که می‌خواهند مملکت اصلاح شود. ولی مقید هستند قومیت ایرانی و استقلال کشور محفوظ بماند. گمان نمی‌کنم هیچ ایده‌آلی برای ایرانی از آنچه منظور نهضت ملی بوده است بالاتر باشد. به هرحال چنانچه عرض کردم و بازهم با نهایت صراحت تأیید می‌کنم، ابداً و اصلاً در تمام آنچه که واقع شد صحبتی از تغییر رژیم ایران و یا تسلیم مملکت به حوادث نبود.

راجع به رفراندوم فرمودند که بطور شهرستانهایی که وکیل در مجلس نداشتند در رفراندوم شرکت کردند و اظهارنظر نسبت به وکیل انتخاب نشدهٔ خود نمودند. این صحبتهای آقای دادستان ناشی از عدم اطلاع جناب دادستان است. زیرا طبق قانون اساسی همینکه نمایندهٔ مجلس اعتبارنامه‌اش تصویب شد نمایندهٔ عموم مردم است. ولی یک نکتهٔ نسبتاً منطقی در فرمایش ایشان بود که بنده یک طرف عرض کرده بودم رفراندوم را معتبر می‌توان شناخت و از طرف دیگر عرض کرده بودم مصونیت دارم. این نکته را مجدداً عرض و تأیید می‌کنم و تکرار می‌نمایم که این اظهارات بنده نتیجهٔ عمل دولت فعلی است. آنچه مسلم است در امر وجود یا عدم وجود مصونیت نسبت به یک

شخص بدون تشریفات معین نمی‌توان نظر داد. این تشریفات نیز مربوط به مؤسسهٔ مقدسی است که به نام مجلس شورای ملی خوانده می‌شود. به هرحال قضاوت مصونیت و یا عدم مصونیت من در شأن مجلس شورای ملی است. ولی برای توضیح عرض می‌کنم که اگر دورهٔ هفدهم براساس رفراندوم تمام شده فرض شود، بدیهی است هیچ‌یک از نمایندگان آن مصونیت ندارند. و اگر چنانچه دورهٔ هفدهم خواه جلسات آن تشکیل بشود و خواه نشود همین‌قدر به عنوان دوره شناخته شود و تمام شده اعلام نشود، همه بدون استثنا از مصونیت برخوردار هستند و نوشتن یک نامه به مجلس که‌اختیار سیاسی و شخصی وکیل است بدون تشریفات قانونی تأثیری در کاراو ندارد. فرمودند که باید هرکس که استعفا داد به دار مجازات آویزان شود. این هم البته در این قسمت مسلماً از وظایف دادستانی ارتش نیست، موکلین ما البته می‌توانند به معنای سیاسی ما را به دار بزنند. یعنی دفعهٔ دیگر به ما رأی ندهند. البته اگر آزاد باشند که رأی بدهند یا ندهند.

از این مطالب گذشته بنده دو نکته به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: اول اینکه در میتینگ معروف که به این صورت سیاه درآورده‌اند، این بنده ابداً مطلبی که مخالف قانون باشد اظهار نکردم. از این مرحله هم بالاتر، حتی مطلب زننده‌ای هم نگفتم. تنها تقاضای شورای سلطنتی به عمل آمد که آن هم چنانچه به عرض دادگاه رساندم کاملاً قانونی و طبیعی بود. نکتهٔ دوم که با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه عرض می‌کنم، این است که آن دو سه روز و خارج شدن اعلیحضرت به یک صورت خیلی غیرطبیعی پیش آمد. اولاً وقایع شب یکشنبه و بعد تشریف بردن پادشاه بدون هیچ اعلامیه همهٔ ما را نگران و متحیر کرده بود. بنده عقیده دارم که اگر نظری غیر از حفظ مملکت و استقلال کشور و احترام قانون اساسی دربین بود و هیچ یک از این اقداماتی که امروز تشریح کردم به عمل نمی‌آمد و بلکه هرکس کوچکترین اطلاعی از امور اجتماعی و سیاسی داشته باشد، تصدیق می‌کند که توطئه لازمه‌اش تهیهٔ قوا است. من می‌خواهم از ریاست محترم دادگاه تقاضا کنم بپرسند آیا از هیچ یک از صاحبان قوه و به هیچ یک از لشکرهای مختلفهٔ مملکت یا ژاندارمری یا پلیس، هیچ یک از کسانی که در آن چند روز وارد اوضاع بوده‌اند و فعلاً متهم و محبوس هستند، هیچ‌گونه درخواستی کرده‌اند.

در روز ۲۸ مرداد که منزل آقای دکتر مصدق مثل یک ستاد دشمن از اطراف بمباران شد و به‌طور معجزه‌آسایی چندین نفر از آن کانون آتش خارج شدیم که شنیدم حتی جناب آقای دادستان فرمودند که مثل دزدها و بنده خیال می‌کنم درست مثل خدمتگزاران حقیقی مملکت، در آنجا، جناب آقای رئیس محکمه، بنده ملافهٔ روی این مرد محترم و پیشوای سیاسی ایران را که قبل از تیراندازی شدید، قبل از اینکه آقای فولادوند به نمایندگی هجوم کنندگان بیایند در بالاخانه افراشته شد و بعد از تشریف آوردن و تشریف بردن آقای سرتیپ فولادوند که متأسفانه تیراندازی نه‌تنها قطع نشد بلکه خیلی شدیدتر شد، دو ملافهٔ سفید دیگر یکی از روی تختخواب ایشان و یکی از اطاق اندرون منزل ایشان باز اطراف خانه نصب شد. هیچ‌یک از آنها اثر نکرد. خود بنده به خاطر دارم که آقای دکتر مصدق به آقای سرهنگ ممتاز فرمانده گارد منزل خودشان گفتند: «در مقابل ارتش هیچ مقاومتی نکنید. ما قیام بر علیه ارتش نداریم.» بعد گفتند: «آقای سرهنگ، فقط ما را از رجاله حفظ کنید.» و روی او را بوسیدند.

در آخرین لحظات اقامت در آن آتش‌خانه یک کاری خود بنده کردم که یک نفر از صاحب‌منصبان آن خانه هم شریک بود. آن این بود که سربازان مهاجم و تانکها درون خانه بودند. تمام سربازهای گارد منزل در دالان پایین و دالان بالا و اطاقهای بالا جمع بودند و وضع طوری بود که هیچ شکی نداشتم که تمام این افراد کشته می‌شوند. شاید آنها هم در ضمن تیراندازی عده‌ای از سربازان دیگر را بکشند و من به کمک آن افسر گمان می‌کنم خود آقای دکتر

مصدق هم نمی‌دانند آمدم، در دالان، یعنی بیرون از در آهنی، یک سرباز در خون خود می‌غلتید. در دالان پایین به تمام این سربازان به وسیلهٔ آن افسر که مراقب منزل بود گفتم و نظر دادم که اینها دلیل ندارد کشته شوند. به آن افسر دستور دادم که همهٔ این سربازها که در داخل اطاقها هستند اسلحهٔ خود را زمین بگذارند. این کار را هم کردند و همهٔ آنها اسلحه‌های خود را از دروپنجره اطاق بیرون ریختند. بدین وسیله تمام مهاجمین فهمیدند که در این اطاقها و دالانها قوایی برای مواجهه وجود ندارد و زدوخوردی در آنجا نخواهند داشت. بدین ترتیب از کشته‌شدن عده‌ای سرباز جلوگیری شد. این آخرین عمل ما در آن خانه بود. بعد هم که از آن خانه خارج شدیم.

شما جناب آقای سرلشکر مقبلی و شما آقای دادستان، همین‌قدر بدانید که ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده‌ایم و آن جنایت و خیانت این بود که با شرکت غاصب نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کردیم. شما آقایان بدانید که سیاست نفت در تمام دنیا با خون مخلوط بوده است. آن فرزندان ایرانی که در روز ۲۸ مرداد به زمین افتادند، از هر دسته و طرف برای من فرق نمی‌کند، فدای این سیاست شدند. آنهایی هم که در روز ۳۰ تیر هدف گلوله قرار گرفته و ازبین رفتند، آنها هم فدای منافع صاحبان سهام شرکت سابق نفت شدند. شما بدانید که سیاست صاحبان سهام نفت به اندازه‌ای ماهرانه عمل می‌کند که امروز با وجود اینکه من یقین دارم که...

سرتیپ آزموده: [تند و خشمگین]: نیمسار، مجلس نطق و خطابه نیست، ایشان یک حرفهایی می‌زنند.

رئیس: اجازه بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بنده موظفم تذکر بدهم. بنده تقاضای جلسهٔ سرّی می‌کنم.

رئیس: جناب‌عالی خواهش می‌کنم بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بنده تذکر می‌دهم. من تقاضای جلسهٔ سرّی می‌کنم، آقا. یعنی چه؟

مهندس رضوی: یقین دارم که احساسات شما و تمام ایرانیان نسبت به موضوعی که مورد مبارزهٔ ما بود به هیچ وجه کمتر از ما نیست. ولی وضعی پیش آوردند و طرزی عمل کردند و طوری دست بیگانه مابین فردفرد ملت ایران تفرقه انداخت که در نتیجه امروز جمعی از خدمتگزاران مملکت به عنوان متهم یا به عنوان مطلع که در هرحال اطلاق متهم به آنها می‌شود، در حضور شما حاضر باشند. به هرحال بنده دیگر عرضی ندارم و یقین دارم که وجدان ایرانی شما بیدار است.

رئیس: با اینکه در آغاز احضار جناب‌عالی این تذکر داده شد که کیفرخواستی برای آقای دکتر محمد مصدق راجع به جریان واقعات روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد دادستان ارتش صادر نموده و چون شما هم در آن جریان بوده‌اید و اطلاع دارید به عنوان روشن شدن ذهن دادگاه برای پاره‌ای توضیحات به دادگاه احضار شده‌اید، ولی مثل این است که موضوع احضار نزد شما مشتبه شده و به‌جای مطلع خود را در این دادگاه متهم یا وکیل‌مدافع شناخته‌اید؛ و متأسفانه از موضوعاتی صحبت فرمودید از قبیل مرام نهضت ملی، رویهٔ شما، خدمات یا اعمال نخست‌وزیر وقت و بالاخره ایده‌آلها و غیره بیاناتی فرمودید که مطلقاً مربوط به دادگاه یعنی مربوط به دادگاه رسیدگی به واقعات از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه نیست. جز اینکه جناب‌عالی به‌عنوان مطلع پاسخ توضیحات دادگاه را بدهید و اینکه دادگاه علی‌رغم تذکرات دادستان اجازهٔ این سخنرانی را داد، باز برای این بود که توهم نشود که دادگاه حق صحبت را نه‌تنها از متهمین بلکه از گواهان هم سلب نموده است.

مهندس رضوی: تشکر می‌کنم.

رئیس: جز یک گله از تمام صحبتهای جناب‌عالی در اینجا بحثی نمی‌کنم که آن‌هم تقصیر خودمن است که با

وجود رئیس دادگاهی نتوانستم خودداری کنم. شما آقای مهندس رضوی، به کجا می‌گویید: «ما دستور دادیم با سربازانی که بمطرف خانهٔ آقای دکتر محمد مصدق می‌آیند مقاومت نشود.» باز توضیح دادید که در مقابل رجاله‌ها مقاومت نشود. بنده تصور می‌کنم هیچ ایرانی، بخصوص کسی که مثل جناب‌عالی داعیهٔ این را داشته باشد که به نفع ایران، رژیم سلطنت و مشروطیت و اعتلای نام ایران حزبی داشته نباید به سرباز نسبت اجامر بدهد.

مهندس رضوی: به سرباز نسبت ندادم. توضیح می‌دهم. بنده هیچ چنین نسبتی به سرباز ندادم.

رئیس: بنابراین در همین جا به سخن خاتمه می‌دهم و خواهشمند هستم این توضیح را بفرمایید که جناب‌عالی که در میتینگ روز ۲۵ جزو سازمان دهندگان آن بوده‌اید قطعنامهٔ میتینگ ۲۵ مردادماه را چه کسی تهیه کرده و مطالب آن چه بوده است؟ و آیا تشکیل این میتینگ با وجود مقررات حکومت نظامی با چه اجازه‌ای بوده است؟

مهندس رضوی: بنده از مقام ریاست دادگاه تشکر می‌کنم. با اجازهٔ خودتان پنج کلمه عرض می‌کنم که به هیچ‌وجه در خاطر بنده خطور نمی‌کند سرباز ایرانی که خود من هم افتخار این سربازی را داشته‌ام، رجاله باشد. بنده متأسفم که چنین سوءتفاهمی پیش آمده. عرض کردم رجاله‌هایی که به دنبال آن سربازها معروف بود که می‌آیند و بعد هم شنیده شد که در بین مردم بوده‌اند.

اما راجع به سؤال حضرت‌عالی، باید عرض بکنم که سازمان‌دهندهٔ میتینگ احزاب و اصناف بودند. یعنی احزابی که با نهضت ملی همکاری می‌کردند و اصناف که مردمان آزادی بودند از نظر حزبی. ولی عده‌ای از آنها با همین احزاب تماس داشتند. تصور می‌کنم اگر اجازه‌ای از فرمانداری نظامی نگرفته بودند، فرماندار نظامی قوای انتظامی برای حفظ انتظامات نمی‌فرستاد و حتی جلوگیری هم می‌کرد. حال آنکه مأمورین فرمانداری نظامی و شهربانی هر دو را در میدان و بالای جایگاه سخنرانی دیدم. نسبت به میتینگ یک نکته عرض می‌کنم که قبل از اطلاع از تشریف‌بردن اعلیحضرت ترتیب میتینگ داده شده بود و به تفصیل حضور آقای دادستان کتباً جواب داده‌ام.

اما نسبت به‌قطعنامه. میتینگ مکرر داده شده بود؛ بنده شخصاً با قطعنامهٔ میتینگهایی که فراکسیون نهضت ملی در آنها شرکت می‌کرد مخالف بودم. علت آن بود که فراکسیون یک حزب نبود، بلکه برای یک منظورهای معینی با دولت همکاری می‌کرد. البته لازمهٔ کار فراکسیون هم این نبود که همفکری حزبی داشته باشند. اما بعضی از احزاب و بخصوص اصناف تهران اصرار داشتند که بعد از میتینگ همیشه قطعنامه صادر شود. آن هم دلیل داشت. دلیل آن هم این بود که احزاب افراطی چپ از سالها پیش در تهران و سایر شهرستانها میتینگ می‌دادند و قطعنامه داشتند. اصناف تهران می‌گفتند: «اگر قطعنامه‌ای ندهیم و مردم مثلاً بدون قطعنامه متفرق بشوند، احزاب افراطی چپ خواهند گفت: اصلاً میتینگ شما موضوع نداشته است؛ و در جراید و میتینگهای خودشان تخطئه می‌کردند.» در واقع این را اسلحه‌ای در مقابل پروپاگاند آنها می‌دانستند. این بود که غالباً به این استدلال همه تسلیم می‌شدند.

آن روز وقتی که بالای آن عمارت محل میتینگ رفتیم، هیچ قطعنامه‌ای قبلاً قرائت نشده بود. کسی هم در فکر قطعنامه نبود مگر دو نفر: یکی از اصناف بود که داوطلب قرائتش بود؛ و دیگری که هم از اصناف است و هم روزنامه‌نویس. خودشان قطعنامه‌ای تهیه کردند و بین آن اختلافی داشتند. شاید قطعنامه خواندن را در میتینگ یک تعارفی می‌دانستند که دیگری خود را مستحقتر می‌دانست.

در نتیجه معمرترین اصناف حاضر که پیرمردی بود آمد نزد بنده و خواهش کرد که برای رفع این اختلاف و خاتمه دادن به دعوای دوستانهٔ این آقایان که ممکن بود صورت ناخوشی داشته باشد، این قطعنامه را بخوانید. بنده هم برای اینکه هماهنگی این عده که در حسن‌نیت آنها تردیدی نداشتم بهم نخورد، قبول کردم. آن‌قدر که خاطرم هست قطعنامه

شامل چند ماده بود: یکی راجع به بالا بردن سطح زندگانی عمومی؛ یک مادهٔ دیگر راجع به تعقیب و مجازات قاتلین مرحوم سرلشکر افشار طوس؛ یکی راجع به ادامهٔ مبارزات بر علیه بیگانگان؛ و بالاخره یک ماده هم تقاضای تشکیل شورای سلطنتی از دولت. و در مقدمهٔ این قطعنامه خلاصهٔ بیانات خود اینجانب هم دعوت مردم به آرامش و انتظام بود.

رئیس: چون لازم است ذهن دادگاه بیشتر روشن شود، خواهش می‌کنم توضیح دهید. به نظرم می‌آید که جلسهٔ قبل ضمن پاسخ دادگاه راجع به اظهارات مبتینگ‌دهندگان و شعارهایی که در آنجا داده شد، اظهار داشتید: «من بعد از صحبت خودم از آنجا رفتم و دیگر اطلاع ندارم.» اکنون می‌فرمایید: «قطعنامه را هم من خواندم.» همچنین اینکه اظهار داشتید: «مبتینگ از طرف اصناف داده شد.» ممکن است بفرمایید کسی هم از طرف اصناف در مبتینگ سخنرانی کرد یا نه، و همچنین اسم آن دو نفر داوطلب را که برای قرائت قطعنامه نزاع می‌کردند به استحضار دادگاه برسانید؟

مهندس رضوی: عرض کنم عرض بنده راجع به اینکه بعد از صحبت مرخص شدم، درست بود. زیرا صحبت بنده وقتی خاتمه پیدا کرد که بنده قطعنامه را قرائت کردم و گفتم: «بنا بر خواهش آقایان قطعنامه را می‌خوانم.» اما از اصناف بنده نمی‌دانم کسی صحبت کرد یا نه. ولی باید یک توضیحی عرض کنم و آن این است که وقتی ما به مبتینگ می‌رسیدیم همیشه قبل از ما در فاصلهٔ جمع‌شدن مردم و شروع برنامهٔ مبتینگ چند نفری که در ایوان حافظ دستگاه بلندگو بودند و خودشان برقرار کرده بودند و زحمت کشیده بودند گاهی ممکن است صحبتهایی کرده باشند. به هرحال جزو صحبت‌کنندگان اصلی آن روز گمان می‌کنم از اصناف کسی نبود. اگر قبل از رسیدن ما صحبتهای مختصری اشخاص کرده باشند، جزو متن کار مبتینگ قرار نمی‌گیرد.

صحبت‌کنندگان که خود بنده به‌خاطر دارم از نمایندگان مجلس آقای دکتر شایگان و آقای مهندس زیرک‌زاده به‌خاطرم می‌آید، و خود بنده. یکی از آقایان وزیران هم آنجا صحبت کرد که درواقع بدون اجازهٔ بنده بود تا آن اندازه که اجازهٔ بنده تأثیر داشت. چون‌که توجه نکرد و صحبت کرد. بنده تذکر داده بودم که هنوز رشد مردم مشرق‌زمین به آنجا نرسیده که یک وزیر بتواند هم در دولت انجام‌وظیفه کند و هم اعتقادات خودش را در بیرون اظهار کند. به همین جهت بنده منع کردم صحبت ایشان را. ولی متأسفانه صحبت کرد. اما آن دو نفر از اصناف باید عرض کنم که یکی از آنها آقای حاج محمود مانیان بود، و یکی هم آقای کریم‌آبادی که گمان می‌کنم روزنامه‌ای هم به‌نام *اصناف* دارد. این مطلب را در بازپرسی هم بنده عرض کرده‌ام. آن تاجر محترم معمری که از بنده خواهش کرد قطعنامه را بخوانم، آقای حاج راسخ افشار بود. ولی البته بنده به هیچ وجه این اطلاعات را از این نظر که مسئولیتی از خودم کم کنم اگر چنین مسئولیتی باشد و بر دیگری تحمیل نمایم ندارم. این آقایان هم تا موقعی‌که ما به آن عمارت رفتیم از رفتن اعلیحضرت هیچ‌گونه اطلاعی نداشتند. بنا بر این موضوع تشکیل شورای سلطنتی شاید بنا به پیشنهاد یکی از اعضای فراکسیون نهضت ملی بود. حتی شاید خود من گفته باشم، چون امتناعی در این مورد ندارم.

رئیس: در آغاز بیانات خود که راجع به منویات و مرام خود بیان فرمودید و خود را از مدافعین استقلال مملکت و محترم‌شمارندهٔ قانون اساسی و بالاخره مبارز با بیگانگان ابراز داشتید، ممکن است دادگاه را روشن فرمایید که جریان مبتینگ روز ۲۵ و شعارهایی که در آن روز داده شد و سخنرانیهایی که صفحات آن در ادارهٔ تبلیغات موجود است، با مرام و منویات جناب‌عالی با مصالح کشور موافق بود یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کنم به نظر بنده تشکیل مبتینگ و منظور از مبتینگ تا آنجایی که بنده استنباط کرده بودم و در آن روز تشخیص می‌دادم، برای خیر و صلاح مملکت بود. ولی نمی‌توانم از عرض این مطلب خودداری کنم که به واسطهٔ پاره‌ای اظهارات معدودی از شنوندگان در میدان و همچنین به واسطهٔ پاره‌ای تندرویهای بعضی از سخنرانان

مجموعاً وقتی که میتینگ تمام شد بنده متأسف بودم و میل داشتم همان طور که در نیت ما بود و منظوری غیر از خیر و صلاح مملکت و ملت نداشتیم، موضوع میتینگ و جریان آن آرامتر و شایسته‌تر انجام شود.

رئیس: ممکن است بفرمایید نظریاتی که در آن میتینگ پیدا کردید به عرض آقای دکتر محمد مصدق رسانیدید و برای جلوگیری از تکرار و تجدید آن اقدامی نمودید یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کنم، البته این بنده در بازپرسی هم عرض کرده‌ام، قبل از میتینگ در حدود ساعت ۴ دو سه نفر از ما رفتیم خدمت آقای دکتر مصدق که در خصوص تشریف بردن اعلیحضرت از ایشان اطلاعاتی کسب کنیم ونظریه خواستیم. ایشان اطلاع زیادی نداشتند. فقط گمان می‌کنم یک خبر تلفنی از بغداد علاوه بر آنچه در جراید منتشر شده بود داشتند. در آن ساعت ایشان اطلاعات بیشتری نداشتند. بنده باید عرض کنم که نظر آقای دکتر مصدق این بود که راجع به مسافرت اعلیحضرت هیچ سخنی در آن میتینگ گفته نشود و من باید این را وجداناً عرض بکنم، ولی اصرار کردیم. یعنی ما گفتیم که خبرگزاریها حرکت پادشاه را اعلام کرده‌اند. حتماً احزاب چپ افراطی موضوع را به صورت خاصی درخواهند آورد و ممکن است همان نظری را که جناب آقای دادستان اظهار می‌کنند و ما همه از آن احتراز می‌کردیم واقع شود. خبر تشریف بردن اعلیحضرت به مردم داده شود که اگر ما این خبر را نمی‌دادیم با انتشار جراید همه می‌دانستند این بود که در آنجا که شاید مجموعاً ده یا پانزده دقیقه بیشتر صحبت نشد به نظر رسید برای اینکه مردم بدانند دولت نظرش حفظ قانون اساسی و شئون سلطنت مشروطه است و بدانند که ما نمایندگان فراکسیون نهضت ملی قصدی جز حفظ قانون اساسی نداریم، این‌طور صحبت شد. ــ البته اگر اشتباه نکنم ــ که راجع به شورای سلطنتی به طور اجمال اشاره بشود و همین کار هم در میتینگ شد. یعنی در همان ساعتی که تقاضای شورای سلطنتی شد، ما نمی‌دانستیم که این شورا چطور و چگونه و کی تشکیل خواهد شد. ولی منظور ما این بود که حفظ رژیم مشروطیت و مملکت شده باشد. اما بعد از میتینگ فردای آن روز البته آنچه در خصوص میتینگ گذشته بود بنده هیچ‌گونه مذاکره با آقای نخست‌وزیر نداشتیم. از دوشنبه تا صبح چهارشنبه بنده و چند نفر از آقایان نمایندگان به خواهش آقای نخست‌وزیر مشغول مطالعه در خصوص امکان تشکیل شورای سلطنت و چگونگی و شرایط آن بودیم که البته روز چهارشنبه صبح برای اینکه ایشان نظر قطعی بتوانند اتخاذ کنند و عصر به هیئت ببرند، منزل ایشان رفتیم و جریانات و وقایع شهر و شهرستانها از همان اوایل صبح همه را مشغول داشت. یعنی دولت مشغول کار خودش بود و ما هم فرصتی برای یک چنین صحبتی نداشتیم.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: به طوری‌که به خاطر دارم در بیانات خود راجع به میتینگ روز ۲۵ این طور اظهار فرمودید که «بعد از آنکه صبح آمدند در این خصوص با من صحبت کردند و اجازه خواستند، بعد دیگر هیچ‌گونه اطلاعی از جریان میتینگ پیدا نکردیم. حتی باز یک جایی نظرم هست فرمودند که «چون من غیر از اخبار خارجه در رادیو به انتشارات و تبلیغات هم گوش نمی‌دادم، آنجا هم اطلاعی پیدا نکردم.» اکنون آقای مهندس رضوی در حضور شما اظهار می‌کنند که بعد از جریان میتینگ ساعت ۴ بعدازظهر...

مهندس رضوی: قبل از جریان میتینگ.

رئیس:... راجع به شورای سلطنتی که آیا در میتینگ مطرح شود یا نه مذاکراتی فرمودید و بالاخره تصمیم اتخاذ فرمودید که گفته شود.

دکتر مصدق: بنده هیچ نظرم نیست. ولی هرچه ایشان بفرمایند صحیح است. به جهت اینکه اینها اثری نداشت، نه قبل و نه بعد. هیچ‌کدام اینها در شخص بنده مؤثر نبوده. نظر بنده این بود که در ظرف آن دو روز موضوع را درست

مطالعه بکنند و بعداز مطالعهٔ کامل درهیئت وزیران مطرح شود. در آنجا اول... باز تکرار می‌کنم که شورای سلطنتی حق مسلم پادشاه است. تا اعلیحضرت حاضر نمی‌شدند که شورای سلطنت تشکیل شود، هرکس اقدامی در این باره می‌کرد برخلاف حقیقت بود. عقیدهٔ ما این بود که اگر از طرف اعلیحضرت جواب داده نمی‌شد یا جواب رد داده می‌شد، آن‌وقت در هیئت وزیران به این قرار مورد مذاکره قرار می‌گرفت. به هرحال چه بعد چه قبل بنده نمی‌توانستم کاری بکنم که مورد اعتراض واقع شوم. پادشاه وقتی از مملکت خارج می‌شود باید شورای سلطنتی را تشکیل می‌دادند. این حرفها از همین جهت پیش می‌آید که اعلیحضرت تشریف نیاورند یا جواب ندهند. آن وقت تکلیف چه بود؟ اگر دربارهٔ شورای سلطنتی مطالعه شده، کاری برخلاف قانون اساسی نبود. اعلیحضرت هروقت که به مملکت تشریف می‌آوردند هر شورای سلطنتی اگر هم تشکیل شده بود منحل می‌شد.

رئیس: بفرمایید بنشینید.

دکتر مصدق [*همان طور ایستاده*]: نخیر، حالم خوب است.

رئیس: منظور تنها راجع به‌شورای سلطنتی نبود. منظور این بود که جناب عالی اظهار داشتید که به‌هیچ‌وجه بعد از صبح که اجازهٔ میتینگ داده شد دیگر از جریان میتینگ هیچ گونه اطلاعی پیدا نکردید. در صورتی که طبق اظهارات آقای مهندس رضوی معلوم می‌شود که موضوع با شما هم در میان گذاشته شده.

مهندس رضوی: عرض کردم فقط در خصوص تشریف بردن اعلیحضرت از ایشان کسب اطلاع شد.

دکتر مصدق: این مطالبی که جناب آقای مهندس رضوی به‌عرض دادگاه رساندند، ایشان هیچ گونه مطالبی که برخلاف مصالح مملکت باشد نگفتند. ایشان عرض کردند که میتینگ تشکیل شود. همان مطلبی که عرض کردند و شنیدید، اینها چیزی نبوده که اگر بنده فراموش کرده باشم و در خاطر نداشته باشم، یک تأثیری در وضعیات میتینگ و آن ساعتی که بنده اجازه دادم داشته باشد. بنده میتینگ را همیشه به‌اصناف اجازه می‌دادم. در حقیقت اصناف می‌آمدند و اجازهٔ میتینگ می‌خواستند. موضوع را هم به‌آقا عرض بکنم که چرا به‌اصناف اجازهٔ میتینگ داده می‌شد به‌جهت اینکه به‌هر یک از احزاب ملی اگر اجازه داده می‌شد حزب دیگر گله‌مند می‌شد. ولی اصناف حزبی نبودند که اگر آنها تقاضا بکنند اجازهٔ میتینگ داده نشود.

به‌هر حال، اجازهٔ میتینگ داده‌شد. پیش ازمیتینگ هم‌اگر صحبتی‌شده، آنچه رابه‌عرض دادگاه‌رساندند مطالب مهمی نبود. ولی بعد از میتینگ بنده هیچ اطلاعی ندارم. چون من به‌واسطهٔ کثرت کارهای خودم ساعت ۱۰ شام می‌خوردم. در آن حال اگر گاهی رادیویی باز می‌شد من می‌شنیدم، مخصوصاً موقعی که برای مردم خارج صحبت می‌کردند. من وقتی که سه ساعت بنشینم و میتینگ آن روز را گوش بدهم، آن هم در آن روزها، نداشتم.

رئیس: آنچه که عملاً دیده شده و اکنون نیز پاسخهای آقای مهندس رضوی تأیید می‌نماید، بر خلاف آنچه از طرف جناب عالی و چه از طرف ایشان راجع به‌میتینگ اصناف داده می‌شد، این طور محقق می‌گردد کسی از اصناف صحبت نکرده. بلکه ازاعضای نهضت ملی ودکتر حسین فاطمی که نماینده وسخنگوی رسمی دولت بوده، بیاناتی شده که خود آقای مهندس رضوی نیز با توجه به‌اظهاری که قبلاً فرمودند از حق ایران، از حیثیت ایران دفاع نمودند و این نهضت را در حقیقت مبارزهٔ حیثیت و دفاع از مردم و مشروطیت معرفی کردند و دادگاه تمام سخنرانی و حماسه‌سرایی ایشان را گوش کرد. عملاً غیر از آنچه که اینجا صحبت شد در آنجا صحبت شده است. حتی با حساسیتی که شما و ایشان راجع به‌وضع کشور در آن روز قائل هستید، وضع را به‌اندازه‌ای بحرانی تلقی می‌نمایید که فرصت خواندن روزنامه و شنیدن رادیو و حتی بررسی این مطالب به‌این مهمی را نداشته‌اید. آیا با این فکر و عقیده چنین میتینگی و

اعلام عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از کشور با آن وضعیتی که آن روز تمام دنیا شاهد آن هستند، با مصالح مملکت و حیثیت کشور تطبیق می‌داد و لازم بود این میتینگ داده شود یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده به‌آقا عرض کردم که از مذاکراتی که در میتینگ شد بنده اطلاع نداشتم. و بعد، قبل از میتینگ بنده چه می‌دانستم چه می‌خواهند بگویند. بنده چون اطلاع از مذاکرات نداشتم، نه می‌توانم عرض کنم که مطالبی در صلاح مملکت گفته‌اند یا مطالبی برخلاف مصالح مملکت گفته‌اند. فقط چیزی را که به‌کرات در این دادگاه عرض کرده‌ام آن حالت عصبانیتی بود که برای بعضی از میتینگ دهندگان رخ داده. چه خودم شاهد این قضیه هستم که اینها همه از جریان شب بیست‌وپنجم عصبانی بودند. می‌خواهم عرض کنم که اگر بفرمایید باز من می‌خواهم از کسی دفاع کنم باید بگویم من از کسی دفاع نمی‌کنم، من از حق دفاع می‌کنم. یعنی عرض می‌کنم اگر کسی عصبانی باشد خودش را هم فنا می‌کند. وقتی عصبانیت در شخص این‌طور اثر می‌کند که شخص می‌خواهد خودش را هم ازبین ببرد، دیگر نباید انتظار داشت که شخص عصبانی حرفی برخلاف نزاکت یا مصالح کشور نگوید.

بنده اینجا توجه ریاست محترم دادگاه و تیمساران دادرسان را به‌این مسئله جلب می‌کنم که این حال عصبانیت در هر دادگاهی مورد توجه است. اگر کسی از روی عصبانیت کسی را کشت، این را حق مجازات ندارند. شما یک نمونه بیاورید که کسی در حال عصبانیت کسی را کشته باشد و فوراً او را اعدام بکنند. بنده بسیار خوشوقتم که ریاست دادگاه درست کنجکاوی می‌فرمایند و می‌خواهند مطلب را بر عامه روشن نمایند. از همین نظر عرض می‌کنم درست توجه فرمایید به‌آن وضعیاتی که در آن سه‌چهار روز در این شهر وجود داشته تا حقیقت واقع را کشف کنید. اول به‌علت پی‌ببرید که علت چه بوده که آن وقایع در آن چند روز رخ داده. بنده در مقابل این دادگاه عرض می‌کنم علت تشریف‌فرما شدن اعلیحضرت بوده. اگر اعلیحضرت تشریف نمی‌بردند و آن شب آن اتفاقات نمی‌افتاد آب از آب تکان نمی‌خورد. این جریان این چند روزه علتش این بوده. حالا شما زورتان به‌آنجا نمی‌رسد، من بدبخت را می‌آورید اینجا محاکمه می‌کنید. عرض می‌کنم ما خود افتادگان مسکینیم. [خندهٔ حضار]

رئیس: البته دفاعیات جناب‌عالی در مورد دکتر حسین فاطمی امیدوارم در دادگاهش مؤثر واقع شود.

دکتر مصدق: نشود یا بشود. نخیر، بنده دفاع نمی‌کنم. خدا را به‌شهادت می‌گیرم که بنده به‌هیچ‌وجه از کسی دفاع نمی‌کنم.

رئیس: اما جواب دادگاه را نفرمودید که آیا چنین میتینگی به‌صلاح کشور و مشروطیت و برطبق مقررات قانون اساسی بوده است یا خیر. همچنین شما که در آن روز علی‌رغم فرمان عزل شاهانه خود را نخست‌وزیر وقت و رئیس دولت کشور ایران می‌دانستید و وضع را بحرانی تشخیص می‌دادید و از این میتینگ اطلاع حاصل کردید لامحاله در همان حدود اطلاعی که آقای مهندس رضوی دادند، آیا هیچ به‌فکر افتادید برای اسکات اذهان مردم و رفع تأثیرات سوئی که این میتینگ در انظار و افکار عمومی ایجاد کرده بود و به‌وسیلهٔ ادارهٔ تبلیغات آقای دکتر محمد مصدق مکرر انتشار می‌یافت به‌وسایلی درصدد جبران آن برآیید یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده قبل از هر چیز عرض می‌کنم هر کس آنجا نعره کشیده به‌قول آقای دادستان پنجشنبه، به‌قول آن مرد [خندهٔ حضار] که ما جمهوری... *[در این موقع دکتر مصدق با زست مخصوصی از سرهنگ بزرگمهر پرسید: «جمهوری چی‌چی؟» و سرهنگ بزرگمهر در پاسخ گفت: «جمهوری دمکراتیک.»]* بله، جمهوری دمکراتیک می‌خواهیم، بسیار بیجا کرده؛ بسیار غلط کرده هیچ‌کس با این نعره کش‌ها موافق نبود. بنده در تمام تصدی خدمت خود در عمل معلوم شد که با این عناصر چه معامله‌ای کرده‌ام. نه تشریک مساعی داشتم و همیشه مخالف بودم. این

اصل مسئله که باید روشن شود.

اما در مسئلهٔ دوم که یک جمعی اخلالگر رفته باشند آنجا نعره کشیده باشند، اینها را ریاست محترم دادگاه آیا وظیفهٔ کی می‌داند؟ چه کسی تعقیب کند و محاکمه بکند و مجازات نماید؟ اینها وظیفهٔ نخست وزیر نیست. نخست‌وزیر مملکت در مسائل کلی باید نظریه بدهد. اگر قوای انتظامی به‌بنده یک گزارش دادند، از وضع میتینگ بنده را مطلع کرده‌اند و دستور خواسته‌اند، بنده در دادن دستور و امر به‌تعقیب آن خودداری کرده‌ام. اگر هست، ایراد بر بنده وارد است؛ ولی اگر آنها نداده باشند خود بنده هم شخصاً مطلع می‌شدم و می‌خواستم اقدام بکنم. در ظرف دو روز، سه روز، پنج روز، ده روز این کار عملی نمی‌شد. باید بنده دستور بدهم بروند تحقیق بکنند آنها را بگیرند بازجویی کنند، گزارش بدهند تا دستور لازم داده شود. همه‌اش سه روز وقت داشتیم. حالا ریاست محترم دادگاه می‌گویند که من باید معجزه کرده باشم. در عرض آن روز تمام نعره‌کش‌ها را آورده باشم، محاکمه کرده باشم و مجازات کرده باشم. این معجزه را دیگر بنده نمی‌توانم بکنم. استدعای معاف کردن خود را دارم. [خندهٔ حضار].

رئیس: بنده از طرز فکر آقا خیلی خوشوقتم. فقط دو سؤال کوچک دارم: یکی اینکه آن کسی که بیش از همه نعره کشیده وزیر خارجهٔ شما بود: آقای دکتر حسین فاطمی سخنگوی رسمی دولت. همچنین اشخاصی که اگر بعضی هم بگویند نعره می‌کشیده‌اند، مانند آقای مهندس رضوی، همیشه مشاور و همکار شما بودند. بسیار خوب؛ برای اینها قائلید که اقلا سه روز، چهار روز جهت تعقیب آن باید تحقیق و بررسی نمود. ممکن است بفرمایید چرا این طور فکر و این اصل مسلم جناب‌عالی دربارهٔ سرنیب نصیری که حتی چند ثانیه پس از تسلیم دستخط اعلیحضرت همایونی بدون اینکه کوچکترین تحقیقی شود امر دستگیری صادر شد و این فکر دربارهٔ ایشان به‌عمل نیامد که اقلاً تحقیق شود حامل فرمان اعلیحضرت همایونی آیا فرمان اصلی را آورده یا سرخود و می‌خواسته کودتا بکند؟

مصدق: به‌عرض دادگاه می‌رساند که آمدن سرهنگ نصیری...

رئیس: غیر از آنهایی که تا به‌حال تکرار فرموده‌اید بفرمایید بهتر است.

دکتر مصدق: چیزی که واقع شده است باید عرض کنم. سرهنگ نصیری به‌منزل نخست‌وزیر با تانک و افراد مسلح و شصت‌نیر آمد. بنده رئیس مافوق او بوده‌ام. او سرهنگ بوده، بنده وزیر دفاع ملی. من هیچ‌وقت نمی‌توانستم قبول بکنم که سرهنگ نصیری دستوری داشته که به‌این صورت یک بعداز نصف شب به‌منزل بنده بیاید یا اینکه قبلاً برود دو وزیر و یک وکیل را توقیف بکند. اگر اعلیحضرت چنین دستوری داده بودند، باید به‌خود بنده می‌دادند. من یقین داشتم که سرهنگ نصیری خودسرانه یک‌چنین عملی کرده، کسی که خودسرانه برخلاف اصل ۱۳ متمم قانون اساسی شب به‌منزل مردم، هر کس باشد، بخصوص نخست‌وزیر مملکت یا وزرا یا نمایندگان برود، جزایی به‌طور مقدماتی غیر از توقیف نداشته و بایست توقیف بشود، بازجویی شود و بعد هم محکوم بشود. متأسفانه قضایای روز ۲۸ رسید که ایشان برای روز ۲۸ درجه گرفتند، خلعت گرفتند. حالا یک خلعت و درجه هم به‌من: دادگاه محترم چرا سرهنگ نصیری را نمی‌خواهد و از او نمی‌پرسد که چرا به‌این طریق فرمان آورده است؟

رئیس: ایشان دستور عزل شما را داشته‌اند.

دکتر مصدق: در اصالتش تردید داشتم.

رئیس: او تقصیر ندارد.

دکتر مصدق: عرض کردم دستخط نخست‌وزیر را هم خدمتتان نشان دادم که این دستخط اصالت ندارد.

رئیس: حالا که اصالتش برای جناب‌عالی ثابت شده، باز هم قبول ندارید؟ [خندهٔ حضار]

دکتر مصدق: آخر حالا آقا که می‌فرمایید: «ما به‌حکم اعلیحضرت دادگاه تشکیل داده‌ایم،» یعنی تصدیق ضمنی آن دستخط است؟

رئیس: مقصود این است که چرا تحقیق نفرمودید که آیا سرخود آمده‌اند یا خیر؟

دکتر مصدق: البته سرخود آمده آقا، تانک آورده خانهٔ بنده چطور سرخود نیامده؟

رئیس: پس چرا آن شخص را که به‌قول شما سرخود نعره کشید تعقیب نکردید؟

دکتر مصدق: نمی‌دانستم چه گفته. الان هم که فهمیدم، عرض می‌کنم به‌قدری آن مرد عصبانی بود که خودش را هم ممکن بود بکشد.

ساعت ۵/۲۵ ده دقیقه تنفس اعلام شد

* * *

ساعت ۶/۰۵ بعدازظهر مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه دادستان اجازهٔ صحبت خواست و چنین گفت:

با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه به‌عرض می‌رسانم: بنده احساس می‌کنم که باید حقیقتی را صریح به‌عرض دادگاه محترم برسانم تا نزد وجدان خود در برابر انجام وظیفه کوچکترین نگرانی نداشته باشم. به‌عرض می‌رسانم که اصل در دادگاه نظامی این است که رسیدگی به‌یک پرونده باید در اسرع وقت انجام شود. به‌طوری که در یکی از جلسات به‌عرض رساندم، معتقدم این دادگاه لااقل باید روزی هجده ساعت تشکیل گردد و به‌این بحث خاتمه داده شود. در مقابل تردید ندارم که دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او از دو عامل منتهای استفاده را می‌کنند: عامل اول از روش ریاست محترم دادگاه که تصور می‌کنم این همه بزرگواری و نزاکت در هیچ دادگاهی در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته. عامل دوم که استفاده می‌کنند، از مرور زمان است با استفاده از خصلت و احساسات پاک نژاد نجیب ایران. یعنی ایرانی به‌اندازه‌ای بزرگوار و بزرگمنش است که عظیمترین حادثه را بامرور زمان از یاد می‌برد و حاضر به‌گذشت می‌شود.

ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند و تکلیف دادستان ارتش را در این دادگاه معلوم فرمایند. کیفرخواستی نوشته‌ام. مبنای آن این است که دکتر محمد مصدق از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد یاغی شده. دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او مباحثی را پیش می‌آورند که اینجانب تکلیف خود نمی‌دانم. مثلاً مهندس رضوی در این دادگاه می‌گوید: «به‌آن وزیر دکتر مصدق گفتم رشد ملی مشرق زمین هنوز به‌آن اندازه نرسیده که وزیری در مینینگ روز ۲۵ شرکت نماید.» این توهین به‌ملت ایران است. با همان مهندس رضوی داد سخن می‌دهد و باز از مبارزهٔ خود و به‌اصطلاح خود پیشو روحانیش در مبارزه با خارجیان سخنرانی می‌کند. اگر ریاست محترم دادگاه اجازهٔ این سخن پراکنی‌ها را می‌دهد به‌دادستان ارتش اعلام فرمایند. شاید دادستان ارتش مدرک جمع‌آوری کند که این آقایان خود عامل خارجی بوده‌اند. عرض کردم وظیفهٔ دادستان ارتش در این دادگاه اثبات کیفرخواست است. در این مقام حاضر نیستم که مهندس رضوی‌ها به‌ملت ایران توهین کنند. یکی بگوید ملل مشرق زمین رشد ندارند؛ وزیر دیگری بگوید اصول ادیان در تطور است؛ دکتر مصدق هم که لاطائلاتش معلوم است. اگر بخواهند داخل این معقولات شوند و اگر ریاست دادگاه اجازه می‌دهند که کلمه‌ای از این سخنرانیها بکنند، بنده‌هم به‌دنبال این خواهم رفت که ثابت کنم که شخص دکتر مصدق دیر زمانی سیاست خارجیان را بازی می‌کرده و در این دادگاه خود را به‌مسخرگی زده است. ملاحظه فرمودید مهندس

رضوی چه جملات قابل توجهی گفت. او اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را «ایشان» خطاب می‌کند، ولی در عوض دکتر مصدق باغی را «مولا» و «پیشوای» خود می‌خواند. او گفت مینینگ روز ۲۵ مرداد را رنگ سیاه داده‌اند. او در جلسهٔ گذشته گفت: «سخنرانیم که تمام شد، بلافاصله رفتم.» دروغش امروز کشف شد که «قطعنامهٔ مینینگ را خواندم.»

مهندس رضوی: بنده آقا آخرین سخنران بودم.

سرتیپ آزموده: حرف نزن، آقا! بنده به‌یک جمله جواب او را در جلسهٔ گذشته دادم. مجبورم آن جمله را تکرار کنم که مهندس رضوی بخصوص حالش خوش نیست. اقوی دلیل گفتارهای او در همین دادگاه است. می‌گوید: «در دانشکدهٔ افسری آمدم و از ارتش ملی سخن راندم.» صحیح می‌گوید. ولی معلوم نیست به‌چه صلاحیتی مهندس رضوی در دانشکدهٔ افسری راجع به‌ارتش سخن گفته است. به‌هر جهت مهندس رضوی‌ها، دکتر مصدق‌ها باید بدانند که اگر بخواهند در این دادگاه روش قدیمی خود را تعقیب کنند، دادستان ارتش سند پیدا خواهد کرد که خود آنها عامل مستقیم خارجیان بودند. هنوز که هنوز است نعل وارونه می‌زنند و عوامفریبی می‌کنند. اگر دکتر شایگان را احضار فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود او هم یک مشت لاطائلات خواهد گفت. ولی قبلاً می‌گویم که دکتر شایگان همان کسی است که دوش بدوش مهندس رضوی در مینینگ ۲۵ مرداد گفت: «آن تحفه‌ای که باید به‌تهران بیاید به‌بغداد رفت.» و منظورش اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود. این مرد کثیف هم خواهد آمد در این دادگاه و خواهد گفت: «گفتارهای ما برای حفظ استقلال ایران بود.» اگر نگفت، دادستان ارتش حاضر است کیفرخواست خود را مسترد دارد.

اینها همه نوچه و شاگردان مکتب دکتر مصدق هستند که هنوز این پیرمرد در این آخر عمر از گوشهٔ این دادگاه تحریک می‌کند و می‌گوید: «اگر کسی کسی را روی عصبانیت کشت، مجازات ندارد.» این تز دکتر مصدق برخلاف مذهب اسلام، برخلاف کلیهٔ قوانین دنیاست. لاطائلات می‌گویند. مردان ضعیف و زبونی هستند و دشمن ملت ایران زیرا در آن روزی که به‌اصطلاح قدرت داشتند، اعمالی انجام دادند که روی پیشه‌وری و غلام یحیی را سفید کردند. امروز هم از تحریک دست برنمی‌دارند. به‌هر جهت در مقام جوابگویی مهندس رضوی نیستم، زیرا تسحت تعقیب جزایی است. باید در دادستانی ارتش به‌سؤالات من پاسخ دهد. در برابر دکتر مصدق صریحاً می‌گویم یا باید روی دلایل کیفرخواست از خود دفاع نماید یا بلایی به‌روزگارش خواهد آمد که ثابت شود مادر دهر چنین نابکاری نزاییده است. هر گاه جسارت کنند و مانند یک جلسه‌ای که گفت: «اظهارات دادستان ارتش خیانت به‌ملت ایران است.» چنان جواب او را خواهم گفت که ملت ایران بخوبی بداند پنجاه سال یک مردی چگونه با شیادی و عوامفریبی برای اجرای سیاست استعماری گوش خوابانده بود و به‌موقع مناسب چگونه می‌خواست دفتر استقلال این کشور را بهم پیچد که بارها گفته‌ام خواست قادر متعال و غیرت و مردانگی ایرانیان وطن پرست بود که این مرد به‌آرزو و هدف خود نرسید و نایل نشد.

بالاخره از ریاست محترم دادگاه استدعای مخصوص دارم که با اجازه نفرمایند کلمه‌ای خارج از کیفرخواست برزبان رانند. یا اجازهٔ نامحدود دهند که در برابر هر کلمه‌ای که صحبت می‌کنند اینجانب نیز جوابشان را به‌طوری که شایسته است بدهم و بدانند اینجانب از این لحظه به‌بعد نزاکت را کنار خواهم گذاشت و آن طور که مایل هستند با آنها رفتار خواهم نمود. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: برای آخرین مرتبه جهت خاتمه دادن به‌این مباحثات و مناظرات به‌متهمین و دادستان متذکر می‌شوم چون این بیانات و این مطالب بکلی از موضوع دادگاه خارج است، مورد توجه دادرسان نبوده و نخواهد بود. بنابراین به‌هیچ

وجه از این ساعت ادامه و اطالهٔ این قبیل صحبتها را که موجب تأخیر عمل دادرسی است به‌طرفین اجازه نخواهم داد.
با جناب‌عالی، آقای مهندس رضوی، عرضی نیست.

مهندس رضوی: اجازه می‌فرمایید؟ بنده مختصراً در جواب ایشان عرایضی دارم.

رئیس: بمما مربوط نیست این اظهارات.

مهندس رضوی عازم خروج از جلسه شد. ولی قبل از آنکه دادگاه را ترک گوید، گفت:

تاریخ ایران جواب ایشان را خواهد داد.

رئیس: آقای دکتر شایگان را بیاورید.

چند دقیقهٔ بعد دکتر شایگان نمایندهٔ مستعفی مجلس در جلسهٔ دادگاه حاضر شد و در محل گواهان قرار گرفت.

رئیس: آقای دکتر شایگان، چون دادستان ارتش به‌اتهام جریانات از ۲۵ الی ۲۸ مرداد برعلیه آقای دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی کیفرخواست صادر نموده و موضوع کیفرخواست این است که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ جریاناتی در کشور روی داده که از جمله موضوع تشکیل شورای سلطنتی بدون نظر اعلیحضرت همایون شاهنشاه و تشکیل میتینگ عصر ۲۵ مرداد که علناً بر ضد اساس حکومت مطالبی گفته شده و شعارهایی برضد اساس حکومت مشروطهٔ سلطنتی و خواستن جمهوری دموکراتیک و غیره داده شده که مجموع این اعمال سوءقصد به‌اساس حکومت شناخته و تقاضای صدور حکم از این دادگاه نموده‌اند. اینک از شما که از مشاورین آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید با تذکر اینکه از موضوع سؤال و وقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد تجاوز نشود، به‌عنوان مطلع جهت روشن شدن ذهن دادگاه سؤالاتی می‌نمایم که خواهشمندم با در نظر گرفتن بی‌طرفی و وجدان پاسخ بدهید. اول: میتینگ عصر ۲۵ مردادماه با اجازهٔ چه مقامی بود، و آیا این میتینگ با مقررات حکومت نظامی وفق می‌داد یا خیر؟

دکتر شایگان: با کمال احترام عرض می‌کنم که میتینگ عصر ۲۵ مرداد ترتیبش در صبح ۲۵ مرداد داده شد. به‌این وضع مثل سایر میتینگها که از طرف فراکسیون نهضت ملی داده می‌شد، چند نفری به‌منزل آقای مهندس رضوی رفتیم. به‌واسطهٔ حوادثی که در آن روز اتفاق افتاد بود، در آنجا قرار شد که برای اطلاع مردم در عصر بیست‌و پنجم میتینگی برقرار شود. ولی این میتینگ مثل غالب میتینگهای دیگری که داده می‌شد روی مطالعات کلی و بحث و بعد از آن تحقیق انجام نگرفت. بلکه به‌طور اجمال گفته شد که بایستی امروز مردم را از حادثهٔ دیشب آگاه کرد. در آن جلسه دو سه نفر از اعضای فراکسیون و عده‌ای از اهالی بازار و اصناف و چند نفر از مخبرین جراید حاضر بودند. گفته شد که در این میتینگ بایستی زعمای فراکسیون حرف بزنند و حرف آنها هم جز همان ذکر وقایع و هوشیار کردن مردم چیزی نبود.

بنده هیچ وقت فرصت و حوصلهٔ اینکه دنبال نشریفات میتینگ بروم نداشته‌ام. بدین دلیل کسب اجازه و تهیهٔ مقدمات میتینگ را بدیگران واگذار کردم. چون در این قبیل مجالس پیوسته عجله دارم که وظیفه‌ای را که از من می‌خواهند معلوم کنند و هر چه زودتر خارج شوم و به‌منزل خود یا محل دیگری که کارهای لازمتری دارم بروم، خیلی زود از منزل آقای مهندس به‌امامزاده قاسم رفتم و مطلب را این قدر هم مهم نمی‌دانستم که بیش از این برای آن صرف وقت بکنم. فقط گفتم که «من ساعت ۵ حاضر خواهم بود و صحبت خواهم کرد.» بنابراین از کیفیت کسب اجازهٔ جریانات مقدماتی آن اطلاعی ندارم.

رئیس: ممکن است اسامی مخبرین جراید و همچنین نمایندگان اصناف را که در آنجا بودند برای اطلاع دادگاه

بیان کنید؟

دکتر شایگان: بنده در اوقات عادی و باحضور اشخاص اگر مورد سؤال قرار گیرم که این اشخاص کی هستند با وجود اینکه این اشخاص را به‌قیافه می‌شناسم، برای بنده متعذر است که اسامی آنها را بگویم، چه رسد به‌اینکه امری چهار ماه قبل واقع شده است والان سؤال می‌فرمایید که این اشخاص که بوده‌اند. مع‌ذلک آنچه در نظر دارم در آن اطاق ۳ در ۳ یعنی اطاق بسیار کوچک که بنده و مهندس رضوی نشسته بودیم، در آن اطاق اعضای فراکسیون آنچه به‌خاطرم هست آقای موسوی و شاید آقای زیرک‌زاده هم تشریف داشتند. ولی از اصناف و مخبرین جراید کسی در آن اطاق نبودند و در اطاق مجاور نشسته بودند. الآن بنده هیچ یک از آنها را حتی به قیافه هم در نظر ندارم

رئیس: احیاناً در نظرتان هست که در حدود چه ساعتی در منزل آقای مهندس رضوی بودید؟

دکتر شایگان: بله، تصور می‌کنم در حدود ساعت هشت‌ونیم یا نه به‌آنجا رفتیم و تا حدود یک به‌ظهر بنده آنجا بودم. ولی حقیقت امر این است که بنده بدقت نمی‌توانم ساعت ورود را عرض کنم. ولی ساعت خروج قطعاً مدتی قبل از ظهر بوده، زیرا معمولاً بنده عادت دارم که برای غذای ظهر بواسطهٔ کسالتی که دارم و هم بواسطهٔ علاقه‌ای که دارم که خانواده و بچه‌هایم در انتظار نباشند ظهر به‌منزل برسم.

رئیس: آیا برای این جلسه دعوت شده بودید یا برحسب اتفاق به‌منزل آقای مهندس رضوی رفتید؟

دکتر شایگان: صبح به‌منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق شرفیاب شدیم. با دوستانمان که در آنجا بودند پس از اطلاع از سوانح آن روز قرار گذاشتیم که برویم در جایی و ترتیب میتینگ عصر را بدهیم. از همان جا به‌منزل جناب آقای مهندس رضوی رفتیم.

رئیس: باز ممکن است بفرمایید چه ساعت به منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟

دکتر شایگان: منزل بنده همان طور که عرض کردم در امامزاده قاسم شمیران بود. مطابق معمول که شاید غالب اشخاصی که با بنده مراوده دارند این مطلب را می‌دانند، در موقع شب و همچنین روز وقتی که می‌خواهم استراحت کنم تلفن را قطع می‌کنم. بنده در حدود ساعت ۷ صبح بود که تلفن را وصل کردم. اطلاع حاصل کردم، یعنی بمن تلفن شد که کودتایی در شرف وقوع بوده است. با عجله به شهر آمدم و تصور می‌کنم ساعت هفت‌ونیم هشت به‌منزل جناب آقای دکتر مصدق وارد شدم.

رئیس: ممکن است بفرمایید کی به‌شما تلفن کرد؟

دکتر شایگان: از منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفنچی به‌من اطلاع داد.

رئیس: غیر از جناب‌عالی اشخاص دیگری در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودند یا خیر؟ اگر بودند لطفاً اسامی آنها را بفرمایید.

دکتر شایگان: عدهٔ زیادی در آن ساعت در منزل جناب آقای دکتر مصدق بودند. بنده به‌اطاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی رفتم، چون در آن ساعت ظاهراً در اطاق جناب آقای دکتر کسانی بودند که می‌بایستی حاضر بشوند. در اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی آقایان نریمان، دکتر سنجابی، ظاهراً خود آقای دکتر ملک اسماعیلی، آقای خازنی و شاید اشخاص دیگری هم بوده‌اند که آنها را در نظر ندارم. ولی بعد که از آنجا خارج شدیم آقایان دکتر فاطمی و دکتر صدیقی را هم بنده ملاقات کردم.

رئیس: پس تصمیم تشکیل میتینگ صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق گرفته شد؟

دکتر شایگان: تصمیم میتینگ پس از اینکه از وقایع اطلاع پیدا کردیم و از خدمت جناب آقای دکتر بیرون آمدیم

و بدون اینکه در این باب ایشان مطلبی را بهما تلقین کنند گرفته شد.

رئیس: بعد از آنکه در منزل آقای مهندس رضوی تصمیم به‌تشکیل میتینگ اتخاذ شد، آیا مطالب میتینگ و سخنرانیها هم تعیین شد یا خیر؟

دکتر شایگان: مطالب میتینگ مطالب پیش‌پا افتادهٔ مبتذلی بود. یعنی جز اینکه صحبت کودتای آن‌روز را با مردم بکنیم و جلوگیری از تشتت و هرج‌و مرج بشود و به‌مردم بگوییم که دولت بیدار و مواظب کار هست، چیز دیگری در آن بحث نبود. درباب اشخاص هم مذاکره شد. ولی تعیین قطعی آن نگردید. آنچه در خاطرم است، قرار بود آقای موسوی میتینگ را افتتاح کنند و آقایان مهندس رضوی و دکتر سنجابی و بنده صحبت بکنیم. این قرار صبح بود. عصر بنده کسب اطلاع نکردم که آیا سخنرانها همان اشخاص صبح هستند یا تغییری هم حاصل شده است. ولی در همان‌اوان آقای دکتر فاطمی هم به‌آنجا آمدند و گفتند: «من‌هم صحبت می‌نمایم.» بنده به‌ایشان گفتم: «هیچ مصلحت نیست که شما که عضو دولت هستید در این میتینگ که عنوان میتینگ خود مردم را دارد شرکت کنید.» حتی برخلاف معمول اصرار در این‌باب هم کردم که «شما صحیح نیست در این‌باب صحبت کنید.» از عجایب آنکه قبول کرد و حق را بمن داد که «بله، بنده صحبت نخواهم کرد.» ولی بعد صحبت کرد.

رئیس: به‌طوری‌که از بیانات شما درک کردم، در ابتدا اظهار داشتید: «در منزل آقای دکتر مصدق قرار گذاشتیم به‌جایی رفته در اطراف تشکیل میتینگ صحبت کنیم.» ضمناً ضمن حاضرین منزل آقای دکتر محمد مصدق اسمی از مهندس رضوی نبردید. پس با چه قرار قبلی و سابقه‌ای برای تشکیل این جلسه بمنزل ایشان رفتید؟

دکتر شایگان: بنده الان به‌خاطر ندارم که آیا ایشان یعنی آقای مهندس رضوی در آنجا بودند و با خود ایشان بمنزل رفتیم یا اینکه دوستان خدمت ایشان تلفن کردند ما به‌منزل ایشان رفته‌ایم. بیشتر احتمال می‌دهم که ایشان‌هم در همان اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی حضور داشتند. ولی اطمینان ندارم. اما رفتن بمنزل آقای مهندس رضوی که عادی و معمول بود از چند جهت: یکی اینکه ایشان سمت ریاست فراکسیون نهضت ملی را داشتند و نایب‌رئیس مجلس هم بودند؛ بعلاوه، اشخاص دیگر یا محل پذیرایی نداشتند یا اینکه اگر محل هم داشتند وسایل پذیرایی را نداشتند. بدین‌جهت مکرر اتفاق افتاد که جلسات فراکسیون در منزل ایشان تشکیل می‌شد.

رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرمایید که در جلسهٔ تشکیل میتینگ تعیین شد که چه اشخاصی چه موضوعی را صحبت کنند و ترتیب آن یعنی اول و دوم و سوم الی آخر معین شده بود یا خیر؟

دکتر شایگان: جز کار آقای موسوی که روشن بود فقط بایستی میتینگ را افتتاح کنند بقیه مطلب منجز مقطوعی نداشتند و بیانات هر کس به‌اختیار خود او واگذار شده بود. و اما در باب تقدم و تأخر هم تصمیمی اتخاذ نگردید. ولی عصر آن‌روز چون من بسیار خسته و فرسوده بودم و بعد از اخباری که بمن رسیده بود هیجان فوق‌العاده داشتم و حقیقتاً احساس می‌کردم خطر عظیمی متوجه مملکت است، خواهش کردم که پس از افتتاح میتینگ من همین‌قدر حرفی بزنم و بمنزل بروم. از این‌جهت در عصر آن روز دوستان اجازه دادند که برخلاف معمول که من بنده همیشه از همه اشخاص دیرتر صحبت می‌کنم، بلافاصله پس از آقای موسوی صحبت کنم. ولی راجع به‌دیگران تصمیمی اتخاذ نشده بود.

ساعت ۷/۰۵ تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۷/۳۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به‌دکتر شایگان اظهار داشت:

آقای دکتر شایگان، ممکن است راجع به‌خطر عظیمی که اشاره فرمودید بیشتر دادگاه را روشن فرمایید، و از چه دقیقه‌ای این خطر را درک فرمودید؟

دکتر شایگان: خطر عظیم عبارت از این بود که در حدود ساعت ۳ بعدازظهر به‌بنده اطلاع رسید که اعلیحضرت همایونی از مملکت خارج شدند.

رئیس: پس موضوع میتینگ را که اظهار داشتید صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق قرار تشکیل آن‌را دادید و بعد در منزل آقای مهندس رضوی برنامهٔ آن‌را مرتب فرمودید. قبل از اطلاع از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود و موضوع میتینگ چه بود؟

دکتر شایگان: همان‌طور که عرض کردم، بنده قریب ساعت ۳ بعدازظهر از خروج اعلیحضرت همایونی از مملکت مطلع شدم. در صبح هیچ اطلاعی در این‌باب نداشتم و هیچ‌یک از اعضای فراکسیون یا اشخاص دیگری که صبح در آنجا بودند در این باب اطلاعی نداشتند. موضوع میتینگ هم کودتای صبح آن‌روز بود. جلب توجه مردم به‌اینکه چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده است و مطلب دیگری بالطبع موضوع نداشت.

رئیس: به‌طوری‌که اشاره کردید، عزیمت اعلیحضرت همایونی را خطر تشخیص داده بودید. آیا به‌خاطر دارید که در ضمن گفته‌های خود در میتینگ روز ۲۵ اشاره‌ای تقریباً قرین به‌این گفتار «تحفه‌ای که بنا بود به‌تهران بیاید به‌بغداد رفت» و آیا به‌نظر شما این گفته مناسب و به‌صلاح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: معذرت می‌خواهم از اینکه حضور مبارک عرض کنم این سؤال عنوان دیگری دارد و سؤالی که به‌عنوان مطلع از کسی می‌شود نیست. با همهٔ این احوال اگر محکمهٔ محترمه مصلحت می‌بیند که امر کسب اطلاع با محاکمه بدون تشریفات مقدماتی محاکمه توأم باشد، بنده در این باب جواب عرض می‌کنم. ضمناً معروض می‌شود که جواب چنین سؤالی ملازمه دارد که محکمه لااقل به‌بنده فرصت یک‌ساعت صحبت کردن بدهد. ضمناً عرض کنم که این عبارت گفتهٔ من نیست. اگر در مقام محاکمه باشد، گفتهٔ خود را با دلایل آن به‌عرض فضات محترم خواهم رسانید.

رئیس: چنانکه قبلاً تذکر داده شد، احضار شما به‌این دادگاه فقط به‌عنوان اطلاع و روشن شدن ذهن دادگاه است. اگر برای تأیید، تکذیب و استدلال گفتهٔ خود مطالبی دارید، همانطور که اشاره نمودید، جاو وقت آن در دادگاهی خواهد بود که به‌کار شما رسیدگی می‌نماید. اکنون فقط می‌توانید در دو کلمه دادگاه را روشن فرمایید که «این گفتهٔ من هست یا نیست.»

دکتر شایگان: همان‌طور که عرض کردم، این بیان با گفتهٔ من تفاوت کلی دارد. از مقام ریاست محترم محکمه تقاضا دارم که چنین سؤالی را اگر می‌خواهند جواب صحیح به‌آن داده شود، اجازه فرمایند جواب را با مقدمات و موجبات و معنایی که ممکن است از آن جواب مفهوم شده باشد بتفصیل عرض کنم. والا جواب لا و نعم در چنین موردی منصفانه نیست. چنان می‌ماند که شخصی وارد سینما شود و ببیند کسی به‌دیگری درشتی می‌کند و بدون اینکه از ابتدای فیلم اطلاع حاصل کند فوراً حکم کند که حق با کیست و شخصی که درشتی می‌کند سزاوار ملامت است.

خلاصه اینکه از بنده‌ای که یک عمر صرف خدمت مملکت کرده‌ام و تا ساعت ۵ بعدازظهر روز ۲۵ مرداد علناً و قدماً و لساناً جز احترام به‌مقام شامخ سلطنت عملی نکرده‌ام، نباید جوابی بگویم که مردم این مملکت حتی یک آن تصور کنند که بلی، من خواسته‌ام به‌مقام سلطنت اهانت روا بدارم. در صورتی که اگر جواب بنده با ذکر مقدمات و اطراف و جوانب کار باشد، معلوم خواهد شد که من چه تصور می‌کردم و در چه حال بوده‌ام؛ و بیانی که شده است،

به‌چه منظور و از چه جهت صورت گرفته. این‌است که از مقام محترم ریاست محکمه تقاضا دارم اگر اصرار دارند که جوابی من بدهم و به‌عرضشان برسد، اجازه فرمایند مطلب را درست از ابتدا تا انتها بشکافم.

رئیس: چون این دادگاه شما را دادرسی نمی‌کند، بنابراین نیازی به‌توضیحات و مقدمات این صحبت که به گفتهٔ خودتان جنبهٔ دفاع دارد ندارد. بفرمایید آیا از استنباطاتی که در آن میتینگ حاصل نمودید با سمت مشاوری که با آقای دکتر محمد مصدق داشتید، نظریات خود را به‌استحضار ایشان رساندید یا خیر؟ منظور این‌است که چه تشخیصی از جریان آن میتینگ دادید؟

دکتر شایگان: اینکه فرمودید بنده مشاور جناب آقای دکتر مصدق بوده‌ام، باید عرض کنم که اولاً مشاور خصوصی جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر بودن هیچ‌گونه سمت‌رسمی و قانونی نیست و بنابراین قانوناً هم‌چنین مشاوری هیچ‌نوع مسئولیت ندارد. ثانیاً بنده مفتخرم که طرف شور جناب آقای دکتر مصدق بانی و پیشوای نهضت ملی ایران بوده‌ام؛ و در بسیاری از مسائل مملکتی بخصوص موضوع نفت از ابتدای ملی شدن نفت و تمام اموری که مربوط به‌این کار بوده از قبیل شرکت در میسیونهای مختلف جاکسن، هاریسمن، استوکس، فریزر و همچنین در مبارزات شرافتمندانهٔ لاهه و شورای امنیت مشاور ایشان بوده‌ام. باوجود اینکه عرض کردم که این سمت، سمت‌رسمی نیست و چنین مشاوری قانوناً مسئولیتی ندارد، در پیشگاه محکمه عرض می‌کنم که هرگاه از مشورت من نتیجهٔ سوئی عاید مملکت شده باشد، حاضرم آن مسئولیت را به‌گردن بگیرم. مطلب از دست در رفت.

چنان پرشد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم‌شد از ضمیرم

استدعا دارم با عرض معذرت یک‌بار دیگر سؤال را لطفاً ادا فرمایید تا جواب عرض کنم.

رئیس: متأسفانه چون به‌جای پاسخ سؤال دادگاه رشتهٔ سخن را به‌احساسات شخصی و خارج از موضوع کشاندید، به‌آنچه که دادگاه برای روشن شدن ذهن دادرسان سؤال نموده بود پاسخی ندادید. تصور نمودید که دادگاه می‌خواهد از این باب مسئولیتی به‌شما تحمیل نماید. درصورتی‌که دادگاه به‌عنوان مطلع از شما خواست که توضیح فرمایید آیا جریان میتینگ را چگونه تشخیص دادید، یعنی به‌نفع کشور بوده یا خیر، و آیا تشخیص خود را به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا خیر؟

دکتر شایگان: با عرض مجدد معذرت که همان‌طوری‌که مقام ریاست محترم فرمودند احساسات مانع از این شد که فوراً جواب عرض کنم، در باب آن میتینگ به‌طور کلی بنده نمی‌توانم اظهار نظری بکنم. زیرا غیر از چند ثانیه یا چند دقیقه‌ای که من مشغول صحبت بودم و آقای دکتر فاطمی کلام مرا قطع کرد و چند جمله در حضور من ادا نمود، بنده نه سخنان آقای موسوی را شنیدم و نه سخنان سایر میتینگ‌دهندگان، یعنی تا آن‌وقتی‌که آمدند و مرا دعوت به‌سخنرانی کردند در اطاق کوچکی که با ایوان محل سخنرانی سه‌اطاق فاصله داشت نشسته بودم. بعد هم بلافاصله به‌همان‌جا رفتم و در آن اطاق بیانات سخنرانان شنیده نمی‌شد. تا الان هم که در پیشگاه محکمه حضور دارم سخنرانیهای آن‌روز را ندیده‌ام. فقط اجمالاً در روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد و چهارشنبه ۲۸ مرداد و بعد در اوانی که در باشگاه افسران بودیم از مباحث آن روز اطلاع حاصل کردم. اگر گواه یعنی اشخاصی‌که حکایت این سخنرانیها را برای ما کرده‌اند صادق باشند، تندرویهای زیادی در آن روز شده است. اما اینکه در باب سخنرانی آن روز با جناب آقای دکتر مصدق مشورتی شده باشد، چنین مشورتی نشده است.

رئیس: ممکن‌است نظریهٔ خودتان‌را دربارهٔ تشکیل شورای سلطنتی بدون مراجعه به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، مشورت و سخنرانی در بارهٔ آن‌را جهت روشن شدن ذهن دادگاه بیان فرمایید؟

دکتر شایگان: تشکیل شورای سلطنت در نبودن اعلیحضرت همایونی در ایران البته از امور لازمه است. بسیار طبیعی است که هرکس از غیاب مقام شامخ سلطنت اطلاع حاصل کند، به‌فکر تشکیل شورای سلطنت می‌افتد. ما هم مثل غالب مردم همینکه از خارج شدن اعلیحضرت همایونی اطلاع حاصل کردیم، به‌فکر تشکیل شورای سلطنت برای مدت غیبت مقام سلطنت افتادیم. طبیعی بود که بنابر سابقه شورای سلطنت را اعلیحضرت همایونی قبل از خروج از مملکت با یلافاصله بعد از آن امر تشکیل فرمایند. ولی این‌کار نشده بود. همین یک امر باعث هزارگونه پیچیدگی و اشکال در کار گشت که از آن جمله این مسئله پیش‌آمد که نیت اعلیحضرت همایونی که معمولاً قبل‌از تشریف بردن از مملکت شورای سلطنتی را تشکیل می‌فرمودند، عقاید مختلفه پیش آمد. گمان می‌کنم جواب را عرض کردم. البته اگر توضیح بیشتری لازم باشد نیز به‌عرض می‌رسانم.

رئیس: از بیان و توضیحات شما این‌طور فهمیده شد که به‌عقیده و نظر شما تشکیل شورای سلطنت از حقوق حقهٔ شخص شاهنشاه است. همچنین توضیح دادید تا قبل‌از عزیمت یا بعداز عزیمت ممکن‌است پادشاه تشکیل شورای سلطنت را امر فرمایند. باز اشاره کردید در این خصوص استمزاجی از منویات شاهانه به‌عمل می‌آید. ممکن است توضیح دهید با این عقیده و فکر چگونه قبل از اینکه با وسایل مختلفه از قبیل تلفن و تلگراف و اعزام نماینده چنین نظری اتخاذ شد که در مینینگ مطرح شود و شورای سلطنت به‌افکار عمومی مراجعه شود؟

دکتر شایگان: عرض من این بود که چون تعیین نفرموده بودند، منویات ایشان بر ما پوشیده بود.

رئیس: منظور ما هم همین بود. منظور این‌است که به‌نظر شما بهتر نبود قبل از اینکه تکلیف شورای سلطنت به‌وسیلهٔ تلگراف یا تلفن و یا سفرای کبار روشن شود، این موضوع در مینینگ مطرح نشده و تصمیم مراجعه به‌آرای عمومی گرفته نشود؟

دکتر شایگان: در مینینگ، یعنی در بیانات خود بنده، ابداً در باب چگونگی تشکیل شورای سلطنتی بیانی نشده بود. فقط بنده عرض کردم شورای سلطنت باید تشکیل شود. اصلاً و ابداً در باب اینکه به‌چه نحو این شورا باید تشکیل شود چیزی نگفتم. اینکه مقام ریاست محترم محکمه می‌فرمایند آیا بهتر نبود که از خود اعلیحضرت همایونی کسب اجازه شود، بنده عرض می‌کنم نه فقط بهتر بود، بلکه راه‌حل قانونی همین بود. ولی همان‌طور که عرض کردم وضع مسافرت اعلیحضرت همایونی به‌صورتی بود که اکثر و اغلب مردم این مملکت در باب نیت اعلیحضرت همایونی از این مسافرت در تردید بودند. در تمام دو روز مشورتی که در باب تشکیل شورای سلطنتی می‌شد، ابداً تصمیمی در باب ترتیب تشکیل شورا گرفته نشد و همه در مقام بحث و تهیهٔ مقدمات و پیش‌بینی احتمالات بودیم. یعنی برای دولت و برای پاره‌ای از ما این مسئله مفروغ‌عنه بود که اگر از اعلیحضرت همایونی کسب اجازه بشود و ایشان‌هم شورای سلطنت را تشکیل فرمایند، مشکلات خودبه‌خود رفع شده است.

ولی احتمال دیگری هم می‌رفت. بدین معنی که اگر نخواستند و جواب نفرمودند، بایستی این احتمال را هم ولو یک‌در هزار باشد در نظر گرفت و گفت در چنین صورتی شورای سلطنت به‌چه‌نحو ممکن است تشکیل شود. زیرا خصم عظیمی مثل اژدها دهن‌باز کرده است برای خاطر اینکه یک روز این مملکت خدای نخواسته خدای نخواسته بی‌سرپرست و بی‌معامی که از طرف آن سرپرست عهده‌دار وظایف خطیر سلطنت باشد بماند و با ابادی خبیثه‌ای که در تمام ممالک هست مملکت را بمعرج‌و مرج وسقوط سوق دهد. بنابراین دولت ناچار وقتی اقدامی می‌کند، می‌خواهد اقدام او جامع یعنی تمام احتمالات را در نظر بگیرد و بدان عمل کند.

رئیس: اینطور به‌خاطر دارم که اظهار داشتید روز بیست‌وپنجم در حوالی ساعت ۸ منزل آقای دکتر محمد مصدق

آمدید و سپس تا حوالی ساعت ۱۱ آن‌روز منزل آقای مهندس رضوی بودید...

دکتر شایگان: تا ساعت ۱۱.

رئیس:... و در آنجا صحبت از تشکیل میتینگ برای در جریان گذاشتن مردم از کودتای انجام نشدهٔ صبح ۲۵ مرداد بود و نیز ضمن بیانات جامع شرح انتشار خبر عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و عکس‌العملی که این امر ممکن بود موجب شود و خطر عظیمی را ایجاد نماید. چگونه می‌فرمایید تا ساعت ۳ بعدازظهر خودتان اطلاع نداشتید؟ مردم از کجا مطلع بودند؟ و باز بنا به‌اظهار خودتان آیا طرح این موضوع در میتینگ موجب ایجاد مخاطرهٔ عظیم نمی‌شد؟

دکتر شایگان: اضطراب و نگرانی مردم دو مرحله داشت: مرحلهٔ اول عبارت از این بود که کودتایی در شرف وقوع بوده و انجام نگردیده. آنچه بنده در باب میتینگ در صبح آن‌روز گفته‌ام در باب این اضطراب بوده است. والا مسافرت واقع نشده یا واقع شده و به‌اطلاع امثال بنده نرسیده، نمی‌تواند در این‌مدت تأثیری در اضطراب مردم یا بنده داشته باشد.

و اما پس‌از استحضار از تشریف بردن اعلیحضرت همایونی آشفتگی و نگرانی و اضطراب فوق‌العاده‌ای فراهم شد که هیچ قابل مقایسه با آنچه صبح بود نیست و نبود. در میتینگ هم فقط گفته شد که در غیاب اعلیحضرت همایونی باید فوراً تشکیل شورای سلطنت بشود. این مطلب جواب اشخاصی بود که می‌خواستند از این تشریف‌فرمایی به‌نتایج دیگری برسند و ما می‌خواستیم به‌آنها بگوییم که حداکثر خدای نخواسته هر نیتی هم اعلیحضرت همایونی داشته بوده‌اند، شورای سلطنت فوراً تشکیل خواهد شد و فرصتی برای خیالات خام دیگران نخواهد بود.

رئیس: با این عقیده که دارید، آیا به‌نظر شما عنوان کردن کودتا در میتینگ و نسبت‌دادن آن به‌مقامات عالیه و صحبت از عزیمت اعلیحضرت همایونی در همان جلسه در اذهان مردم چه افکاری ایجاد می‌کرده؟ و آیا این موضوع یعنی این میتینگ که عبارت از تشریح این کودتا و عزیمت اعلیحضرت با آن نحوی که به‌عمل آمده، به‌نفع مصالح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: مجدداً بابستی با عرض معذرت معروض بدارم که این استفتا عنوان کسب نظر از مطلع ندارد. برای جواب این موضوع نیز باید به‌مقدمات میتینگ و تشریح محیط آن‌روز و افکار و توهماتی که برای همهٔ ما پیدا شده بود ــ و بحمدالله این توهمات بی‌اساس بود ــ بپردازم. این مطالب عنوان کسب اطلاع ندارد و عین محاکمه است با همهٔ این توضیحات به‌شرط اینکه فرصت ادای مطلب باشد، یعنی اجازه بدهند در این باب بسط کلام بدهم، جواب این سؤال را هم عرض خواهم کرد.

رئیس: این سؤال تکرار عقیده و نظر شما از یک‌طرف و تطبیق آن با اعمالی که انجام شده از طرف دیگر بود نه استنطاق. اکنون نیز توضیحات شما برای روشن شدن ذهن دادگاه و دادرسان کافی است. دادگاه دیگر سؤالی ندارد. اگر دادستان توضیحی دارد، ممکن است بیان کنند.

سرتیپ‌آزموده: بنده توضیح مفصلی ندارم جز اینکه بنابر وظیفه و برای اینکه بیانات آقای دکتر شایگان خدای نخواسته دادگاه را منحرف سازد، چند کلمه‌ای به‌عرض دادگاه محترم برسانم. آقای دکتر محمد مصدق معجونهای عجیب و غریبی دور و بر خود داشتند. یکی از آنها این آقای دکتر شایگان است. دادگاه محترم لابد این سابقهٔ ذهنی را دارند که در زمان غائلهٔ پیشه‌وری که آن روز پیشه‌وری می‌گفت: «نخست‌وزیر قانونی آذربایجان هستم» و می‌گفت: «قیام مقدس ملی کرده‌ام،» این آقای دکتر شایگان به‌سلامتی پیشه‌وری جامهایی نوشیده‌اند.

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر شایگان: کذب محض است.

سرتیپ آزموده: بهر حال روز ۲۵ مرداد که فرا می‌رسد میتینگ عصر آن‌روز به‌راه می‌افتد. توضیحات ایشان در این دادگاه بسیار جالب‌توجه بود از این لحاظ که در مورد اینکه سؤال فرمودید آن گفتار شاعرانه یعنی این جمله که «متاعی که باید به‌تهران بیاید به‌بغداد رفت» از گفتارهای آقا است یا خیر، به‌نحوی پاسخ دادند که آخر هم معلوم نشد که می‌گویند: «گفتار من است یا خیر». و شرط کردند که یک‌ساعت صحبت کنند که تا ما بفهمیم گفتهٔ ایشان است یا نه. در مورد سؤال دیگری تجویز نفرمودند که جواب بدهند و فرمودند که استفتا است و ایشان مطلع هستند. خلاصه آیین‌نامه و مقررات وضع کردند. ولی بنده نفهمیدم که چگونه ایشان یکباره سر از شورای امنیت درآوردند و در این دادگاه در صورتی‌که صحبت از نفت نبود یکباره صحبت از نفت و مستر جاکسن و مستر استوکس به‌میان آوردند و یک غزل هم خواندند...

دکتر شایگان: یک بیت.

سرتیپ آزموده: ... که مفهومش این بود که فیل یاد هندوستان کرده و به‌یاد دولت افتاده‌اند و در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد تابع احساسات شده‌اند به‌طوری‌که خود فرمودند «اصل سؤال یادم رفت.» بنده هم تصدیق می‌کنم این مصیبت عظیمی که بر سر مصدق و شایگان آمده واقعاً جا دارد که حواسشان پرت باشد. به‌هر جهت آقا فرمودند: «از جریان میتینگ اطلاعی ندارم» جز همان دو سه کلمه‌ای‌که خودشان فرمودند. در این‌مورد به‌عرض می‌رسانم که حاجت به‌توضیح ندارد اگر اشخاص عامی و بیسواد هم بخواهند چند نفری دورهم جمع شوند و یکی از آنها یا چند نفرشان سخن گوید، پیش خود قرار مداری می‌گذارند که چه‌کسانی سخن بگویند و موضوع سخن از چه‌قرار باشد. سخنور در روز ۲۵ مرداد دکتر شایگان استاد دانشگاه بوده؛ مهندس رضوی اروپا رفته بوده؛ دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه بوده که البته به‌یاغی بودنش کاری ندارم. حال از یکایک اینها که سؤالی می‌فرمایید. آقای دکتر شایگان می‌فرمایند دو سه کلمه‌ای فرمودند و تشریف بردند امامزاده قاسم. بنده عقیده داشتم ریاست دادگاه به‌جای این سؤالات و حرفها یک سؤال از این آقا می‌فرمودند و آن این بود که اساساً آقا در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد در این مملکت چه سمتی داشتند که تکیه‌کلامشان لفظ «ما» باشد و دایماً بگویند: «ما عقیده پیدا کردیم که فوری شورای سلطنت تشکیل شود.» یا «ما خواستیم مردم را از نگرانی در بیاوریم.»

از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم توجه فرمایند که در روز ۲۵ مرداد از ساعت ۶ صبح دکتر مصدق یاغی و اعوان و انصارش موجب نگرانی مردم شدند و لاغیر. مگر دکتر شایگان نمی‌گوید: «کودتایی در شرف تکوین بود و به‌مرحلهٔ عمل در نیامد؟» در کجای دنیا چیزی که در شرف تکوین بوده و به‌مرحلهٔ عمل در نیامده تا این‌اندازه در بارهٔ آن سر وصدا راه می‌اندازند؟ حالا کار ندارم که خود آقایان کودتا کردند. فرض می‌کنم که سرتیپ نصیری می‌خواست کودتا کند. دولت قلابی که صبح اعلامیهٔ کذایی را داد، اعلام هم نمود که در شرف تکوین بوده. دیگر آقای دکتر شایگان با آن‌حال کسالت و نقاهت و علاقه به‌گوشه‌گیری و کنج امامزاده قاسم بودن چه‌داعی داشت که ساعت ۵ بعدازظهر به‌شهر بیایند و آن میتینگ کذایی را برپا سازند؟ یک جمله اظهار داشت و آن این بود که تا ساعت ۵ بعدازظهر ۲۵ مرداد خدمتگزار و شاه‌دوست بوده. بنده نفهمیدم که مقصود این‌است که تصدیق می‌فرمایند از ساعت ۵ بعداز ظهر ۲۵ مرداد بود که اعلام جمهوریت فرمودند...

دکتر شایگان: افسانهٔ جمهوریت.

سرتیپ آزموده:... یا از همان ساعت ۶ صبح که هراسان و وحشتناک از امامزاده قاسم به‌خانهٔ ۱۰۹ آمدند تصمیم به‌اعلام جمهوریت گرفته؟ در یکی از جلسات شاید جلسه‌ای بود که دکتر صدیقی توضیح می‌داد و در آن جلسه صحبت از شورای سلطنت و آرای عمومی به‌عمل آمد. شاید در آن جلسه توضیح دادم و اگر به‌اظهارات دکتر شایگان در این جلسه دقت فرمایید صددرصد آن توضیح قبلی اینجانب را تأیید می‌کنند. منتهی اینجانب با زبانی دیگر گفتم و این آقا به‌نحوی دیگر بیان می‌نماید. توضیح اینجانب این بود که اساساً عنوان شورای سلطنت عنوان دروغی و عوامفریبی بوده. کما اینکه دکتر مصدق ناچار شد در دادگاه اعتراف نماید که تشکیل شورای سلطنت حق مسلم پادشاه است. یعنی این پادشاه است که تعیین می‌کند در غیاب او چه کسانی وظایف سلطنت را انجام دهند. این اعتراف صریح را دکتر مصدق خواهی‌نخواهی مجبور شد بنماید. اعوان و انصار او هم این اعتراف را کم و بیش نمودند. یک نکته‌ای عنوان می‌کنند و آن این‌است که «چون اعلیحضرت همایونی بدون اطلاع تشریف برده بودند، به‌ناچار قصد کردیم شورای سلطنت تشکیل دهیم.»

دادگاه محترم باید توجه فرمایند که به‌محض اینکه حکومت یاغی از عزیمت اعلیحضرت همایونی اطلاع پیدا کرد، آناً تصمیم گرفت دو عمل حاد و شدید انجام دهد: یکی برپا ساختن میتینگ، به‌شرحی‌که در کیفرخواست نوشته‌ام، شکستن مجسمه‌ها، برافراشتن پرچم ضداستقلال، دادن شعارهای جمهوریت و حتی برداشتن کاشیهای خیابانها و ازاین‌قبیل. دیگر تشکیل یک شورای موقت نه شورای سلطنت. اینها دروغ می‌گویند. اینها متوجه قبح‌مطلب نیستند که چگونه یک لغتی را استعمال می‌کنند که همه‌کس چه در آنروز و چه امروز به‌آنها می‌خندند. شورای سلطنت لغت دروغی بود برای فریب‌دادن افکار عمومی. شایگان‌ها در خانهٔ ۱۰۹ تصمیم گرفتند یک شورای موقت چند روزه تشکیل دهند تا با مراجعه به‌آرای عمومی که این فکر طبقهٔ شایگان‌ها بود و با تشکیل مجلس مؤسسان که این فکر احزاب دست‌چپ بود، جمهوریت ایران را اعلام کنند. در یکی از جلسات به‌عرض رسانیدم که آن احزاب چپ و آن دارودستهٔ به‌اصطلاح راست با مصدقی یا هر چه اسمش را بگذارید، در یک موضوع کوچکترین اختلافی نداشتند و آن‌موضوع اعلام جمهوریت بود. اختلافشان سر این بود که مصدقیون می‌گفتند با مراجعه به‌آرای عمومی که یک‌بار ورزیده هم شده بودند جمهوریت اعلام شود. احزاب افراطی چپ گفتند با تشکیل مجلس مؤسسان. این خلاصه و چکیدهٔ فکر شایگان‌ها، مصدق‌ها، رضوی‌ها بود.

هرچه دوروبر این کلمات را شاخ و برگ بدهند، هراندازه آقای دکتر شایگان بگویند: «ماچنان می‌خواستیم بکنیم و نظر ما فلان نبود،» باید بدانند جرمشان مشهود بوده و جرم مشهود با زبان‌بازی و حقه‌بازی ممکن نیست از بین برود. کمااینکه جلسات اولیهٔ این دادگاه را ملاحظه فرمودید که پهلوان این‌داستان چه اطواری از خود بروز می‌داد و اینک ملاحظه می‌فرمایید تا چه‌اندازه سربه‌راه شده‌اند. علت این‌است که به‌خواست خداوند کلمه‌به‌کلمهٔ کیفرخواست دادستان را چه آقای دکتر مصدق و چه‌اعوان و انصار او در این دادگاه تأیید کردند.

دکتر شایگان: بنده عرضی دارم: عرضی دارم. الحمدالله مواد کافی برای خوراک من تهیه شد.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسهٔ فردا ساعت هشت‌ونیم صبح خواهد بود.

ساعت ۹/۳۰ بعدازظهر جلسه ختم شد.

جلسهٔ سی‌ام

سی‌امین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۹/۳۰ صبح دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۳۲ در سالن باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی در پادگان قصر تشکیل گردید.

رئیس دادگاه، سرلشکر مقبلی، دستور احضار دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ [= آموزش و پرورش] کابینهٔ دکتر مصدق را داد. لحظه‌ای بعد دکتر آذر بمراهنمایی افسران محافظ به‌جلسهٔ دادگاه وارد و به‌طرف جایگاه گواهان هدایت شد.[1] رئیس دادگاه بمشیوهٔ معمول خود از دکتر آذر، به‌عنوان مطلع، پرسشهایی در بارهٔ رویدادهای چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرد که دکتر آذر به‌این پرسشها پاسخ گفت. متأسفانه به‌علت دیر رسیدن خبرنگاران مطبوعات به‌جلسهٔ دادگاه، که علت آن را در حاشیه توضیح داده‌ام، متن اظهارات دکتر آذر تندنویسی نشد و بایستی فعلاً از ذکر جزئیات آن بگذریم.[2] در پایان شهادت دکتر آذر، رئیس دادگاه از دکتر مصدق چنین سئوال کرد:

چگونه مفاد اعلامیهٔ دولت را به‌اطلاع اعضای دولت و همکاران خود نرسانده بودید؟

دکتر مصدق: باید به‌عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که این اعلامیهٔ دولت موضوعش چیز مهمی نبود. در این اعلامیه خبر یک کودتای ناتمام نوشته شده بود که به‌اطلاع مردم می‌رسد. اگر در آن اعلامیه چیزی نوشته شده بود که برای تغییر رژیم ایران و اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج اثری داشت، البته این تحقیقات را لازم داشت و این تحقیقات از آقایان وزرا لازم بود. ولی در این اعلامیه چیزی که نوشته شده فقط خبر واقعهٔ شب ۲۵ مرداد بوده که برای استحضار عامه بنده دستور دادم در رادیو خوانده شود. اما راجع به‌چگونگی تنظیم این اعلامیه در هیئت دولت و اطلاع یا عدم اطلاع از آن، مربوط به‌خود اعضای دولت است. یعنی اگر اعضای دولت اعتراضی نسبت به‌آن داشته باشند، بایستی آقایان وزرا به‌رئیس دولت اعتراض کنند. در صورتی که این آقایان وزرا از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد هیچ‌گونه اعتراضی به‌این اعلامیه ننمودند. همچنین عموم آقایانی که در این‌مدت در جلسهٔ دادگاه تشرف حاصل کردند، اعتراضی به‌این امر ننمودند.

این خود یک مسئلهٔ حقوقی است که اگر اعلامیه صادر بشود و به‌اشخاصی نسبتی داده شده باشد و این نسبت بدون اطلاع آنها باشد، باید کسانی‌که اعلامیه به‌نام آنها است اعتراض کنند؛ حال اینکه این اعلامیه به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر شد و آقایان‌هم از روز ۲۵ تا ۲۸ از مفاد آن اطلاع حاصل کرده بودند. هیچ‌یک از آقایان وزیران اعتراضی نکردند و همچنین در این دادگاه هم اعتراضی به‌عرض دادگاه رسانده نشد. ولی این‌طریق که از علت عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه سؤال می‌شود، البته عده‌ای از این آقایان اطلاع حقوقی ندارند. تا رئیس دادگاه سؤال می‌فرمایند که «از صدور این اعلامیه اطلاع داشتید یا نداشتید؟» برای آنها این توهم حاصل می‌شود که عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه جرم محسوب می‌شود، آن‌هم جرمی که مجازاتش اعدام است؛ و البته هر کسی از اعدام می‌ترسد.

آن‌روز که بنده هیئت دولت را برای ۶ صبح دعوت کردم، اولین وزیری که وارد منزل من شد و به‌اطاق من آمد و علت دعوت را پرسید، گفتم: «دعوت کردم که آقایان تشریف بیاورید اعلامیه‌ای در خصوص واقعهٔ دیشب صادر نمایند.» آقایان رفتند به‌اطاق مجاور اطاق من و بعد از یک‌ساعت دیگر اعلامیه‌ای را آوردند. بنده خواندم و گفتم در رادیو بگویند. در این اعلامیه آنچه هست هیچ تصور نمی‌کنم که نوشته شده باشد «اعلامیهٔ دولت». فرضاً هم که نوشته شده باشد، بنده رئیس دولت بوده‌ام و آن‌را تصویب کرده‌ام و وزرای بنده هم اعتراضی نکرده‌اند. بنابراین اعلامیه چیزی نیست که موضوع آن این‌قدر اهمیت داشته باشد که وقت دادگاه محترم را اشغال نماید.

رئیس: اولاً اینکه اظهار می‌دارید موضوع اعلامیه مهم و مربوط بدادگاه نیست، در حقیقت یک‌نوع تعیین تکلیف است برای دادگاه. یقیناً دادگاه طبق قانون مختار است هر سؤالی را از متهم یا مطلع بنماید یا هر کس دیگر. ثانیاً موضوع این اعلامیه برای دادگاه از این‌نظر اهمیت دارد که دادگاه از طرز کار آقای دکتر محمد مصدق بعد از دریافت دستخط عزل مستحضر شود و همچنین مطلع شود چرا اشخاص غیر مسئول را از آن مطلع نموده‌اید ولی وزرای وقت را مطلع نساخته‌اید. تصور می‌کنم جواب این احتیاج به‌این همه صغری و کبری نداشته باشد. اکنون نیز اگر توضیحی دارید برای روشن شدن ذهن دادگاه بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ‌وقت نخواستم تکلیف دادگاه را معین کنم. اما اینکه فرمودید دادگاه می‌خواهد از کار کردن بنده با اعضای دولت در آن سه‌چهار روز استنباط کند طرز کارکردن بنده مثل قبل از آن سه چهار روز بوده است، اولاً در این سه چهار روز جلسه‌ای غیر از روز دوشنبه تشکیل نشد که ریاست محترم دادگاه از تمام اعضای دولت سؤال فرمودند و جریان آن جلسه را به‌عرض رسانیدند. بعد بنده شاید فراموش نکرده باشم که عرض کردم در این جلسه اگر آقایان وزرای بنده عملی کرده باشند که مربوط به‌این کیفرخواست تقدیمی به‌دادگاه باشد، در درجهٔ اول مسئولیت را خودم به‌عهده می‌گیرم.

رئیس: جواب سؤال نبود.

دکتر مصدق: چرا؛ نکتهٔ جالبش همین است. ولی حالا ممکن است بفرمایندسؤال را بخوانند؟

رئیس: موضوعی را اشاره فرمودید به‌این عنوان که «وزرای من چون اطلاعات حقوقی ندارند...

دکتر مصدق: بعضی را عرض کردم.

رئیس: ... «می‌ترسند که مبادا ایجاد مسئولیت برای آنها بشود.»

دکتر مصدق: بله.

رئیس: یعنی در پاسخ سؤالات دادگاه از ترس این مسئولیت و عدم اطلاع حقوقی از حقیقت‌گویی خودداری می‌کنند؟

دکتر مصدق: این بسته به‌اشخاص است. بنده به‌طور کلی عرض نکردم. عرض کردم راجع به‌این اعلامیهٔ دولت اگر از اشخاصی که اطلاع حقوقی نداشته باشند سؤال کنید، شاید تصور کنند برای آنها مسئولیتی ایجاب شود. و الا بنده از تمام همکاران خود جز صداقت و درستی ندیدم. آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ دوست بنده بوده‌اند. ایشان غیر از کار دولت و غیر از کار اداری مطلقاً در جریان مشاورهٔ سیاست با بنده نبودند. بنده در این دادگاه عرض می‌کنم که جناب آقای دکتر آذر فقط کار اداری خودشان را می‌کردند. در جلسات هیئت دولت می‌آمدند و اگر چیزی داشتند شور می‌کردند و می‌رفتند. با کمال صداقت عرض می‌کنم که ایشان حتی نباید مورد سؤال هم واقع شوند. ایشان شخصی بودند که فقط وقتشان صرف کار اداریشان می‌شد و بنده در هیچ جریان سیاسی با ایشان مشورت نمی‌کردم. حالا

می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید قبول نکنید.

رئیس: بنده دیگر سؤالی ندارم. اگر آقای دادستان توضیحاتی دارید، بفرمایید.

سرتیپ‌آزموده: با نهایت احترام به‌عرض می‌رسانم: توضیحات آقای دکتر آذر و بیانات آقای دکتر محمد مصدق به‌نظر اینجانب بسیار مهم و قابل توجه مخصوص است که با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه نظریهٔ خود را در برابر این توضیحات به‌عرض می‌رسانم. بعداً یکی دو نکته را نیز به‌استحضار خواهم رسانید که شاید آن نکات نیز مؤثر در کشف حقیقت و اخذ تصمیم نهایی دادگاه باشد. بیانات آقای دکتر آذر حاکی از بی‌خبری و بی‌اطلاعی از وقایع روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بود. بیانات آقای دکتر محمد مصدق اعتراف گفته‌های دادستان ارتش و کیفرخواست صادره بود. آقای دکتر مصدق صریحاً بیان داشتند که اعلامیهٔ دولت صادره به‌تاریخ ۲۵ مردادماه ۳۲ موضوع آن چیز مهمی نبود. به‌نظر دادستان ارتش اگر این گفتار را با اظهارات دیگر مصدق که به‌کرات گفت منشاء تمام حوادث ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه کودتای شب ۲۵ مرداد بود مقایسه فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود که همان‌طوری که به‌کرات گفته‌ام مجرمین بمقر اندازه که زبردست باشند خواهی‌نخواهی وادار به‌اعتراف بموقوع جرم می‌شوند. بنده هم عرض کرده‌ام که حادثهٔ شب ۲۵ مرداد از لحاظ متن اعلامیهٔ دولت بکلی بی‌اساس و دروغ بود. یعنی اعلامیه‌ای که صادر شد، هیچ نبود جز اینکه در آن با آب‌وتاب کامل نوشته بودند که شب گذشته کودتا می‌خواستند بکنند. اینک با نهایت خوشوقتی دکتر محمد مصدق با زبان خود اعتراف کرد که اساساً آن اعلامیه چیز مهمی نبود که صددرصد این گفتارش راست است. اما موضوع مهم این بود که ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشته بود و رسید داده بود که در آن اعلامیه نه‌تنها ذکری از این موضوع نکرد تا ملت ایران به‌حقیقت امر واقف شود، بلکه این خدعه و نیرنگ را نیز به‌کار برد که در آن اعلامیه نوشت به‌عنوان دادن نامه‌ای آمده بودند کودتا کنند.

اکنون در محضر دادگاه ثابت شده و می‌شود که اصلاً و اساساً دولتی در کار نبوده که اعلامیه دهد. حتی ملاحظه فرمودید همان‌طوری که ریاست محترم دادگاه سؤال فرمودید، وزیران مصدق روحشان از صدور این اعلامیهٔ دولت خبر نداشته غیر دو سه تن از آنان که یکی دکتر حسین فاطمی کذایی است و یکی دو نفر از قماش مصدق. آن اعلامیهٔ دولت‌سند غیر قابل انکاری‌است که چگونه مصدق نه تنها عده‌ای از وزیران خود را اغفال کرد بلکه چگونه ملت ایران را فریب داد و یک ملتی را بهراس و وحشت انداخت. حالا می‌گوید چیز مهمی نبود. بارها گفته‌ام آقای دکتر محمد مصدق بهیچ اصلی پای‌بند نیست. کما اینکه همین امروز در این دادگاه صریحاً می‌گوید: «این وزرای من که در دادگاه توضیح می‌دهند، می‌ترسند.» می‌گوید چون اطلاعات حقوقی ندارند حقیقت را بیان نمی‌کنند. به‌طور خلاصه و فارسی در برابر پاسخ آقای دکتر آذر می‌گوید آقای دکتر آذر دروغ می‌گوید.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزدم؛ بهیچ‌وجه.

سرتیپ‌آزموده: این معنایی است که از توضیح این آقا اینجانب درک کردم. ریاست محترم دادگاه باید توجه فرمایید که هیئت وزیرانی در کار نبوده است. هیئت وزیران مصدق دکتر فاطمی، یکی دو تن از وزیران و چند تن اشخاص مسئول و غیرمسئول و ماجراجو و آشوب‌طلب بوده‌اند.

عرض کرده‌ام جرم مشهود است. زیرا چه مصدق و چه به‌اصطلاح وزیران چند روزهٔ او صریحاً به‌کرات گفته‌اند در تمام‌مدت روز ۲۵ الی ۲۸ مردادماه فقط یک‌بار ظاهراً هیئت وزیران تشکیل جلسه داد. آن یک‌بار هم که بخوبی تشریح شد و همگی آنها اعتراف کردند که وضع از چه‌قرار بوده است. به‌طور خلاصه آن یک‌بار هم وضع این بود که مصدق روی تختخواب با دو سه تنی جمهوری‌طلب طرح جمهوریت می‌ریخته و چند تن عاجز و بیچاره و ضعیف در

اطاق دیگر مثلاً مطالعه در پیشنهاد یک وزیری می‌کرده‌اند که تراورسهای راه‌آهن را چگونه عوض کنند و گزارش مأمور شیلات از چه قرار بوده است. علت این بوده که مصدق دماغ استبدادی اساساً داشته. بالاخص از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد لحظه به‌لحظه طغیان می‌کرده و روح سرکشش مانند همهٔ باغیان در سرکشی و ارتکاب جنایت بوده است و به‌هرجهت از موقع استفاده نموده.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: شب گذشته در روزنامهٔ کیهان ملاحظه شد سرمقاله‌اش اختصاص به‌اعمال آقای دکتر مصدق داشت که اینجانب استفادهٔ کامل نمودم. غفلت کردم که آن شمارهٔ روزنامه را امروز بیاورم و آن‌را تقدیم کنم. یک نکته در آن سرمقاله درج شده بود و آن این بود که چرا دادستان این دادگاه نمی‌گوید و عنوان نکرده است که دکتر محمد مصدق قیام مسلحانه کرده است؟ و عنوان کرده‌اند که چرا دادستان این دادگاه این موضوع را مطرح نکرده است که در آن چند روزه عده‌ای کشته شده‌اند؟

اینجانب بی‌مناسبت نمی‌دانم به‌عرض دادگاه محترم برسانم که به‌طورکلی شاید دیروز عرض کردم موادی در قانون مجازات وجود ندارد که شامل حال دکتر محمد مصدق نشود. ولی در این‌مورد دادستان ارتش توجه کامل به‌این‌مطلب داشته است که وظیفهٔ قانونی او رسیدگی به‌جرم دکتر مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد است؛ و توجه داشته است که عمل مصدق آنچه حقیقت بوده با کدام یک از مواد قانون دادرسی و کیفر ارتش مطابقت دارد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش یک مادهٔ قانونی هست که مادهٔ ۴۰۹ آن قانون می‌باشد. این ماده چنین مقرر می‌دارد:

> اشخاصی‌که سردستهٔ عده‌ای از اشرار مسلح یا داخل آن باشند، اعم از اینکه مقصود آن‌عده غارت اموال و تعرض به‌جان و ناموس مردم بوده و یا حمله به‌قوای دولتی که مأمور جلوگیری از این‌گونه جنایت هستند باشند، برحسب مورد محکوم به‌اعدام خواهند شد.

در موقع انطباق جرم آقای دکتر مصدق با موارد قانونی مادهٔ ۴۰۹ قانون دادرسی مورد بررسی قرار گرفت. این‌همان ماده‌ای است که در غائلهٔ پیشه‌وری عمل می‌شد و همکاران او منطبق با این مادهٔ قانونی گردیدند و از بعضی جهات منطبق با عمل مصدق نیز می‌شود. لکن دادستان ارتش معتقد بوده و هست که دکتر محمد مصدق عمل چهار روزه‌اش عملی بوده که روی پیشه‌وری را سفید کرده است.

در یکی از جلسات به‌عرض رسانیدم که پیشه‌وری خودرا به‌اصطلاح خود «باش وزیر» می‌دانست و در یک قطعه از خاک ایران طغیان نمود و گفت: «نخست‌وزیر قانونی آذربایجان من هستم.» گفت: «مستکن به‌خلق آذربایجان می‌باشم.» ولی دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل، از یک طرف آن فرمان را به‌زیر تشک گذاشت و جز به‌چند نفری به‌کسی بروز نداد و از طرف دیگر در آن چهار روز بالاخص گفت و در این دادگاه هم به‌کرات گفتند: «نخست‌وزیر قانونی کشور ایران هستم به‌اتکای مردم ایران.» این عمل دکتر محمد مصدق منطبق با مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌شود و به‌اندازه‌ای دادستان در این انطباق عمل اهتمام دارد که معتقد است قانونگذار پیش‌بینی می‌کرده است که روزی در این کشور یک باغی پیدا شود که به‌ارتکاب سوءقصدی منظور و مقصودش بهم‌زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت‌وتاج و تحریص مردم به‌مسلح شدن برضد قدرت سلطنت باشد.

دادگاه محترم اگر اعمال مصدق را در آن چهار روزه در یک طرف گذاشته اظهارات صریح او را در این دادگاه مورد توجه قرار دهند، ملاحظه خواهند کرد که دادستان ارتش این گفتار را یکی از دلایل مجرمیت این آقا تلقی می‌نماید. زیرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل دکتر مصدق را صادر

فرمود. دکتر مصدق دریافت داشته و رسید داده. از لحظهٔ دادن رسید، دکتر مصدق حق ندارد چنین جسارتهایی را بنماید و در این دادگاه عنوان کند که ذات شاهانه چرا تشکیل شورای سلطنت ندادند؟ واقعاً عجیب است. هرگاه بدرستی دقت شود، تصور می‌رود حتی اطفال هم به‌این قبیل عناوین لبخند می‌زنند. به‌هر جهت منظور از این توضیح این بود که مبادا اشخاصی خدای نخواسته تصور نمایند که این آقای دکتر مصدق یک کلمه یا یک جمله روی منطق و عقل و قانون صحبت می‌کند. مدعی هستم که چرا فرمان عزل را وقتی دریافت کردی و رسید دادی، علنی ننمودی و یاغی شدی؟ او می‌گوید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شورای سلطنت را معرفی نفرمودند. دادگاه محترم ادعا را با جواب منهم مقایسه فرمایند. ملاحظه می‌فرمایند این آقا چه می‌گوید. به‌هر جهت بنده دیگر در بارهٔ بیانات آقای دکتر آذر عرضی ندارم.

دکتر مصدق: بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: بفرمایید؛ بفرمایید.

دکتر مصدق: دو موضوع را چنانچه اجازه بفرمایید عرض کنم: یکی روابط وزرا با هم، و وزرا با رئیس دولت. ما یک هیئت دولتی بودیم که هر کدام به‌دیگری نهایت اطمینان را داشتیم. به‌درستی و صداقت یکدیگر مطمئن بودیم. اگر یک وزیری در یک جلسه‌ای حاضر نبود و تصویبنامه از هیئت دولت صادر می‌شد، در جلسهٔ بعد از نظر اعتماد کاملی که به‌همکاران خود داشت آن تصمیم را امضا و تأیید می‌کرد. بنده می‌خواهم عرض بکنم که کمتر هیئت دولتی بوده است که به‌این صمیمیت و اعتماد یکدیگر کار کرده باشند.

موضوع دیگر: چون این مرد به‌کرات مخصوصاً امروز باز روی دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بیاناتی نمود و مثل همیشه بنده را متمرد و یاغی قلمداد کرد، اجازه می‌فرمایند نظریات خودم را در این باب عرض کنم؟

رئیس: بفرمایید. فقط در موضوع دستخط باشد.

دکتر مصدق: بله، بله، مطمئن باشید فقط در موضوع دستخط است. در اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که می‌گوید عزل و نصب وزرا به‌موجب فرمان همایون پادشاه است، چند نکتهٔ مهم جلب‌توجه می‌کند:

۱) چون وزرا به‌وسیلهٔ نخست‌وزیر انتخاب و به‌حضور شاه معرفی می‌شوند و مقام سلطنت دخالت در انتخاب وزرا ندارد، مسلم است که اصل ۴۶ جنبهٔ تشریفاتی دارد و پادشاه فقط به‌صدور فرمان نصب وزرا برطبق پیشنهاد نخست‌وزیر مبادرت می‌نماید. این تکلیف وزرا غیر از نخست‌وزیر معلوم شد.

رئیس: البته از نظر جناب‌عالی.

دکتر مصدق: ۲) قانونگذار با توجه به‌اینکه نخست‌وزیر با رعایت تمایل مجلس به‌روی کار بیاید و دورهٔ فترت یعنی تعطیل مجلس و مشروطیت را هم اصلاً فرض ننموده و پیش‌بینی نکرده، لذا نگفته است که عزل و نصب رئیس‌الوزرا به‌فرمان پادشاه است.

۳) مؤسسین قانون اساسی نگفته‌اند که عزل و نصب وزرا از حقوق و اختیارات پادشاه یا به‌ارادهٔ اوست و به‌جای آن کلمهٔ «فرمان» را گذاشته است. زیرا در غیر این‌صورت مشروطیت مفهوم واقعی نداشت و شاه نمی‌توانست از مسئولیت مبرا باشد. بعلاوه روشن است وقتی که فرامین و دستخطهای پادشاه بدون امضا و تصویب وزیر مربوط دارای اثر نباشد. به‌طریق اولی فرمان عزل و نصب او در مورد یک نخست‌وزیر هم بدون جلب موافقت و اجازهٔ قبلی مجلس نافذ نخواهد بود. در ایران هم مثل سایر کشورهای مشروطه سنت و عمل چنین بوده است که پادشاه برای صدور فرمان نخست‌وزیری به‌نام یک‌نفر قبلاً تمایل مجلس را نسبت به‌او خواستار می‌شده و برای عزل نخست‌وزیر

هم که صرفاً در صلاحیت مجلسین شورای‌ملی و سناست دخالت و اقدام نمی‌کرده. چون یک نخست‌وزیر در نتیجهٔ استیضاح و یا عدم رأی اعتماد مجلسین از کار بر کنار می‌شود، لذا صدور فرمان عزل برای او سابقه نداشته است و حتی...

رئیس: این مطالب در مورد صلاحیت دادگاه گفته شد و تکرارش مورد ندارد.

دکتر مصدق: چرا آقا مورد ندارد؟ این مرد می‌گوید: «تو دستخط را گرفتی...»

رئیس: اصلاً در صلاحیت ما نیست که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی را مورد بحث قرار دهیم.

دکتر مصدق: آقا این مرد می‌گوید: «تو فرمان را اجرا نکردی.» آخر بنده نباید بگویم که چرا اجرا نکردم؟

رئیس: شما می‌خواهید قانون اساسی را برای ما تفسیر کنید. ما هم که صلاحیت اظهار نظر در تفسیر قانون اساسی را نداریم.

دکتر مصدق: آقا جان، وقتی او می‌گوید من طغیان کردم و باغی شدم، نباید بگویم علت چه بوده؟ آخر من که...

رئیس: عرض کردم شما می‌خواهید اصل ۴۶ را تفسیر کنید. ما هم صلاحیت برای این کار نداریم. ما که قانون را نمی‌خواهیم تفسیر کنیم.

دکتر مصدق: پس شما نمی‌گذارید من حرفم را بزنم. این مرد الان یک‌ساعت حرف زده و شما نمی‌گذارید من چند کلمه جواب او را بدهم.

رئیس: بهرحال بحث در مورد صلاحیت ما نیست. فعلاً هم جلسه را ختم می‌کنم و جلسهٔ بعد سه‌ساعت بعدازظهر تشکیل خواهد شد.

ساعت ۱۱/۰۵ جلسهٔ دادگاه به عنوان تنفس تعطیل گردید. ولی دکتر مصدق باز هم مطالبی به اعتراض اظهار می‌داشت و هنگامی که هیئت دادرسان جلسهٔ دادگاه را ترک می‌کردند خطاب به‌آنها گفت: «اینکه وضع نمی‌شود. پس من دیگر به‌جلسهٔ دادگاه نخواهم آمد، مگر اینکه مرا با زنجیر به‌اینجا بیاورید.»

* * *

دنبالهٔ سی‌امین جلسهٔ دادرسی ساعت ۴/۰۵ بعدازظهر تشکیل گردید.

رئیس: در این موقع که دادگاه از کسب اطلاع از متهمین فراغت حاضر نموده، اعلام می‌نماید که متهمین بدفاع بپردازند. پیرو تذکرات قبلی، اخطار می‌شود در دفاعی که به‌عمل می‌آورند توجه به‌این موضوع بنمایند که وظیفهٔ این دادگاه تنها رسیدگی به‌حوادث روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد است ولاغیر. اکنون آقای دکتر مصدق، شخصاً دفاع می‌نمایید یا وکیل‌مدافع شما از شما دفاع خواهد کرد؟

دکتر مصدق: شخصاً. من وکیل ندارم. شخصاً دفاع خواهم کرد.

رئیس: آیا دفاعیات خود را ضمن قرائت لایحه به‌عمل خواهید آورد و عین لایحه را تسلیم دادگاه می‌نمایید، یا بیانات شما را منشی دادگاه باید ثبت نماید؟

دکتر مصدق: دومی.

رئیس: بهر حال توجه فرمایید که تکرار مکررات نشده و خارج از ادعا بیانی به‌عمل نیاورید.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید بنده بنشینم؟ چون حال ندارم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع دو قسم ممکن است باشد: یک دفاعی که مطابق نظر دادگاه بنده بکنم که در سه روز هر چه واقع شده یا نشده بنده دفاع بکنم. یک دفاع این است که من بتوانم حقایق را راجع به بی‌تقصیری خودم، راجع به‌اینکه این کیفرخواست به‌تمام معنی بی‌اصل، بی‌مدرک، برخلاف انصاف و برخلاف مروت است عرض کنم. یکی هم مسئلهٔ این اتهاماتی است که آن‌مرد در ده جلسه یا کمتر نسبت به‌بنده داده گفته من مختلس هستم؛ گفته من سوءاستفاده از خزانهٔ مملکت می‌کرده‌ام؛ وو... که در هر جلسه‌ای هم با اینکه از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا و تمنی کردم اجازه بدهید که یک کسی، یک شخصی را که پنجاه سال به‌درستی و صحت عمل و به‌خیرخواهی و خدمت به‌مملکت معرفی شده، در هر جلسه توهین و اهانت و ناسزا نگویند، ایشان مطالبی گفته‌اند. بنده از حدود مطالب ایشان کلمه‌ای خارج نمی‌شوم. آن مطالبی که مربوط به‌توهین است، مربوط به‌اهانت است، از روی روزنامهٔ *اطلاعات* که خط کشیده‌ام چهار سطر، پنج سطر، ده سطر است. آن‌را بنده می‌خوانم و جوابش را عرض می‌کنم. آن‌وقت این مسئله مربوط بعدادگاه نخواهد بود. یعنی به‌من توهین شده. من هم رد می‌کنم؛ تکذیب می‌کنم. هموطنان من، دنیای دیگری غیر از این مملکت بیانات ایشان را خوانده‌اند و دیده‌اند. عرایض مرا هم می‌خوانند و قضاوت می‌کنند. این مربوط به‌قضاوت دادگاه نیست. ولی چون دادگاه ممانعت نفرمودند و این مرد آن مطالب را گفته، بایستی اجازه بفرمایید بنده تکذیب بکنم.

رئیس: اجازه بفرمایید جواب این موضوع را عرض کنم تا بعد خودتان تأیید و تصدیق می‌نمایید که این موضوع مربوط بعدادگاه نیست.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: بنابراین دادگاه همان‌طور که به‌گفتهٔ آقای دادستان و پاسخهایی که خودتان یا وکیل‌مدافع شما داده ترتیب اثر نخواهد داد، از وارد شدن در این مبحث برای اینکه ممکن است چند جلسه وقت دادگاه را که حق متهمین دیگر است اشغال نماید، معذور است.

دکتر مصدق: جواب عرض نکنم؟

رئیس: این دیگر جواب ندارد.

دکتر مصدق: بنده را پس محکوم کنید. دادگاه هر طوری که مایل است رفتار کند. امروز هم بنده در دادگاه حاضر نمی‌شدم، ولی سرکار سرگرد غفوری از طرف تیمسار سرتیپ بختیار ابلاغ کرد: «شما بیایید و از خود دفاع کنید.» بنده هم که الان تب دارم، امر دادگاه را اطاعت کردم و آمدم. ولی با این‌ترتیب و این معامله‌ای‌که دادگاه با من می‌کند، بنده را اجازه بفرمایید که از دادگاه بروم و خودتان هر طوری صلاح می‌دانید مرا محکوم کنید. به‌جهت‌اینکه بنده تکلیف دادگاه را نمی‌توانم تعیین کنم؛ اما تکلیف بنده با خودم است. من در اطاقم می‌نشینم. اگر لازم می‌دانید مرا بکشند و بیاورند، مرا زنجیر کنند، من در دادگاه حاضر نمی‌شوم. نمی‌توانم، پنجاه سال به‌این مملکت خدمت کرده‌ام، یک‌مردی اینجا این توهین را بمن بکند. من تکلیف خودم را می‌دانم و شما هم تکلیف خودتان را می‌دانید. هر کاری که صلاح می‌دانید بکنید.

رئیس: اولاً قانون تکلیف شما و دادگاه هر دو را روشن نموده. نه بنده می‌توانم بگویم از دادگاه بروید و نه شما [می‌توانید] اعتراض کرده بروید...

دکتر مصدق: نخیر، بنده دیگر در دادگاه حاضر نمی‌شوم.

رئیس:... و همین‌طور که خودتان الساعه اظهار داشتید، یقیناً جایز نیست که شما تکلیف دادگاه را معین نمایید و

با ارادهٔ خودتان را بهدادگاه تحمیل نمایید.

دکتر مصدق: بههیچوجه. بههیچوجه.

رئیس: همچنین دادگاه قادر نیست تکلیف غیر قانونی بهشما تحمیل نماید.

دکتر مصدق: خدا کند که اینطور باشد.

رئیس: شما میتوانید در حدود کیفرخواست و بدون اینکه اشاره بهعدم صلاحیت و تفسیر قانون اساسی و غیره بفرمایید، از خود دفاع کنید.

دکتر مصدق: جناب‌عالی آقا، توجه بهقانون بفرمایید. بنده برخلاف قانون چیزی عرض نمی‌کنم. یکی از اتهامات بنده عدم اجرای دستخط است. این جزو چهار روز است. شما می‌فرمایید این در صلاحیت است. در صلاحیت نیست. آنجا صلاحیت نداشتید وارد این بحث بشوید. وارد شدید. ولی حالا اینجا باید عرایض بنده را بشنوید و قضاوت کنید. کدام قانون؟ قانون کجاست؟

رئیس: دادگاه پاسخ خود را بهشما داده است. حال مختارید دفاع خود را بکنید؛ مختارید دفاع نکنید.

دکتر مصدق: نخیر، با این وضع دفاع نمی‌کنم. شما هم مختارید هر کاری می‌خواهید بکنید. من اینطور که شما می‌خواهید دفاع نخواهم کرد. [*در این وقت دکتر مصدق کیف خود را بسته و آمادهٔ خارج شدن از جلسه بود*].

رئیس: بفرمایید بنویسند. طوری بفرمایید که منشی دادگاه اظهارات شما را بنویسد.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بنویسید. بنویسید یکی از مسائلی که مربوط بهدفاع است، موضوع اجرا نشدن دستخط است که من باید دلایل خود را تا آنجایی که میتوانم بهعرض دادگاه برسانم و دادگاه پس از استحضار از تمام دلایل من آن وقت هر طور که وظیفه دارند عمل کنند. اگر من دلایل خود را نگفتم و شما مرا بهعنوان متمرد محکوم کرده‌اید، این حکم دادگاه کوچکترین ارزش در دنیا ندارد، چون اجازه نمی‌دهید که من دلایل خود را عرض بکنم. بنابراین بودن من در دادگاه بههیچ وجه ضرورت ندارد. استدعا می‌کنم اجازه فرمایید بروم در سکنای خود راحت نمایم. چنانچه حالا اجازه ندهید، البته می‌مانم. ولی فردا حاضر نمی‌شوم، مگر اینکه بهامر دادگاه مرا اجباراً در اینجا حاضر نمایند.

رئیس: بهشما ابلاغ می‌شود که دفاعیات خود را بیان کنید و باز تذکر داده می‌شود بدون خارج شدن از موضوع و رجعت بهموضوع صلاحیت، دادگاه بیانات شما را گوش خواهد کرد.

دکتر مصدق: نخیر آقا؛ بنده نه از جوابهای این مرد خارج می‌شوم نه از موضوع. بهسر خودتان بههیچ وجه از جوابهای این مرد خارج نمی‌شوم.

رئیس: بسیارخوب، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده چیزی نمی‌خواهم. بنده بهچیزی علاقه ندارم. بههیچ چیز علاقه ندارم. یک کسی که از جان خودش گذشته، از تو می‌ترسد؟ تو چه می‌گویی؟ چه می‌گویی؟

رئیس: بنده بهشما اخطار می‌کنم همان طور که من نسبت بهشما ادب و احترام قائل می‌شوم، شما مواظب اظهارات خودتان باشید. در حدود موضوع صحبت کنید و صحنه‌سازی نکنید.

دکتر مصدق: من از همه چیز خود در دنیا گذشته‌ام. [*با حالت گریهٔ شدید*] تو چه می‌گویی؟ بهبهبه! من از همه چیزم گذشته‌ام. با از جان گذشته طرف نشوید. شما بهدنیا علاقه دارید. من که ندارم. بهبهبه!

رئیس: باز تذکراً عرض می‌کنم موضوع قانون اساسی و رجعت بهموضوع صلاحیت دادگاه را بهمیان نکشید و

وارد این بحث نشوید.

دکتر مصدق: وارد این بحث نشوم پس چه بگویم قربان؟

رئیس: دفاع خودتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع بنده همین است که عرض می‌کنم.

رئیس: آقای دکتر، بحث قانون اساسی و غیره را بگذارید کنار.

دکتر مصدق: آقا، حرف من روی این موضوع است. باید به‌این مرد به‌استناد این ماده جواب بدهم.

رئیس: بنده از خود آقا سؤال می‌کنم. آیا این دادگاه صلاحیت دارد که وارد تفسیر قانون اساسی بشود؟

دکتر مصدق: آقاجان، این مرد می‌گوید: «تو دستخط را اجرا نکردی.» بنده باید بگویم که چرا اجرا نکردم. شما هم باید حرف من را بشنوید. اگر خلاف بود، بگویید: «تو غلط کردی.» بنده باید دلایل عدم اجرای دستخط را بگویم و شما...

رئیس: خواهش می‌کنم خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: پس خواهش می‌کنم تکلیف بنده را روشن فرمایید، چون من باید روی اصل ۴۶ صحبت کنم.

رئیس: آقا، شما اصل ۴۶ را نافذ می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: در این مملکت عرض می‌کنم که... [زنگ رئیس]

رئیس: عرض کردم اصل ۴۶ را صحیح می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: اصل ۴۶ را قبول دارم با اصول دیگر.

رئیس: پس دیگر تفسیر نداریم.

دکتر مصدق: آقا، بنده باید بگویم استنباط بنده از این ماده چیست و منظور مقنن چه بوده.

رئیس: آقای دکتر، عرض کردم این از وظایف ما نیست.

دکتر مصدق: آقا، اتهام به‌بنده روی این اصل است؛ باید از خود دفاع کنم.

رئیس: بنده نمی‌توانم اجازه بدهم.

دکتر مصدق: بنده هم عرض نکردم اجازه بدهید؛ ندهید هر کاری می‌خواهید بکنید.

رئیس: بسیار خوب. پس سرکار سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری آقای دکتر محمد مصدق دفاعیات خودتان را ایراد کنید.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟ توضیح مختصری دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: از دادگاه محترم استدعا می‌کنم اگر مقتضی می‌دانند بیانات مفصل و مشروحی را که آقای دکتر مصدق در مورد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی در موقع ایراد به صلاحیت بیان داشتند و چندین ساعت وقت دادگاه را گرفتند، قرائت نمایند. ریاست محترم دادگاه توجه دارند آن بیانات مفصل چندین ساعته که به‌عمل آوردند منجر به‌صدور قرار صلاحیت دادگاه گردید؛ و با قرار مدلل و موجهی که صادر فرمودید، مبنای آن قرار اصولاً در رد اظهارات دکتر محمد مصدق راجع به‌اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود. از ذکر این نکته نیز ناگزیر است که به‌عرض برساند شاید در جلسات اولیه به‌عرض رساندم و مجبور هستم تکرار کنم که دکتر محمد مصدق در برابر کمیفرخواست هیچ گونه دفاعی ندارد که به‌عمل آورد. چون دفاع ندارد، ملاحظه می‌فرمایید که چگونه با یک دادگاهی معامله می‌کند

باز هم دم از قانون می‌زند. آیا قانون این است که متهمی بگوید: «یا دادگاه تابع میل من شود و یا در دادگاه حاضر نمی‌شوم»؟ این قانون نیست. قانون این است که اگر دفاع موجهی دارد، در برابر ادعای دادستان به‌عمل آورد.

اما اینکه می‌گویند دادستان ارتش گفتارهایی کرده و باید جوابگویی کند، این عنوانش هم جز سفسطه چیز دیگری نیست. به‌کرات عرض کرده‌ام در موقع ایراد به‌صلاحیت اظهاراتی نمود که خارج از موضوع بود. هر چه ریاست محترم دادگاه تذکر دادید خارج از موضوع است، اظهارات خود را نمود که کلیه خارج از موضوع بود. به‌دفعات عرض کردم که اگر سکوت می‌کردم، از همان سکوت سوءاستفاده می‌نمود و باز نقش دیگری را در دادگاه بسازی می‌کرد. عرایضی که خارج از کیفرخواست نمودم پاسخ آن بیانات خارج از موضوع متهم بود. به‌نظر دادستان ارتش این عناوینی که در این جلسه این متهم نمود مفهومش این است که دفاعی ندارد. متهمین بی‌سواد و عامی بسیار دیده می‌شوند که در دادگاه خود می‌گویند دفاعی نداریم. ولی آن بیسوادها و عامیان اقلاً این انصاف را دارند که صریحاً می‌گویند دفاعی نداریم. چون دادستان ارتش بیانات امروز دکتر مصدق را چنین تلقی می‌نماید که دفاعی ندارد، هرگاه استنباط دادگاه محترم هم‌چنین است، امر و مقرر فرمایند وکیل تسخیری او به‌دفاع بپردازد. اساساً انتخاب وکیل یکی از جهاتش برای همین موارد است که متهم به‌نحوی از انحا یا صریحاً می‌گوید دفاع ندارم یا تلویحاً مانند دکتر مصدق همان اظهار را می‌نماید. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خودتان را به‌عمل آورید.

سرهنگ بزرگمهر: در مورد وکالت اینجانب، به‌طوری که دادرسان محترم از آن مسبوق هستند، بدین نحو بوده است که موکلم ابتدا نیمسار سپهبد نقدی را برای وکالت به‌دادگاه معرفی نمودند. چون نیمسار سپهبد نقدی از قبول وکالت به‌علل اینکه سابقهٔ وکالت ندارند معذرت خواستند، بار دوم جناب آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که نیمسار سپهبد نقدی ایشان را ملاقات نمایند تا با نظر ایشان یک نفر از افسران بدین سمت معرفی گردد. در خلال این احوال جناب آقای دکتر مصدق به‌دادگاه نوشتند که خود دادگاه وکیل تعیین نماید. این نامه مقارن بود با جوابی که نیمسار سپهبد نقدی برای بار دوم به‌دادگاه داده و ضمناً ایشان بنده را معرفی فرموده بودند، بی‌آنکه ملاقاتی با موکل فعلی بنده نموده باشد. مشکلی که در کار خود این بنده هست، اولاً حسن‌نیتی است که نیمسار سپهبد نقدی در اثر دو سال و نیم خدمت در نظام‌وظیفه تحت سرپرستی ایشان انجام داده‌ام و این خود مایهٔ افتخار من است. دومین مشکلی که از اولی به‌مراتب سخت‌تر و قابل قیاس با آن نیست، این است که موضوع کیفرخواست و متهم آن و نسبتهایی که داده شده تصور نمی‌رود در ایران که سهل است در دنیا هم با نظیر نداشته و یا کم‌نظیر است.

در کیفرخواست راجع به‌مطالبی بحث شده که همهٔ آن (آنهایی که موکلم شخصاً به‌عهده گرفته به‌دستور ایشان بوده) با آن مطالبی که به‌ایشان نسبت می‌دهند خود می‌داند که چه بوده و جواب آن را با تطبیق با قوانین و سوابق و گذشته‌ها و تجربیاتی که در پنجاه سال دورهٔ زندگی سیاسی خود طی نموده است می‌داند. یک تشبیهی در این دادگاه شد که ضمن اینکه ظاهر خنده‌آوری داشت ولی خیلی پرمعنا بود. آن این بود که نیمسار سرتیپ ریاحی خود را شبیه سطلی فرموده بودند که به‌پشت سر یک کامیون وایت آویخته شود و در این کشاکش تصور می‌رود چیزی از آن سطل باقی نمانده باشد. حال بنده نیز از این مثل مستثنی نیستم سهل است به‌وضع خیلی بدتر از آن گرفتار می‌باشم. باید فهمید موکل من آیا به‌قول نیمسار دادستان جواب ندارد بدهد یا دارد و نمی‌گوید و یا قدرت گفتار ندارد. موکل من این طور اظهار می‌کند که اگر دادستانی نسبتهای ناروایی که به‌این جانب داده‌اند اگر در یک مقام رسمی نمی‌گفتند مثلاً اعلامیه‌ای بود یا در روزنامه انتقاد می‌شد یا کتابی نوشته می‌شد در رد ایشان جواب دادن و یا جواب ندادن به‌آن تکلیف

دیگری داشت. ولی چون مطالب زیادی بر علیه موکلم در این دادگاه گفته شده و در این مقام بیان گردیده و طبق قوانین متهم می‌تواند آنچه را که برای خود یعنی دفاع از خود مفید بداند بیان دارد، موکلم این طور مصلحت فرمایند که عین اظهارات دادستانی را که در این مقام رسمی به‌نظر بنده گفته است برمی‌خوانند و جواب او را در برابرش می‌دهند و تعهد هم می‌نمایند که از حدود قانون و نزاکت که در جلسهٔ اول ریاست دادگاه اخطار فرموده‌اند خارج نگردند.

چون اظهارات دادستان محترم که تصور می‌شد پایان‌ناپذیر است بعد از ده جلسه بالاخره پایان پذیرفت، حال طبق آنکه گفتار هرکس پایان‌پذیر است بالاخره موکلم اگر شب و روز هم جواب این مطالب را تهیه فرمایند بالاخره پایان‌پذیر هست. بنده خود می‌بینم که روزنامه‌هایی که بیانات طرفین دعوی در آن درج می‌شود در اختیار دارند، مطالعه می‌کنند، قسمتهایی که جواب‌گفتنی است آن را خط کشیده و می‌خواهند نسبت به‌آن توضیح بدهند. در محاکمات شرعی آنچه که در خاطر دارم مطلبی هست به‌نام جرح. یعنی طرف دعوی می‌تواند آنچه به‌او نسبت داده‌اند، اعم از طرف دعوی یا شهود، آنها را رد کند. موکل من جز این نمی‌خواهد. موضوع دیگری که البته اخیراً بحث آن شد و در کیفرخواست و بیانات دادستان محترم روی آن تکیهٔ زیادی شد، این بود که موکلم به‌تنهایی اصل ۴۶ مستمم قانون اساسی را اجرا ننموده و بهیچ یک از وزرا هم نشان نداده. در هیئت دولت هم روزی که بنا بوده مطرح شود واقعهٔ ۲۸ پیش آمده. این یک مطلبی است که دایر مدار و اولین سنگ پایهٔ اتهام موکلم می‌باشد.

همان طوری که کراراً تیمسار سرتیپ آزموده در این محضر فرمودند، در ساعت ۱ بعداز نیمه‌شب ۲۵ مردادماه فرمان را گرفت، رسید داد، آورندهٔ فرمان را بازداشت نمود و از نخست‌وزیری برکنار نرفته یاغی شد، طاغی شد، طغیان کرد و بقیهٔ اتهامات روی این مبنا بنا شده است. اگر روی این ماده موکلم نتواند بحث کند که من آن اصل را چگونه تعبیر کردم و چگونه فهمیدم، آن گاه تصور نمی‌کنم که حق مطلب ادا شده باشد. موکلم بارها در این دادگاه قبول داده‌اند که از حدود مقررات تجاوز ننمایند و جز اتکا به‌مواد قانونی و رد اظهارات دادستانی و کیفرخواست بیانی ندارند بکنند. از این رو از ساحت مقدس دادگاه که بارها دادرسان را ستوده‌ام و به‌آن نیز مؤمن هستم، استدعا دارم ترتیبی فرمایند که موکلم بتواند آن چیزی را که برای دفاع خود مفید می‌داند اظهار بدارد. زیرا سرمایهٔ علمی من، عدم تجربهٔ بنده... باور بفرمایید [اگر بگویم] تقریباً اولین دادگاهی است که بنده در آنجا یک مطلب نسبتاً جدی را که مطرح است وارد شده‌ام و به‌خود می‌بینم. گزاف نگفته‌ام. بیم آن دارم که این وظیفه و تکلیف نظامی را چنانکه هست نتوانم انجام دهم. بالاتر از همه چیز پیش خدای خود مسئول گردم و تا روز مرگ این مطلب که «نمی‌دانستی چرا وارد شدی؟» مرا همیشه در عذاب می‌دارد، آن هم برای مردی که در طول مدت خود یک شعار دارد و آن این آیهٔ قرآن است که «أَنْتَ وَلِیّی فِی‌الدنیا والاخرة توفّنی مُسْلِماً و الحِقْنی بالصالحین.» یعنی: «خدایا تویی ولی من در این دنیا و در آن دنیا ببر مرا مسلم از دنیا و بپیوند مرا به‌پرهیزگاران.» با این وظیفهٔ سنگین و این شعار همیشگی که ربا و تزویر در آن راه ندارد، تقاضا دارم این اجازه را بفرمایند. والا دفاعیاتی که بنده باید بکنم با عقل قاصر و کمی سواد و عدم اطلاع آن نظری که مطمئناً دادگاه برای روشن شدن موضوع و تمیز حق از باطل دارند یقیناً مؤثر نخواهد شد.

رئیس: دستور داده خواهد شد سوابق اظهاراتی که راجع به‌عدم اجرای دستخط همایونی از طرف موکل شما بیان شده و در پرونده موجود است عیناً قرائت کنند. اگر تشخیص دادیم که مطلبی بود که در آنجا ذکر نشده و حلاجی نگردیده، باز صحبت شود. اما بشرط اینکه موضوع و قصد انحراف وقت و اعاده به‌اول دادگاه و مسئلهٔ صلاحیت نباشد. راجع به‌جواب اظهارات دادستان راجع به‌سوابق موکل شما نیز آنچه لازم بود خود شما در چند جلسهٔ قبل بیان نمودید. چون خارج از بحث و موضوع دادگاه است مطلقاً اعاده به‌آن چون سبب تضییع وقت متهمین دیگر که در

انتظار نوبهٔ خود برای تعیین تکلیف خود هستند می‌شود. دادگاه از تکرار آن معذور خواهد بود. اکنون ده دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵/۰۵ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد. پس از تعطیل دادگاه، سرگرد شکوهی منشی دادگاه به‌ادارهٔ دادرسی رفت و پرونده حاوی اوراق صورت‌جلسات محاکمه را همراه خود به‌جلسهٔ دادگاه آورد تا اظهارات دکتر مصدق راجع به‌اصل ۴۶ متمم قانون اساسی در مورد صلاحیت دادگاه قرائت گردد و اگر مشارالیه مطلبی علاوه بر آن داشته باشد اظهار نماید.

***

ساعت ۶ بعدازظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق و بیانات سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع ایشان چنین مستفاد می‌شود که منظور دادگاه برای آنان روشن و مشخص نشده است. اینک برای رفع هرگونه شبهه و تردید، مراتب زیر را متذکر می‌شوم:

اولاً در مورد اینکه فرمان ملوکانه دایر بر عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری منطبق با قانون اساسی هست یا خیر و ایشان حق عدم اجرای آن را داشته یا نداشته‌اند، چندین جلسه وقت دادگاه صرف استماع بیانات آقای دکتر محمد مصدق روی موضوع مزبور شد که در این مورد دستور داده می‌شود هم‌اکنون منشی دادگاه قسمتی از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق را قرائت نمایند. همچنین قرار صلاحیت دادگاه هم قرائت می‌شود تا معلوم گردد موضوع مزبور با صدور قرار دادگاه بکلی خاتمه یافته و کوچکترین بحثی در مورد آن قانوناً جایز نخواهد بود.

ثانیاً آقای دکتر محمد مصدق و وکیل مدافع تسخیری ایشان باید متوجه باشند که دادستان ارتش مدعی است آقای دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید دست به‌یک سلسله اعمالی زده است که آن را جرم تشخیص داده‌اند. بدیهی است که متهم می‌تواند هرگونه دفاعی که در رد تشخیص دادستان ارتش دارد بیان نماید.

ثالثاً دربارهٔ بیاناتی که دادستان ارتش خارج از موضوع ادعا به‌عمل آورده‌اند، آنچه به‌نظر می‌رسد این است که اظهارات ایشان به‌طوری که به‌کرات تصریح نموده‌اند در نتیجهٔ بیانات آقای دکتر محمد مصدق بود که الزاماً جوابگویی کرده‌اند. آنچه به‌نظر می‌رسد و صورت جلسات دادگاه حکایت می‌نماید، این‌است که در هر موقع هرگاه آقای دکتر محمد مصدق یا وکیل مدافع ایشان تقاضای پاسخ دادن به‌بیانات دادستان ارتش نموده‌اند، اجازهٔ جوابگویی داده شده و جوابهای لازمه را نیز داده‌اند که در پرونده موجود است. با این حال هرگاه تشخیص می‌دهند نکته‌ای را دادستان ارتش بیان نموده که مایلند پاسخ دهند، با رعایت اینکه تکرار مطالب نشود، دادگاه اجازه خواهد داد اظهارات خود را بنمایند. اکنون منشی دادگاه بیانات آقای دکتر محمد مصدق راجع به‌عدم اجرای دستخط را قرائت می‌کند.

سرهنگ بزرگمهر. اجازه بفرمایید بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: اگر مفصل است، بگذارید بعد از قرائت صورت‌جلسات.

سرهنگ بزرگمهر: نه، خیلی مختصر است و راجع به‌همین موضوع می‌باشد.

رئیس: بسیارخوب، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: با کمال احترام به‌عرض دادگاه می‌رسانم که قبل از اینکه تنفس داده شود، ریاست معظم دادگاه فرمودند آنچه که راجع به‌اصل ۴۶ یا مطالب دیگر ذکر نشده (در جلسات مربوط به‌صلاحیت) و حلاجی نشده،

باز صحبت شود اما به‌شرط اینکه موضوع تکرار نشده و قصد اتلاف وقت و اعاده به‌اول دادگاه و صلاحیت نباشد. در این مورد نکاتی که تا حالا بنده عرض کرده‌ام دو بار راجع به‌این بوده که موکلم خود صحبت نماید و در بار سوم فقط راجع به‌اتهام بی‌دینی بود. یک مطلب بیش نبود که همان را آنچه که می‌توانستم بگویم به‌عرض رساندم. در این جلسه نیز موضوع بحث روی این بود که باز به‌موکلم اجازه و فرصت صحبت داده شود.

اما راجع به‌آنچه که در رد صلاحیت موکلم مثلاً با همکاری بنده تهیه فرموده بودند و خوانده شده و نوشته شده، جای خود دارد. به‌حقیقت سوگند یاد می‌کنم آنچه را که موکلم راجع به‌رد کیفرخواست با قلم خود تهیه فرموده‌اند، من ندیده‌ام و حالا در کیف خودشان است. فقط گاهی از گوشه می‌بینم که آن را و یا دفاعیات دیگر را که ماشین شده نیست و به‌خط خود ایشان است، درمی‌آورند و شروع به‌دفاع می‌فرمایند. حال جایی که یک قسمت از مدافعات در اختیار خودشان است و بنده ندیده‌ام و قسمتی هم گفته‌اند و در پرونده ضبط است نمی‌شود منجزاً تعیین نمود که حلاجی‌نشده‌ها، ذکر نشده‌ها، کدامند. این بیانات تیمسار ریاست دادگاه را که عیناً نوشته بودم برای موکلم خواندم. ایشان فرمودند: «امروز جلسهٔ سی‌ام دادگاه است. دو جلسه پیش‌ازظهر و بعدازظهر، نه جلسات کوتاه، عنایت فرمایند که بتوانم دفاعیات خود را به‌عرض دادگاه برسانم و عوض خواندن مطالب گذشته و صرف وقتی که برای آن در نظر دارند به‌عمل آورند به‌عرایض من گوش دهند و بزرگی فرمایند.» این است که بر حسب وظیفه این مطلب را در میان گذاشتم و هیچ‌گاه از لطف و عنایت ریاست معظم دادگاه و دادرسان محترم خود را محروم و مهجور نمی‌دانم.

رئیس: در هر لحظه و بیان استنباط می‌شود که جز تحمیل اراده و تعیین تکلیف برای دادگاه مطلب تازه‌ای نیست. دادگاه برای اثبات اینکه لایحه‌ای را که صبح آقای دکتر مصدق عنوان نموده و چند سطر آن را قرائت کردند و موضوعی را که اکنون ایشان و شما، وکیل مدافع تسخیری ایشان، استناد نمودید، مبنای دفاع خواهد بود و دادگاه اظهار داشت این مطالب مکرر در مکرر گفته شده و در صلاحیت تصمیم اتخاذ گردیده و دیگر اجازه رجوع به‌آن داده نخواهد شد، عیناً قرائت شود که ملاحظه نمایند که کلمه کلمه جز آنچه که در این مدت تکرار شده و امروز صبح نیز خوانده شد هست یا نیست که در صورت اثبات پاسخ این تقاضای وکیل مدافع داده شده است. اما راجع به‌دفاع از کیفرخواست همان‌طور که مکرر تصدیق شده و اکنون نیز تأیید می‌شود و قبل از تقاضای شما هم خود دادگاه بیان داشت، متهم و وکیل مدافع آزاد هستند در حدود کیفرخواست هرطور مایلند به‌شرط آنکه از موضوع خارج نشوند دفاع نمایند. اما راجع به‌پاسخ بیانات خارج از موضوع دادستان، باز اگر مطلبی باشد و گفته نشده باشد، چنانچه قبل از تقاضای شما بیان شد دادگاه مانعی نمی‌بیند. اکنون گوش کنید به‌قرائت قسمتی از لایحه و بیانات آقای دکتر مصدق که مربوط به‌همان اصل ۴۶ است و عیناً جمله به‌جمله همان است که صبح می‌خواستند بخوانند.

در این موقع منشی دادگاه قسمتی از اظهارات دکتر مصدق را راجع به‌اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که هنگام اعتراض به‌صلاحیت دادگاه ایراد شده بود قرائت کرد. سپس رئیس دادگاه خطاب به‌سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت: «شرحی را که خوانده شد ممکن است با همان لایحه‌ای که در کیف آقای دکتر مصدق است تطبیق نمایید و اگر نکته‌ای تفاوت دارد مجدداً اظهار نمایند و اگر اظهاراتی دارند که در آنجا گفته نشده بیان کنند.»

سرهنگ بزرگمهر نیز عین این اظهارات را به‌دکتر مصدق که سر خود را روی میز گذارده و توجهی به‌جریان دادگاه نداشت اظهار داشت و پس از جلب توجه ایشان رئیس دادگاه گفت:

آقای دکتر محمد مصدق، ملاحظه فرمودید که عین فرمایشاتی است که صبح قصد داشتید قرائت فرمایید. حالا می‌فرمایید دادگاه تحت نفوذ قرار گیرد و باز برگردد به‌صلاحیت؟

دکتر مصدق: هیچ وقت آقا بنده چنین جسارتی نمی‌کنم که دادگاه در تحت نفوذ یک زندانی قرار گیرد؛ هیچ وقت چنین جسارتی نمی‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط جواب بنده را بدهید.

دکتر مصدق: طرز استدلال همیشه بایستی منطبق با...

رئیس: بنده استدعا می‌کنم فقط جواب بدهید این بیانی است که صبح جناب‌عالی فرمودید و حالا می‌خواهید تکرار کنید؟

دکتر مصدق: ابداً تکراری نیست.

رئیس: پس درآورید آن را بخوانید تا با اظهارات قبلی شما تطبیق شود.

دکتر مصدق: اجازه بدهید آن را من امشب ببینم و آن را تطبیق کنم و هر چه در آنجا گفته شده است آن را خارج کنم و بقیه را بگویم. این مرد در باب رفتن به‌امریکا و لاهه بمن نسبتهایی داد.

رئیس: اجازه بفرمایید یکی‌یکی. الان اعتراض شما این بود که ما اجازه نمی‌دهیم شما راجع به‌مصادهٔ اول کیفرخواست که مربوط به‌عدم اجرای دستخط همایونی بود صحبت کنید. الان ملاحظه می‌فرمایید که خواندند و دیدید همانها است که قبلاً گفته‌اید. حالا که فهمیدید که همان سابقی است، می‌فرمایید: «وقت بدهید من آنها را تطبیق کنم.»

دکتر مصدق: پس این را می‌خوانم، اما به‌شرطی که جلویم را نگیرید.

رئیس: به‌شرط اینکه تکرار مکررات نباشد.

دکتر مصدق: خیر؛ بنده آنچه را گفته شده ابداً تکرار نخواهم کرد.

رئیس: بنده هم ابداً اجازه نمی‌دهم که بموضوع صلاحیت برگردید و بموضوعی که حل شده و دادگاه قرار صادر کرده بپردازید.

دکتر مصدق: پس اجازه بدهید بنده قسمت اول عرایضم...

رئیس: قسمت دوم را راجع به‌کیفرخواست می‌خواهید صحبت کنید؟

دکتر مصدق: جناب‌عالی اجازه بفرمایید.

رئیس: خواهش می‌کنم.

دکتر مصدق: عرض کنم اصلاً می‌گویند زمانه خودش حلاّل مشکلات است. به‌جهت اینکه امشب اگر شما تشریف بردید به‌حال من قدری فکر کردید، فردا خودتان حل خواهید کرد. حالا، خوب، بنده که کاری نمی‌توانم بکنم.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بعد از صحبت ایشان بفرمایید.

سرتیپ آزموده: دو کلمه بیشتر نیست.

رئیس: باشد برای بعد.

سرتیپ آزموده: مربوط به‌همین‌جاست. دو کلمه بیشتر نیست. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: پس خواهش می‌کنم مختصر بفرمایید و طوری هم بفرمایید که منجر به‌جواب مجدد ایشان نشود.

سرتیپ آزموده: بنده باید حقیقتی را اذعان کنم و آن این است که در چنین تنگنایی تاکنون گیر نکرده بودم. باید

تصدیق کنم که آقای دکتر مصدق الحق خوب به‌سرکار سرهنگ بزرگمهر تعلیمات داده‌اند. بنده باید صریحاً به‌عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که هر اندازه گذشت فرمایید، هر چه‌قدر صبر و حوصله به‌خرج دهید و هر اندازه نزاکت بفرمایید، دکتر مصدق و وکیل مدافع او بیشتر سوءاستفاده می‌کنند.

دکتر مصدق: «حسن استفاده» بفرمایید تا راحت شوند.

سرتیپ آزموده: در نیم ساعت قبل جریان دادگاه به‌آنجا رسید که آقای دکتر مصدق دفاعی ندارند به‌عمل بیاورند...

دکتر مصدق: این را شما فرمودید.

سرتیپ آزموده: ... نشستند و صریحاً گفتند: «از فردا صبح هم حاضر نمی‌شوم.»

دکتر مصدق: اگر اجازه ندهند.

سرتیپ آزموده: به‌وکیل تسخیری او اعلام فرمودید به‌دفاع بپردازد. او بلند شد. آنچه نتیجه گرفتیم این بود که خود سرکار سرهنگ بزرگمهر فرمودند ناقص عقلند. چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ سواد و چه از لحاظ تجربیات خود را شایستهٔ انجام وظیفه در این دادگاه نمی‌دانند. ریاست محترم دادگاه باید توجه بفرمایند یا اینجا بساط شوخی و مسخره است و یا یک محفل رسمی است که باید هرکس که هر سخنی می‌گوید روی هر کلمه‌اش تفکر نماید که چه می‌گوید. دادستان این دادگاه از بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر چنین استنباط نمود که این وکیل مدافع مانند موکل در برابر کیفرخواست دفاعی ندارد. چنین انتظار داشت که بلافاصله به‌وکلای محترم مدافع تیمسار سرتیپ تقی ریاحی که باید در اینجا بگویم در واقع اینجانب از آنان شرمنده‌ام اعلام فرمایید به‌دفاع بپردازند. اعلام تنفس فرمودید. پس از تنفس باز هم با نهایت بزرگواری اعلام فرمودید متهم روی کیفرخواست دفاع نماید. حتی اجازه فرمودید روی بیاناتی که دادستان این دادگاه خارج از کیفرخواست نموده و به‌ناچار و اضطرار این بیانات را نموده هر حرفی دارند بزنند و اعلام فرمودید حتی به‌سی جلسه قبل برگردیم قرار صلاحیت دادگاه را بشنویم. ولی ملاحظه شد باز هم سرکار سرهنگ بزرگمهر برپا خاست و باز هم جملاتی را سرهم بافت که مجبورم صریحاً بگویم این متهم و این وکیل مدافع جز تضییع وقت دادگاه، جز مسخرگی، جز اظهار جملاتی که در دکان هیچ عطاری پیدا نمی‌شود کار دیگری ندارند.

مصراً از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به‌این وضع نامطلوب خاتمه دهند. همان طوری که فرمودید، متهم و وکیل مدافع حق ندارند برای دادستان یا دادگاه تکلیف معلوم کنند. تا چه موقع من می‌توانم اینجا بنشینم به‌مسخرگی آقای مصدق گوش کنم و حتی بگوید بیانات دادستان ارتش خیانت بملت ایران است؟ اینجانب جداً به‌این جریان اعتراض دارم. اینجانب بیانات امشب دکتر مصدق و وکیل تسخیری او را کافی می‌دانم، برای اینکه قانوناً به‌متهم دیگر حق دفاع بدهید و او را از این بلاتکلیفی نجات دهید، دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، اینکه اظهار داشتید که «یقین ندارم آنهایی که در پرونده بایگانی است و اکنون منشی دادگاه قرائت نمود با اصل تطبیق نماید»، لازم است متذکر شوم عین نسخهٔ ماشین شده‌ای است که شما پس از قرائت در دادگاه امضا نموده و به‌دادگاه داده‌اید. اکنون نزد آن نزد دادرسان جز به‌اتلاف وقت تعبیر دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

دکتر مصدق: عرض کردم آن یادداشت خودم را که دارم. الآن می‌بینم چیزهایی که خواندند اینجا تکرار نبود اگر چیزی بود که در آنجا گفته نشده بود عرض بکنم.

رئیس: اکنون بیانی که می‌خواستید قبل از اظهارات دادستان بفرمایید؛ بیان کنید.

دکتر مصدق: می‌خواستم به‌نسبتهایی که به‌بنده داده بود در باب مسافرت لاهه و امریکا، سوءاستفاده‌ای که بنده کردم، در این باب توضیح دهم.

رئیس: بفرمایید توضیح دهید. البته در نظر بگیرید که گفته‌اید یا نگفته‌اید.

دکتر مصدق: هیچ نگفتم، هیچ. اگر آقا کلمه‌ای شنیده باشید که بنده گفته باشم، عرض نمی‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق یک دسته روزنامهٔ *اطلاعات* که بعضی مطالب مربوط به‌جریان مشروح دادگاه نظامی آن با خط قرمز مشخص شده بود از کیف خود بیرون آورد و پس از تنظیم پاره‌ای اوراق دیگر که با خط خود روی آن یادداشتهایی کرده بود چنین اظهار داشت:

این عین اظهارات آن مرد است که نسبتهایی به‌من داده بود. من از روی این روزنامهٔ *اطلاعات* تمام آن اظهارات را می‌خوانم و دو کلمه جواب می‌دهم. این یک قسمت اولش مربوط به‌آن فرمان مجعولی است که در مذاکراتشان فرمودند که گفتند بنده جعل فرمان کردم. بعد می‌خواستند دست مرا ببرند و بنده را در کشیکخانه چوب زدند و تنبیه کردند و تا حال هم هیچ عرض نکرده‌ام.

راجع به‌بیانات جلسهٔ ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۲:

گرچه مردم ایران به‌احوال و اخلاقم آشنا هستند و من روی همین اصل چهار مرتبه به نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای ملی مفتخر بوده‌ام، ولی لازم است مطالبی که آن مرد در حقم گفته است از روی متن نطق او قرائت کنم و جوابی که مقتضی است عرض کنم تا مردم بدانند من چه کاره بوده‌ام.

[دکتر مصدق *شماره‌ای از روزنامهٔ اطلاعات را از کیف خود خارج نمود.*] این بیان این مرد است که از روی روزنامهٔ *اطلاعات* می‌خوانم و جواب عرض می‌کنم. این مرد گفت، یعنی بیان ایشان است:

این مرد که همه‌کس را جاسوس و اجنبی‌پرست می‌خواند، منابع موثق درباره‌اش می‌گویند به‌سابقهٔ خدمت در دربار سلاطین قاجاریه منصدی مقام دیوان استیفاء گردید و به‌علت جعل فرمان از طرف شاه وقت مورد غضب قرار گرفت و قرار شد دست او را به‌کیفر عمل قطع کنند. ولی به‌وساطت مرحوم حاجی سیدعلی‌اکبر نفرشی که از اجله علمای وقت بود به‌این اکتفا شد که در کشیکخانه چند ضربه شلاق به‌او بزنند تا دیگر به‌ولینعمت خود خیانت نکند.

حالا جواب عرض می‌کنم فرمان مجعول در چه موضوعی بوده و حاج‌سیدعلی‌اکبر نفرشی به‌چه مناسبت وساطت کرد. باید توضیح داده شود تا حقیقت بر مردم که آن را از دهان یک دادستانی می‌شنوند معلوم و روشن گردد.

بیان: داستان سه‌هزار اشرفی که برای اخذ فرمان طبق معمول وقت زمان می‌بایستی به‌شاه وقت پیشکش شود و سه‌هزار شاهی سفید را مطلاً ساخته و در کیسه‌ای ریخته به‌خزانه تقدیم نموده که بعد حقیقت کشف شد، هنوز در خاطرات معمرین باقی است. تفصیل آن اخیراً در کتابچه‌ای منتشر گردید.

جواب: آیا بهتر نبود که از آن معمرین تحقیقات می‌نمود و موضوع را با ذکر نام و نشان آنها در

دادگاه می‌گفت و مردم را حواله به‌کتابچهٔ مجعول نمی‌کرد؟ آیا این سه‌هزار اشرفی را من خود می‌بایست تقدیم کرده باشم؟ در این صورت برای چه کار؟ و اگر اشخاص دیگری پیشکش نموده‌اند من چه سمتی برای گرفتن آن و تحویل به‌خزانه داشتم؟ و آن خزانه‌دار که بود تا در موقع تحویل فرقی بین شاهی سفید مطلا از حیث وزن و ساخت و ضرب با اشرفی طلا نگذاشت؟ و بعد این مطالب چگونه کشف گردید؟

این مطالب و امثال آن تمام نسبتهای بی‌اساس و ناروایی است که من هر وقت خواسته‌ام بموطن خود خدمتی بکنم مخالفینم آنها را جعل کرده و منتشر نموده‌اند. زاید است عرض کنم که قسمت مهمی از این مطالب بی‌اصل در دورهٔ شانزدهم تقنینیه بعضی از نمایندگان آن دوره جعل و در جلسهٔ علنی مجلس گفته شد. اینجانب از انتشار آنها در رادیو جلوگیری ننمودم تا مردم بدانند حال و حکایت از چه قرار است و چگونه حاضر می‌شوند برای انجام مقصود از هر وسیله ولو جعل این قبیل مطالب که به‌افسانه شبیه‌تر است استفاده نمایند.

چیزی که این مجعولات را به‌یک مبداء منتهی می‌کند این است‌که وقتی با هیئت نمایندگی ایران وارد لاهه شدیم، خبری از ایران در آنجا منتشر شد که ضارب آقای امام جمعهٔ تهران در دادسرا اقرار نموده که دکتر مصدق مبلغی برای ارتکاب جرم به‌او داده. حال باید دید که دستگاه شهربانی و دادستان وقتی که خود اینجانب متصدی کار بوده‌ام چقدر برخلاف مصالح مملکت کار کرده‌اند که ضارب مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران چنین اقراری بکند و از انتشار آن به‌اعضای دیوان بین‌المللی دیوان دادگستری بفهمانند که آن کس که در رأس نمایندگی ایران به‌لاهه رفته کسی است که مجرم است و دفاع او از حقوق ملت ایران ارج و ارزشی ندارد. اکنون تکرار مطالب گذشته در این دادگاه شاید روی همین نظریات باشد که بدنیا ثابت شود در ایران مردمی نیستند که عارف به‌حق خود باشند. مردم ایران را با سیاست چه کار؟

یک مردی دارای سوابق بد و سوء اعمال مدنی یک عده چاقوکش را دور خود جمع نمود و حرفهایی زد و اختیاراتی به‌زور از مجلس گرفت و لوایحی تصویب نمود که هیچ یک از آنها مورد قبول ملت ایران نیست. همین حرکات بد و سیئات اعمال او بود که روز ۲۸ مرداد مردان وطن‌پرست خواستند او را به‌جزای خود برسانند که به‌قول آن مرد برخلاف وجدان از خانه فرار کرد و آن رادمردان نه تنها خانهٔ او و کاخش بلکه چند خانهٔ دیگر را هم در آن حدود غارت کردند. اکنون هم در دادگاه نظامی به‌واسطه سوابق سوئش تحت محاکمه می‌باشد.

او گفت: پس از چندی متهم به‌هندوستان عزیمت نمود. سپس برای تصدی وزارت عدلیه به‌تهران احضار گردید. او از طریق جنوب به‌سمت تهران عزیمت نمود. در شیراز از عزیمت به‌تهران منصرف شد. این موقعی بود که فرمانفرما به‌علت حمایت از جمعی محبوسین عشایر جنوب مطرود واقع شده و به‌تهران رفته بود و دیگر نمی‌توانست در آنجا بماند. وجود یک فرمانفرمای جوانتری برای فارس مورد احتیاج بود که در این موقع مصدق‌السلطنه خواهرزادهٔ فرمانفرما بدین سمت انتخاب شد و والی همان منطقه شد که طبق اظهار متهم در آن موقع و در آن زمان هرچه نمایندگان خارجی می‌خواستند به‌مأمورین فارس دیکته می‌کردند و آنها اجرا می‌کردند.

مصدق‌السلطنه نیز تمام آزادیخواهان تنگستانی و فارسی را به‌نفع سیاست خارجی از پا درآورد. به‌همین جهت نمایندهٔ یکی از دول خارجی در شیراز نامه‌ای بموزیرمختار آن دولت در تهران نوشته و توصیه می‌نماید در ابقای او به‌والیگری فارس نزد رئیس‌الوزرای وقت پافشاری نماید.

اکنون جواب: اینجانب هندوستان نبوده‌ام. بعد از تشکیل دولت وثوق‌الدوله از ایران به‌اروپا رفتم. پس از هجده ماه اقامت خود در سویس تلگرافی از مرحوم مشیرالدوله رئیس‌الوزرای وقت رسید که برای تصدی وزارت عدلیه به‌ایران مراجعت کنم. من آن را رد نکردم. برای اینکه سه‌ماه قبل از آن می‌خواستم از طریق قفقاز به‌ایران آمده پس از تصفیهٔ امور خود برای همیشه از وطن عزیزم دور شوم. تا تفلیس هم رفتم. ولی بسنگی راه قفقاز سبب شد که مجدداً به‌سویس مراجعت کنم. از قبول خدمت می‌خواستم این استفاده را بکنم که از راه هندوستان به‌ایران آمده مقصودی که داشتم انجام دهم.

به‌ورود شیراز چون والی وقت مرحوم فرمانفرما استعفا داده بود، از طبقات مختلفه عده‌ای به‌تلگرافخانه رفته انتصاب اینجانب را به‌ایالت فارس از دولت خواستار شدند. در آن وقت هرکس را که می‌خواستند برای آن ایالت نامزد کنند، تقاضاهای بسیار داشت از قبیل قوه و پول. دولت از من پرسید: «چه می‌خواهی؟ پیشنهادات خود را بگو تا تصمیمی که لازم است اتخاذ کنند.» گفتم: «هیچ. اگر مردم از من حرف بشنوند قوه لازم نیست؛ و اگر نشنوند، دخالت من در کارهای مردم نیز بی‌ثمر است و باید دیگری به‌این سمت تعیین شود قوه و پول را هم به‌او داد.» بعد از آن عده زیادی آمدند و چنین تصور می‌کردند اگر منافع ایالت را به‌من صورت بدهند تردیدی در قبول مأموریت نکنم. گفتند که هر ماه ۲،۰۰۰ تومان آقای قوام و ۴،۰۰۰ تومان مرحوم سردار عشایر و ۲۰،۰۰۰ تومان در سال مرحوم نصیرالملک از کارهای جاری ایالت که مجموعاً ۶۸،۰۰۰ تومان در سال می‌شد به‌من خواهند داد. ماهی ۶،۰۰۰ تومان هم که در سال ۷۲،۰۰۰ تومان می‌شد حقوق ایالتی بود که جمعاً حقوق دولت و رسومات ایالتی بر ۱۴۰،۰۰۰ تومان در سال بالغ می‌گردید. در صورتی که حقوق وزارت عدلیه در ماه ۷۵۰ تومان و در سال ۹،۰۰۰ تومان بیشتر نبود.

نتیجهٔ مذاکرات این شد که نه من چیزی از این اشخاص بگیرم و نه آنها از مردم چیزی بخواهند. به‌دولت هم پیشنهاد کردم ۴،۰۰۰ تومان از حقوق ایالتی را کسر کنید و فقط ماهی دوهزار تومان بدهند که آن هم مصرف پذیرایی مردم و ناهار و شامی بود که در آن وقت ایالت می‌پرداخت. من تمام وجوهی که رؤسای عشایر آنجا به‌عنوان وجه‌الضمان زور به‌قنسولگری انگلیس داده بودند گرفتم و به‌آنها مسترد کردم. وقتی مرحوم مشیرالدوله از کار کناره‌جویی نمود و مرحوم سپهدار سردار منصور دولت خود را تشکیل داد، من می‌خواستم که از کار کناره‌جویی کنم و تصمیمی که برای مهاجرت از ایران داشتم اجرا کنم. رئیس‌الوزرای وقت یعنی سپهدار از من خواهش نمود که از خدمت هم‌وطنان عزیز، در فارس خودداری نکنم. من هم قبول کردم و ماندم. در دورهٔ چهاردهم تقنینیه که من راجع به‌اعتبارنامهٔ یکی از نمایندگان مخالفت کردم، آن نماینده، نامه‌ای از سفارت انگلیس در مجلس ارائه نمود که برای رفع هرگونه سوءتفاهم عین نامه را می‌خوانم.

سفارت انگلیس ــ چهارم نوامبر ۱۹۲۰

به‌عنوان مرحوم سپهدار سردار منصور، رئیس‌الوزرا

فدایت شوم. پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت، زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قنسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده‌اند، آقای مصدق‌السلطنه از سقوط کابینهٔ قبلی و تشکیل کابینهٔ جدید قدری مضطرب‌اند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند. از قرار راپورتهایی که از قنسول انگلیسی شیراز می‌رسد، حکومت معظم‌له در شیراز خیلی رضایت‌بخش بود. اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که تلگرافی به‌معزی‌الیه مخابره فرموده خواهش کنند که به‌حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد.

مستر نرمان

من نه از تلگراف قنسول خبر داشتم نه از این نامه. با شرح مفصلی که از بودجهٔ ایالتی فارس داده شد، برای من غیر از ضرر فایده‌ای متصور نبود که بخواهم به‌کار خود ادامه دهم.

بهبان: او می‌گوید که از حقوق نخست‌وزیری استفاده نکرده است. فرض می‌کنم این ادعا صحیح باشد: او از استفادهٔ ماهی ۳۰۰۰ تومان حقوق صرف‌نظر کرد. ولی ماهی بیش از چند میلیون ریال به‌مشارورین مخصوص و کلیهٔ وابستگان آنها پرداخته است. اگر این منهم مالیات واقعی املاک و دارایی خود را پرداخته بود و اگر مرد خیّری بود، چگونه آن اندازه استطاعت مالی به‌هم‌زده است که قادر باشد به‌گفتهٔ خود مخارج یک اردویی را در دیوان لاهه بپردازد؟ صرف‌نظر از اینکه این را هم دروغ می‌گوید. هزینهٔ رفتن و برگشتن این آقا به‌خارج از کشور تا آنجایی که اطلاع حاصل شده است به‌شرح زیر است:

الف ــ هزینه‌های مسافرت به‌امریکا و شورای امنیت:

طبق تصویبنامهٔ شمارهٔ ۱۹۲۲ مورخ ۳۰/۷/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند مبلغ ۵۰۰۰ دلار بابت هزینهٔ سفر هیئت اعزامی ایران به‌نیویورک در اختیار دکتر سنجابی و اللهیار صالح قرار گیرد.

به‌موجب تصویبنامهٔ شمارهٔ ۲۱۵۴ هیئت وزیران مبلغ ۵۰۰۰ دلار برای شرافتیان پیشکار آقای دکتر مصدق پرداخت شده است.

به‌موجب تصویبنامهٔ ۲۱۵۴ مبلغ ۵۰۰۰ دلار دیگر هم در اختیار هیئت نمایندگی گذاشته شده است.

به‌موجب تصویبنامهٔ شمارهٔ ۲۴۸۰ بهای بلیط هواپیما جهت همراهان آقای دکتر مصدق به‌امریکا به‌شرکت هواپیمایی پرداخت می‌گردد.

به‌موجب تصویبنامهٔ ۴۰۱۸ مبلغ ۱۲۸۲۵۰ ریال هم‌ارز ۳۹۴۶ دلار بقیهٔ مصارف هزینهٔ شورای امنیت از محل اعتبار دولت پرداخت شده است.

اکنون جواب عرض می‌کنم.

جواب: برطبق تصویبنامهٔ مورخه ۲۳ مهرماه ۱۳۳۰ برای مخارج مسافرت امریکا ۵۰۰۰ دلار و همچنین شمارهٔ ۲۱۵۴ برای مخارج مزبور ۵۰۰۰ دلار و شمارهٔ ۴۰۱۸ از بابت بقیهٔ مخارج مسافرت

۳۹۵۴ دلار که بنا به‌گفتهٔ آن مرد مجموعاً ۱۳۹۵۴ دلار می‌شود و عدهٔ مسافرین غیر از اینجانب و همراهانم چهارده نفر و مدت مسافرت من ۴۶ روز بوده که با تمام مخارج و انعاماتی که داده شده بهر یک از مسافرین ۲۲ دلار در روز و بهر مسافر برای تمام مدت مسافرت ۱۰۰۰ دلار رسیده است که برطبق تصویبنامهٔ شمارهٔ ۱۹۲۲ متصدی حساب آقایان اللهیار صالح و دکتر سنجابی بوده‌اند و بعد از آقایان مزبور تصدی حساب به‌عهدهٔ آقای عباس مسعودی مدیر روزنامهٔ *اطلاعات* واگذار شد که ایشان در تهران صورت کلیهٔ حساب و اسناد خرج آن را منظم و مرتب تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند. اسامی اعضای هیئت به‌شرح ذیل است: آقایان اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، دکتر متین دفتری، جواد بوشهری، دکتر مصباح‌زاده، عباس مسعودی، دکتر فاطمی، اسدی، بیات، مهندس حسیبی، شفا، دکتر سپهبدی.

از آنچه گذشت معلوم شد که برای مخارج هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت به‌موجب سه تصویبنامه مبلغ ۱۳۹۵۴ دلار پرداخته شده که اگر آن را به‌لیره تبدیل کنیم و هر لیره را مساوی با ۲ دلار و ۸ سنت حساب نماییم، کلیهٔ مخارج هیئت نمایندگی از ۵۰۰۰ لیره بیشتر نمی‌شود. بنده اینجا یک توضیح می‌دهم که این ارقام طبق اظهارات خود آنها متصدی حساب هم من نبودم، بلکه آقای مسعودی بودند. من هم که در آن موقع با گرفتاری نمی‌توانستم با آقای مسعودی تماس بگیرم و حساب را خود ایشان کاملاً رسیدگی می‌نمودند.

اکنون توجه فرمایند به‌مادهٔ ۱۰ بودجهٔ سال ۱۳۱۲ که در مجلس شورای ملی بدین قرار تصویب شده است:

الف ــ مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره از محل ذخیره مملکتی به‌وزارت مالیه اعتبار داده می‌شود تا مصارفی را که مربوط به‌موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به‌عمل آید، از قبیل اعزام هیئتی به‌ژنو برای مدافعهٔ حقوق مذکور و استشاره با متخصصین و کلیهٔ مخارج دیگر از هر قبیل، پرداخته و به‌خرج منظور دارد.

هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت در سال ۱۳۳۰ غیر از خود اینجانب مرکب از چهارده نفر بودیم. هیئت نمایندگی ایران مأمور جامعهٔ ملل در سال ۱۳۱۲ من فقط دو نفر را می‌شناسم که یکی آقای حسین علاء وزیر فعلی دربار شاهنشاهی بود و دیگری مرحوم داور. مخارج هیئت نمایندگی اینجانب ۵۰۰۰ لیره شد. و مخارج هیئت نمایندگی سال ۱۳۱۲ مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره که درست هفت مقابل مخارج هیئت نمایندگی ایران در سال ۱۳۳۰ بوده است. نتیجهٔ مأموریت آن هیئت این شد که در مراجعت به‌تهران امتیاز شرکت نفت جنوب برای سی و دو سال تمدید شود و نتیجهٔ مأموریت هیئت نمایندگی سال ۱۳۳۰ این بود که دولت انگلیس در شورای امنیت مغلوب شد و به‌دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه هم که مراجعه نمود در آنجا محکوم گردید. حال ببینیم که مدافعین حقوق ملت ایران را چطور زندانی کرده...

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب؛ خارج نمی‌شوم. فقط عرض می‌کنم ببین تفاوت ره از کجاست تا به‌کجا. و اما راجع

به‌تصویبنامهٔ شمارهٔ ۲۱۵۴ که مبلغ ۵۰۰۰ دلار به‌نرخ رسمی به‌نمایندهٔ اینجانب آقای محمد شرافتیان فروخته شد؛ شرح واقعه این است که هیچ کس تصور نمی‌کرد هیئت نمایندگی ایران بتواند در شورای امنیت غالب شود. با این حال اگر نمی‌رفتیم...

رئیس: کافی است آقا؛ باز هم از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: حساب خودم را دارم می‌گویم.

رئیس: حساب شما چه کار دارد با سیاست؟

دکتر مصدق: آخر این مرد اتهام‌زده که من ۵۰۰۰ دلار گرفته‌ام. بایستی جواب بدهم.

رئیس: ولی خواهش می‌کنم داخل سیاست نشوید.

دکتر مصدق: آقا، این که سیاست نیست؛ این حساب خودم است.

رئیس: بسیار خوب؛ ما قبول داریم. حالا از این موضوع بگذرید.

دکتر مصدق: چطور بگذرم؟ این مرد گفته به‌نمایندهٔ من ۵۰۰۰ دلار پرداخته‌اند.

رئیس: آقا بما چه مربوط است؟

دکتر مصدق: به‌خودم که مربوط است.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید بنده دو کلمه عرض کنم؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: ایشان ضمن اظهاراتشان گفتند که «من هزینهٔ مسافرت شورای امنیت را از جیب خود پرداخته‌ام.» بدین جهت بنده آن تصویبنامه‌ها را...

دکتر مصدق: من کی گفتم آقا هزینهٔ مسافرت شورای امنیت را من پرداخته‌ام؟ عرض کردم هزینهٔ خودم و فرزندانم را دادم. ایشان گفتند من ۵۰۰۰ دلار گرفته‌ام و حالا باید توضیح بدهم.

رئیس: قبول آقا، بفرمایید ولی ما را به شورای امنیت نکشید.

دکتر مصدق: خیر، قربان. چه کار دارم به شورای امنیت. خدا لعنتش کند.

رئیس: خلاصه بفرمایید.

دکتر مصدق: اما راجع به‌تصویبنامهٔ شمارهٔ...

رئیس: فرمودید آن را.

دکتر مصدق: نگفتم.

رئیس: فرمودید که ۵۰۰۰ لیره...

دکتر مصدق: به‌نرخ رسمی به‌نمایندهٔ اینجانب فروخته شده. شرح واقع این است که...

رئیس: باز بما مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بسیار خوب. دیگر عرضی نمی‌کنم. حالا می‌پردازم به‌مطلب دیگر.

لذا قبل از رفتن اعلام کردم که من با پسر و دخترم که طبیب و پرستار من بودند با خرج خود آن مسافرت را می‌کنم. در نیویورک با آنکه چندان مورد احتیاج نبود، بمستشفانه رفتم و اطبائی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در سفر امریکا در آن تشریف داشتند بمن دادند. چون در مریضخانه بودم و نمی‌توانستم بمنزل اشخاص بروم و کارت بگذارم، هرکس اظهار لطفی نمود و بمستشفانه

تشریف آورد من هم رفتم برای اظهار تشکر و امتنان. چون دیدم مخارج ما خیلی بالا می‌زند...

اینجا را حذف کردم. اینها هم کنار. [خندهٔ حضار]

فوراً به‌آقای کاظمی نایب نخست‌وزیر تلگرافی کردم که مبلغی که بموجب تصویبنامه به‌نمایندهٔ اینجانب داده شده از او بگیرند و هم‌ارز ریالی آن را که داده بود به‌او مسترد و تصویبنامه را لغو نمایند. این کار هم شد. من دیناری از بابت مخارج خود و دو نفر همراهانم از دولت نگرفتم. متجاوز از ۵۰۰۰۰ تومان خرج کردم و حتی یک دست لباس هم از این مبلغ برای خود نخریدم. زاید نیست که اضافه کنم آقای ژرژ مگی یک رادیو بمن هدیه کرد و من هم به‌ایشان یک پارچه فرش که در امریکا خریداری شد برای ایشان فرستادم. آن رادیو را به‌قیمت تهران ۶۰۰ تومان قیمت کردند که این وجه هم در حساب مخارج مسافرت نوشته شده. همچنین از مصر به‌تهران که با طیارهٔ دولت مصر آمدیم قیمت بلیط خود و پسرم را به‌آقای مسعودی پرداخته‌ام که ایشان در حساب برده‌اند.

تا روزی که متصدی کار بودم اگر چیزی بمن اهدا نمودند که ناگزیر از قبول آن بودم، مثلاً هدیهٔ دولت مصر، آنها را بموزهٔ باستانی فرستادم. آنچه هم که کتاب بود به‌کتابخانه‌های ملی اهدا نموده‌ام. من دیناری بمشاورین خود و بستگان آنها نپرداخته‌ام و گفته‌های آن مرد را قویاً تکذیب می‌کنم. آنچه در نظر دارم این است که قبل از رفتن به‌امریکا تصویبنامه‌ای صادر شد که مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ ریال از اعتبار دولت توسط آقای امیر علائی وزیر دادگستری صرف مخارج سرّی شود که ایشان ۷۰،۰۰۰ ریال از آن را به‌کسی دادند و بقیه را نپرداختند که موجب گله‌مندی آن شخص از من شد. چون تصمیم گرفتم که از اعتبار دولت دیناری صرف مخارج سرّی نشود، موقعی که می‌خواستم به‌لاهه بروم مبلغ ۷۰،۰۰۰ ریال از مال خود به‌حسابداری نخست‌وزیری دادم و هیئت وزیران آن تصویبنامه را باطل نمود و از حسابداری نخست‌وزیری سند گرفتم که در مدت تصدی من دیناری از اعتبار دولت صرف مخارج سرّی نشده که آن سند جزو نوشتجاتم بود و برده‌اند.

اما راجع بمالیات املاک خود که آن مرد گفته است نپرداخته‌ام، عرض می‌کنم که من دیناری از بابت مالیات بدولت بدهکار نیستم. در نظر دارم که در سال ۱۳۲۵ به‌واسطهٔ خوش‌حسابی ۳۰۰۰ تومان هم اضافه از مالیات پرداخته بودم که آن را از بابت سالهای بعد حساب نکردند. اکنون در این دادگاه اعلام می‌کنم اگر آن مرد گفته‌های مرا روی تحقیقات و مدارک تکذیب نمود، معادل بدهی دولت به‌آن مرد به‌عنوان جریمه بپردازم. و اگر تکذیب نکرد، بر خلاف انصاف و برخلاف مروت بمن نسبت دروغگویی داده است.

رئیس: اکنون جلسه را ختم می‌کنیم. آقای دکتر مصدق البته برای دفاعیات فردای خودتان امیدواریم مطالعه بفرمایید که مطالب تکرار نشود.

دکتر مصدق: خیر، قربان، تکرار نمی‌شود. ولی من هم باید حرف خودم را بزنم.

مقارن ساعت ۸ بعدازظهر جلسه ختم گردید و جلسهٔ آینده به‌صبح سه‌شنبه ۲۴ آذر موکول شد.

حواشی:

۱) از چندی قبل که کارتهای دایمی خبرنگاران جراید توسط مأمورین محافظ دادگاه جمع‌آوری گردید، دیگر به‌مخبرین روزنامه‌ها کارت دایمی ورود بدادگاه داده نشد بلکه همه روزه از طرف دفتر نخست‌وزیری کارت روزانه به‌خبرنگاران داده می‌شد. صبح آن روز (۲۴ آذر) کارتهای مخبرین جراید داخلی مقارن ساعت ۱۰ صبح توزیع گردید در حالی که جلسهٔ دادگاه از ساعت ۹/۳۰ تشکیل شده بود. لذا وقتی خبرنگاران جراید وارد تالار جلسه شدند که دادگاه شروع به‌کار کرده بود. به‌همین جهت هیچ‌یک از آنان موفق نشدند از جریانات ابتدای جلسه که طی آن سؤالاتی از دکتر مهدی آذر به‌عمل آمده بود اطلاع یابند.

در این جلسه دکتر آذر در نهایت خونسردی به‌صورت تیمه‌طنز به‌سؤالات دادگاه در مورد اعلامیهٔ دولت، اطلاع از صدور فرمان عزل، میتینگ و تیز وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد پاسخ داد و خاطرنشان کرد که به‌علت گرفتاری زیاد در وزارت فرهنگ و کنفرانس منعقده در باغ فردوس از جریان میتینگ و پایین آوردن مجسمه‌ها بی‌اطلاع بود. از حوادث مهم خارج از دادگاه در آن ایام مسافرت نیکسون، معاون وقت رئیس جمهور امریکا، بایران بود. سفر نیکسون با تظاهرات مردم در نقاط مختلف تهران و مخصوصاً در دانشگاه تهران مقارن گردید که طی آن در روز ۱۶ آذر سه دانشجو به‌نامهای شریعت رضوی، قندچی و یزدگرد نیا در داخل دانشگاه کشته شدند.

شاه در این روز نه تنها با شقاوت دستور کشتار دانشجویان را صادر کرد بلکه قاتلین آنها را نیز مشمول عنایات شاهانه قرار داد. در روز ۲۰ آذر بخشنامه‌ای به‌شمارهٔ ۲۱۲۲ از طرف لشکر ۲ زرهی صادر گردید که ضمن آن ستوان یکم ستار سلیمانی به‌اتفاق یانزده درجه‌دار و سرباز از افراد هستهٔ جانبازه که بیش از دیگران دست به‌خون دانشجویان آغشته بودند مورد تشویق واقع گردیدند و بجزیافت مدال و پاداش نقدی نایل شدند.

۲) دکتر مهدی آذر در نامه‌ای بعنوان به‌تاریخ ۵۸/۱۱/۲۷ خاطرهٔ حضور خودرا در دادگاه نظامی مرور کرده است. قسمتهایی از این نامه را نقل می‌کنیم:

نزدیک ساعت ۱۱ صبح بود که گروهبان سافی [سرپرست زندان] مرا با عجله به‌سلطنت‌آباد برد و من بدون معطلی زیاد به‌تالار دادگاه احضار شدم و در آنجا نزدیک درِ ورودی تالار پشت میز کم‌عرض درازی که از قرار معلوم جای شاهدان و مطلعان بود قرار گرفتم. در آن طرف تالار، مقابل درِ ورودی سرتیپ حسین آزموده با عده‌ای از اعضای دادستانی ارتش نشسته بودند و ترپیون هیئت دادرسان در ضلع شرقی تالار بود. مرحوم دکتر مصدق با وکیل مدافعش در مقابل هیئت و قضات به‌فاصلهٔ سه‌چهار متر از آنها نشسته و سرش را به‌سوی میز خم کرده بود و توجهی به‌کسی و جایی نداشت.

پس از قرار گرفتن من در جائی که افسر مراقب نشان داد، آزموده مرا به‌اجمال به‌عنوان شاهد به‌هیئت دادرسان معرفی کرد و بعد از من پرسیدند که آیا صبح روز ۲۵ مرداد در جلسهٔ هیئت دولت حاضر بوده‌ام و در صدور اعلامیه‌ای که آنروز صبح از طرف نخست‌وزیری منتشر شده بود شرکت داشته‌ام یانه. من گفتم که آن روز صبح در اول وقت در هیئت دولت نبودم و اعلامیه قبل از رسیدن من به‌هیئت دولت صادر شده بود. (واقعاً هم همینطور بود زیرا در آن ایام من در شاه‌آباد شمیران منزل داشتم و در آنجا برق و تلفن نبود تا در صورت لزوم از تشکیل جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت، آنهم صبح خیلی زود باخبرم کنند. به‌این‌جهت من از اتفاقات شب پیش و تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده هیئت دولت بکلی بی‌اطلاع بودم. صبح روز ۲۵ هنگامی که به‌وزارت فرهنگ رسیدم یکی از اعضای دفتر وزارتی خبر داد که از منزل نخست‌وزیر تلفن کرده‌اند که من هرچه زودتر به‌جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت بروم. من مجدداً جگونگی را از منزل نخست‌وزیر پرسیدم؛ موضوع تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده تأیید شد و فوراً عازم شدم. در آنجا در اطاقی که معمولاً جلسات هیئت دولت تشکیل می‌یافت چند نفر از آقایان وزرا حضور داشتند و معلوم شد که قبل از این جلسه، جلسه‌ای از چند نفر از آقایان وزرا که زودتر خبر شده بودند تشکیل یافته و اعلامیهٔ مورد بحث صادر شده بود.)

در هر حال من چنانکه گفتم راقماً از قضیهٔ کودتا و جریان جلسهٔ فوق‌العادهٔ اول صبحگاه روز ۲۵ مرداد و صدور اعلامیه بی‌خبر بودم و در دادگاه درست گفتم و هیچ فکر و اندیشهٔ دیگری نداشتم. از طرف دیگر آزموده ضمن بازپرسیهای مکرری که از آقایان وزراء و من کرده بود پی‌برده بود که چندنفری از آنان در جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت حضور نداشته‌اند و اعلامیهٔ دولت بعداً به‌اطلاع آنان رسیده است و قصد داشت از این امر استفاده کند. وی نخست‌وزیر را متهم به‌اقدام بدون جلب‌نظر و همکاری وزرا بسازد و سؤال او از متهم برای تأیید این نظر بود چنانکه بعداز شنیدن پاسخ من رو به‌دادگاه کرد و گفت: «اینهم یک وزیر دیگر که در جلسهٔ هیئت دولت نبوده و از اعلامیه خبر نداشته است.»

مرحوم دکتر مصدق به‌تصور اینکه شاید من از بیم قبول مسئولیت در امر صدور اعلامیه خودرا غایب قلمداد کرده‌ام،

سربلند کرد و خطاب به‌آزموده گفت که آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ بود و حقوق نخوانده است و از جزئیات قوانین ارتش اطلاعی ندارد و نمی‌داند که مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش که شما همه را با آن تهدید می‌کنید به‌فرض اینکه در صدور اعلامیهٔ ۲۵ مرداد هم شرکت داشته شامل او نمی‌شود. من از این سخن مرحوم مصدق سخت ناراحت و شرمسار شدم زیرا معنی فرمایش او این بود که من از ترس مادهٔ ۳۱۷ حضور خود را در جلسهٔ هیئت دولت و شرکتم را در صدور اعلامیه کتمان می‌کنم اما شکر که لطف خدایمدادم‌رسید. باین‌ترتیب که آزموده بلافاصله با لحنی آمیخته به‌استهزاء بمن گفت که «آقا، پس شما که نبوده‌اید و از اعلامیه خبر نداشته‌اید چرا اعتراض نکردید؟» من گفتم: اتفاق می‌افتد که من در مأموریتی بودم یا به‌علت دیگری در هیئت دولت شرکت نمی‌کردم ولی بواسطهٔ اعتماد کامل بعهدهٔ آقایان وزرا و خود آقای نخست‌وزیر و قبول مسئولیت مشترک تمام مصوبات آنان‌را خواه با حضور من و خواه در غیاب من بود می‌پذیرفتم و بهیچوجه اعتراضی نداشتم» با این جواب من مرحوم دکتر مصدق دست بلند کرد و فرمود: «آقایان ببینید شما دولتی نمی‌یابید که اعضای آن تا این اندازه بهم اعتماد داشته باشند و نسبت بهم صمیمی باشند.» با این سخن مرحوم دکتر مصدق آزموده نگاهی بمن کرد و گفت: «من دیگر سئوالی از شما ندارم.» معنی حرف او این بود که من از دادگاه بروم. در این ضمن افسری که مراقب من بود صورت جلسه را از روی میز پیش کشید و با عجله گفت که آقا امضا کنید و جای امضا را نشان داد. من می‌خواستم ببینم چه چیز را باید امضا کنم. او تکرار کرد که آقا اسم و سمت خودرا بنویسید و امضا کنید. در این ضمن تعطیل دادگاه هم اعلام شد و حاضران در صدد بیرون رفتن از تالار برآمدند. دیگر چون وقت تأمل و دقت در وضع دفتر نبود و نوشته‌ای هم در آن به‌نظرم نرسید امضا کردم و با عجله بسمت مرحوم دکتر مصدق که هنوز در جای خود ایستاده بود رفتم. سرهنگ اللهیاری [یکی از دادیاران] جلوم را گرفت که کجا میروید؟ گفتم می‌خواهم سلامی خدمت جناب دکتر عرض کنم. او بازوان خودرا باز کرد و ممانعت نمود. من ناچار از همان فاصله سلام بلندی عرض کردم و در عالم هیجان بی‌مناسبت اجازهٔ مرخصی خواستم. مرحوم دکتر مصدق نظر لطفی بمن انداخت و جواب داد و من با قلبی پرازدو احساس متناقض شادی و غم بیکران از تالار بیرون رفتم و بمسئول پاسدارخانه برگردانده شدم...

بخش هفتم

محکومیت

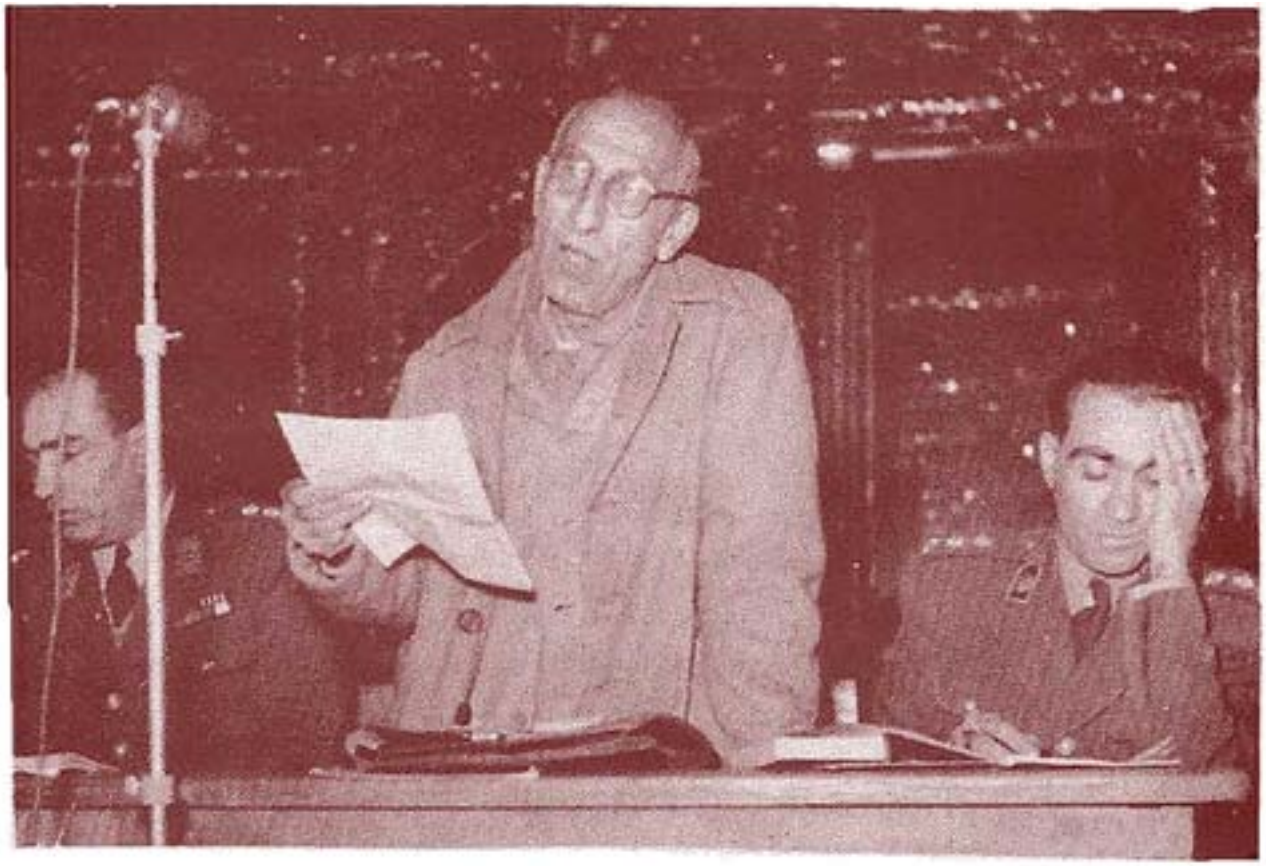

۴۸ــ دادگاه بدوی سلطنت‌آباد.

جلسهٔ سی و یکم

سی‌ویکمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰ صبح سه‌شنبه ۲۴ آذر ۱۳۳۲ در تالار باشگاه افسران پادگان نصر تشکیل شد.[۱] پس از قرائت صورت‌جلسه، رئیس دادگاه خطاب به‌سرهنگ پورآذر، دادیار پرونده گفت:

چنانچه مطالبی دارید بیان کنید.

سرهنگ پورآذر: محترماً به‌عرض می‌رساند: در جلسهٔ روز گذشته تیمسار دادستان ارتش راجع به‌سرمقالهٔ روزنامهٔ کیهان مورخهٔ یکشنبه ۲۲ آذرماه بحثی به‌میان آوردند و ابراز تأسف نمودند از اینکه روزنامهٔ مزبور در دسترس نبوده که تقدیم محضر دادگاه محترم بنمایند. اینک فعلاً که روزنامهٔ مزبور حاضر است و بررسی سرمقالهٔ آن و بایگانی آن در پرونده خالی از فایده نخواهد بود، تقدیم دادگاه محترم نموده و فعلاً عرضی ندارد.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را بنمایید.

دکتر مصدق: حالم مقتضی نیست. اگر اجازه فرمایید، نشسته به‌بیانات خود ادامه دهم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق در جای خود قرار گرفت و پس از مرتب نمودن نوشته‌های خود این‌طور به‌مدافعات خود ادامه داد:

بیانات آن مرد در جلسهٔ بعد از ظهر ۳۰ آبان دادگاه نظامی،

لازم است عرض کنم بنده یک اشتباهی کردم در نطق سابق. این قسمت را که امروز از روی اطلاعات می‌خوانم مربوط بمذاکرات امروز است.

در اینجا دکتر مصدق بیانات دادستان را در جلسهٔ بعدازظهر ۳۰ آبان به شرح زیر قرائت نمود:

یک نگاه به‌ارقام فوق که جمعاً مساوی ۳،۸۰۰ لیره و ۲،۶۰۰ دلار و ۵۸،۵۲۳ ریال که بیش از ۴ میلیون ریال می‌شود و آنچه مسلم است دکتر مصدق بیش از ۴ میلیون ریال از خزانهٔ ملت... الی آخر.

اما جواب من:

برای دفاع از حقوق ملت ایران به‌سه وکیل مشهور بین‌المللی برای تنظیم جواب عرضحال دولت انگلیس و دفاع شفاهی در دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع شد که چون دو نفر حاضر نشدند در دیوان از حقوق ملت ایران شفاهاً دفاع کنند. فقط و برای تنظیم مقدمه یک لایحهٔ جوابیه به‌هر یک

از آنها ۵۰۰ لیره داده شد و از لوایح آنها هم استفاده، نگردید. ولی آقای پرفسور رولن عضو سنای بلژیک حاضر شده بود که هم لایحه را تنظیم کند و هم در دیوان از آن دفاع نماید.

هیئت نمایندگی ایران قریب ده روز زودتر از روزی که برای حضور در دیوان تعیین شده بود، وارد لاهه شد. علت این بود که چند روز قبل از شروع به‌محاکمه با آقای پرفسور رولن تماس بگیرند، ایشان نظر خود را نسبت به‌لایحهٔ جوابیه اظهار کنند و همچنین متخصصین حقوقی و فنی ایران هم معلومات و اطلاعات خود را تسلیم ایشان نمایند که یک لایحهٔ جامع الاطرافی تنظیم گردد.

ولی در اولین ساعتی که پرفسور رولن به‌لاهه آمد و با من صحبت کرد، مثل این بود که مایل نیست برای دفاع شفاهی با ما کمک کند. حرفی که زد این بود که «انگلیسها می‌گویند ایرانیان و مصریان «اُندیژن» هستند، یعنی از مللی هستند که عارف به‌حقوق خود نیستند و باید در تحت سرپرستی یک دولت متمدنی اداره شوند تا اینکه بعدها خود بتوانند یک ملت آزاد و مستقلی باشند. بنابراین من چگونه می‌توانم از ملت ایران دفاع کنم؟» من در جواب گفتم: «اگر چنین نسبتی به‌مللی امثال ما ندهند، آیا می‌توانند در امور داخلی این ملل دخالت کنند؟ آنها باید برای دخالت در امور ملل کوچک و سوءاستفاده از کشورشان دلیل داشته باشند. این است که این ملل را به‌نداشتن تمدن و سوءاداره و هر نسبتی که دخالت آنان را مجاز کند توصیف می‌کنند.» گفت: «این را هم تصدیق می‌کنم. اکنون من در این چند روز که با هیئت نمایندگی ایران تماس می‌گیرم، از نظریات هیئت مسبوق می‌شوم. اگر دیدم که حق با شماست، مطمئن باشید که کاملاً انجام‌وظیفه می‌نمایم.» من هم چون تردید در حقانیت خودمان نداشتم گفتم: «ما هم غیر از این نظری نداریم.» خلاصه، در روزهای قبل از روز محاکمه سه نفر متخصصین ما آقایان دکتر شایگان، دکتر سنجابی که بعد ایشان در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه قاضی ایران شدند...

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینها که به‌دفاعیات شما مربوط نیست. وقت را خواهش می‌کنم تضییع نفرمایید.

دکتر مصدق: اینکه چیزی نیست؛ الآن تمام می‌شود. دو کلمهٔ دیگر مانده. آقا می‌گوید پول داده اینها بی‌جهت خوردند. باید جواب بدهم.

رئیس: اینها بما مربوط نیست. ما که قصه نباید بشنویم. اگر بخواهید همین‌طور ادامه دهید، بنده نمی‌توانم بشنوم

دکتر مصدق: فقط راجع به‌پول خرج شده صحبت کنم؟ بسیار خوب، راجع به‌پول صحبت می‌کنم.

قریب بیست روز پرفسور رولن در لاهه با ما کار کرد و مبلغ ۱،۸۰۰ لیره که یکی از وکلای دادگستری خودمان برای محاکمهٔ عادی هم به‌چنین مبلغی قناعت نمی‌کند پرداخته شد. ۱،۰۰۰ لیرهٔ بقیه هم مربوط به‌مخارج فوق‌العاده و مسافرتهای آقای حسین نواب وزیر مختار ایران در لاهه بوده. همچنین مخارج فوق‌العادهٔ سفارت در ایام محاکمه مبلغ ۵۶۸،۵۲۳ ریال هم قیمت بلیط هواپیمایی ایاب‌وذهاب اعضای هیئت نمایندگی است. ۲،۶۰۰ دلار هم برای مخارج ایام توقف پانزده نفر اعضای هیئت نمایندگی برای مدت بیست‌وشش روز (۷ خرداد تا ۳ تیرماه ۱۳۳۱) پرداخته شده است. متصدی این حساب آقای مهندس حسیبی بوده‌اند و حساب آنرا با اسناد خرج به‌حسابداری نخست‌وزیری داده‌اند. تصور می‌کنم به‌هر یک از آقایان بدون تبعیض برای مدت اقامت

مبلغی پرداخت شده است. خرج مسافرت اینجانب و پسرم در حساب دولت نوشته نشده و تمام آن از هواپیما و مخارج ایام توقف هرچه بوده، از خود پرداخته‌ام. اسامی اعضای هیئت...

رئیس [با نواختن زنگ ممتد]: آقای دکتر محمد مصدق، اینها مربوط بدادگاه نیست.

دکتر مصدق: نمی‌خواهید اسامی آنها را؟ بسیار خوب.

رئیس: شاید کیفرخواست دادستان را توجه نفرموده‌اید. جناب‌عالی باید تمام مدافعاتتان در رد کیفرخواست باشد.

دکتر مصدق: آقا، آن مرد گفت این پولها را که از بیوه‌زنها گرفته شده است، در لاهه چه کار کرده‌اند؟ حالا باید بگویم ما اینها را چه کردیم.

رئیس: در دادگاه این حرفها تأثیری ندارد.

دکتر مصدق: این مسلم است.

رئیس: در کیفرخواست نوشته شده بعد از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری تمرد نموده‌اید و آن را اجرا نکرده‌اید.

دکتر مصدق: معروف است که می‌گویند نظامی اگر سرش برود قولش نمی‌رود. اگر دروغ است...

رئیس: ملاحظه بفرمایید در صورت‌جلسه ثبت است و خود شما هم آن را امضا کرده‌اید و گفتید که «دیگر تمام شد و تا آن مرد جواب مرا ندهد، و ما هم گفتیم ما به او اجازهٔ حرف زدن در این موضوع نخواهیم داد.» ولی مقصود شما این است که وقت دادگاه به حرفهای خارج از موضوع تلف شود.

دکتر مصدق: من به‌حرف خود باقیم و امر شما را اطاعت می‌کنم.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید. ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: دادگاه وقت آن تلف نمی‌شود. زیرا به‌بنده هزار جور نسبت دادند. نسبتی که در یک دادگاه رسمی می‌دهند غیر از اتهام جرم است. اما چون دزدی در این دادگاه بدان رسیدگی نمی‌شود، آن‌وقت مردم مرا دزد می‌دانند.

رئیس: این کار مربوط بدادگاه دیگر است.

دکتر مصدق: یک جلسهٔ تمام بمن وقت دهید.

رئیس: یک جلسه کافی خواهد بود؟

دکتر مصدق: ببخشید، دیر تشریف آوردید. برف بود و هوا هم سرد بود.

رئیس: تا ظهر کافی است؟

دکتر مصدق: اگر نیم ساعت هم اضافه شد باید بزرگواری بفرمایید.

رئیس: تا نیم بعدازظهر.

دکتر مصدق: بالاخره امروز تمام می‌کنم.

گفته است: این ارقام خیره‌کننده که بیش از ۱،۵۵۶،۰۰۰ ریال است، فعلاً در سال ۱۳۳۱ به‌اسم خرید قالی و قالیچه بدست دکتر مصدق از خزانهٔ ملت ایران برداشت شده.

جواب: از این بیانات چنین معلوم می‌شود که برطبق ده فقره تصویبنامه که تاریخ و شماره هریک در بیانات آن مرد معلوم شده، مبلغ ۱،۵۵۶،۰۰۰ ریال در سال ۱۳۳۱ و مبلغ ۷۰۰،۰۰۰ ریال که شمارهٔ

تصویبنامه و تاریخ آن تعیین شده، در سال ۳۲ به‌عنوان هدیهٔ قالی و قالیچه از اعتبار دولت مصرف شده است. با اینکه مدارک ۷۰۰،۰۰۰ ریال معلوم نیست، عرض نمی‌کنم. فقط انتظار دارم آن مرد یک نفر نماینده از طرف خود به‌حسابداری نخست‌وزیری اعزام کند و از روی تصویبنامه‌ها و اسناد خرج مشبته که به‌امضای فروشندگان قالیها رسیده، اسامی گیرندگان را معلوم کند. اشخاصی که با خرج خود به‌این مملکت آمده و خدمتی به‌مردم این مملکت کرده‌اند و من خلاف نزاکت می‌دانم اسامی آنها را در دادگاه عرض کنم. همچنان که آن مرد این کار را کرد، به‌هر یک از آنها در موقع حرکت بمرسم یادگار یک پارچه‌فرش ایرانی داده شده است. برای هریک از آنها هم یک حکمی به‌ادارهٔ گمرک نوشته شده که دارندهٔ فرش از سپردن تعهد ارزی معاف است. چنانچه آن مرد صورت اسامی گیرندگان را در جلسهٔ خصوصی دادگاه به‌استحضار نمیسارات دادرسان محترم رسانید و تصدیق کنند که یکی از آن هدایا بیمورد داده شد، اینجانب از عهدهٔ وجهی که از خزانهٔ دولت خارج شده است برمی‌آیم.

بیان: در همان مواقع به‌اعوان و انصار خود ارز دولتی می‌داد و حتی گاهی از دریافت بهای ریالی ارز هم صرف‌نظر می‌فرمودند که من‌باب نمونه پروانهٔ شمارهٔ ۱۶۹۷ مورخ ۳۰/۳/۱۷ و دستور شمارهٔ ۶۵۱۴ مورخ ۳۰/۳/۶ و یادداشت ۳۰/۳/۷ وزارت دارایی به‌مبلغ ۱،۷۳۶ دلار و ۶۱ سنت در وجه حسین فاطمی پرداخت شده که به‌عنوان پاداش داده شده است.

جواب: فقط ارزی که بدکتر حسین فاطمی داده شده همین است و مکرر نبوده. دکتر حسین فاطمی با اینکه کسالت داشت، برای انجام وظیفه در موقع ناجگذاری اعلیحضرت پادشاه عراق به‌عراق رفت و خستگی او را وادار به‌عمل جراحی کرد. و این عمل در هنگام انجام وظیفه پیش آمده بود، ۱۷۳۶ دلار برای خرج مریضخانه با بلیط طیاره به‌او داده شده است.

بیان: قسمتی از اظهارات دادستان دربارهٔ وقایع دورهٔ چهاردهم و ماجرای نخست‌وزیری آقای حکیم‌الملک خوانده شد.

جواب: لازم است عرض کنم که من حتی با یک نفر از دوستان آقای قوام‌السلطنه هم تماس نگرفتم و با خود ایشان هم سالهاست تماس نداشته‌ام. اختلاف بین ایشان و دربار و سیاست آقای قوام‌السلطنه چنین اقتضا کرده بود کسی را به دوستان خود توصیه کنند که زمینه برای کار داشته باشد. ایرادی که به آقای سردار فاخر گرفته شد این بود که برخلاف آییننامهٔ مجلس عمل کرده بود. به گفتهٔ آن مرد آقای سردار فاخر چون رئیس مجلس بود موقع رأی در مجلس شرکت نکرده بود و هر یک از کاندیداها ۵۴ رأی داشتند که باید همان‌طور به پیشگاه اعلیحضرت گزارش دهند و اعلیحضرت با هر یک از کاندیداها موافقت فرمودند فرمان شاهانه دربارهٔ او صادر شود. آقای سردار فاخر برای اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در محظور واقع نشوند رأی خود را در کاخ سلطنتی دادند. در صورتی که جای دادن رأی مجلس شورای ملی و با آن تشریفاتی است که آیینتامه تعیین کرده است. فرمان بلافاصله پس از اخذ رأی صادر شد و نمایندگانی که به من رأی داده بودند

به آقای سردار فاخر اعتراض نمودند. ایشان هم جواب داده بودند: «حق با شماست و رأیی که من داده‌ام بی‌ارزش است. ولی اکنون چه کنم که فرمان صادر شده است.» این خود دلیل روشن و مسلمی است که نصب نخست‌وزیر با پادشاه نیست. اختلاف من با آقای سردار فاخر...

رئیس: هنوز من نمی‌دانم اینها مربوط به دادگاه است؟

دکتر مصدق: بسیار خوب، آقا. پس می‌گیرم. نمی‌گویم. اختلاف من با سردار فاخر...

رئیس: آقا اینها مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، اینها را نمی‌خوانم.

بیان: مطالبی که دادستان ارتش دربارهٔ نشر اسکناس اظهار داشته بود از روی روزنامهٔ *اطلاعات* قرائت شد.

جواب: بعد از اینکه دکتر شاخت به تهران آمد و با ایشان مشورت شد و نمایندگان اقتصادی سازمان ملل هم تحت ریاست آقای گوت آمدند و منجاوز از یک ماه از اوضاع اقتصادی ایران تحقیقات لازمه نمودند و برای امور تولیدی افزایش اسکناس را تصدیق کردند. چنانچه اشتباه نکنم در دو نوبت اجازهٔ ۲۲۰ میلیون تومان داده شد که مجموع اسکناس در جریان به ۱ میلیارد تومان بالغ شود. استتار این انتشار از این نظر بود که مخالفین دولت تبلیغاتی برخلاف واقع نکنند تا در نتیجه پول مملکت تنزل کند و بر بودجه خرج افزوده شود. چنانچه اینجانب هم از کار برکنار می‌شدم، هر کس متصدی کار می‌شد، دچار مشکلات می‌شد. این مبلغ به مصرف امور تولیدی رسیده است از قبیل دادن مساعده برای ازدیاد کشت توتون ــ البته به عرضتان رسید که ۷،۰۰۰ تن محصولات توتون امسال از پارسال بیشتر بوده ــ و ساختن انبارهای لازم و کمک به بودجهٔ شرکت نفت و انجام کارهای فلاحتی خوزستان و کمک به بعضی از شرکتها که نمی‌توانستند بدون آن کمک به کار ادامه دهند و امثال اینها. در این سال کار به جایی رسید که هیچ جا یک کارگر بیکار دیده نمی‌شد و سازمان برنامه که همیشه از عواید نفت به آن کمک می‌شد توانست بدون هیچ کمکی روی پای خود بایستد و خود را بخوبی اداره کند.

واما در مورد دادرسی ارتش که آن هم اشاره شده برای از بین بردن ارتش است دو موضوع قابل توجه است: اول این که اصلاحاتی که در دادرسی ارتش شد اصلاحاتی است که به منظور آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد و هیچ کدام از مأموریتی که مأمور این اصلاح شدند سوءنیتی نداشتند، زیرا ریاست این هیئت با یکی از رجال قضائی که در پاکدامنی و درستکاری و شاهدوستی مشهورند یعنی آقای دکتر سجادی وزیر مشاور فعلی بود. اعضای دادگاه عالی انتظامی از افسران طراز اول ارتش هستند مانند تیمسار سرلشکر علوی مقدم که در شاهدوستی ایشان هیچگونه تردیدی نمی‌توان داشت و یا تیمسار وفا و تیمسار صارم. بنابراین نمی‌توان فکر کرد که چنین سازمانی برای اضمحلال ارتش تشکیل شده است ولی از نظر اینکه در هر قانونی ممکن است نواقصی موجود باشد، ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد برهم زدن اساس ارتش را داشته‌اند چنین گزارش می‌دهند:

جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی

محترماً معروض می‌دارد لایحه قانون منمم قانون دادرسی و کیفر ارتش که بدون مشورت با ستاد ارتش تهیه و به تصویب رسیده است با روح و اصول سازمانی ارتش که مبتنی بر اساس انضباط و

سلسله مراتب است تباین کلی دارد و بدین ترتیب اداره دستگاه ارتش که تابع سازمان و مقررات خاصی بود و با هیچ یک از سازمانهای دیگر کشور قابل مقایسه نیست مختل می‌گردد از نظر مسئولیت محوله مراتب را به عرض مبارک رسانده و استدعا دارد امر و مقرر فرمایید لایحه مزبور در کمیسیونی بررسی شده نسبت به مواد این لایحه قانونی تجدید نظر گردیده متمم آن برای تصویب تقدیم گردد.

در اینجا دکتر مصدق قسمتی از بیانات آزموده را که مربوط به‌توقیف افراد در زمان دولت وی بود قرائت کرد. و خواست به‌آن جواب گوید ولی رئیس دادگاه اظهار داشت:

گویا هنوز تشخیص نداده‌اید که دادستان چه کیفرخواستی علیه شما تنظیم نموده و سوءتفاهمی ایجاد گردیده.

دکتر مصدق: صرف‌نظر می‌کنم. بسیارخوب، نمی‌خوانم. اما اینکه آن مرد گفت که من دستور توقیف روزنامه‌ها را داده‌ام و روزنامه‌ها را توقیف کرده‌ام، در حالی که این طور نیست. من روزنامه‌ای را توقیف ننموده‌ام. روزنامهٔ داد از مخالفین جدی من بوده همیشه منتشر می‌شد. روزنامه‌ای اگر توقیف شده برای مطالب دیگری بوده است. [باخنده] سرش را هم می‌آورم.

اینجا هم بنده می‌خواهم یک قسمت دیگر از نطق دادستان را بخوانم.

دکتر مصدق اظهارات دادستان را در مورد بی‌اعتنائی خودش به اصل ۶۵ متمم قانون اساسی خواند. سپس به سخنش ادامه داد و گفت:

این اصل چه می‌گوید؟ نه مجلس از من سؤالی کرده و نه در جوابگویی نقض قانون کرده‌ام و نه عزل مرا مجلس از پیشگاه همایونی مستدعی شده است. تمام شد و رفت.

در این هنگام دکتر مصدق می‌خواست آن قسمت از بیانات دادستان را در مورد اختیارات پادشاه قرائت کند و به‌آن جواب دهد، ولی رئیس دادگاه چنین تذکر داد:

این مسائل حل شده است. در این‌موارد صحبت نفرمایید. در حضور خودتان دیشب دادستان تذکر داد که چون آقای دکتر مصدق برای دفاع مطلبی ندارد، می‌خواهد وقت دادگاه را بگیرد.

دکتر مصدق: چرا آقا. چطور دفاع ندارم؟ الآن صحبت می‌کنم و اکنون حاضرم برای عرایض خودم. اختیار دارید آقا! من دفاع ندارم بکنم؟ الآن دفاع می‌کنم تا بدانید که این حرف دادستان هم مثل حرفهای دیگرش بود.

در این‌موقع ده دقیقه تنفس اعلام شد. دکتر مصدق اعتراض‌کنان گفت: «هنوز یک‌ساعت به‌ظهر مانده است، آقا.»

* * *

ساعت ۱۱/۱۰ مجدداً جلسه تشکیل گردید.

دکتر مصدق: عرایضی که عرض می‌کنم راجع به‌عزل نخست‌وزیر است که موضوع ماست؛ یعنی جزء آن شب ۲۵ است که هیچ عرض نکردم.

رئیس: موضوع نفوذ دستخط در صلاحیت بوده و خاتمه یافته.

دکتر مصدق: من باید بگویم حق داشتم که دادگاه می‌خواهد مرا محکوم کند که «چرا دستخط را اجرا نکردی؟»

رئیس: اگر برای دادگاه این حق مسلم نشده بود، وارد در صلاحیت نمی‌شد.

دکتر مصدق: امروز دادگاه وارد ماهیت شده.

رئیس: شما باید دفاع را در مورد بعداز صدور فرمان بفرمایید و دفاع در رد کیفرخواست دادستان بفرمایید.

دکتر مصدق: دادستان نوشتند من دستخط را اجرا نکردم و باید محاکمه شوم.

رئیس: موضوع دستخط و نافذ بودن آن منقضی شده. چون صلاحیت صادر شده، بنابراین رجعت نخواهد شد.

دکتر مصدق: می‌فرمایید من دفاع کنم از چه؟

رئیس: از عملیاتی‌که بعداز صدور فرمان شده است.

دکتر مصدق: من باید بگویم به‌این دلیل اجرا نکردم.

رئیس: گفتید و دیشب هم خوانده شد.

دکتر مصدق: اینها خوانده نشده. تا محاکمه تمام نشده و متهم دلایلی داشته باشد، دادگاه نمی‌تواند بگوید: «من قبول نمی‌کنم.» و الادفاع مورد ندارد.

رئیس: دادگاه تحت ارادهٔ شما نخواهد بود که کِش بدهید. متهمین دیگر هر روز اعتراض می‌کنند که دادگاه تحت ارادهٔ دکتر مصدق است.

دکتر مصدق: بنده اراده‌ای ندارم و فقط باید دفاع کنم؟

رئیس: دادستان کیفرخواست صادر کرده که بعد از دادن رسید [فرمان] حوادثی پیش آمده که جرم شناخته شده است. شما باید از این حوادث دفاع کنید، یعنی بعد از آنکه فرمان را اطاعت نکردید.

دکتر مصدق: عدم اطاعت دلیل جرم شده. یعنی اطاعت نکرده‌ام، جرم کرده‌ام.

رئیس: دفاعیات خود را بفرمایید. ولی اگر برگشت به‌صلاحیت کنید، از آن جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: صلاحیت برای این بود که وارد ماهیت شوید یا خیر؟

رئیس: ما که نخست‌وزیر محاکمه نمی‌کنیم. آنچه که باید در صلاحیت برای ما روشن شود، شد. بعد از آن به‌قول دادستان باید ثابت نمایید که اعمال آن چند روزه که انجام‌شده جرم نبوده است. زیرا نفوذ دستخط برای ما محرز شد و دیگر دادگاه وارد این بحث نخواهد شد.

دکتر مصدق: نفوذ دستخط محرز شد، و حالا باید دفاع خود را بنمایم؟ این‌طور نیست؟

رئیس: باید حالا توضیح دهید که اعمال آن چهار روز جرم بوده یا خیر؟ دادگاه وظیفه دارد فقط به‌این کار رسیدگی کند.

دکتر مصدق: صاف و پوست کنده می‌گویم باغی بودم و متمرد. حالا باید دادگاه را روشن سازم که چرا من دستخط را اجرا نکردم.

رئیس: در مورد صلاحیت تمام این مطلب را گفتید و صورت‌جلسه هم برای شما قرائت شد.

دکتر مصدق: اگر تکرار بود، جلوی آن را بگیرید. شما که می‌گویید دفاع کنم. آخر باید چطور دفاع کنم؟

رئیس: به‌شرط آنکه از موضوع دادگاه خارج نشوید.

دکر مصدق: راجع به‌عزل نخست‌وزیر دو سابقه در این مملکت...

رئیس: خارج از موضوع است.

دکتر مصدق: یعنی چه؟

رئیس: جرمهایی را که واقع شده باید ثابت کنید که جرم نبوده.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیارخوب عرضی ندارم. این را اجازه نمی‌دهید؛ به‌این هم نوبت می‌رسد.

دکتر مصدق از کیف خود چند ورق نوشتهٔ دیگر بیرون آورد و پس از مرتب کردن آن اظهار داشت:

کلیهٔ وقایعی که از روز ۲۵ مرداد ۳۲ روی داده، فاعل هر کسی و نیت او هرچه بوده، تمام را آن مرد به‌حساب من گذارده است. چنین تصور نموده که آن‌قدر توانایی دارم که بتوانم از عهدهٔ این همه دینی که بر ایم درست کرده است برآیم. بعد چنین نتیجه گرفته که از وقوع آن حوادث منظور اینجانب انجام سه‌مطلبی بوده که در مادهٔ ۳۱۷ تعیین شده است: یعنی هم می‌خواستم اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج را بر هم زنم و هم می‌خواستم مردم را تحریص کنم که برضد قدرت سلطنت اقدام کنم. این است که لازم می‌دانم مطالبی عرض کنم که قضیه بردادگاه کاملا روشن گردد. بعد از وقایع ۳۰ تیر برای اینکه...

رئیس: باز تذکر می‌دهم دادگاه را به‌عقب نکشید و فقط در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد صحبت کنید.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیارخوب، آقا. هر کاری مقدمه لازم دارد. من‌هم حرفی نخواهم زد.

رئیس: بنابراین دفاع ندارید.

دکتر مصدق: آقا، دارم. چرا ندارم؟ دفاع دارم. ولی هر چیزی آقا یک مقدمه دارد. آقا، همین‌طور که نمی‌شود.

دکتر مصدق اوراقی را که می‌خواست قرائت کند، در کیف خود گذاشت و در آن را بست.

رئیس [خطاب بمنشی دادگاه]: صورت‌مجلس بکنید. پس شما دیگر دفاع ندارید؟

دکتر مصدق: دفاع خیلی دارم، آقا؛ صدها صفحه. شما، آقا، که نمی‌گذارید صحبت کنم. من می‌خواهم بگویم خیرخواه شاه بودم. قرآن برای شاه روز ۳۰ تیر فرستادم. شما می‌گویید نبودم. صورت‌جلسه کنید.

رئیس: بما مربوط نیست.

دکتر مصدق: چطور آقا به‌شما مربوط نیست؟ من باید حسن‌نیت خود را ثابت کنم.

رئیس: بما مربوط نیست که شما خدمت کرده‌اید. اگر دفاع دارید بکنید.

دکتر مصدق: خیلی دفاع دارم، آقا.

رئیس: اگر در این‌مورد دفاع دارید، بکنید. و الا صورت‌مجلس کنید.

رئیس [خطاب بمنشی دادگاه]: صورت‌مجلس کنید تا وکیل‌مدافعشان اگر مطلبی دارند بگویند. [خطاب بسرهنگ بزرگمهر] آقای سرهنگ بزرگمهر، با در نظر گرفتن اینکه مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد باشد و تاریخ سازمان ملل نباشد دفاع بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به‌عرض می‌رسانم: چنانکه چندین بار به‌عرض رسانده‌ام و از قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز موادی به‌عرض رسانده‌ام، قرار این بنده با موکلم که جز قرار قانونی نبوده این بوده است که ایشان باید دفاع نمایند و نکاتی که بنده تهیه نموده‌ام قسمتهایی است که موکلم خود بشخصه با احاطه‌ای که به‌جریانات و نیز قوانین داشته است دفاع خود را بنمایند و بنده نیز در اطراف چند نکته بحث نمایم. با این ترتیب که در این جلسه پیش آمد، یعنی موکلم لازم دانست در دفاع ماهوی مطالبی را به‌عنوان سابقه دربارهٔ عزل خود و عدم اجرای فرمان (به‌گفتهٔ دادستانی) و همچنین راجع به‌دفاعیات خود اظهار نمایند و برای این منظور به‌سابقه قبلی نیز مراجعه نمایند، گفته شد که از موضوع خارج است. و دفاعیات اینجانب نیز با نظر ایشان بوده و جز این نمی‌توانست باشد زیرا بنده وقتی

می‌توانم وظیفهٔ وکالت تسخیری را بخوبی انجام دهم که جایی از موکلم بپرسم و در جلد ایشان بخواهم دفاع نمایم و از دیدهٔ ایشان ببینم و چون در تشبیه اشکالی نیست به‌اصطلاح مثل ایشان فکر کنم، هر چند از عهدهٔ این بنده خارج است و از آن مطالب نکاتی هست که احساس می‌شود که آن هم مثل دفاعیات موکلم از این حدود خارج می‌شود و بی آنکه اخطار بشود از بیان آنها خودداری می‌نمایم و اگر دادگاه اجازه فرمایند در آخرین دفاعیات موکلم و بنده عرایضی عرض بکنیم و اینکه گفتم نکته‌ای که خارج از حدود این سه یا چهار روزه است مربوط است به‌طرز فکر و عمل در مورد رفراندوم و سابقهٔ تاریخی آن حتی در این کشور. از این رو به‌گفتار خود خاتمه داده و به‌انتظار آن هستم که در آخرین دفاعیات مطالبی به‌عرض برسانم.

رئیس: چنانچه بارها تذکر داده شده و شما هم همیشه یک رشته بیانات را تکرار کرده‌اید، این دادگاه در حدود از ۲۵ الی ۲۸ مرداد بنابر ادعای دادستان دادستانی ارتش داخل در بررسی است و به‌هیچ‌وجه صلاحیت اینکه به‌صلاحیت رجعت کند و یا داخل امور سیاسی شود ندارد. باز برای آخرین مرتبه تذکر داده شود که اگر موکل شما و یا خود شما قصد دفاع دارید، آزادانه بشرط عدم خروج از موضوع و داخل شدن در سیاست عالیه کشور بنمایید.

دکتر مصدق: آقا، بنده یک کلمهٔ «۳۰ تیره» گفتم. این حرف خود را پس می‌گیرم و دیگر از ۳۰ تیر صحبت نمی‌کنم. چشم، اطاعت می‌کنم. دیگر از سی‌ام تیر حرف نمی‌زنم.

رئیس: همان‌طور که دفاع خود را از زمان ناصرالدین شاه شروع کردید، نباشد. هر چه در موضوع کیفرخواست صحبت بنمایید، دادگاه با کمال دقت و میل گوش می‌دهد. باید فقط دفاع و خارج نشدن از موضوع باشد.

دکتر مصدق: چشم، اطاعت می‌کنم. بنده می‌خواهم کاملاً دفاع کنم. کی می‌خواهم دفاع نکنم؟ من می‌خواهم دفاع کنم.

دکتر مصدق نوشته‌های قبلی خود را به‌کناری گذاشت و نوشته‌های دیگری را از کیف بیرون آورد و این‌طور به‌صحبت خود ادامه داد:

بله، اینجا در این مسئلهٔ ۳۱۷ سه موضوع مندرج است: دو موضوعش که یکی راجع به‌بهم زدن اساس حکومت و یا ترتیب وراثت تخت و تاج باشد، این دو موضوع بکلی منتفی است، از نظر شخص خودم و از نظر وجدانم. زیرا من پشت قرآنی نوشتم و برای اعلیحضرت فرستادم که برخلاف قانون اساسی عمل نکنم و اگر رژیم مملکت به‌غیر ارادهٔ من تغییر کند من رئیس جمهوری نشوم. بموجب شرحی که پشت قرآن نوشتم، این موضوع منتفی است. از نظر عقیدهٔ خودم و وجدانم منتفی است و از نظر اجرا هم غیر عملی است. یکی بر هم زدن وراثت تخت و تاج باشد که در این خاندان هیچ‌کس شایسته‌تر از اعلیحضرت نیست و از خاندان دیگر هم کسی نیست از مملکت که قابل باشد چنین ادعایی بکند و مردم هم او را قبول کنند. دیگری تغییر رژیم که آن نه صلاح است و نه عملی. بر فرض که رژیم تغییر می‌کرد من هیچ وقت نخواسته‌ام که آلت معطله باشم و همیشه خواهان این بوده‌ام که کاری را متصدی شوم که خدمتی به‌کشور و جامعهٔ ایرانی بکنم. من هیچ‌وقت نه نظر به‌کاخ‌نشینی داشته‌ام و نه خواسته‌ام از حقوق یک چنین مقامی استفاده کنم. چون‌که در تمام دورهٔ مشروطیت از بیت‌المال استفاده‌ای نکرده‌ام. اگر حقوقی برای خدمت انجام شده گرفته‌ام، آن را به‌یک عنوان صرف خود مردم کرده‌ام. درست می‌خواهم اینجا خاطر دادرسان محترم را مستحضر

کنم که من هیچ‌وقت یک عملی که معلوم نباشد برای چیست نکرده‌ام. به‌این دو دلیل که عرض کردم یکی اینکه متعهد بودم به‌شاهنشاه در قانون اساسی تغییری ندهم و اگر رژیم تغییر کند من رئیس جمهور نشوم. این تعهد من بود. اما از نظر عملی هم بر فرض که من یک آدمی بودم که به‌تعهد خود وفادار نبودم، جنبهٔ عملی این مسئله منتفی بود. زیرا ترتیب بر هم زدن وراثت تخت و تاج اگر در این خاندان باشد به‌خدا قسم هیچ‌کس بهتر از اعلیحضرت نیست. اگر دیگری باشد، بگویم که ما برای کی خواسته‌ایم چنین کاری بکنیم؟ ما که طالب مجهول مطلق نبوده‌ایم. البته اگر نظر ما این بود که وراثت تخت و تاج تغییر کند، باید یک کسی را ما در نظر گرفته باشیم و این عمل را ببینیم آن کس در این مملکت کیست. کیست که امروز ادعا بکند که می‌تواند سلسله‌ای در این مملکت تشکیل دهد؟ آن مردمی که یک چنین کسی را قبول کنند من در این مملکت نمی‌بینم. پس این دو موضوع (درست توجه کنید، به‌وجدانتان مراجعه کنید) بکلی منتفی است. زیرا یک کسی که بخواهد یک عملی کند برای نتیجه‌ای است. بنده می‌خواستم مملکت را بهرج و مرج بیندازم و هیچ کسی برای این کار حاضر نشده باشد؟ محال است.

اما راجع به‌موضوع سوم که مردم را تحریص به‌مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت نموده‌ام که نتیجهٔ آن چه شود؟ هرج و مرج که من با آن مخالفم. اگر در مدت زندگی سیاسی کسی توانست بگوید که کوچکترین عملی به‌منظور ایجاد هرج و مرج و آشوب از من سر زده بیان ادعای آن مرد را از جان و دل قبول می‌کنم.

از این توضیحاتی که داده شد مطلب بر دادرسان محترم مسلم شد که شخص من، این دکتر محمد مصدق، در آن سه چهار روز نخواسته است اعمالی به‌منظور یکی از این سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ مرتکب شود. من یقین دارم که شما دادرسان اگر به‌وجدانتان رجوع کنید، غیر از آنچه را که عرض می‌کنم قبول نخواهید فرمود که من بیایم در آن سه یا چهار روز راضی بشوم (و نه خود مرتکب شوم) که اشخاصی اعمالی کنند به‌منظور سه موضوع مادهٔ ۳۱۷. این سه موضوع دوتای آن از نظر تعهدی که داشتم منتفی بود، و هر سه از نظر عمل منتفی است. هیچ‌کس نمی‌خواهد عملیاتی کند که بدون نتیجه باشد. من بیایم مملکت را بهرج و مرج بیندازم برای چه کار؟ مگر من نمی‌دانستم اگر مملکت بهرج و مرج بیفتد، من که نخست‌وزیر بودم نمی‌توانستم مملکت را به‌صورت منظمی درآورم؟ اگر من قصد خدمت داشتم و یا نداشتم، از بودنم بر سر کار که کناره‌جویی نکردم. قصد خدمت داشتم. چرا؟ برای اینکه هدفی ملت ایران داشت که دو سال‌ونیم در این هدف...

رئیس: از موضوع خارج است.

دکتر مصدق: بسیارخوب.

من قصد خدمت داشتم. برای اینکه حقوق بگیرم؟ اینکه از موضوع خارج نیست؟ کسی که قصد خدمت دارد، چطور حاضر می‌شود مملکتی را که باید اداره کند بهرج و مرج بیندازد؟ این معقول نیست، مگر اینکه بفرمایید مشاعرم مختل بوده. آن هم حرف دیگری است. کسی که می‌خواهد به‌وطن خود خدمت کند هرگز حاضر نمی‌شود که مملکت را بهرج و مرج بیندازد. شما نیمساران دادرسان

محترم از تمام اشخاصی که با من ارتباط داشتند سؤالهایی فرموده‌اید و آنها هم جوابهایی داده‌اند. آیا یکی از آنها به‌عرض شما رسانید که من راجع به‌یکی از سه مطلب مندرج در مادهٔ ۳۱۷ با او حرفی و سخنی گفته‌ام؟ شما رؤسای انتظامی این مملکت را آوردید در اینجا سؤال کردید. شما رئیس ستاد ارتش مرا بازجویی نمودید. من اگر می‌خواستم مرتکب چنین عملی بشوم باید با قوای انتظامی مملکت سازش بکنم. من که دکتر مصدق بودم، من که در یک اطاق خواب استراحت می‌کردم، قادر نبودم که این‌عمل را شخصاً انجام دهم. من این عمل را می‌بایست به‌توسط قوای انتظامی، به‌وسیلهٔ ارتش، به‌دست رئیس ستاد ارتش انجام بدهم. آیا در این چند روز که شما تمام این اشخاص مربوط به‌من را آوردید سؤالاتی فرمودید، آنها کلمه‌ای به‌عرض رساندند که من با آنها برای یکی از سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ تشریک‌مساعی کرده‌ام؟

من بالصراحه عرض کردم تعیین شورای سلطنتی حق مسلم اعلیحضرت است و هر کس در این باب عملی می‌کرد ملاک قانونی نداشت. و نیز عرض کردم اگر اعلیحضرت تشریف نمی‌بردند و یا در تعیین شورای سلطنتی اقدام نمی‌فرمودند تا اعلیحضرت در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدید نظر کنند شورای سلطنتی را اگر هیئت وزیران تصویب می‌نمود، از طریق رفراندوم تعیین شود. مگر من علم غیب داشتم که اعلیحضرت بعد از سه روز یا چهار روز به‌ایران تشریف می‌آورند؟ اعلیحضرت تشریف بردند، به‌هیچ‌وجه نظری اظهار نفرمودند. ابلاغیه هم ندادند. این را هم مردم این طور تصور کردند که از مملکت خواسته‌اند بکلی دور شوند. خیلی خوب. با این حال اعلیحضرت حق قانونی شخصی خودشان بود که شورای سلطنتی را تشکیل بدهند. اگر عرض می‌شد و یا تشریف نمی‌آوردند و یا شورای سلطنتی را تشکیل نمی‌دادند آن وقت ما نمی‌توانستیم مملکت را بدون شورای سلطنتی بگذاریم. شورای سلطنتی چیزی نیست که بر خلاف قانون اساسی باشد. اگر اعلیحضرت از این حق استفاده نمی‌فرمودند، شورای سلطنتی تشکیل می‌شد که یا خودشان در آنجا شورای سلطنتی تعیین فرمایند و یا تشریف بیاورند. به‌محض تشریف آوردن اعلیحضرت شورای سلطنتی را که ما می‌خواستیم توسط رفراندوم تشکیل دهیم از بین می‌رفت. زیرا صاحب حق می‌آمد و می‌گفت: «مدتی نخواستم از حق خود استفاده کنم و حالا استفاده می‌نمایم.»

هیچ وسیله‌ای غیر از رفراندوم نبود. اگر دولت تعیین می‌کرد، می‌گفتند: «به‌شما چه؟» اگر مجلس شورای‌ملی بود، البته کار مجلس بود. ولی به‌عقیدهٔ من که نخست‌وزیر بودم مجلس شورای‌ملی با رأی ملت ایران از بین رفته بود، با رأی کسی که صاحب مجلس است. وقتی که خود رأی دهنده خواست اظهار عقیده کند، این عقیده هزار درجه بالاتر از عقیده‌ای است که یک وکیلی نسبت به‌موکل خودش اظهار بکند. برای جلوگیری از هرگونه اعتراض گفتم...

حالا بگویم گفتیم، می‌گویید «با کی گفتید؟» و آن بیچاره را می‌آورید اینجا حبس می‌کنید. گفتم من به‌هیئت وزیران پیشنهاد می‌کنم تلگراف بکنند یا بروند و اگر قبول نشد، آنوقت کار مملکت را بلاتکلیف نگذاریم

آن مرد مرا متهم نموده بر اینکه دستخط شاه را اجرا نکردم. این عدم اجرا یک اختلاف نظر در مفهوم اصول قانون اساسی بوده است...

رئیس: این موضوع خارج است و در صلاحیت حل شده.

دکتر مصدق: خیلی خوب، شما هم چسبیده‌اید بهمان صلاحیتتان. خیلی خوب،

این مرد مرا متهم نموده که اجازهٔ میتینگ داده‌ام. اجازه دادن میتینگ چه ارتباطی با سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ داشته است؟ من هر وقت که اصناف اجازهٔ میتینگ خواسته‌اند، اجازه داده‌ام. اصناف، عرض می‌کنم. برای اینکه اگر به‌یک حزبی اجازه می‌دادم و به‌حزب دیگر نمی‌دادم یا یک حزبی می‌آمد و اجازه می‌خواست می‌دادم، احزاب دیگر شکایت می‌کردند. این بود که آنچه در نظر دارم همیشه اصناف اجازهٔ میتینگ خواسته‌اند. من هم داده‌ام. و بعد اصناف با احزاب داخل مذاکره شده‌اند و میتینگ را اجرا کرده‌اند. هیچ وقت مرسوم نبوده است که نطق ناطقی در میتینگ سانسور بشود؛ یعنی بیاورند اصلاحاتی بکنند، پس از آن اجازهٔ میتینگ داده شود. خواهان اجازهٔ میتینگ اشخاص مورد اعتماد بوده‌اند. مخصوصاً هر وقت که من اجازهٔ میتینگ داده‌ام و بمرؤسای ادارات انتظامی تأکید کرده‌ام از اشخاص اخلالگر اگر بخواهند در میتینگ شرکت کنند جلوگیری کنند؛ و همچنین اگر شعارهایی بدهند نیز جلوگیری نمایند. از آنچه این مرد نوشته آیا استنباط می‌فرمایید که منظور... آخر میتینگ چرا جرم است؟ میتینگ را هر نخست‌وزیری، هر وزیر کشوری اجازه می‌دهد. قانون که منع نکرده است. میتینگ وقتی جرم شناخته می‌شود که اجازه دهند میتینگ بمنظور حصول یکی از سه موضوعی که در مادهٔ ۳۱۷ نوشته شده داده باشند. آیا در یک میتینگی اگر یک عده‌ای اخلالگر آمدند و به‌قول آن مرد نعره کشیدند و حرفهایی زدند، آیا چنین عملی منتسب به‌اجازه‌دهندهٔ میتینگ می‌شود؟

قانون اجازه می‌دهد که کسی بر طبق مقررات دکان اسلحه‌فروشی باز کند. این کار مباح است. هم می‌تواند بکند و هم می‌تواند نکند. اما کسی آقا از او اسلحه خرید آیا شخص مکلف است تحقیق کند که «این اسلحه را برای چه می‌خری؟» و اگر تحقیقات نکرده بود و کسی را به‌قتل رسانید، آیا فروشندهٔ اسلحه را برای اینکه خریدار کسی را به‌قتل رسانیده محاکمه و محکوم کنند؟ من اجازه‌ای برای میتینگ دادم. اجازه‌ای مثل همیشه بدون اختلاف و بدون تفاوت دادم. من اجازه نداده بودم که یک عده‌ای در آنجا نعره بکشند و یا اینکه در آن نطقها حرفهایی بزنند که من با آن حرفها مخالف بودم. آیا آقایان تصور می‌فرمایند که می‌توان عمل آنان را اگر جرم باشد منتسب بمن کرد؟ من اجازهٔ ساده‌ای برای میتینگ دادم و بهیچ‌وجه بمنظور رسیدن به‌یکی از سه موضوع مادهٔ ۳۱۷ ندارم. در این صورت تصور می‌فرمایید من مشمول ۳۱۷ بشوم؟ گمان نمی‌کنم آقایان چنین نظری را اتخاذ فرمایند.

و اما اینکه موافقت نموده‌ام که سرباز به‌بقای ایران دعا کند و هر صبح و شام آزادی و استقلال وطن خود را از خدای بزرگ بخواهند، این هم ارتباطی با مطالب سه‌گانهٔ مادهٔ ۳۱۷ ندارد که آن را جرم تشخیص داده‌اند. برای اینکه عملی جرم تشخیص داده شود، باید قانونی قبلاً وضع شده باشد. این یکی از بزرگترین موضوعات حقوق شرع ما و حقوق دنیا و عرف ماست. در حقوق شرع عقاب بلابیان یعنی تا یک عقابی بیان نشده باشد، هیچ کس را نمی‌توان مشمول قانون مجازات کرد. در حقوق روم قدیم و اروپای امروز می‌گفتند آنجایی که مجازات معین نشده، یعنی بدون قانون آن عمل

مباح است و هر کس می‌تواند آن عمل را بکند. این از نظر جنبهٔ قانونی مسئله. که اگر من یک چیزی، اجازه‌ای دادم مشمول قانون باشم و بنده را طبق آن قانون مجازات کنند و همچنین از نظر سه موضوع مادهٔ ۳۱۷ هم نبوده است. حالا دلیلش را عرض می‌کنم.

از این دستور، نظر این بود که سرباز به‌بقای آزادی و استقلال ایران دعا کند و شاهنشاه ما در یک چنین کشور مستقل و آزاد سلطنت کند. اگر همیشه سرباز به‌پادشاه دعا کرد، همیشه معمول این باشد که سرباز به‌پادشاه دعا کند و بر حسب اتفاق یک پادشاه ظالمی به‌تخت سلطنت برسد. آن وقت وظیفهٔ سرباز چیست؟ آیا سرباز قادر است بگوید: «من به‌این پادشاه ظالم دعا نمی‌کنم»؟ من تصور نمی‌کنم. پس از همه بهتر این بود. این را هم بگویم که این هم عقیدهٔ شاه است. مسلم می‌دانم که شاه هیچ وقت نخواهند فرمود که به‌شاه دعا کنند و به‌ایران دعا نکنند.

آنهایی که خواهان آزادی و استقلال ایرانند، خواه شاه باشد و خواه گدا، باید همه چیز خود را برای ایران بخواهند و با بودن یک ایران آزاد و مستقل یک زندگی شرافتمندانه‌ای را طی نمایند. چه افتخاری است برای پادشاه در مملکتی سلطنت کند که آن را بتوان گفت آزاد نیست؟ آیا اعلیحضرت همایونی حاضرند بقای نام خود را مقدم بر نام ایران بدانند؟ و آیا امکان دارد که اعلیحضرت همایونی گفته‌های آن مرد را تصدیق بفرمایند؟ من اطمینان دارم که تصدیق نخواهند فرمود. راجع به‌اینکه نام ایران را بردارند و نام شاهنشاه را به‌جای ایران بگذارند، من آنچه می‌دانم و به‌روحیات شاهنشاه آشنا هستم، می‌دانم که افتخار و آرزوی شاهنشاه این است که ایران باقی بماند و شاهنشاه در یک مملکت آزاد و مستقلی سلطنت فرماید. در این صورت آیا سزاوار است آن مرد جدایی بیندازد و بگوید سربازان و ارتش متعلق به‌شاه است نه به‌ایران؟ ارتش باید از بقای شاهنشاه دفاع کند نه از ایران؟ سربازان‌وافسران همه‌برای ایرانند.همهٔ آنها خودرا برای‌شاه می‌دانندچونکه شاهنشاه‌خودرا فدایی ایران می‌داند. پس اگر مقرر شده که سربازان به‌بقای ایران دعا کنند، دلیل نیست که کسی قصد خیانت به‌شاهنشاه داشته باشد. اینجا باید توجه بفرمایید به‌این مسئلهٔ منطقی که عموم و خصوص مطلق است که اگر به‌مملکت دعا کردند، شاه جزء مملکت هست. ولی اگر به‌شاه دعا کردند، ممکن است که مملکت جزء آن نباشد. من‌باب مثل اگر یک پادشاه ظالمی آمد به‌سلطنت رسید، اگر به‌او دعا کردند مملکت جزء آن دعاست؟

پس وقتی که دعای سرباز مربوط به‌مملکت شد، اگر شاه مملکت فداکار و خدمتگزار مملکت است، مشمول دعای سرباز هم هست و این شاه و مملکت تفکیک‌پذیر نیستند. شاه و مملکت یکی است: مملکت از شاه است و شاه از مملکت. ولی اگر آمدند یک پادشاه ظالمی را دعا کردند. دیگر آن وقت می‌توان گفت آن شاه عقایدش با مردم مملکت یکی باشد؟ پس وقتی به‌مملکت دعا کردند، به‌شاه دعا کرده‌اند و در اینجا به‌هیچ‌وجه خیانتی به‌شاه نشده. اطمینان دارم اعلیحضرت همایونی از نظر خیرخواهی و مملکت‌دوستی، صددرصد با این عرایض من موافقند و با آن مرد مخالفند.

جناب رئیس، من خسته شدم. خوب است برای بعد از ظهر بقیهٔ آن بماند.

رئیس: شما بما ایراد می‌گرفتید که چرا جلسه دیر تشکیل شده و نیم ساعت دیگر وقت داریم.

دکتر مصدق: آن یک ساعت را به من بدهکار هستید و از شما می‌گیرم. بسیار خوب، صحبت خود را می‌کنم.

آمدیم روی مسئلهٔ مجسمه: چون یکی از این فقرائی که دادستان بنده را مجرم می‌داند این مسئلهٔ مجسمه است. راجع به‌مجسمه‌ها، همان‌طور که خود دادستان گفت، اگر بنده عرضی می‌کنم مثلاً راجع به‌مجسمه‌های اعلیحضرت شاه فقید عرضی می‌کنم، دادستان گفت: «شما را فوراً میکشند.»

این قانون شرع است: «وَلا تُلقوا بِأَیدیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ.» خودتان را به‌خطر نیندازید. بنده هم هرگز خود را به‌خطر نمی‌اندازم. [*به‌حال گریان*] وقتی خود را به‌خطر می‌اندازم که بنده در حبس مجرد کاری نداشته باشم. آن وقت خود را به‌خطر می‌اندازم.

اینجا فقط می‌خواهم عرض کنم که در این دو سال و چند ماه که من منصدی کار بودم، بسیاری از وقت بنده صرف این پیش‌آمدهایی که برای مجسمه‌ها شده، بوده است. یعنی هر کس برای پیشرفت کار خود خیالی بافته است. زیرا هر کس می‌خواهد مقاصد خود را به‌یک وسیله‌ای انجام دهد. در خود تبریز مجسمه‌ای ساخته بودند. در بندر پهلوی و رشت هم تصور می‌کنم مجسمه‌ای ساخته بودند. اینجاآقای ناخدا [*اشاره به‌دریادار نصیر زند*] تشریف دارند و می‌دانند که آنجا هم اختلافی وجود داشته است. هر کس برای پیشرفت مقصود خود یک مجسمه‌ای می‌ساخت و بعد هم یک دعوتی و بعد یک تلگرافی هم می‌کرد که این شخص مجسمه‌ای ساخته است. برای چه این مرد مجسمه می‌ساخت؟ برای اینکه مخالفین خود را به‌عنوان بی‌احترامی به‌آن مجسمه گرفتار کند. معمولاً اخلالگران این کار را می‌کردند. اما بعد قضیه برعکس شد. یعنی هم اخلالگرها و هم آنها که می‌خواستند استفاده کنند این کار را می‌کردند.

این مسئله یک موضوع روز شده بود که چه‌کنیم که کسی بی‌احترامی نکند و مجسمه‌ها جای خودش باشد. فرمانده کل قوا تلگراف می‌کرد که مجسمه‌ها را می‌خواهند بردارند یا برداشته‌اند. فرمانده که صلاحیت نداشت. گاهی با بعضی از افسران سازش می‌کردند که تلگراف کند و بعد با اشخاصی که منافعی داشتند بروند و شروع به‌عمل کنند. اما این وظیفهٔ ارتش نبود. وظیفهٔ دادگاه و دادستان هر محلی است. غیر از مجسمه‌های تهران در ولایات تفصیلش این است که البته هر چیزی که زیاد شد احترامش کم می‌شود. اگر تیمسار محترم من در منزل بودم، اگر سالی یک مرتبه تشریف می‌آوردند، گاو جلوشان می‌کشتم. اگر دو مرتبه می‌آمدند، مرغ می‌کشتم. ولی اگر هر روز می‌آمدند، می‌شد هیچ. در هر چیزی همین‌طور است. هوا که این‌قدر زیاد است کسی غصهٔ هوا را نمی‌خورد. اما چون گوشت مرغ کم است همه دنبال آن می‌روند، سعی می‌کنند به‌دست بیاورند. لذا وقتی چیزی زیاد شد، اساساً احترامش کم می‌شود. ما خیرخواه شاه هستیم. چرا اگر ما چیزی به‌عقلمان برسد نباید بگوییم؟ اگر نگوییم خیانت است. حتی بنده الآن که شده عرض می‌کنم.

آقایان همگی به‌اروپا رفته‌اید. می‌دانید در سینماها در ممالک اروپا سلام ملی نمی‌زنند. سینما یک جای آزادی است که مردم می‌خواهند شب آنجا وقت بگذرانند. حالا باید اول سلام ملی و شاهنشاهی بزنند، و اگر کسی برنخاست بروند او را دستگیر کنند؟ همین چند روز در روزنامه خواندم وقتی که سرود را زدند چون برنخاسته‌اند سه نفر را توقیف کرده‌اند. اینها مشکلاتی ایجاد می‌کند. یک نفر که تمام روز کار کرده، خسته شده، حالا به‌سینما می‌رود، اگر برنخاست او را تعقیب کنند...

رئیس: این بر خلاف شعائر ملی است. روی آن صحبت نکنید.

دکتر مصدق: چشم، بسیارخوب. صحبت نمی‌کنم. عرض کنم حالا اینجا بنده عرض می‌کنم عرایضم در باب مجسمه بکلی تمام شده و بنده الآن پا می‌شوم به‌این مجسمه تعظیم می‌کنم [دکتر مصدق *از جای خود برخاست و در مقابل مجسمهٔ رضاشاه که در گوشهٔ تالار برد تعظیم کرد*] تا بدانید بنده نظر نداشتم و اگر هم داشتم برای همان سی‌ودو سال تمدید نفت بود که آن بساط را انگلیسها بدون قید و شرط به‌این مملکت آوردند. حالا اگر اجازه بفرمایید مطالب اساسی را عرض کنم.

رئیس: اگر مربوط بموضوع است بفرمایید.

دکتر مصدق: پس بنده صحبت ندارم.

دریادار نصیرزند: آقای دکتر مصدق راجع به‌مجسمه شرحی دادند و راجع به‌مجسمه در بندر پهلوی و گیلان...

رئیس: آقا بلندتر بفرمایید تا منشی بنویسد.

دکتر مصدق: بله، آقا. بلندتر بفرمایید. ما اینجا دو نفر کر هستیم. [دکتر مصدق *از جایش برخاست و دست در گوشش گذاشت و به‌طرف دریادار نصیرزند گرفت تا صحبتهایش را بشنود. ولی چون او صدایش را بلند کرد،* دکتر مصدق در جای خود نشست.]

دریادار نصیر زند: برای اینکه مبهم نماند، خواستم عرض کنم موضوع مجسمه در بندر پهلوی چه بوده. در سال گذشته اهالی تصمیم گرفتند برای اعلیحضرت شاهنشاه فقید مجسمه‌ای برپا کنند. البته این عمل از طرف مردم می‌شد. و چون بنده یک سرباز بودم و یک افسر و معتقد به‌یک اصولی بودم و هستم، همیشه قائل بودم که شاهنشاه فقید نجات دهندهٔ این کشور بود و حق به‌گردن ایرانی دارد. مخصوصاً معتقدم که هر کس باید از شاهنشاه فقید یک مجسمه‌ای در منزلش داشته باشد و تصویری در قلبش. بنا بر این در شهری که به‌نام پهلوی خوانده می‌شود و ــ بنده خود قبل از شهریور در سال ۱۳۱۷ ناظر و شاهد بودم اعلیحضرت فقید وقتی که به‌بندر پهلوی وارد می‌شدند از اول آفتاب تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب پیاده تمام قسمتهای این بندر را گردش می‌کردند و برای عمران آن دستور می‌دادند ــ سال گذشته عده‌ای از ماهیگیرها و صیادها مبالغی جمع کردند و برای من بوسیلهٔ یک نفر فرستادند که بمصرف ساختن یک مجسمه برای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برسد. بنده از کسی که مباشر این عمل بود تقاضا کردم صورت اشخاصی را که این وجوه را پرداخته‌اند بدهد و حقوقات آنها را هم تعیین کند. ایشان آن صورت را تهیه کرد. وقتی بنده دیدم یک نفر ماهیگیر در ماه در حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ تومان حقوق دارد ۵ تومان داده است، بلافاصله تمام این وجوهات را طی نامه‌ای بمباشر عمل پس دادم و نوشتم که اعلیحضرت همایونی علاقه دارند که مردم نان داشته باشند...

دکتر مصدق: صحیح است.

دریادار نصیرزند:... که مردم خانه داشته باشند. علاقه ندارند یک نفری که ۱۰۰ تومان حقوق دارد با اینکه فقط به‌تحریک احساسات طبیعی است، بدون هیچ فشاری، مع‌هذا چون می‌دانستم اگر از این شخص پول بگیرم برخلاف منویات شاهنشاه است، گفتم پول را به‌آنها پس بدهید و بگویید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فقط علاقه به‌احساسات پاک ملت ایران دارند نه مجسمه‌های دیگر. حتی در بندر پهلوی خواستند دو مجسمه بسازند. بنده در کمیسیون گفتم اعلیحضرت شاهنشاهی میل ندارند در یک شهر دو مجسمه باشد. همان مجسمه‌ای را که برداشتند به‌جایش بگذارند. این است طرز فکر و عمل من آقای دکتر مصدق. بنده نمی‌خواستم مجسمه‌ای از اعلیحضرت فقید به‌پا کنم که در سایهٔ

آن دست به‌اعمال بیرویه بزنند. این موضوع را هم باید عرض کنم مجسمه موضوعی نیست که بدون اهمیت تلقی گردد. همان‌طوری‌که جناب‌عالی در خارج دیده‌اید، از تمام شخصیتهای ملی مجسمه در هر کوی و برزن هست و حتی مخصوصاً اگر به‌ایتالیا رفته باشید در تمام دهات مجسمه است و به‌این مجسمه‌ها احترام می‌کنند. کسانی که به‌این مجسمه‌ها احترام نمی‌کنند که معتقد به‌صاحب مجسمه نبوده‌اند.

دکتر مصدق: مجسمه را که بعد از خودش نمی‌سازند.

دریادار نصیر زند: شما به‌مجسمه‌ای که در سال گذشته اهالی بندر پهلوی ساخته و البته بعد از اعلیحضرت فقید بود عقیده ندارید ولی شما مطمئن باشید که مردم به این مسائل علاقه‌مندند و به‌جز یک عده ماجراجو کسی مخالف برپاساختن مجسمه از اشخاصی که مورد پرستش ملت ایران هستند نیست. روی این اصول جایگاه برقرار کردن مجسمهٔ اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم. پایهٔ این مجسمه هم درست شد و در حدود یک سال و چند ماه در میان خانه ماند و مجسمه هم در تهران قالب‌ریزی شد ولی به‌همان علتی که ایشان فرمودند یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند این مجسمه را ما نمی‌توانستیم روی آن پایه استوار کنیم و البته برای من نهایت تأسف بود و من‌هم نمی‌توانستم در آن میان بند و قیدی که عوامل دولت در اطراف من به‌وجود آورده بودند به تبعیت از عشق و علاقهٔ خودم و مردم میهن‌پرست آنجا برای به‌پا کردن این مجسمه اقدامی به‌عمل بیاورم و در نتیجه آن مجسمه برپا نشد.

برای همین است که امروز آقای دکتر مصدق مرا می‌خوانند «ناخدا» و به‌کنایه می‌گویند من می‌خواستم مجسمه را برپا سازم و پس از برقرار ساختن مجسمه آنها را بگیرم و توقیف کنم و زجر دهم. بنده خیلی صریح خدمت آقای دکتر مصدق عرض می‌کنم همان‌طوری‌که بعد از وقایع نهم اسفند به‌منزل ایشان احضار شدم و خدمت ایشان عرض کردم که «در ارتش بنده کسی نیستم که شناخته نشده باشم.» ولی متأسفانه شاید شما به‌سوابق خدمات من اطلاع نداشته باشید. به‌شخصیت اخلاقی من هم شاید واقف نباشید و روی همین اصل است که می‌گویید من می‌خواستم مجسمه را برپا کنم و بعد نظر خود را برای توقیف و آزار مردم به‌کار برم و به‌عنوان آن مخالفین خود را بگیرم. اگر در این کشور چند نفر میهن‌پرست باشد اولی من هستم ولی من هم برای اینکه به‌شما ثابت کنم فکرم منطقی است، عرض می‌کنم روی این مطلب که گفتید اگر همه جا مجسمه باشد ارزش مجسمه از بین می‌رود، این اعتقاد را داریم در چنین شهری حتماً بایستی مجسمهٔ اعلیحضرت فقید برپا شود.

همان طوری که عرض کردم، البته اقدام از طرف مردم وطن‌پرست پهلوی بود. بنده و آقای دکتر افخم حکمت استاندار وقت گیلان در جلوی پل غازیان ــ پلی که آثار آن پدر بزرگ است، همان پلی که در عرض این دو سال در اثر عدم لاروبی قسمتهایی از آن از بین رفت و نظیر آن یک پل چند متری که بین تهران و بندر پهلوی بود که چند سال خراب ماند و خراب شد ــ جایگاه مجسمهٔ اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم و پایهٔ آن هم درست شد. در حدود یک سال و چند ماه این پایه ماند و مجسمه هم در تهران قالب‌ریزی شد. ولی به‌همان علتی که ایشان فرمودند، یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند، ما نتوانستیم آن مجسمه را روی آن پایه مستقر کنیم و البته برای من نهایت تأسف و اندوه بود.

سرلشکر میرجلالی: یک کلمه برای تکمیل بیانات نیمسار زند می‌خواهم به‌عرض دادگاه محترم برسانم. این عرضی را که می‌خواهم بکنم فقط برای این است که جوانهای کشور روشن باشند که چرا بندر انزلی به‌نام نامی شاهنشاه فقید «بندر پهلوی» گذارده شد.

بندر انزلی و تمام منطقهٔ گیلان در موقع انقلابات روسیه مورد تاخت‌وتاز قوای شوروی قرار گرفت و قوای

شوروی وارد این منطقه شدند. تمام منطقهٔ گیلان و بندر انزلی را تصرف کردند، و پایگاه پیشرفتهای بعدی خود در ایران تصور کردند. در آن تاریخ با وجود اینکه تشکیلات ارتش ما قادر به‌جلوگیری نبود، ولی قسمتهای کوچک در سازمان موجود در آن تاریخ فداکاری و شهامت خودشان را در مقابل این قوای مهاجم به‌عرصهٔ ظهور رسانیدند و افتخار این زدوخوردهای نامناسب را شخص اعلیحضرت فقید به‌نام سرتیپ رضاخان فرمانده آذربادپا قسمت تهران حاصل نمود و مورد قدردانی تمام اهالی گیلان قرار گرفت. امروز شاید تمام معمرین گیلان در مقابل فداکاری رضاخان سر تعظیم فرود می‌آورند. بعداً در سال ۱۳۰۰ پس از وقایع کودتا که بزرگترین افتخار شاهنشاه فقید و مبنا و مبداء تحولات عظیم این کشور باستانی می‌باشد، بر پیشروِ قوای مسلح ایران با فداکاری و زحمات طاقت‌فرسا کلیهٔ منطقهٔ گیلان و بندر انزلی را از دست متجاسرین و مهاجمین دولت شوروی که خیالات باطلی در مغز خود می‌پرورانیدند خارج نموده، و کلیهٔ منطقهٔ گیلان را به‌مادر ایران بازگشت داد. مردمان گیلان و مخصوصاً بندر انزلی برای اینکه تا ابد افتخار این فداکاری را در آن منطقه به‌یادگار داشته باشند، تقاضا نمودند که اعلیحضرت فقید نام خودشان را به‌عنوان افتخار به‌این بندر بگذارند.

این چند کلمه گفته شد برای اینکه جوانان کشور بدانند که این اسم بی‌مسمایی نیست؛ و اگر هزاران مجسمه در آن منطقه به نام نامی اعلیحضرت فقید برپا شود، کار مهمی انجام نگردیده است.

در این موقع که ساعت ۱ بعد از ظهر بود جلسه پایان گرفت و ادامهٔ آن به‌ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردید.

* * *

ساعت ۴ بعدازظهر دنبالهٔ جلسهٔ صبح به‌شرح زیر ادامه یافت.

سرتیپ آزموده: با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه به‌عرض می‌رسانم: دو روز است که آقای دکتر محمد مصدق موجب تأخیر دادرسی می‌شوند. در جلسهٔ رسمی دادگاه می‌گویند یا دادگاه تابع میل و ارادهٔ ایشان شود و می‌گویند اگر نشود ولو اینکه هر عملی انجام دهند، «در دادگاه حاضر نمی‌شوم.» حتی دیروز از قرار گفته‌اند: «حاضر نمی‌شوم» مگر اینکه با زنجیر ایشان را بیاورند. به‌هر جهت دیروز بعدازظهر تضمین و تأمین می‌خواستند. امروز بعدازظهر مدنی ابا و امتناع داشتند که در دادگاه حاضر گردند. اینجانب به‌کرات عرض کرده‌ام که چون وظیفهٔ سنگینی به‌عهده‌ام محول است، وظیفهٔ خود را انجام خواهم داد. لازم می‌دانم در جلسهٔ رسمی دادگاه صریحاً به‌آقای دکتر مصدق اخطار کنم که هرگاه به‌این وضعیت خاتمه ندهند، همان‌طوری که خود گفته‌اند ولو اینکه با زنجیر باشد دستور خواهم داد ایشان را در دادگاه حاضر کنند. هرگاه در دادگاه شرارت کنند، دستور خواهم داد ایشان را با دستبند بیاورند. زیرا اهمیت امر بیش از آن است که این متهم سرسخت تصور نموده.

در جلسهٔ بعدازظهر دیروز ابتدا قهر کرده دفاع نکردند. بعد وکیل‌مدافعشان عنوان کردند موکلشان باید دفاع کند. از طرف دیگر موکل می‌گوید: «وکیل‌مدافع را قبول ندارم.» به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: طبق اصول محاکمات عمومی و طبق آیین دادرسی و کیفر ارتش [دفاع شخص متهم] چندان اجباری نیست. مقررات قانون چنین است که متهم یا وکیل مدافع او به‌دفاع بپردازد. باید اگر دفاعی دارند یا متهم یا وکیل مدافع به‌عمل آورند. اگر هم ندارند از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم رویه‌ای اتخاذ فرمایند که هر چه زودتر این دادرسی خاتمه یابد. زیرا به‌نظر اینجانب مذاکرات به‌اندازهٔ کفایت به‌عمل آمده و آن زمان فرا رسیده که وکلای مدافع تیمسار سرتیپ ریاحی با خود ایشان دفاع کنند. بدیهی است هرگاه متهم ردیف ۱ کیفرخواست در حدود موازین قانونی دفاعی دارد می‌تواند به‌عمل

آورد.

پس از این موضوع به‌عرض می‌رساند یکی از هموطنان من که ارادتی حضوری با ایشان ندارم و مقیم رفسنجان هستند، نامه‌ای به‌عنوان اینجانب نوشته‌اند که چون نامهٔ ایشان نمونه‌ای از احساسات شاه‌دوستی و وطن‌خواهی ایرانی است، از ریاست محترم دادگاه اجازه می‌خواهم عین نامهٔ ایشان در دادگاه قرائت شود و این نکته را به‌عرض می‌رساند برعکس آنچه وکیل‌مدافع تسخیری دکتر مصدق گفته‌اند و با یکی از وکلای دیگر که درست به‌خاطر ندارم، منظور اینجانب از قرائت و یا تقدیم این نامه‌ها بهیچ‌وجه تحریک دادرسان محترم و یا برانگیختن احساساتی ضد متهمین نیست. اینجانب بسیار مایل بودم که نامه‌هایی به‌نفع متهمین به‌عنوان اینجانب برسد که آن را نیز تقدیم دادگاه کنم. متأسفانه و یا خوشبختانه تاکنون چنین نامه‌هایی نرسیده. بهر جهت اگر اجازه می‌فرمایند عین نامه را قرائت می‌کنم و تقدیم دادگاه می‌نمایم.

[دادستان ارتش نامهٔ مزبور را که حاکی از احساسات شاه‌دوستی نویسنده و فشارها و تضییقاتی که برای او به‌گناه داشتن این احساسات در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق فراهم شده بود قرائت نمود.]

نویسندهٔ نامه که آقای عباس خاندانی مقیم رفسنجان است، در پایان نامه پیشنهادی نموده که تقاضا کرده است در رادیو اعلام شده و در روزنامه‌ها برای اطلاع مردم منتشر شود. من اکنون از خبرنگاران رادیو و جراید تقاضا دارم که این پیشنهاد را برای اطلاع مردم بنویسند. متن پیشنهاد به‌این شرح است:

هر کس دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه سابق را تا غروب روز سی‌ام آذر دستگیر و یا محل اختفای اورا به‌نحوی که بازداشت او برای مأمورین انتظامی میسر باشد به‌فرماندار نظامی و یا شهربانی اطلاع دهد، از طرف عباس خاندانی یک قاب عکس نوشیح شده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یک عدد پرچم ایران با شیروخورشید طلا و مبلغ ۷۵،۰۰۰ ریال وجه نقد به‌شخص معرف اهدا و یکی از خیابانهای شهر رفسنجان و یا تنها شهری که مجسمهٔ مبارک شاهنشاه در آن محل مصون از تعرض مانده است به‌نام او نام‌گذاری خواهد شد. نظر دادستان ارتش از اعلام نام معرف دریافت جایزه است.

اینجانب تردید ندارم که اگر عدهٔ قلیلی خائن و بی‌وطن قصد ازبین بردن استقلال این کشور را به‌نظر دادستان ارتش و بنا به‌کیفرخواست بمرهبری اشخاصی که زمام امور را ظاهراً در دست داشتند دارا بودند، با وجود چنین افراد وطنخواه و شاه‌دوست و با این ابراز احساسات صادقانه و بی‌ریا کشور عزیز ما همان طوری که تاریخ چندین هزارساله‌اش نشان می‌دهد تا ابد با نهایت افتخار و سربلندی و استقلال پایدار خواهد ماند. هرگاه در لحظاتی این کشور روزهای سخت و تاریکی را بگذراند، با وجود همین مردان است که بزودی آن سختیها مبدل به‌آسایش می‌شود و آن تاریکیها بمروشنایی تبدیل می‌گردد.

چون نمی‌توانم این احساسات هموطنان خود را در این دادگاه منعکس نکنم، از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم بنده را مانند یک دادخواه تلقی فرموده هرچه زودتر به‌داد اینجانب که به‌صورت کیفرخواست درآمده برسید. زیرا همه‌روزه هموطنان من از من بوسایل مختلف می‌خواهند که نتیجهٔ این دادرسی هرچه زودتر معلوم گردد. استدعا می‌کنم اگر بیانات متهمین به‌طول می‌انجامد، بساعات دادرسی بیفزایید. استدعا می‌کنم اگر آقای دکتر مصدق نمی‌خواهند این دادرسی به‌انجام برسد و قصد می‌کنند هر لحظه با عناوینی جلسات را به‌تأخیر اندازند، تصمیم مقتضی

در مورد جلوگیری از قصد ایشان اتخاذ فرمایند.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ‌وقت در فکر این هم نبودم که نظریات خود را تحمیل دادگاه کنم. واقعاً قادر برای این کار نیستم. دادگاه هم بر فرض که باشد، گوش شنوا برای این کار ندارد. پس آنچه اظهار شد در این باب قویاً تکذیب می‌کنم. بله بنده تا امروز دو مرتبه برای حضور در دادگاه عذر آوردم. عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم. اگر دادگاه تشکیل نمی‌شد و مرا یک سیاستی، یک موضوعی محکوم می‌کرده امر می‌کردند بنده را تنبیه کنند، بنده نمی‌توانستم عرضی کنم. ولی وقتی دادگاه تشکیل شد، «داده» بمعنی «عدل» است و عدل چنین می‌خواهد این‌طور امر می‌کند، که دادگاه به‌عرایض متهم رسیدگی کنند و بگذارند متهم با نهایت آزادی از خود دفاع کند. اگر دفاع او صحیح و مستدل بود، البته مورد قبول دادگاه خواهد شد. اگر نبود دادگاه الزامی ندارد که بدفاعیات متهم توجهی بنماید. این محاکمه یک محاکمهٔ سیاسی است. از هر کس بپرسند که دکتر مصدق برای چه محاکمه می‌شود؟ علت این محاکمه چیست؟ غیر ازاینکه بگویند این محاکمه سیاسی است، جواب دیگری نمی‌شنوند.

پس وقتی که علت یک محاکمه سیاسی شد، باید به‌متهم اجازه داده شود که در سیاست یعنی در علل این تشکیل دادگاه نظریات خود را به‌عرض برساند. چون تیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند که در مسائل سیاسی به‌هیچ‌وجه وارد نشوم، و همچنین از آن چهار روز آخر مرداد هم تجاوز نکنم، و به‌هیچ‌وجه به‌سوابق جریانی که علت این پیش‌آمد شده مطالبی عرض نکنم، به‌این جهت آمدن خود را در دادگاه لازم نمی‌دانستم. ولی بعد از اینکه فرمودید، یعنی شما این طور نگفتید، ولی فرمودند حضور بنده در اینجا اجباری است و اگر نیایم همان‌طور که فرمودند بنده را با زنجیر و دستبند بیاورند. گفتم چه لزومی دارد که من زحمت زنجیر و دستبند به‌کسی بدهم؟ وقتی‌که این قضیه حتمی است، خودم در دادگاه حضور می‌یابم و الآن هم آمده‌ام و حضور هم پیدا کرده‌ام. چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم، ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازهٔ شما می‌نشینم، مخصوصاً صحبتهای آن مرد برای من فرح‌بخش است. گوش می‌دهم و استماع می‌کنم.

رئیس: باز بار دیگر متذکر می‌شوم دادگاه برای دادرسی تشکیل شده و جز اعمال عدالت از روی وجدان و شرافت نظری ندارد. ضمناً موضوع مورد بحث این دادگاه هم روشن است...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

رئیس:... که شما از آن تجاهل کرده و یا درست توجه ننموده می‌خواهید به‌بحثهای خارج از موضوع کیفرخواست پرداخته موضوع را جنبهٔ سیاسی دهید که این دادگاه برای آن تشکیل نشده. یقیناً خود بهتر می‌دانید که کیفرخواست دادستان دربارهٔ شما عبارت از این است که بعد از دریافت فرمان عزل به‌جای اطاعت از فرمان شاهنشاه بدون داشتن سمت رسمی مبادرت به‌اقداماتی نموده‌اید که مشمول مادهٔ ۳۱۷ طبق ادعای دادستان شده است. اکنون می‌توانید به‌آزادی هرچه در دل دارید در موضوع رد کیفرخواست و اینکه اعمال واقع شده منطبق با آن ماده نیست و چنانکه امروز صبح هم تمام وقت جلسه را اختصاص به‌بیانات خود دادید، دفاعیات خود را ادامه دهید. اگر دیگر دفاعی علاوه بر بیانات و لوایح گفته شده ندارید، نیز بدون اینکه منعذر بموضوع سیاسی و غیره شوید بیان کنید.

دکتر مصدق: اگر فرمان صادر نمی‌شد، هیچ‌یک از این وقایع که سه روز یا چهار روز آخر مرداد روی داد پیش نمی‌آمد. علت تمام این وقایع صدور فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است. پس وقتی‌که من اجازه نداشته باشم راجع به‌این فرمان و راجع به‌علتی که سبب صدور این فرمان شده است چیزی عرض بکنم، دیگر عرضی ندارم و

منتظر حکم دادگاه می‌شوم.

رئیس: چون موضوع فرمان که پایهٔ تشکیل این دادگاه بوده در صلاحیت مطرح و خاتمه یافته، موردی برای اعاده به‌آن نیست.

دکتر مصدق: خیلی خوب.

رئیس: و ضمناً در پاسخ شما هم اظهار می‌شود اگر به‌فرمان اطاعت نموده و قانون اساسی را محترم شمرده بودید، دادستان موضوعی برای کیفرخواست شما نداشت و دادگاهی هم قطعاً تشکیل نمی‌شد. اکنون برای آخرین مرتبه سؤال می‌شود آیا دفاعی دارید بکنید؟

دکتر مصدق: برای آخرین مرتبه عرض کنم؟ به‌فرمودهٔ خود ریاست دادگاه این دادگاه به‌امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشکیل شده است. یعنی دادگاه باید پیروی از نظریات شاهنشاه که مؤسس این دادگاه است بفرمایند. موضوع دستخط یک مسئلهٔ اختلافی در قانون اساسی بین اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و نخست‌وزیر مملکت بوده. همیشه در هر مملکتی اختلاف‌نظر بین شاهنشاه و نخست‌وزیر مملکت پیدا شده و این مسئله با توافق‌نظر طرفین یا مجلس شورای ملی حل شده است. اگر نظر محترم آقایان باشد در انگلستان در ۱۹۳۶ اختلاف نظر بین پادشاه انگلیس و مستر بالدوین [نخست‌وزیر وقت] درگرفت وموضوع ازدواج مادام سیمپسن بود...

رئیس: با صحبت این دادگاه مورد ندارد.

دکتر مصدق: بسیارخوب؛ من عرضی ندارم. [دکتر مصدق به‌جای خود نشست.]

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: بنویسید: «جواب ندادند». هیچ تردیدی نیست در یک کشور قانون حکومت می‌کند نه نظر اشخاص.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: والسلام. اگر فرمایشی ندارید که دادگاه عرضی ندارد. ولی می‌توانید قانوناً هرچه در اطراف کار دادگاه و طبق قانون دارید بفرمایید. دادگاه استماع خواهد کرد.

دکتر مصدق: بنده وقتی که اجازه نمی‌دهید صحبت کنم دیگر چه عرضی دارم؟ شما که نمی‌گذارید.

رئیس: یعنی موضوع بالدوین و قانون اساسی انگلستان هم مربوط به‌این دادگاه است؟

دکتر مصدق: آقا، همهٔ مسائل دنیا بهم مربوط هستند.

رئیس: بسیار خوب. همین صحبتهای خود را ادامه دهید تا معلوم شود دادگاه هیچ‌گونه تضییقی در دفاع شما فراهم نساخته و نمی‌سازد.

دکتر مصدق: اختلاف‌نظر در قانون اساسی بین شاه مملکت و نخست‌وزیر چیز تازه‌ای نیست. اگر نخست‌وزیری راجع به‌دستخط شاهنشاه نظری داد و گفت آن نظر صحیح نیست اعم از اینکه آن قانون باشد و یا سابقه باشد و یا سابقه و عادات ممالکی که مهد مشروطیت و قانون اساسی هستند... مشروطیت ما زادهٔ فکر ایرانی نیست. مشروطیت ما اقتباس از قانون اساسی بلژیک و شاید بعضی از ممالک دیگر است. پس وقتی که ما می‌خواهیم در یک اصلی از اصول قانون اساسی خودمان تصمیم بگیریم، باید اول به‌سابقهٔ مملکت خودمان مراجعه کنیم. اگر در مملکت ما سابقه‌ای نباشد چون مشروطیت طول زیادی نداشته، به‌سوابق ممالک دیگر رجوع کنیم. در آن سوابق آنچه را در صلاح مملکت است استناد نمایم. پس وقتی‌که می‌خواهم روی سوابق ایران صحبت کنم، می‌فرمایید: «نه نکنید». وقتی‌که می‌خواهم روی عادات و سوابق ممالک دیگر عرض کنم، می‌فرمایید: «مال دیگران مال خودشان است؛ به‌ما

مربوط نیست.» این دستخط عزل که برای بنده صادر شده است در این مملکت سابقه دارد. در همین مملکت عزل و نصب سابقه دارد.

رئیس: این دادگاه با نخست‌وزیر طرف نیست.

دکتر مصدق: من نخست‌وزیر نیستم؟

رئیس: کیفرخواست راجع به‌شخصی است که از طرف اعلیحضرت عزل شده. دستخط هم رسیده و رسید داده. در تمام این مباحثی که تکرار می‌فرمایید، داد سخن داده‌اید و این‌طور به‌نظر می‌آید که دیگر مطلبی ندارید. واقعاً وقت دیگر متهمین را تلف می‌کنید.

دکتر مصدق: به‌هیچ‌وجه بنده نمی‌خواهم وقت دادگاه را تضییع کنم.

رئیس: دادگاه نمی‌تواند مفسر قانون اساسی باشد. نمی‌تواند به‌قوانین سایر کشورها هم رسیدگی کند. آنچه از شما بعد از ساعت ۱ صبح ۲۵ می‌خواهد، این است که پاسخ کیفرخواست دادستان را بدهید و بگویید این جرمهای منتسبه اصلاً صحیح است و یا نه و عمل شما منطبق با مادهٔ ۳۱۷ می‌باشد یا خیر؟

دکتر مصدق: روز ۲۸ مرداد خانهٔ بنده را غارت کردند و مرا گرفتند و آوردند اینجا. همین.

رئیس: پس دیگر دفاعی ندارید بکنید؟

دکتر مصدق: دفاع من این است که توقیف بنده، حبس بنده، محاکمهٔ بنده، جنبهٔ سیاسی داشته و عللی داشته است.

رئیس: پس نمی‌خواهید دیگر دفاع کنید؟

دکتر مصدق: شما نمی‌خواهید، من چه‌کار کنم؟ بسیارخوب.

رئیس: بسیارخوب.

دکتر مصدق: بنده منتظر حکم دادگاه هستم.

سرتیپ آزموده: به‌عرض می‌رسانم عدالت حکم می‌کند که ریاست محترم دادگاه موقع دفاع را به‌متهم دیگر واگذار فرمایند. زیرا به‌نظر دادستان ارتش بیش از این جایز نیست که وقتی یک پیرمرد هفتادوچند ساله اقرار صریح به‌جرم می‌کند، موجباتی فراهم شود که چندین مرتبه اقرار کند. به‌نظر دادستان ارتش این از عدالت دور است. از مخبرین جراید اسنداً دارم این چند جمله‌ای را که دکتر مصدق در آخرین بیاناتش اظهار داشت به‌سمع ملت ایران برسانند. دکتر مصدق صریح گفت اگر فرمان شاهنشاه نبود هیچ آن وقایع آن چهارروزه روی نمی‌داد. مبنای کیفرخواست دادستان ارتش همین است که دکتر مصدق گفت. همین است که به‌کرات اینجانب در این دادگاه گفته‌ام دکتر مصدق می‌گوید: «یاغی شدم چون شاهنشاه فرمان عزلم را صادر کرد.» اینکه با سفسطه و عوامفریبی دیگر می‌بینند در این دادگاه محکوم است استناد به‌قوانین انگلستان می‌کند. باید بداند دوران عوامفریبی دیگر با این جملهٔ صریحی که گفت علت طغیانش آن فرمان بود، گذشت. هر طفل دبستانی می‌داند که در این زمان امور سلطنت انگلستان به‌عهدهٔ طایفهٔ نسوان است. اگر گفتار دکتر مصدق منشاء اثر بتواند قرار گیرد، در ایران هم ممکن است امور سلطنت را به‌عهدهٔ نسوان خاندان سلطنتی محول کرد. عوامفریبی می‌کند.

هیچ‌گاه در هیچ کشوری بین پادشاه و نخست‌وزیر اختلاف آن هم بر سر قانون اساسی درنمی‌گیرد. اساساً در همهٔ کشورها و در کشور شاهنشاهی ایران سنت بر این جاری است و قانون اساسی این است که شاه مافوق قوای مملکت است. این مرد باغی، این مجرم خجالت نمی‌کشد می‌گوید: «من و شاه اختلافی داشتیم بر سر قانون اساسی کشور.»

واقعاً که وقیح است. اینکه می‌گوید در زمانی نخست‌وزیر انگلستان با پادشاه آن مملکت اختلاف پیدا کرد، صرف‌نظر از اینکه موضوع به‌نحوی نیست که این مرد می‌خواهد آن‌را با فرمان عزل خود مقایسه نماید، به‌این دادگاه و به‌این کشور چه‌مربوط است؟ این عیناً همان موضوعی است که روزی گفتم این گفتار مصدق چنین است که چون در قانون اساسی بلژیک یا کشور خارجی مثلاً مذهب رسمی آن کشور مصرّح نیست، ما هم در کشور ایران بگوییم اصل اول متمم قانون اساسی را قبول نداریم. جسارت و وقاحت را به‌حداکثر رسانده. اقرار صریح به‌جرم کرد. شاید از روز اول گفتم که دفاعی ندارد بکند. اینکه می‌گوید در مورد عزل وزیران یا نخست‌وزیر سابقه در ایران وجود دارد مگر شما دادرسان محترم در فرار صلاحینی که صادر فرمودید که هیچ دادگاهی در مورد اعلام صلاحیت قراری بدان مشروحی و با ذکر دلیل صادر نمی‌کند، مگر در آن قرار چندین مورد سابقه را بیان نکرده‌اید؟

این مرد تصور می‌کند در کشور ایران هیچ‌کس هیچ نمی‌فهمد و هیچ نمی‌داند جز خود او. به‌هرحال باز هم از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به‌متهم دیگر اجازه فرمایند دفاع کند. زیرا دکتر مصدق صریحاً چندین دفعه گفت دفاعی ندارد. این نکته را نیز توجه فرمایید که ضمن احضار اشخاص به‌دادگاه و ضمن جلسات اولیهٔ دادگاه دکتر مصدق بسیار صحبت نموده و دفاع کرده که کلیه در پرونده ثبت و ضبط است. واقعاً دیگر چه می‌گوید بالاخص وقتی صریح می‌گوید: «دفاعی ندارم»؟

یک نکته‌ای را باید به‌عرض برسانم که باز هم راه عوامفریبی این مرد بکلی مسدود شود. ضمن بیاناتش گفت ریاست محترم دادگاه که می‌گوید دادگاه به‌امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشکیل شده، تکلیف معلوم است. توضیحاً به‌عرض می‌رساند که طبق نص صریح قانون اساسی فرمانروایی کل ارتش به‌عهدهٔ شخص پادشاه است. در تمام کشورهای دنیا دادگاههای نظامی بنا به‌امر فرماندهی محل تشکیل می‌گردد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز این موضوع پیش‌بینی شده است که مادهٔ ۲ و مادهٔ ۲۱ این قانون عیناً قرائت می‌گردد:

[مواد مذکور قرائت شد.]

ملاحظه می‌فرمایید که این مرد چگونه سوءاستفاده می‌کند. قصد مشوب کردن اذهان را دارد. آیا مفهوم اینکه طبق مقررات قانون دادگاه نظامی به‌امر بزرگ ارتشتاران فرمانده تشکیل می‌شود این است که مقام بزرگ‌ارتشتاران فرمانده دخالتی در جریان دادرسی می‌نمایند؟ اگر چنین است، پس هر مقامی در کشور که امر به‌تشکیل سازمانی می‌دهد و یا امر بمرسیدگی به‌کاری را صادر می‌نماید، مفهومش این است که در شئونات آن کار دخالت می‌کند؟

در این مورد هم سفسطه و مغالطه می‌نماید. اتفاقاً خوب به‌خاطر دارم که در روزی خود این مرد در منزلش برای همین مادهٔ قانونی از من توضیح می‌خواست. وقتی توضیح خود را بیان داشتم، خود شرحی در تأیید این ماده قانونی بیان داشت...

دکتر مصدق: بعداً هم نسخش نمودم.

سرتیپ آزموده:... و بسیار سابقه موجود است که خودش روی همین قانون به‌عنوان وزیر دفاع ملی اقدام نموده است. اکنون که بین حرفم حرف زد استفاده می‌نمایم، نه سوءاستفاده. بین حرف من جسارت می‌کند با بی‌نزاکتی حرف می‌زند و می‌گوید: «بعد هم نسخش کردم.» دادستان ارتش این اظهارش را صددرصد تأیید می‌کند. در یکی از جلسات بحث کردم که این مرد در دادرسی ارتش سه کار قابل‌توجه کرد با سوءنیت برای متلاشی ساختن ارتش؛ برای اینکه در اواخر مرداد با رئیس‌جمهور شود و یا پادشاه. اولین عملی که کرد این بود که هرچه در قانون دادرسی و کیفر ارتش مقام سرفرماندهی که روزی بحث کردم ارتش بدون سرفرمانده مانند پیکر بی‌سر است هرچه مقام

بزرگ‌ارتشتاران فرمانده قانوناً اختیار داشتند نسخ کرد. عمل دومش که خیلی خوشمزه بود این بود در دادگستری یعنی عدلیه که طبق قانون اساسی قضات مصونیت و استقلال قضایی داشته حتی دیوان کشور را منحل کرد. ولی در دادرسی نظامی که در هیچ کجای دنیا افسر استقلال ندارد با خدعه و سالوس و ریاکاری گفت افسران قضایی باید مستقل باشند. سومین کارش این بود که گفت آن افسران مستقل حتی اگر تقصیر انضباطی کنند هیچ مقامی در ارتش حق ندارد آنان را تنبیه انضباطی کند. این سه کار برجسته‌ای بود و اصلاح اساسی بود که این آقا در دستگاه قضایی ارتش نمود. بهرجهت این تضییع اوقات تحمیلی است که دکتر مصدق می‌نماید. بنده دیگر عرضی ندارم مگر اینکه باز موجبات عرض پیدا شود.

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

***

پس از تشکیل مجدد جلسهٔ دادرسی، رئیس خطاب بسرتیپ ریاحی گفت:

تیمسار ریاحی، خودتان دفاع خواهید کرد یا وکیل‌مدافع؟

تیمسار ریاحی: بدواً وکلای مدافع اینجانب دفاع خواهند کرد و مطالبی را به‌عرض دادگاه خواهند رساند. بعداً اینجانب نیز توضیحاتی عرض خواهم کرد.

سرلشکر مهرجلالی: قبل از اینکه شروع بمدافعه نمایم، لازم می‌دانم به‌عرض برسانم که قبلاً چند کلمه‌ای در اطراف دو ایرادی که تیمسار دادستان محترم به‌بنده وارد ساخته‌اند یک مرتبه در جریان اولین اعتراض اینجانب به‌صلاحیت دادگاه و یکمرتبهٔ دیگر باز در جواب دومین اعتراض بنده به‌صلاحیت دادگاه عرض می‌کنم و بعداً شروع بمدافعه نمایم. مدافعهٔ بنده دارای دو قسمت است. چون در کیفرخواست دادستان محترم تیمسار ریاحی را شریک آقای دکتر مصدق در توطئه و سوءقصد نمودند، بدواً بایستی مطلب وجود توطئه‌ای را با توضیح در طرز عمل سرتیپ ریاحی در دوران تصدی ریاست ستاد ازبین بردارم. قسمت دوم مربوط است به‌جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد. تیمسار دادستان محترم در جواب اولین اعتراضات بنده به‌صلاحیت دادگاه قدری راه افراط و مبالغه پیموده مختصر اشتباهکاری نموده ایراد غیر وارد به‌بنده گرفتند و تعجب فرمودند که چرا سربازی چون من عمداً و یا سهواً آقای دکتر مصدق را به‌نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نام برده‌ام. و چنین نتیجه گرفتند شخصی که به‌اتهام جنایت به‌محکمه جلب شده نمی‌تواند نخست‌وزیر نامیده شود. پس اطلاق کلمهٔ «نخست‌وزیر» به‌یک‌نفر جنایتکار در خور سربازی چون من نمی‌باشد. از تذکر ایشان خوشوقت هستم. ولی چه چاره‌ای می‌توان اندیشید؟ نام آقای دکتر مصدق توأم با نخست‌وزیری است و نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بوده است و امروز در حضور دادگاه محترم در نتیجهٔ تمرد و عصیان حضور پیدا کرده است.

از طرف دادستان محترم متهم به‌جنایت می‌باشد. چون تاکنون از طرف دادگاه محترم محکومیتی پیدا نکرده و جریان امر مراحل اولیه را می‌پیماید. و چون بنده طبق موازین قانونی در این دادگاه نه مدعی خصوصی و نه مدعی عمومی ایشان می‌باشم. لذا حق ندارم کسی را که هنوز محکومیت ندارد جانی و جنایتکار نامیده و یا او مثل یک نفر جنایتکار رفتار نمایم. معهذا اگر گفته می‌شود نخست‌وزیری در نتیجهٔ لغزش به‌محکمه دعوت شده است و یا کسی در نتیجهٔ جنایت به‌محکمه دعوت شده است قطعاً نخست‌وزیر بوده است، نه برخلاف قواعد و اصول صحبت شده و نه بر خلاف تربیت و نزاکت عملی انجام گرفته است.

نیمسار دادستان محترم ایشان را جنایتکار و مجرم می‌دانند. البته دادستان مختار است. ولی بنده مثل یک شخص بیطرف تا قبل از صدور رأی متین دادگاه محترم همیشه با ایشان مثل یک متهم که به‌اتهام جنایت به‌محکمه جلب گردیده است، می‌نگرم. دادستان محترم با تمام قوا میل ندارد که وکلای مدافع از حصار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد پا بیرون بگذارند. بنده هم موافق و موکل اینجانب نیز که در همین حصار پای‌بند و گرفتار می‌باشد موافق است. ولی وقتی دیده می‌شود ایشان از خارج این حصار دلایل و براهینی برعلیه متهمین جمع‌آوری می‌نماید که در این حصار مورد استفاده قرار داده کیفرخواست را مستدل و منطقی جلوه دهد، دلیل ندارد که متهم حق نداشته باشد اقلاً یک از هزار از مطالبی که خارج از این حصار به‌نفع خود تشخیص می‌دهد در این چهار دیوار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد مورد استفاده قرار ندهد.

پس اگر با اجازهٔ دادستان محترم بنده بخواهم در خارج این دیوارهای فولادبن در پی مطالب و قضایا و حوادثی بگردم که برله موکلم در حضور هیئت محترم دادگاه عرضه نمایم، ناچارم سرتیپ ریاحی را رئیس ستاد ارتش و آقای دکتر مصدق را وزیر دفاع ملی بنامم. این نامگذاری مربوط بمروزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد نیست که من پا در حریم و میدان عمل نیمسار دادستان محترم گذارده باشم که چوب تکفیرشان را در لفافهٔ دوستی و اظهار تأسف به‌طرف اینجانب حواله فرمایند. در بیانات شیوای دادستان محترم که قطعاً با کمال دقت توجه فرموده‌اند مشاهده می‌گردد که مطالب و کلماتی که به‌وسیلهٔ وکلای مدافع گفته می‌شود اغلب به‌طوری تعبیر و تفسیر می‌فرمایند که به‌نظر می‌رسد مقصودشان فقط مرعوب کردن وکلای مدافع می‌باشد تا از این راه آزادی در بیان حقیقت را از لحاظ مدافعه برخلاف اصول دادگاه محدود فرمایند. اگر متهم و یا وکیل‌مدافع مرعوب شد از ذکر دلایل و مطالبی که به‌نفع خود تشخیص می‌دهد در نتیجهٔ تلقین و تبلیغ دادستان محترم خودداری نماید آزادی بیان خود را از دست می‌دهد. وکیل‌مدافع مقید هیچ‌وقت نمی‌توانند در سان محترم را در توفیق به کشف حقایق که باید به‌صدور رأی متین دادگاه منجر شود کمک نماید.

شاید تعبیر گفتار متهم و وکیل‌مدافع و استنتاج از آن بوسیلهٔ دادستان محترم برای اثبات کیفرخواست مفید و یا ضروری باشد. در این مورد بحثی نیست که دادستان محترم نقاط ضعف را جستجو کرده مثل یک نفر نظامی حملهٔ اصلی را معطوف به‌این نقاط فرمایند تا پس از درهم‌شکستن مقاومت متهم استفاده از موقعیت و محل آن کنند. ولی تفسیر و تحریفی که این نتایج قانونی را دربر نداشته از لحاظ استدلال و اقامهٔ دلیل در دادگاه مورد استفاده نباشد و صرفاً از نقطه‌نظر ایجاد رعب و تردید و جلوگیری از آزادی بیان وکلای مدافع به‌عمل آید، یقیناً درخور مقام ارجمند دادستان محترم که دادرسی و اجرای عدالت مفهوم حقیقی نام ایشان است نمی‌باشد.

نیمسار دادستان محترم، هر عمل و خلافی محدود به‌یک زمان معین می‌باشد، و خارج از این حدود اشخاص صفات ممیزه و سوابق خود را حفظ می‌نمایند. شما آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی را به‌جرم اعمال روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد تحت تعقیب قرار داده‌اید. بنده هم واقف هستم و میل ندارم طبق استدلال و نظریات شما از این حدود خارج شوم. وظیفه‌ای هم ندارم. ولی اگر بخواهم دلایلی هم در گذشته جستجو کنم و استنادی به‌قبل از ۲۵ مرداد بنمایم، مجبورم اشخاصی که با نامی که معرف حقیقی آنهاست در حضور دادگاه محترم معرفی کرده و برای نجات موکل خود کوشش نمایم. در این راه از حدود نزاکت و بی‌طرفی خارج نمی‌شوم. برای اجرای حق و عدالت تهدید و تکفیر و ملامت را لازم نمی‌دانم. دادگاه محل احقاق حق است و حاکم کسی است که سخنانش مستدل و دلایلش قویتر و منطقیتر باشد. استدلال ادعا و بیان دلایل لازمه‌اش این نیست که بنده از حدود ادب خارج شده برخلاف وجدان و تربیت عملی انجام دهم.

رعایت اصول تربیت و نام بردن شغل متهمین قبل از ۲۵ مرداد که خارج از کیفرخواست دادستان محترم می‌باشد

گناه کبیره نبوده که نیمسار دادستان محترم از ادای این کلمات اظهار تأسف و دلسوزی فرمودند. شاید به‌نظر دادستان محترم بنده در رعایت شرایط ادب قدری نسبت به‌آقای دکتر مصدق افراط نموده‌ام. ولی لازم است به‌عرض برسانم که حفظ شرایط ادب از مختصات اینجانب بوده، و بعلاوه حالت و موی سفید، کمر خمیده و پاهای لرزان و رنگ پریدهٔ ایشان هر بیننده را مجبور به‌رعایت ادب و حفظ نزاکت می‌نماید. حتی هیئت محترم دادگاه نیز همیشه اصول ادب و احترام را رعایت فرموده‌اند. بنده دادستان دادگاه نیستم که بخواهم با گفتار و استدلالات و طرز بیان که زیبنده و پسندیدهٔ مقام دادستانی است متهمین را تحت‌تأثیر نفوذ قرار داده مبانی کیفرخواست را محکم و مسلم و اجرای آن‌را تسریع نمایم. بلکه بنده وکیل‌مدافع هستم و در گفتار خود رعایت موازین قانونی را آزادانه می‌کنم و در جمع‌آوری مدارک و دست بردن به‌طرف عوامل و عللی که اعتراضات وارده را موجه ساخته و دفاع از موکل را تسهیل می‌نماید مختارم. لذا اگر در بیان مطلب راه حقیقت پیموده و شرایط ادب نگاه‌داشته‌ام شاید درخور تحسین و تمجید باشم. رعایت ادب و نزاکت در مقابل شخصی که دارای هیچ‌گونه قدرتی نبوده و منشأ اثر نمی‌باشد و در پنجهٔ عدالت گرفتار است، جوانمردی را به‌ثبوت رسانیده قابل تحسین است.

فاصله گرفتن از مردمان مقتدر و مقامات صاحب نفوذ در دوران قدرت و توانایی و چاپلوسی ننمودن و برای گمراهی و فریب دادن او خوب را بد و بد را خوب مجسم نساختن و این مرکز قدرت را به‌خیانت نردبان ترقی و موفقیت قرار ندادن، عزت نفس و تکبر باطنی و عدم توقع را به‌ثبوت رسانیدن، قابل تمجید می‌باشد. اگر امروز شرط ادب بجای می‌آورم، دیروز در هنگام قدرت آقای دکتر مصدق هرگز به‌پایبوسی و دستبوسی ایشان نرفتم. سر تعظیم فرود نیاوردم. نمنی و تقاضایی نکرده وسیله و واسطه‌ای برای اشتغال پست و مقام نتراشیدم. حتی تفویض شغل و مقام را از طرف ایشان نپذیرفتم و برای خوش‌آیند ایشان گزارشات فریبنده ندادم. در هر موقع عیبی به‌نظرم رسید گفتم. در مأموریتها از دولت اگر معایبی دیدم صراحتاً به‌عرض رسانیده باکی نداشتم و از نتایج بد احتمالی آن نهراسیدم. پرونده‌های گویای آبادان و اهواز و بهبهان و دزفول و کرمانشاه و کردستان شاهد این مدعا بوده و اثبات می‌نماید که همیشه با بی‌نظری انجام‌وظیفه نموده و برخلاف وجدان و برای استرضای خاطر اشخاص حرفی نزده و قدمی برنداشته‌ام. صلاح و سعادت کشور را همیشه در هر جا بر همه چیز ترجیح داده‌ام. امروز هم در این دادگاه با پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و با اتکای خدا و به‌نفس هیچ‌وقت برخلاف وجدان حرفی نخواهم زد و عملی انجام نخواهم داد. علیهذا اگر در بیانات من راجع به‌آقای دکتر مصدق تا آن جایی که مربوط به‌موکل من بوده است از راه نزاکت خارج نشده‌ام، برای خوش‌آیند ایشان نبوده بلکه معرف عادت و اخلاق من بوده.

اگر آقای دکتر مصدق را به‌نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نامیده‌ام، نیمسار دادستان محترم را مطمئن می‌نمایم که منظورم قبل از تاریخ ۲۵ مرداد بوده است. در این حصار ۲۵ تا ۲۸ مرداد که قلمرو میدان عمل شما می‌باشد با این القاب وارد نمی‌شوم و احترام حریم شما را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. شما چندین روز از این قلعهٔ مستحکم خارج شده در فضای آزاد به‌تاخت‌وتاز مشغول و فرسنگها از قلعه‌ای که خود بنا نموده‌اید و همه را در آن محبوس می‌دانید دور افتادید. ولی اگر وکیلی متهمی را به‌نام شغلی که در خارج از این قلعه عهده‌دار بوده است بنامد، فوراً آیهٔ تکفیر را نازل ساخته اورا باحلقه‌های زنجیر پولادین کیفرخواست که محدود به‌روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد است بسختی می‌بندید و اجازهٔ نفس کشیدن نمی‌دهید.

نیمسار دادستان محترم در تشریح و تفصیل کیفرخواست به‌درجه دادن بنده به‌متهمین ایراد فرموده توجه نفرمودند که بنده برخلاف عادت عملی انجام نداده‌ام. آنچه را که تا امروز در دوران خدمت نموده‌ام امروز هم در محضر دادگاه

و با اجازهٔ دادرسان محترم افتخار آن را حاصل کرده و عادت دیرین خود را تجدید نموده به‌متهمین درجه دادم. خدا را شکرگزارم که همیشه مرا منشاء کار خیر قرار داده خدمت و محبت به‌هم‌میهنان را در دسترس همت و توانایی من قرار داده است.

فدای همت مردان پاکبازانم که از محبت با غیر دشمن خویشند

دادستان محترم یک ایراد منطقی دارند که چرا به‌متهم ردیف ۲ طبق نامگذاری ایشان، یک‌مرتبه بدون طی مدتهای قانونی و درنظر گرفتن مراحل درجات عالیترین درجه داده شده است زیرا متهم درجهٔ ۲ با متهم درجهٔ ۱ قابل قیاس نیست.

زاحمد تا احد یک میم فرق است جهان‌اندر همین یک میم غرق است

اگر آقای دکتر مصدق را متهم درجهٔ ۱ بنامیم، معلوم نیست چه درجه‌ای به‌متهم دیگر داده شود تا عدالت و انصاف رعایت شده میزان سنجش و مقایسه بین دو متهم بدست آید. متهم درجهٔ ۱ که قدرت و توانایی فوق‌العاده برای خود فراهم نموده و تمام مراکز قدرت را تحت‌الشعاع قرار داده و بنا به‌گفتهٔ دادستان محترم دستگاه مخوفی ایجاد و به‌کار انداخته و اداره می‌نموده است با سرتیپ ریاحی یک نفر سرباز بی‌خبر از امور سیاست چه تناسب و چه وجه شبهی داشته که درجهٔ زیر آن سرتیپ ریاحی باشد. این ایراد دادستان محترم وارد و مورد گواهی اینجانب می‌باشد. وکیل‌مدافع لزومی ندارد که استدلالات دادستان محترم را که کلمهٔ «مدعی عمومی» دربارهٔ ایشان بهتر صادق است قبول نموده، سرتیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار دهند. آقای دکتر مصدق در امور کشوری و لشکری هم‌ردیف نداشتند. به‌طوری که همه از وقایع این دوران اخیر اطلاع دارند عموم وزرا و وکلا و احزاب، ارتشبها تحت‌الشعاع افکار ایشان قرار داشته و هیچ‌یک در ردیف ایشان نبوده‌اند.

خود دادستان محترم در بیاناتشان این ادعا را ثابت نمودند و آقای دکتر مصدق هم صراحتاً به‌عرض دادگاه رسانیدند که خود محور اصلی امور بوده و بقیه و همه مثل میلیونها سیاراتی که در منظومهٔ شمسی قرار دارند در حول محور به‌وسیلهٔ یک قوهٔ جاذبهٔ نامرئی بودند. بیانات آقای دکتر مصدق و اعمالشان با کمال روشنی واضح و مبرهن می‌سازد که اصولاً نسبت به‌سرتیپ ریاحی آن اعتماد و اطمینانی که لازمهٔ همکاری نزدیک می‌باشد نداشته است. یکرنگی و سروسرّی در میان نبوده و عدم‌رضایت از سرتیپ ریاحی از گفتار ایشان کاملاً مشهود می‌گردد. این وضعیت و موقعیت کوچکترین گمان را در همکاری بین دو متهم از بین برداشته و کمترین سوءظنی به جای نمی‌گذارد. ولی در نتیجهٔ فرضیه‌ای که در قبال دادستان محترم به‌وجود آمده است، می‌خواهند به‌زور و فشار و دلایل غیر وارد سرتیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار بدهند.

اما شما دادرسان محترم متوجه تمام نکات بوده به‌اصرار و ابرام دادستان محترم توجه نخواهید فرمود. می‌دانید و قیاس به‌نفس می‌کنید که افسران ارتش همه بی‌تقصیر و همه خدمتگزارند. بسنجید و بی‌جهت این سرباز فداکار را آلوده و گرفتار امور سیاسی نخواهید نمود و ارائه طریق خواهید کرد و اجازه خواهید داد که این مردمان خدمتگزار که یکی از آنها سرتیپ ریاحی است در راه خدمت به‌کشور جان خود را در رکاب شاهنشاه با سربلندی و افتخار فدا نمایند.

رئیس: قبل از وارد در موضوع شدن دادستان توضیحاتی دارد.

سرتیپ آزموده: دیروز با پریروز بود که اینجانب در روزنامه یا مجله‌ای می‌خواندم که در قدیم الایام عنوان و نام وکیل مدافع «شرخر» بود. یعنی نوشته بود در همین دادگستری تهران به‌وکیل مدافع می‌گفتند «شرخر» یعنی وکیل

مدافع کسی بود که شرّ به‌پا می‌کرد. البته آن روزنامه دادستان مفصلی نوشته که عین حقیقت بود. در یکی از جلسات دادگاه اینجانب بحثی نمودم که در زمان قدیم دادستان و وکیل‌مدافع چگونه انجام وظیفه می‌کردند و اظهار امیدواری کردم که در این دادگاه محترم انشاءالله انجام وظیفه طبق اسلوب جدید باشد. بنده قصد داشتم که وکلای محترم تیمسار ریاحی و آن تیمسار که صحبتهای خود را نمودند اگر لازم شود بنده هم توضیحی بدهم. ولی توضیحات سرلشکر میرجلالی بنده را وادار می‌کند توضیحاتی را به‌عرض برسانم.

اولا بنده نفهمیدم ایشان متهمند، آن هم متهمی که از خود آخرین دفاع می‌کند، با وکیل مدافع دکتر مصدق‌اند. اساساً نفهمیدم چه می‌گویند. آنچه استنباط کردم تمام سخنان و فرمایشات ایشان روی دو موضوع بود: یکی اینکه بنده در یکی از جلسات گفته‌ام و ایراد گرفته‌ام که ایشان چرا به‌آقای مصدق نخست‌وزیر گفته‌اند. این خاطره را اصلاً به‌یاد ندارم و از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به‌تیمسار سرلشکر میرجلالی امر بفرمایند از روی صورت جلسات دادگاه مورد ایراد را پیدا نمایند تا ببینم چیست و ببینم آیا نحوهٔ بیان بنده طوری بوده که ایشان مثلاً با ادب شوند و بنده بی‌ادب و ایشان خدمتگزار باشند و بنده مثلاً غیرخدمتگزار.

موضوع دوم این بود که بنده ایراد کردم چرا فرمودند متهم درجهٔ ۱ و متهم درجهٔ ۲. آنچه به‌خاطر دارم در یکی از جلسات چنین اصطلاحی را ایشان بیان فرمودند و بنده ایراد و اعتراض، خیر، توضیحاً عرض کردم و مقصودم این بود که اصطلاح «درجه» معنای شخصی را به‌ذهن می‌آورد. به‌نظر اینجانب وقتی می‌گوییم متهم درجهٔ ۱ و متهم درجهٔ ۲ در ذهن چنین تبادر می‌شود که یکی تقصیرش بیشتر از یکی و دیگری جرمش مهمتر از دیگری است. چون اینجانب که مدعی هستم هر دو متهم موضوع کیفرخواست را در یک ردیف می‌دانم جسارتاً در آن روز عرض کردم، درجهٔ ۱ و ۲ منظور نظر دادستان نیست. آنچه به‌خاطر دارم تیمسار میرجلالی هم شاید توضیح فرمودند و موضوع منتفی شد. ولی با نهایت تأسف امشب بیاناتی فرمودند که اینجانب همان طوری که بارها عرض کرده‌ام در راه انجام وظیفه کلمه‌ای را بلاجواب نخواهم گذاشت، حال اگر روی اظهارات بنده کسی مرعوب می‌شود این از ضعف نفس خودش است. آدم قوی با گفتار مرعوب نخواهد شد. به‌فرض اینکه قصد من از اظهارانم مرعوب نمودن وکلای مدافع باشد، وکیل مدافع شایسته نه‌تنها مرعوب نمی‌شود بلکه تشجیع می‌گردد. این سیستم دفاعی سرلشکر میرجلالی مربوط به‌قرن هفدهم و هجدهم است. امروز خریدار ندارد.

پس جواب آن قسمت از فرمایشات ایشان را که اظهار داشتند دادستان ارتش گفتارهایش به‌نحوی است که می‌خواهد وکیل‌مدافع را مرعوب کند، دادم. اتفاقاً اگر در این دادگاه مثلاً یک نفر ستوان ۳ وکیل‌مدافع سرتیپ ریاحی بود، شاید باز هم ساده‌لوحانی می‌گفتند چون یک سرتیپ دادستان ارتش است و بیاناتش رعب‌آمیز به‌قبول ایشان است، آن ستوان ۳ تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. ولی من نمی‌دانم چقدر جبن و ضعف نفس می‌خواهد که یک سرلشکر در برابر اظهارات یک سرتیپ به‌قدری مرعوب گردد که نتواند خودداری کند. اینها راه دفاع نیست. اینها کوچکترین اثری در انجام وظیفهٔ من ندارد. فرمودند خدماتشان در برابر مصدق از چه قرار بوده. تعظیم و تکریم نکرده‌اند. در آبادان و تهران چه کرده‌اند. این صحبتها به‌بنده و دادگاه چه مربوط است؟

ولی چون عنوان می‌فرمایند، صریحاً می‌گویم که دکتر محمد مصدق نظامی نبود. هر عمل ناشایستی که در وزارت دفاع ملی و در دستگاه ارتش انجام داد، زیر سر چند سرلشکر و سرتیپ بود که او را هدایت می‌کردند و معاونت می‌نمودند. آن هم پاسخ این قسمت از اظهار شما.

در این دادگاه صریحاً بگوییم هر کس باید تکلیف خود را بداند و جز از راه قانون راه دیگری نپیماید. عوامفریبی،

ریا، سالوس، جملات شش پهلو بلاجواب نخواهد ماند. تردید ندارم نیمسار سرلشکر میرجلالی این اظهاراتی که فرمودند بسیار تأثرآور بود. خودشان تشخیص خواهند داد اگر در گوشهٔ خلوتی یک دور با دقت مرور فرمایند و ببینند چه می‌گویند و در مقابل چه شخصی می‌گویند و در برابر چه عملی. مدعی هستم که موکل ایشان تلگراف کرده: «شاه فراری است. جلوی توده‌ایها را نگیرید.» این ادعا با این حرفها با سپیدی موی دکتر مصدق، خمیدگی پشت او، اشک تمساح ریختن و ناله کردن رفع نمی‌شود. دکتر مصدق به‌نظر دادستان ارتش نه تنها قابل رحم نیست، بلکه باید وسط میدان سپه به‌دار آویخته شود و سرنیپ تقی ریاحی باید در سینهٔ همین سربازخانهٔ قصر جلوی مسلسل گذاشته شود. زیرا هر دو [با صدای بلند] که یکی خود را وزیر دفاع ملی و نخست‌وزیر قلابی می‌دانست و دیگری رئیس ستاد ارتش بود، قصد داشتند زن و بچه و ناموس این کشور را از یک طرف، دستگاه سلطنت و اساس استقلال این کشور را از طرف دیگر به‌دست بیگانه بدهند و تاریخ چند هزار سالهٔ این کشور را یکباره از بین ببرند تا شاید سینه‌های خود را فراخ نگاه دارند. یکی مثلاً رئیس جمهور باشد و دیگری فرمانده کل قوا.

اگر نیمسار سرلشکر میرجلالی‌ها انجام وظیفهٔ مرا نمی‌پسندند، باید بدانند این کشور را همین سرلشکرها به‌این روز انداخته‌اند. این ارتش را که همهٔ افسران و سربازان و درجه‌داران شریف و شاه‌دوست هستند به‌همین نحو بیانات و استدلالات روحیهٔ آنها را ضعیف و به‌روزی انداخته بودند که سرنیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش بود و در لحظات آخر با به‌دستور دکتر محمد مصدق و یا به‌ابتکار خود که از لحاظ سربازی در وضع او اثری نداشته و ندارد به‌آن روزگاری انداختند که در کیفرخواست تشریح نموده‌ام.

به‌عرض ریاست دادگاه می‌رسانم که در این دادرسی موقعی که بیانات خارج از موضوع می‌کنند، لطفاً جلوی بیانات اظهارکنندگان را بگیرید و یا رویه و نحوهٔ انجام وظیفهٔ اینجانب همین است که ملاحظه می‌فرمایید و غیر این نخواهد بود. نه قصد ارعاب دارم نه تهدید. با کمال ادب و نزاکت مثل یک دادستان وظیفهٔ خود را انجام می‌دهم منتها اشخاصی تحت لفافه با کنایه و اشاره بیانات خود را می‌گویند و اینجانب زبانی جززبان صراحت نداشته و نخواهم داشت. به‌اندازه‌ای در سمت دادستانی عادل هستم که روزی شنیدم نیمسار سرنیپ‌ریاحی دونفر وکیل مدافع تعیین کردند. به‌همقطاران دادیار خود گفتم: «به‌نظر می‌رسد از بهترین افسران ارتش باشند. شما باید نیمسار مزبور را کمک کنید و بجز آن دو نفر، وکیل‌مدافع دیگری هم تعیین کنید.» درست به‌خاطر ندارم. شاید در حضور خود نیمسار ریاحی بود. ولی ملاحظه می‌کنم که نحوهٔ بیانات یکی از وکلای مدافع نیمسار را وادار به‌جوابگویی می‌کند. به‌نیمسار سرنیپ ریاحی صریحاً می‌گویم هرگاه تشخیص دهم نحوهٔ دفاع طوری است که راه ارفاق موجود است، برپا می‌خیزم و از دادگاه تقاضای تبرئهٔ متهم و یا ارفاق را می‌نمایم. ولی هرگاه قصد نمایند که با نهایت بی‌انصافی افسری را که هیچ قصدی ندارد جز انجام‌وظیفه او را دلسرد نمایند نه تنها دلسرد نمی‌شوم بلکه به‌کرات گفته‌ام سرسخت‌تر می‌شوم و صریحتر صحبت می‌کنم. دیگر عرضی ندارم. اخذ هر گونه روشی منوط به‌تصمیم وکلای محترم مدافع و ریاست محترم دادگاه خواهد بود.

سرلشکر میرجلالی: قبل از آنکه مطلب دوم را شروع کنم، لازم است که از حسن‌نیت نیمسار دادستان محترم تشکر کنم که حقیقتاً وظیفهٔ دادستانی را به‌طوری که قبلاً به‌عرض رسانیدند بسیار خوب انجام می‌دهند. دادستان محترم جای ارفاق برای متهم نگذاشتند. اگر بالاتر از حکم تقاضای اعدام مجازات دیگری هم هست دادستان محترم به‌سر موکل من منت نگذارید. هیچ دلیلی ندارد که وکلای مدافع در مقابل گفتار دادستان محترم ساکت و جامد بمانند.

دادستان محترم از طرز بیان خود کاملاً خوشوقت‌اند. تصور می‌نمایم در موقع بیان مطالب شخصاً به‌طوری

تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند که رشتهٔ صحبت از دستشان خارج می‌شود. بنده در عرایضم اهانتی و یا کلمهٔ ناروایی بهدادستان محترم عرض نکردم که موجب این گفتار غرّای ایشان بشوم.

ما خود افتادگان مسکینیم　　حاجت تیغ برکشیدن نیست

موکل بنده به‌حد کفایت متأثر و وحشت‌زده هست. دیگر لزومی ندارد که دادستان محترم با فرمایشات گرم و پر از حرارت خود مجدداً موکل بنده را یادآور می‌شوند. آنچه که در محکمه گفته می‌شود برای هیئت محترم دادگاه و دادرسان محترم به‌عرض می‌رسد که بایستی بعد از این تعادل گفتار تصمیم صحیح گرفته و رأی متین خود را ابلاغ فرمایند. وکیل مدافع آن‌هم در این دادگاه جز تقاضای احقاق حق تقاضای دیگری ندارد و احتیاجی به‌ارفاق ندارد. بنده وکیل مدافع اگر ایمان به‌بی‌گناهی موکلم نداشتم، قبول این خدمت سنگین را نمی‌کردم که مورد خرده‌گیری غیرمنطقی دادستان محترم بشوم.

دریادار نصیرزند: متأسفانه نیمسار دادستان ارتش خیلی بسرعت تحت‌تأثیر اعصاب قرار می‌گیرند. این یک خصوصیتی است که وقتی اشخاص تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند، منطق را فراموش می‌کنند. فرمودند: «روزنامه‌ای خواندم. سابقاً وکیل‌مدافع شرخر بود.» یعنی کسی که ایجاد شرّ می‌کند. همان‌طوری که تکیه کلام دادستان است و بنده هم آن را می‌گویم خیلی عجیب است. اولاً معنای این عبارت این نیست که نیمسار دادستان ارتش استنباط کردند. معنای آن این است که وکیل مدافع سابقاً می‌رفت شر می‌خرید. نه خودش ایجاد شر می‌کرد. مقصودم از توضیح این موضوع این است که نیمسار دادستان توجه فرمایند وکیل مدافع نمی‌تواند مورد تعرض دادستان ارتش قرار گیرد. ایشان معتقدند که متهم به‌نظر ایشان مجرم است و هر چه می‌خواهند بایستی بتازند. ولی باید این نکته را مرکوز ذهن قرار دهند که وکیل مدافع متهم نیست و نبایستی به‌طوری با او صحبت کرد که توهینی، آن هم یک توهینی عمومی به‌وکلای مدافع باشد. مثل این است که هر کس در روی این نیمکت می‌نشیند مجرم است. چنین نیست. حتی متهم نیز تا زمانی‌که رأی دادگاه دال بر محکومیت او صادر نشده است، نباید مورد تعرض قرار گیرد و توهین شود چه رسد به‌وکیل مدافع.

بنده باید به‌نیمسار دادستان ارتش عرض کنم که من یک نفر وکیل‌مدافع نیمسار ریاحی خودرا فهرمان ۲۸ مرداد می‌دانم. همان کسی که آقای دکتر مصدق معتقدند به‌جای ایشان باید محبوس باشند. وقتی که چنین خصوصیتی وجود داشته باشد نباید وکلای‌مدافع را به‌این ترتیب مورد تعرض قرار داد. ما وکلای مدافع نیمسار سرتیپ ریاحی وکلای مدافع آقای دکتر مصدق نیستیم. ما به‌هیچ‌وجه عمل ایشان را نه‌کردار ایشان را تأیید نکرده و نمی‌کنیم. ما یک موکل داریم و آن‌هم نیمسار سرتیپ‌ریاحی است. چرا این وکالت را قبول کردیم؟ بنده در دفاع به‌عرض می‌رسانم و مقتضی نیست که نیمسار دادستان رسماً اظهار کنند همین سرلشکر یا همین افسران بودند که ارتش را در چنگال دکتر مصدق انداختند، کشور را به‌این روز انداختند. به‌فرض اینکه کسی هم باشد به‌نام موکل بنده، ولی سایر سرلشکرها چنین نکردند و نمی‌کنند و نخواهند کرد. برای اینکه عنصر سرباز مقدس است. عنصر سرباز کسی است که خود را برای فداکاری در راه میهن و شاهنشاه آماده کرده است. اگر ما مبارزات اصولی کردیم ولی وارد بعضی جزئیات نمی‌شویم.

متأسفانه در دادگاه بعضی مسائل صحبت شد و باید بگویم مناظره‌ای شد که نمی‌بایستی بشود. سیاست، مسائل نظامی. این قبیل صحبتها در این دادگاه مقتضی نبود. مسئله روشن بود. اتهام واضح بود. استدلال معین و مشخص بود. می‌بایستی سی‌ویکمین جلسهٔ دادگاه فقط تکرار مکررات باشد. بنده شخصاً معتقدم این دادگاه در هفتهٔ اول باید کارش را تمام می‌کرد. عرض می‌کنم قسمت عمدهٔ وقت دادگاه را خود نیمسار دادستان ارتش گرفتند. پس از ایشان

جلسهٔ سی و سوم

سی و سومین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۹/۴۵ صبح پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۳۲ در سالن باشگاه افسران بادگان قصر تشکیل شد. پس از رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به‌سرتیپ آزموده اظهار داشت:

اگر مطالبی دارید، بیان فرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه یک توضیح لازم را باید به‌عرض برسانم و چند نامهٔ وارده را نیز تقدیم دادگاه محترم می‌نمایم.

روزنامهٔ *اطلاعات* مندرج چهارشنبه ۲۵ آذرماه تحت عنوان «مرا متهم می‌کننده شرحی درج نموده به‌قلم جناب آقای مسعودی. موضوع آن راجع به‌هزینهٔ سفر امریکای هیئت اعزامی تحت ریاست آقای دکتر مصدق است. گویا به‌توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در این دادگاه داده‌اند پیرایه‌هایی بسته شده که ایشان مجبور به‌ادای توضیح شدند. اینجانب برای بار سوم توضیح می‌دهم که طرح این موضوع در این دادگاه برای این اصل بود که در یکی از جلسات آقای دکتر مصدق عنوان نمودند برای سفر امریکا از خزانهٔ دولت هزینه‌ای نشده است. روی این عنوان اینجانب تصویبنامه‌ها را قرائت کردم. آخرین توضیح آقای دکتر مصدق این بود که هزینه‌هایی از خزانه شده. راجع به‌صورتحساب و عمل حسابداری عیناً چنین گفتند: «منصدی حساب آقایان صالح و دکتر سنجابی بودند. بعد حساب به‌عهدهٔ آقای مسعودی گذارده شد که ایشان در تهران حساب و اسناد خرج را تنظیم و آن را تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند.» به‌هر جهت منظور از این توضیح این بود که دادستان ارتش به‌هیچ‌وجه نوجهی به‌حساب نداشته و اساساً از وظیفهٔ او خارج است. همان طوری که عرض شد، اصل مطلب به‌قراری که شرح داده شد بوده است. اینک با اجازهٔ ریاست محترم دادگاه چند نامهٔ واصله را تقدیم می‌کنم.

[*دادستان ارتش نامه‌هایی مربوط به‌دعای صبحگاه و شامگاه و سرود شاهنشاهی و ابراز انزجار از اظهارات دکتر مصدق که به‌او رسیده بود برای ضبط در پروندهٔ امر به‌دادگاه تقدیم کرد. نامهٔ اول را که مربوط به‌مادری بود که فرزند خود را در وقایع ۲۸ مرداد از دست داده بود قرائت کرد.*]

دکتر مصدق از آه این مظلومین مصون نخواهد بود. به‌فرض محال اگر دامنگیر خودش نشود، اعقابش مصون از خشم و غضب الهی نخواهند بود. به‌هر جهت از موقع استفاده نموده و به‌این مادر داغدیده تسلیت می‌گوییم. تقاضا می‌کنم آقایان دادرسان هنگام شور و صدور رأی منظرهٔ این داغدیدگان را در پیش چشم خود مجسم نمایند.

نکتهٔ دیگر اینکه یک نفر از اهالی تهران چندی قبل آسیابی از آقای دکتر مصدق اجاره می‌کند به‌سالیانه ۱۵۰۰ تومان. چندی بعد خانه‌ای که داشته به ۸۰۰۰ تومان می‌فروشد و آن آسیاب را تعمیر می‌کند. ولی بعد پیشوای معظم آسیاب را سالیانه ۴۰۰۰ تومان به‌مرد دیگری اجاره می‌دهد. آن مرد اکنون شب و روز دعاگوی این پیشوا است.

رئیس: این که مربوط به‌کار ما نیست.

سرتیپ آزموده: از بنده مردم می‌خواهند و من بایگانی دیگری هم ندارم و باید این نامه‌ها را در همین‌جا تذکر بدهم تا در پرونده ضبط شود. منظورم این است که نویسندهٔ این نامه اگر راست گفته باشد، آقای دکتر مصدق لااقل وسایل ترضیهٔ خاطر او را فراهم بکنند. البته منظور بنده تذکار است و به‌وظیفهٔ اصلی بنده مربوط نیست. تصور می‌کنم تذکر خیرخواهانه ایرادی نداشته باشد.

آقای سیدعبدالحسین مطهری شرح مفصلی نوشته‌اند و ضمن آن می‌نویسند در جایی که آقای دکتر مصدق در دادگاه باید اصطلاح کنند عملی که انجام شده بدست خائنین و بی‌وطنان و احزاب چپ بود. اصطلاح می‌کنند بدست احزاب ملی و تجار و کسبه بود. وبالعکس در جای دیگر وارونه اصطلاح می‌کنند. [*آن گاه دادستان شرحی را که نویسندهٔ این نامه مبنی بر احساسات شاه‌دوستی نوشته بود توضیح داد.*]

آقای حمید نهاوندی ضمن نامه‌ای می‌نویسد افراد شاه‌دوست و میهن‌پرست نگران صدور رأی دادگاه هستند و از دادگاه محترم می‌خواهند حکم غلبهٔ حق را بر باطل صریحاً اعلام دارند. اینکه این نامه‌ها را من در اینجا می‌خوانم برای اجرای امر هموطنان عزیزم می‌باشد.

رئیس: به‌طوری که بارها تذکر داده شده، چون موضوعات خارج از بحث این دادگاه ایجاد مباحثه می‌نماید، خواهش می‌کنم بعد از این عین نامه را به‌دادگاه بدهید تا تفصیل زیادی دربارهٔ آن نشود و وقت دادگاه را ضایع نکنند. چون این مباحث مربوط به‌ما نیست.

سرتیپ آزموده: استدعا می‌کنم اوامرتان را صریحاً بفرمایید تا در صورت‌جلسه قید شود. بنده هم بعداً این نامه‌ها که به‌من رسید به‌استناد دستور جناب‌عالی برای صاحبان آن پس خواهم فرستاد.

رئیس: پس نفرستید. التفات کنید در پرونده ضبط خواهد شد. چون احتیاج به‌تفصیل و توضیح ندارد.

سرتیپ آزموده: بنده هم فقط تذکر می‌دهم و توضیح مفصلی نسبت به‌آنها نداده‌ام.

رئیس: آقای دکتر مصدق، جناب‌عالی فرمایشی دارید، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده می‌خواستم عرض بکنم به‌بنده مربوط نیست که این نامه‌ها در اینجا خوانده می‌شود یا نمی‌شود. البته ریاست محترم دادگاه هر طور اجازه می‌فرمایند مختارند و خود دانند. ولی خواستم تذکر بدهم که ریاست دادگاه بعد از اینکه آقای دادستان تمام نامه‌ها را خواندند این تذکر را می‌دهند، و حال آنکه بنده هر وقت خواستم توضیحی به‌عرض دادگاه برسانم در اولین کلمه محروم از عرض می‌شوم. دیگر اینکه در چیزهایی که در اینجا گفته می‌شود، اگر نسبتی به‌کسی داده شود طرف باید جوابگویی کند. بنده فقط در جواب فعلاً عرض می‌کنم دستور بفرمایید این مرد اجاره‌نامهٔ او را بخواهد و ارائه بدهد تا من توضیح بدهم.

رئیس: البته توجه فرمودید که بیش از یک نامه خارج از موضوع نبود و آن هم تذکر داده شد. رسیدگی به‌این موضوع هم مطلقاً چنانچه خود آقای دادستان اشاره کردند مربوط به‌این کار نبود و در وظیفهٔ دادگاه نمی‌باشد.

سرتیپ آزموده: اگر اجازه بفرمایید چون ایشان زندانی هستند این امرشان را اجرا کنیم؛ چون البته نمی‌توانند از اینجا خارج شوند. از طرفی همان طور که عرض کردم شاید اصلاً موضوع این نامه دروغ باشد.

رئیس: البته در خارج از محیط دادگاه مانعی ندارد. اکنون نیمسار سرلشکر میرجلالی بدفاع از نیمسار ریاحی ادامه دهید.

سرلشکر میرجلالی: نیمسار سرتیپ ریاحی همیشه با ورود افراد ارتش در احزاب مبارزه می‌کرده است، با

فعالیتهای سیاسی در ارتش مبارزه می‌نموده است و وارد شدن افسران را در احزاب خیانت به‌ارتش تشخیص داده بوده است. طرحی از طرف ستاد ارتش قبل از تصدی ایشان بموزارت جنگ برای تنبیه افسرانی که عضویت احزاب را قبول می‌نمایند تهیه و در حضور وزیر دفاع ملی وقت در کمیسیونی که سرتیپ ریاحی عضویت آن را داشته است مطرح و مورد شور قرار می‌گیرد. در این طرح تنبیهات سخت تا اخراج از خدمت پیش‌بینی می‌شود. سرتیپ ریاحی در این کمیسیون اظهار می‌دارد: «حتی ممالک خیلی متمدن که عضویت احزاب را برای ارتش قائل شده‌اند، امروز به‌اشتباه خود پی برده و ارتشهای خود را با محظورات بیشماری مواجه ساخته و اکنون در پی رفع این نگرانی می‌باشند. در ارتش ما این قبیل اقدامات در حکم انحلال ارتش می‌باشد. با این فکر باید بسختی مبارزه شود و ارتش باید از هر گونه اعمال نفوذ سیاسی برکنار باشد.»

این طرز فکر می‌رساند که سرتیپ ریاحی دشمن سرسخت مداخلهٔ احزاب در ارتش بوده و عملاً طبق پرونده‌های موجود در ستاد ارتش با این قبیل افکار جدال خستگی‌ناپذیر می‌نموده است. سرتیپ ریاحی مجاز نبوده است که این مطالب را در دسترس مردم و افکار عمومی بگذارد. ولی به‌پیروی از نیات شاهنشاه برای حفظ سازمان ارتش کوشش می‌نموده و پس از ممانعت از شرفیابی رئیس ستاد ارتش به‌حضور اعلیحضرت همایونی سرتیپ ریاحی کاملاً در بی‌اطلاعی بسر برده و بر اشکال کار ارتش بیش از پیش افزوده می‌گردد. در این دوران هم سعی و جدیت کافی به‌عمل آمده که تصمیمات غلطی راجع به‌فرماندهان گرفته نشود. ولی بدبختانه در این مرحله اطلاعات زیادی از منابع و مجاری مختلفه به‌آقای دکتر مصدق می‌رسیده و ایشان هم بدون مشاوره و بررسی و تشخیص نظریات خصوصی گزارش دهندگان تصمیمات شدیدی بر علیه فرماندهان می‌گرفته‌اند. ولی سرتیپ ریاحی تا حد امکان از اجرای تصمیمات غیرعادلانه و غلط آقای دکتر مصدق جلوگیری به‌عمل می‌آورده است. این موضوعها موارد بسیاری دارد که پرونده‌های ستاد ارتش حاکی از آن است و روشنترین دلیل عدم‌همکاری و موافقت نظر سرتیپ ریاحی با آقای دکتر مصدق می‌باشد.

روز جمعه ۲۳ مرداد سرتیپ ریاحی که بر حسب معمول باید برای دادن گزارشات به‌حضور آقای دکتر مصدق می‌رسید از خانه خارج نمی‌شود؛ و آقای دکتر مصدق نگرانی خود را از غیبت رئیس ستاد ارتش در آن روز به‌عرض دادگاه محترم رسانیده‌اند. سرتیپ ریاحی تمام روز را در اطراف وضعیت عمومی یعنی اختلافات جدید آقای دکتر مصدق با دربار و فشار بموکلای جبههٔ ملی برای دادن استعفا و عدم توجه به‌اعتراض و نظریات اشخاص ذینفوذ در کشور و وکلای جبههٔ ملی و موضع رفراندوم و نتیجهٔ بعدی آن و هزار مسائل جاری روز اندیشید و بخصوص راجع به‌وضع و تکالیف ارتش در این گیرودارهای مبتلابه‌ارتش که به‌طور روشن نمی‌توانست واقف و با خبر از جریانات پشت پردهٔ آن باشد فکر نمود. وضعیت ارتش را خطرناک تشخیص می‌دهد و چون از تمایلات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کاملاً بی‌اطلاع بود و آقای دکتر مصدق را بازیکن تمام این صحنه‌ها و یگانه‌آمر دستگاه مستقیم ارتش می‌بیند، اگر خود را حاضر و آماده به‌خدمت در پست ستاد ارتش با آقای دکتر مصدق ندانسته، مصمم به‌استعفا می‌گردد. چون در روز شنبه ۲۴ مرداد بعدازظهر راجع به‌عدم احضار ارابه‌ها از سعدآباد مورد بازخواست دکتر مصدق قرار گرفته تهدید به برکناری از پست ستاد ارتش می‌شود و به دلیل تصمیم قبلی به خشونته از نظر ایشان حسن استقبال نموده وکار راخاتمه یافته‌تلقی می‌کند. بهمین دلیل‌مستقیماً ابتکاری‌برای استعفاءازریاست ستادارتش به‌خرج نمی‌دهد و بنابر گفتهٔ آقای دکتر مصدق انتظار آن را می‌کشید که عوض ایشان تعیین گردیده و پست ریاست ستاد را ترک کند.» اتفاق شب ۲۵ مرداد سرتیپ ریاحی را در تصمیم خود راسختر می‌سازد. ولی آقای دکتر مصدق گویا

نمی‌تواند در چنین وضعیتی کسی را برای مسئولیت این مقام حاضر سازند و یا فرصت این عمل را پیدا نمی‌کنند. سرتیپ ریاحی در حال انتظار با اضطراب روحی و عدم رضایت در آن چند روز برخلاف میل و ارادهٔ باطنی به‌نمایلات آقای دکتر مصدق آلوده می‌شود.

ساعت ۱۱ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

* * *

مقارن ساعت ۱۱/۲۰ مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید و سرلشکر میرجلالی مدافعات خود را چنین ادامه داد:

مرحلهٔ دوم زمان تصدی ریاست ستاد سرتیپ ریاحی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد می‌باشد که دفاع اصولی آن توسط سرکار سرهنگ شاهقلی به‌عمل خواهد آمد و من به‌طور اجمال از آن می‌گذرم. در این چهار روز تیمسار دادستان ارتش در کیفرخواست خود موضوع توقیف تیمسار سرتیپ نصیری و موضوع بخشنامهٔ شامگاه و صبحگاه، دستور تلگرافی به‌خارج راجع به‌مجسمه‌ها و دستور تلگرافی راجع به‌عدم جلوگیری از احساسات و تظاهرات عناصر چپ را مورد ادعای خود قرار داد و کیفرخواست صادر فرموده‌اند.

در این موارد بنده بهیچ‌وجه دفاعی ندارم. اصولاً وارد این موضوعها نمی‌شوم. زیرا آقای دکتر مصدق که حاکم مطلق‌العنان ارتش بوده‌اند، مطابق اقرار صریح خود در حضور هیئت محترم دادگاه گناه این عملیات را از دوش سرتیپ ریاحی برداشته و به‌عهده گرفته و شانه از زیر بار سنگین مسئولیت آن خالی ننموده‌اند. خود آقای دکتر مصدق دربارهٔ صدور این دستورات از خود دفاع نموده و علل و جهاتی را که باعث اتخاذ این تصمیمات گردیده به‌عرض رسانیده‌اند. آقای دکتر مصدق مفاد گزارش هیئت هشت نفری نمایندگان محترم مجلس شورای ملی را که بنا به‌گفتار خود ایشان مورد موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز بوده است قبل از تصویب مجلس شورای ملی به‌مورد عمل گذاشت. ارتباط مستقیم رئیس ستاد ارتش را به‌اعلیحضرت هما‌یون شاهنشاهی قطع نموده و تمام جریانات عادی ارتش را تغییر داده و خود را عملاً جانشین فرماندهی کل قوا نموده از این قدرت استفاده می‌نموده‌اند.

در این قطع ارتباط چون کوچکترین دستور مخصوصی به‌رئیس ستاد ارتش ازطرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی داده نمی‌شود، بدیهی است که سرتیپ ریاحی در حقیقت دست و یا بسته تحویل وزیر دفاع ملی که خود را مسئول واقعی ارتش می‌دانسته است گردیده جز اطاعت و اجرای دستورات وزیر دفاع ملی عملاً و قانوناً کاری نمی‌توانسته‌اند انجام دهند. مطلب خیلی روشن است که ریاحی در این موارد مقصر نیست و عملی جز اجرای امر مافوق از او سرنزده، اگر اطاعت امر مافوق گناه است، باید تجدیدنظر در مقررات نظامی ما به‌عمل آید. فقط ممکن است دادستان ارتش که این مطلب را به‌زبان نیاورده است منظورشان این باشد که چرا سرتیپ ریاحی تمرد نکرده و بر خلاف دستورات وزیر دفاع ملی و فرمانده بلاواسطهٔ خود عکس‌العملی ظاهر ننمود. در این باره باید عرض کنم که بدبختانه اگر ریاحی برخلاف اصول عکس‌العملی از خود نشان می‌داد، ممکن بود قبل از پیدا شدن راه نجات باز به‌عنوان متمرد و یاغی تسلیم پنجهٔ عدالت بشود. پس سرتیپ ریاحی از هر طرف گرفتار چنگال فشار روحی بوده است.

هیئت محترم دادرسان، انتظاری که تیمسار دادستان محترم از سرتیپ ریاحی دارند این است که خوب بود سرتیپ ریاحی دستورات وزیر دفاع ملی را اجرا نمی‌کرد و مانع اجرای دستورات آقای دکتر مصدق می‌شد. این انتظار تیمسار دادستان محترم معنی حقیقی آن این است که سرتیپ ریاحی می‌بایستی برعلیه دولتی که قانونی می‌دانست و

اطلاع از عزل آن نداشت خروج نماید و امورات کشور را که همه با هم ارتباط دارند در تحت کنترل و اختیار خود قرار بدهد. البته اگر این فکر غیرمنطقی و غیرمتعارف برحسب اتفاق در فکر سرتیپ ریاحی ایجاد می‌گردید و نتیجهٔ عمل ایشان میوه‌های شیرین و لذت‌بخش به‌بار می‌آورد، سرتیپ ریاحی در مقابل یک فکر و یک عمل غلط و غیرقانونی که مرتکب شده بود شاید امروز مورد احترام همه قرار می‌گرفت. شاید اگر سرتیپ ریاحی می‌توانست پیش‌بینی نماید و نتیجهٔ مطلوب و مفید تمرد و عصیان خود را نسبت بدولت وقت در خاطر مجسم و در فکر خود حل کند، دست به‌چنین کار شگرفی می‌زد. ولی چون سرتیپ ریاحی اصولاً جز با وزیر دفاع ملی سروکار نداشته و فقط تقریباً از اردیبهشت‌ماه تکیه‌گاه خود را در ارتش به‌اجبار از دست داده بود و وارد هیچ نوع جریانات پشت پرده نبود. جز این چاره‌ای نداشته ایشان رعایت سلسلهٔ مراتب را کرده و کاری برخلاف قاعده و اصول انجام نداده است.

آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی وقت می‌گوید: «سرتیپ ریاحی مرئوس من بوده است و لازم بوده است که دستورات من را اجرا کند.» و اعتراف می‌کند که «تمام دستورات را اعم از بازداشت تیمسار سرتیپ نصیری و صدور بخشنامه‌ها و جلوگیری از خواندن سرود شاهنشاهی در مجامع عمومی، تغییر دعای شامگاه و صبحگاه، فرود آوردن مجسمه‌ها و غیره، همه را من دستور داده‌ام.» در بازپرسی نیز همین اعترافات را نموده است. چگونه دادستان محترم حاضر شده است آلت فعل را بمحکمه جلب نموده و امروز با تمام قوا بخواهد این آلت فعل را محکوم و تسلیم‌دار مجازات نماید؟

افکار و رفتار و طرز عمل سرتیپ ریاحی که به‌عرض رسید کوچکترین تردید را در سرتیپ ریاحی نسبت به‌مقدسات ارتش از فکر دادرسان محترم یقیناً بیرون ساخته است و شما یقین حاصل کرده‌اید که او هم چون شما سربازی باوفا و افسری شرافتمند است. حوادث و تحولات بیجای دوران اخیر و حس خودخواهی و لجاجت آقای دکتر مصدق در امور ارتش ایشان را در این تنگنای گرفتاری بیرحمانه دچار نموده است. کلید استخلاص او بدست با شهامت شما سپرده شده است؛ و شما وجداناً موظف هستید لکه‌ای را که وزیر دفاع ملی بدامن شرافت سربازی یکی از همقطاران شما وارد نموده است، با قطرات اشک دیدگانی که با نفرت به‌آن ایام هرج و مرج می‌نگرد شستشو نمایید.

جریان حوادث در سالهای اخیر بارها همقطاران ما را در مقابل جریاناتی که روحشان از آن بی‌خبر بود قرار داد و آنان را بدون حق و دلیل متهم ساخت. وقایع ۳۰ تیر هنوز از خاطرها محو نگردیده است. در آن وقایع هیچ یک از افسران از کناره‌گیری آقای دکتر مصدق و علل و جهاتی که موجب این تصمیم گردیده بود اطلاع نداشتند. از هدف و نقشه و طرز فکر ایشان اطلاع نداشتند و بهمین ترتیب از قبول مسئولیت آقای قوام بکلی دور و بی‌اطلاع بودند، غافل از اینکه متولیان وقایع حوادث ۳۰ تیر را به‌مرحلهٔ تعبیر خواهند رسانید و تمام ناقرمانیها و عصیانها را لباس عدالت و قانون خواهند پوشانید و رفقای سرباز ما را از نظر انجام‌وظیفه و فرمانبرداری ظلم و قانون‌شکنی متهم، و تسلیم هوی و هوس خواهند ساخت.

آقای دکتر مصدق با علم به‌اینکه دولت آقای قوام‌دولتی بود قانونی و برای نخست‌وزیری ایشان تمام تشریفات متداول معمول گردیده بود، پس از روی کار آمدن مجدد خود، تمام اشخاصی را که برضد یک دولت قانونی که هنوز گناهی از او مشاهده نشده بود عصیان و انقلاب نموده بودند مورد تشویق و محبت قرار داده. مقتولین این وقایع را به‌نام شهدای راه آزادی تکریم و تمجید نموده و بالعکس مأمورین انتظامی را که گناهی جز اجرای دستورات یک دولت قانونی نداشته و وظایف خود را به‌حد کمال انجام داده بودند مورد تنبیه و توهین قرار داد. آقای دکتر مصدق

هم آقای دکتر مصدق. ما که موکلمان سرتیپ‌ریاحی باشد، مدام از جریان معذب بودیم. زیرا می‌خواستیم هر چه زودتر تکلیف موکلمان روشن شود. باید ضمناً بنده از طرز تحقیقات دادگاه تشکر کنم که در نتیجهٔ پرسش و سؤال و تعمق و بررسی از تمام وزرا و آنهایی که در آن دستگاه عامل عمل بودند به‌این نتیجه رسیدند که حقایق غیر از آن بود که روز اول تیمسار دادستان را به‌غلیان آورده بودند و ایشان را واداشته بود که چنین کیفرخواستی را در باب موکل من بنویسند.

زیرا معقول نیست که در یک کیفرخواست دو نفر اصیل‌زاده باشد بدین طور که در یک کیفرخواست هم مصدق می‌خواست شاه بشود ز هم ریاحی می‌خواست ریاحی شاه شود. و من ایشان را به‌هیچ وجه مورد خرده‌گیری قرار نمی‌دهم، چون در آن روزها احساسات به‌حد غلیان رسیده بود.' ولی امروز من مطمئنم در نیت تیمسار دادستان ارتش جز فکر برائت (البته منظورم این است که باید برائت از طرف دادگاه صادر شود) فکر دیگری نیست. من مطمئنم همان طوری که یک روز دربارهٔ آقای مصدق صحبت می‌کردند فریاد کشیدند: «به‌خدا قسم این سرتیپ‌ریاحی تقصیر ندارد، همهٔ تقصیرها متوجه دکتر مصدق است»، همین اعتقاد را هم دارند. من فکر می‌کنم همین آقایان دادرسان همه حاضرند وکیل مدافع سرتیپ‌ریاحی بشوند. من نمی‌گویم سرتیپ‌ریاحی خطا نکرده. برای اینکه خود او هم نمی‌گوید. ولی اطاعت سلسله‌مراتب را نباید در ارتش پایمال کرد. آمرین را باید بشدت مجازات کرد تا دیگر این اتفاقات نیفتد. همان طوری که همهٔ تیمساران اطلاع دارند، مجاز به‌تماس مستقیم با اعلیحضرت شاهنشاه نبوده‌اند. یعنی در حقیقت مرئوس مستقیم وزیر دفاع ملی رفت بوده‌اند و امر ایشان را لازم الاجرا می‌دانستند. عوامل زیردست ایشان هم امر ایشان را اجرا می‌کردند.

همان‌طور که تیمسار سرلشکر میرجلالی گفتند، باید ارتش را از جر و بحث معاف داشت. امروز هم عرض می‌کنم بایستی عوامل اصلی این جنجال و بدبختی کشور را، آنهایی که مملکت را به‌نیستی سوق دادند، آنهایی که می‌خواستند تاریخ ایران را ازبین ببرند، بشدت مجازات کنند. ولی سرباز هیچ‌وقت به‌شاهنشاه خود خیانتکار نمی‌تواند باشد. ابن تیمسار سرلشکر میرجلالی پیر شده است. در ارتش ایران امروز کسی نیست که دیگر به‌او بگویند خیانت می‌کند. با این مقدمه به‌عرایض خاتمه می‌دهم و توجه دادگاه محترم را به‌این نکتهٔ اساسی جلب می‌دهم که پروندهٔ آقای دکتر مصدق با تیمسار ریاحی کاملاً مجزا است و به‌قول خودتان باید جواب اعمالی را که انجام داده است خود بدهد و به‌ما مربوط نیست.

سرتیپ ریاحی: دادگاه محترم، بنده عرایض مختصری دارم که لازم دانستم در این موقع به‌عرض دادگاه محترم برسانم. بنده از روز اول که تحت تعقیب قرار گرفتم، استدعای شرفیابی حضور تیمسار وزیر دفاع ملی کردم و عرض کردم بنده سرباز و فدایی شاهنشاه و خاطی با ارتش طرف نیستم و نبوده‌ام که برای رسیدگی به‌این امر در محکمه‌ای حاضر شوم. هر نوع محکومیتی را مثل یک سرباز که در حین خدمت هر بلایی ممکن است سرش بیاید بدون محاکمه می‌پذیرم. کارهای بنده همیشه فوق‌العاده روشن بوده است. تمام اشخاصی که با بنده تماس داشته‌اند دیده‌اند که هیچ‌وقت در خدمت اداری هیچ چیز را مخفی نداشتم. خدمات بنده معلوم است.

نیات بنده و اعمالم قبل از ۲۵ مرداد و بعد از آن کاملاً روشن و قابل کنترل مقامات ارتشی است. سه ایرادی که به‌بنده گرفته شده و ایرادهای اصلی مذکوره در کیفرخواست است روشن است. در نتیجه وضعی که بنده بدان دچار شده بودم دستورات مقام مافوق و بگانه آمر وقت خود را انجام دادم. هر نوع اشتباه که تصور می‌رود بنده در آن موقع کرده‌ام، همان‌طور که روز اول به‌عرض دادگاه محترم رسانیدم حاضرم با کمال افتخار و سربلندی تنبیه آن‌را بپذیرم.

ولی به‌هیچ‌وجه برای خود آنقدر ارزش قائل نیستم که دادگاهی که مربوط به‌رسیدگی به‌کار بنده است تبدیل به‌دادگاه ارتشی شود. یعنی... (در اینجا باید عرض کنم شخصیت مضاعف تیمسار سرتیپ آزموده را مجبورم تفکیک کنم. با شخصیت ایشان از لحاظ دادستانی ارتش در این دادگاه بنده عرضی ندارم) ولی به‌ایشان به‌عنوان دادستان این دادگاه خطاب می‌کنم و عرض می‌کنم که اینجانب به‌هیچ‌وجه برای خود آن قابلیت را قائل نیستم که کار روشن کردن وضع خطاهای احتمالی بنده به‌اینجا برسد که دادستان این دادگاه به‌یکی از محترمترین و شایسته‌ترین افسران این ارتش تیمسار سرلشکر میرجلالی توهین کند. دفاع بنده منحصر به‌همین چند کلمه‌ای بود که عرض کردم.

اگر تیمسار سرتیپ آزموده حاضر نشوند آنچه به‌شخص تیمسار سرلشکر میرجلالی نسبت داده‌اند پس بگیرند، بنده هر پنج نفر وکلای خود را از این ثانیه از سمت وکالت عزل می‌کنم که به‌هیچ‌وجه حق صحبت در این دادگاه نداشته باشند و در نتیجه به‌نظر بنده توهینی زیادتر از آنچه وارد شده است به‌ارتش وارد نشود. علاقهٔ بنده به‌ارتش خیلی زیادتر از اینهاست که برای کم کردن تنبیه احتمالی خود حیثیت پنج نفر افسر فوق‌العاده بسرجستهٔ ارتش را دستخوش عصبانیتهای تیمسار دادستان این دادگاه بنمایم. بنابراین از مقام دادگاه محترم استدعا دارم چند کلمه عرایضی که کردم به‌عنوان آخرین دفاع متهم ردیف ۲ بدانند.

رئیس: برای خانمه دادن به‌این صحبت در دادگاه اهانت از هیچ طرفی به‌هیچ طرف دیگر نمی‌شود. دادستان روی ایمان خود ادعانامه صادر کرده و نمی‌تواند بر خلاف ایمان خود حرفی بزند. وکلای مدافع برای دفاع از موکل خود می‌توانند به‌هر نوع بیانی و عملی متشبث شوند البته در حدود قانون. شاید سوءتفاهم امشب از اینجا ناشی شد. شاید توهم حاصل شد که تیمسار میرجلالی وکیل مدافع آقای دکتر مصدق هستند. در صورتی که بیان ایشان تمام نشده بود که نظرشان روشن شود. آن روز دادستان ارتش تذکر دادند که متهم درجهٔ ۱ و درجهٔ ۲ ندارد. متهم ردیف ۱ و ردیف ۲ است. تیمسار میرجلالی این طور اشتباه کردند که «چرا شما به‌آنها درجه دادید؟» به‌نظر من اهانتی نشده. دادستان شخصاً شدید حرف می‌زند. وکیل مدافع از متهم دفاع می‌کند. بنابراین، این صحبتها نباید موجب این گله‌ها بشود. به‌دادستان هم نمی‌شود تحمیل کرد که معذرت بخواهد. همه برادر ارتشی هستیم.

سرتیپ آزموده: تا حالا آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر قانونی بودند. حالا معلوم شد آقای سرتیپ ریاحی هم هنوز خود را رئیس ستاد ارتش می‌دانند و به‌بنده نظریه می‌دهند که بنده اهانت کرده‌ام. چون ایشان را خیانتکار می‌شناسم و قابل اعدام، هر چه گفتند یک پول سیاه ارزش ندارد. اما در مورد عرایضم نسبت به‌تیمسار سرلشکر میرجلالی، برعکس آنچه تیمسار نصیر زند تصور فرمودند، بنده در این دادگاه نه تنها تابع احساسات نمی‌شوم، بلکه بی‌اندازه خونسرد هستم. کما اینکه اگر یک صبح تا غروب هر یک از وکلای مدافع بالاترین دشنامها را به‌من بدهند خواهند دید که وسط فرمایشاتشان کلمه‌ای عرض نمی‌کنم و گوش می‌دهم. موقعی هم که اجازه بگیرم و جواب دهم خیلی خوب می‌فهمم که چه می‌گویم. حتی هر کلمه‌ای می‌دانم چه بگویم و در کجا بگویم. اگر خواسته باشید حالا که از دادگاه خارج شدیم عین آن را تکرار می‌کنم و صریحاً عرض می‌کنم آنچه بیان نمودم صددرصد تأیید می‌کنم. توهین نکردم. دادستانی هستم، انجام وظیفه می‌کنم. به‌شخص کار ندارم. کوچکترین غرض شخصی با کسی ندارم. وکلای محترم مدافع نیز از لحاظ دادستان ارتش مجاز و مخیرند هر نحوی که مقتضی می‌دانند دفاع کنند. اینجانب هم به‌نظر خود مجازم با رعایت موازین قانونی ادعای خود را ثابت کنم.

در این موقع که ساعت مقارن ۸ بعد از ظهر بود جلسه ختم شد و جلسهٔ آینده به‌بامداد چهارشنبه موکول گردید.

حواشی

۱) در مورد این جلسهٔ دادرسی باید به‌طور اختصار توضیحاتی داده شود. سرتیپ آزموده در جلسات گذشتهٔ دادرسی حقایق را تحریف کرد. مثلاً با قلب و تحریف حقایق راجع به‌تصویبنامه‌های دولت در مورد هزینه‌های هیئت اعزامی به‌شورای امنیت و دیوان بین‌المللی لاهه برای دفاع از حقانیت ایران، و نیز هزینهٔ معالجهٔ مرحوم دکتر حسین فاطمی می‌خواست اتهاماتی به‌دکتر مصدق وارد کند و با خلط مبحث و ایجاد جنگ اعصاب مانع دفاع اصولی دکتر مصدق شود. این کار می‌بایست به‌دست رئیس دادگاه صورت می‌گرفت. سرلشکر مقبلی، رئیس دادگاه، که ذاتاً مرد باحسن نیتی بود برای رهایی خود از این محاکمه و به‌قول خودش رفتن به‌مأموریت تحت فشار شدید سرتیپ آزموده و مقامات بالا بود که بالاخص می‌خواستند محاکمه هر چه زودتر خاتمه یابد. (توضیح اینکه سرلشکر مقبلی با نائینگری در یکی از مصاحبه‌های خود گفته بود که چون فرماندهی سپاه شمال غرب به‌او داده شده است ــ «حکومت ری» ــ باید زودتر به‌محل مأموریت خود برود و به‌کارش برسد. عنوان این مطلب حسربه‌ای به‌دست دکتر مصدق داده بود.)

اما دکتر مصدق حریف و مرد این میدان بود و به‌قول خودش در دوره‌های چهارم و پنجم تقنینیه با بندبازی تمرین کرده بود که چگونه وارد معرکه شود و مطالب خود را بگوید. به‌طور مثال برای من واقعهٔ تاریخی زیر را نقل کرد:

> در کابینهٔ فروغی که وثوق‌الدوله وزیر دارایی بود، رضاشاه میل داشت که در مجلس به‌وثوق‌الدوله حمله شود و در جلسهٔ علنی مجلس تدیّن، رئیس مجلس، از دکتر مصدق سؤال کرد که «شما فرمایشی دارید؟» که روز بعد دکتر مصدق حملهٔ شدیدی به‌وثوق‌الدوله نمود که مایهٔ شادی رضاشاه گردید. اما بلافاصله و به‌طور غیرمنتظره حملهٔ شدیدتری به‌فروغی نمود، زیرا مخارج نگهداری پلیس جنوب را که قبلاً دکتر مصدق رد نموده بود فروغی قبول کرده بود.

دکتر مصدق بارها عنوان کرده بود که قصد دارد مدافعات خودرا نه برای دادگاه بلکه در پیشگاه ملت ایران عرضه کند. ولی در دادگاه با نهایت شدت و به‌عنوان اینکه مطالبی که دکتر مصدق بیان می‌کند مربوط به‌صلاحیت است که موضوع آن خاتمه یافته، و با کیفرخواست فقط راجع است به‌روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و از این چهار روز نباید خارج شد. مانع مدافعات دکتر مصدق می‌شدند. دکتر مصدق هم با قدرت ایمان و داشتن حافظهٔ سرشار مجبور بود از موضوعی به‌موضوعات دیگری بپردازد؛ و با بیانی صریح و گاه با طنز و تمسخر و به‌صورت سؤالات متعدد مطالب خود را می‌گفت. وقتی صحبت از حیثیت و شرف انسانی و ملی و آزادی و منافع ملت پیش می‌آمد، بی‌اختیار و بدون اراده اشکش جاری می‌شد. واگرچه کلام او را قطع می‌کردند. به‌طرق مختلف مطالب خود را می‌گفت: و تا آنجا که مقدور بود چیزی ناگفته باقی نمی‌گذاشت.

در جلسهٔ سی‌ویکم فشار به‌دکتر مصدق در دادگاه به‌حداعلا رسید. وقاحت و فحاشی و تحریف مطالب از طرف سرتیپ حسین آزموده نسبت به‌دکتر مصدق و تهدید علنی رئیس دادگاه در مورد به‌زنجیر کشیدن و دستبندزدن به‌دکتر مصدق عنوان گردید. به‌طور خلاصه و بدون تعصّب باید بگویم که سرتیپ آزموده مبدل به‌سگ هاری شده بود که جز گزندگی هنری نشان نمی‌داد.

عصر جلسهٔ سی‌ویکم، دکتر مصدق حاضر به‌حضور در دادگاه نبود. سرهنگ نوبخانه خفوری که با اتومبیل خودش دکتر مصدق را چند بار از زندان به‌دادگاه آورده بود، تأکید و تهدید می‌کرد که با زور (و یا به‌قول آزموده با دستبند) ایشان را به‌دادگاه خواهد آورد. و وقتی که دکتر مصدق در جلسه حاضر گردید، در دادگاه نیز اظهار کرد که مایل به‌حضور در جلسه نبوده است.

جلسهٔ سی و دوم

سی‌ودومین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰/۳۰ چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۲ به‌ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. رئیس دادگاه خطاب به‌سرتیپ ریاحی اظهار داشت:

چنانچه مطالبی دارید، بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: محترماً به‌عرض دادگاه می‌رساند: چون با فرمایشاتی که تیمسار ریاست محترم دادگاه در آخر وقت جلسهٔ دیروز فرمودند رفع سوءتفاهم به‌عمل آمد، اینجانب از وکلای خود خواهش کردم مجدداً به‌کار خود ادامه دهند و به‌دفاع بپردازند.

رئیس: تیمسار میرجلالی، بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، در پاسخ بی‌لطفیهای تیمسار دادستان محترم در روز گذشته با اجازهٔ دادرسان محترم این شعر را تقدیم حضور هیئت محترم دادگاه می‌نماید:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند ناکسم گر که شکایت بر بیگانه برم

دادستان محترم به‌طور خلاصه در کیفرخواست خود ادعا نموده‌اند که آقای دکتر مصدق سوءقصد بر علیه مقام سلطنت نموده، و چون موکل من در سناد ارتش قرار داشته است نه فقط از توطئه خبر داشته بلکه عامل اصلی اجرای آن به‌شمار رفته.

در اینجا باید به‌عرض برسانم که توطئه تابع نقشهٔ قبلی و داشتن شریک و همکار و بالاخره وسیلهٔ اجرای برنامه و غیره می‌باشد. در تمام پرونده‌ای که برعلیه موکل اینجانب تشکیل گردیده است، کوچکترین علایم و آثاری وجود ندارد که دادستان محترم بتواند به‌استناد آن بگوید که یک موافقت قبلی بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی موجود بوده است که در نتیجه بتوانند موضوع توطئه را عملی سازند. بالعکس مدارک و دلایل مثبتی وجود دارد که نشان می‌دهد علاوه بر آنکه موافقتی در بین نبوده، اغلب عدم موافقت هم در کارها مشاهده می‌شده است. برای اثبات این ادعا که اصولاً بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی کوچکترین رابطهٔ خصوصی نبوده است و سرتیپ ریاحی اصولاً مثل یک شخص اداری طبق اصول و مقررات نظامی وظیفه‌ای را که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌او واگذار شده بود انجام می‌داده است، لازم می‌داند که دوران خدمت سرتیپ ریاحی را در ستاد ارتش به‌دو مرحلهٔ مجزا تقسیم نماییم: مرحلهٔ اول از بدو تصدی مقام ریاست ارتش و مرحله دوم از صبح ۲۵ مرداد تا عصر ۲۸ مرداد می‌باشد.

رئیس: خواهشمندم فقط در اطراف ۲۵ تا ۲۸ مرداد دفاع فرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به‌طوری که روز گذشته به‌عرض دادگاه محترم رساندم، اگر دادستان محترم موضوع توطئه

و همدست بودن تیمسار ریاحی را با آقای دکتر مصدق پس بگیرند احتیاجی ندارد که وارد مراحل اولیهٔ خدمت تیمسار ریاحی در سناد ارتش بشوم. در صورتی که تیمسار دادستان ارتش در این مورد پافشاری داشته باشند، لازم می‌آید مطالبی از دورهٔ تصدی ایشان به‌عرض دادگاه محترم برسانم که رفع این شبهه به‌عمل آید.

وارد شدن در مرحلهٔ اول فقط از این نظر است که اثبات شود که سرتیپ ریاحی وارد هیچ توطئه‌ای نبوده، و نسبت توطئه و شرکت در افکار و تمایلات آقای دکتر مصدق به‌سرتیپ ریاحی گناه غیرقابل بخشایش است. این مرحله مجموعه‌ای است از اجرای وظایف سربازی و توجه به‌مسئولیت سنگینی که سرتیپ ریاحی از طرف بزرگ‌ارتشتاران فرمانده به‌عهده داشته است. بررسی این مرحله و توجه به‌عملیات و طرز کار و فکر سرتیپ ریاحی و مراجعه به‌پرونده‌های مربوطه در سناد ارتش جای کوچکترین شبهه و تردید را باقی نمی‌گذارد که هیچ نوع ارتباط سیاسی و یا نظامی خارج از مقررات در بین سرتیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق موجود نبوده است و هیچ نوع دسته‌بندی و توطئه وجود خارجی نداشته.

تمام عوامل سناد ارتش و تمام ادارات و فرماندهان بدون هیچ ارتباط نامشروعی با یکدیگر با مشکلاتی که در این دوران اخیر ارتش گرفتار آن بوده است جدال نموده جز انجام‌وظیفهٔ سربازی فکر دیگری نداشته. توطئه لازمه‌اش دسته‌بندی است. رئیس سناد ارتش که وارد توطئه با نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی می‌باشد، غیرممکن است بدون همدست و شریک به‌چنین کار شگرفی دست دراز نماید. وقتی که هیچ اداره‌ای سر و سرّ نامشروعی با رئیس سناد نداشته، آیا بی‌انصافی نیست چنین نسبت ناروا به‌یک افسر شریف و فداکاری داده شود که جز مهر شاه در قلبش نیست و جز حفظ حیثیت ارتش و مقدسات آن فکری در کله‌اش خطور نمی‌کند؟

تیمسار سرتیپ ریاحی برخلاف گفتار تیمسار دادستان محترم همیشه افسر صف بوده و تا سال آخر درجهٔ سرهنگی مثل هر افسر توپخانه که افتخار همهٔ صنف توپخانه می‌باشد به‌خدمات صفی اشتغال داشته. پس از طی یک دورهٔ توپخانه در فرانسه که طی آن کارآموزی نموده است، خدمت خود را در ایران شروع و همیشه در پروندهٔ کارگزینی به‌نام افسر توپخانه شناخته شده است. ولی یک افسر توپخانه که دارای معلومات علمی و فنی هم بوده است اگر می‌دانست روزی از لحاظ داشتن معلومات علمی و فنی مورد ملامت قرار می‌گیرد و به‌گناه داشتن علم و دانش او را افسر غیر صفی می‌دانند، زحمت و مشقت آموختن این معلومات را به‌خود نمی‌داد و وقت خود را تلف نمی‌کرد. چون دیگران وارد میدان کار می‌گردید و شاید موفقیتهای بیشتری حاصل می‌نمود. ولی او تقصیر نداشت. اعلیحضرت فقید علاقهٔ کاملی داشت که افرادی نظیر نقی ریاحی معلومات بیشتری آموخته تا پس از مراجعت به‌ایران علم خود را مورد استفاده قرار دهند.

نقی ریاحی با استعداد ذاتی موفقیتهایی که درخور یک نفر ایرانی است حاصل نموده با سربلندی وارد خدمت گردیده‌اند. استعداد جبلی او بزودی به‌عرصهٔ ظهور رسید. ایشان در دوران جنگ به‌عنوان وابستهٔ نظامی در مأموریت اروپا بود. در هنگام ریاست بالاپشگاه بخوبی از عهدهٔ ادارهٔ این دستگاه برآمد و افتخاری برای ارتش حاصل نمود. [سرلشکر میرجلالی *به‌تفصیل دربارهٔ افسران فنی و همچنین افسرانی که در صف خدمت می‌کنند صحبت کرد.* سپس گفت:] اینجانب در تمام مدتی که سرتیپ ریاحی معاون دوم وزارت جنگ و رئیس سناد ارتش بود، هیچ‌گونه تماس نزدیکی با ایشان نداشتم. ولی با معاون وزارت دفاع ملی که دور از معرکه انجام‌وظیفه می‌نمود تماس داشته و اغلب رؤسای ادارات تابعهٔ وزارت دفاع ملی و رؤسای ارکان سناد ارتش که به‌بی‌نظری بنده مؤمن بودند گاه به‌گاه اظهار محبت و ملاطفت می‌نمودند. برای همه در قدم اول اشتغال پست ریاست سناد ارتش به‌وسیلهٔ سرتیپ ریاحی کاری

غیرمنتظر و غیرمناسب جلوه نمود و عدم رضایت ایجاد گردید. ولی چیزی نگذشت که طرز رفتار و گفتار و طریقهٔ عمل او در ستاد ارتش شدت و غلیان اعتراض افسران را تسکین نمود. بتدریج به‌ایشان خوشبین شدند و کارها در ستاد ارتش از ابتکار رئیس ستاد خارج گردیده معاونین ستاد و رؤسای ارکان و مصادر وظایف مربوطه آزادی عمل را تحصیل نموده سیستم کار به‌بهترین وجهی در ستاد ارتش شروع شد.

این طرز کار سرتیپ ریاحی در عهده‌داری ادارهٔ ستاد ارتش، کارها با بررسی و مطالعه در مجرای طبیعی خود سیر می‌نمود. لذا فرمایشات نیمسار دادستان محترم که اشغال پست ریاست ستاد ارتش از طرف سرتیپ ریاحی مساوی بوده است با انحلال ارتش از لحاظ نظم و ترتیب کار و تسلط به‌امور صحیح نیست، و باید گفت که حقیقتاً بی‌انصافی است. ولی اگر گفته شود انتخاب سرتیپ ریاحی به‌ریاست ستاد ارتش با بودن افسرانی مطلعتر به‌امورات نظامی به‌صلاح ارتش نبوده است، شاید صحیح بوده است. اگر تصور شود انتخاب ایشان به‌ریاست ستاد ارتش اعلام خطر به‌امرای قدیمی بوده که بایستی میدان را خالی کرده و از ارتش برای همیشه برکنار شوند، بنده با دادستان موافق هستم.

ولی در مورد این دو موضوع نباید سرتیپ ریاحی را مقصر دانست. زیرا اگر نقشه و فکر اصلاحی و یا تخریبی در کار بوده است، وزیر دفاع ملی مسئول واقعی می‌باشد که سرتیپ ریاحی را به‌این کار گمارده است. بنده کاملاً مطلع و مستحضر می‌باشم که پست ریاست ستاد ارتش را به‌ایشان تحمیل نموده‌اند. از همین لحاظ که در ارتش امرای ارشدتری وجود دارند، مایل به‌اشغال این مقام نبودند و با اصرار وزیر دفاع ملی این مسئولیت را با تصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تا تعیین شخص دیگری برای این کار به‌شرط موقتی بودن قبول نمودند. اصرار و ابرام سرتیپ ریاحی در عدم قبول این پست نه از لحاظ ناتوانی در ادارهٔ امور ستاد ارتش بوده است؛ بلکه چون او سربازی است معتقد به‌ارتش، مایل نبود که حفظ ارشدیت در درجات که باعث ثبات و قوام یک ارتشی است زیر پا گذاشته شود و رشتهٔ انضباط از هم گسیخته شود.

سرتیپ ریاحی در تمام دوران ریاست ستاد ارتش با هر دسته‌بندی مبارزه کرده. انتخاب افسران را برای اشغال پستهای فرماندهی با نهایت دقت و مصلحت اندیشی انجام داده؛ به‌طوری که هنوز هم منتخبین ایشان در پستهای خود ابقا گردیده‌اند و یا ارتقا به‌درجهٔ بالاتری یافته‌اند. و این دلیل مبرهنی است که نهایت بینظری را در انتخاب اشخاص به‌کار برده است. سرتیپ ریاحی از بدو تصدی ریاست ستاد ارتش همواره نظری جز فراهم نمودن توافق کامل بین نیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دستورات و نظریات آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی وقت نداشته است و توجه به‌این امر فقط ناشی از احساسات سربازی بوده است و همیشه ساعی بوده که به‌این طریق منطقی مشکلات ارتش را با ایجاد محیطی آرام حل و عقد نماید.

این فکر و نظریه را با تیمسار مهنّا، معاون وزارت دفاع ملی درمیان می‌گذارد و هردو معتقد می‌شوند چون آقای دکتر مصدق مریض و دیردیر شرفیابی حاصل می‌نماید و بالعکس برای رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی در هر هفته دوروز برنامهٔ شرفیابی منظور است، بهتر و آسانتر می‌توانند زمینهٔ حسن تفاهم را فراهم سازند. لذا مصمم می‌شوند که با کسب اجازهٔ قبلی از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی متفقاً در یک جلسه شرفیابی حاصل نمایند. رئیس ستاد ارتش استدعای شرفیابی از پیشگاه مبارک شاهانه نموده و مورد پذیرش قرار گرفته و هردو به‌اتفاق شرفیابی حاصل می‌نمایند. حسن‌نیت و عطوفت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در این مورد کوچکترین تردید را ازمیان برداشته و امیدوار می‌گردند که اجرای این نقشهٔ مقدس که سعادت

ارتش و کشور را تأمین می‌نماید قطعاً از طرف آقای دکتر مصدق نیز با حسن‌نیت استقبال گردیده و بدین شکل مشکلات یکی پس‌از دیگری از میان برداشته شود.

بدبختانه در مذاکرات تیمسار سرلشکر مهنا با آقای دکتر مصدق در این موضوع چنین استنباط می‌شود که آقای دکتر مصدق با یک عده از وکلای مجلس که دنبالهٔ وقایع نهم اسفند بود مشغول مشورت و مذاکره می‌باشند و چون سرلشکر مهنا احساس می‌کند که موضوع از جنبهٔ نظامی خارج شده و به‌سیاست آلوده شده، دیگر خود را صالح برای دخالت نمی‌بیند.

سرتیپ ریاحی نیز پس از اطلاع از وضعیت آقای دکتر مصدق در این مورد صحبتی نکرده دخالتی نمی‌نمایند. این دو افسر شرافتمند مطالب را مثل یک سرباز از دریچهٔ چشم خود دیده و قضاوت کرده و برای از بین بردن مشکلات ارتش و کشور کمرهمت را بمیان بستند، غافل از آنکه نخست‌وزیر و وزیر دفاع وقت نقشهٔ دیگری را در خاطر می‌پروراند. رئیس ستاد و معاون وزارت جنگ را هرگز در جریان مذاکرات و طرحهای خود نمی‌گذارد تا روزی بهر دوی آنها ابلاغ می‌کند که «از این تاریخ حق شرفیابی و گزارش مستقیم ندارید و مطالب مربوط به‌ارتش مستقیماً به‌وسیلهٔ وزارت دفاع ملی به‌عرض خواهد رسید.» رئیس ستاد ارتش این موضوع را به‌وسیلهٔ وزیر دربار شاهنشاهی به‌عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند. تمام این طبقات علاقه و بستگی سرتیپ ریاحی را به‌ارتش و حفظ سنن دیرینهٔ آن و فداکاری و جان نثاری او را در مقابل بزرگ‌ارتشتاران فرمانده به‌ثبوت رسانیده معلوم می‌دارد که ایشان وارد هیچ نوع زد و بند سیاسی نبوده مثل یک سرباز فقط به‌اتکای به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام وظیفه می‌نموده است.

در ۲۲ مرداد سرتیپ ریاحی گزارش مفصلی راجع به‌مخالفت ستاد ارتش نسبت به‌یک لایحهٔ قانونی که در آن قدرت و نفوذ اعلیحضرت همایونی را در دستگاه قضایی ارتش محدود می‌نمود داده و برای جلوگیری از تصویب و اجرای آن جدال کامل می‌نماید. این واقعه که قبل از شب ۲۵ مرداد پیشامد نموده است، مثال زنده و بسیار روشنی است که هیچ وقت بین سرتیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق موافقتی بر علیه مقام سلطنت نبوده؛ و سرتیپ ریاحی کوشا بوده که از هر عملی که مخالف مصالح ارتش و یا برای محدود نمودن قدرت فرماندهی کل قوا تشخیص می‌داده است بسختی جلوگیری نموده و مبارزه نموده است.

سرتیپ ریاحی پس از واقعهٔ شب ۲۵ مرداد از تعقیب این موضوع خودداری نمی‌کند. این هم دلیل واضحی است که واقعهٔ شب ۲۵ مرداد نتوانسته بود در قلب یک سرباز فداکار و علاقه‌مند به‌اعلیحضرت همایونی کوچکترین تزلزلی وارد ساخته و خدای نخواسته خیال خامی در مغزش به‌وجود آورد و یا از پیشامد خواسته باشد بر علیه مقام سلطنت و له آقای دکتر مصدق روی موافقی نشان دهد. در روز ۲۶ مرداد موفق می‌شود که برای اصلاح این قانون در منزل آقای دکتر مصدق کمیسیونی مرکب از آقای لطفی و آقای دکتر سجادی تشکیل نموده این قانون را مورد مطالعه و تجدیدنظر قرار دهند. در این مورد پافشاری به‌عمل می‌آورد.

سرتیپ ریاحی در شب ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۲ در یک جلسهٔ دو ساعت و نیمه با فرماندهان تیپهای مرکز مشاوره و دستور می‌دهد که «باید از اخبار تحریک آمیزی که بین افسران و درجه‌داران به‌عنوان مخالفت و عدم هماهنگی بین دربار و دولت منتشر می‌سازند و ایجاد تشنج و ناراحتی می‌نمایند بسختی جلوگیری به‌عمل آورید. چون عناصری که این قبیل انتشارات را می‌دهند نظری جز ایجاد بی‌نظمی در ارتش ندارند.» چون شخصاً معتقد بود که کوچکترین عدم رضایتی موجود نمی‌باشد. تذکر می‌دهد که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دولت و ملت و ارتش برای هدف واحدی

به‌پیش می‌روند. ولی عناصر توده‌ای هستند که می‌خواهند آب را گل‌آلود نموده و ماهی بگیرند. مخصوصاً تذکر می‌دهد که دشمن شمارهٔ یک در کشور و ارتش توده‌ایها هستند و از توسعه و نفوذ آنها باید جلوگیری به‌عمل آید.

سرهنگ روحانی که این مطالب را با افسران در میان می‌گذارد، روزنامه‌های چپی به‌عنوان تنقید دستورات او را منتشر می‌کنند. پیشنهاد رکن ۲ دایر به‌اخراج دوازده نفر گروهبان و پیشنهاد اخراج چند نفر گروهبانان توده‌ای مورد اقدام قرار می‌گیرد. بر اثر گزارش لشکرهای ۳ و ۴ راجع به‌فعالیت توده‌ایها و سوء اثر تبلیغات اختلاف بین دربار و دولت، هیئتی در روزهای ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ مرداد مرکب از رؤسای رکن ۱ و رکن ۴ و چندنفر افسر دیگر به‌آذربایجان اعزام می‌گردند. به‌وسیلهٔ آنها به‌لشکرهای ۳ و ۴ دستور صادر می‌شود که بر علیه عوامل افراطی چپ در نهایت شدت مبارزه گردد؛ همچنین با فعالیت از توسعهٔ فکر وجود اختلاف بین دربار و دولت جلوگیری به‌عمل آید؛ و مخصوصاً توجه فوق‌العاده به‌روحیهٔ افسران و درجه‌داران بشود و به‌آنها بفهمانند که این انتشارات مربوط به‌توده‌ایها و عوامل آنها می‌باشند و این عناصر برضد مرکزیت و ایجاد قدرت در کشور بوده و نظری جز اخلال و اغتشاش و ناامنی در مملکت ندارند؛ و به‌این ترتیب باید با سختی و خشونت رفتار شود.

این چند نمونه که نشانهٔ فعالیت و توجه سرتیپ ریاحی بر علیه عناصر افراطی چپ مخصوصاً توده‌ایها بوده است به‌عرض رسانید. از این قبیل مطالب شاید خیلی بیش از آنها در ستاد ارتش و رکنهای مربوطه سابقه داشته باشد. لذا معلوم می‌شود علاوه بر اینکه هیچ‌گونه عواملی برای آزاد گذاردن این عناصر در دستگاه ستاد ارتش موجود نبوده، به‌عکس برای خنثی کردن و از بین بردن این دسنجات فعالیت قابل تقدیری نیز می‌شده است. حال اگر دادستان ارتش معتقد است که در دستگاه دولت به‌ریاست آقای دکتر مصدق توطئه‌ای بر علیه مصالح کشور به‌اتکای عناصر افراطی چپ و توده‌ایها وجود داشته است، مختار هستند. ولی آنچه به‌سرتیپ ریاحی ارتباط می‌دهند، خیال باطل و فکر بیهوده است. زیرا سرتیپ ریاحی با این طبقه و این فکر چه در داخل ارتش و چه در خارج ارتش مبارزه می‌نمود. یکی دو نمونهٔ فوق بهترین شاهد و گواه این مدعا بود و مدلل می‌سازد که هیچ نوع ساخته و پرداخته‌ای بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی نبوده است. جز ارتباط اداری و نظامی رابطهٔ دیگری موجود نبوده است.

ساعت ۱۲ جلسه تعطیل شد و جلسهٔ آینده به‌بامداد پنجشنبه ۲۶ آذر موکول گردید.

در این دادگاه از هر کس بهتر مسبب حقیقی وقایع ۳۰ تیر و ۹ اسفند و روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را می‌شناسند. حالا اگر وجدانی آرام و یا روحی معذب و ناراحت دارد، خود داند و من در آن بحثی ندارم. بحث من مربوط به مظلومیت افسران است که دیده شد در مورد اول، افسران شرافتمند و وظیفه‌شناس ارتش گرفتار بیعدالتی شدند و در مورد دوم، در نتیجهٔ ابراز احساسات نسبت به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از پیر تا جوان هر کدام به‌طریقی گرفتار شکنجه و عذاب گردیدند.

در این مورد سوم که وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد است و آقای دکتر مصدق از اجرای حکم عزل سرپیچی نموده و همکاران خود را بیخبر نگاه داشته است نیز مشاهده می‌کنیم که باز هم افسران ارتش در وظایف طبیعی و عادی خود گرفتار دست عدالت گردیده‌اند. سرتیپ ریاحی و شاید کلیهٔ افسرانی که در این وقایع اخیر مورد تعقیب قرار گرفته‌اند، کاری جز انجام وظیفه ننموده و راه غلطی نپیموده‌اند.

اولین و آخرین وظیفهٔ سرباز اطاعت اوامر مافوق است و سرتیپ ریاحی نیز جز این نکرده و حس عصیان و تمرد را برای ابد در خود کشته است. حال اگر عدم اطاعت و نافرمانی را باید در سرلوحهٔ وظایف سربازی قرار داد و افسران مطیع و فرمانبردار را بر صندلی مجرمین نشانید و دوای تلخ در حلقوم آنها ریخت، بایستی جامعهٔ افسران ارتش را واقف سازند تا دیگر در حول و حوش کلمهٔ «اطاعت» و «فرمانبرداری» نگردند و روح عصیان و نافرمانی را درخود تقویت نمایند و هر دستور و فرمانی را تعبیر و تفسیر کنند و هر کس بمیل و ارادهٔ شخصی و بمقتضای زمان و مکان و درخور استعداد و اطلاع هر مقصودی از اوامر صادره درک می‌نماید بموقع اجرا بگذارد.

اگر امروز سرتیپ ریاحی را به‌جرم اطاعت امر کیفر کنیم، حاصلی جز ندامت و پشیمانی برداشت نخواهیم کرد. الآن آمر و مأمور هر دو در پیشگاه عدالت قرار گرفته‌اند و شخص آمر به‌اعمال خود معترف و جای کوچکترین تردید را در حضور دادگاه محترم باز نگذاشته است. اگر گناهی شده است، گناهکار حاضر و اگر جنایتی به‌وقوع پیوسته است جانی موجود، که موکل مرا به‌عنوان رفیق و همدست معرفی نکرده است. جریان بازپرسیها و احضار شهود و مطلعین و اقاریر آنها دلایل مبرهنی است که آقای دکتر مصدق شریک و همدست بمعنای واقعی برای اجرای یک نقشه نداشته و همه همکارانی بوده‌اند که طبق موازین قانونی و رعایت سلسله‌مراتب بدون اینکه از جریان پشت پرده واقف باشند با هم همکاری می‌کرده‌اند و در هیچ نقشه شرکت نداشته‌اند. بیانات آقای دکتر مصدق و گواهان و عرایض اینجانب راجع به‌کار سرتیپ ریاحی در زمان ریاست دادگاه قطعاً سوءظن وجود یک توطئه را بین سرتیپ ریاحی و وزیر دفاع ملی بکلی از میان برداشته است.

آقای دکتر مصدق حکومت مطلقه‌ای برای خود فراهم آورده و شخصاً تمام مراجع قانونی مملکت را که بنیان و اساس حکومت مشروطه است دردست داشت و افکار خود را چون قوانین آسمانی وحی منزل و واجب‌الاطاعه می‌دانست. همکاران قانونی ایشان نیز حق مداخله و اعتراض به‌افکار آقای دکتر مصدق را جایز ندانسته و گفتار و رفتار ایشان را ملاک کارهای اجرائی قرار می‌دادند. دستگاه ارتش نیز از بدو تصدی آقای دکتر مصدق به‌سمت نخست‌وزیری در تمام دوران رویهٔ موافقت و تأمین نظریات ایشان را تعقیب می‌کرد. این سازمان که مخصوصاً مورد سوءظن و بدگمانی ایشان بود، ایجاد حسن تفاهم را همیشه با قیمت زیاد و خسارتهای معنوی و حیثیتی افسران و فرماندهان برای ارتش تمام می‌نمود و ارتشیها در نهایت فداکاری و بردباری تحمل هر بی‌عدالتی را از لحاظ پیروی از نیات و رفتار ملوکانه در مقابل تقاضا و انتظارات بی‌نهایت بی‌مورد آقای دکتر مصدق برخود هموار می‌کرد. با این کیفیت سرتیپ ریاحی نه حق و نه قدرت مخالفت داشته و جز رعایت مقررات کار دیگری نمی‌توانسته است بکند.

هیئت محترم دادگاه و دادرسان محترم معترف می‌باشند که ریاحی کوچکترین تقصیری نداشته و وظایف را مثل یک نفر سرباز انجام نموده است. لذا انتظار و امید از هیئت محترم دادگاه دارد که با توجه به‌وجدان و شرافت سربازی خود حکم برائت موکل اینجانب را صادر فرمایند و نام نیکی از خود به‌یادگار بگذارند. مطمئن باشند که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه نسبت به‌ارتش و افسران ارتش توجه مخصوصی داشته و همیشه آنها را در تحت حمایت خود نگاهداری فرموده‌اند، به‌رأی متین دادگاه که منکی به‌قانون و وجدان است با دیدهٔ احترام نظر خواهند فرمود و شهامت و بی‌طرفی دادرسان محترم را مورد توجه قرار خواهند داد. فعلاً دیگر عرضی ندارم.

سرتیپ آزموده: بنده یک مختصر توضیحی دارم، اگر اجازه بفرمایند.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً به‌عرض می‌رسانم: بدواً باید عرض کنم به‌منظور اینکه گرفتاری تولید نشود، اینجانب در بیاناتم قصد توهین و افترا و تهمت ندارم. همان طور که به‌عرض رسانده‌ام، در انجام وظیفهٔ دادستانی معتقدم باید با صریحترین زبان توضیحات خود را بدهم؛ و معتقدم وکلای محترم مدافع و متهمین نیز با صریحترین بیان خواهند توانست توضیحات اینجانب را رد فرمایند تا حقایق کشف گردد و نکته‌ای مبهم نماند.

اولاً نمی‌دانم چگونه می‌شود که وکیل محترم مدافعی که پریروز گذشته از موی سپید و قد خمیده، رنگ‌پریده، پای لرزان آقای دکتر محمد مصدق داد سخن دادند و دادستان ارتش را با بیانات شیوا و ادبی و ملمع بی‌ادب خواندند، امروز برعلیه آقای دکتر مصدق به‌نحوی سخنرانی می‌فرمایند که اینجانب باید در خدمت ایشان وظیفهٔ دادستانی را تعلیم بگیرم. باید صریحاً عرض کنم که این جریان در این مورد بخصوص برای دادستان ارتش جای بسی تأسف است. آن تعریفها برای چه بود و این اشارات امروز برای چه؟ آیا در این‌باره از دادستان ارتش مرعوب گردیده‌اند؟ بهر حال جای تأسف است.[۱]

ثانیاً تیمسار سرلشکر میرجلالی ضمن بیانانشان فرمودند اولین مرتبه است در تاریخ دنیا که برخلاف قانون کسی را تسلیم دادگاه نموده‌اند و منظورشان موکلشان بود. عیناً چنین اظهار داشتند: «دادستان ارتش دیوان بلخ تشکیل داده.» بنده باید صریحاً عرض کنم که این گفتار تیمسار سرلشکر میرجلالی باعث تنفر و انزجار است. زیرا دادگاههای نظامی را دادستان ارتش تشکیل نمی‌دهد. این موضوع در همین دادگاه بحث شد. هر گاه فرض کنیم این تیمسار محترم به‌قوانین آشنا نیستند، لااقل خوب بود در این دادگاه که جلوس فرموده‌اند به‌مباحثات گوش می‌دادند و چنین اظهار اسف‌آوری را نمی‌فرمودند. اینجا دیوان بلخ نیست. دادگاهی است که شاید تنها نقصش این است که تیمسار میرجلالی که به‌اصل قوانین آشنایی ندارند سمت وکالت تدافعی متهمی را قبول کرده‌اند که دادستان ارتش تقاضای مجازات اعدام برای او نموده است. معتقد است در این موارد هر گاه کسی آشنا به‌اصول قضایی نیست، وجداناً نباید چنین وظیفهٔ سنگینی را بپذیرد. آرزو دارم بوداشته‌ام که مورد زیده‌ترین افسران قضایی وکیل مدافع این دو متهم باشند.

ثالثاً نمی‌دانم در آن قسمت از بیانات مکررشان که چندین مرتبه عنوان فرمودند باید روح تمرد و عصیان و عدم فرمانبرداری را از ارتش برانداخت، و صریحاً اظهار داشتند موکلشان مجاز بوده امر آقای دکتر مصدق را اجرا کنند چه جواب دهم. اگر دادگاه محترم به‌این دفاعیات تیمسار سرلشکر میرجلالی توجه دقیق مبذول فرمایند، مفهوم صریح آن این است که تمام افسران، درجه‌داران، سربازان شاه‌دوستی را که روز ۲۸ مرداد ماه وظیفهٔ اصلی سربازیشان را انجام دادند تحت تعقیب درآوریم تا بمزعم این وکیل محترم مدافع ارتش نضج بگیرد. به‌عبارت دیگر این دفاع این تیمسار هیچ مفهومی جز این نداشت و ندارد که چرا اساس سلطنت ایران در اثر جانبازی سربازان باقی ماند. دقت

فرمایید که چه گفتند و به‌عرایض اینجانب نیز توجه فرمایید که چه می‌گویم.

در اینجا هم باید عرض کنم که خوب به‌خاطر دارم در یکی از جلسات این دادگاه روی همین موضوع بحث نمودم و هر سرباز وظیفه‌ای که چهار ماه خدمت اولیه کرده می‌داند اولین وظیفهٔ سرباز حفظ تخت و تاج سلطنت است. حال یک سرلشکر در این دادگاه صریحاً نه یک بار بلکه چندین بار می‌گوید و تکیه می‌کند که موکلش امر اجرا کرده و می‌گوید سرهنگ ممتازها که دادستان ارتش به‌جرم کشتار مردم شاه‌دوست آنها را تسلیم دادگاه نموده، این عمل برخلاف مصالح ارتش است. مصالح ارتش این بود که همان طوری که موکلش دستور صادر کرد، ارتش تمکین کند که شاه فراری است، جلوی توده‌ایها را بگیرید تا کشور ایران جمهوری شود. این سرلشکر این را می‌گوید. اگر نمی‌گوید، برعلیه من اعلام جرم کند تا من در دادگاهی ثابت کنم که جز این نمی‌گوید. نمی‌دانم تیمسار سرتیپ ریاحی و سایر وکلای مدافع ایشان این دفاعیات وکیل مدافع سخنگوی امروزی را خوانده‌اند و با مفاد آن موافقت دارند یا خیر. ولی این را بخوبی می‌دانم که این راه دفاع نیست. به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم دفاعیات این وکیل مدافع جز آنچه که عرض کردم برای اینجانب دیگر ارزش جوابگویی ندارد. امیدوارم تیمسار سرلشکر میرجلالی خود نیز منتقل نشده باشد که چه دفاعی کرده‌اند؛ یعنی با علم و اطلاع از اینکه چه گفته‌اند این دفاع را به‌عمل نیاورده باشند.

به‌عرض می‌رساند که آقای دکتر محمد مصدق عرض کردم وضع خاصی دارند که در کیفرخواست تصریح کرده‌ام، تیمسار سرتیپ تقی ریاحی وضع خاص دیگر. عنوان نموده‌ام که این دو متهم در جرمی که به‌آنها نسبت داده‌ام هم اصیل در جرم هستند و هم یکی به‌انگای دیگری مرتکب جرم شده. من هم صحبتی از توطئه ننموده‌ام. یک مثال بارز می‌زنم: دعای صبحگاه و شامگاه را تیمسار سرتیپ تقی ریاحی معترفند که خود به‌دکتر مصدق پیشنهاد دادند که دکتر مصدق به‌ایشان امر کند. در کیفرخواست نوشته‌ام هیچ گونه اثری نیست که دکتر مصدق آن دستورات را داده باشد. به‌فرض محال دکتر مصدق چنان دستوراتی داده بود، وظیفهٔ سربازی نه تنها حکم می‌کرد که آن دستورات به‌مرحلهٔ اجرا درنیاید، بلکه حکم می‌کرد که مغز دکتر مصدق را رئیس ستاد ارتش آناً متلاشی کند. این وظیفهٔ سربازی و قانون و مقررات ارتش است.

اینجانب صریحاً به‌عرض می‌رسانم که تیمسار سرتیپ تقی ریاحی آخرین دفاع خود را پریشب فرمودند. از مرحلهٔ بازجویی بخوبی می‌دانم که طرز فکر این تیمسار از چه قرار است. به‌طور مختصر و مفید تیمسار سرتیپ تقی ریاحی می‌گوید: «تقصیر کارم و مانند یک فرزندی که از دست پدر تنبیه می‌شود حاضرم هر نوع تنبیهی که ارتش مقرر می‌دارد درباره‌ام اعمال گردد.» بدیهی است نمی‌خواهم برای متهم تعیین تکلیف کنم و خدای نخواسته برای وکلای محترم مدافع. ولی وجداناً به‌عرض می‌رسانم و استدعا دارم اگر دفاعی می‌فرمایند، زیاد شاخ و برگ ندهند و شاید زودتر این دادگاه بتواند تعیین تکلیف نماید.

سرلشکر میرجلالی: بنده عرایضم را در جواب تیمسار بعداً عرض می‌کنم.

ساعت ۱ بعدازظهر جلسه ختم شد و جلسهٔ آینده به‌ساعت ۸/۳۰ صبح شنبه ۲۸ آذر موکول گردید.

حواشی:

۱) سرلشکر میرجلالی در جریان خلع‌ید از شرکت سابق نفت با هیئت خلع‌ید همکاری داشت و تقریباً سرپرستی کلی قوای خوزستان را

به‌عهده دانست و به‌علت پیش‌کسوتی از احترام برخوردار بود. با تیمسار ریاحی هم نسبتی سببی داشت. در جلسهٔ گذشته با تمجید و تأسف از دکتر مصدق یاد می‌کرد. ولی در جلسهٔ سی و سوم به‌دکتر مصدق حمله کرد تا آنجا که آزموده اظهار داشت: «درس دادستانی را باید از او فرا گرفت.» این موضوع حقاً در خور تعمق و مذمت است و ای بسا در اثر فشاری بوده که به‌وی وارد شده و او هم به‌صف آزموده پیوسته. از او انتظاری بیش از این نمی‌رفت. عرصهٔ انسانیت گاه بسیار تنگ می‌شود. آزموده مزدش را جایجا به‌دستش داد.

جلسهٔ سی و چهارم

سی‌وچهارمین جلسهٔ دادرسی در ساعت ۱۰ بامداد شنبه ۲۸ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. پس از قرائت صورت‌جلسه و رسمیت دادگاه، رئیس خطاب به‌سرلشکر میرجلالی، وکیل مدافع سرتیپ ریاحی اظهار داشت:

تیمسار مطالبی دارند؟

سرلشکر میرجلالی: بنده نوبت عرایضم را محول می‌کنم به‌تیمسار ریاحی.

سرتیپ ریاحی: محترماً معروض می‌دارد: ریاست معظم دادگاه ملاحظه می‌فرمایند که بیش از مدت یک‌ماه است که فقط دربارهٔ محتویات این پرونده بررسی فرموده‌اند. شهود و مطلعین هم اطلاعات خود را داده‌اند. بردادگاه معظم ثابت و محرز شده است که بنده به‌هیچ‌وجه نه از فرمان و صدور آن اطلاعاتی داشته و نه در مورد دستور صادره ابتدا به‌ساکن و مبتکراً اقدامی نمودام. بلکه کسب دستوری را که از یک واحد به‌عمل آمده به‌اطلاع مقامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تصویب فرموده‌اند رسانیده و جواب را بمواحد مربوطه ابلاغ کرده‌ام. چون جریان دادگاه و مذاکرات وکلای مدافع جز تکرار همین مطالب به‌عناوین مختلفه نبوده و اضافه بر اطلاعات موجود در پرونده اطلاعات جدیدی نخواهند داد، برای اینکه تکلیف بنده زودتر معلوم شده و بیش از این جلسات دادگاه طولانی نشود استدعا دارم با توجه بمراتب معروضه در باب بنده که خود را فرزند صالح و فداکار ارتش دانسته و مرتکب قصوری عالماً و عامداً نمی‌داند هر تصمیمی که پدر تاجدار ما اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند.

رئیس: تیمسار دادستان مطالبی دارید؟

سرتیپ آزموده: با نهایت احترام به‌عرض می‌رساند طبق موازین قانونی پس از آنکه دادستان بیان ادعا می‌نماید متهم یا وکیل مدافع می‌توانند دفاع کنند. متهم ردیف ۱ کیفرخواست، آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را به‌عمل آوردند. وکیل تسخیری مدافع ایشان نیز گاه و بیگاه توضیحاتی دادند. تیمسار سرلشکر میرجلالی، وکیل محترم مدافع متهم ردیف ۲ کیفرخواست، تعیینی تیمسار سرتیپ تقی ریاحی نیز دفاعیاتی نمودند. اکنون در این جلسه از بیانات تیمسار سرتیپ تقی ریاحی چنین استنباط می‌شود که ایشان آخرین نظرشان را به‌دادگاه بیان داشتند که این نظر تأیید آن جزء از عرض بنده در جلسهٔ گذشته بود که به‌عرض رسانیدم از طرز فکر تیمسار سرتیپ تقی ریاحی در مرحلهٔ بدوی بخوبی اطلاع دارم. اینجانب مختصر توضیحاتی به‌عرض می‌رسانم و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم پس از عرایض اینجانب بمتهمین ابلاغ فرمایند هرگاه به‌عنوان آخرین دفاع مطلبی دارند، به‌عرض دادگاه برسانند. یا به‌عبارت دیگر اینجانب پس از عرایض مختصری که می‌نمایم، دیگر از نظر دادستانی در این پرونده عرضی نخواهم داشت.

دادگاه محترم مستحضر ند که کیفرخواست تقدیمی صریح، روشن و بدون کوچکترین ابهام است. مبنای

کیفرخواست این است که در ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق از سمت نخست‌وزیری بدست ایشان می‌رسد و رسید می‌دهند. در این دادگاه مباحثات مفصلی به‌عمل آمد روی این موضوع که آقای دکتر محمد مصدق اظهار می‌داشتند فرمان صادره نافذ نیست. دادستان ارتش این اظهار را رد کرد؛ کما اینکه دادگاه محترم با صدور قرار صلاحیت به‌نحو مدلل و موجهی اظهار آقای دکتر محمد مصدق را رد فرمودند. نتیجه اینکه به‌استناد توضیحات مفصلی که دادم و به‌استناد قرار صلاحیت دادگاه، فرمان عزل صادره نافذ بوده و آقای دکتر محمد مصدق به‌موجب قانون اساسی و به‌موجب فرمان دریافتی موظف و مکلف بودند بلافاصله پس از دریافت فرمان و دادن رسید ــ که رسید تسلیمی، خود مدرکی است دایر به‌اینکه در لحظهٔ دریافت فرمان آقای دکتر محمد مصدق خود به‌نافذ بودن آن ایمان داشتند ــ از کار برکنار شوند.

پس چون ثابت است فرمان را اطاعت نکرده‌اند، بنابراین آنچه که برای دادگاه محترم هنگام شور و صدور رأی باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد، این است که آیا اعمالی‌را که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد به‌آقای دکتر مصدق نسبت داده‌ام و عنوان نمودم ارتکاب آن اعمال برای برهم زدن اساس تاج و تخت سلطنت بوده با دلایل مندرجه در کیفرخواست و توضیحات مفصلی که داده‌ام، جرم هست یا نیست. اگر جرم هست، منطبق با کدام یک از مواد قانونی است. به‌نظر دادستان ارتش چون هیچ عملی بدون در نظر گرفتن هدفی انجام پذیر نمی‌شود، وقتی قائل باشیم آقای دکتر محمد مصدق به‌فرمان عزل صادره تمکین ننموده‌اند باید ملاحظه کنیم که هدف چه بوده است. یعنی بررسی کنیم که چرا از اطاعت فرمان سر باز زدند. این بررسی به‌طور دقیق در این دادگاه به‌عمل آمد و به‌نظر دادستان این دادگاه ثابت و مسلم است که کلیهٔ اعمال انجام شده از روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه با توجه به‌مدارکی که تسلیم دادگاه نموده‌ام، بدستیاری آن جماعتی بوده که پس از وقایع شهریور ۲۰ همواره از هر فرصت استفاده می‌کرده تا اساس سلطنت را بر هم زنند. به‌موازات فعالیت آن دستجات در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه، دستجات دیگری نیز که وابسته به‌احزاب به‌اصطلاح چپ نبوده‌اند، از قبیل حزب ایران و نیروی سوم، نیز طبق مدارکی که تسلیم نموده‌ام هدفشان در آن چهار روزه بهم‌زدن اساس سلطنت بوده است. در یکی از جلسات به‌عرض رسانیدم که کلیهٔ اشخاصی که در چهار روزهٔ ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه خارج از عضویت در احزاب چپ به‌منظور بهم‌زدن اساس سلطنت فعال بوده‌اند یا عضویت حزب ایران را داشته و یا تمایل یا افکار آن حزب داشته‌اند. به‌هر جهت به‌نظر دادستان ارتش و با اقرار صریح آقای دکتر مصدق در این دادگاه بدفعات عدیده بالاخص یک جمله که در آخرین گفتارشان بیان داشتند که اگر فرمان عزل صادر نمی‌شد آن اعمال چهار روزه انجام نمی‌گردید، جرم منتسب به‌آقای دکتر محمد مصدق ثابت و مسلم بوده و شاید کمتر پرونده‌ای وجود داشته باشد که متهمی ضمن اظهارات خود به‌نحو بارز و غیر قابل انکاری کیفرخواست دادستان‌را به‌آن نحوی‌که آقای دکتر مصدق تأیید نمودند تأیید کرده باشد.

یک نکته را که باید به‌عرض برسانم این است که در پرونده‌های جزایی بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی متهمین چند نفر هستند، یکی از متهمین بنا بموضع خاصی جرم سایرین را به‌اصطلاح به‌گردن می‌گیرد و اظهار می‌دارد: «هر عملی‌که سایر متهمین انجام داده‌اند، به‌عهدهٔ من است.» به‌عرض دادگاه می‌رسانم که در امور جزایی چنین عناوین متهمین برای دادستان و دادرسان معتبر نیست. در مراحل تحقیق نیز بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی چند نفر را دستگیر می‌کنند، یکی از دستگیر شدگان اقرار صریح می‌نماید که «مجرم من هستم.» امروزه این اقرار صریح برای مأمور تحقیق خود بخود قابل توجه نیست، زیرا چه‌بسا من‌باب مثال قتلی اتفاق افتد مجرم اصلی طفلی چهارده ساله را تطمیع نماید یا تهدید کند بگوید: «عنوان کن قاتل هستی.» بدیهی است اگر این طفل چنین اقراری کند، مجازات اعدام

درباره‌اش صادر نمی‌شود. یا قائل بنا به‌اوضاع و احوال خاص دیگر اشخاص بالا را وادار به‌اقرار می‌کند. بـه‌هر جهت آنچه باید در ترازوی عدالت سنجیده شود این است که دقیقاً باید ملاحظه نمود که حقیقت مطلب از چه قرار است و باید اوضاع و احوال هر متهمی را دقیقاً مورد بررسی قرار داد.

پیرمردی هفتاد و چند ساله به‌اسم آقای دکتر محمد مصدق از اطاعت فرمان شاهنشاه که صدور فرمان طبق قانون اساسی بوده سر باز می‌زند و به‌اصطلاح اینجانب یاغی می‌شود. این یاغی بالاخص شخص یاغی که در یک چهار دیوار محصور باشد و روی تخت خزیده باشد. همانطوری‌که خود ضمن اظهاراتش بیان داشته، بنفسه و تک و تنها بدون اتکا به‌قوای مسلح نمی‌توانسته اساس سلطنت را برهم زند و مرتکب جرم مندرج در مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش شود. اول فرمان انحلال مجلس شورای ملی را صادر می‌کند. در روز ۲۵ مرداد ماه خیالش صددرصد از وجود مجلس راحت می‌شود. بدیهی است عملاً مجلس را فلج کرده بود. فرمان انحلال بر این اصل بوده است که مخالفین او در مجلس از مصونیت پارلمانی استفاده ننمایند. کما اینکه به‌محض صدور فرمان انحلال در غروب همان روز دو تن از وکلای مجلس را زندانی می‌نماید.

شاهنشاه از کشور عزیمت فرموده بودند. مجرم مورد نظر به‌موازات انحلال مجلس و زندانی کردن یکی دوتن از نمایندگان امر می‌دهد که به‌هر طریق ممکن است به‌سراسر جهان و به‌ملت ایران اعلام شود که دیگر پادشاهی وجود ندارد. دلایل این موضوع را چه در کیفرخواست نوشته‌ام و چه در این دادگاه به‌طور تفصیل بیان داشته‌ام. ولی چون همان‌طوری که به‌عرض رسانیدم تنها حربهٔ تبلیغاتی و انحلال مجلس برای نیل به‌هدف کافی نبوده است. آقای دکتر محمد مصدق احتیاج مبرم داشته که از طریق ستاد ارتش، ارتش شاهنشاهی را نیز وادار به‌تمکین و اطاعت از رویهٔ خود نماید. این موضوع همان موضوعی است که تیمسار سرلشکر میرجلالی به‌طور تفصیل در این دادگاه صحبت فرمودند و خلاصهٔ دفاع ایشان این بود که موکلشان مأمور اجرای امر بوده، و استناد بدو موضوع کردند: یکی اینکه معنای انضباط و مقررات در ارتش اطاعت کورکورانهٔ مرئوس از رئیس است: دیگر آنکه سلسله‌مراتب فرماندهی تا حد وزیر دفاع ملی بوده و بالاتر از آن حد دیگر مقامی روی سلسله مراتب برای رئیس وقت ستاد ارتش وجود نداشته است.

هر دو موضوع نه تنها برخلاف اصول و مقررات ارتش است بلکه همانطوری‌که در جلسهٔ گذشته به‌عرض رسانیدم هرگاه مقرر شود این استدلال تیمسار سرلشکر میرجلالی را در ارتش ساری و جاری بدانیم، نتیجه جز این نخواهد بود که باید حکم برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی صادر گردد. نشان لیاقت به‌ایشان داده شود و از ناراحتیهایی که در ظرف این چند ماه پس از وقایع ۲۸ مرداد ماه خواهی نخواهی در نتیجهٔ بازداشت برای تیمسار نامبرده روی داده است پوزش خواسته شود. در مقابل دادستان ارتش افسرانی را که در روز ۲۸ مرداد ماه از اطاعت رئیس وقت ستاد ارتش سر باز زده‌اند، تحت تعقیب در آورد. به‌نظر دادستان ارتش تبرئهٔ تیمسار سرتیپ تقی ریاحی یا قائل شدن مجازاتی برای ایشان جز مجازات اعدام مبانی احساسات شاه‌دوستی را در ارتش سست و متزلزل می‌کند.

صریحاً به‌عرض می‌رسانم دو راه بیشتر موجود نیست: یا اعدام سرتیپ تقی ریاحی و یا متزلزل کردن روحیهٔ افسرانی که در روز ۲۸ مردادماه جان خود را به‌کف داشتند تا اساس سلطنت محفوظ بماند. بدیهی است اتخاذ این تصمیم برای طی یکی از این دو راه منوط به‌رأی دادگاه محترم است. دادستان ارتش چنین تشخیص داده که تقاضای مجازات اعدام را برای رئیس وقت ستاد ارتش بنماید تا این ارتش همواره به‌سوگندی که یاد کرده بدون کوچکترین تزلزلی وفادار بماند. امر آمر مفهومش این نیست که هر امری آمر نمود به‌مورد اجرا گذاشته شود. در ارتش

سلسله‌مراتب فرماندهی به‌وزیر دفاع ملی ختم نمی‌شود، اعم از اینکه رئیس ستاد ارتش تماس مستقیم با بزرگ‌ارتشتاران فرمانده داشته باشد یا نداشته باشد. در ارتش تنها یک چیز و یک نکته مبنای خدمت است و آن این‌است که هر امری که کوچکترین لطمه‌ای یا زیانی به‌مقام سلطنت می‌رساند به‌دور افکنده شود تا همهٔ افسران و درجه‌داران و سربازان اساس خدمتشان با توجه به‌یک کانون باشد که آن کانون کانون سلطنت است؛ به‌عبارت دیگر، کانون قانون اساسی ایران و حفظ اصول آن. رئیس وقت ستاد ارتش بلافاصله پس از دستگیری حامل فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق شروع به‌فعالیت می‌نماید. به‌موازات فعالیت آقای دکتر محمد مصدق، شاه را فراری اعلام می‌کند. دستور صریح می‌دهد: «عناصر توده‌ای را به‌حال خود باقی گذارید.» بالاخره وکیل محترم مدافع ایشان یعنی تیمسار سرلشکر میرجلالی در این دادگاه اقرار نمودند که روی این دلایل و مدارکی که در کیفرخواست نوشته‌ام صحبتی ندارند بکنند. خود متهم اقرار صریح نمودند که مقصر هستند و در همین جلسه اظهار داشتند هر گونه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اراده‌شان تعلق بگیرد ایشان‌را به‌کیفر برسانند.

در اینجا باید این توضیح را به‌عرض برسانم که بزرگ‌ارتشتاران فرمانده جز اجرای قانون و عدالت هیچ نکته‌ای را مورد نظر ندارند. دادگاه محترم هرگاه جرم منتسب به‌تیمسار نامبرده را ثابت می‌دانند، وظیفهٔ بس خطیری را دارند. این وظیفه، همان‌طوری‌که به‌عرض رساندم، این است که تشخیص فرمایید مبانی انضباط و خدمت در ارتش با چه طرفی استوار یا متزلزل می‌گردد. هرگاه تشخیص فرمودند ارفاق به‌تیمسار سرتیپ تقی ریاحی موجب استواری مبانی انضباط و خدمت و تقویت روحیهٔ افراد ارتش است، بدیهی است ارفاق می‌فرمایند. ولی باز مجدداً به‌عرض می‌رسانم که از لحاظ دادستان ارتش استواری مبانی خدمت در ارتش همان‌طور که در تمام دنیا رعایت می‌شود به‌کیفر رساندن مجرم است به‌اشد مجازات.

اینجانب در خاتمهٔ کیفرخواست جمله‌ای را نوشته‌ام که در اینجا تکرار می‌کنم. آن جمله این است: «متهمین از افراد مشخص و ممتاز کشور بوده که مردم به‌وجود آنان امیدواری زیادی داشته که در راه حفظ مصالح کشور ساعی و کوشا باشند؛ و اولین وظیفهٔ آنان وفاداری به‌سوگندی بوده که برای حفظ قانون اساسی ایران یاد کرده و بدبختانه سوگند خود را نقض و به‌آن حقوق خیانت کرده‌اند.» تیمسار سرلشکر میرجلالی شرح مبسوطی از معلومات و سوابق تیمسار سرتیپ تقی ریاحی بیان داشتند. بیانات ایشان تشریح همین جملهٔ کوتاهی است که در کیفرخواست نوشته‌ام: متهمین از افراد ممتاز بوده‌اند. دادگاه محترم باید توجه فرمایند که هرگاه یک فرد غیر مشخص و عامی مرتکب جرمی شود، آیا آن فرد باید مجازات شدید ببیند یا یک فرد ممتاز؟ واقعاً اگر در ارتش شاهنشاهی یک استوار یا یک ستوان در موردی مرتکب عملی شده که تیمسار سرتیپ تقی ریاحی انجام داد، آیا باید آن استوار یا ستوان به‌شدیدترین وجه مجازات شود یا تیمسار سرتیپ تقی ریاحی؟

در یکی از جلسات به‌عرض رساندم که متأسفانه و بدبختانه عادت براین جاری است که هرچه افراد تحت تعقیب تشخصشان کمتر و در طبقات پایینتر واقع باشند، میزان کیفر دربارهٔ آنان شدیدتر از اشخاص ممتاز است که احیاناً تحت تعقیب در می‌آیند. این نواقص و بدبختیها را باید از بین برد. از بین بردن این بیچارگیها جز با صدور رأی چنین دادگاههایی امکان‌پذیر نیست. از دادگاه محترم استدعا می‌نمایم هنگام شور و صدور رأی توجه دقیق به‌این عرایض اینجانب مبذول فرمایید. زیرا رأیی که صادر خواهید فرمود، مبنای انجام وظیفهٔ اینجانب و همقطارانم در دادستانی ارتش نسبت به‌متهمین دیگر خواهد بود. در واقع اگر حکم برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی را صادر فرمایید، اینجانب دیگر موجبی نمی‌بینم که درجات پایینتر از ایشان تحت تعقیب باشند. به‌دنبال این خواهم رفت که به‌استناد

رأی این دادگاه افسرانی را که روز ۲۸ مرداد به‌نظر خودم وظیفهٔ سربازی خودشان‌را انجام دادند تحت تعقیب در آوریم. زیرا به‌اصطلاح یک بام با دو هوا نمی‌شود.

بهر جهت رأیی که صادر می‌فرمایید از هر لحاظ شایان اهمیت و درخور توجه مخصوص است. در کیفرخواست چند سطری اشاره به‌شهدای روز ۲۸ مرداد ماه نموده‌ام. رأیی که صادر خواهید فرمود، نه تنها برای دادستان ارتش ملاک انجام وظیفه خواهد بود، بلکه رأی صادره برای مردم شاهدوست نیز آئینه‌ای خواهد بود که طبق آن عمل خواهند نمود. در اینجا ضعف روحیه یا تقویت آن تنها با سخن پراکنی و حرف و گفتار امکان‌پذیر نیست؛ و خصایل عالیه از قبیل وطن‌پرستی و شاه‌دوستی و انجام وظیفه در اثر تشویق وطن‌پرستان و شاه‌دوستان و مجازات خائنین به‌کشور امکان‌پذیر خواهد بود. به‌هرجهت توجه فرمایید در روز ۲۸ مرداد ماه عده‌ای از هموطنان ما باعث حفظ قانون اساسی و ابراز احساسات شاه‌دوستی بودند و به‌شهادت رسیدند. آنان مفتخر و سرافراز شده‌اند. معتقد است باید رأیی صادر فرمایید که اولادان آنان و هموطنان ما همان راه را طی کنند؛ یعنی راهی که هرگاه خدای نخواسته باز هم روزهای تیره و تاری برای این‌کشور پیش آمد نماید، هر کس از دیگری سبقت گیرد تا ناموس فردی و اجتماعی این‌کشور را حفظ کند. به‌کرات در این دادگاه به‌عرض رسانیده‌ام هرگاه آقای دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او به‌هدف خود می‌رسیدند، ناموس فردی و اجتماعی این‌کشور در معرض زوال واقع شده بود.

این جزئیات بنای طرز فکر دادستان این دادگاه است. تردید ندارم هرگاه در نظریهٔ خود اشتباه می‌کنم، دادگاه محترم باراًیی که صادر خواهند فرمود اشتباه اینجانب را ترمیم می‌نماید؛ و تردید ندارم رأیی که صادر می‌فرمایید مدلل و موجه خواهد بود. بنده دیگر بهیچ وجه عرضی ندارم. همان‌طور که عرض کردم، اعلام خواهید فرمود متهمین آخرین دفاع خود را بیان نمایند.

در ساعت ۱۱/۲۰، ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

مقارن ساعت ۱۲ جلسهٔ دادرسی مجدداً تشکیل گردید.

رئیس (خطاب بدکتر مصدق و وکیل *مدافع او*): مطالبی راجع به‌اظهارات دادستان ندارید؟

دکتر مصدق: من دفاع می‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: از اینکه آن مرد امروز بیان ادعای خود را بسیار مؤدبانه نمودند بنده سپاسگزارم. ای کاش از اول تشکیل دادگاه همین رویه را تعقیب می‌نمودند و موجب تشنجات در جلسات دادگاه نمی‌شدند. ایشان مطالبی فرمودند که بنده نسبت به‌بعضی از آنها که مربوط به‌خودم است نظریات خود را عرض می‌کنم.

۱) راجع به‌افسران عملیاتی که در سی‌ام تیر ماه نموده بودند بنده با اظهاراتی که تیمسار سرلشکر میرجلالی نمودند و راجع به‌سلسله‌مراتب بود کاملاً موافقم و نسبت به‌افسران سی‌ام تیر خودم همین معامله را کرده‌ام. نسبت به‌آن افسران از طرف نمایندگان مجلس شورای‌ملی تقاضای شدت عمل می‌شد. گمان می‌کنم مکاتبات و مراسلاتی هم در این باب با در وزارت دفاع ملی یا در نخست‌وزیری موجود است. ولی شخص بنده عقیده داشتم که اگر در وزارت دفاع ملی سلسله مراتب رعایت نشود، ارتش نمی‌تواند عملیات مفیدی بکند. چنانچه وزیر دفاع ملی به‌یک فرمانده کل قوا دستوری داد، اگر بگوییم که فرمانده می‌بایست خودش فکر و تأمل کند و تشخیص صلاح بدهد، این ارتش کاری

نمی‌تواند بکند. ارتش مأمور است اطاعت از دستور مافوق بکند.

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: این اشتباه را یکی دو مرتبه آقای دکتر مصدق کردند که منظورشان البته فرمانده لشکر است.

رئیس: لازم است متذکر شوم فرماندهی کل قوا با اعلیحضرت همایون شاهنشاه است.

سرهنگ بزرگمهر [خطاب بدکتر مصدق]: شما فرمانده کل قوا را فرمودید؟

دکتر مصدق: صحیح است، بله حالا عرض می‌کنم. گمان می‌کنم شیخ اجل می‌فرماید:

فرشته‌ای که وکیل است بر خزانهٔ باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

یعنی آن فرمانده لشکر نمی‌تواند دستور را اجرا نکند و بگوید صلاح نیست؟ باید اجرای امر بکند و آمر مسئول است. این راجع به‌افسران ۳۰ تیر ماه که خود من همین عقیده را دارم. اگر خود بنده دارای این عقیده نبودم، هرچه زودتر تکلیف این آقایان مطابق نظریه‌ای که نمایندگان مجلس داشتند معلوم شده بود. من جلوگیری کردم.

من استعفا کردم رفتم. دولتی بعداز بنده آمد، مجلس شورای‌ملی رأی تمایل به‌آقای قوام‌السلطنه داد. ایشان نخست‌وزیر شدند. ولی دولت خودرا بمجلس معرفی نکردند. در این اثنا البته مسئول مملکت همان نخست‌وزیری بود که مجلس به‌او رأی تمایل داده و می‌بایستی دستور بدهد مطابق سیاست خودش. سیاست او خوب بود یا بد بوده، به‌قوهٔ انتظامی مربوط نبوده که فکر یا تأمل بکند. آنها امر دولتی را اجرا کردند. اگر بنا شد آنها را برای اجرای امر آن دولت بیاورند مجازات کنند، دیگر چطور ممکن است افسران بتوانند از دولتهای وقت اطاعت بکنند؟ همیشه این فکر به‌آنها دست می‌دهد مبادا کاری بکنند که روزی دولتی بیاید آنها را تعقیب و مجازات کند.

۲) راجع به‌فرماندهی کل قوا که اینجا مذاکراتی شد، خود بنده در دورهٔ پنجم تقنینیه رأی‌دادم و رأی دادند که فرماندهی کل‌قوا با حضرت اشرف آقای سردار سپه وزیر جنگ آن‌وقت باشد. از نظر اینکه فرماندهی کل‌قوای عملی وزیر جنگ است. فرماندهی کل قوای تشریفاتی اعلیحضرت همایونی آن‌وقت به‌پدر این شاه رأی دادیم. حالا اگر ایشان قبول نمی‌کنند، با خود ایشان است. حالا چرا چنین رأیی را دادیم حضرت اشرف سردار سپه فرمودند ــ در منزل خود بنده که مرحوم مستوفی‌الممالک، آقایان تقی‌زاده، علاء مرحوم مشیرالدوله و مخبرالسلطنه هدایت بودند فرمودند ــ که من «اگر تکلیفم دربارهٔ این کار معلوم نشود و این فرماندهی کل قوا با شخص من که وزیر جنگ هستم نباشد، هیچ‌کاری نمی‌توانم بکنم.» جلسهٔ بعد در منزل مرحوم مشیرالدوله تشکیل شد و در جلسهٔ بعد مجلس، ما همه رأی دادیم ــ مرحوم مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، آقای تقی‌زاده و سایرین ــ بالاتفاق رأی دادیم که فرمانده کل قوا عملاً با وزیر دفاع ملی است. حالا شما هرچه می‌خواهید بفرمایید. من روی عقیده رأی دادم. بعد هم وزیر دفاع ملی شدم و آنچه را که آن روز رأی دادم بموقع اجرا گذاشتم.

۳) اظهار فرمودند که بنده دو نفر از وکلای مجلس را توقیف کرده‌ام، یعنی دستور توقیف آنرا داده‌ام. به‌کرات عرض کردم من بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه چنین دستوری نداده‌ام. وقتی که خبر رسید که آقای دکتر بقائی و... [دکتر مصدق از سرهنگ بزرگمهر سؤال کرد: «یکی دیگر کی بود؟ سرهنگ بزرگمهر جواب داد: «علی زهری.»] بله آقای زهری را توقیف کرده‌اند دکتر بقائی تحت تعقیب بود. دادسرا حکم تعقیب داده بود. زهری هیچ موردی نداشت. بلافاصله بنده دستور آزادی ایشان‌را داده‌ام. در این باب چیزی عرض نمی‌کنم.

۴) از بیانات آن مرد چنین مستفاد شد که بنده دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را از نظر انجام

سه‌موضوعی که در مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش بوده است اجرا نکرده‌ام. یعنی اجرا نکرده‌ام که یا اساس حکومت را بهم بزنم یا اساس وراثت تخت‌وتاج را بهم بزنم و یا مردم را تحریص کنم که مسلح بشوند برضد شاهنشاه. بنده عرض کردم که دو موضوع اولی بکلی منتفی است: یکی برهم‌زدن اساس حکومت و دیگری وراثت تخت‌وتاج،این دو را من پشت قرآن نوشتم و به‌اعلیحضرت هدیه کردم. عملاً هم منتفی است. هرکس بخواهد اساس سلطنت را بهم بزند، باید نظری داشته باشد: یا خودش بخواهد رئیس جمهور بشود و یا دیگری را برای همین کار در نظر بگیرد که آن‌هم قبلاً گفته شد چنین نظری نیست. پس این‌هم منتفی است.

به‌آن قسمت سوم هم من هیچ‌وقت سابقهٔ هرج و مرج خواهی و آشوب‌طلبی نداشتم که مردم را تحریص به‌مسلح شدن برضد حکومت کنم مگر آنکه گفته باشند برای چه کسی می‌خواهم اساس حکومت را برهم زنم و برای چه سلسله‌ای اساس وراثت تخت‌وتاج را برهم زنم. پس وقتی چنین هدفی در کار نیست، ما کار به‌مجهول مطلق نداریم که برای سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ یک عملیات لغو و بیفایده‌ای بنماییم. این تز ایشان است که ما می‌خواهیم این‌کار را بکنیم. اما تز خود من: البته من هم تز داشتم و بیفکر که نبودم و بیکار ننشسته بودم. دستخط را آوردند و رسید دادم. رسید دادن که دلیل موافقت نیست. رسید ندادم که اجرا کنم. رسید دادم که به‌بنده رسید. بعد فکر کردم که چطور می‌توانم این را اجرا کنم. اینجا یکی از دلایل عدم اجرا اصول قانون اساسی است که می‌دانم حضرت آقای رئیس دادگاه از بس این اصول را شنیده‌اند حاضر نیستند که بنده آنها را عرض کنم. فقط عرض می‌کنم که واضعین قانون اساسی در دنیا هیچ‌وقت به‌شرح و بسط قائل نمی‌شوند. اصول قانون اساسی ما که اقتباس از قوانین اروپا است خیلی خلاصه نوشته شده. مثلاً عزل و نصب وزرا به‌موجب فرمان پادشاه است. اگر غیر از این بود آن وقت لازم می‌آمد که هر وقت یکی از اصول قانون اساسی با مقتضیات موافقت نکند، فوراً مجلس مؤسسان تشکیل بدهند و قانون اساسی را عوض کنند. اینکه به‌ایجاد مؤسسین قناعت کرده‌اند، برای این است که این اصول در هر زمانی قابل اجرا باشد، یعنی به‌اصطلاح فرانسویها «دریزید» نباشد؛ «سوپلس» داشته باشد. در این قانون اساسی ما هم که تفسیر قوانین، شرح و تفسیر قوانین از وظایف مجلس شورای ملی شناخته شده، این همین نظر است که اگر اختلافی در فهم یکی از اصول قانون اساسی یا قانون عادی و معمولی پیدا شود، توسل به‌مجلس پیدا کنند و از مجلس بخواهند که این فصلی را که به‌ایجاز و اختصار قناعت کرده تفسیر و شرح بدهند.

بنده اینجا لازم است عرض کنم که در همان دورهٔ دوم تقنینیه که هنوز وزرا با مردم این مملکت عادت به‌اجرای اصول قانون اساسی نکرده بودند، مرحوم نایب‌السلطنه ناصرالملک یک نطقی در مقابل هیئت وزیران و جماعتی از مدعوین راجع به‌همین اصول کرده است. *[دکتر مصدق از روی یک نسخهٔ چاپی قدیمی چنین خواند:]*

> می‌گوید: تعیین رؤسای اجرائیه یعنی وزرا اگرچه صورتاً تعیین رئیس‌الوزرا فقط با پادشاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و به‌عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حقاً عزل شوند چنانکه در اغلب ممالک مشروطه رسم است، برای اینکه این مواقع مملکت دچار بحران وزرا نشود، لابد پادشاه باید در تعیین رئیس‌الوزرا از اکثریت مجلس استمزاج نموده رأی اکثریت را منظور دارد.

این بیان را ناصرالملک در دورهٔ دوم برای هیئت وزیران و عده‌ای از رجال که در مجلس دعوت شده بودند کرده است. این‌هم شرحی است که به‌مجلس نوشته شده است:

گرچه اینجانب را کمال امیدواری و حسن ظن به‌اطلاعات نمایندگان محترم حاصل است و آنچه

ذکر می‌کنم بر سبیل ذکر قواعد است ولی چون مشروطیت در مملکت ما جدیدالولاده است نگهداری و پرستاری آن تا موقع تکمیل قوای طبیعی خود شایان کمال دقت و احتیاط است و غالب ملت را به‌ترتیبات آن وقوف کامل حاصل نیست چنانکه مکرر به‌تحقیق رسیده حدود و تکالیف مسئولیت قوه مجریه و مقننه کراراً غیر مرعی مانده حتی در تغییر معانی قانون اساسی نیز اختلاف بمیان آمده. از آن جمله در مسئلهٔ مهمی مثل نیابت سلطنت با اینکه هیچ مسئولیت و اختیاری را دارا نیست و تمام اختیار و مسئولیت مابین پارلمان و وزرا است معذلک دیده شده که در چنین امر واضحی نیز اختلاف آرا مشهود گردید.

اصل ۴۶ می‌گوید عزل و نصب وزرا به‌موجب فرمان شاه است و هیچ از رئیس‌الوزرا صحبت نمی‌کنند. البته کسی‌که نخست‌وزیر می‌شود وزرای خود را خود تعیین می‌کند و پیشنهاد می‌کند. به‌موجب فرمان همایونی آنها وزیر می‌شوند. راجع به‌نصب خود نخست‌وزیر سوابق آنچه را که به‌عرض دادگاه رسید یکی رأی تمایل مجلس نسبت به‌آقای حکیمی. خود بنده وقتی که در مجلس خواستند رأی تمایل بگیرند من کاندیدا نبودم. تعارفی به‌من کردند. من هم فوراً «بلی» را از سر هوا گرفتم. کاندیدای نخست‌وزیری کسی بود[1] که همان وقت در دربار بود و وقتی‌که رئیس مجلس می‌روند به‌عرض شاهنشاه برسانند که رأی تمایل به‌من داده شده آن شخص مأمور از دربار به‌خانهٔ خود رفت.

پس این راجع به‌نصب نخست‌وزیری من، خود آقای قوام وقتی آمده با رأی تمایل به‌مجلس آمد. یعنی یک عده از نمایندگان موافقت کردند بدون انجام مراسم معموله رفتند نسبت به‌او رأی تمایل دادند. یک عده‌ای هم که مخالف بودند نرفتند. اختلاف از آنجا در گرفت. باز نسبت به‌خود من مجلس رأی تمایل داد. به‌عرض شاهنشاه رسید. فرمان انتصاب من صادر گردید. در تمام دورهٔ مشروطیت راجع به‌عزل دو سابقه هست که همه را عرض می‌کنم که دادگاه روشن شود: یکی سابقهٔ کابینهٔ مرحوم صمصام‌السلطنه. مرحوم صمصام‌السلطنه نخست‌وزیر شد... [*در این هنگام دکتر مصدق با تبسم به‌سرنیب بختیار عضو دادگاه گفتند: «آقا، ببخشید اگر من چیزی عرض می‌کنم.»*] زمینه طوری حاضر شده بود که مرحوم صمصام‌السلطنه را تا افتتاح دورهٔ چهارم رئیس‌الوزرا بمانند. یعنی مرحوم مستوفی الممالک به‌واسطهٔ یک توهین بسیار شدیدی‌که یکی از روزنامه‌ها به‌ایشان کرده بود، می‌خواستند آن‌روزنامه را توقیف کنند. خود بنده بودم. مرحوم سردار اسعد به‌ایشان گفت: «شأن شما نیست که یک روزنامه را توقیف کنید.» بالاخره همهٔ روزنامه‌ها آن‌وقت بد می‌نوشتند. هیئت دولت همهٔ روزنامه‌ها را توقیف کرد. عصر آن‌روز آقای حاج‌مخبرالسلطنه وزیر کشور بودند،من پیش ایشان نشسته بودم. پیشخدمت آمد در گوش او گفت: «صبا مدیر روزنامهٔ ستارهٔ صبح می‌گوید من حروف روزنامه‌ام چیده شده. اجازه دهید فقط این شماره منتشر شود.» ولی اجازه نداد. مرحوم صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرا شد. گفت چه بکنیم دولت ایشان بماند؟ ایشان تصمیم گرفتند حکومت نظامی برقرار کنند. دیگر صدا از کسی در نیاید: نه روزنامه نه دیگری. تا اینکه سیاست خارجی این‌طور اقتضا می‌کرد فشار به‌احمدشاه بیاورد که وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا بشود. و از این پیشامد که دانسته یا ندانسته شده بود استفادهٔ کامل بکند. و شاه دستخط عزل صمصام‌السلطنه را صادر کنند. صمصام‌السلطنه هم تا دورهٔ چهارم گفت: «من نخست‌وزیر قانونی هستم.» مثل بنده. حال به‌ایشان گوش ندادند بمانند.

این سابقه را ما در تمام دورهٔ مشروطیت داشتیم. یک سابقهٔ دیگر این بود که مرحوم احمدشاه به‌مجلس تلگراف

کرد: «سردار سپه را عزل کردم.» مجلس قبول نکرد و گفت شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد. خود من یکی از آن کسانی بودم که رفتیم به‌بومهن اعلیحضرت را آوردیم به‌سعدآباد. به‌آن تلگراف هم ترتیب‌اثر داده نشد و اجرا نگردید.

عزل نخست‌وزیر با مجلس شورای ملی است. برای اینکه اگر پادشاه مملکت نخست‌وزیری را معزول بکند و نخست‌وزیر دیگری را بیاورد، تمام اعمال و نیک و بد آن نخست‌وزیر را مردم به‌گردن پادشاه می‌گذارند. این مسئله برخلاف اصل مصونیت شاه و غیر مسئول بودن شاه است. چرا سلطنت مشروطه را موروثی کرده‌اند؟ برای چه؟ مگر ملل دیگر دیوانه بودند که بیایند سلطنت را موروثی کنند و آن وقت از آن شاه یک فرزند نااهل به‌وجود بیاید و روی سلطنت موروثی برود روی تخت جلوس کند و هر کاری می‌خواهد بکند؟ فلسفهٔ اصل موروثی بودن از این نظر است که شاه مسئولیت ندارد. شاه در هیچ‌کاری دخالت نمی‌کند، برای اینکه همیشه باقی و پایدار بماند. والا می‌گفتند: «خوب هر کسی که خوب است می‌آییم برای سلطنت انتخاب می‌کنیم.» این نیست. دلیل موروثی بودن این است که شاه در کاری دخالت نمی‌کند. می‌گویند بسیار خوب اعقاب این پادشاه به‌فرض اینکه بد باشند و تاخلف باشند مسئولیتی ندارند، ملت می‌خواهد نباشد چون در کارها دخالت نمی‌کند قائم مقام پادشاه بشود. در تمام دورهٔ مشروطیت وزرا هر وقت که نتوانستند با سیاست خارجی کار کنند و مشکلاتی داشته‌اند، خودشان استعفا داده‌اند. البته وقتی که نخست‌وزیری استعفا دهد، همهٔ وزرا دیگر وزیر نیستند و شاه باید بر طبق رأی مجلس نخست‌وزیر آتیه را معلوم نماید.

سابقهٔ دیگری هم هست که مضحک است که وقتی مرحوم رزم‌آرا باید حتماً نخست‌وزیر شود، منصور که نخست‌وزیر بود راضی نبود. روز جمعه‌ای منصور به‌سعدآباد رفت و نخست‌وزیری را با سفارت رم معامله کرد. البته او را راضی کردند. بنده را هم اگر راضی کرده بودند و یک چیزی به‌من می‌دادند این حرفها پیش نمی‌آمد. [دکتر مصدق جملهٔ آخر را با زشت و حالت خاصی ادا کرد و در حالی که می‌خندید متوجه رئیس دادگاه بود.]

راجع به‌دستخط شاه، یکی قانون اساسی است که اصول باید با هم اجرا بشود یعنی مجلسین باید وزیر را عزل بکنند؛ دیگر روی سابقه که به‌عرض رسید. یک سابقه فقط سابقهٔ کابینهٔ وثوق‌الدوله که روی سیاست خارجی آمد نخست‌وزیر شد به‌منظور بستن قرارداد و قرارداد را هم بست؛ اما یک سابقهٔ غلطی که نمی‌تواند مدرک و مبنای کار مملکت باشد. خوب در زمان جنگ در تمام اروپا وضعیت قانون اساسی متزلزل است. یک مطالعه‌ای بنده کرده‌ام راجع به‌همین عزل و نصب وزرا در بلژیک. وقتی که پادشاه بلژیک می‌رود در لندن و می‌خواهد کابینه تشکیل بدهد، آن کسی که نخست‌وزیر شده خودش ورقه خودش را امضا می‌کند.

دیگر اینکه صلاح مملکت، من نظرم این بود که با دولت انگلیس قبلاً قضیهٔ غرامت حل بشود؛ عهدنامهٔ اصولی برای روابط دولتین تنظیم بشود که در آتیه به‌هیچ وجه اختلافی بین دولتین واقع نشود؛ آن وقت روابط ایران با آن دولت تجدید بشود. این عرض را امروز نمی‌کنم، در موقع صلاحیت هم همین عرض را کردم. این کار نشد. اگر من بودم، من غیر از آن نمی‌کردم و این کار که شده برخلاف مصالح مملکت شده است. در این باب بیش از این عرضی ندارم. حالا جوابهای آن مرد را عرض کردم. اگر حالا آقا فرمایشی دارید، بفرمایید تا عرض کنم.

ساعت ۱۲/۴۵ بعدازظهر جلسه تعطیل شد و دنبالهٔ آن به‌ساعت ۴ بعدازظهر موکول گردید.

* * *

دنبالهٔ جلسهٔ صبح در ساعت ۴ بعدازظهر ادامه یافت.

رئیس: تیمسار دادستانی، مطالبی دارید بیان فرمایید.

سرتیپ آزموده: اینجانب قبل از ظهر به‌عرض رسانیدم که دیگر به‌هیچ‌وجه عرضی ندارم. موجب بیان قبل از ظهر این بود که به‌عقیدهٔ اینجانب تیمسار سرتیپ ریاحی آخرین حرفی را که باید بزنند اظهار داشتند. از روز اول می‌دانستم که آقای دکتر مصدق هیچ دفاع موجهی ندارند که روی کیفرخواست بنمایند. مگر اینکه به‌حاشیه بپردازند؛ و به‌نظر اینجانب تمام آن حواشی مؤید مجرمیت است. به‌هرحال همان طور که عرض کردم، در صورت تصویب ریاست دادگاه اعلام خواهم نمود که متهمین به‌عنوان آخرین دفاع هر بیانی دارند ایراد کنند تا به‌این دادرسی پایان داده شود. عرضی ندارم.

رئیس: به‌آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود هر بیانی دارند به‌عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند.

دکتر مصدق: برطبق مادهٔ ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش متهم می‌تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند در هر موقع اظهار کند. اگر این ماده مربوط به‌قانون دادرسی ارتش هست، پس منوط کردن دفاع متهم فقط به‌وقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به‌عدم صلاحیت به‌من اجازه دادید که نسبت به‌روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم ولی در ماهیت هر وقت خواسته‌ام مطالبی برای تنویر ذهن دادگاه اظهار کنم اجازه داده نشده و مجبور شده‌ام یک عده از اوراق یادداشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هرقدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند بهتر مطلب روشن می‌شود.

در نظر دارند که وقتی جناب آقای مهندس رضوی نایب رئیس مجلس سابق شورای ملی در این دادگاه اظهار نمود که «ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده‌ایم و آن این بود که با شرکت غاصب سابق نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کرده‌ایم.» آن مرد بلافاصله گفت امروز هم از تحریک دست برنمی‌داریم. من در مقام دفاع از مهندس رضوی نیستم، چون به‌عنوان مطلع نباید در دادگاه توقف کند و باید برود و در انتظار مکافات کارهای خود باشد. اکنون عرض می‌کنم به‌من که نخست‌وزیر این مملکت بودم و می‌خواهید تکلیفم را معلوم کنید. آیا اجازه می‌دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من بیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که بیش از یکصد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضییع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می‌کنم و دفاع من مربوط به‌روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال یک نخست‌وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمهٔ او هم یک محاکمهٔ سیاسی است که باید نظریات خود را به‌طور آزاد اظهار نمایم و از حقی که قانون داده محروم نشوم و دیگر بیگناهی به‌واسطهٔ اینکه نتواند از خود دفاع کند گناهکار نشود. چنانچه ریاست محترم دادگاه اجازه نفرمایند که آخرین دفاع خود را آزاد بکنم، برحکمی که از دادگاه صادر شود گذشته از اینکه دادگاه صلاحیت ندارد، آن حکم در دنیا بی‌ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که این محاکمه را هرکس تشکیل داده برخلاف مصالح شاهنشاه و برخلاف مصالح مملکت است. برخلاف مصالح شاهنشاه برای اینکه مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی‌شد بهتر بود. چنانچه مقصود خارج شدن من از کار و آمدن دولت فعلی روی کار بود، مقصود به‌عمل آمده بود و محاکمه ضرورت نداشت. برخلاف مصالح مملکت است برای اینکه در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می‌کنند و در این راه مقدس جان می‌سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می‌شوند و از بین می‌روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می‌کند دکتر محمد مصدق است و بس. این هم خواست خداست. چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم و چه افتخاری [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و تأثر

شدید بیان می‌کرد] از این بالاتر که با رأی این دادگاه ازبین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر بمرگ برسد ارزنده‌تر است.»

اکنون به‌مقام ریاست دادگاه [همچنان با گریه] عرض می‌کنم که اگر اجازه می‌دهید که من یک مطلب خود را عرض کنم ــ البته مربوط به‌آن زمان نیست ــ باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می‌دهید، عرض می‌کنم، یک ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را تضییع نمی‌کنم. اجازه هم نمی‌دهید، من از خود دفاعی نکرده‌ام. دادگاه هم هر رأیی می‌دهد صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند. [دکتر مصدق *تا آخرین کلمهٔ سخنش می‌گریست. در پایان، اشک خود را با دستمال خشک کرد و در برابر ریاست دادگاه ساکت نشست.*]

رئیس: محدودیتی دادگاه برای شما روا نداشته است جز اینکه تذکر داده از تکرار مطالب و حکایات خارج از موضوع خودداری نمایید. یقیناً خوب توجه نموده‌اید که این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست‌وزیر وقت تشکیل نشده است. دادگاه کاملاً رعایت مقررات و قانون را نموده و باز خواهد نمود. اینک می‌توانید به‌آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط بمرد کیفرخواست است تا هر زمان که وقت لازم داشته باشید به‌عمل بیاورید. بهیچ‌وجه ممانعتی نشده و نخواهد شد. لازم است راجع بموضوعی که دربارهٔ آقای مهندس رضوی اظهار داشتید متذکر شوم دادگاه ایشان را به‌عنوان مطلع خواسته بود تا آن اندازه که جهت روشن شدن ذهن دادگاه لازم بوده شنیده و بیش از آن لازم نبوده. اکنون به‌آخرین دفاع خود بپردازید.

دکتر مصدق: بنده آدم بیسوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به‌کیفرخواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را به‌چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقهٔ تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی‌گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که دادرسان محترم نشنیده‌اند، نمی‌گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی‌خواهم. برای اینکه در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم مانعی ندارد. [خندهٔ حضار].

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به‌آخرین دفاع بپردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟

[*در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحهٔ آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «این را که می‌خوانید لایحه است؟» دکتر مصدق جواب داد: «نه لایحه نیست: شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»*]

در دورهٔ دیکتاتوری احتیاج به‌توسعهٔ اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ‌کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید؛ چنانچه احتیاج بموضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دورهٔ سیزدهم تقنینیه چونکه تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دورهٔ دیکتاتوری [بودند] و منفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دورهٔ چهاردهم تقنینیه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حس اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور برطبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبال می‌کردند راضی

نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه حل‌هایی در نظر گرفتند:

اول ــ اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ گاه تشکیل نشده بود به‌وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم ــ چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به‌پادشاه حق بدهد [که] هروقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به‌انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرّد نکنند و بدانند که تمرّد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم ــ مجلس مؤسسان فقط به‌تجدیدنظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دورهٔ شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و یک اصل دیگری هم به‌قانون اساسی بیفزایند که برطبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق وتو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به‌نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران مفتخر شده بودم به‌پیشگاه ملوکانه تشرف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و بمورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دورهٔ شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرف آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من بهیچ‌وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هر چه بود این کار به‌نفع مملکت گذشت.

در اواسط دورهٔ شانزدهم تقنینیه مادهٔ واحده راجع به‌ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیهٔ مادهٔ واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می‌خواستند قبل از اینکه ۹ مادهٔ اجرائیه به‌تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاء استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به‌ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. اینجانب به‌محض اطلاع از این تصمیم، ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاء استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود برای اینکه وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو بمن رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ۹ مادهٔ پیشنهادی کمیسیون

نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که بهدو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول ــ اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم ــ دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. بمحض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامهٔ ایران با او مخالف می‌شوند و بالنتیجه از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجهٔ معکوس داد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر بهدولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد. همچنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی بهاوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. بهاو گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت اَلْعَبْد وَمَافی یَدِهِ کانَ لِمَولاهُ. برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی بهما برسد و آن را هم نتوانیم بهمیل و ارادهٔ خود مصرف نماییم؟ من بهکرات گفته‌ام که یک خانهٔ خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند بهاز قصوری است که در آن سکنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن بهآزادی و استقلال بهما تأسی می‌کنند و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سهچیز مد نظر بود:

۱) از نظر اقتصادی ــ اگر دولت ایران می‌توانست بهنهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

۲) از طریق سوق‌الجیشی ــ عقیدهٔ من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بیطرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بیطرفی ایران را نقض کنند آن وقت بهما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای بهما نشد بیطرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هردو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و بهآزادی و استقلال هیچ یک از ملل وقعی نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب بهمنافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف

افرادی برای ادامهٔ جنگ یافت شود دست از جنگ برنمی‌دارند تا بمقصود خود برسند یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بیطرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زبر شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آتیهٔ دولتین ندوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیهٔ غرامت به‌کلی حل شود. نتیجهٔ تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را بوسیلهٔ دولتهایی که خود روی کار می‌آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می‌کرد که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیهٔ نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آتیهٔ نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به‌طوری که همه می‌دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع برمی‌آیم و عرض می‌کنم که برطبق سوابق عدیده، هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعداز نصف‌شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنابر هریک ازدو قول یعنی موافقین و مخالفین با رفراندوم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیهٔ نفت را که بسیاری نشنهٔ حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به‌فرض اینکه نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت اینجانب منعقد کنند وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیهٔ حیاتی است از بین نرود.

راجع به‌اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با مادهٔ ۳۱۷ نیست مشروحاً به‌عرض دادگاه رسیده است به‌این معنا که هیچ یک از عملیات اینجانب بمنظور یکی از سه موضوع مندرج در مادهٔ ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجهٔ مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به‌قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به‌قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و ارادهٔ مردم آزادهٔ این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نبستم و به‌خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایهٔ عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر

خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل طنابی را که برای انداختن به‌گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردانِ مسلمانِ وطن‌پرست شاهدوست سزای یک مرد خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره‌سری به‌جنگ با استعمار برخواسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مژده بدهم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفهٔ تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به‌حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به‌ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یا زود به‌پایان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الآن که من و همفکران و همکاران مرا به‌نام مجرم و جانی و خائن می‌نامند و روی کرسی اتهام من نشانند آبروی ریخته شده باز می‌گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری‌هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب بهمان لباس یا به‌لباس یک کمپانی بین‌المللی آنوقت ادعا کند که لکهٔ ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و و... از دامان او و حامیانش زدوده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشهٔ زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به‌کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله؛ تمام شد.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنم و جلسهٔ آتی فردا ساعت هشت‌ونیم خواهد بود.

حواشی

۱) منظور سیدضیاءالدین طباطبایی معروف است. وی در دربار شرفیاب بود تا بلافاصله پس از رأی تمایل مجلس فرمان بگیرد. این مسئله را خسرو قشقایی نمایندهٔ مجلس بوسیلهٔ دکتر عبدالله معظمی به‌گوش دکتر مصدق رسانده بود.

جلسهٔ سی و پنجم

سی‌وپنجمین جلسهٔ دادرسی که به‌علت کسالت سرلشکر مقبلی در روز یکشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل نشده بود، در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۳۰ آذر تشکیل یافت. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه اظهار داشت:

تیمسار سرتیپ ریاحی، فرمایشی دارید یا خیر؟ یعنی برای آخرین دفاع. خودتان صحبت می‌کنید یا آقایان وکلای مدافع؟

سرتیپ ریاحی: با اجازهٔ تیمسار ریاست محترم دادگاه، قسمتی از آخرین دفاع به‌وسیلهٔ وکلای مدافع به عرض خواهد رسید و قسمتی هم به وسیلهٔ خود اینجانب اگر اجازه می‌فرمایید بیان شود.

ئیس: بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به‌نام خداوند بخشندهٔ مهربان. حوادث و جریانات سیاسی بعد از جنگ دوم جهانی همیشه هدفش برهم زدن ارتش بوده تا کشور را دستخوش افکار پلید خود نماید. موقعیت و استقلال کشور متکی به سازمان ارتش است، و یک نظر : سازمان ارتش در زمان اعلیحضرت فقید این نکته را ثابت می‌کند. ارتش نوین ایران از ۱۳۰۰ با تجمع سازمانهای مختلفی تشکیل و با سرپرستی شاهنشاهی توانا و ایجاد دانشکده‌های نظامی و دانشگاه و صدها مراکز تعلیماتی پا به شاهراه ترقی نهاده برای بی‌نیازی این ارتش و تهیهٔ مهمات و سلاح همتی مردانه گماشت. این پیشرفتها باعث اعجاب دوست و دشمن واقع شده و خارجیان با نظری تحسین‌آمیز به این سازمانها می‌نگریستند. هنگام عروسی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضاشاه پهلوی ژنرال ویگان فرانسوی برای شرکت در جشن عروسی به ایران آمد. شنیدم که وی گفته بود: «دو چیز جلب‌نظر مرا نمود: یکی ارتش جوان ایران، و دیگری جوانان پرشور و پرغروری که ذخیرهٔ ارتش و موجب افتخار کشور شما خواهد شد. شما می‌توانید با این ارتش وحدت کشور را تأمین و مرزهای آن را نگهداری نمایید.»

اعلیحضرت رضاشاه فقید در تمام شئون این کشور اصلاحات عمیق و مؤثری نمود. امنیت و آرامش را در تمام فلات ایران بدون استثنا بگسترانید. فرهنگ و بهداشت را توسعه دادند. در قسمتهای کشاورزی و راهسازی قدمهای سریع و بزرگ بلندی برداشته شد. همه چیز رو به تکامل می‌رفت. امروز آنچه در کشور دیده می‌شود، همه یادگار دوران باعظمت او می‌شود. هیچ‌وقت کشور ما دارای چنین مرکزیتی نبوده است. در تمام این تحولات و در تمام دوران ۲۰ ساله ارتش ایران نقش برجسته‌ای را به عهده داشته است. مرکزیت و فداکاری در ارتش و ایجاد نظم و امنیت به وسیلهٔ این دستگاه ارتش محیطی برای کار و فرهنگ به‌وجود آورده است و دسته‌بندی و سیاست جرئت خودنمایی در ارتش را ندارد. سرّ موفقیت در این تحولات بزرگ جلوگیری از اعمال نفوذ بود.

سرتیپ ریاحی یکی از فرزندان ارتش است. سرنوشتش به دست شاهنشاه است و در این دادگاه با قلبی امیدوار

قرار گرفته است. بیائید به‌کوری چشم خائنین که نابودی ارتش را در مغز خود می‌پرورانند، تحت تأثیر کیفرخواست دادستان قرار نگرفته سیاست روز را در نظر گرفته و بگذارید سرتیپ ریاحی به موازات دوستان خود جان خود را در راه اعلیحضرت و ارتش نثار کند. هیئت محترم دادگاه توجه کنید سربازی فداکار و بی‌گناه در جلوی شما قرار گرفته است، او پای‌بند به تعهدات اخلاقی خود می‌باشد و فدایی شاه و ارتش است. از کیفیت کار بی‌خبر است و خود را همیشه برگزیدهٔ اعلیحضرت همایونی دانسته است. در این دقایق حساس با اتکاء به‌توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از محضر دادگاه محترم تقاضا می‌نمایم که خدا، شاه و وجدان را در نظر آورده برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی را اعلام و تمام افسران را مرهون خود سازند.

سرهنگ شاهقلی: با کمال احترام به عرض دادرسان معظم می‌رساند: بعد از بیاناتی که تیمسار ریاحی موکل محترم اینجانب در جلسهٔ قبل بیان فرمودند و در واقع سرنوشت خود را تسلیم دادگاه محترم نمودند، همان‌طور که دادستان محترم بیان داشتند قاعدتاً دادرسی پایان یافته بود. ولی از لحاظ اینکه نکته‌ای نگفته نمانده باشد: دادستان محترم برحسب اشارهٔ ریاست معظم دادگاه خلاصه‌ای از مطالب کیفرخواست را به‌طور فهرست به عرض رساندند. وکلای مدافع نیز برای آنکه آن مطالب کیفرخواست که قبل از آخرین دفاع به عرض دادرسان رسیده علل آن نیز به عرض رسیده باشد، به همان ترتیب خلاصهٔ مواردی را که عدم تطابق اتهام انتسابی را به موکل محترم استدلال می‌نماید به عرض دادرسان معظم می‌رساند.

در مادهٔ ۲۰۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش نکتهٔ قابل توجهی است که قبل از صدور رأی، دادرسان در عین حالی که آزاد در اظهار عقیده هستند و مستقل می‌باشند، ولی بایستی خدا و شاه و قانون و عدالت را در مد نظر داشته باشند. در همین ماده از همین بیان نکتهٔ قابل توجه این است که یک دادرس در حین قضاوت مترادفاً چهار نکته را در نظر دارد: خدا را در نظر دارد، برای آنکه از حقیقت نباید منحرف شود و مرکز حق و حقیقت همان خداوند که مبنای فیض فیاض است می‌باشد. شاهنشاه و قانون را در نظر دارد، زیرا هیچ جامعه بدون قانون نمی‌تواند استقرار یابد و عظمت مقام شاهنشاه نیز در اثر حفظ همان قانون است. عدالت را در مد نظر دارد، زیرا به هر ذی‌حقی حقش باید داده شود. تشخیص حق و پیدا کردن آن به قدری مشکل است که حتی در همین قانون دادرسی از ابتدا الی انتها کلمهٔ «مجرم» ذکر نشده است تا زمانی که بازپرس، دادستان ارتش، عناصر تحقیقی مشغول تحقیق هستند. متهم موقعی که به دادگاه وارد می‌شود متهم است. بعد از دادگاه بدوی هم متهم است. در دادگاه تجدید نظر هم متهم است (عین قانون است). موقعی که به فرجام می‌رود «محکوم» نوشته شده نه «مجرم» و اگر در فرجام حکم شکسته شد، به دادگاه بعدی رفت، باز متهم است. بعد از آنکه مراحل قطعی را طی کرد و خاتمه یافت، باز محکوم است. چنانچه مادهٔ ۳۷۹ دربارهٔ اعاده دادرسی هم می‌گوید: «تجدیدنظر به نفع شخص محکوم درخواست شود نه مجرم.» فرق بین محکوم و مجرم این است که مجرم کسی است که حقیقتاً جرمی را مرتکب شده. ولی محکوم کسی است که یک هیئت قضایی او را مرتکب آن جرم می‌دانند نه آنکه واقعاً او مجرم باشد. حتی در همین مادهٔ ۳۷۹ نوشته شده است که ممکن است کسی محکوم به قتل کسی شود و بعد معلوم شود که مقتول زنده است. خود قانونگذار پیش‌بینی نموده که تمام دستگاههای قضایی دنیا کافی برای اینکه ما مطمئن شویم که به حقیقت رسیده‌ایم نیست.

این عرایض برای این بود که عظمت مقام قضاوت تا به‌این حد است که متهم حتی آخرین مرحله هم به نام محکوم نامیده می‌شود. حقیقت تعریف بسیاری دارد و کتب بسیاری در تعریف او نوشته‌اند. آنچه مسلم است این است که انسان با تمام حوادث و اشیای برون از ذات خودش ارتباطی دارد که این ارتباط لازم زندگی اوست. از این ارتباط در

ذات انسان انعکاساتی به وجود می‌آید که به نام «تصور» نامیده می‌شود. اگر این تصورات که در ذهن ما موجود است با حقایقی که خارج از ذهن ماست کاملاً منطبق بود حقیقت است. ولی اگر یک مورد بود که انطباق نداشت، حقیقت از بین رفته است. در علوم حاضر کشف حقایق از نظر علمی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در علوم تحقیقی روشهایی موجود است که مطابق آن روشها مانند لابراتوارها می‌توانیم به حقیقت اشیاء پی ببریم. در امور اجتماعی هم علمای امروزه رابطهٔ علت و معلولی را قائل شده‌اند و در اثر کشف همین روابط علوم اجتماعی به وجود می‌آید.

در حقوق و قضاوت عین همین ترقیات حاصل شده است. وقتی ما عملی را مشاهده می‌کنیم، باید آن را تجزیه و تحلیل کنیم. سپس قضاوت نماییم که آیا جرم است یا خیر و بعد با کدام ماده انطباق دارد. هر عملی به یکی از سه صورت ممکن است باشد: اول آن است که این عمل مربوط به ذات خود انسان باشد. اعمال ذاتی قابل تفکیک نیستند، مثل اعمال جنون‌آمیز شخص مجنون در حال جنون که قابل تفکیک از شخص مجنون نیست و اگر تفکیک شد مجنون نمی‌شود. قانون این امور را جرم ندانسته است. دوم اعمال تصادفی است. تصادف موقعی است که ارادهٔ شخص مجری در آن دخالت ندارد و نظم هم ندارد. مثلاً اگر یک مرتبه انسان پولی پیدا کند. تصادف کرده. ولی اگر هر روز در محل و ساعت معین پولی مشاهده کند، آن را منوط به ارادهٔ دیگری می‌دانند. ما در حین عبور ممکن است تصادف کنیم و شیشهٔ مغازه‌ای را در اثر زمین خوردن بشکنیم. زیان وارده را می‌دهیم. ولی اگر متعمداً بشکنیم، جرم است. نوع سوم اعمال ما این است که آن عمل از روی اراده واقع شده باشد و آن اراده آزاد باشد نه مجبور. اراده‌ای که تحت این امر قانونی است، ارادهٔ فاعل نیست، ارادهٔ آمر است. اراده‌ای که در اثر لزوم اضطرار امنیت پیش آمده، ارادهٔ الزامی است. مثل اینکه افرادی که در جنگ شرکت می‌کنند و به عمل و اراده می‌جنگند و قتل و ضرب را به دیگری وارد می‌کنند این هم ارادی‌است، ولی یک الزام قانونی دارد. حال ما باید اول عمل را مشاهده کنیم، بعد ارادی بودن آن را اثبات نماییم. سپس اگر جرم بود، مادهٔ قانونی پیدا کنیم. به همین جهت است که برای هر جرمی سه عنصر لازم است: عنصر مادی که عین عمل است؛ عنصر معنوی که ارادهٔ آمر عمل است؛ عنصر قانونی که مادهٔ قانون است. نه آنکه یک مادهٔ قانون را در نظر بگیریم و بعد بگوییم که اگر فرضاً فلان فرضی را دربارهٔ آمر نکنیم، مادهٔ قانون ناقص می‌شود.

دادستان محترم در ضمن همین خلاصهٔ بیانات که جلسهٔ قبل فرمودند، اشاره فرمودند که انهام بر هم‌زدن اساس مملکت بدون قوای مسلح قابل فرض نیست. این عنوان مثل آن است که چون ما چنین ماده‌ای را بخواهیم به متهم انتساب دهیم، لازمهٔ این انتساب وجود قوای مسلح است. در حالی که عکس عمل باید انجام شود. یعنی اعمال واقع شده با کدام ماده تطبیق می‌کند. اعمالی را که نسبت داده‌اند هفت ماده است:

اول اینکه ایشان تا آخرین لحظه در سر پست خود به شرح کیفرخواست بوده‌اند. البته ریاست ستاد ارتش انتصابشان به موجب فرمان، انفصالشان هم به موجب فرمان اعلیحضرت همایونی بوده. اولش در اسفندماه و انتهایش در ۲۸ مرداد بوده. نه قبل از حکم انتصاب ایشان می‌توانند دخالت کنند نه قبل از انفصال می‌توانند پست خود را ترک کنند.

دوم، توفیف نیمسار نصیری نوشته شده. این موضوع توضیح مختصری دارد و آن این است که مبحثی در حقوق هست به‌نام تجدید صحنهٔ جرم. برای همین موضوع در زمان اعلیحضرت فقید ضمن بنای همین دادگستری پیش‌بینی‌هایی شد که حتی در مورد قتل اجساد مقتولین از مدتها نگاهداری شود تا در موقع قضاوت عیناً مشاهده شود و صحنهٔ جرم تکرار شود تا دادرسان بهتر قضاوت نمایند. ریاست ستاد ارتش مأمور حفظ انتظامات ارتش و مأمور

جلوگیری از متلاشی نشدن ارتش است. از مدتها قبل نوشته می‌شود و گفته می‌شود که واقعه‌ای در شرف وقوع است. این اطلاعات از طریق عوامل اطلاعی سناد جمع‌آوری می‌شود. مقام وزارت دفاع ملی وقت این انتشارات را تأیید می‌کند و برای حفظ خود و خانواده‌اش دستور صریح صادر می‌کند. با داشتن چنین اطلاعات روزنامه‌ها هم در چهار پنج روز قبل انتشاراتی می‌دهند. تصادفی می‌نماید و آن این است که امریه‌ای را حامل امر به در ساعت غیرعادی ابلاغ می‌کند. این تصادف باتصادفات‌قبلی برای‌هر رئیس‌ستادی که‌باشددرابلاغ‌دستور توقیف‌آیانردیدی‌باقی‌می‌گذارد؟ ناچار دستور توقیف را اجرا می‌کند تا تحقیق بعدی قضیه را روشن سازد. پس توقیف سرنیپ نصیری بنا بـه ایـن جریان است و نه با جریانی که ایشان مبتکراً بنا بر مقصود دیگری انجام دهند.

سوم و چهارم و پنجم، دستوراتی به واحدها صادر شده. قابل توجه این نکته است که آیا سناد ارتش مبتکراً این دستورات را صادر نموده و یا پاسخ سؤالی است که از واحد به عمل آمده؛ و همچنین در موقعی کـه قـرضاً بـه شبراز جواب داده می‌شد آیا سواد آن به تمام واحدها ابلاغ شده و یا فقط به شبراز جواب داده شده؟ راجع بـه سرود در سینما چرا فرمانده یک واحدی سؤال می‌کند در حالی که این روش در کشور سابقهٔ طولانی دارد و نحوهٔ عمل روشن بـوده؟ یا علت سؤال این بود که موقعیت آن منطقه حساس بوده. فرمانده واحد ملاحظه می‌کند کـه اگـر شدت عمل بـه خـرج دهد، ممکن است منشنجتر بشود؛ و اگر آزاد گذارد مخالف مقررات سابق است. نـاچار سؤال مـی‌کـند. پس سؤال آن واحد روی سوءنیت و دستور سناد ارتش هم نیست و بنا به سابقهٔ موجود است. ریـاست دادگـاه و دادستان هردو در مورد صلاحیت نکته‌ای دربارهٔ سناد ارتش فرمودند و آن این بود که سناد گـزارش فـرماندهان را بـه عرض مـقام فرماندهی کل قوا می‌رساند و دستور را ابلاغ می‌کند. اعلیحضرت همایونی از اردیبهشت به‌بـعد بـنا بـه مصالح کشور تصویب فرمودند که کلیهٔ گزارشات به عرض وزیر دفاع ملی وقت برسد. عیناً همین جریان واقع می‌شود. سؤال واحـد به عرض می‌رسد و جواب ابلاغ می‌شود. ملاحظه می‌شود در هیچ مقام سوءنیتی وجود نداشته؛ زیرا اگر سوءنیتی بـود، لازم بود از سناد ارتش ابتدا به‌ساکن ابلاغ شود و یا آن دستور به تمام واحدها ابلاغ شود.

راجع به مجسمه‌ها یک امر روشنی وجود داشت که در اطاق ریاست سناد ارتش دو مجسمهٔ اعلیحضرت رضاشاه فقید و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی وجود دارد که حالا هم باقی است و همیشه هم باقی خـواهد بـود. اگـر سناد ارتش چنین نظری را داشت، چه اشکالی داشت که آن دو مجسمه را هم بردارد؟ همچنین مجسمهٔ بـاشگاه افسران کـه عیناً شاهد مثال قوی است که وقتی از خارج به قصد اهانت وارد شدند، با تیراندازی مواجه و مـتفرق شدنـد. استنادی که در کیفرخواست ذکر شده، اصولاً روی سوءنیت نیست؛ روی ابتکار شخص رئیس سناد ارتش هم نـیست. دلایـلی وجود دارد که عکس آن را ثابت می‌کند، یعنی اگر رئیس سناد قصد برهم زدن اساس حکومـت را داشته بـاشد و قصد تفوق عناصر افراطی را داشته باشد، این امور نباید انجام شود: اول، اخراج همین عناصر از واحـدهای ارتش چـه در ایام گذشته و چه حال؛ دوم، کنفرانس فرماندهان واحدهای مرکز که مرتباً قبل از این ایام و در همین ایام برای مبارزه با عناصر افراطی تشکیل می‌شده و حتی مطالب این کنفرانسها در روزنامه‌های ارگان عناصر افراطی هم بمنظور تهدید درج شده است. ابلاغ دستورات به واحدهای شمال که مدارک آن موجود است و چون دستورات محرمانه است آن را نمی‌خوانیم.

[سرهنگ شاهقلی مدارک محرمانه را تقدیم مقام ریاست دادگاه کرد.]

طرحهایی که برای سازمان فعلی ارتش تهیه شده و فـعلاً طـرحهایی کـه در سناد ارتش مـوجود است در همان طرحها به موقع اجرا گذارده می‌شود، بهترین دلیل است که قصد بهم پاشیدن و خراب کردن ارتش در میان نبوده، حتی

در مورد همان خلع سلاحی که ذکر شده از افراد وظیفهٔ گارد سلطنتی به‌عمل آید. قابل توجه است که آن افراد و آن سلاح در اختیار چه شخصی بوده است. تیمسار دادستان که سمت فرماندهی آن پادگان را داشتند و قابل تصور نیست که ایشان نظری جز خدمتگزاری به اعلیحضرت همایونی داشته باشند.

اما موضوع دادرسی ارتش که اشاره شده برای ازبین رفتن انضباط ارتش است. دو موضوع قابل توجه است: اول اینکه این دادرسی ارتش اصلاحاتی که شد به مفهوم آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد. هیچ‌کدام از اشخاصی که مأمور اصلاح شدند نظر سوئی نداشتند، زیرا ریاست آن را کسی داشت که از خادمین این کشور بود که به شاه‌دوستی معروف بود. جناب آقای دکتر سجادی که به سمت وزیر مشاور هم فعلاً معلوم شدند. اعضای آن هم افراد خوب ارتش بودند، مثل تیمسار علوی مقدم، تیمسار وفا، تیمسار سالم. پس چنین سازمانی نمی‌تواند به منظور تخریب ارتش باشد. ولی از لحاظ اینکه هر قانونی ممکن است دارای نواقصی باشد، قانون اختیارات هم به همین منظور بود. ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد برهم زدن اساس ارتش را داشته، چنین گزارش می‌دهد:

[*عین گزارش که مربوط به قانون دادرسی ارتش بود و از طرف ریاست ستاد ارتش به قسمتهایی از آن اعتراض شده بود و همچنین متذکر گردیده بود که اجرای این قانون امر فرماندهی و روح انضباط را در ارتش مختل خواهد کرد، قرائت گردید.*]

این گزارش که تقدیم می‌گردد، از چند نظر قابل توجه است. اول از این نظر که موکل محترم در تاریخ همین گزارش خود را داده است. دادرسان محترم از نظر دوم توجه فرمایند که ممکن است بین دو مقام نیابی برای ازبین بردن ارتش باشد و چنین گزارشی هم داده شده. در همان ایام موصوف در ذیل این گزارش دستور داده شد که کمیسیون تشکیل شود و در روز ۲۶ با حضور جناب آقای دکتر سجادی که فعلاً وزیر مشاور دولت هستند تشکیل شده. ولی جلسات بعد تشکیل نشده. پس ملاحظه می‌شود که در هیچ‌یک از مراحل قصد سوئی و نیت سوئی در بین نبوده است. با این عرایض، مادهٔ ۳۱۷ بخصوص قابل توجه است. این از آن جهت است که در مادهٔ ۳۱۷ باید به هر متهمی دو عمل حتماً نسبت داده شود، زیرا چهار جرم در آن نوشته شده و باید حتماً هر کسی دو جرم آن را مرتکب شده باشد.

[*مادهٔ ۳۱۷ قرائت شد.*]

در منطق مبحثی است به‌نام «منطوق و مفهوم». ما از عبارات وقتی می‌گوییم منطوق یعنی عین عبارت؛ مفهوم موقعی است که مطلبی مفهوم بشود بدون اینکه گفته شود. تفاوت این ماده در این است که اگر منظور برهم‌زدن اساس حکومت بود در مادهٔ ۸۲ قانون مجازات عمومی عین آن نوشته شده بود.

[*مادهٔ ۸۲ قرائت شد*]

برای اینکه مطلب روشنتر شود همین مواد در [قانون تشکیل] دادگاه فرمانداری نظامی تکرار شد یعنی اگر موقعی شهر در حال حکومت نظامی باشد مطابق بند یک از مادهٔ ۲۰ طرز تشکیل دادگاههای نظامی ضدیت با سلطنت در صلاحیت آنها است؛ اقدام مسلحانه برضد سلطنت، تبلیغ برای این جرمها هم در صلاحیت آنهاست. پس ملاحظه می‌شود اولاً از لحاظ انطباق اعمال تیمسار سرتیپ ریاحی با مادهٔ موصوف رابطه‌ای وجود نداشته؛ و ثانیاً خود مادهٔ سوءقصد هم در این جا دخالتی ندارد. فقط یک نکته باقی است و آن این است که برای عزل و نصب نخست‌وزیر و همچنین مقام فرماندهی کل قوا هم وجود رئیس ستاد ارتش ابداً مؤثر نیست تا تصور رود که برای شرکت در طغیان به‌فرض محال هر دو نفر متهم مذکوره در کیفرخواست اصیل شناخته شوند. زیرا جناب آقای دکتر مصدق در ضمن

آخرین دفاع خود چه راجع به فرماندهی کل قوا و چه راجع به عزل و نصب با توجه به خلاصهٔ مذاکرات مجلس شورای ملی استناد کردند که این نظریه را ایشان از سابق داشتند و مربوط بمردادماه نیست که در مرداد محتاج باشند رئیس ستاد ارتش را برای شرکت در این کار بیاورند.

ثانیاً از نظر قضایی قابل توجه این است که به‌چه دلیل می‌توانیم اثبات نماییم که تیمسار ریاست ستاد ارتش از عزل نخست‌وزیر وقت مستحضر بودند. شخص جناب آقای دکتر مصدق می‌فرمایند: «من ابلاغ نکردم.» تمام شهودی که در محکمه حاضر شدند به ثبوت رسید که تیمسار ریاست ستاد اطلاعی نداشتند. خود همین گزارشی که تقدیم شد دلیل بر این است که اطلاعی نبوده. اگر بود، مبنی بر اینکه باید ارتش را متلاشی کرد و فرمانده کل قوا را لزبین برد، دیگر عرض این گزارش معنی نداشت.

مطلب دیگر این بود که آیا جناب آقای دکتر مصدق مطلب را انتشار نمی‌دادند در شغل خود ثابت‌تر بودند یا به همه کس انتشار می‌دادند؟ این موضوع از همه بیشتر قابل توجه است. بنا به‌شرح معروضه، چون تمام مواردی که مربوط به اتهام به موکل من بود به عرض رسیده و موکل محترم جرمی را منتسب به خود نمی‌دانست، سرنوشت خود را به دادگاه محترم محول فرمودند. قضاوت عادلانه مربوط به رأی صائب قضات محترم است.

در این موقع تنفس اعلام شد.

***

بعد از تشکیل مجدد جلسه رئیس دادگاه خطاب بدریادار نصیر زند گفت: بفرمایید.

دریادار نصیر زند: محترماً به‌عرض می‌رساند. هر چند من همیشه احتراز داشتم که از موضوع خارج شوم و معتقد بودم که نمی‌بایستی هیچکس از موضوع خارج شود ولی چون گاه‌گاه بعضی مطالب خارج از موضوع گفته می‌شود، لازم می‌دانم فقط خیلی مختصر راجع به‌چند نکته‌ای که آقای دکتر مصدق در آخرین دفاع خود اظهار کرده‌اند اشاره‌ای بکنم. البته همانطور که عرض کردم مطالبی که ایشان فرمودند بموضوع مربوط نبود و آن بیطرفی ایران در دو بلوک بود. بدبختانه باید بگویم تئوری بیطرفی که اخیراً مد شده بود اثر بدی بوجود آورد. یعنی ملتی را که همیشه سلحشور بوده است دچار خمودگی کرد هر چند امروز در دنیا بیطرفی مفهوم خود را از دست داده مع‌هذا اگر توجه شود به‌آن مَثَل مشهور که می‌گویند: «دعوی سر لحاف ملاّ نصر الدین است»، بنابراین ملا نمی‌تواند بی‌طرف باشد مگر اینکه لحافش را یا تقسیم کند یا نقدیم.

پس ملت ایران بایستی بداند و عمل کند که زندگی فقط با افتخار و شرافت ارزش دارد و گرنه زندگی بیمعنی است. پس ملت ایران می‌بایستی از زن و مرد تا فرق سر همیشه مسلح باشد. من ترجیح می‌دهم روزی در این کشور وجود نداشته باشند که ببینند یک نفر سرباز خارجی وارد ایران شود. یک چنین ملتی آنوقت افتخار و شرافت خود را حفظ کرده است. این یک جملهٔ معترضه‌ای بود و من لازم می‌دانم اشاره به‌نطق آقای مهندس رضوی در دانشکدهٔ افسری که گفت: «ما گوشت و پوست خود را نباید در گلوله بگذاریم» نموده و بگویم این همان تئوریهای خانمانسوز است. ما باید گوشت و پوست و خون خود را در جلوی گلوله گذارده و افتخار تاریخی خود را حفظ نماییم.

[*در این موقع دریادار نصیر زند چگونگی و علل قبول وکالت سرتیپ تقی ریاحی را یادآوری نموده گفت:*]

ملت ایران در مدت ۱۲ سال عمر متشنج و مشوّش خود پس از آن دورهٔ درخشان ۲۰ سالهٔ خود برای نجات خود سه دفعه قیام کرد: بار اول قیام آذرآبادگان، بار دوم نهضت نفت، و بار سوم قیام ۲۸ مرداد. نهضت نفت از لحاظ

اقتصادی شروع شد و ملت ایران را چنان گیج ساخت که امروز هم عده‌ای معتقدند که گردانندگان نهضت هدفی مخالف آن نداشتند.

من امروز می‌خواهم از شرافت یک سرباز دفاع کنم نه از حیات او. پس آقایان قضات و دادرسان! به‌اوضاع و احوال روز توجه فرمایید تا در قضاوت خود دچار تشویش نشوید و مردی خادم و وطن‌پرست را خاین معرفی ننمایید. همانطوری که تمام وزرای آقای دکتر مصدق در این دادگاه گفتند، کادر رهبری دو نوع سیاست و دو جور همکار داشت: دسته‌ای از همکاران که به‌قول آقای لطفی سیاست‌های «جیک و بیک» را اداره می‌کردند و دستهٔ دیگر فقط کارهای اداری را انجام می‌دادند و نمی‌توان عنوان «اداری» را به‌آنها نداد. نیمسار ریاحی در جریان وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد بزعم هستهٔ مرکزی کادر رهبری، حواسش پرت بود. جرئت او کم شده خایف بود. چون این آقایان می‌خواستند سرتیپ تقی ریاحی قدرت را به‌آنها عرضه کند، بکوبد و بسوزاند و ویران کند.

آقای دکتر مصدق بقدری نسبت به‌سرتیپ ریاحی بی‌اعتماد بود که شب ۲۵ از وی تعهد و نوشتهٔ کتبی گرفت که مسئولیت هر اتفاقی به‌عهدهٔ وی باشد. نیمسار دادستان، آیا امروز که حقایق بر شما مکشوف شده باز هم او را گناهکار می‌دانید؟ سرتیپ ریاحی اگر عامل چشم بستهٔ آن هستهٔ مرکزی بود و سرباز شاه نبود و اگر خیالاتی خام در مغز می‌پرورانید، اگر خدای نخواسته ریاحی در آنموقع بحرانی تصمیم می‌گرفت بر علیه مصالح شاهنشاه و کشور خود وارد عمل شود، آنوقت معلوم نبود سرنوشت این کشور به‌کجا منتهی می‌شد؟ سرتیپ ریاحی نشان داد که پشتیبان فرماندهان شاهدوست و وطن‌پرست است. او سرلشگر عزیزی را حفظ کرد و سایر افسران شاهدوست را در کارهای حساس گمارد.

من شخصاً مردود و محکوم این هستهٔ مرکزی بودم. گناه من فشار بیرحمانه به‌حزب خاین و منحلهٔ توده و دفاع از حیثیت ارتش بود. نیمسار آزموده باید این قسمت را به‌عرض برسانم تا ملت ایران بداند که در این سه روز چه روزهای تاریکی گذشت. من شخصاً سه شبانه‌روز نخوابیدم. شما در آنروزهای متشنج کجا بودید تا ببینید شرایط برای یک رئیس ستاد ارتش چه بود؟ شما هیچوقت فرماندهی نداشتید تا مشکلات و مسئولیت آن را بدانید. شما در آن سه روز در ادارهٔ مهندسی بودید و سوانح جاری برای شما حکم یک پردهٔ سینما را داشت. ارتش ایران قبول ندارد شما سرتیپ ریاحی را خاین معرفی کنید.

من روح رضاشاه بزرگ را در این دادگاه ناظر فکر و رأی شما می‌دانم. اینک این شما و این دادگاه!

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: اینها مربوط به‌دادگاه نبود که ایشان گفتند و اکنون مرحلهٔ آخرین دفاع است.

سرتیپ آزموده: من از لحاظ اسامی کسانی را که بردند توضیحاتی بدهم و جایز نمی‌دانم اسامی کسانی که در پرونده نیست برده شود.

رئیس: نیمسار سرتیپ معین‌پور، بفرمایید.

سرتیپ معین‌پور: خدا، شاه، میهن! این شعار سرباز ایرانی است. من در کسوت سربازی از سرباز بیگناهی دفاع می‌کنم. یقین دارم که اظهار حق و حقیقت در دادگاه در مغز و روح شنوندگان اثر خواهد گذاشت. به‌نظر من این کیفرخواست برعلیه تقی ریاحی صادر نشده بلکه بر علیه ارتش ایران صادر شده است. مدتی است که هر روز به‌عناوین مختلف علیه ارتش اقداماتی می‌شود. یک روز به‌عنوان در فشار گذاردن مالی و روز دیگر به‌عنوان اینکه ما ارتش می‌خواهیم چه کنیم، زاندارمری را باید تقویت نمود. و چون تیر آنان در همه جا به‌سنگ می‌خورد با نقشهٔ

دیگری وارد کار می‌شوند و امروز همان عامل مرموز نیمسار سرتیپ نفی ریاحی را به‌پشت میز محاکمه کشیده است.

رئیس [*با نواختن زنگ ممتد*]: از حدود خود خارج نشوید. [*با عصبانیت*]. این دادگاه از افسران ایرانی تشکیل شده است نه از افسران بیگانه.

سرتیپ معین‌پور: بنده خلاف این عرضی نکردم.

رئیس: بگذارید بیچاره خودش دفاع کند. ایشان را که افسران بیگانه اینجا نیاورده‌اند.

سرتیپ معین‌پور: چیزی برخلاف نگفتم. اجازه دهید عرایضم را بکنم.

رئیس: پس چیزی را که می‌خواهید بخوانید قبلا مطالعه کنید.

سرتیپ معین‌پور: اینکه در کیفرخواست نوشته شده سرتیپ ریاحی یک افسر فنی بود و در صف خدمت نکرده است، من که رئیس کارگزینی ارتش هستم آن را تکذیب می‌کنم. روز ۲۸ فرا می‌رسد و می‌گویند سرتیپ ریاحی خائن است و می‌خواسته است نام شاه را از دعای صبحگاه و شامگاه حذف نماید و چنین و چنان کند و آن را هم در بوق‌وکرنا می‌اندازند و می‌گویند نفی ریاحی باید اعدام شود. قوام و ثبات هر کشور بسته به‌ارتش آن مملکت است و بهمین دلیل در تمام کشورهای دنیا برای حفظ و حراست ارتش مساعی زیادی مبذول می‌گردد و پایهٔ ارتش به‌علوم و فنون جدید نظامی است.

سرتیپ ریاحی: دادگاه محترم! وکلای محترم مدافع اینجانب هر یک اطلاعات خود را از اوضاع و احوال روز و با خدمات و فعالیتها یا اطلاعات قضائی خود از لحاظ قانونی و یا اطلاعات اداری خود از لحاظ وضع خدمتی اینجانب به‌عرض رسانیدند. شاید در قسمتهایی راجع به‌شخص بنده مبالغاتی هم کردند ولی من موظف هستم آنچه عقیدهٔ خودم هست به‌عرض دادگاه محترم برسانم.

بنده یک فرد ارتش هستم که گوشت و پوست و استخوان خود را متعلق به‌ارتش می‌دانم. یک افسری که پروردهٔ مکتب رضاشاه کبیر و فدایی شاهنشاه است. سرنوشت خود را در دست دادرسان محترم و به‌قضاوت شخص شخیص اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی واگذار می‌کنم.

رئیس: قبل از خاتمهٔ جلسه که به‌شور می‌رود لازم می‌داند مرقومه‌ای که از وزارت دربار امروز رسیده است به‌عرض برسد:

[*نامه وزارت دربار بشرح زیر قرائت گردید*]

شمارهٔ ۶۵۹۲

مورخهٔ ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۲

ریاست دادگاه نظامی

به فرمودهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه، به پاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواستهٔ عموم ملت ایران است و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و می‌باشد، آنچه نسبت به معظم‌له گذشته است صرف‌نظر فرموده‌اند.

وزیر دربار ــ حسین علاء

رئیس دادگاه پس از قرائت مرقومهٔ وزارت دربار گفت:

البته اعلیحضرت همایونی از حق خصوصی خود صرف‌نظر فرموده‌اند.

در این موقع دکتر مصدق در حالیکه از جای خود بلند شده بود خطاب به ریاست دادگاه اظهار داشت:
من نه خیانتی به شاه کرده‌ام و نه خیانتی به مملکت. من نه احتیاج به صرف‌نظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو. آنچه عدالت حکم می‌کند باید طبق آن با در نظر گرفتن خدا و وجدان خود رأی دهید.

ساعت ۲/۳۰ بعدازظهر رئیس دادگاه ختم دادرسی را اعلام کرد و افزود:
دادگاه وارد شور می‌شود و ممکن است ساعت نوزده‌ونیم رأی دادگاه صادر و برای اطلاع اعلام گردد.

پایان دادرسی بدوی و اعلام رأی دادگاه

روز دوشنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۲ از ساعت ۶ بعدازظهر خبرنگاران داخلی و خارجی و عده‌ای تماشاچی در سالن باشگاه بادگان نصر، محل تشکیل جلسات دادگاه، حضور یافتند و در انتظار اعلام رأی دادگاه بودند. در تمام مدت بحث تماشاچیان و خبرنگاران دربارهٔ رأیی بود که قرار بود از طرف دادگاه صادر شود. عده‌ای در مورد رأی دادگاه شرط‌بندی می‌کردند و هریک به‌نحوی دربارهٔ رأی دادگاه اظهارنظر می‌کرد.

در این میان فقط عدهٔ معدودی از تماشاچیان و همچنین چند تن از افسران بودند که می‌گفتند ممکن است دادگاه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی را تبرئه کند.

خلاصه هر دسته و عده‌ای به‌نحوی که می‌توانستند خود را مشغول کرده بودند تا اینکه ساعت ۹/۱۵ منشیهای دادگاه که هر یک کارتن بزرگی زیر بغل داشتند وارد جلسه شدند. رأی صادره از طرف دادگاه نیز در دست یکی از منشیها بود که آن را مطالعه می‌کرد تا در موقع قرائت دچار اشکال نشود. ولی مثل اینکه او در این مدت نتوانسته بود رأی مزبور را خوب مطالعه کند.

در همین هنگام ابتدا سرتیپ ریاحی و وکلای مدافع او و بعد دکتر مصدق و سرهنگ بزرگمهر وارد جلسه شدند. تماشاچیان و مخبرین نیز در جاهای خود قرار گرفتند. عده‌ای از مخبرین عکاس نیز که اجازهٔ ورود به‌جلسهٔ دادگاه و گرفتن عکس به‌آنها داده شده بود، شروع به‌گرفتن عکس از دکتر مصدق کردند.

این وضع یکی دو دقیقه بیشتر دوام نداشت که منشی دادگاه ورود هیئت دادرسان را به‌جلسه اعلام داشت. حضار به‌احترام هیئت دادرسان از جای برخاستند. ابتدا سرلشکر مقبلی و در پشت سرش دادرسان و دادستان و دادیاران او وارد جلسه شدند.

رئیس دادگاه بعد از یک دقیقه اجازهٔ نشستن داد و گفت:
قرار دادگاه دربارهٔ آقای دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی به‌نام نامی اعلیحضرت همایونی قرائت می‌شود. همگی بپاخاستند.

متن رأی دادگاه

دادگاه نظامی عادی وقایع ۲۸-۲۵ مرداد ۱۳۳۲ منعقد در باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی بمریاست سرلشکر نصرالله مقبلی و کارمندی دادرسان نامبرده در پایین:

۱) سرتیپ حمید شیروانی
۲) سرتیپ محمود افشارپور

۳) سرتیپ تیمور بختیار
۴) سرتیپ محمدعلی خزاعی
۵) سرتیپ علی‌اصغر مبشری
و دادستان سرتیپ حسین آزموده برای دو نفر متهمین نامبردهٔ زیر:
۱) غیرنظامی دکتر محمد، فرزند مرحوم هدایت، شهرت مصدق، دارای شناسنامهٔ شمارهٔ ۲۰۹۷، صادره تهران، بدون شغل، سن در حدود هفتاد سال، ساکن تهران خیابان کاخ خانهٔ شمارهٔ ۱۰۹، معیل، باسواد، مسلمان، تبعهٔ ایران، بدون پیشینهٔ کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۹ مردادماه ۱۳۳۲؛
۲) سرتیپ تقی، فرزند صادق، شهرت ریاحی، دارای شناسنامهٔ شمارهٔ ۳۰۹۹۸، شغل افسر ارتش، سن در حدود چهل‌وچهار سال، ساکن تهران خیابان فروردین، معیل، باسواد، مسلمان، تبعهٔ ایران، بدون پیشینهٔ کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲.

نامبردگان بالا پس از رستاخیز ملی ۳۲/۵/۲۸ به‌اتهام سوءقصدی که منظور از آن بهم‌زدن اساس حکومت ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریض مردم به‌مسلح شدن برضد وراثت سلطنت تحت پیگرد درآمده و پس از صدور قرار بازداشت آنها از طرف بازپرس و رسیدگی بموضوع در دادگاه (از لحاظ اعتراض متهمین) و صدور رأی دادگاه دایر به‌تأیید قرار بازداشت آنها و پس از اجرای بازپرسی و صدور قرار مجرمیت هریک از آنها، دادستانی ارتش علیه نامبردگان به‌استناد مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش کیفرخواست تنظیم و تقاضای کیفر اعدام نموده و پرونده بشمارهٔ ۴۵۴-۳۲/۷/۱۱ به‌این دادگاه ارجاع گردید. پس از وصول و احضار متهمین و تعیین وکلای مدافع آنها قبلاً در چهار جلسهٔ مقدماتی پرونده تحت بررسی واقع و سپس جلسهٔ رسمی دادرسی روز یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۲ اعلام و در همان تاریخ اولین جلسهٔ دادرسی تشکیل گردید.

پس از اجرای تشریفات قانونی چون از طرف متهمین و وکلای مدافع آنان نسبت به‌صلاحیت دادگاه اعتراض شده بود، در تاریخ یکشنبه ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۳۲ دادگاه به‌اعتراض آنها رسیدگی نموده و بشرح زیر قرار صادره که در کتاب اول پرونده مضبوط است دادگاه صلاحیت خود را در رسیدگی بموضوع اتهام صادر و اعلام نموده و بعداً طی جلسات دادرسی دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنان و بیانات و توضیحات دادرسان ارتش در رد دفاعیات مشارالیهم استماع و پس از اصغای آخرین دفاع خود متهمین در تاریخ ۳۲/۹/۲۸ و ۳۲/۹/۳۰ کفایت مذاکرات و ختم جلسات دادرسی در ساعت چهارده‌ونیم روز ۱۳۳۲/۹/۳۰ از طرف ریاست دادگاه اعلام و بلافاصله دادرسان به‌اطاق مشاوره رفته و پس از شور و بررسی مجدد پرونده و ملاحظهٔ اسناد و مدارک مربوطه با اجرای مدلول مادهٔ ۲۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش در ساعت بیست‌ویک‌ونیم از شور خارج و بشرح آتی اعلام رأی می‌نماید:

رأی دادگاه عالی وقایع ۲۸-۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

الف ــ اعمال ارتکابی متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق که بمنظور واژگون ساختن حکومت مشروطهٔ سلطنتی مورد دعوی دادستان ارتش قرار گرفته بشرح زیر می‌باشد:

۱) دستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) فرمانده گارد شاهنشاهی که حامل فرمان عزل بوده است؛
۲) توقیف غیر قانونی افرادی از مأمورین رسمی و غیررسمی؛
۳) خلع‌سلاح گارد شاهنشاهی حافظ اعلیحضرت همایونی و کاخهای سلطنتی؛

۴) مهروموم کاخهای سلطنتی و خلع ید نمودن متصدیان و مباشرین و مستحفظین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی؛

۵) صدور تلگرافات بسفرای ایران در خارجه دایر به‌عدم ملاقات و نگرفتن تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؛

۶) صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازخانه‌ها؛

۷) دستور تشکیل میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت بمقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریان میتینگ بوسیلهٔ رادیو؛

۸) دستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی بمنظور بی‌وقر ساختن خاندان سلطنتی و بالنتیجه تشویق عناصر اخلالگر به‌قیام بر علیه سلطنت و رژیم سلطنتی مشروطه ایران؛

۹) دستور انحلال مجلس شورای ملی؛

۱۰) دستور تحت نظر قرار دادن افراد خاندان سلطنتی بداستانهای آذربایجان؛

۱۱) دستور بازداشت غیرقانونی تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری معظم‌له؛

۱۲) حذف سرود شاهنشاهی از برنامهٔ رادیو تهران؛

۱۳) اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه رفراندوم.

ب ـ اعمال ارتکابی متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی

این متهم نیز مرتکب اعمالی شده که موجب هتک حیثیت مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و مؤثر در انجام مقاصد متهم ردیف ۱ و تغییر رژیم بوده که به‌قرار زیر است:

۱) بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) که حامل فرمان عزل دکتر محمد مصدق بوده و افسران دیگر بدون مجوز قانونی؛

۲) اجرای خلع سلاح گارد شاهنشاهی؛

۳) دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان؛

۴) دستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب منحلهٔ توده و اخلالگران برعلیه شاهنشاه و پایین آوردن مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

خلاصهٔ مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها

نظر به‌اینکه مدافعات متهمین غیرمنظم و متفرق بوده و رعایت ترتیب کیفرخواست نشده و دفاع کلی کرده‌اند، لذا مدافعات آنها قبلاً بطور فهرست در برابر اتهامات منتسبه و سپس بطور کلی بیان می‌شود.

اولاً، مدافعات متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق از لحاظ فهرست اعمال ارتکابی:

۱) راجع بدستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) چنین اظهار می‌دارد: «چون بیمورد و در ساعت ممنوعه با تانک و شصت‌نفر فرمان را بخانهٔ من آورده بود، دستور توقیف او داده شد.»

۲) دربارهٔ توقیف غیرقانونی افرادی از مأمورین رسمی و غیررسمی اظهار می‌دارد: «چون هریک از مقامات انتظامی مستقلاً عمل خود را انجام می‌داده‌اند، اینجانب اطلاعی ندارم. ممکن است از طرف دادستان و یا فرمانداری نظامی بازداشت شده باشند.»

۳) راجع بمخلع سلاح گارد شاهنشاهی مدعی است که چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در پایتخت تشریف نداشتند و این عده قصد کودتا داشتند، دستور خلع سلاح آنها داده شد.

۴) راجع بمهروموم کاخهای سلطنتی و خلع ید نمودن متصدیان و مباشرین و مستحفظین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی دفاعی ننموده و بسکوت گذرانده است.

۵) در خصوص تلگرافهای صادره بسفرای ایران در خارجه راجع به‌عدم تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اظهار می‌نماید: «اینجانب اطلاعی ندارم؛ و وزیر خارجهٔ وقت دکتر حسین فاطمی بدون دستور و خودسرانه عمل نموده است.»

۶) راجع به‌صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازخانه‌ها، چنین استدلال و دفاع می‌نماید که نام شاه در نام ایران مستتر است، و همین‌قدر که نام ایران برده شود شامل نام شاه نیز خواهد بود.

۷) راجع بمدستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی اعتراف می‌نماید که بمدستور او بوده. زیرا اولاً ساختن مجسمه با موازین شرع اسلام وفق نمی‌دهد، و ثانیاً اخلالگران همیشه درصدد پایین آوردن مجسمه‌ها و موجب زحمت دولت می‌شدند که دستور داده شد از پایین آوردن آنها جلوگیری ننمایند.

۸) راجع بمدستور میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت بمقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریان میتینگ بموسیلهٔ رادیو اظهار می‌دارد: «میتینگ را اصناف تقاضا نموده بودند و من اجازه دادم، ولی بهیچ‌وجه بواسطهٔ گرفتاریهای زیاد آن چندروزه و عدم فرصت شنیدن از رادیو و یا خواندن در روزنامه‌ها از جریان و گفتار و سخنرانهای آن میتینگ اطلاعی ندارم.»

۹) راجع بمدستور انحلال مجلس شورای ملی اظهار می‌دارد: «برطبق ارادهٔ ملت بموجب رفراندوم بوده است.»

۱۰) راجع بمدستور تحت‌نظر قرار دادن افراد خاندان سلطنتی به‌استانهای آذربایجان اظهار می‌دارد: «بدون اطلاع او بوده است.»

۱۱) راجع بمدستور بازداشت غیرقانونی نیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری ایشان اظهار می‌دارد: «چون نیمسار نامبرده با سیاست دولت مخالف بودند، دستور بازداشت ایشان داده شد.»

۱۲) دربارهٔ حذف سرود شاهنشاهی از برنامهٔ رادیو تهران بسکوت گذرانده فقط در ضمن دفاعیات متفرقهٔ خود اشاره به‌ترنم سرود شاهنشاهی در سینماها کرده و اظهار داشت چون سینما جای استراحت مردم است، ترنم سرود شاهنشاهی موجب مزاحمت مردم و زاید است.

۱۳) راجع به‌اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه رفراندوم چنین دفاع می‌نمایند: «چون عزیمت اعلیحضرت همایونی غیرمنتظره و موجب اشکال برای وضع دولت شده بود، در نظر داشتم قبلاً موضوع را در هیئت دولت مطرح نموده و سپس بموسیلهٔ وزیر دربار با تلگراف یا تلفن با اعزام نمایندگان مخصوص حضور شاهنشاه نظر ملوکانه را راجع بمراجعت یا تشکیل شورای سلطنتی استفسار نمایم؛ و ضمناً چون ممکن بود اعلیحضرت همایونی یا

پاسخی ندهند و یا تکلیفی معین نفرمایند بمرفراندوم بپردازم. ولی این امر جز یک پیش‌بینی نبوده و با وجود اینکه دستور آمادگی به‌استانها داده شده بود ولی مورد عمل قرار نگرفت.»

ثانیاً، مدافعات متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی

۱) راجع به‌بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) اظهار می‌دارد: «طبق اعتراف خود آقای دکتر محمد مصدق بنا بدستور ایشان بوده.»

۲) راجع به‌اجرای خلع‌سلاح گارد شاهنشاهی اظهار می‌دارد: «اولاً بنا بدستور آقای دکتر محمد مصدق که خود ایشان معترف هستند بوده، و ثانیاً ایشان در آوردن گلنگدن تفنگها را خلع‌سلاح نمی‌دانند.»

۳) راجع بدستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان اظهار می‌دارد: «بنا به‌پیشنهاد بعضی از فرماندهان و تصویب آقای دکتر محمد مصدق بوده است.»

۴) راجع بدستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب منحلهٔ توده و اخلالگران بر علیه شاهنشاه و پایین آوردن مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مدعی است چون بعضی از قسمتها کسب تکلیف نموده بودند و به‌استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسیده، عین نظر ایشان که مبنی بر عدم جلوگیری بوده است صادر شده است.

مدافعات کلی متهمین و استدلال آنها

۱) متهم ردیف ۱ مدعی است که اعمال منتسبه به‌او در موقع تصدی مقام نخست‌وزیری و مربوط بوظایف سمت او بوده است و هنوز خود را نخست‌وزیر قانونی دانسته و می‌داند و این اعمال را از لحاظ تصدی نخست‌وزیری صورت داده و فرمان همایونی را دایر بر عزل خود، دارای تأثیر و نفوذ قانونی نمی‌داند بدلایل زیر:

اولاً، در اصالت فرمان تردید داشته و آن را مجعول می‌دانسته است. ثانیاً، به‌فرض صحت صدور فرمان آن‌را مؤثر و نافذ در عزل خود تلقی نمی‌کند. مدعی است اصل ۴۶ متمم قانون اساسی یک اصل تشریفاتی و صوری است؛ معنی و مفهوم حقیقی ندارد و طبق قانون اساسی پادشاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را معزول نماید. تا مجلس رأی عدم اعتماد بدولت ندهد و یا رئیس دولت مستعفی نشود، به‌سمت نخست‌وزیری باقی خواهد ماند.

بعلاوه متهم معتقد است که در مورد او مجلس شورای ملی هم حق عزل و سلب از او را نداشته؛ زیرا به‌موجب قانون اختیارات برای مدت یک‌سال مقام نخست‌وزیری وی تثبیت شده است، مگر اینکه بدواً بموجب تصمیم قانونی مجلس شورای ملی اختیارات او سلب گردد و سپس مجلس شورای ملی رأی عدم اعتماد به‌او بدهد. و چون این مقدمات و تشریفات در مورد او صورت نگرفته، لذا مقام نخست‌وزیری و حق قانونگذاری او باقی بوده و اعمال منتسبه به‌او به‌فرض صحت در زمان نخست‌وزیری صورت گرفته که این دادگاه صلاحیت رسیدگی به‌آن را ندارد.

۲) متهم مدعی است اعمالی که در سه روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد صورت داده از روی سوءنیت و به‌منظور هتک حرمت مقام سلطنت و تغییر رژیم نبوده است و نسبت به‌اعلیحضرت همایونی همیشه وفادار و خدمتگزاری صدیق بوده است.

۳) به‌عقیدهٔ متهم و وکیل‌مدافع نامبرده اعمال منتسبه به‌او از قبیل فرود آوردن و شکستن مجسمه‌ها و صدور تلگراف و ایجاد میتینگ و ایراد خطابه و نشریات منتسبه به‌ایشان و دادن شعارهای ضد قانون اساسی و مقام سلطنت از ناحیهٔ او صورت نگرفته و بر فرض ارتکاب نیز مستحق کیفر نمی‌باشد.

۴) متهم مدعی است هیچ‌یک از اعمال منتسبه به‌منظور اهانت و تخفیف مقام سلطنت مشروطه یا به‌منظور تغییر

رژیم و در هر صورت اعمالی بمنظور بهم‌زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریص مردم به‌مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت صورت نگرفته و بنابراین مشمول مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی کیفر ارتش نمی‌باشد.

۵) متهم و وکیل‌مدافع او عقیده دارند که اعمال منتسبه به‌فرض صحت به‌منظور سوءقصد به‌حیات اعلیحضرت همایونی نبوده و مادهٔ ۳۱۷ فقط ناظر بمواردی است که به‌منظور سوءقصد به‌حیات اعلیحضرت شاهنشاه باشد و بنابراین مادهٔ ۳۱۷ در این موارد شامل نمی‌باشد.

۶) متهم از انتساب تیمسار سپهبد زاهدی به‌نخست‌وزیری خود را بی‌اطلاع می‌دانسته است.

۷) متهم مدعی است به‌قرآن مجید سوگند یاد کرده و پشت کلام‌الله را امضا نموده که همواره نسبت به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وفادار بوده و برخلاف قانون اساسی قدم و قلمی برندارد و بنابراین از لحاظ پای‌بندی به‌سوگند خود ممکن نبوده که اقدامی بر علیه قانون اساسی و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌عمل آورد.

مدافعات کلی متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی و استدلال او:

مدافعات وکلای مدافع سرتیپ تقی ریاحی به‌طور کلی حاکی از این است که سرتیپ تقی ریاحی افسری تحصیل‌کرده و واجد مقامات علمی و نظامی و غیرنظامی و اطلاعات فنی بوده و از این جهت شاغل خدمات مؤثری از جمله ریاست ادارهٔ تسلیحات ارتش و ریاست پالایشگاه آبادان و معاونت وزارت دفاع ملی بوده. بنابراین نمی‌توان توهم کرد که چنین شخصی مرتکب امر خلافی بر علیه مصالح کشور و رژیم مشروطیت و مقام شامخ سلطنت بشود. خود نیز در دفاعیات خود مدعی است چون بنا به‌امر و اجازهٔ شاهانه از اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۲ مأمور اجرای دستورات دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی وقت بوده و مستقیماً تماسی با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته (که دکتر محمد مصدق نیز مراتب فوق را تأیید می‌نماید)، آنچه دستور صادر نموده بنا به‌امر دکتر محمد مصدق بوده. و چون در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد از صدور فرمان عزل بی‌اطلاع بوده و در مقابل اقدامات دکتر محمد مصدق، مبهوت از لحاظ نگرانی که از شخص دکتر محمد مصدق نسبت به‌موقعیت خود داشته، بکلی مسلوب‌الاراده بوده و فقط حس اطاعت به‌امر مافوق نامبرده را وادار به‌صدور دستورات دکتر محمد مصدق بدون تدقیق و تعمق نموده است. همچنین اظهار می‌دارد چون وجود، حیثیت، پوست، گوشت و استخوانش متعلق به‌شاهنشاه فقید که وسایل تحصیل اورا فراهم آورده و به‌ارتش که اورا پرورانده خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه اورا در خدمت تشویق و به‌امتیازات مفتخر فرموده‌اند می‌باشد. خود را در اثر این اشتباهات اجرای دستورات کورکورانه مانند فرزند گناهکاری در ارتش به‌تصمیم و ارادهٔ شاهنشاه معظم که پدر مهربان ارتش است تفویض نموده و به‌هر تنبیهی با کمال گشاده‌رویی و افتخار تسلیم می‌شود.

از مجموع محتویات پرونده و مندرجات کیفرخواست و توضیحات دادستان ارتش در جلسات عدیدهٔ دادگاه و تحقیقات از متهمین و توضیحات مشارالیهم و وکلای مدافع آنها، مسلم است که در تاریخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ حوادث و وقایعی در کشور ایران خاصه در شهر ستان تهران به‌وقوع پیوسته که از لحاظ وضع داخلی و حیثیت خارجی مملکت و سرنوشت ملت ایران و رژیم مشروطیت قابل‌ملاحظه و دقت بوده است. قسمتی از این حوادث و وقایع در کیفرخواست دادستان ارتش مندرج است که موضوع دادرسی و موجب تشکیل این دادگاه گردیده و به‌علت اهمیت وقایع و اعمال ارتکابی و وضع فوق‌العاده‌ای که داشته است در نظر هیئت دادرسان دادگاه دارای موقعیت

قابل‌ملاحظه‌ای می‌باشد. دادرسان با تعمق و تدقیق کافی جوانب کار را مورد بررسی قرار داده هریک از عناوین کیفرخواست و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها را در ترازوی سنجش حق بر میزان قوانین موضوعهٔ کشور و اصول و مقرراتی که در کشور ایران ضامن عدالت و وسیلهٔ حفظ حقوق می‌باشد مورد توجه و دقت قرار دادند.

پایه و اساس حوادث چهارروزهٔ آخر مردادماه ۱۳۳۲ و عملیات متهمین و مبنای این دادرسی فرمان عزل صادره از طرف اعلیحضرت همایونی در مورد دکتر مصدق نخست‌وزیر سابق ایران می‌باشد که ساعت ۱ بامداد بیست‌وپنجم مردادماه ۳۲ به‌مشارالیه ابلاغ شده است و متهم ردیف ۱ در مراحل مختلفهٔ دادرسی وصول و ابلاغ آن را توسط سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) اقرار و اعتراف نموده است. متهم سعی دارد که توجه دادگاه را به‌علل و عوامل فرضی خود که منجر به‌صدور این فرمان گردید منعطف سازد و سابقهٔ تاریخی قرن اخیر و حوادث کلی کشور ایران را بدان مرتبط نماید. این درخواست متهم که مستلزم توجه دادگاه به‌یک سلسله سوابق تاریخی غیرمرتبطه با وظایف قضایی است، موجب انحراف از جریان دادرسی و خارج از حدود صلاحیت دادگاه می‌باشد. زیرا مقام شامخ قضات و مسئولیت شرافتمندانهٔ دادرسان باید از هر پیرایهٔ سیاسی بدور بوده و در تطبیق اعمال با موازین قانونی از حریم قوانین موجود و صریح دلالت الفاظ و حدود اصول و مواد تجاوز ننماید.

در این دادرسی اساس رسیدگی و موضوع آن اعمال دو نفر متهم از لحاظ علاقهٔ آنها بموضوع و مقصد خاصی مورد نظر بوده و بهیچ‌وجه اعمال منتسبه با سلسلهٔ وقایع و اتفاقات عمومی کشور ارتباطی نداشته بلکه وضع فوق‌العاده و غیرمنتظره بوده است. آنچه مورد دعوای دادستان ارتش قرار گرفته اعمال منتسبه به‌متهمین از ساعت ۱ بامداد روز بیست‌وپنجم مرداد ۱۳۳۲ می‌باشد که در هیچ‌وجه وجهتی با روش خدمت و سابقهٔ عمل آنها ارتباط و پیوستگی نداشته و بدین جهت دفاع متهمین از لحاظ ارتباط اعمال آنها با شغل گذشته یا وقایع سابقهٔ این کشور نمی‌تواند مورد توجه و رسیدگی قرار گیرد نه مورد بحث و نظر هیئت دادگاه. فقط کیفرخواست دادستان ارتش است که مربوط به‌اعمال متهمین در این چند روزهٔ ۲۵ تا ۲۸ مرداد و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها در حدود کیفرخواست می‌باشد. لذا اساس اتهام و دفاع متهمین از ساعت ابلاغ و وصول فرمان عزل می‌باشد.

متهم ردیف ۱ معترف است که فرمان عزل به‌او ابلاغ شده، ولی در اصالت فرمان تردید داشته. تردید متهم در اصالت فرمان دفاع مؤثری به‌نظر نمی‌رسد زیرا با اقرار متهم و مشاهدهٔ توشیح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رافع هرگونه تردید بوده است. در هیچ‌یک از فرامین صادره از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و سلاطین سلف سابقه نداشته که فرمان به‌خط و قلم پادشاه باشد. به‌طور عموم متن فرمان از طرف یکی از خدمتگزاران دربار نوشته می‌شده و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ذیل یا صدر یا حواشی و یا متن آنرا توشیح می‌فرموده و هیچ‌گاه الزام به‌توشیح در محل مخصوصی نبوده و سابقه ندارد که محل خاصی در صحیفهٔ فرامین مختص به‌توشیح باشد. متهم خود نیز طفره از قبول فرمان را مؤثر ندیده بدفاع دیگری توسل جسته که عدم تأثیر و نفوذ فرمان عزل می‌باشد. ولی این دفاع متهم ردیف ۱ دایر بر عدم تأثیر و عدم نفوذ فرمان عزل مخالف نص صریح اصل چهل‌وششم متمم قانون اساسی است که بدین شرح می‌باشد: «عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایون پادشاه است.»

دفاع متهم بر اینکه تنظیم این اصل در متمم قانون اساسی کشور رعایت احترام و به‌لحاظ تشریفات بوده، دور از منطق و مخالف نظام عقل می‌باشد. و خدای ناکرده اگر چنین بدعتی رواج یابد که اشخاص بتوانند مدلول اصول و قوانین را مورد تردید قرار دهند وسیله برای تضمین حقوق و تأمین امنیت باقی نخواهد ماند. زیرا اعلام این بدعت برعدم اعتبار الفاظ و صریح مواد قانون و تفسیرات غیرمنطقی از مقررات و مواد موضوعه موجب تزلزل تمام ارکان

اجتماع می‌گردد. و مدارا با چنین نظریه‌ای وسیلهٔ طفرهٔ تمام افراد از رعایت قوانین موضوعهٔ کشور خواهد شد، چه رسد در مورد اصول قوانین اساسی که پایه و مبنای حقوق افراد و ضامن اصول آزادی است. اگر این اصول تا این درجه بی‌اعتبار و بی‌وقع تلقی شود، هر صاحب داعیه و متعرضی خود را در تجاوز به‌حقوق مردم و هتک صریح و سلب آزادی محق خواهد دانست و شائهٔ خود را از بار قبول نظامات رهایی خواهد داد. و هر خطاکاری مدعی خواهد شد که قوانین و مقررات ساختگی و تشریفاتی بوده و نباید موجب خطا و بزه او گردد.

قضات و اعضای دستگاه معدلت کشور و آنهایی که وجدانشان تکیه‌گاه ثبات کلیهٔ ارکان و وسیلهٔ استقرار کلیهٔ شئون اجتماع است، حق ندارند در دلالت الفاظ برمعانی ازادلهٔ لغویه و مفاهیم عرفیه تجاوز نمایند و خیالبافی را معنی و مفهوم عادی و متعارف الفاظ قرار دهند.

عبارت اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی ابهام و اجمالی ندارد. بر این اصل و اصول دیگر قرینه‌ای بر انحراف دلالت الفاظ بر مفهوم متداول نمی‌باشد و نمی‌توان این الفاظ صریح را به‌معانی دیگری تفسیر نمود. به‌صراحت اصل چهل‌وششم متمم قانون اساسی عزل و نصب وزیران به‌موجب فرمان همایون پادشاه است. یعنی شاه در حدود قانون هر کسی را بخواهد به‌مقام وزارت منصوب بنماید و هر کس را بخواهد از وزارت عزل بنماید. اظهار متهم در ضمن مدافعات که در نظر داشت با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این ماده را تصویب نماید، کاملاً مؤید این امر است که خود او قبول دارد که معنی و مفهوم صریح این ماده اختیار مطلق پادشاه در عزل و نصب وزیران است. منتها متهم در نظر داشته با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این اختیار را سلب یا محدود نماید. و چون تا کنون مجلس مؤسسان که مقام صالح برای تغییر اصول قانون اساسی است تشکیل نشده و این اصل به‌اعتبار واصالت خود باقی می‌باشد. علیهذا بدون هیچ قید و شرطی این اصل معتبر است و طبق اصول مسلمهٔ قوانین اساسی کشور فرمان عزل نافذ و متهم ردیف ۱ از تاریخ ابلاغ فرمان از سمت نخست‌وزیری معزول بوده است. همچنین اظهار دیگر متهم براینکه با بودن مجلس فرمان عزل نفوذ و تأثیری نداشته، قابل توجه نمی‌باشد. زیرا عبارت صریح و واضح اصل چهل‌وششم به‌نحو اطلاق بیان شده. و چون طبق قانون اساسی شاه حق عزل و نصب دارد، مجلس هم حق دارد اظهار اعتماد یا عدم اعتماد خود را اعلام دارد که این دو حق هیچ‌یک منافی دیگری نیست.

در قانون اساسی و متمم آن حقوق سلطنت و حقوق مجلسین و حقوق ملت هر یک به‌نوبهٔ خود تثبیت شده و از هم تفکیک گردیده است، و به‌همین جهت هر یک در فصلی ممتاز بیان شده که در ضمن اصولی معین تعریف و توضیح شده است. در اینجا یک نکتهٔ قابل ملاحظه هم جلب نظر می‌کند که متهم مجلس را گاهی در حال تعطیل و زمانی به‌وجود و بقای آن اعتراف نموده است. این تناقضات که در هر مورد از مدافعات متهم موجود می‌باشد چون در اصل قضایا مؤثر نیست، از بحث و توجه به‌آن خودداری می‌شود. ولی وجود همین تناقض دلیل بر اعتراف خود متهم به‌بطلان دفاعیاتش تلقی می‌گردد.

بیان دیگر متهم مبنی بر داشتن اختیار قانونگذاری به‌استناد قانون اختیارات پس از ۲۸ مرداد نیز منطبق با هیچ‌یک از مواد و مقررات موضوعهٔ مملکت نمی‌باشد. زیرا واگذاری حق قانونگذاری به‌موجب اختیار قانونی اگر از لحاظ اصول اساسی هم قابل خدشه و اعتراض نباشد قدر یقین نفوذ آن تا موقعی است که متهم از حیث سمت و عنوان نخست‌وزیر خلع نشده باشد. بنابراین تردیدی نیست که با صدور فرمان عزل و سلب سمت و سقوط از شئون نخست‌وزیری، دیگر اختیاری وجود ندارد. لذا در هر صورت متهم ردیف ۱ از ساعت ۱ بامداد روز ۲۵ مرداد سمتی نداشته تا اعمال او از جهت مقام و شغل او مورد رسیدگی قرار گیرد.

متهمین در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد هر یک مرتکب اعمالی شده‌اند که گذشته از دفاع خاصی در مورد هریک از عملیات بعدو عنوان کلی متشبث گردیده‌اند: نخست هر یک عملی را که بمباشرت افراد دیگر یا مستصدیان مربوطه صورت گرفته، خود را از مسئولیت آن اعمال مبرا دانسته‌اند. دوم آنکه در مجموع حوادث و وقایع خود را از سوءنیت مبرا تلقی کرده‌اند. در مورد اول جریان سریع و مستمر اعمال ارتکابی و قدرت نفوذ و سلطهٔ آنها در تمام شئون انتظامی و اداری کشور و اظهارات همکاران آنها در محضر دادگاه دلیل بر این است که ابتکار عمل بدست آنها بوده. بنابراین مسلم است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ مهمترین امری که فکر و توجه متهم را مشغول ساخته همانا فرمان عزل بوده است. و با اقرار متهم ردیف ۱ که فرمان را مؤثر در سلب صلاحیت خود ندانسته و حتی آن را بدواً از همکاران خود مکتوم داشته و درصدد تجسس علل صدور فرمان و تعیین تکلیف خود و مملکت برآمده و متصدیان و مباشرین امور را از جریان امر مطلع نکرده که وجه عمل خود را در هر مورد برای بی‌اثر ساختن فرمان یا تزلزل مقام صادر کنندهٔ فرمان متوجه سازند. لذا کلیهٔ اعمالی که در این چند روز از طرف همکاران متهم ردیف ۱ و یا مباشرین و متصدیان امور یا از طرف مأمورین دولت بر علیه دربار و خاندان سلطنت صورت گرفته، به‌ابتکار او بوده است. زیرا هیچ‌یک از این عملیات یا مشابه آن از طرف مباشرین امر و مرتکبین در ظرف مدت بیست و هشت ماه گذشته بمرحلهٔ عمل نیامده و حتی در مواقعی که دسیسه برای تهییج احساسات طبقاتی از مردم به‌کار رفته نظایر و امثال این امور مشاهده نشده است.

با آنکه متهم ردیف ۱ مدعی است فرمان عزل را از همکاران و دیگر طبقات مردم و مأمورین مکتوم داشته، ولی در مورد متهم ردیف ۲ در نظر دادگاه اطلاع او بر فرمان عزل مسلم نمی‌باشد. لذا چنانچه متهم ردیف ۱ در موارد عدیده اعمال منتسبه را از قبیل فرود آوردن مجسمه‌ها بدواً انکار داشته و بعداً اعتراف نموده، آنچه صورت گرفته با اطلاع و بر حسب دستور او بوده است. متهم که با اقرار خود برای چهار تانک موجوده در سعدآباد چند روز وقت خود را مصروف داشته است و اقداماتی به‌عمل آورده، ممکن نیست که در تمام امور و وقایع روز که با سرنوشت مردم و رژیم کشور مرتبط بوده است بی‌خبر و بی‌اعتنا باشد.

اما در مورد دفاع دوم که مشترکاً در این زمینه توضیح داده‌اند که ادعای حسن‌نیت و قصد خیرخواهی در هر یک از این اعمال ارتکابی نموده‌اند، قبول آن برای عقل سلیم دشوار و منوط بوجود قراین و امارات صدق می‌باشد. زیرا ظاهراً برای اعمال ارتکابی جز سوءنیت و قصد خصومت و هوس وکشمکش قرینه نمی‌باشد. متهم ردیف ۱ مرتکب اعمالی شده است که موجب هتک حیثیت مقام شامخ سلطنت بوده است و خانوادهٔ سلطنتی به‌قصد واژگون ساختن اساس حکومت و از بین بردن مقام سلطنت.

پایین آوردن مجسمهٔ شاه فقید، فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و شکستن آنها، حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان، خلع سلاح گارد شاهنشاهی و توقیف اموال سلطنتی به‌وسیلهٔ مهر و موم کردن و خلع ید از امنا و متصدیان، اظهارات اهانت‌آمیز در میتینگ و در سرمقالهٔ روزنامه‌های منتسب بدستگاه متهمین و انتشار آنها از رادیوی دولتی که همهٔ این اعمال بمنظور تحریک مردم به‌ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام برعلیه پادشاه کشور بوده است، کاملاً دلیل بر سوءقصد ارتکابی متهم می‌باشد. خصوصاً آنکه توضیح نشده که از این اعمال چگونه و به‌چه طریق قصد خیرخواهی و خدمت داشته‌اند. زیرا اگر قیام ۲۸ مرداد صورت نگرفته بود، معلوم است دنبالهٔ این کارها به‌کجا منتهی می‌شد که اثر خیرخواهی و خدمت وظیفه‌شناسی متهمین ظاهر شود. اعمال منتسبه‌ای که مورد اعتراف و قبول متهمین در محضر دادگاه قرار گرفته، در عرف قانون و عرف جامعه اعمال

خصمانه تلقی می‌شود که هیچ قرینه‌ای بر حسن‌نیت و خیرخواهی و قصد خدمت در آن محسوس نیست. و چون متهمین نتوانسته‌اند مدارک و اسناد و دلایلی در حسن‌نیت خود ابراز دارند، لذا دفاع آنها بر عدم سوءنیت در نظر دادگاه پذیرفته نبوده و قابل اعتنا نمی‌باشد.

همچنین در مورد متهم ردیف ۲ سرتیپ نقی ریاحی اعمالی که صورت داده است این متهم مدعی است در ارتکاب این اعمال اختیاری نداشته و به‌دستور دکتر محمد مصدق متهم ردیف ۱ مبادرت بدان کردیده و امر او را اجرا نموده است؛ در حالی که این دفاع او در این مقام مؤثر نیست. زیرا رئیس ستاد ارتش طبق قوانین و آیین‌نامه‌های ارتش در حدود وظایف خود دارای اختیارات صریحی می‌باشد و اعمال او از قبیل حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و توقیف سرهنگ نصیری (سرتیپ فعلی) و مخابرهٔ تلگرافات اهانت‌آمیز نسبت به‌شاهنشاه در هیچ مورد ملازم با اطاعت امر دکتر محمد مصدق برفرض بقای سمت او نبوده است. به‌عبارت روشنتر، در مورد این اعمال متهم نمی‌تواند به‌دستور نخست‌وزیر قانونی و وزیر دفاع ملی هم استناد نماید. مضافاً به‌اینکه اوامر غیرقانونی مافوق بدون دستور کتبی نه قابل اجرا می‌باشد نه رافع مسئولیت. و در مورد سرتیپ نقی ریاحی نمی‌توان گفت نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی مافوق مستقیم تلقی می‌شود. زیرا آیین‌نامه‌های مربوطه او را در مقام رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، فرمانده کل نیروهای زمینی، دریایی و هوایی کشور قرار داده که مسئول بزرگ‌ارتشتاران فرمانده می‌باشد و دفاع او به‌ارتکاب عملی بنا به‌توصیه و دستور مقام دیگر موجه و قانونی نبوده و عذر مشروع به‌شمار نمی‌رود.

بنابراین، مسلم است که متهم ردیف ۱ از صبح روز ۲۵ مرداد، چنانکه دادستان در کیفرخواست بیان نموده و خود او نیز جزئیات امور و اعمال منتسبه به‌خود را تأیید نموده است، مرتکب سوءقصدی شده که منظور از آن تحریص مردم به‌مسلح شدن برضد قدرت سلطنت و بهم‌زدن اساس حکومت بوده است. آنچه در مجموع تحقیقات و اسناد موجوده در پرونده معلوم می‌شود این است که متهم ردیف ۱ پس از اطلاع از فرمان عزل به‌فکر مقابله و مقاومت و سلطه بر امور کشور افتاده است و بدین‌منظور درصدد قیام و اقدامی برآمده تا طرحی را به‌موجود آورد که اساس حکومت را بهم زند.

در ظاهر امر چنین به‌نظر می‌رسد که این دو متهم متظاهر به‌همکاری بوده‌اند و هر یک می‌خواسته خود را به‌دیگری منکی سازد. ولی از آثار و اعمال آنها هویداست که متهم ردیف ۱ نقشهٔ مستقلی داشته و متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی کورکورانه مرتکب اعمالی شده که از نقشه و باطن امر اطلاعی نداشته است. برعکس متهم ردیف۱ عوض استحضار از فرمان عزل به‌سهم خود مرتکب جرم و مصمم شده است. با روش محکم و شدیدی فرمان را بی‌تأثیر نموده تا یکسره نفوذ شاهنشاه و رژیم سلطنتی مشروطهٔ ایران را پایان دهد. لذا به‌اعمالی مبادرت ورزیده که قدرت مقام سلطنت را درهم شکسته و هتک حیثیت مقام سلطنت نموده و رژیم سلطنتی موجود را تغییر دهد. به‌همین جهت صدور فرمان عزل را مکتوم و قدم به‌قدم و مرحله به‌مرحله پیش رفته تا به‌مقصود نزدیک شود.

اعمالی که متهم ردیف ۱ مرتکب شده هر یک مقدمه‌ای برای عمل بعد بوده و طبق برنامه پیش می‌رفته است. نخست سرهنگ نصیری (سرتیپ فعلی) حامل فرمان عزل را توقیف کردند تا صدور و ابلاغ فرمان مکتوم بماند. سپس اعلامیه‌ای مبنی بر اتهام کودتا منتشر می‌سازند تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی و بهانه‌ای برای توقیف اطرافیان مقام سلطنت داشته باشند. پس از آن خدمتگزاران به‌مقام سلطنت از رئیس دفتر و اعضای دربار را بازداشت کردند تا مقام شامخ سلطنت بی‌وقر شده و مردم در قیام مسلحانه علیه خاندان سلطنتی تحریض گردند. پس از آن نوبه به‌خلع سلاح گارد محافظ شاهنشاهی رسید تا اگر اعلیحضرت همایونی به‌تهران نزول اجلاس فرمایند بی‌محافظ

باشند که مزاحمت رجاله‌ها و دسته‌های مغرض مانعی نداشته باشد. و چون از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌خارج از کشور اطلاع یافتند به‌سفارتخانه‌های ایران تلگراف کرده‌اند تا شاهنشاه در معاشرت و عمل خود محدود گردد. تلگراف بدین مضمون مخابره شده است: «ملاقات با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است بهیچ وجه مورد ندارد و هر تفسیری که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.» سپس مقدمات میتینگ فراهم شد تا مردم را به‌سقوط اساس حکومت تشویق نمایند. در میتینگ همکاران و محارم سیاسی دکتر مصدق به‌شاهنشاه اهانت کردند و این گفتارهای اهانت‌آمیز در رادیو گفته شد و عین نطقها فیلم‌برداری شده از رادیو منتشر گردیده است. دستور توقیف تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر قانونی را دادند و برای دستگیری ایشان جایزه تعیین کردند تا مانع عمل و اقدام دولت قانونی شوند.

سرتیپ تقی ریاحی که ناظر همهٔ این جریانات بود، بدون مجوز قانونی صحنهٔ انجام اوامر و تکالیف نظامی، خود دستورالعمل و مفاد آیین‌نامه‌های ارتش را لغو نموده. بدین معنی نام شاهنشاه در دعای صبحگاه و شامگاه حذف شد. اوامر و تلگرافاتی برخلاف اصول و مفاد آیین‌نامه‌های ارتش و رسوم سربازی صادر نموده که موجب انحراف افکار افسران، درجه‌داران و افراد ارتش نسبت به‌بزرگ‌ارتشتاران فرمانده یعنی شاهنشاه گردیده است. با توجه به‌قیودی که شئون سربازی و آیین‌نامهٔ انضباطی و سوگند و تعهدی که افسران به‌بزرگ‌ارتشتاران فرمانده و حفظ تاج و تخت شاهنشاهی سپرده‌اند، لغو دستور و ترک سنن و انحراف از وظیفهٔ سربازی هریک از وجهٔ اخلاقی گناه نابخشودنی و از لحاظ نظامی لغو دستور تلقی می‌شود.

دفاع متهمین به‌اینکه اعمال منتسبهٔ هر یک رأساً بزه تلقی نمی‌شود، خلاف صریح قانون بوده و همهٔ آنها بزه و مستحق کیفر است. لیکن چون مجموع این اعمال و جرایم به‌منظور برهم زدن اساس حکومت و مشمول مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌باشد، طبق مادهٔ ۳۱ قانون مجازات عمومی باید بموجب مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش در مورد متهم ردیف ۱ تعیین‌کیفر شود. فرشتهٔ عدالت عمل ارتکابی افراد را در ترازوی عدالت بشری در میزان قانون مورد سنجش و قضاوت قرار می‌دهند. آثار ناگوار اعمال متهمین و ضایعات مالی و انسانی و کسرشأن و تضییع حیثیت کشور همه از مسائلی است که وجدان دادرسان را از انحراف شدید متهمین و اعمال خلاف آنها متأثر ساخته است.

متهم ردیف ۱ که در نتیجهٔ بررسی و تحقیقات دادگاه اعمال خود را مشهود و مجسم دیده و راه تردید و انکار را مسدود یافته، برای فرار از مجازات به‌عنوانی متوسل شده و اظهار عقیده کرده‌اند که مادهٔ ۳۱۷ مربوط به‌سوءقصد برعلیه حیات پادشاه می‌باشد. می‌خواهد بگوید سوءقصدی برعلیه حیات شاهنشاه یا دیگری صورت نگرفته و منظور نظر هم نبوده تا اعمال او مشمول مادهٔ ۳۱۷ باشد. صحیح است که مادهٔ ۳۱۷ در ضمن فصلی ذکر شده عنوان فصل سوءقصد به‌حیات اعلیحضرت همایونی است. ولی عنوان فصل راهنمای کل مواد مندرجه در آن فصل می‌باشد و وجه اشتراک مسائل و موضوعات مورد بیان در آن فصل است. در قانون دادرسی و کیفر ارتش، در قانون کیفر عمومی و قوانین دیگر همه‌جا در ضمن فصول و مباحث قانونی مطالب مختلفی بیان شده که کاملاً منطبق با عنوان فصل نمی‌باشد، مثل مادهٔ ۱۱۲ قانون مجازات عمومی در کیفر تصدیق خلاف واقع که در ذیل مبحث دوم قانون مجازات عمومی در عنوان جعل و تزویر بیان شده. سوءقصد امری است کلی. ممکن است سوءقصد به‌حیات و مال و شأن و بمقام کسی باشد.

ماده ۳۱۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش چنانچه متهمین توضیح کردند مربوط به‌سوءقصد نسبت به‌اعلیحضرت همایونی است. ولی مادهٔ ۳۱۷ اشاره به‌حیات کسی ندارد که منظور حیات پادشاه یا شخص دیگری باشد. مادهٔ ۳۱۷ مجازات سوءقصد را گفته و موارد سوءقصد منظور مقنن را در این ماده تشریح کرده: بدین‌ترتیب سوءقصد به‌منظور برهم‌زدن اساس حکومت یا برهم‌زدن ترتیب وراثت تخت و تاج یا تحریص مردم بمسلح شدن برضد قدرت سلطنت. این ایراد متهم ردیف ۱ از هیچ‌جهت در مورد تطبیق کیفرخواست دادستان ارتش با مادهٔ ۳۱۷ وارد نمی‌باشد. متهم ردیف ۱ چنین دفاع می‌کند که اعمال منتسب به‌منظور اهانت و تخفیف مقام سلطنت و خلاصه برهم‌زدن اساس حکومت و یا برهم‌زدن ترتیب وراثت تخت و تاج صورت نگرفته. اگر چه دفاع متهم تکرار همان ادعای عدم‌سوءنیت می‌باشد، و می‌خواهد بگوید مبادرت به‌این اعمال به‌منظور ضدیت با سلطنت و رژیم حکومت مشروطه نبوده است، ولی مسلم این‌است‌که مفهوم و عنوان سلطنت معنی خاص و واحدی ندارد. عنوان سلطنت مجموعهٔ حدود و اعتبارات و قیود و اختیارات قانونی است که هر یک سلب شود شاهی و پادشاهی معنی و مفهومی ندارد. اگر فرمان پادشاه مؤثر و نافذ نباشد و شاه حق تصرف و سلطه به‌اموال خود نداشته باشد، محافظین او را بردارند، خدمتگزاران او را توقیف کنند، سربازان او را از توجه به‌او منصرف دارند، در معابر و امکنهٔ عمومی بمقام سلطنت اهانت روا دارند، بلندگوهای دولت توهین کنند و از هرجهت او را در مضیقه قرار دهند، بالطبع عنوان و اعتبارات پادشاهی باقی نمی‌ماند و رژیم سلطنتی مشروطه اسم بی‌مسمی و عنوانی بی‌رسم خواهد بود.

پس سلطنت یعنی نفوذ فرمان شاه، حق عزل و نصب وزیران و حق استفاده از حقوق و اختیاراتی که در اصل سی‌و پنجم تا پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی تصریح شده است. هر یک از این اصول و حقوق تعطیل شود، اساس سلطنت متزلزل و رژیم سلطنتی مشروطه منتفی خواهد گشت. به‌عقیدهٔ دادرسان این‌دادگاه، غیر مؤثر کردن فرمان شاهنشاه مستقلاً سوءقصد برعلیه سلطنت و تصمیمی برای برهم‌زدن اساس حکومت می‌باشد، چه‌رسد به‌مجموع اعمالی‌که هر یک موجب برهم‌زدن اساس حکومت و مؤثر در تغییر وراثت تخت‌و تاج می‌باشد. زیرا تاریخ کهنسال ملت باستانی ایران با نام پرافتخار شاهنشاه توأم بوده، واغلب مفاخر با عظمت و نوابغ تاریخی ایران در لباس شاهی ظاهر شده‌اند و قانون اساسی و اساس مشروطیت ما در سایهٔ پرچم سه‌رنگ به‌افتخار عنوان سلطنت آغاز گردیده و سنت پادشاهی و شاه‌دوستی سرلوحهٔ شعایر باستانی ملت ایران است. لذا حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و تأثیری که این عمل در اختلال نظم ارتش دارد به‌نتهایی عملی است که موجب برهم‌زدن اساس حکومت می‌باشد. زیرا انحراف توجه و فکر سرباز از بزرگ‌ارتشتاران فرمانده یعنی حکم تجزیهٔ کشور ایران. ملل و اقوامی که به‌زبان و عقیده و روش مختلف در کشور پهناور ایران زیر پرچم سه‌رنگ دست برادری داده‌اند، عنوان پادشاه کلمهٔ جامعه و اساس وحدت اجتماعی و رشتهٔ فناناپذیر ارتباط آنها می‌باشد. آنهایی‌که طرفدار بقای ملیت و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران بوده‌اند، اعلام سرود شاهنشاهی را در هر صبح و شام و هر محفل و مجتمع رمز شاه‌دوستی ملت ایران دانسته‌اند. ترک این سنت سوءقصد برعلیه رژیم حکومت تلقی می‌شود. برخلاف دفاع یکی از متهمین که سیرهٔ اسلامی را فقط دعای پادشاه عادل دانسته، در احکام اسلامی مقرر شده که پادشاه ظالم را دعا کنید. خداوند به‌طریق صواب هدایت فرماید و در هیچ‌مورد منع از دعا و توسل به‌حق توصیه نشده است.

اعلامیهٔ متهم بر انحلال مجلس شورای ملی و تعطیل مشروطیت به‌بهانهٔ عنوانی که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه ندارد، به‌نتهایی اقدام برای تعطیل رژیم کشور و برهم‌زدن اساس حکومت قانونی بشمار می‌رود و منطبق با مادهٔ استنادی دادستان ارتش می‌باشد.

نظر به‌جهات مورد بحث، دفاع متهم ردیف ۱ که اعمال ارتکابی به‌منظور برهم‌زدن اساس حکومت نبوده برخلاف عرف و برخلاف مشهود و متعارف و برخلاف نص صریح قوانین موضوعه می‌باشد. و برای برهم‌زدن اساس حکومت جز آنچه او مرتکب شده وسیله و طریقی نمی‌باشد. نکتهٔ قابل ملاحظه این است که اگر متهم این اعمال را منافی مصالح کشور ندانسته و برای برهم‌زدن اساس حکومت مرتکب نشده و به‌منظور خدمت و یا حسن‌نیت انجام داده است، چرا در این فرصت متمادی و دوران خدمت خود در این اندیشه و بدین فکر اقدامی ننموده است و از قدرت قانونی و اختیارات خود در فرصت مناسب استفاده نکرده و همه را در این چند روزه به‌مرحلهٔ عمل درآورد، و پس از اطلاع از فرمان عزل مبادرت به‌این عملیات نموده است؟ بر دادگاه مسلم است که تصمیم متهم ردیف ۱ به‌ارتکاب این اعمال پس از اطلاع به‌فرمان عزل بوده و به‌منظور تزلزل ارکان حکومت و واژگون ساختن رژیم سلطنتی مشروطهٔ ایران صورت گرفته است.

بنابراین دادگاه ارتکاب عملیات منتسبه به‌متهم ردیف ۱ را که فهرست آن در صدر دادنامه ذکر شده به‌منظور بهم‌زدن اساس حکومت مسلم دانسته و اعمال ارتکابی او را مشمول مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌داند. در مورد متهم ردیف ۲ چون در نظر دادگاه مسلم نیست که او از صدور فرمان عزل اطلاع داشته است و همچنین مسلم نیست نامبرده به‌قصد برهم‌زدن اساس حکومت اقدامی نموده باشد و چون تحت تأثیر قدرت متهم ردیف ۱ وضعف روحی خود مرتکب اعمالی شده که تکالیف نظامی و مقررات و آیین‌نامه‌ها را لغو نموده و اعمال منتسبهٔ او به‌نظر دادگاه مشمول مادهٔ ۳۳۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش بوده، طبق بند ب مادهٔ نامبرده به‌دو سال حبس تأدیبی محکوم می‌شود که طبق مادهٔ ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش مستلزم اخراج از خدمت ارتش خواهد بود.

در مورد متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق علل و جهات مخففه موجود است که در نظریهٔ دادگاه مؤثر و موجب تخفیف کیفر نامبرده می‌باشد و آن اهمیت و اعتبار خدمات و سابقهٔ متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق در تبعیت از افکار عمومی ملت ایران به‌پیروی از اوامر اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی بوده است. متهم ردیف ۱ گذشته از نداشتن سابقهٔ محکومیت کیفری و کبر سن، مدتی از زندگی و دوران خدمت خود را در خدمت به‌کشور و اجرای منویات شاهنشاه برای حفظ منافع و حقوق ملت ایران مصروف داشته و در این راه تحمل مشقات و زحماتی نموده که مورد تأیید و تشویق و پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قرار گرفته. برای تحکیم مبانی عدالت و رعایت نصفت باید خدمات و لغزش افراد در ترازوی قضاوت مورد سنجش قرار گیرد و حساب هر قسمت از اعمال افراد خاصه خدمتگزاران کشور مستقیماً مورد رسیدگی و توجه واقع شود. بهمین لحاظ اعلیحضرت همایون شاهنشاه از انحراف و لغزش متهم ردیف ۱ غمض‌عین فرموده و به‌کرامت عالیهٔ خود از حق خصوصی صرف‌نظر و در موارد عدیده رعایت سوابق و ملاحظهٔ جهات اخلاقی را توصیه فرموده‌اند. دادگاه با توجه به‌اوضاع و احوال خاصهٔ متهم جهات مذکوره را در تخفیف مجازات دکتر محمد مصدق مؤثر دیده و به‌اجازه مادهٔ ۴۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت مادهٔ ۴۴ قانون مجازات عمومی و توجه به‌مادهٔ ۴۶ مجازات عمومی به‌لحاظ تجاوز سن عمر متهم از ۶۰ سال، نامبرده را به‌سه سال حبس مجرد محکوم می‌نماید.

این رأی در مورد هر دو متهم قابل تجدیدنظر است.

رئیس دادگاه عادی وقایع ۲۸ ـ ۲۵ مرداد، سرلشکر نصرالله مقبلی

کارمند ۱ سرتیپ حمید شیروانی

کارمند ۲ سرتیپ محمود افشارپور

کارمند ۳ سرتیپ نیمور بختیار
کارمند ۴ سرتیپ محمدعلی خزاعی

آقایان سرتیپ آزموده دادستان ارتش، دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر سابق، سرتیپ تقی ریاحی رئیس سابق ستاد ارتش و کلیه وکلای مدافع دو نفر متهمین مذکور ذیل رأی دادگاه امضا کرده‌اند.

قرائت رأی ساعت ۹/۲۵ شروع شد و تا ساعت ۱۰/۳۵ ادامه داشت. در تمام این مدت اعضای دادگاه، متهمین و وکلای مدافع ایشان و مخبرین و تماشاچیان سرپا ایستاده بودند. مأمورین انتظامی مراقب وضع دادگاه و ضمناً مانع از نشستن تماشاچیان بودند. چند تن از افسران باشگاه پادگان قصر که مأمور حفظ انتظامات دادگاه بودند در پشت سر دکتر مصدق قرار گرفته و حائل بین تماشاچیان و متهمین و اعضای دادگاه بودند. افسران مزبور در تمام مدت مراقب جلسه و ناظر حرکات تماشاچیان بودند تا مانع از هرگونه حادثهٔ سوئی گردند.

دکتر مصدق در تمام مدتی که رأی دادگاه قرائت می‌شد بدقت به‌آن گوش می‌داد و گاهی هم سر خود را تکان می‌داد. در اواخر کار و از فرط خستگی ناراحت شده و به‌لرزه افتاده بود. خود را به‌میز جلویش تکیه داد و به‌این نحو رفع خستگی می‌کرد. قیافهٔ دکتر مصدق آرام بود و با روزهای دیگر فرقی نداشت. بعد از آنکه قرائت رأی پایان یافت، فقط بذکر یکی دو جمله اکتفا کرد

در پایان قرائت رأی دادگاه، دکتر مصدق خطاب به‌نیمسار سرلشکر مقبلی گفت:

آقای رئیس دادگاه، این حکم امشب دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود. من خیلی متشکرم. ملت ایران و همچنین دنیا معنای مشروطیت ایران را فهمید.

رئیس و اعضای دادگاه با دقت اظهارات دکتر مصدق را گوش می‌کردند. صدای فلاش و دکمه‌های دوربین عکاسها که جلوی میز دکتر مصدق قرار گرفته بودند مانع از این بود که صدایش به‌گوش دادرسان برسد.

اعضای دادگاه بلافاصله جلسه را ترک گفتند و مأمورین نیز شروع به‌خارج کردن تماشاچیان از جلسهٔ دادگاه کردند.

سرتیپ آزموده هنگام خروج از جلسه گفت: «اینکه رأی نشد.»

دکتر مصدق مدت چند دقیقه در جای خود ایستاد. بعد از آنکه نیمسار دادستان پای ورقه رأی دادگاه را امضا کرد و از جلسه خارج شد، دکتر مصدق به‌طرف میز منشی دادگاه رفت. منشی دادگاه حکم دادگاه را جلویش گذاشت و گفت: «امضا کنید.» دکتر مصدق گفت: «من ابتدا باید پشت ورقه بنویسم که به‌رأی دادگاه اعتراض دارم، بعد آن را امضا کنم.» منشی تقاضای خود را تکرار. دکتر مصدق از اصرار منشی دادگاه بخنده افتاد و گفت: «آخر آقا من خودم واردم، به‌من نمی‌خواهد درس بدهید.» و پس از یک نگاه طولانی به‌منشیهای دادگاه با صدای بلند شروع به‌خندیدن کرد. بعداً حکم دادگاه را گرفت این جمله را در ذیل آن نوشت و امضا کرد: «به‌این رأی خلاف قانون که از یک دادگاه غیرقانونی و بدون صلاحیت صادر شده برطبق مادهٔ ۵۹ لایحهٔ قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده را قابل رسیدگی فرجامی می‌داند، تقاضای فرجام می‌نمایم. دکتر محمد مصدق»

دکتر مصدق پس از امضای قرار دادگاه، خطاب به‌منشیهای دادگاه بخنده گفت: «از حکم دادگاه که خدمات گذشته مرا موردنظر قرار داده بی‌نهایت متشکرم.» آنگاه با هر دو نفر منشی دادگاه تودیع کرد و گفت: «از اینکه در

این‌مدت به‌شما اذیت شده و زحمت کشیده‌اید بی‌نهایت معذرت می‌خواهم.» سپس دکتر مصدق با سایر کسانی‌که در دادگاه بودند، از افسر گرفته تا سرباز و مستخدم، با همه خداحافظی کرد و جلسه را ترک گفت.

ساعت ۱۱ شب دکتر مصدق به‌سلول زندان خود بازگردانده شد.

بخش هشتم

پایان سخن

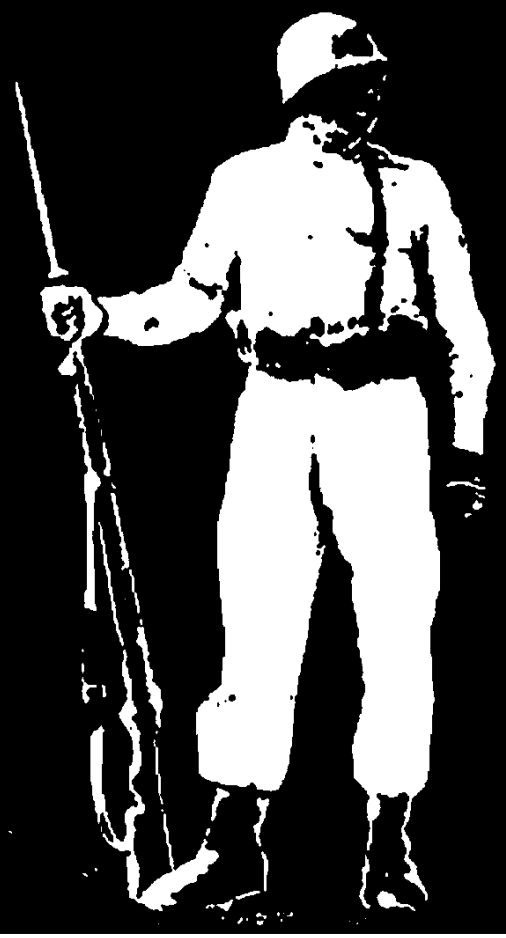

چون انتشار متن محاکمات رهبر بزرگ ملی ایران دکتر محمد مصدق جهت آگاهی نسل جوان ضرورت کامل داشت و از طرفی امکان کسب اجازه در شرایط کنونی ایران از آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر برای تجدید چاپ این کتاب نبود لذا با عرض معذرت و تقدیر از کوشش و زحمات ایشان مبادرت به چاپ و نشر این کتاب می گردد.

نهضت مقاومت ملی ایران

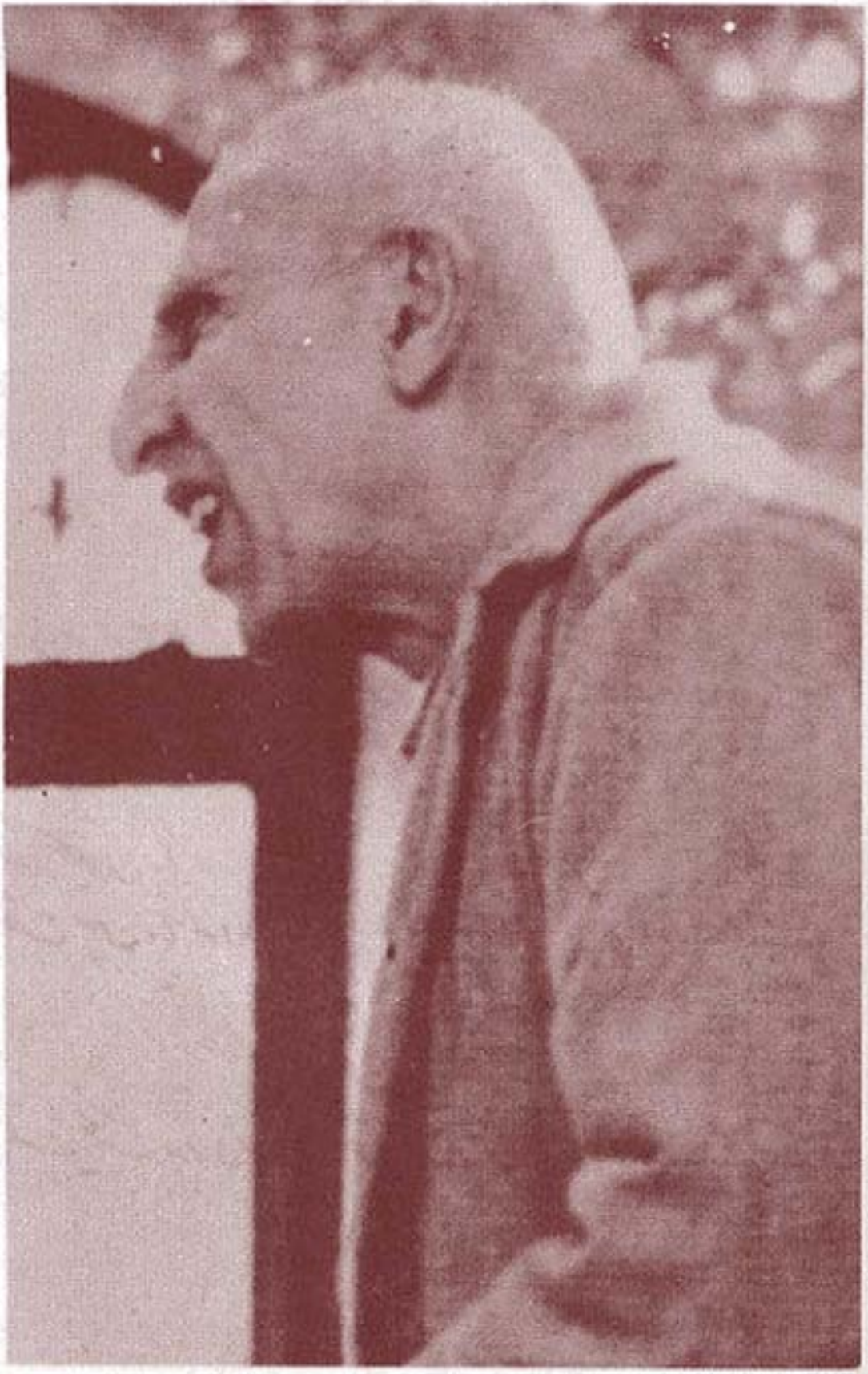

۱ــ دکتر مصدق در دادگاه بدوی سلطنت‌آباد، شروع بازجویی رئیس دادگاه، پاسخ به‌سؤالات طرح شده.

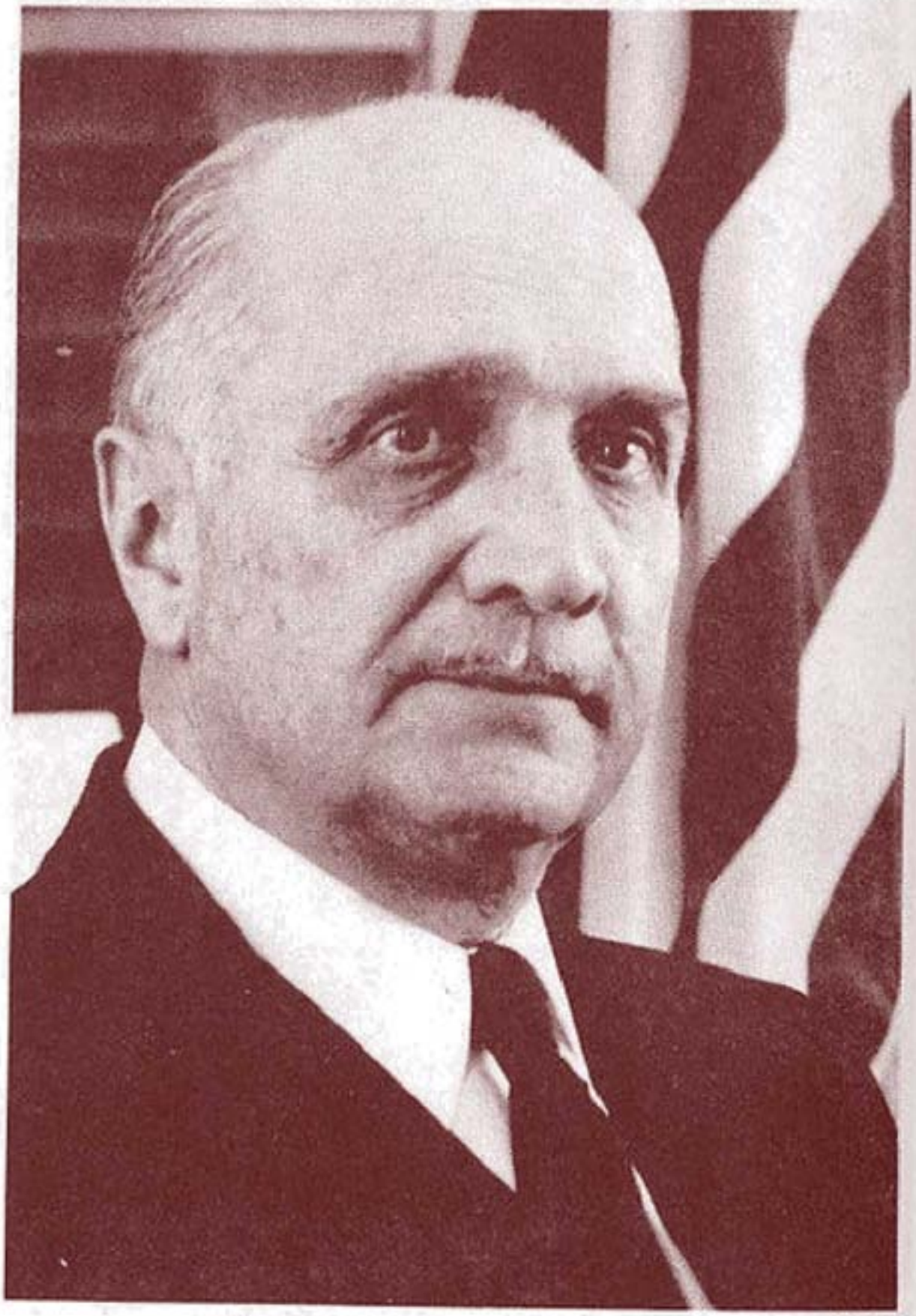

۳ـ لویی هندرسن سفیر کبیر آمریکا درایران و ازکودتاچیان اصلی ۲۸ مرداد.

۴- درگفتگوی با سفرای انگلیس وآمریکا و هیئت‌های نفت، همیشه علی‌پاشا صالح مترجم دکتر مصدق بود.

۵ـ مصاحبه‌ی مرحوم دکتر فاطمی وزیر خارجه وگفتگوی دولت در عصر روز ۲۶مرداد ۱۳۳۲ مرحوم فاطمی پشت به‌دوربین دیده می‌شود.

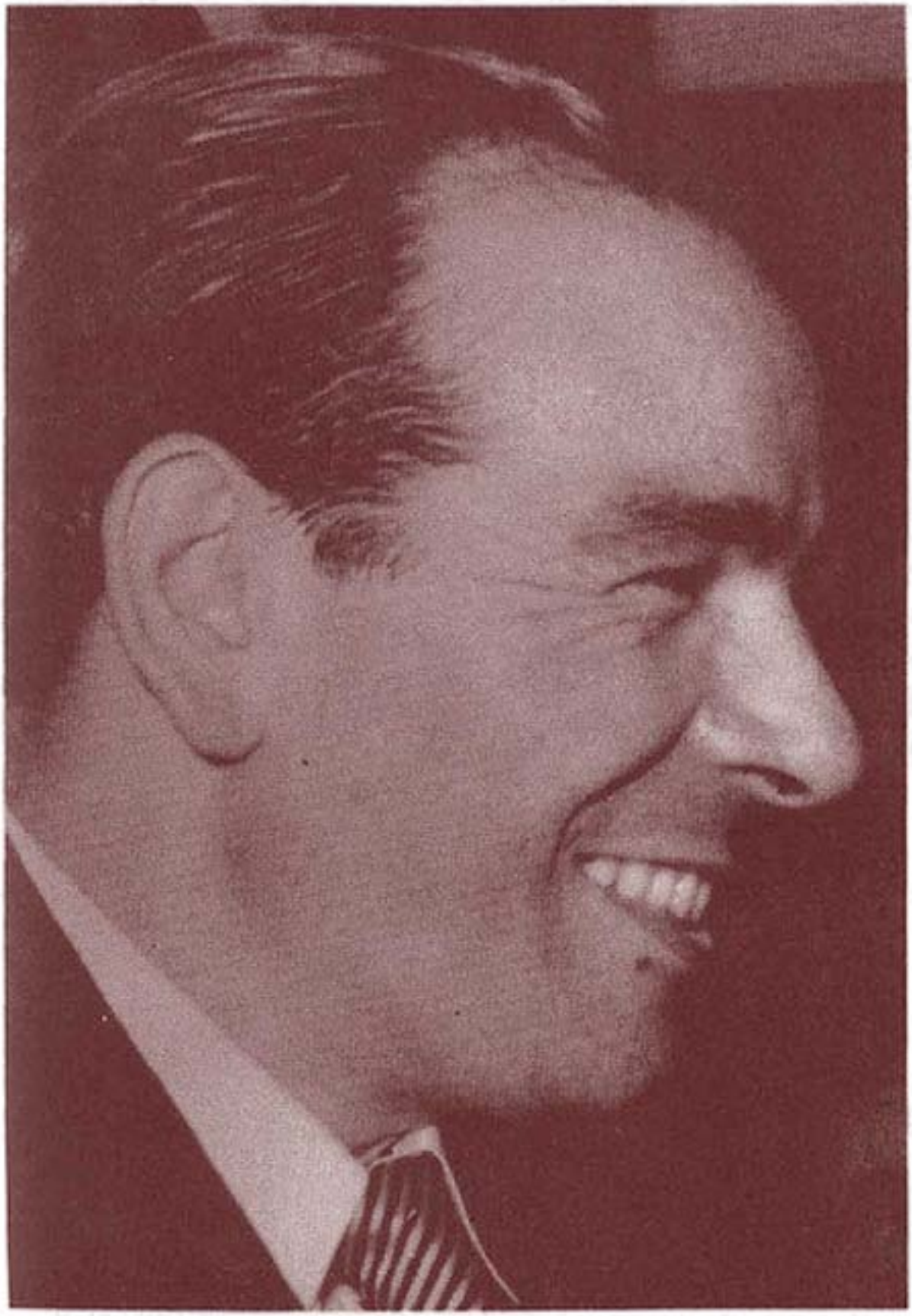

۶- مرحوم دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت.

۷ـ مهندس جهانگیر حق‌شناس وزیر راه دولت مصدق.

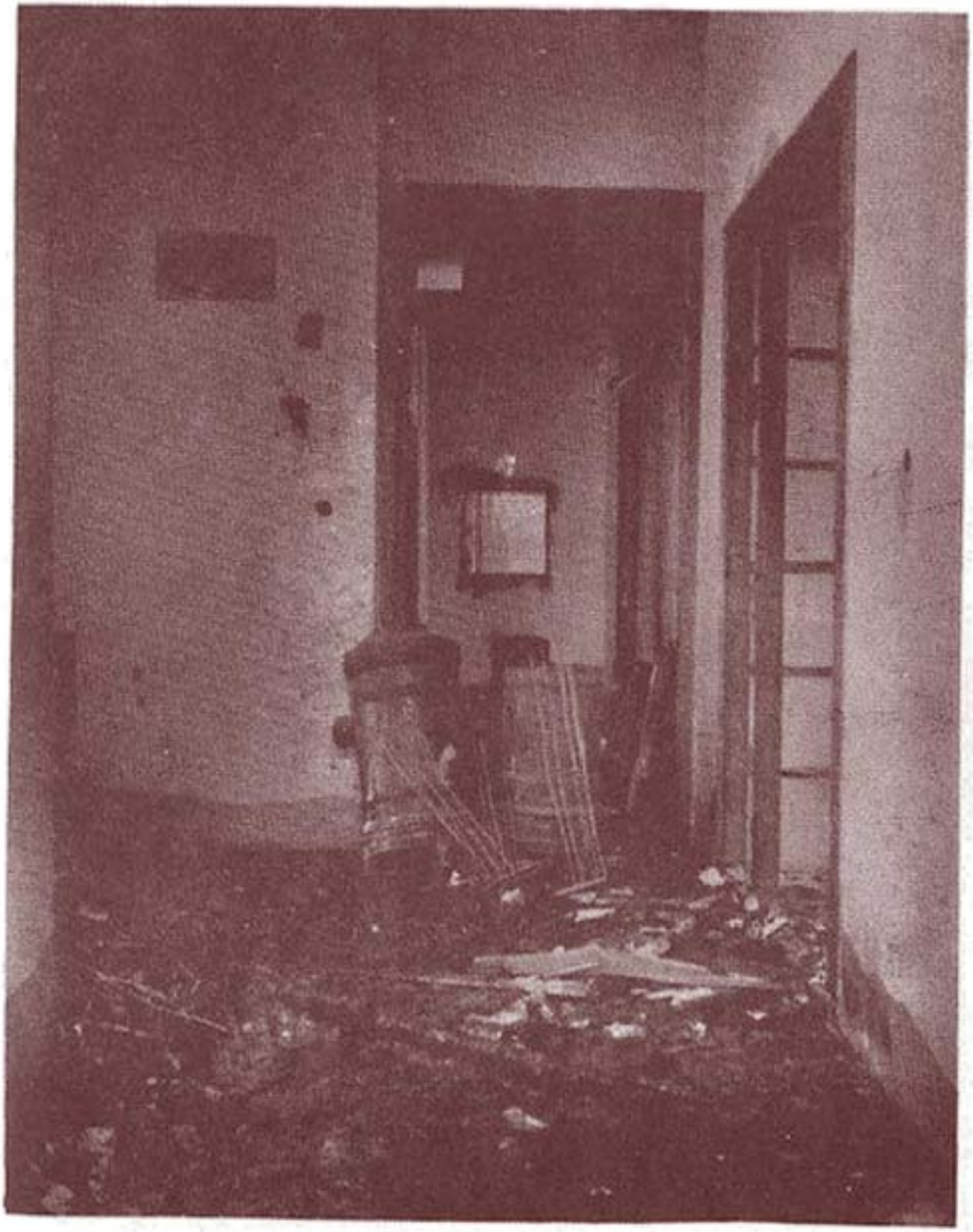

۲۶ـ مقر نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

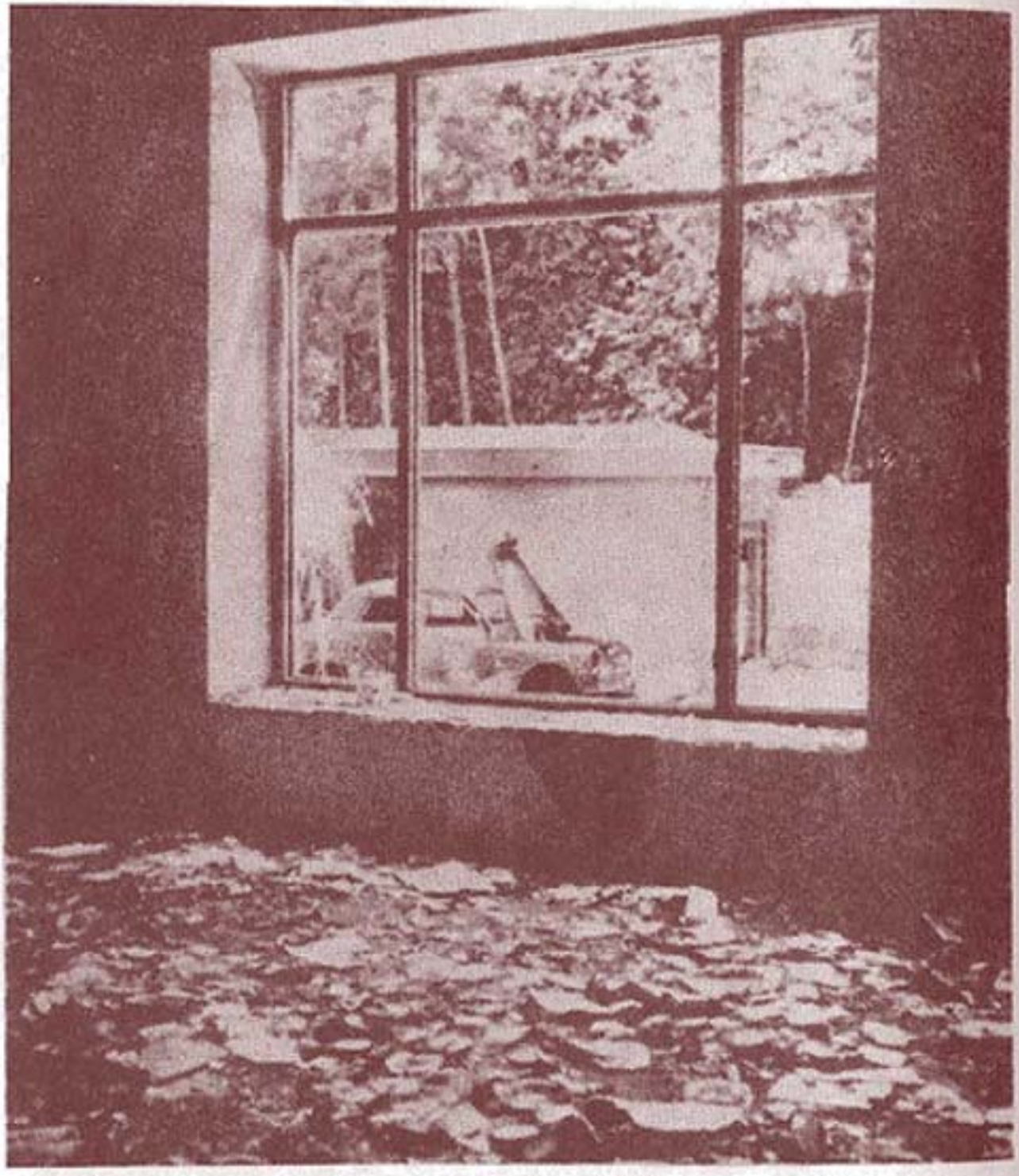

۲۷ــ منظرهٔ ورودی خیابان کاخ که به‌داخل مقر نخست‌وزیری منتهی می‌شود. اتومبیل دکتر مصدق در تصویر دیده می‌شود.

۱۵ــ سرهنگ نعمت‌الله نصیری سرکیپ می‌شود (عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) سمت‌راست وی سرهنگ شفائی است که در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ مهندس حق‌شناس (وزیر راه)، مهندس زیرکزاده (نماینده دوره‌ی هفدهم مجلس شورا از تهران)، و مرحوم دکتر حسین فاطمی را در منزلشان دستگیر و با پای برهنه به‌قصر معدآباد برد. شفائی بعدها خودکشی کرد.

۱۱ـ نعمت‌الله نصیری پس از ارتقاء به‌درجه‌ی سرتیپی، فرمان عزل مصدق راکه ازگاوصندوق وی درآورده به‌مخبر مجله‌ی سوئیسی ارائه می‌دهد ومی‌گوید: کاردکتر مصدق از اینجا شروع‌شد.

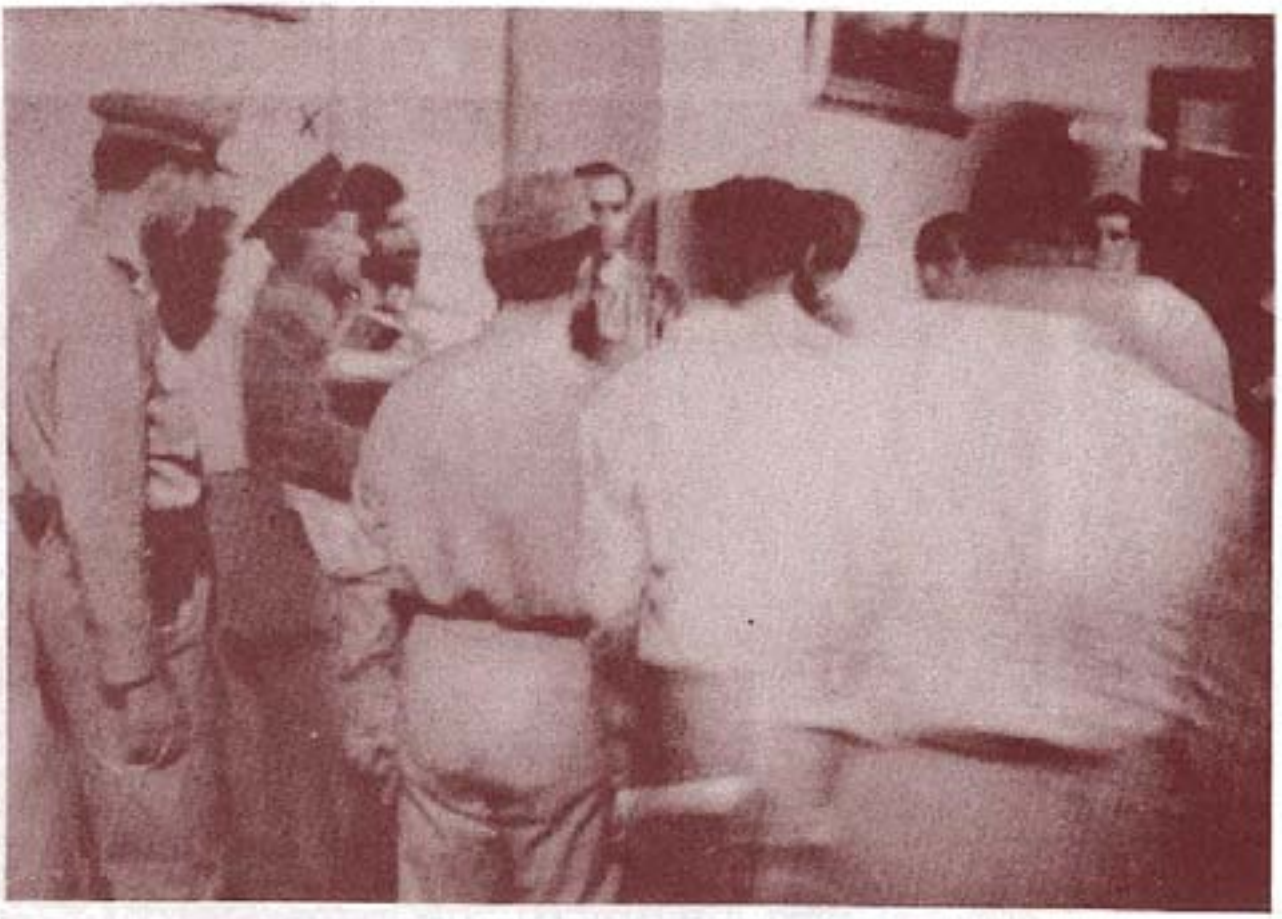

۹۲ـ اتاق انتظار و آجودان ستاد ارتش که اسناد منزل دکتر مصدق را پس از غارت تزعوی آورده‌اند.

۱۳ــ سه تن از کارتگران منزل دکتر مصدق‌که استاد وی را بهستاد آرتش آورده‌اند.

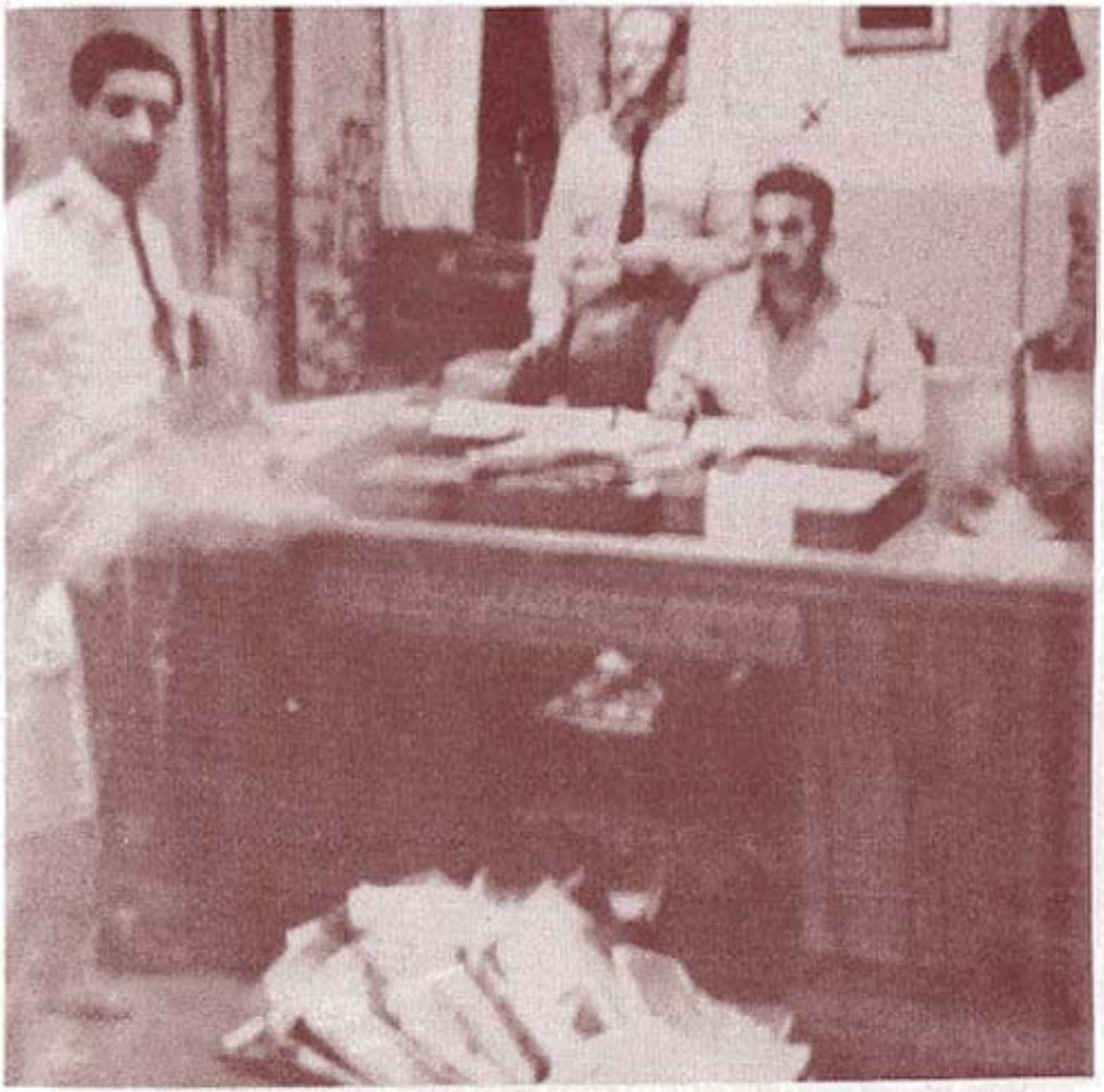

۱۴ـ اتاق سرلشکر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش. اوراق و اسناد منزل مصدق که غارت شده مقابل وی برروی قالی دیده می‌شود. افسران سمت راست سرهنگ منصوری دارا و سرهنگ علی خواجه‌نوری هستند.

۱۵ـ اموال و اسناد غارت شده از منزل دکتر مصدق در اتاق رئیس ستاد ارتش.

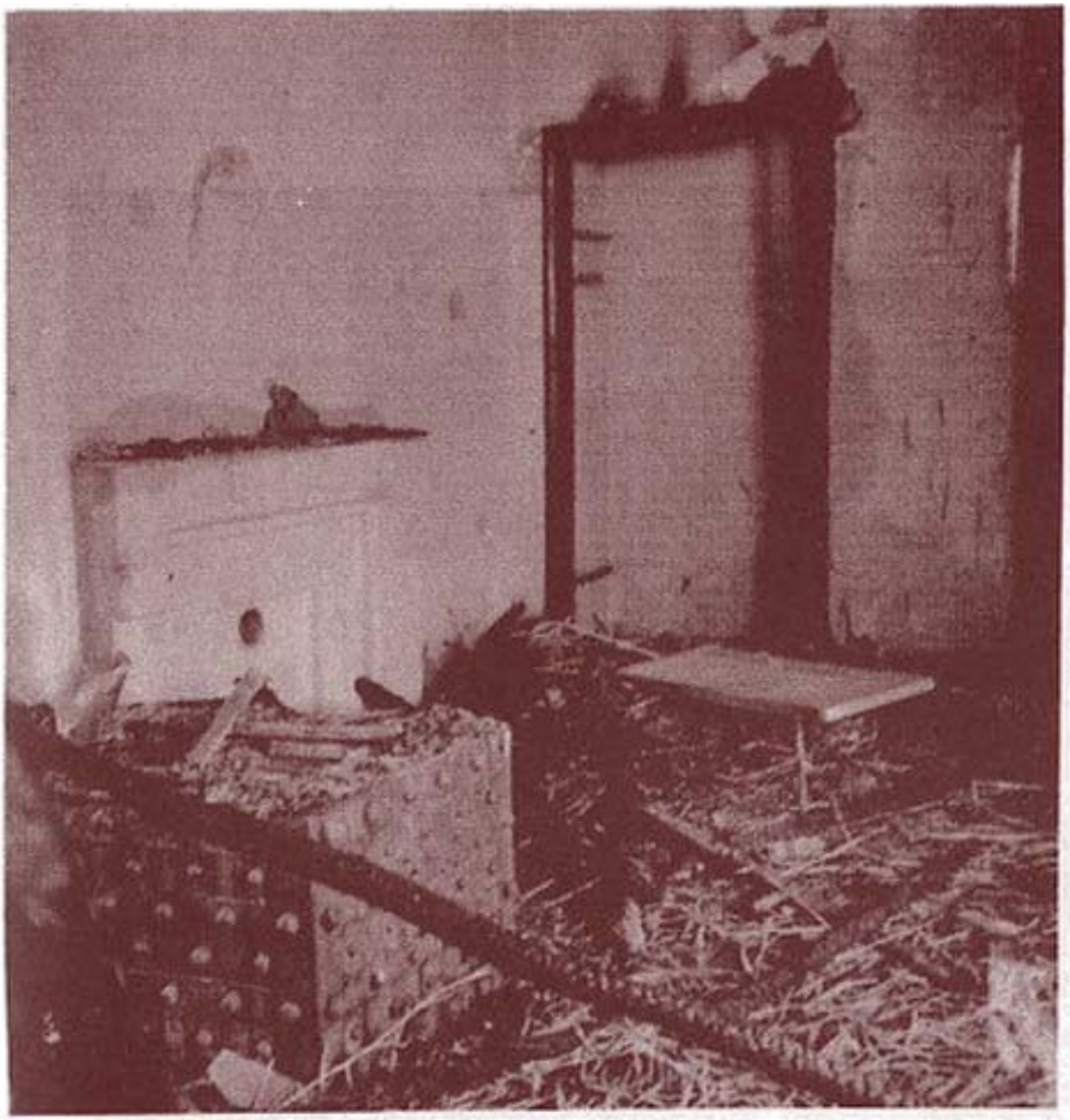

۱۶ـ اتاق بمباردمان شده‌ی دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۱۷ـ روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، شکست کودتای اول و خلع سلاح گارد شاهنشاهی در سعدآباد.

۱۸ـ روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، خلع سلاح گارد شاهنشاهی.

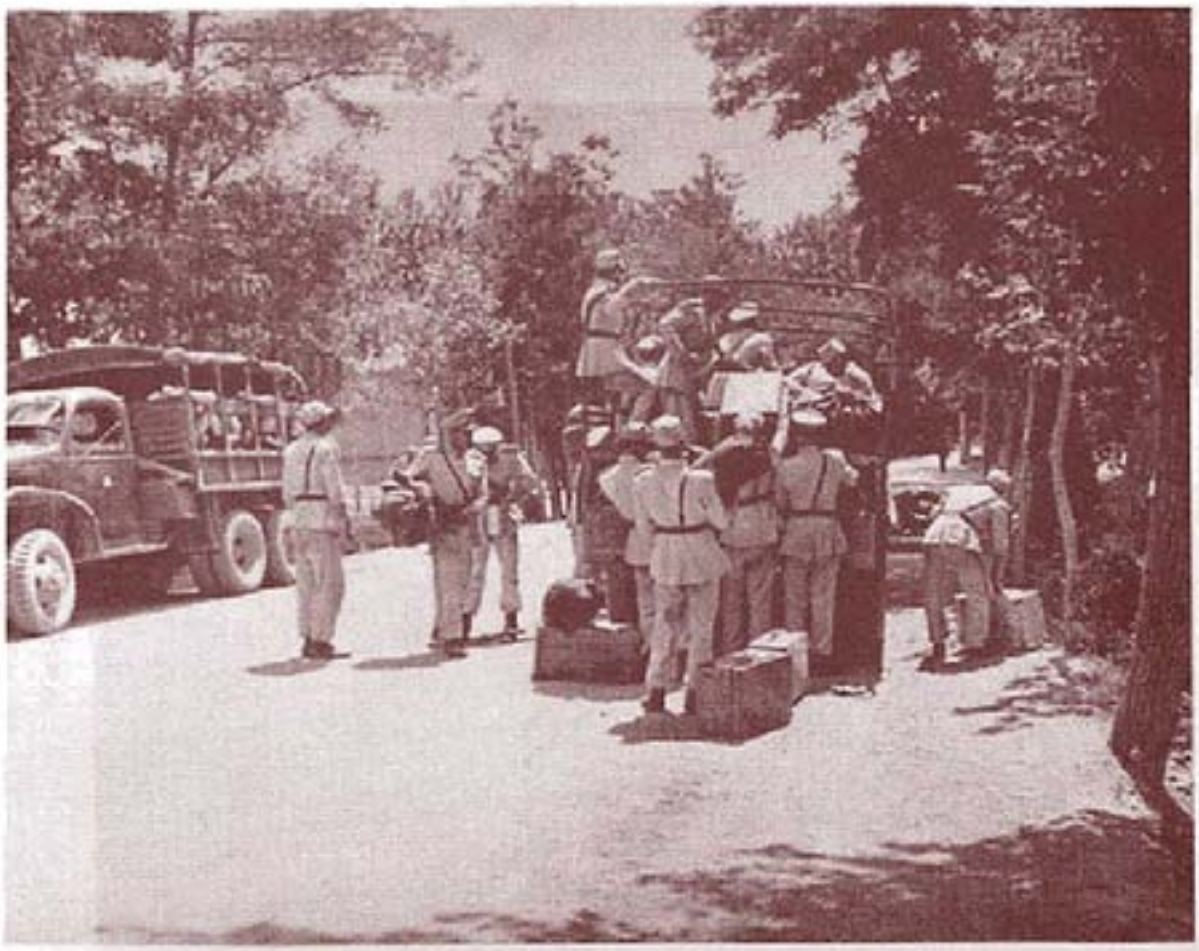

۱۹ـ روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ خلع سلاح گارد شاهنشاهی.

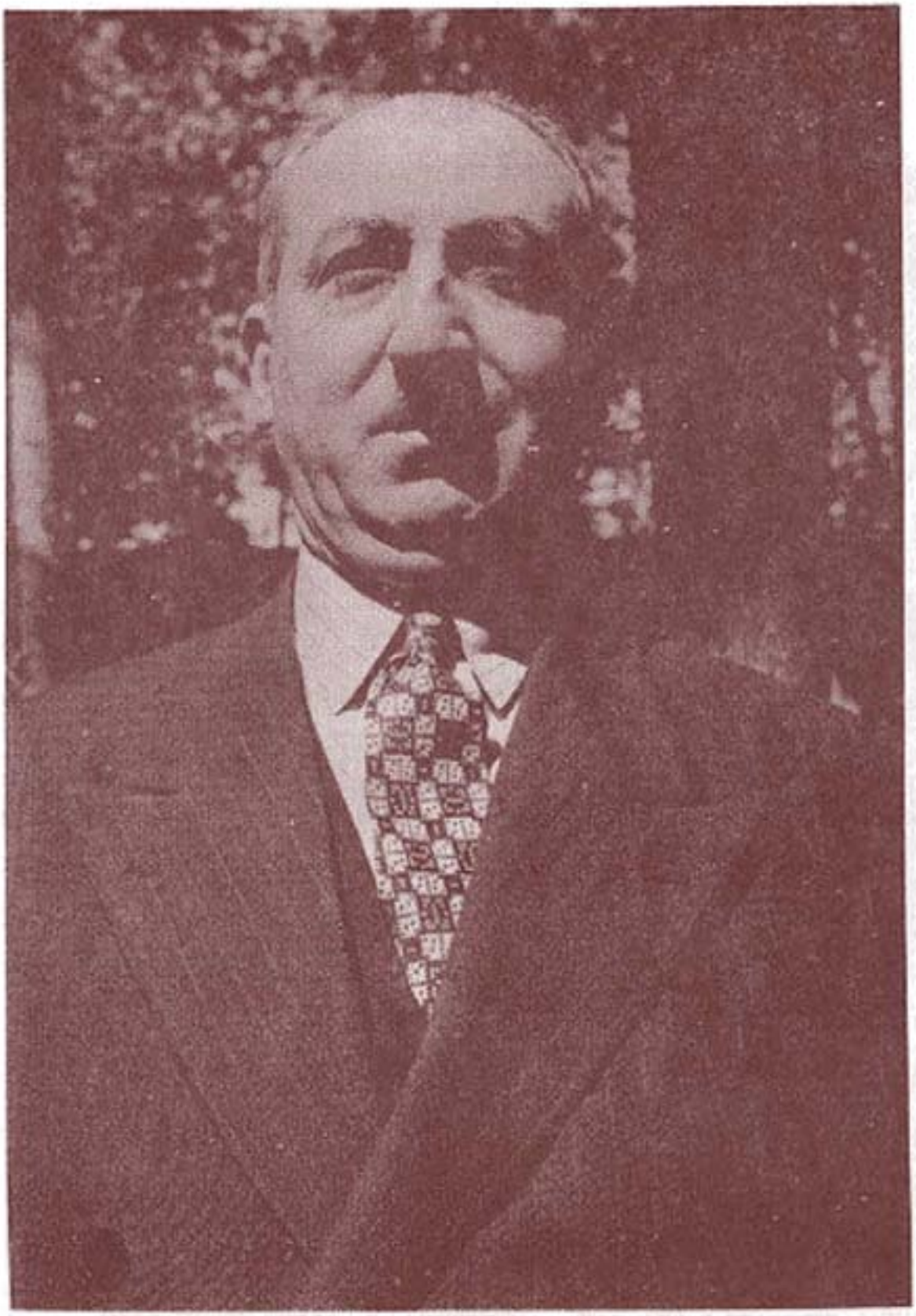

۲۵ـ ملک‌مدنی نماینده مجلس از ملایر.

۲۱ــ دکتر طاهری نمایندهٔ یزد.

۲۲ـ کجه‌ای نمایندهٔ تبریز و نایب رئیس مجلس.

٢٣ـ مظفر بقايي.

۲۲ـ مقر نخست‌وزیری (منزل مسکونی دکتر مصدق) پس از بمباران ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

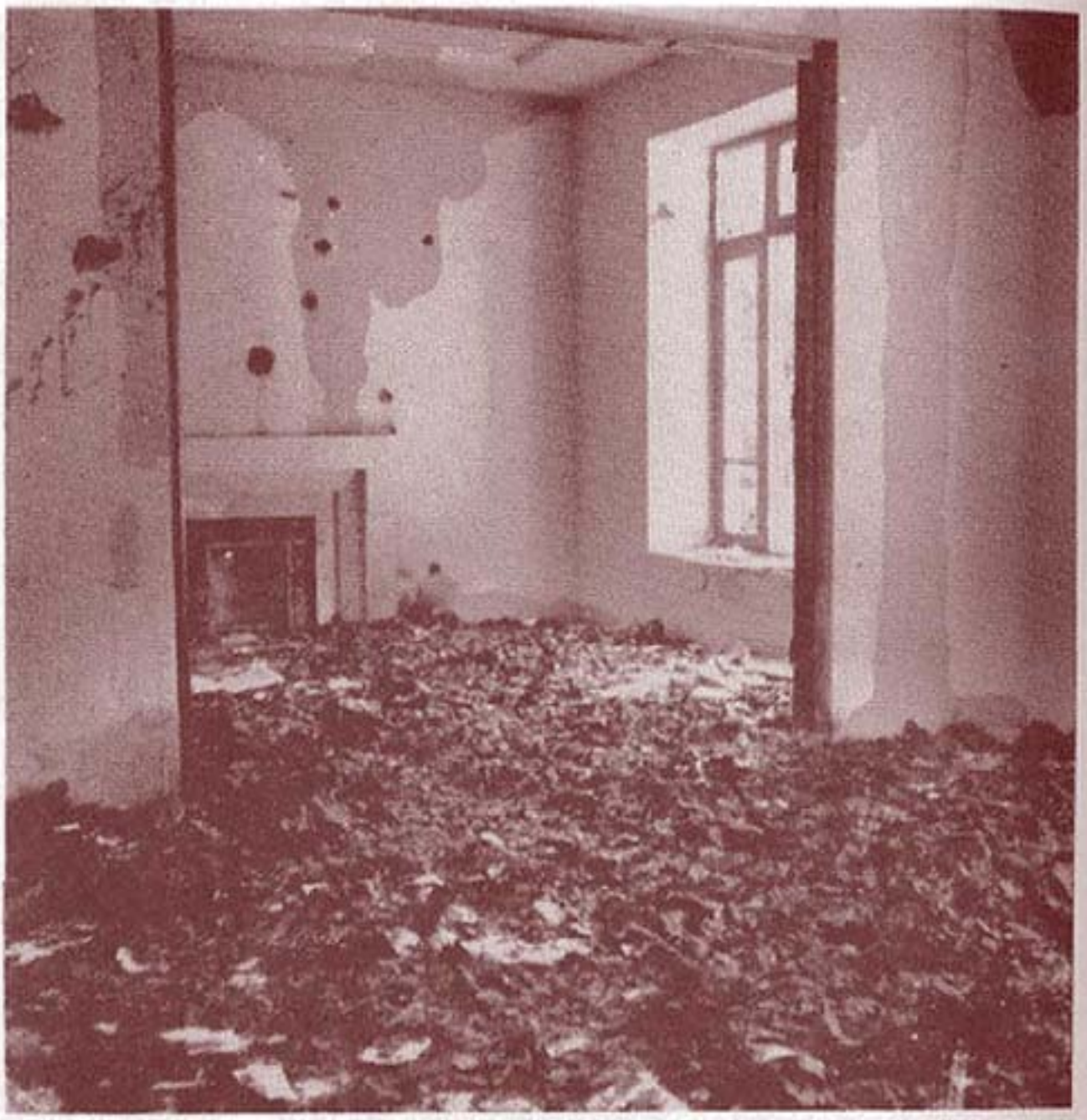

۲۵ـ مقر نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۹ـ سرهنگ نعمت‌الله نصیری به‌دستور دکتر مصدق در اوایل روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت شد.

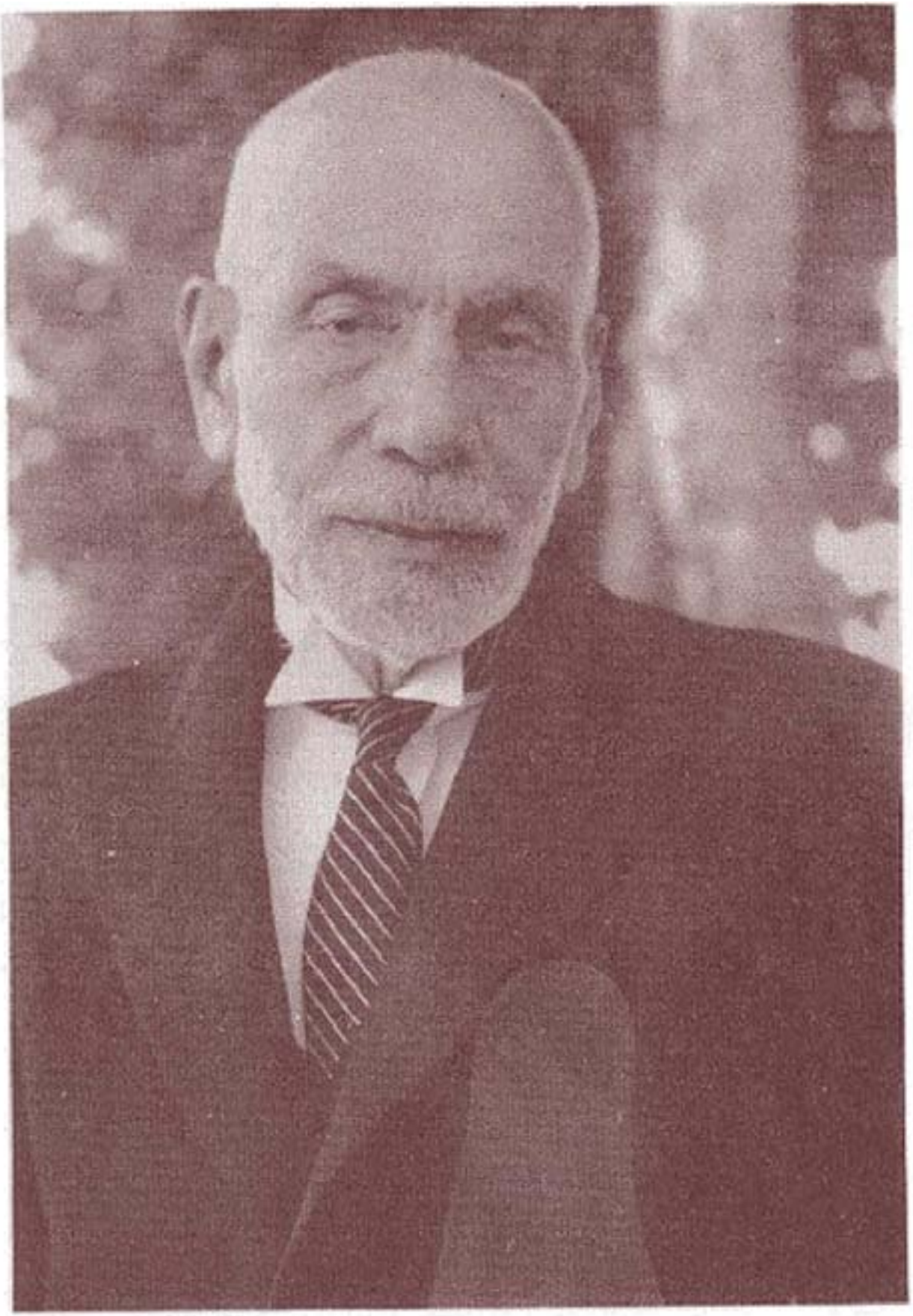

۸ــ عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری در دولت مصدق.

جناب فضل‌الله زاهدی

نظر باینکه اوضاع کشور ایجاب می‌نماید که شخص مطلع و با سابقه برای در دست گرفتن زمام امور

مملکت تعیین نمائیم لذا با اطلاعی که به کفایت و شایستگی شما داریم بموجب این فرمان

بسمت نخست وزیری منصوب میشوید و مقرر میداریم که در اصلاح امور کشور و رفع بحران کنونی و ماقدرون

سطح زندگی مردم اهتمام و سعی بلیغ بعمل آورید ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا

۲ــ فرمان عزل مصدق که در منزلش به‌دست هیئت حاکمه افتاده بود، شبیه همین فرمان (فرمان انتصاب سپهبد زاهدی) بوده است.

۲۸ـ تخریب اتومبیل دکتر مصدق

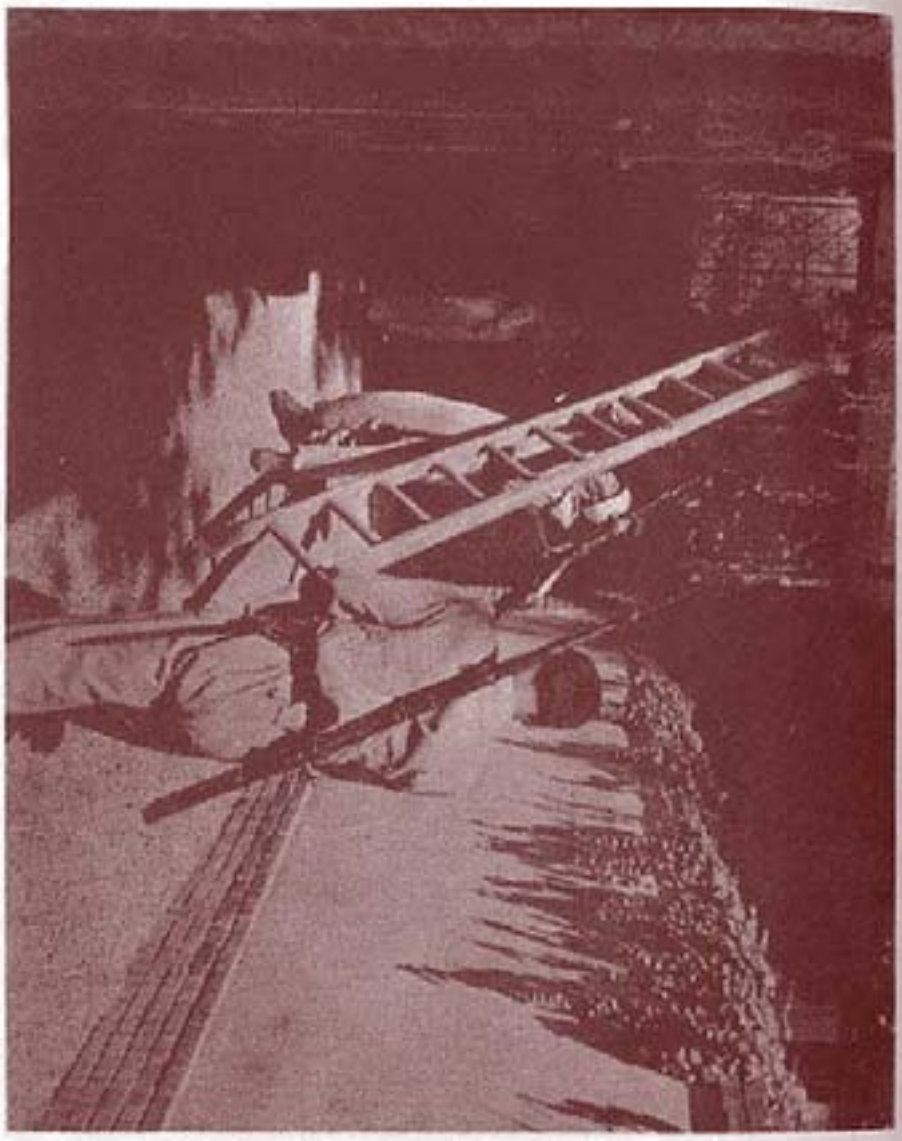

۲۹ــ نردبانی‌که دکتر مصدق وسیله‌ای از یارانش بوسیله‌ی آن از مهلکه نجات‌یافتند.

۳۵ـ ماشینهای اسل چهارکه در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تخریب شدهاند. درجنوب منـزل دکتر مصدق، باغ و ساختمان بزرگی قرار داشت که ابتدا در اجارهٔ سفارت ژاپن بود و بعداً بهاجارهی اسل چهار نروژن درآمد. در حوالی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اسل چهار این محل را تخلیه کرده بود.

۳۱ـ روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غارت منزل دکتر مصدق مقر نخست‌وزیری، با تانک.

۳۳ـ آخرین هیئت دولت دکتر مصدق. از راست بچپ (ایستاده): ملک اسماعیلی، مهندس جهانگیر خوشنام، دکتر غلامحسین مدیحی، دکتر مصدق، مهندس رجبی، دکتر حسین فاطمی، سپاد فرمانفرمائیان، سرلشکر مهنا، دکتر علی‌اکبر رضوی، دکتر عالمی، فاطمی، مهندس سیف‌الله معظمی، مهندس احمد زیرک، دکتر آذر.

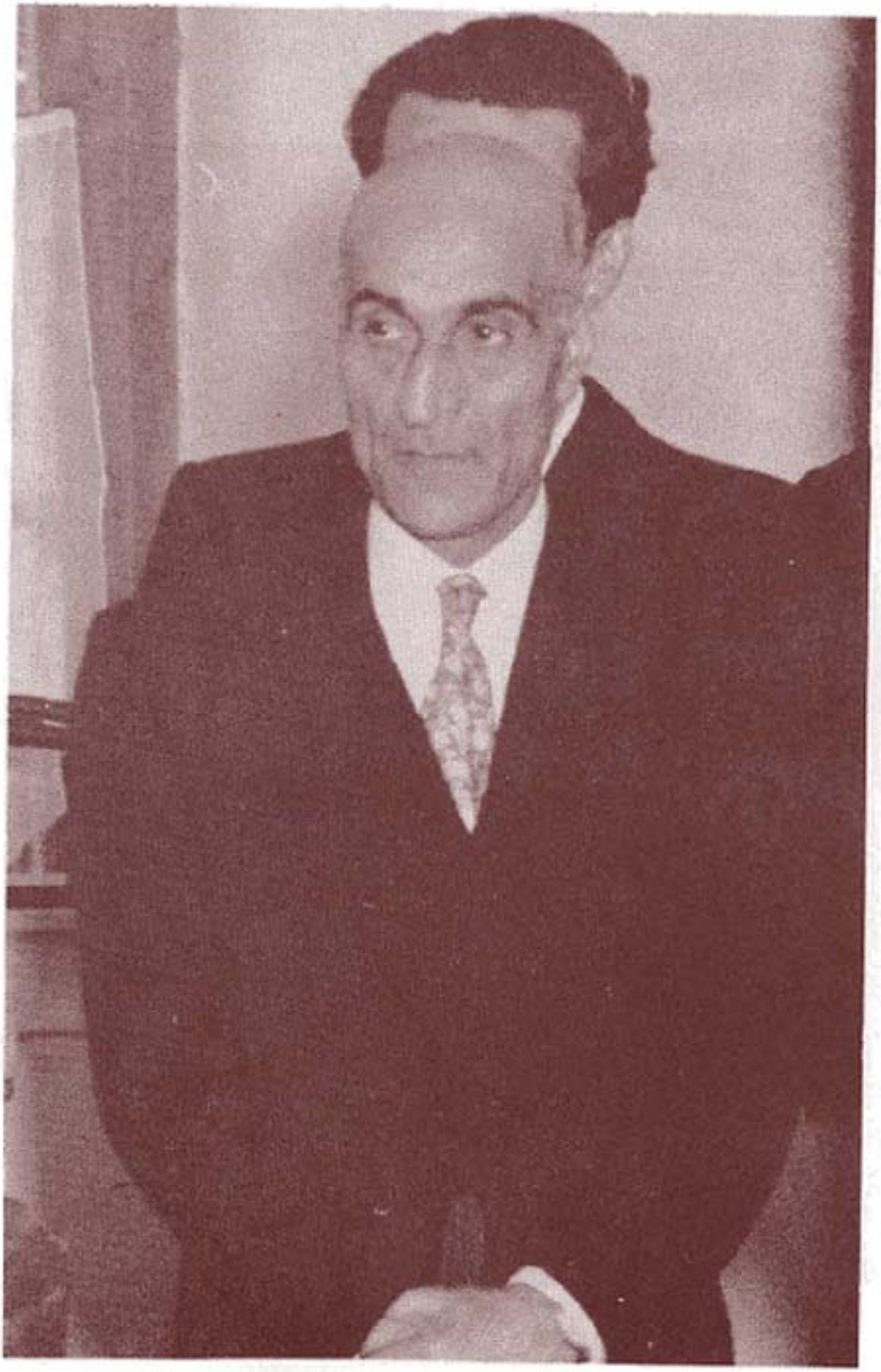

بهپ دکتر محمدعلی ملکی وزیر بهداری دولت مصدق.

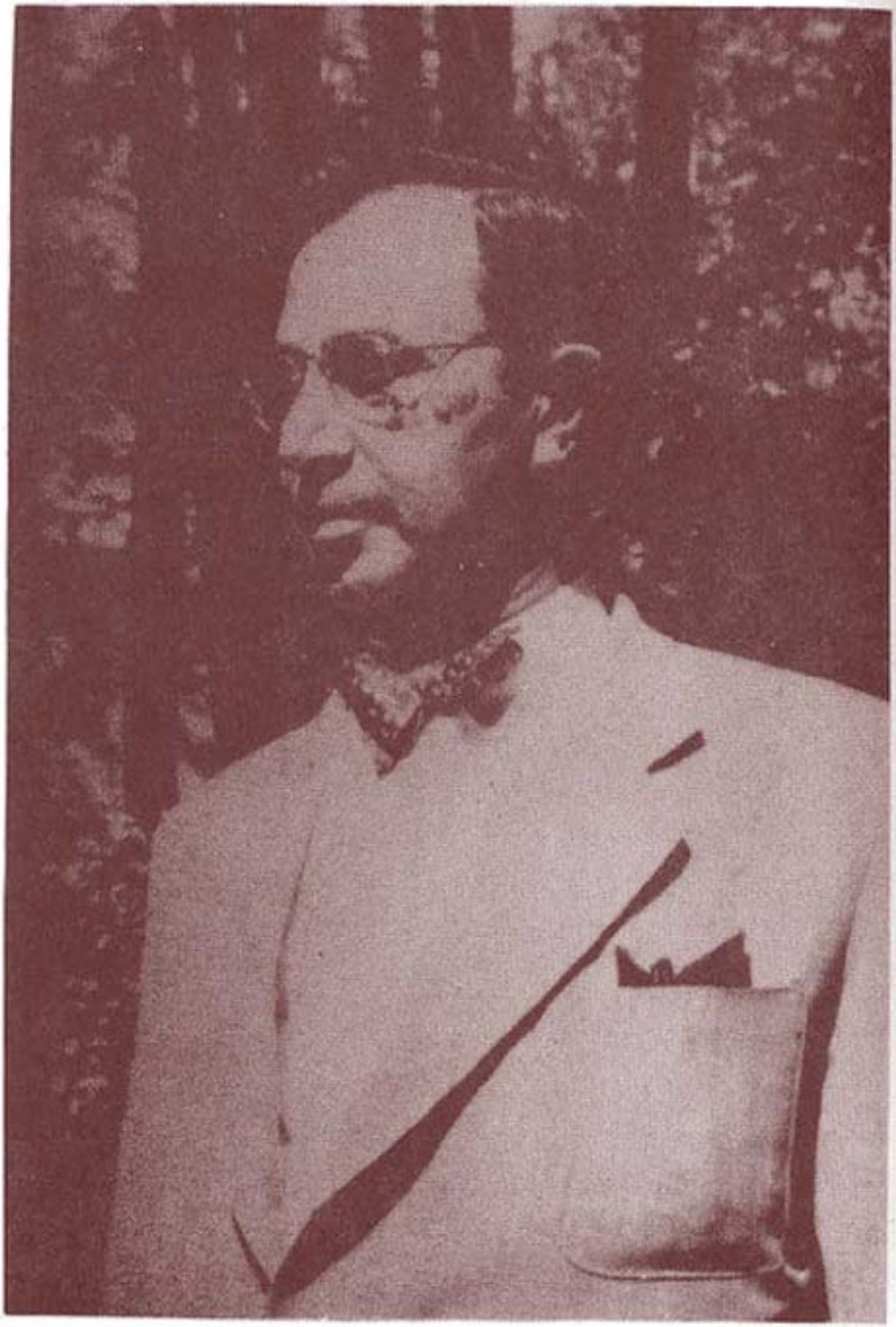

۳۴ـ مرحوم سید محمود نریمان.

۳۵ـ مهندس سیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن در دولت مصدق.

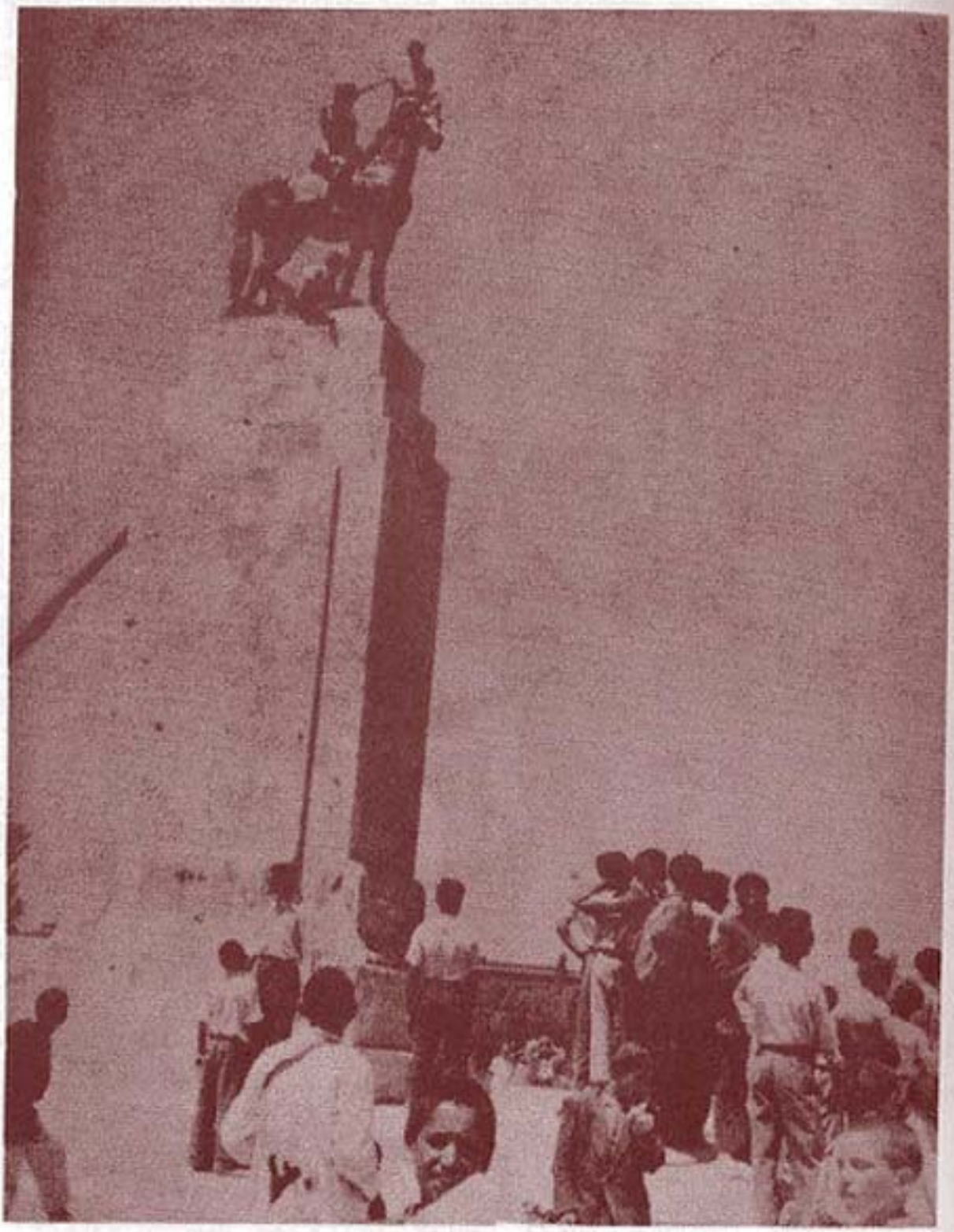

۳۶ـ میدان راه‌آهن ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ شروع برانداختن مجسمه‌ها.

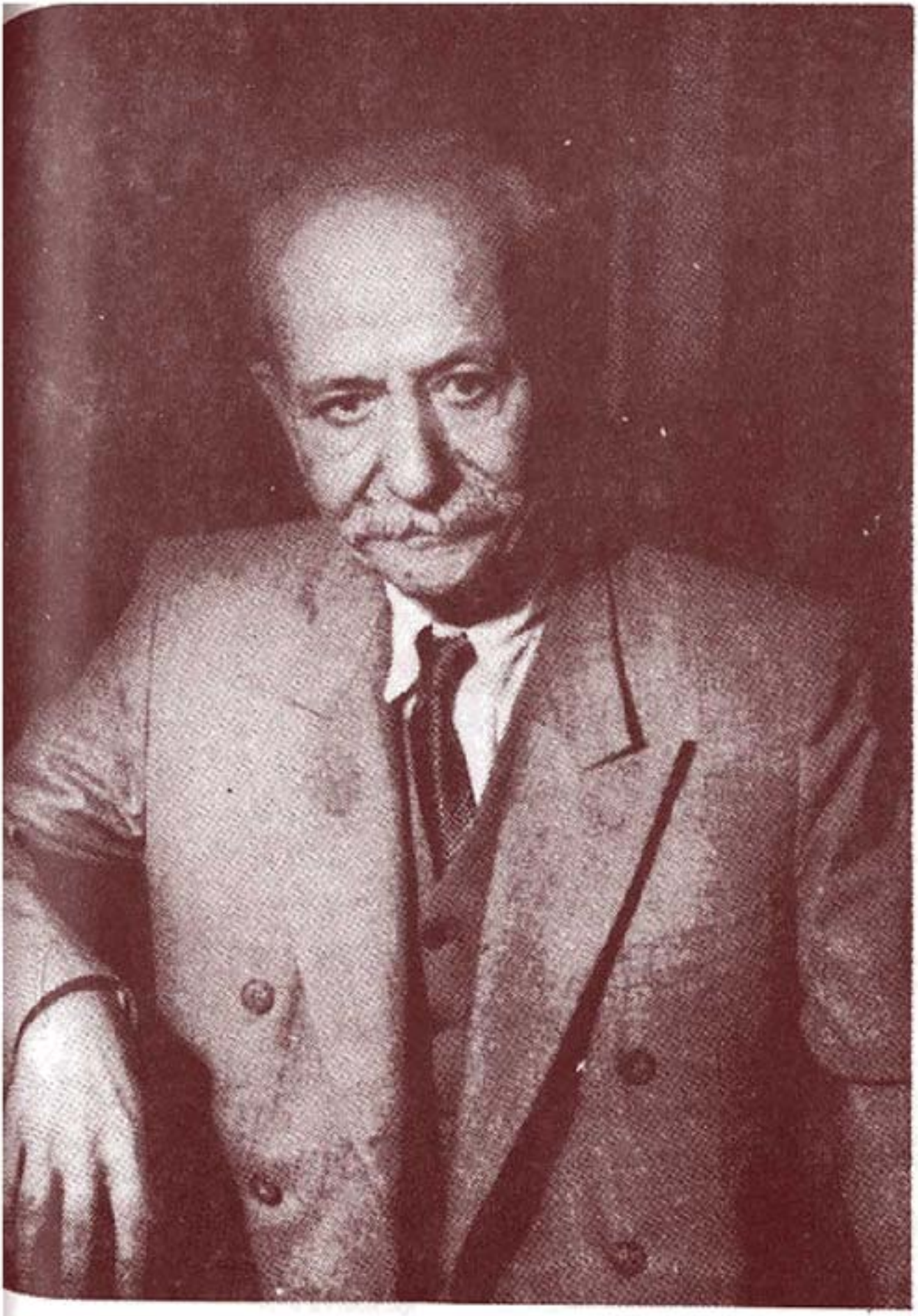

۳۷ـ استاد علی‌اکبر دهخدا.

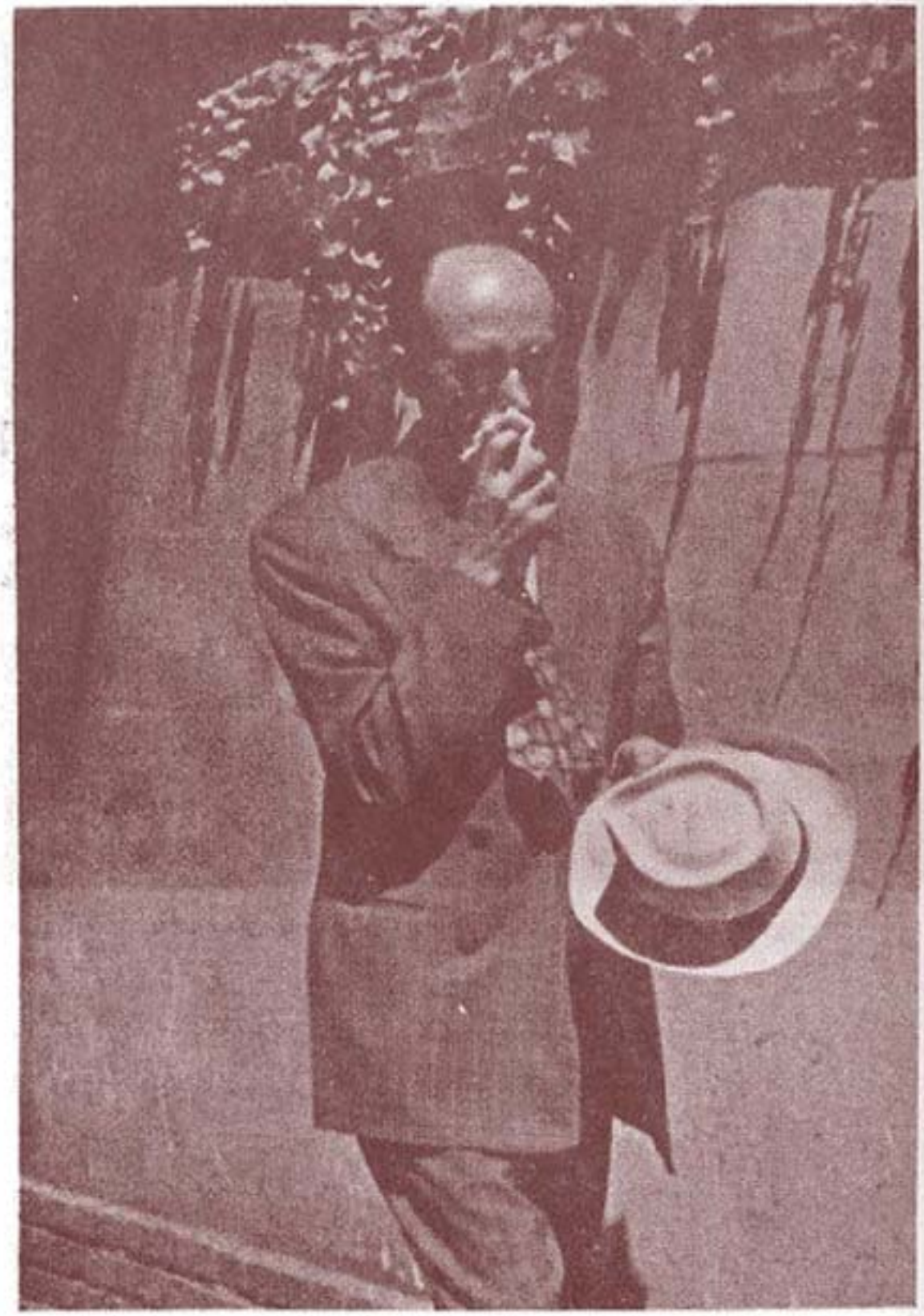

۳۸ـ دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور و نایب نخست‌وزیر.

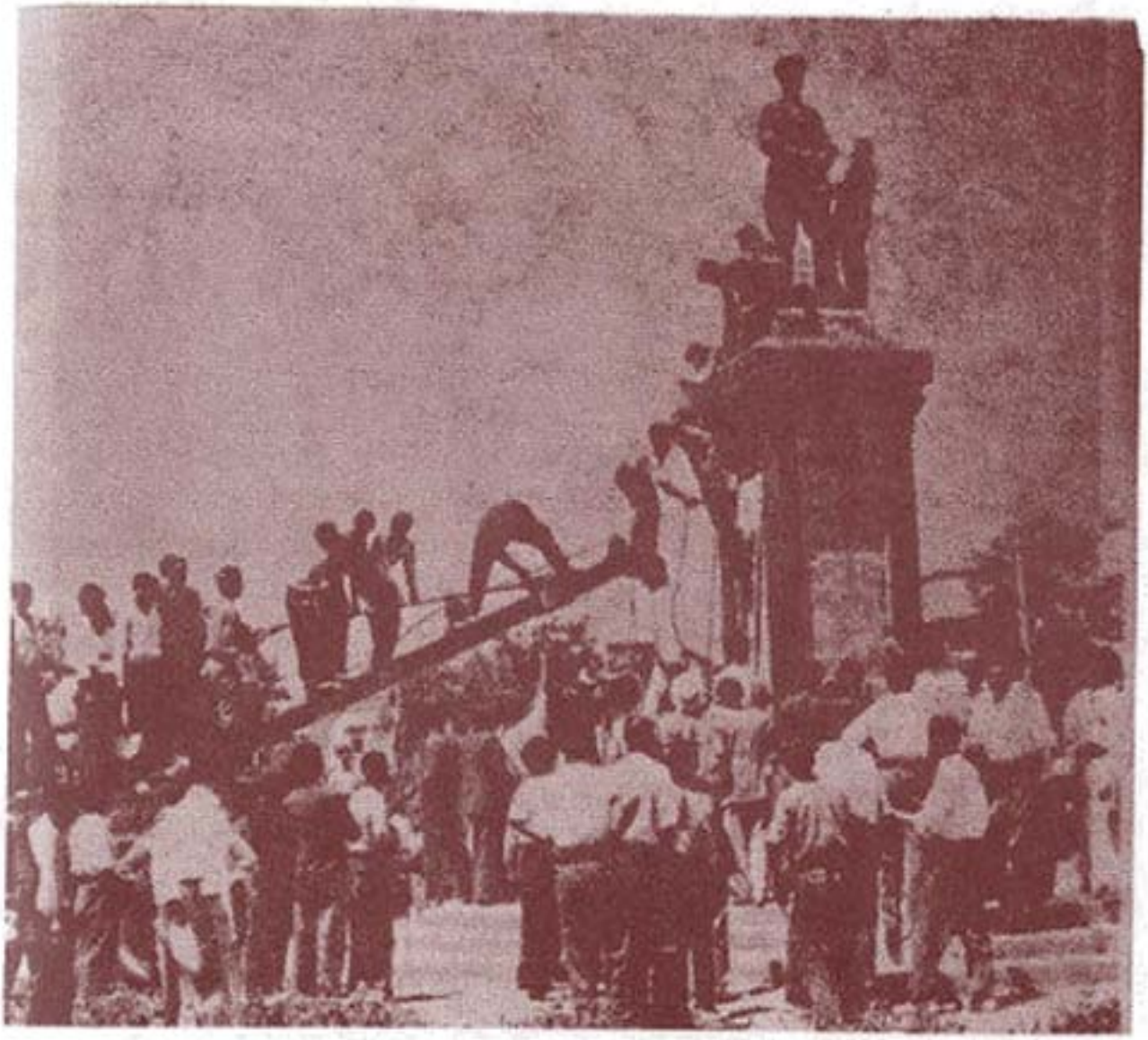

۳۹ـ میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پایین کشیدن مجسمه‌ی رضاخان.

۴۵ــ میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ سقوط مجسمه‌ی رضاخان.

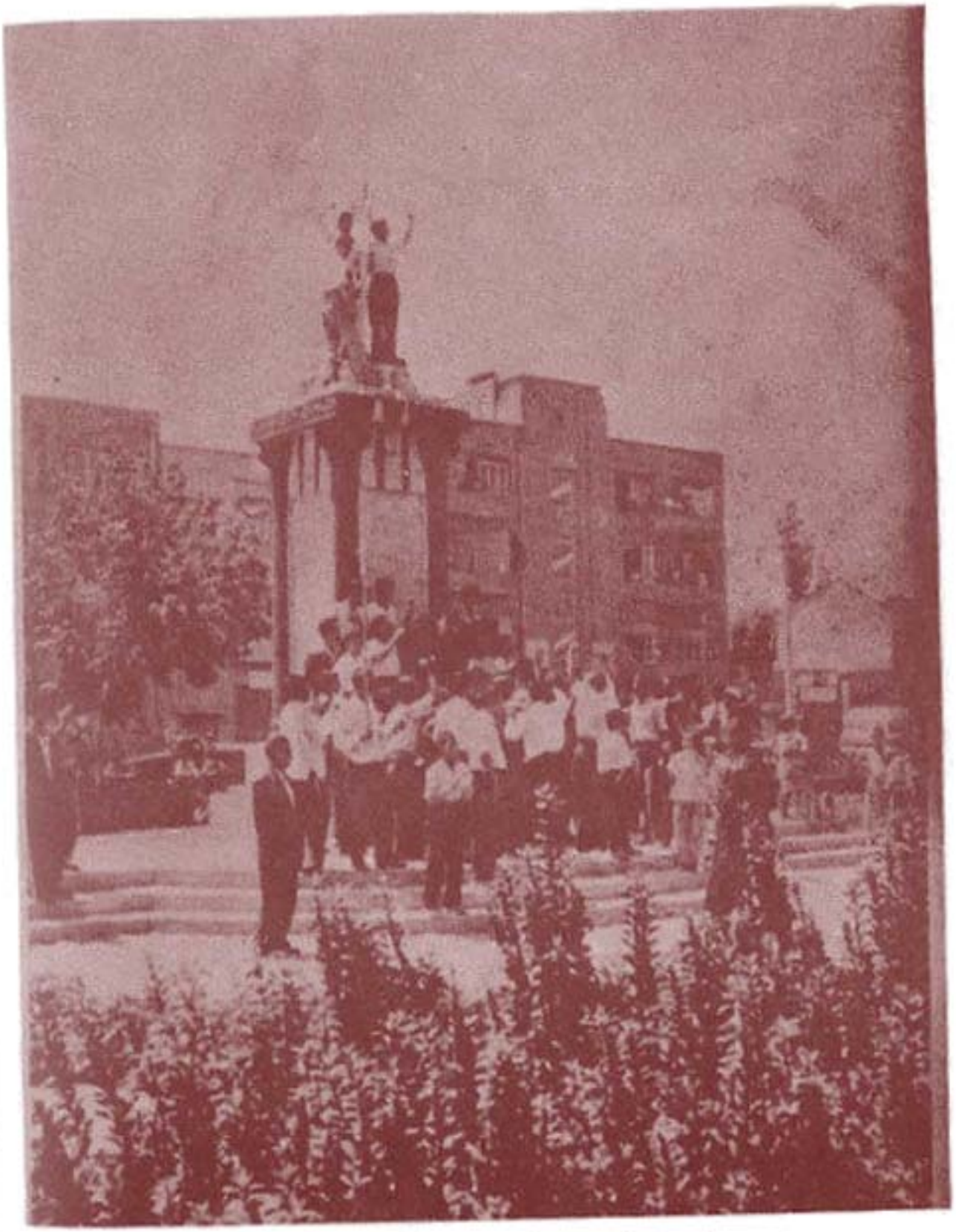

۴۱ــ میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پس از سقوط مجسمه‌ی رضاخان.

۴۲ـ میدان سپه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ سقوط مجسمه‌ی رضاخان.

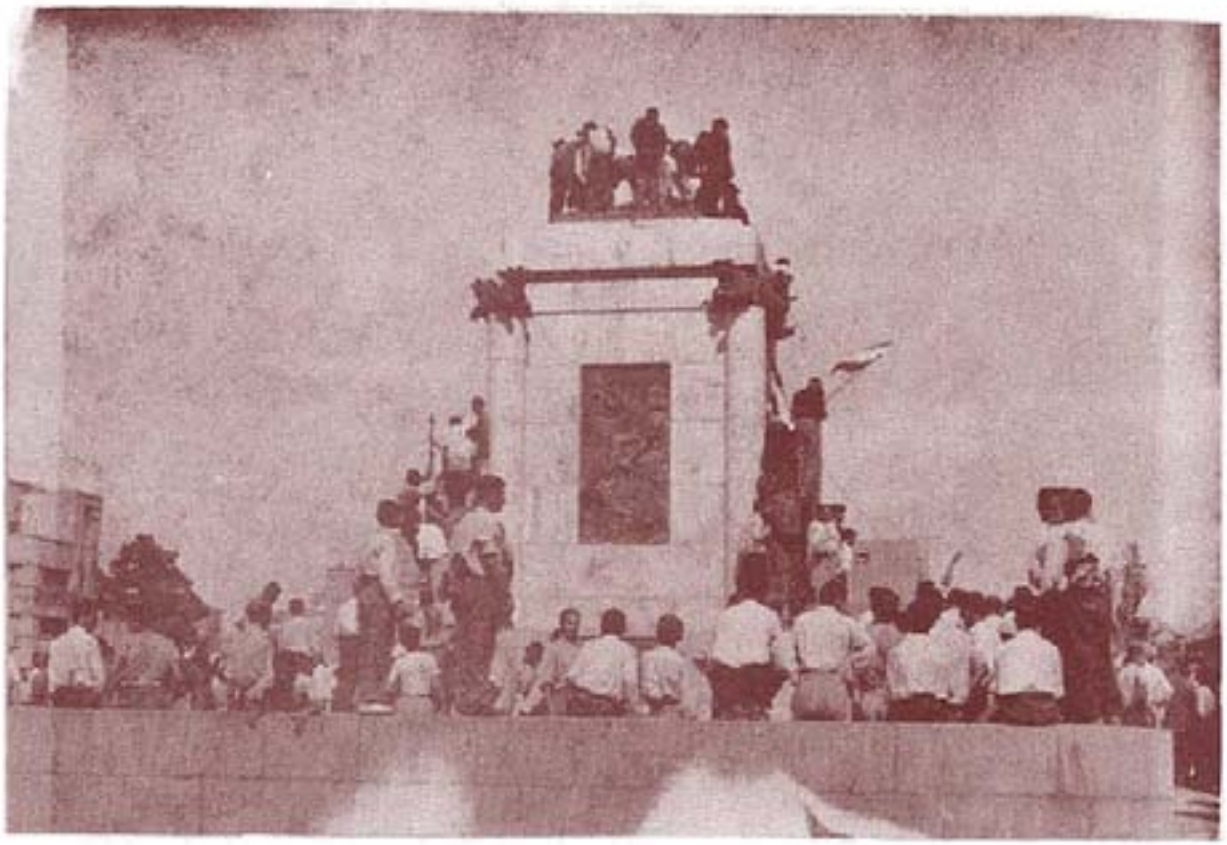

۴۳ـ میدان سپه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پس از سقوط مجسمه‌ی رضاخان

۴۴ـ دکتر سیدعلی شایگان نماینده‌ی ادوار ۱۶ و ۱۷ مجلس شورا.

۴۵ـ مهندس احمد رضوی نماینده‌ی مجلس شورای ملی ازکرمان و معاون نایب‌رئیس مجلس شورا درکودتا.

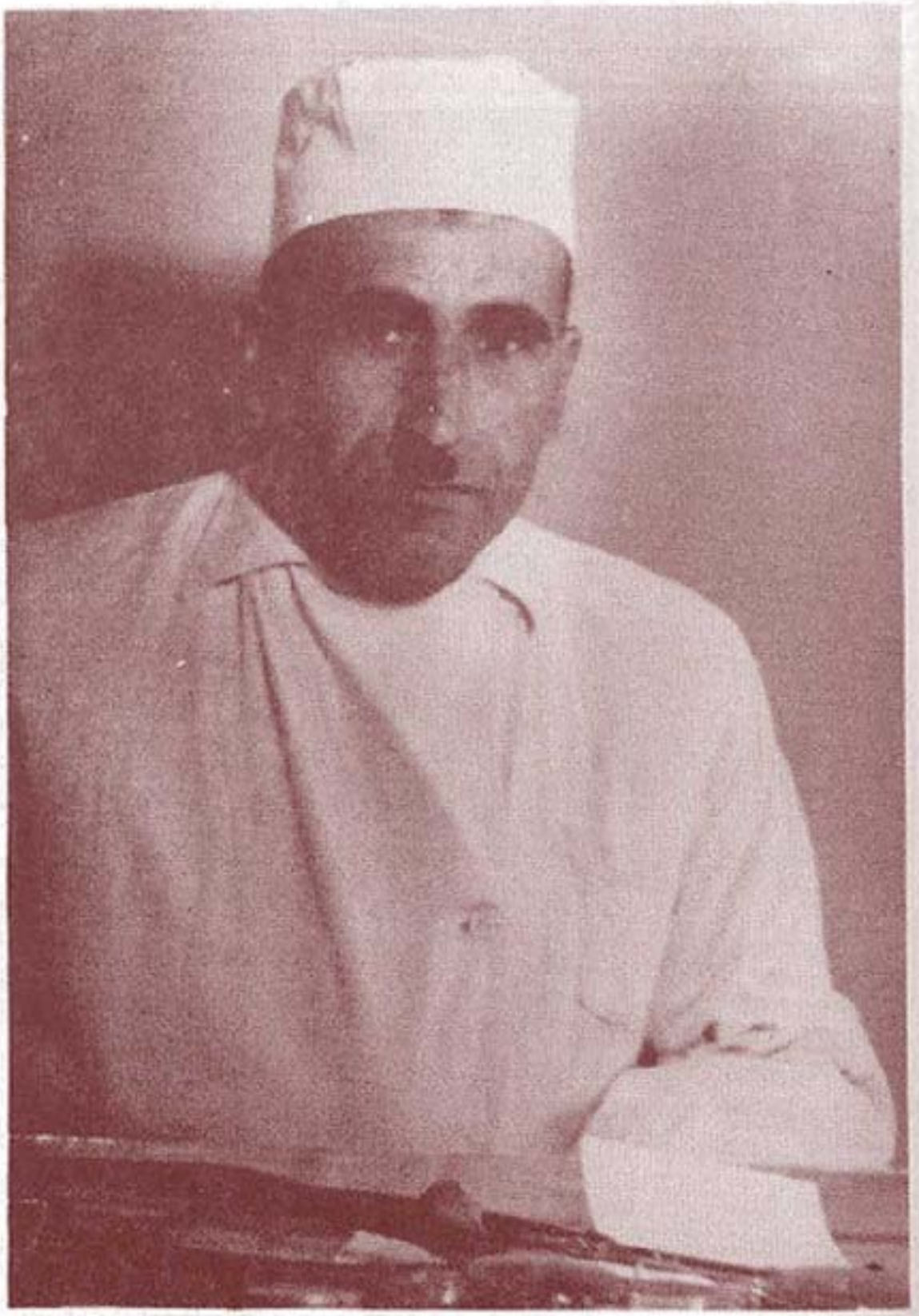

۴۶ـ دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ.

۹۷ـ دادگاه بدوی سلطنت‌آباد، دکتر مصدق، سرهنگ بزرگمهر.

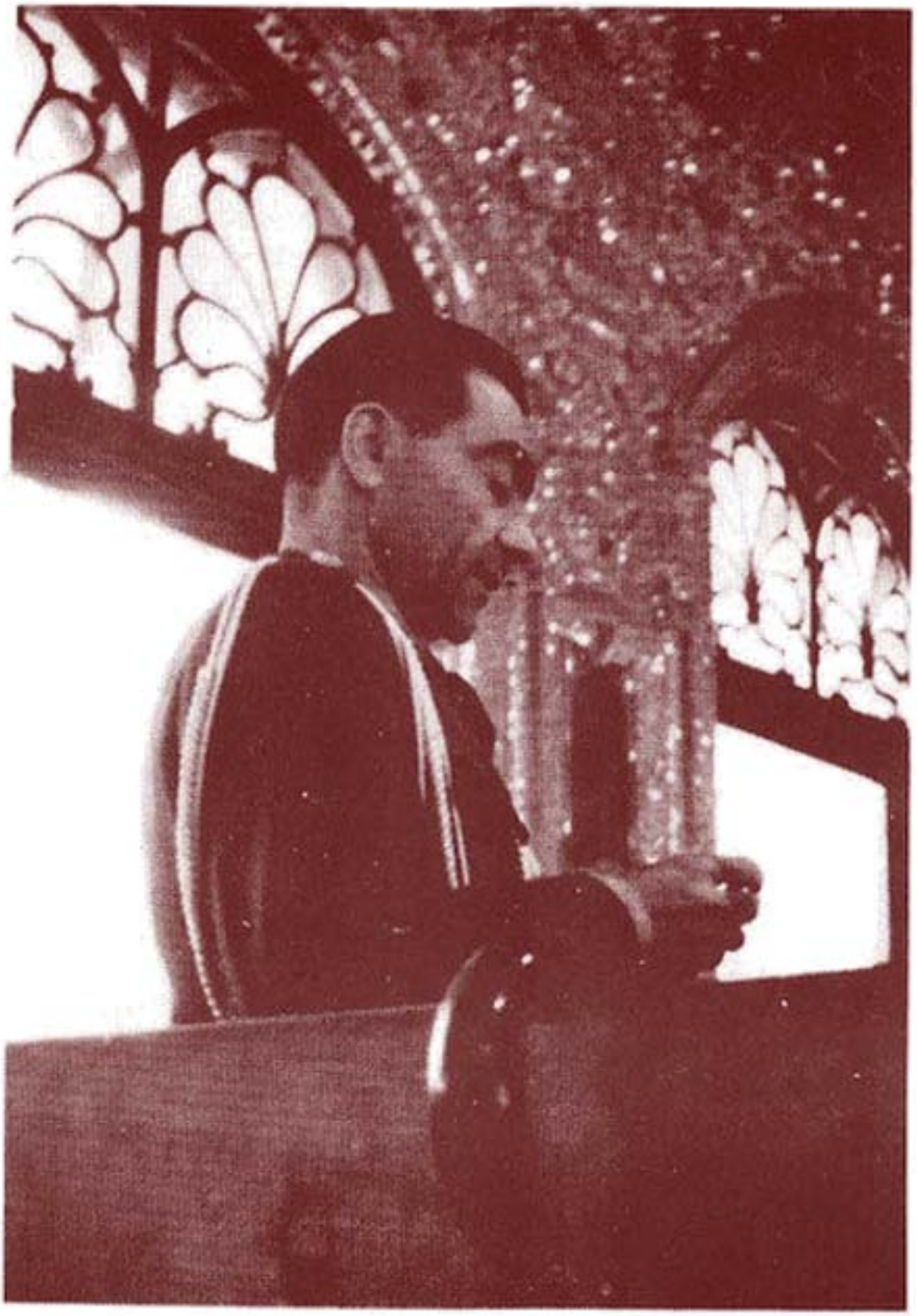

۲۹ـ دادگاه بدوی سلطنت‌آباد: سرهنگ جلیل بزرگمهر (وکیل دکتر مصدق در دادگاه‌بدوی و تجدید نظر).

۵۵ـ اعلام رأی دادگاه بدوی در ۱۳۳۲/۸/۳۵ ساعت ۲۱/۳۵. سف جلو: متهمین ووکلای مدافع. سف دوم (از راست بچپ): سرگرد جناب امیرلشکر ۳ زرهی، سرهنگ فرخ‌نیا فرماندهٔ تیپ لشکر ۲ زرهی و مسئول حفاظت دکتر مصدق، متوان نگه مسلمان از افسران محافظ، سرهنگ روحانی از افسران لشکر ۲ زرهی.

۱۵ــ امضاء صورت جلسهٔ پایانی دادگاه.

۵۲ـ اعضاء صورت جلسهٔ پایانی دادگاه با حضور سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه.

۳۵ـ گواهی منشی دادگاه ذیل رأی محکمه

۵۴- رد عفو شاه توسط دکتر مصدق پس از قرائت رأی.

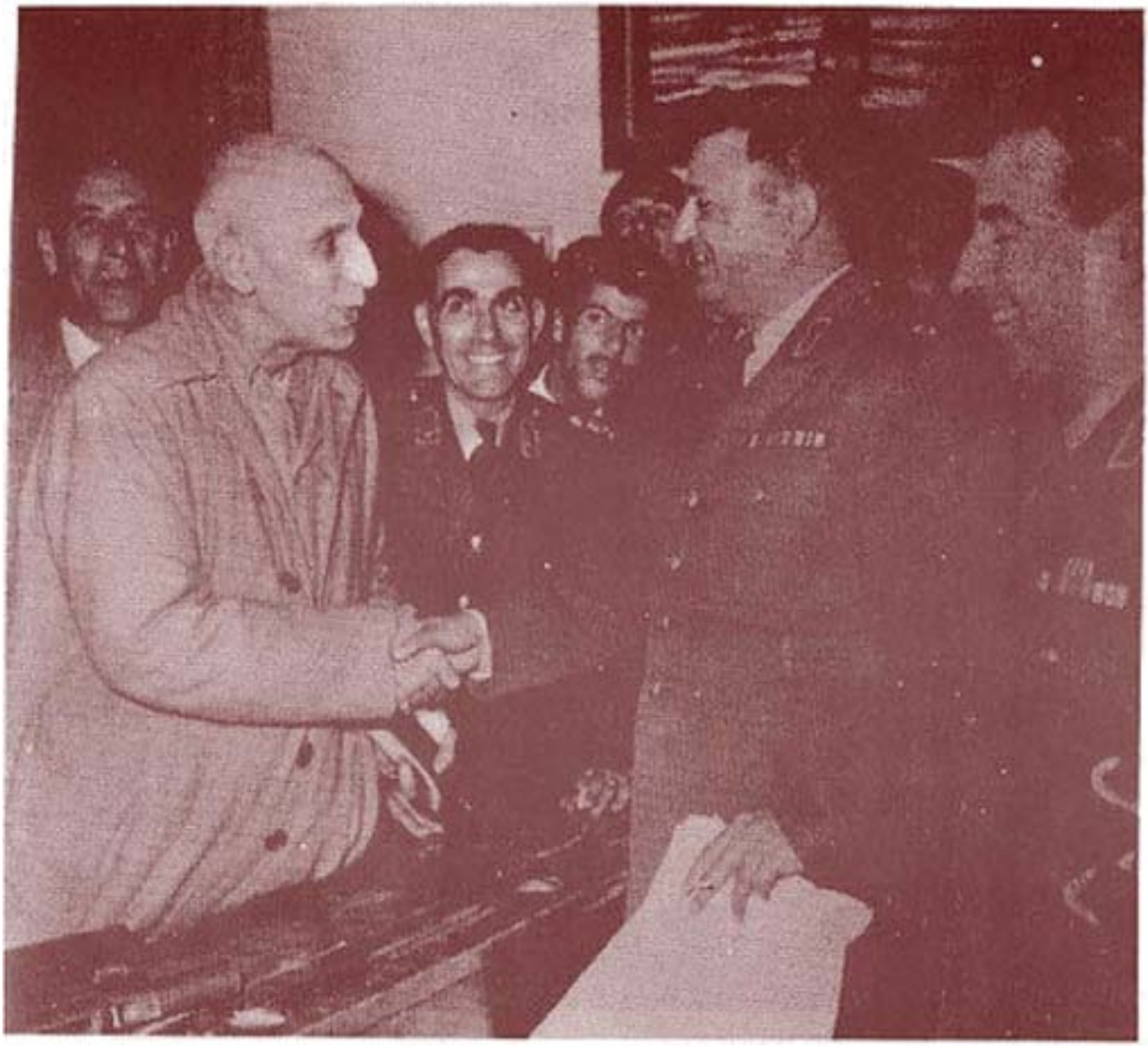

۵۵ـ پایان دادگاه بدوی در باشگاه لشکر ۲ زرهی ۳۵ آذر ۱۳۳۲. دکتر مصدق در حال خداحافظی از سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه.

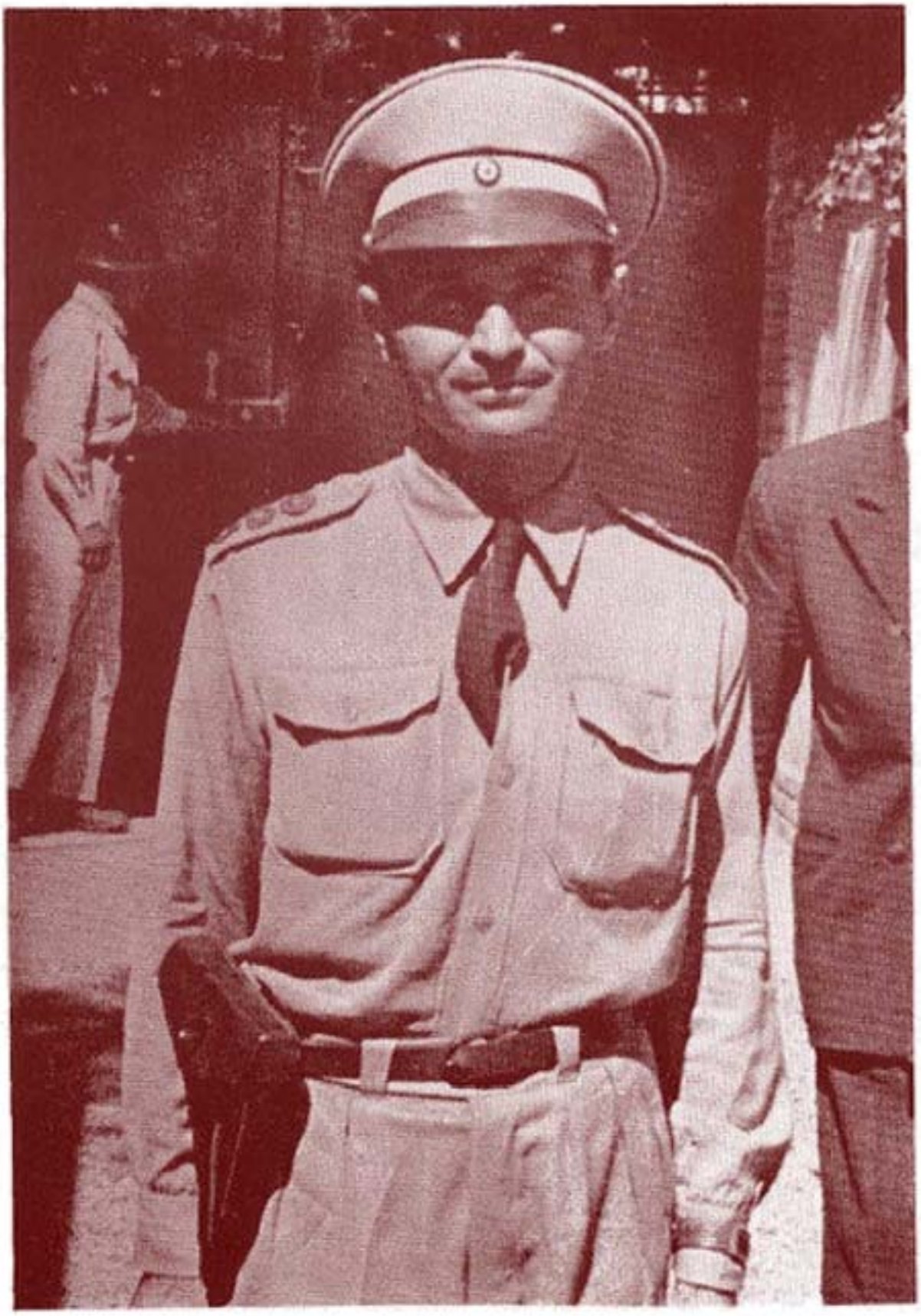

۵۶ـ سرهنگ عزت‌الله ممتاز فرماندد تیپ مرکز و فرماندد محافظین منزل دکتر مصدق.

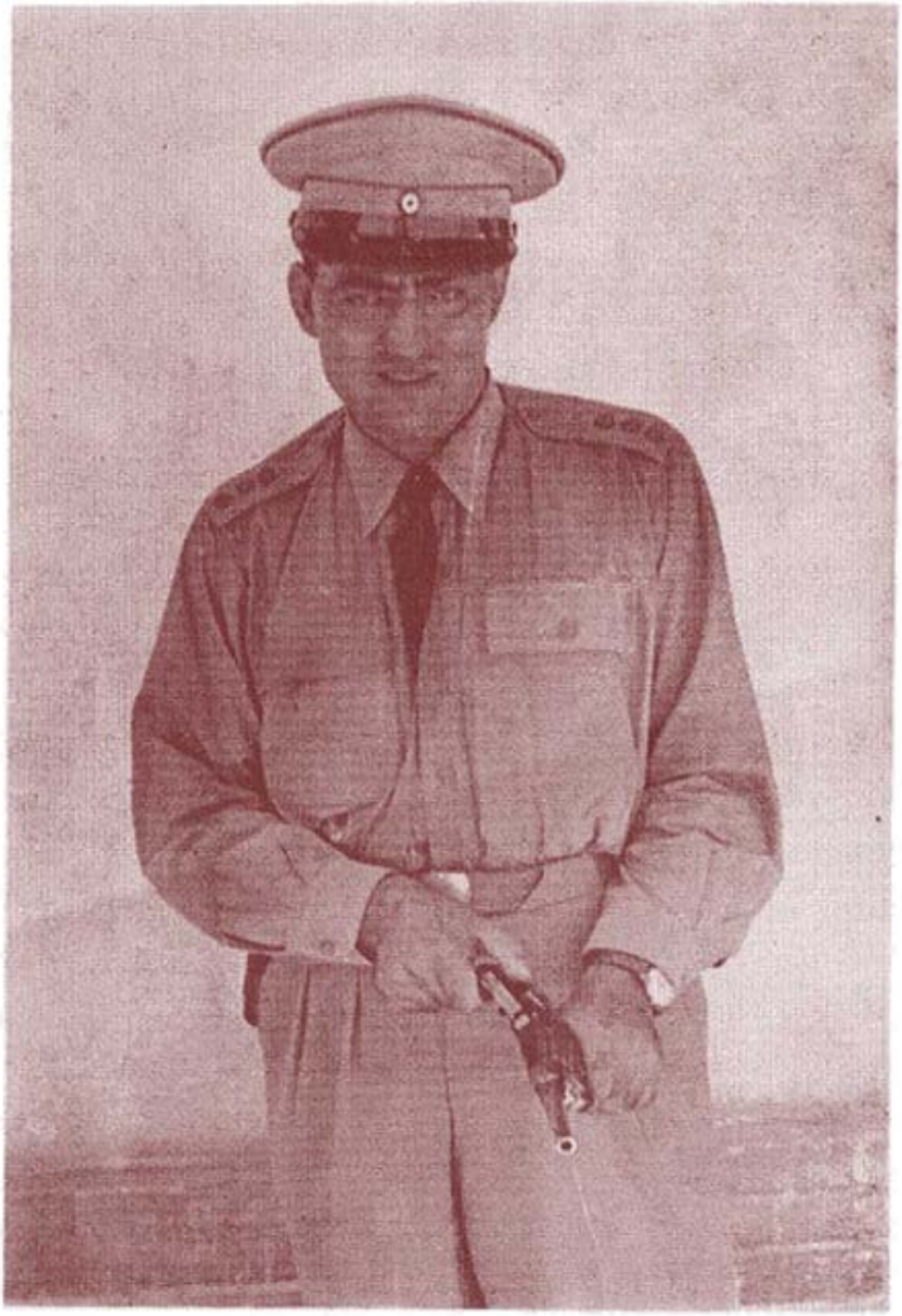

۵۷۔ سردار ایرج داور پناہ افسر محافظ دکتر مصدق

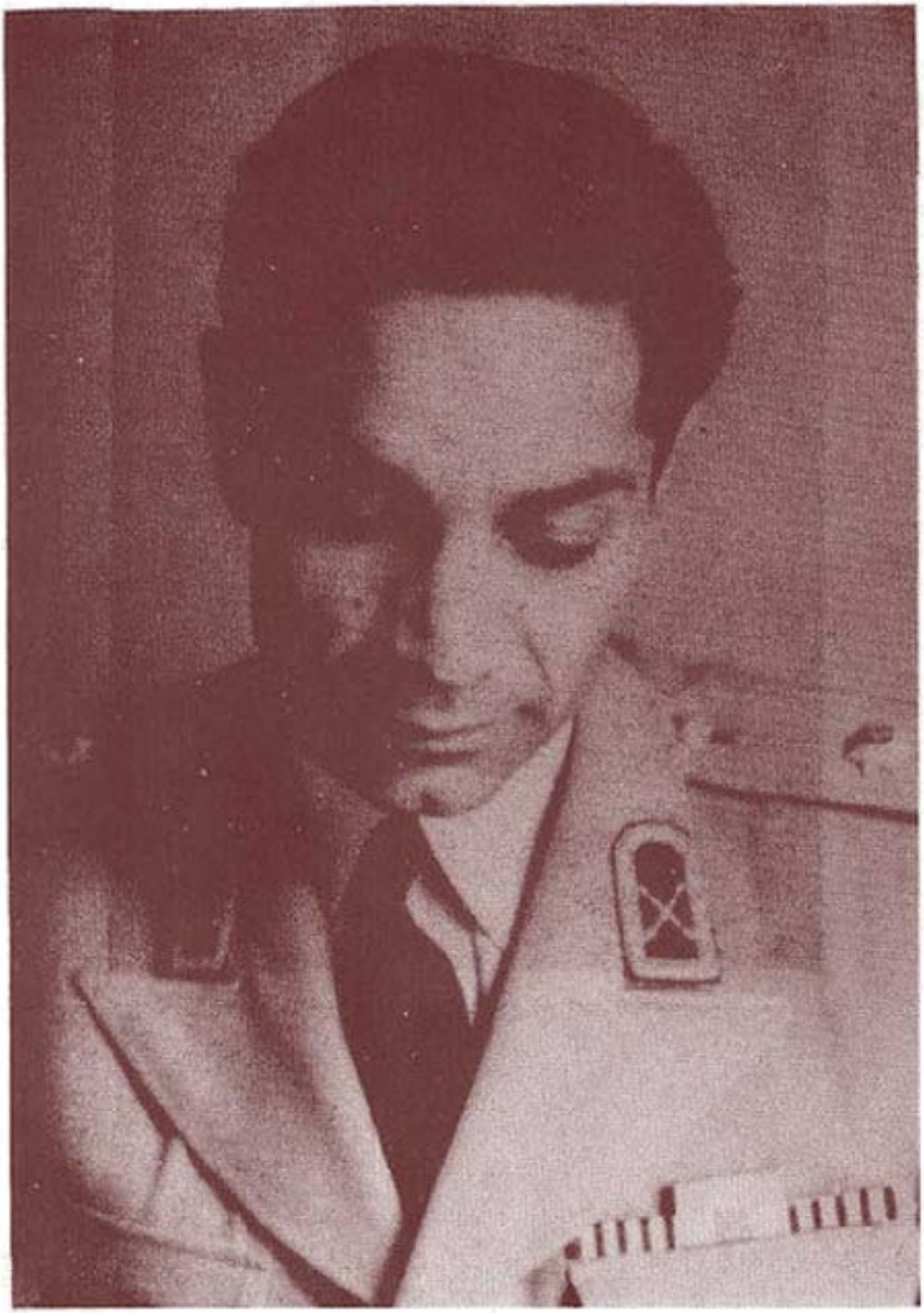

۵۸ـ سرهنگ نادری رئیس اطلاعات شهربانی در دولت مصدق، مشهور بود که موردتوجه ودر ارتباط با زاهدی و عوامل کودتا بوده است.

۵۹- مهندس رجبی وزیر مشاور در امور صنعتی.

۶۵ـ سرلشکر محمد دفتری رئیس شهربانی در دولت مصدق و زاهدی

۶۹ـ سرتیپ فرهاد دادستان فرماندار نظامی تهران و حومه پس از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲.

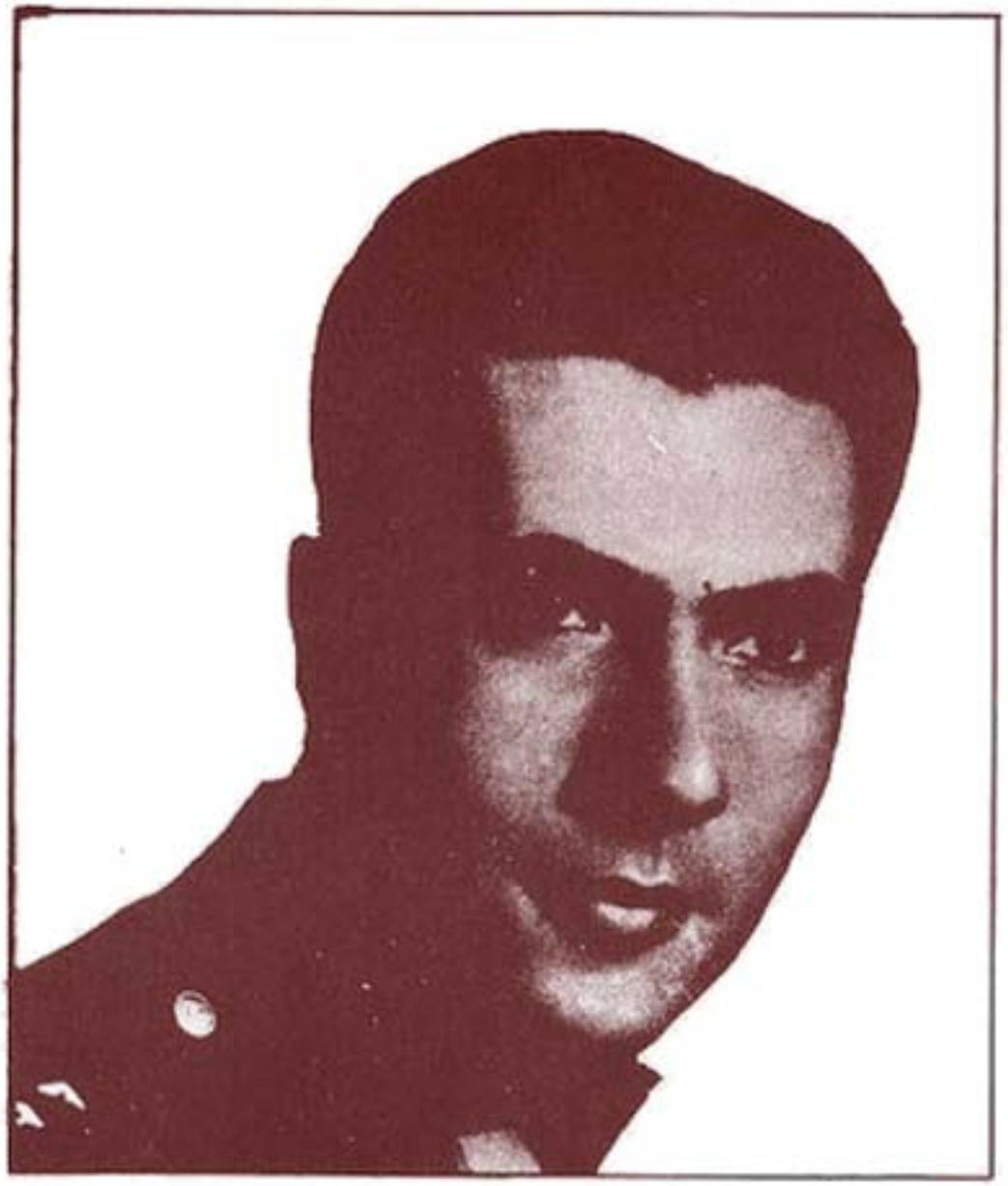

۶۲ـ سروان موسی (مهران) فشارکی.